



صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَأَلِّهَ وَسَلَّمَ

مناهج الرسول



مجموعه‌ی گفتارهای
حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى

الله الرحمن الرحيم



کتاب: **مناهج الرسول صلى الله عليه وآله وسلم؛ مجموعه‌ای**
گفتارهای حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى
ناشر: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى
نسخه: ششم
زمان انتشار: مهر (میزان) ۱۳۹۸ هجری شمسی
مکان انتشار: بلخ؛ افغانستان
* زمان انتشار نسخه یکم: آذر (قوس) ۱۳۹۵ هجری شمسی برابر با ۱۲ ربیع الأول ۱۴۲۸ هجری قمری



هشدار!

این کتاب وقف بر مسلمانان است و شرعاً قابل فروش نیست، ولی چاپ و نشر آن، مشروط به حفظ کامل محتوای آن و حقوق معنوی نویسنده، به صورت رایگان یا بدون دریافت سود، جایز است.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَأٰلِهٖ وَسَلَّمَ
مَنَاهِجُ الرَّسُولِ

مجموعه‌ی گفتارهای
حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى

سخن ناشر

خدای را سپاس می‌گزاریم که در ایام مبارک ولادت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم، ما را به برداشتن گامی دیگر در راه نشر معارف اسلام ناب و معرفی دین خالص به جهانیان از طریق نشر اثری دیگر از آثار نورانی و حیات‌بخش علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - این بنده‌ی صالح خود- موفق فرمود.

کتاب پیش رو با نام زیبای «مناهج الرسول صلی الله علیه و آله و سلم» به معنای «راه‌های روشن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» متیماً به ایام مبارک ولادت آن حضرت و برگرفته از گفتار امیدبخش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب درباره‌ی زمینه‌ساز خراسانی ظهور مهدی علیه السلام که فرمود: «إِن تَبِعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مَنَاهِجَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ»؛ «اگر از برآینده‌ی مشرق پیروی کنید شما را به راه‌های روشن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار می‌سازد»، گنجینه‌ای ارزشمند از حکمت‌ها، نکته‌ها، مثل‌ها، اندرزها و پاسخ‌های شفاهی علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی است که به دو زبان عربی و فارسی از آن جناب صدور یافته و توسط یاران و شاگردان نزدیک و مورد اعتمادشان با دقتی فوق العاده حفظ و روایت شده و توسط دفتر حفظ و نشر آثار ایشان در چهار بخش «مقدمات»، «عقاید»، «اخلاق» و «احکام» تنظیم و منتشر گردیده است تا مایه‌ی آشنایی مسلمانان جهان با اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و روشنی چشم طالبان علم و حکمت باشد.

پوشیده نیست که نقل گفتارهای بزرگان دین، با توجه به ارزش و اهمیت آن، همواره با دقتی فوق العاده و به صورت مُسند (با ذکر نام راوی) انجام شده و این سنت حسنه‌ای بوده که بنای مسلمانان از آغاز بر آن قرار گرفته است؛ چنانکه گفتارهای پیامبر، اهل بیت، صحابه، تابعان، اتباع تابعان و علمای بزرگ مسلمان در طول تاریخ اسلامی، همواره با این شیوه روایت شده و مانند میراثی گرانبها از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. بر این اساس، گفتارهای علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - این وارث سلف صالح- نیز با این شیوه روایت شده؛ خصوصاً با توجه به اینکه الفاظ و عبارات این نادره‌ی دوران از کمال دقت و وزانت برخوردار است و نزدیکترین الفاظ و عبارات به الفاظ و عبارات پیامبر و اهل بیت اوست و با این وصف، بایسته است که حتی‌الإمكان بدون زیادت و نقصان روایت شود.

بدون شک هماهنگی و همانندی این گفتارها با گفتارهای پیامبر و اهل بیت او، بر هیچ خواننده‌ی منصف و مطلعی پوشیده نیست و از هماهنگی و همانندی اندیشه، سیره و روحیه‌ی این انسان بزرگ، با اندیشه، سیره و روحیه‌ی آنان برخاسته است و از شکل‌گیری شخصیت او

بر پایه‌ی تبعیت کامل از آنان حکایت می‌کند و به روشنی نمایان می‌سازد که او مردی از تبار آنان است و پا بر جای پای آنان می‌گذارد؛ همچنانکه نه تنها گفتارهای او از سنخ گفتارهای آنان است، بلکه نهضت عملی او نیز استمرار نهضت عملی آنان برای اقامه‌ی اسلام حقیقی در جهان و مبارزه با ظلم و بدعت‌هاست.

امید می‌رود که این مجموعه‌ی آموزنده به اصلاح عقاید و اعمال مسلمانان جهان در این قرن پرآشوب کمک کند. گفتنی است که این مجموعه، هر از چند گاهی به روز می‌شود و با این وصف، برای طالبان علم و حکمت شایسته است که پیگیر آن باشند و جدیدترین نسخه‌ی آن را دریافت کنند ان شاء الله.

در پایان، از همه‌ی کسانی که ارزش این گنج‌های معنوی را درک می‌کنند، دعوت می‌نماییم که ما را در ترجمه، چاپ و نشر آن‌ها میان مسلمانان جهان، یاری رسانند؛ چراکه این کار، با وجود مخالفت‌ها و سنگ‌اندازی‌های گوناگون، کاری به غایت دشوار و نفس‌گیر است و از این دفتر مستقل و مردم‌نهاد با توانایی و بضاعت ناچیزش ساخته نیست.

والله المستعان

دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی

۱۲ ربیع الأول ۱۴۳۸ هجری قمری

فهرست

- ۲۱ **مقدمات**
- ۲۲ **عقل**
- گفتاری از آن جناب در بیان اینکه عقل نخستین آفریده‌ی خداوند و مبنای آفرینش جهان است. ۲۲
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه معیار شناخت، عقل است و کتاب و سنت با آن شناخته می‌شوند. ۲۵
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه عقل موهبتی خدادادی و غیر اکتسابی است، ولی کاربرد آن بر دارندگانش واجب است. ۲۵
- گفتاری از آن جناب در بیان وجوب عمل از روی عقل و حرمت عمل از روی عادت یا احساسات یا تقلید ۲۸
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه جهل آفریده‌ی خداوند در ظلّ عقل است. ۲۸
- ۳۰ **علم**
- ۳۰ **معنای علم و وجوب کسب آن**
- گفتاری از آن جناب در تعریف علم و خاستگاه آن ۳۰
- گفتاری از آن جناب در بیان ارزش حکمت و نکوهش کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌برند. ۳۱
- ۳۴ **موانع علم و نکوهش اهل آن‌ها**
- گفتاری از آن جناب در بیان وجوب عمل از روی عقل و حرمت عمل از روی عادت یا احساسات یا تقلید ۳۴
- دو گفتار بسیار مهم از آن جناب درباره‌ی اینکه عمل مبتنی بر تقلید مجزی نیست و اعاده‌ی آن پس از حصول علم به مخالفتش با حق واجب است. ۳۴
- سه گفتار از آن جناب در نکوهش تکبر و اهل آن ۳۶

گفتاری از آن جناب در نهدی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت ۳۷

۴۲ **وظایف عالمان و اعمال آنان**

گفتاری از آن جناب در مذمت عالمان بد که از دعوت او به سوی مهدی حمایت نمی‌کنند. ۴۲

خطبه‌ای از آن جناب خطاب به عالمان ریاکار که در برابر دعوت او به سوی مهدی سکوت پیشه کرده‌اند. ۴۳

گفتاری از آن جناب در نکوهش عالمی که پیرو حاکم یا پیرو کوچه و بازار است. ۴۴

گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین‌گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوٹ نموده‌اند. ۴۵

۴۹ **حجت**

۴۹ **کتاب خداوند**

۴۹ **فضائل قرآن**

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه بهترین حدیث، کتاب خداوند است و هر حدیثی که با کتاب خداوند منافات دارد، مزخرف است. ۴۹

پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی سجده‌ی تلاوت ۵۱

۵۴ **تفسیر قرآن**

دو گفتار شگرف از آن جناب در معرفی ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج که از حکمت‌های خاص آن جناب است. ۵۴

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حروف مقطعه در قرآن ۵۷

گفتاری از آن جناب درباره‌ی خضر علیه السلام و حکمت کشتن نوجوان ۵۹

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد. ۶۰

گفتاری از آن جناب درباره‌ی دابة الارض ۶۱

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم ۶۲

۶۴ **خلیفه‌ی خداوند در زمین**

۶۴ **ضرورت خلیفه‌ی خداوند در زمین**

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه زمین از خلیفه‌ی خداوند خالی نمی‌ماند. ۶۴

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی ضرورت شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین ۶۶

دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه حجّت، کتاب خداوند و خلیفه‌ی او در زمین است، نه رأی و نه روایت. ۶۹

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رأی و روایت، کسی را از خلیفه‌ی خداوند در زمین بی‌نیاز نمی‌کند، اگرچه به او دسترسی نداشته باشد. ۷۸

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه دین، زنجیره‌ای به هم پیوسته است که کلّ آن با هم سود می‌رساند و بدون حاکمیت ولیّ خداوند سودمند نیست. ۸۰

هشت گفتار از آن جناب در بیان حجّیت سنّت پیامبر و نکوهش کسانی که تنها قرآن را حجّت می‌دانند. ۸۲

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد. ۸۶

روایات رسیده از خلیفه‌ی خداوند در زمین ۸۸

دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه حجّت، کتاب خداوند و خلیفه‌ی او در زمین است، نه رأی و نه روایت. ۸۸

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رأی و روایت، کسی را از خلیفه‌ی خداوند در زمین بی‌نیاز نمی‌کند، اگرچه به او دسترسی نداشته باشد. ۸۸

چهار گفتار از آن جناب حاکی از اینکه هر کس خلیفه‌ی خداوند در زمین را می‌شناسد، ولی به سبب عذری به او دسترسی نمی‌یابد، می‌تواند به روایت اصحابش از او در زمان حیات او اخذ نماید. ۸۹

گفتاری از آن جناب درباره‌ی روایت متواتر و حجّیت آن ۹۳

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی بهترین حدیثی که روایت شده است. ۹۴

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه بهترین حدیث، کتاب خداوند است و هر حدیثی که با کتاب خداوند منافات دارد، مزخرف است. ۹۸

هشت گفتار از آن جناب در بیان حجّیت سنّت پیامبر و نکوهش کسانی که تنها قرآن را حجّت می‌دانند. ۱۰۰

۱۰۱ **عقاید**

۱۰۳ **شناخت خداوند**

۱۰۳ **وجود خداوند و توحید او**

سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای خداوند است و نزدیک شدن به آن جز برای کسی که خداوند به او اذن داده است جایز نیست. ۱۰۳

۱۰۵ **صفات خداوند و افعال او**

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه جز خداوند اجابت کننده‌ای برای دعاها نیست. ۱۰۵

پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند در دنیا و آخرت با چشم دیده نمی‌شود. ۱۰۶

پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی بداء ۱۰۹

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی علم خداوند به آینده ۱۱۱

۱۱۳ **شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین**

۱۱۳ **شوون پیامبران و شرایع آنان**

گفتاری از آن جناب درباره‌ی خضر علیه السلام و حکمت کشتن نوجوان ۱۱۳

۱۱۴ **فضائل پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی او**

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین بشر است. ۱۱۴

۱۱۵ **احوال صحابه‌ی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و همسران او**

هشت گفتار از آن جناب درباره‌ی ضرورت احترام به صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۱۵

۱۲۱ **فضائل اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و احوال آنان**

دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی سوگواری برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام آن ۱۲۱

۱۲۹ **شوون مهدی و احوال او**

خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی ظاهر نبودن مهدی در زمین و ضرورت ظهور او ۱۲۹

گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت رساندن حکومت به مهدی ۱۳۱

هشت گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای مهدی است و گرفتن اولیائی جز او جایز نیست، بلکه شرک شمرده می‌شود. ۱۳۴

گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که به مهدی باور ندارند. ۱۳۹

خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او دجال شمرده می‌شود، اگرچه در ظاهر صاحب معجزات باشد. ۱۴۰

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد. ۱۴۶

دو گفتار از آن جناب در بیان اینکه چرا به مهدی «مهدی» گفته می‌شود. ۱۴۷

دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه مهدی هر کسی را به کاری که شایسته‌ی آن است می‌گمارد. ۱۴۹

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه مهدی به جنیان نیازی ندارد. ۱۵۰

شش گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که فرشتگان برای یاری او فرود آیند و فرشتگان برای یاری او فرود نمی‌آیند تا آن گاه که مؤمنان برای یاری او گرد آیند. ۱۵۱

شوون منصور و دعوت او ۱۵۴

گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که اینک قدر او را نمی‌دانند و دعوت او به سوی مهدی را به سخره می‌گیرند. ۱۵۴

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه همراهی با او واجب است اگرچه موعود دانسته نشود. ۱۵۴

پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند. .. ۱۵۵

هفت گفتار از آن جناب حاکی از اینکه درباره‌ی خود ادعایی نمی‌کند، هر چند از فضل خداوند درباره‌ی خود ناامید نیست. ۱۵۶

گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت رساندن حکومت به مهدی ۱۶۴

خطبه‌ای از آن جناب خطاب به کسانی که دعوت او را نپذیرفتند و به ضدیت با آن پرداختند. ۱۶۸

گفتاری از آن جناب در بیان اینکه با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند،

- هر چند همه‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند. ۱۶۹
- پنج گفتار از آن جناب در پناه خواستن از مسلمانان برای اینکه متمکن از تعلیم آنان و
زمینه‌سازی برای ظهور مهدی شود. ۱۷۰
- دعایی از آن جناب که به جوانی سرگشته و جویای هدایت تعلیم فرمود. ۱۷۴
- خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش
خبر می‌دهد. ۱۷۷
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه شهیدان زمان جز کشتگان در راه حکومت مهدی
نیستند. ۱۷۹
- گفتاری از آن جناب هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند. ۱۸۰
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه نشر مشخصاتش میان مردم جایز نیست. ۱۸۱
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه دعوت او به سوی مهدی آزمونی برای کشورها و
گروه‌های اسلامی است. ۱۸۲
- گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم
را از دین گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوٹ نموده‌اند. ۱۸۴
- دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی ملاقات و مصاحبت با او و دلایل دشواری و محدودیت
آن ۱۸۸
- خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگرداند و او را با مدعیان دروغین قیاس
می‌کند. ۱۹۸
- دوازده گفتار از آن جناب در ستایش کسانی که او را یاری می‌کنند. ۲۰۱
- نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان** ۲۰۸
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی برخی نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان ۲۰۸
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی مدعیان دروغین ۲۱۰
- هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی مدعیان دروغین و اتباع آن‌ها ۲۱۰
- گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت
رساندن حکومت به مهدی ۲۱۶
- خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش
خبر می‌دهد. ۲۲۰

نه گفتار از آن جناب درباره‌ی چیزی که مدعیان دروغین با آن شناخته می‌شوند. ۲۲۲
 گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی ۲۲۸
 دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که مؤمنان در خراسان
 و منافقان در شام جمع شوند. ۲۲۹
 خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او
 دجال شمرده می‌شود، اگرچه در ظاهر صاحب معجزات باشد. ۲۳۰
 چهارده گفتار از آن جناب درباره‌ی دجال ۲۳۶
 گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را
 از دین گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوث نموده‌اند. ۲۴۴
 خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگرداندند و او را با مدعیان دروغین قیاس
 می‌کنند. ۲۴۸

شناخت آخرت

۲۵۱
 گفتاری از آن جناب در وصف اهل بهشت ۲۵۱
 خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دل‌بستگی به دنیا و فراموشی آخرت
 بر حذر می‌دارد. ۲۵۴
 چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور ۲۵۶
 دو گفتار از آن جناب درباره‌ی برزخ و پرسش در قبر ۲۵۹
 گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت ۲۶۱
 دو گفتار از آن جناب درباره‌ی تناسخ ۲۶۴

ایمان و کفر

۲۶۶
شناخت اسلام و ایمان ۲۶۶
 گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه دین، زنجیره‌ای به هم پیوسته است که کل آن با هم
 سود می‌رساند و بدون حاکمیت ولی خداوند سودمند نیست. ۲۶۶
شناخت کفر، شرک، نفاق، ارتداد، ضلالت، بدعت و فسق ۲۶۸
 گفتاری از آن جناب درباره‌ی غلو و مجازات آن ۲۶۸
شناخت فرقی، مذاهب و ادیان ۲۷۰

هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی مذاهب و اینکه او مسلمان است و شیعه یا سنی شمرده نمی‌شود. ۲۷۰

گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی ۲۷۴

گفتاری از آن جناب در نکوهش کسی که به سوی حکومت قوم یا حزب یا مذهب خود دعوت می‌کند. ۲۷۵

۲۷۷ **اخلاق**

پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند. ... ۲۷۹

سفارشی از آن جناب برای یاران و پیروانش ۲۷۹

گفتاری از آن جناب در وصف نیکان روزگار ۲۸۰

خطبه‌ای از آن جناب که در آن جوامع حکمت را گرد آورده است. ۲۸۲

خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دل‌بستگی به دنیا و فراموشی آخرت بر حذر می‌دارد. ۲۸۴

دعایی از آن جناب که به جوانی سرگشته و جویای هدایت تعلیم فرمود. ۲۸۶

دوازده گفتار از آن جناب در نهی از جدال و مخاصمه با مردم درباره‌ی آن جناب و دعوت آنان به سوی این کار ۲۸۸

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت بوسیدن دست کسی جز پدر و مادر و امام مفترض الطاعة و حرمت بوسیدن دست ظالمان ۲۹۴

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور ۲۹۶

گفتاری از آن جناب درباره‌ی کراهت آب دهان انداختن بر گذرگاه ۲۹۶

سه گفتار از آن جناب در نکوهش تکبر و اهل آن ۲۹۷

سیره‌ی آن جناب در مواجهه با سائلان که بسیار آموزنده است. ۲۹۸

گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت ۲۹۹

گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که دعایشان مستجاب نمی‌شود. ۳۰۳

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم ۳۰۴

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه استهزاء کسی به خاطر خلقتش جایز نیست اگرچه کافر باشد. ۳۰۵

- ۳۰۶ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نگریستن به نامحرم جز برای ازدواج
 ۳۰۷ نصیحتی از آن جناب برای زنان
 ۳۰۸ سفارشی از آن جناب برای یارانش هنگامی که چیزی ناخوشایند درباره‌ی شان شنید.

احکام

- ۳۱۱ **طهارات و نجاسات**
 ۳۱۳ شش گفتار از آن جناب درباره‌ی نجاسات
 ۳۱۳ هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام حیض و استحاضه
 ۳۱۶ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام آب
 ۳۱۹ **وضو، غسل و تیمم**
 ۳۲۱ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه غسل از وضو بی‌نیاز می‌کند.
 ۳۲۱ هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام حیض و استحاضه
 ۳۲۲ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی استعمال آب جدید برای مسح
 ۳۲۳ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کسانی که تیمم برایشان جایز است.
 ۳۲۴ دو گفتار از آن جناب در تعیین تکلیف کسی که نمی‌تواند ادرار یا مدفوع یا باد شکم را نگاه دارد.
 ۳۲۵ **نظافت و پیراستگی**
 ۳۲۶ شش گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت گذاشتن ریش و احکام آن
 ۳۲۶ گفتاری از آن جناب درباره‌ی جواز زدودن موی روی برای زنان
 ۳۲۹ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار
 ۳۳۰ گفتاری از آن جناب درباره‌ی کراهت آب دهان انداختن بر گذرگاه
 ۳۳۱ **نماز**
 ۳۳۳ گفتاری از آن جناب درباره‌ی اهمیّت نماز گزاردن و نکوهش کسانی که نماز نمی‌گزارند.
 ۳۳۳ گفتاری از آن جناب درباره‌ی چگونگی نماز گزاردن در هواپیما
 ۳۳۵ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نهادن دست راست بر دست چپ در نماز
 ۳۳۶ چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی وجوب نماز آیات و کیفیّت آن
 ۳۳۸ چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه قضاء نماز و روزه‌ی پدر و مادر پس از مرگشان

- ۳۳۹ مستحبّ موکّد است، ولی نایب یا اجیر گرفتن برای آن صحیح نیست.
- ۳۴۱ شش گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام چهار و اخفات در نماز
- ۳۴۳ شش گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام شک در نماز
- ۳۴۵ چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام نماز مسافر
- ۳۴۸ هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام نماز جمعه و عیدین
- ۳۵۱ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت تعجیل و تأخیر اذان از وقت آن
- ۳۵۲ پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت نماز نافله و احکام آن
- ۳۵۷ گفتاری از آن جناب درباره‌ی نماز نافله در شب‌های ماه رمضان
- ۳۵۷ گفتاری از آن جناب درباره‌ی انواع مساجد و حکم نماز و اعتکاف در آن‌ها
- ۳۵۹ **زکات، خمس، صدقه، هبه، قرض، وقف و عاریه**
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم قرض دادن به شرط عقدی مشروع و پس گرفتن آن با
نرخ روز
- ۳۵۹
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت جستجوی گنج و وجود خمس در آن
- ۳۶۰
سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خمس
- ۳۶۰
سیره‌ی آن جناب در مواجهه با سائلان که بسیار آموزنده است.
- ۳۶۲
سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه در هر مال راکدی زکات است.
- ۳۶۳
روزه و اعتکاف
- ۳۶۵
دو گفتار بسیار مهم و راهگشا از آن جناب درباره‌ی احکام رؤیت هلال
- ۳۶۵
گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه فرو بردن عمدی سر در آب هرگاه سبب رسیدن آب به
گلو شود، موجب قضاء روزه است.
- ۳۶۶
چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه قضاء نماز و روزه‌ی پدر و مادر پس از مرگشان
- ۳۶۷
مستحبّ موکّد است، ولی نایب یا اجیر گرفتن برای آن صحیح نیست.
- ۳۶۷
گفتاری از آن جناب درباره‌ی شب قدر
- ۳۶۸
گفتاری از آن جناب درباره‌ی نماز نافله در شب‌های ماه رمضان
- ۳۶۸
گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه هر چه از راه هوا به حلق داخل می‌شود، روزه را باطل
نمی‌کند.
- ۳۶۹

- گفتاری از آن جناب درباره‌ی روزه‌ی سکونت ۳۶۹
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی قضاء روزه‌ی ماه رمضان و فدیة‌ی آن ۳۷۱
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی انواع مساجد و حکم نماز و اعتکاف در آن‌ها ۳۷۲
- گفتاری از آن جناب در تبیین صاع و مُد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۳۷۳
- خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها** ۳۷۴
- سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه خوردنی‌های حرام محدود به چیزهایی است که در کتاب خداوند حرام شده، ولی خوردن برخی چیزهای دیگر مکروه است. ۳۷۴
- صید و ذبایح** ۳۷۶
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی عقیقه کردن برای فرزندان ۳۷۶
- طب و تداوی** ۳۷۷
- توصیه‌ای از آن جناب درباره‌ی تداوی ۳۷۷
- پوشیدنی‌ها و آراستگی‌ها** ۳۷۹
- چهار گفتار از آن جناب در نهی از پوشیدن لباس شهرت و بیان اینکه لباس روحانیت از لباس شهرت است. ۳۷۹
- خانه‌ها، حیوانات و گیاهان** ۳۸۲
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه بریدن گوش حیوانات از کارهای شیطان است. ۳۸۲
- نذر و یمین و کفاره‌ی آن‌ها** ۳۸۴
- دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه سوگند کفاره دارد، ولی برای نذر و عهد کفاره‌ای نیست، مگر وفای به آن دو. ۳۸۴
- حج، عمره و زیارت** ۳۸۶
- چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور ۳۸۶
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت ساختن بنا بر روی قبور و جواز اصلاح آن ۳۸۶
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی وجوب طواف نساء ۳۸۸
- جهاد، دفاع و هجرت** ۳۹۰
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه شهیدان زمان جز کشتگان در راه حکومت مهدی نیستند. ۳۹۰

گفتاری از آن جناب در بیان اینکه عملیات انتحاری از اعمال جاهلیت است. ۳۹۱
گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خروج بر حاکم ظالم به سود حاکم ظالم دیگر جایز نیست. ۳۹۱

امر به معروف و نهی از منکر ۳۹۳
دوازده گفتار از آن جناب در نهی از جدال و مخاصمه با مردم درباره‌ی آن جناب و دعوت آنان به سوی این کار ۳۹۳

حدود و تعزیرات ۳۹۴
دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه اقامه‌ی حدود تنها در حاکمیت خلیفه‌ی خداوند جایز است. ۳۹۴

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رجم موافق با کتاب خداوند است. ۳۹۶
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی دیه‌ی جنین و مجازات کسی که عمداً آن را سقط می‌کند. .. ۳۹۷

گفتاری از آن جناب درباره‌ی غلو و مجازات آن ۳۹۸
سه گفتار از آن جناب درباره‌ی ارتداد و مجازات آن ۴۰۰

قصاص و دیات ۴۰۲
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی دیه‌ی جنین و مجازات کسی که عمداً آن را سقط می‌کند. .. ۴۰۲

ولایت، قضاوت و شهادت ۴۰۳
سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای خداوند است و نزدیک شدن به آن جز برای کسی که خداوند به او اذن داده است جایز نیست. ۴۰۳

مکاسب و مشاغل حرام ۴۰۴
هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال موادّ مخدّر و دُخانی و خرید و فروش آنها ۴۰۴

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی بانک و معامله با آن در نظام مالی کنونی ۴۰۶
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حقّ تکثیر ۴۰۸
سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم بیمه ۴۰۹

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم صرّافی و خرید و فروش پول ۴۱۰
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت جستجوی گنج و وجود خمس در آن ۴۱۱
دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار ۴۱۱

- ۴۱۲ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی هیپنوتیزم و احضار ارواح
- ۴۱۳ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه کارهای خوب در نوروز اشکالی ندارند، ولی محدود کردنشان به آن شایسته نیست.
- ۴۱۴ گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خرید تولیدات کافران به جای تولیدات مسلمانان جایز نیست.
- ۴۱۵ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم
- ۴۱۶ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت خالکوبی
- ۴۱۷ گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه بریدن گوش حیوانات از کارهای شیطان است.
- ۴۱۸ چهار گفتار از آن جناب در نکوهش رشوه گیرنده و رشوه دهنده و کسی که میان آن دو وساطت می‌کند.
- ۴۱۹ هشت گفتار از آن جناب جناب در نهی از ساختن و نصب کردن نگاره و مجسمه
- ۴۲۱ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی مال پیدا شده
- ۴۲۵ هشت گفتار از آن جناب درباره‌ی غنا، موسیقی و رقص
- ۴۲۶ **حجاب، نکاح و روابط جنسی**
- ۴۳۲ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی مشروعیت متعه و احکام آن
- ۴۳۲ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه عقد نکاح به قصد محرم ساختن زن بر دیگری نافذ نیست.
- ۴۳۵ گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه نکاح باکره بدون اذن ولیّ او حرام، اما صحیح است و در این صورت، ولیّ او با شرایطی حقّ فسخ دارد.
- ۴۳۶ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی شیر دادنی که سبب محرمیت می‌شود.
- ۴۳۶ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خنثی
- ۴۳۷ دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نگرستن به نامحرم جز برای ازدواج
- ۴۴۰ دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است، ولی کراهت دارد.
- ۴۴۰ **ولادت، حضانت و تربیت کودکان**
- ۴۴۲ سه گفتار از آن جناب درباره‌ی شیر دادنی که سبب محرمیت می‌شود.
- ۴۴۲

- گفتاری از آن جناب درباره‌ی عقیقه کردن برای فرزندان ۴۴۲
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه گناه فرزند تا پیش از بلوغ بر گردن پدر و مادر است. ۴۴۳
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حقّ حضانت ۴۴۳
- وصیّت و ارث** ۴۴۵
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خنثی ۴۴۵
- مسائل مستحدثه** ۴۴۶
- هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام مبتلایان به مرگ مغزی و پیوند اعضاء آنان ۴۴۶
- هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال موادّ مخدّر و دُخانی و خرید و فروش آن‌ها ۴۵۰
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه از استعمال برخی ابزارهای جدید جز در موارد ضرورت کراهت دارد. ۴۵۱
- گفتاری از آن جناب درباره‌ی چگونگی نماز گزاردن در هواپیما ۴۵۲
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی بانک و معامله با آن در نظام مالی کنونی ۴۵۲
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت اجاره دادن و اجاره گرفتن رحم ۴۵۳
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم فرزند حاصل از رحم اجاره‌ای ۴۵۵
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حقّ تکثیر ۴۵۷
- سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم بیمه ۴۵۷
- دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار ۴۵۸
- نُه گفتار از آن جناب درباره‌ی خطرات و مضرات تلویزیون و اینترنت ۴۵۹

فصل یکم

مقدمات



عقل

گفتاری از آن جناب در بیان اینکه عقل نخستین آفریده‌ی خداوند و مبنای آفرینش جهان است.

أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ فِي أَوَّلِ دَخَلِهِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا عَلِمْتُ أَنَّكَ مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تُجِبْنِي عَلِمْتُ أَنَّكَ مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ! قَالَ: سَلْ! قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَالَمِ أَهْوَ حَادِثٌ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: مَا كَانَ قَبْلَ حُدُوثِهِ؟ قَالَ: مَا كَانَ قَبْلَ حُدُوثِهِ قَبْلُ! قُلْتُ: فَخَلَقَ الزَّمَانَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: مَتَى خَلَقَهُ؟ قَالَ: مَا كَانَ إِذَا خَلَقَهُ مَتَى! قُلْتُ: فَكَيْفَ خَلَقَهُ؟ قَالَ: خَلَقَهُ بِخَلْقِ الْحَرَكَةِ! قُلْتُ: فَأَلْحَرَكَةَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ أَوَّلُ مَا خَلَقَ الْعَقْلَ لِيُعْرِفَ بِهِ فَيُعْبَدَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ فَجَعَلَ لَهُ الْحَرَكَةَ! قُلْتُ: مِنْ أَيْنَ إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ، ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ النَّفْسَ فَجَعَلَهَا نُورًا وَجَعَلَ النُّورَ دَرَجَاتٍ يَرِيدُ فَيَكُونُ رُوحًا بِقَدَرِهِ وَيَنْقُصُ فَيَكُونُ جِسْمًا بِقَدَرِهِ فَيَنْتَرَعُ مِنْهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْجِمَادِ وَالنَّبَاتِ وَالْحَيَوَانَ وَالْمَلِكِ وَكُلُّ لَهُ نُورٌ وَمِقْدَارٌ! قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَغْلَمَ مِنْكَ! قَالَ: صَدَقْتَ وَلَكِنْ لَوْ بَقِيَتْ مَعِيَ سَارِيكَ رَجُلًا هُوَ أَغْلَمُ مِنِّي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو زکریا احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور در نخستین باری که به محضرش رسیدم عرض کردم: من از تو درباره‌ی چیزهایی می‌پرسم، پس اگر به من پاسخ دادی در می‌یابم که تو از کسانی هستی که خداوند بر آنان نعمت بخشیده است و اگر به من پاسخ ندادی در می‌یابم که تو از متکلفان (یعنی مدعیان) هستی! فرمود: بپرس! گفتم: من را از جهان خبر بده که آیا حادث است؟ فرمود: آری! گفتم: قبل از حدوث آن چه بود؟ فرمود: قبل از حدوث آن قبلی نبود! گفتم: پس زمان را آفرید؟ فرمود: آری! گفتم: کی آن را آفرید؟ فرمود: هنگامی که آن را آفرید «کی» نبود! گفتم: پس چگونه آن را آفرید؟ فرمود: آن را با آفرینش حرکت آفرید! گفتم: پس حرکت نخستین چیزی بود که آفرید؟ فرمود: نه، بل نخستین چیزی که آفرید عقل بود تا با آن شناخته و پرستش شود، سپس به آن فرمود:

پیش بیا پس پیش آمد، سپس به آن فرمود: پس برو پس پس رفت، پس برای آن حرکت قرار داد! گفتم: از چه به سوی چه؟! فرمود: از قوه به سوی فعل، سپس از آن نفس را آفرید، پس آن را نور قرار داد و نور را دارای مراتبی ساخت که افزایش می‌یابد پس به قدر آن روح می‌باشد و کاهش می‌یابد پس به قدر آن جسم می‌باشد، پس از آن آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آن دو است از جماد و گیاه و حیوان و فرشته انتزاع می‌یابد و برای هر یک نوری و مقداری است! گفتم: شهادت می‌دهم که تو از کسانی هستی که خداوند بر آنان نعمت بخشیده است از صدیقان و شهیدان و صالحان و آنان نیکو رفیقانی هستند! به خدا سوگند کسی را عالم‌تر از تو ندیدم! فرمود: راست گفתי، ولی اگر با من بمانی به تو مردی را نشان می‌دهم که از من عالم‌تر است، به او مهدی گفته می‌شود!

شرح گفتار:

این حکمت ناب که گوهری نایاب است، آکنده از نکات بدیع و معارف شگفت‌انگیز است و علم خاصی را در بر دارد که جز نزد اولیاء خداوند از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت نمی‌شود و از این رو، پرسش‌کننده‌ی زیرک را قانع ساخت که منصور هاشمی خراسانی یک مدعی نادان و دروغگو نیست، بل عالمی صدیق از برگزیدگان الهی است که به سوی رشد رهنمون می‌شود و از حقیقت اسلام پرده بر می‌دارد و برای ظهور مهدی زمینه‌سازی می‌کند. هر چند در شرح این حکمت ناب سخن بسیار می‌توان گفت، بلکه کتابی می‌توان نوشت، ولی این مختصر را مجال تفصیل آن نیست و از این رو، به این اجمال بسنده می‌کنیم که اولاً بنا بر فرموده‌ی آن جناب، زمان جزئی از جهان حادث است و به تبع آن آفریده شده و با این وصف، پیش از آفرینش جهان، وجود نداشته و در لازمان پدید آمده است و از این رو، پرسش از آنکه قبل از آن چه بوده یا در چه زمانی آفریده شده بی‌معناست؛ ثانیاً نخستین چیزی که از خداوند صادر شده، عقل است تا مبنای معرفت و عبودیت او باشد؛ ثالثاً در طبیعت عقل، با امر تکوینی خداوند، حرکتی جوهری میان قوه و فعل نهاده شده و این حرکت جوهری، پدید آورنده‌ی زمان بوده است؛ رابعاً نفس، از عقل آفریده شده و به همین دلیل، ادراک‌کننده است؛ خامساً نفس، نور قرار داده شده که طبیعت آن نافذ و ساری است و در بستر زمان به سراسر مکان انتشار می‌یابد و با این وصف، آفرینش عقل، انفجار نور بوده و این نور، تاکنون در حال حرکت و پیشروی است و هر چیزی که هست، در حقیقت خود نفس است؛ سادساً این نور عقلی که نفس است، به جعل تکوینی خداوند شدت و ضعف پیدا کرده و از این رو، نفس قوی‌تر و نفس ضعیف‌تر پدید آمده است؛

سابعاً این نور عقلی و نفسی، روحانیت است و از این رو، هر چه شدت پیدا کرده روح شده و هر چه ضعیف شده جسم و چیزهایی که در میان هستند به نسبت شدت و ضعف آن از روحانیت و جسمانیت برخوردارند و با این وصف، روح و جسم هر دو از یک جوهر نورانی‌اند، تا حدی که می‌توان گفت: روح جسم قوی و جسم روح ضعیف است؛ بدان معنا که این جوهر نورانی در روح قوی‌تر و در جسم ضعیف‌تر است؛ ثامناً آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آنهاست از جمادات و نباتات و حیوانات و ملائکه، بر پایه‌ی همین نظام یکپارچه آفریده شده‌اند و از این نور عقلی و نفسی انتزاع پیدا کرده‌اند؛ به این ترتیب که بسته به میزان بهره‌ی خود از آن که دارای مراتب است، جسمانیت محض تا روحانیت محض یافته‌اند و البته ماهیت‌شان «انتزاعی» است؛ چراکه وجودشان واحد است و تنها مراتب مختلفی دارد و با این حساب، بسته به میزان وجود خود، ماهیتی به خود گرفته‌اند؛ چراکه هر یک را «نوری» یعنی وجودی و «مقداری» است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ (رعد/ ۸)؛ «و هر چیزی نزد او به مقداری است»!

بی‌گمان چنین معارف ناب و حکمت‌های بی‌بدیلی در نظر عاقلان سخن‌شناس، کراماتی قولی محسوب می‌شود و از مصادیق بیّنات است؛ چراکه از حقایق گوینده‌ی آن و اتصال قلبش به محلّ اعلیٰ حکایت می‌کند و از این رو، پرسش‌کننده‌ی زیرک پس از شنیدن آن می‌گوید: «شهادت می‌دهم که تو از کسانی هستی که خداوند بر آنان نعمت بخشیده است از صدیقان و شهیدان و صالحان و آنان نیکو رفیقانی هستند! به خدا سوگند کسی را عالم‌تر از تو ندیدم!» ولی شگفت آن است که این عالم‌ترین انسان دیده شده، هنگامی که پرسش‌کننده را مبهوت عظمت علمی خویش می‌یابد، بی‌درنگ او را متوجه عظمت علمی مهدی می‌سازد تا ماهیت واقعی خود به عنوان زمینه‌ساز عملی ظهور آن حضرت را در همه‌ی حرکات و سکناتش متجلی سازد و بر خلاف مدعیان که چونان طبل‌هایی خالی و غوغاگر، به رغم فقدان بضاعت علمی، مردمان را به سوی خود فرا می‌خوانند و هیچ‌گاه از «من! من!» فرو نمی‌مانند، با همه‌ی عظمت علمی، مردمان را به سوی خلیفه‌ی خداوند فرا خواند و هیچ‌گاه از «مهدی! مهدی!» فرو نماند. این فرق میان حق و باطل است که امکان دارد از چشم سفیهان کوردل پنهان بماند، ولی هرگز از چشم خردمندان تیزبین پنهان نخواهد ماند و آنان همان یاران منصور خواهند بود که قدر او را خواهند شناخت و اگرچه چهار دست و پا بر روی برف به سویس خواهند شتافت تا در محضر او، برای یاری مهدی تربیت یابند و زمینه‌ی حاکمیت او بر جهان را فراهم سازند و بی‌گمان عاقبت برای آنان است، نه برای

مدعیان و نه برای سفیهان کوردل؛ اگرچه به تعبیر زیبایی او، «کران تا کران این بی کران را پر کرده باشند!»



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه معیار شناخت، عقل است و کتاب و سنت با آن شناخته می‌شوند.

أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الْعَقْلُ مَالُ الْمَعْرِفَةِ وَ كُلُّ مَعْرِفَةٍ لَا تَتَوَلَّى إِلَى الْعَقْلِ فَجَهْلٌ عَلَى جَهْلٍ! قُلْتُ: عِنْدَنَا قَوْمٌ يَتَّبِرُونَ مِنَ الْعَقْلِ! قَالَ: وَ هَلْ يَتَّبِرُ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا مَجْنُونٌ؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَالُ الْمَعْرِفَةِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ! قَالَ: وَ هَلْ يُعْرِفُ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ؟! الْعَقْلُ أَصْلُ الْمَعْرِفَةِ وَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ سُوقُهَا وَ الْخُلَفَاءُ فِي الْأَرْضِ أَغْصَانُهَا فَمَنْ تَرَكَ الْعَقْلَ فَقَدْ قَطَعَ أَصْلَ الْمَعْرِفَةِ وَ مَنْ تَرَكَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ فَقَدْ قَطَعَ سُوقُهَا وَ مَنْ تَرَكَ الْخُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ فَقَدْ قَطَعَ أَغْصَانَهَا وَ كُلُّ مَحْرُومٍ مِنْ أَكْلِهَا وَ ثَمَرَتِهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: عقل بازگشت‌گاه معرفت است و هر معرفتی که به عقل باز نمی‌گردد، جهلی بر روی جهلی دیگر است! گفتیم: نزد ما کسانی هستند که از عقل بی‌زاری می‌جویند! فرمود: و آیا از عقل جز دیوانه بی‌زاری می‌جوید؟! گفتیم: آن‌ها می‌گویند که بازگشت‌گاه معرفت، کتاب و سنت است! فرمود: و آیا کتاب و سنت جز با عقل شناخته می‌شوند؟! عقل ریشه‌ی معرفت و کتاب و سنت ساقه‌ی آن و خلفاء در زمین شاخه‌های آن هستند؛ پس هر کس عقل را وانهد، ریشه‌ی معرفت را بریده و هر کس کتاب و سنت را وانهد، ساقه‌ی آن را بریده و هر کس خلفاء در زمین را وانهد، شاخه‌های آن را بریده است و همگی از حاصل و میوه‌ی آن محروم هستند!



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه عقل موهبتی خدادادی و غیر اکتسابی است، ولی کاربرد آن بر دارندگانش واجب است.

أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ الْعَقْلِ أَهْوُ مَوْهُوبٌ مِنَ اللَّهِ أَوْ لِلنَّاسِ فِيهِ صُنْعٌ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ مَوْهُوبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهِ صُنْعٌ!

قُلْتُ: فَلِمَاذَا ذَمَّ اللَّهُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؟! قَالَ: أَيُّنْ ذَهَبْتَ يَا وَلِيدُ؟! إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لَهُمْ عَقْلاً وَ أَمْرَهُمْ بِاسْتِعْمَالِهِ فَلَمْ يَسْتَعْمِلُوهُ فَذَمَّهُمْ عَلَى تَرْكِ الْإِسْتِعْمَالِ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ وَ قَوْلَهُ: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؟! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَجِبُ أَنْ أُزِدَادَ عَقْلاً! قَالَ: يَا وَلِيدُ إِنَّكَ لَمْ تَسْتَعْمِلْ عَقْلَكَ كُلَّهُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى زِيَادَةٍ لَا وَاللَّهِ بَلْ لَمْ تَسْتَعْمِلْ مِنْهُ جُزْءاً مِنَ السَّعِيِّينَ فَلَعَلَّكَ إِنْ تَسْتَعْمِلُهُ لَنْ تَحْتَاجَ إِلَى زِيَادَةٍ، لِأَنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْعَقْلَ عَلَى قَدْرِ حَاجَةٍ بِهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا مَقْدُورًا! فَاسْتَعْمِلْ عَقْلَكَ يُغْنِيكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ إِنْ اخْتَجْتَ بَعْدَهُ إِلَى شَيْءٍ فَاسْتَعِنْ بِعَقْلِ أَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ الْعُقُولَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ لِيَسْتَعِينُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ يَكُونُ بَعْضُهَا تَبَعًا لِبَعْضٍ وَ جَعَلَ عَقْلَ خَلِيفَتِهِ فِي الْأَرْضِ أَكْمَلَ الْعُقُولِ لِيَكُونَ مَصِيرَهَا وَ مَأْوَاهَا! فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا يَسْتَعْمِلُ عَقْلَهُ حَقَّ اسْتِعْمَالِهِ وَ يَتَّبِعَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ حَقَّ اتِّبَاعِهِ لَكَانَ كَمَنْ عَقْلُهُ كَامِلٌ لَا نُقْصَانَ فِيهِ وَ لَا عَاهَةَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی عقل پرسیدم که آیا آن موهبتی از جانب خداوند است یا برای مردم در آن نقشی وجود دارد؟ فرمود: بلکه آن موهبتی از جانب خداوند است و برای مردم در آن نقشی وجود ندارد! گفتم: پس چرا خداوند کسانی را نکوهش کرده است که عقل را به کار نمی‌برند؟! فرمود: به کجا رفتی ای ولید؟! هرآینه خداوند به آنان عقلی بخشیده و آنان را به کاربرد آن فرمان داده، ولی آنان آن را به کار نبرده‌اند، پس آنان را بر ترک کاربردش نکوهش کرده است! آیا این سخن او را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «برای آنان عقل‌هایی هست که با آن در نمی‌یابند» (أعراف/ ۱۷۹) و این سخنش را که می‌فرماید: «آیا پس در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر عقل‌هایی قفل‌هایش نهاده شده است (تا به کار برده نشود)» (محمد/ ۲۴)؟! گفتم: فدایت شوم، من دوست می‌دارم که عقل بیشتری کسب کنم! فرمود: ای ولید! تو هنوز همه‌ی عقلت را به کار نبرده‌ای تا به افزایش آن نیازی داشته باشی، نه به خدا سوگند بلکه یکی از هفتاد جزء آن را به کار نبرده‌ای! پس شاید اگر آن را به کار بری هرگز به افزایش آن نیازی نیایی؛ چراکه خداوند عقل را به اندازه‌ی نیازی به آن قسمت کرده و از آن (اندازه) کم نگذاشته و بر آن نیفزوده و برای هر چیزی اندازه‌ای سنجیده قرار داده است! بنابراین، عقل خود را به کار ببر که اگر خدا بخواهد تو را بی‌نیاز می‌کند و اگر پس از آن به چیزی نیاز پیدا کردی از عقل برادرت کمک بگیر؛ چراکه خداوند برخی عقل‌ها را بر برخی دیگر فضیلت بخشیده است تا برخی‌شان از برخی دیگر کمک بگیرند و برخی‌شان پیرو برخی دیگر باشند

و عقل خلیفه‌ی خود در زمین را کامل‌ترین عقل‌ها قرار داده است تا مرجع و پناه‌گاه آن‌ها باشد! بنابراین، اگر مردی عقل خود را چنانکه شایسته است به کار برد و از خلیفه‌ی خداوند در زمین چنانکه شایسته است پیروی کند، مانند کسی خواهد بود که عقل او کامل باشد و نه کاستی در آن باشد و نه کژی!

شرح گفتار:

این حکیم الهی در این حکمت متعالی، نظام عقلی حاکم بر جهان را با ظرافت تمام به تصویر کشیده و مبدأ عقل و قدر آن و مراتب آن و ارتباطش با اقرانش را به روشنی تبیین فرموده است. بنا بر این حکمت متعالی، عقل ماهیتی خدادادی و غیر اکتسابی دارد و مردم نمی‌توانند آن را کم یا بیش کنند، ولی به هر یک از آنان متناسب با نیازش داده شده و کمتر یا بیشتر از آن داده نشده است. با این حال، آنان می‌توانند از عقل یکدیگر بهره ببرند و با این شیوه نقصان نسبی عقول خود را جبران نمایند و در این میان، عقل خلیفه‌ی خداوند در زمین از همه‌ی عقول کامل‌تر است و به این اعتبار، مرجع آن‌ها شمرده می‌شود تا همگی به آن منتهی شوند و با این وصف، رمز کمال آدمی استفاده‌ی حداکثری از عقل خود و تبعیت حداکثری از خلیفه‌ی خداوند در زمین است.

انصافاً چنین حکمت‌های بی‌بدیلی، چونان الماس‌هایی گران‌بها هستند که بر سر راه مردم افتاده است، ولی آنان از روی آن می‌گذرند و آن را از زمین بر نمی‌دارند؛ چراکه بسیار غافل و متکبر هستند و فرق الماس را از سنگ نمی‌شناسند! به راستی شایسته‌ی تأسف است که چنین عالم کاملی در میان آنان وجود دارد، ولی آنان از علم او بهره نمی‌برند؛ چونان علی بن ابی طالب که علم انبوهی در سینه‌ی خود داشت، ولی برای آن حاملانی نمی‌یافت؛ تا جایی که از حسرت آه می‌کشید و می‌فرمود: «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ وَجَدْتُ لَهُ حَمَلَةً»؛ «در اینجا علم انبوهی وجود دارد، کاش برای آن حاملانی می‌یافتیم» و فریاد می‌زد: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ «از من بپرسید پیش از آنکه من را نیابید»، ولی از کسی پاسخی نمی‌شنید؛ چراکه اهل زمانش قدر او را نمی‌دانستند و لیاقت انسانی مانند او را نداشتند. تا آن گاه که خداوند بر ناسپاسان غضب کرد و او را از میان آنان برد و به جای او جاهلان را بر آنان مسلط ساخت، تا با ظلم خود آنان را به بدبختی کشانند، باشد که عبرتی برای آیندگان شوند!



گفتاری از آن جناب در بیان وجوب عمل از روی عقل و حرمت عمل از روی عادت یا احساسات یا تقلید

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ - وَهُوَ رَافِعٌ كَفَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ - قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْ أَنِّي مَا رَأَيْتُ أَعْلَمُ مِنَ الْمُنْصُورِ بِمَا أَنْزَلْتَهُ وَ لَا أَرْحَمُ مِنْهُ بِمَنْ خَلَقْتَهُ! كُنْتُ مَعَهُ وَ نَحْنُ عَلَى شَاطِئِ جَبْحُونَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ: يَا بُنَيَّ! اسْتَعْمِلِ الْعَقْلَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا وَ لَا يَغْلِبَنَّكَ عَلَيْهِ عَادَةٌ وَ لَا شَهْوَةٌ وَ لَا تَقْلِيدًا! وَقَالَ: إِعْمَلْ عَلَى عَقْلٍ تُعَدُّ عَامِلًا وَ لَا تَعْمَلْ عَلَى عَادَةٍ وَ لَا شَهْوَةٍ وَ لَا تَقْلِيدٍ، فَإِنَّ مَنْ عَمِلَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ كَانَ عَمَلُهُ كَرَمًا اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَقَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی - در حالی که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود- ما را خبر داد، گفت: خدایا! تو می‌دانی که من عالم‌تر از منصور به چیزی که نازل کرده‌ای و مهربان‌تر از او به کسانی که آفریده‌ای ندیده‌ام! به همراه او بودم در حالی که بر کناره‌ی رود جیحون بودیم، پس دست من را گرفت و فرمود: ای فرزندم! عقل را در همه‌ی کارهای خود به کار بگیر و هیچ‌گاه عادت یا احساس یا تقلیدی بر تو درباره‌ی آن چیرگی نیابد! و فرمود: از روی عقل عمل کن تا عامل شمرده شوی و از روی عادت یا احساس یا تقلید عمل نکن؛ زیرا کسی که از روی این چیزها عمل می‌کند عملش مانند خاکستری در روزی توفانی است که چیزی از آنچه کسب کردند برایشان نمی‌ماند! همانا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و به سراغ عملی که انجام دادند می‌آییم، پس آن را به ریزگردی پراکنده تبدیل می‌کنیم» (فرقان / ۲۳)!



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه جهل آفریده‌ی خداوند در ظلّ عقل است.

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّا رُوبِنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ كَمَا خَلَقَ الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ! قَالَ: هُوَ كَمَا رُوبِئْتُمْ وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ الْجَهْلَ خَلْقَةً ظَلِيمَةً وَ جَعَلَ الظُّلْمَاتِ وَ النُّورَ! قُلْتُ: فَسِّرْ لِي جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَ خَلَقَ مَعَهُ ضِدَّهُ بِمَنْزِلَةِ ظِلِّهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا خُلِقَ شَيْءٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلًّا لَهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ﴾! أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَبْنِي حَائِطًا فَيَكُونُ لَهُ ظِلٌّ لَنْ

يُرْوَلُ حَتَّى تَهْدِمَ الْحَائِطَ؟! فَإِنَّ الظَّلَّ مَخْلُوقٌ غَيْرُ الْحَائِطِ خَلَقْتَهُ إِذْ خَلَقْتَ الْحَائِطَ وَ لَا وُجُودَ لَهُ إِلَّا فِي وُجُودِ الْحَائِطِ وَ كَذَلِكَ الْجَهْلُ فَإِنَّهُ مَخْلُوقٌ غَيْرُ الْعَقْلِ خَلَقَهُ اللَّهُ إِذْ خَلَقَ الْعَقْلَ بِمَنْزِلَةِ ظِلِّهِ وَ لَا يَكُونُ عَقْلٌ إِلَّا وَ مَعَهُ جَهْلٌ يُضَادُّهُ وَ لَا يَكُونُ يَمِينٌ إِلَّا وَ مَعَهُ شِمَالٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾ أَيُّ مَجْبُورُونَ! أَفَهَيْتُمْ يَا حَسَنُ؟! قُلْتُ: نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: برای ما از پدران شما روایت شده است که خداوند جهل و لشکر آن را آفرید همان طور که عقل و لشکر آن را آفرید! فرمود: آن همان طور است که برایتان روایت شده است، ولی او جهل را با خلقت ظلیه آفرید و تاریکی و نور را قرار داد! گفتم: برایم تفسیر کنید فدایتان شوم! فرمود: خداوند چیزی را نیافرید مگر اینکه با آن (یعنی به تبع آن) ضد آن را به منزله‌ی سایه‌ی آن (یعنی لازم آن) آفرید و اگر این نبود چیزی آفریده نمی‌شد و این سخن اوست که فرموده است: «و برای خداوند سجده می‌کند هر چیزی که در آسمان‌ها و زمین است خواسته و ناخواسته و سایه‌های آن‌ها در صبح و شام» (رعد/ ۱۵)! آیا نمی‌بینی که تو دیواری را بنا می‌کنی، پس برای آن سایه‌ای پدید می‌آید که هرگز از بین نمی‌رود تا آن گاه که دیوار را نابود کنی؟! پس سایه مخلوقی غیر از دیوار است که آن را با خلقت دیوار خلق کرده‌ای و وجودی برای آن جز در وجود دیوار نیست! جهل نیز مانند آن است؛ چراکه آن مخلوقی غیر از عقل است که خداوند چون عقل را خلق کرد آن را به منزله‌ی سایه‌اش آفرید و (با این وصف)، عقلی نیست مگر اینکه به همراه آن جهلی باشد که با آن ضدیت دارد و راستی نیست مگر اینکه به همراه آن چپی باشد و این سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: «آیا به هر چیزی که خداوند آفریده است نمی‌نگرند که سایه‌هاشان از راست و چپ حرکت می‌کنند سجده‌کنان برای خداوند در حالی که خوار هستند» (نحل / ۴۸) یعنی مجبور هستند! آیا فهمیدی ای حسن؟! گفتم: آری، خداوند من را به فدای شما گرداند!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار ژرف، به نقد و بررسی ۵۹ مراجعه کنید.



علم

معنای علم و وجوب کسب آن

گفتاری از آن جناب در تعریف علم و خاستگاه آن

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ لِطَبَرِهِ فِيهِ مَا يَكُونُ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَجْهَدُوا أَنْفُسَهُمْ وَ رَكَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَلَى أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا يَكُونُ شَيْئًا لَا يَعْلَمُونَهُ حَتَّى يَعْلَمَهُمُ اللَّهُ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾! قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا خَيْرَ الْعُلُومِ؟! قَالَ: مَا تَمَّ عُلُومٌ يَابِنَ حَبِيبٍ وَ لَكِنَّهُ عِلْمٌ وَاحِدٌ وَ الْعِلْمُ لَا يَتَفَاوَتُ! قُلْتُ: فَمَا هَذِهِ اللَّاتِي تَكُونُ فِي أَيْدِي النَّاسِ؟! قَالَ: تِلْكَ الظُّنُونُ تِلْكَ الْعِبَارَاتُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعِلْمِ وَ لَيْسَتْ الْعِلْمُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبري ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: علم نوری است که خداوند در دل هر کسی که می‌خواهد می‌اندازدش تا در آن چیزی که هست را نشان دهد و اگر مردم خودشان را به سختی بیندازند و برخی‌شان از برخی دیگر بالا روند تا به چیزی از آنچه هست علم پیدا کنند، به آن علم پیدا نمی‌کنند تا اینکه خداوند به آنان تعلیم دهد! سپس (این آیه را) قرائت فرمود: «(خداوند!) تو منزهی! ما را هیچ علمی نیست مگر چیزی که تو تعلیم‌مان فرمودی، هر آینه تو بسیار عالم و حکیم هستی» (بقره/۳۳)! عرض کردم: فدایت شوم، بهترین علم‌ها کدام است؟ فرمود: علم‌هایی وجود ندارد ای پسر حبيب، بلکه آن علمی واحد است و علم تفاوت پیدا نمی‌کند! عرض کردم: پس این‌ها چیستند که در دست‌های مردمند؟! فرمود: این‌ها ظنون‌اند، این‌ها عبارات‌اند و آن‌ها شبیه علم‌اند و علم نیستند!

شرح گفتار:

از این حکمت‌گران بها دانسته می‌شود که علم نوری ملکوتی است که از خالق هستی صادر می‌شود و به عقل‌های سالم می‌رسد تا در روشنایی آن، چیزهایی که در جهان وجود دارند را همان گونه که هستند ببینند و با این وصف، علم به منزله‌ی نور و عقل سلیم به منزله‌ی چشم بیناست که می‌تواند در نور مشاهده کند و بدون آن قادر به مشاهده‌ی چیزی نیست اگر چه بسیار کوشش ورزد. با این وصف، علم مانند نور، وجودی واحد است، اگر چه سبب مشاهده‌ی

چیزهایی متفاوت می‌شود؛ چراکه تفاوت معلومات مستلزم تفاوت علم نیست؛ همچنانکه تفاوت مرتبّات نور را متفاوت نمی‌کند؛ بل بر این مبنا روشن می‌شود که علم منحصرأ برای خداوند است و برای غیر او نیست و این مراد از سخن خداوند است که فرموده است: **﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** (نحل / ۷۴)؛ «هرآینه خداوند علم دارد و شما علم ندارید»؛ چراکه دیگران با علم او عالم می‌شوند؛ چونانکه با نور بینا. اما چیزهایی که با عنوان «علوم» در اختیار مردمند و با یکدیگر تفاوت و تعارض دارند، در واقع علم نیستند، بل مجموعه‌ای از گمان‌ها و اعتبارات آنانند که تنها شبیه علم‌اند و موجب فریب جاهلان می‌شوند؛ مانند سراب که تنها شبیه آب است و موجب فریب تشنگان می‌شود؛ چراکه علم نور خداوند در آسمان‌ها و زمین است که در آن اختلافی نیست و ساحت آن از گمان‌ها و اعتبارات مردم منزّه است.



گفتاری از آن جناب در بیان ارزش حکمت و نکوهش کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌برند.

روزی جناب منصور هاشمی خراسانی به همراه شماری از شاگردان خود به روستایی درآمد تا در آن نماز گزارد و استراحت کند. پس مردم پیرامون او گرد آمدند تا او را ببینند و شاید از او سخنی بشنوند. پس آن جناب چون دید که پیرامون او گرد آمده‌اند و او را تماشا می‌کنند، به میان آنان رفت و آنان را نوازش کرد و پندها داد و از باورهای نادرست و کارهای ناروا بر حذر داشت و به شناخت حق و یاری آن فرا خواند و از روی حکمت بسیار سخن‌ها گفت، ولی دیری نگذشت که آنان از پیرامون او پراکنده شدند و به سوی خانه‌های خود بازگشتند تا به کارهای روزمره‌ی خود برسند. پس آن جناب با یاران خود تنها ماند و از این رو، به سوی درختی رفت که در پای کوهی بود تا در سایه‌ی آن نماز گزارد؛ چراکه نماز را بسیار دوست می‌داشت و هرگاه فراغتی می‌یافت به نماز می‌ایستاد و می‌فرمود: «استراحت من در نماز است». پس چون فارغ شد، شاگردانش به او گفتند:

«ای استاد! ما سخنان تو با این مردم را شنیدیم. به خدا سوگند کلمات تو مانند کلمات پیامبران بود و مانند قطرات باران پاکی و طراوت می‌بخشید؛ چراکه با نیروی روح القدس تکلم می‌کردی و چیزهایی می‌فرمودی که خداوند در دهانت می‌گذاشت، ولی با این همه، آنان را اصلاح نکرد و یک تن از آنان را به همراهی با تو و انداشت! این به راستی برای ما شگفت‌انگیز است!»

آن جناب فرمود:

«آیا از این به شگفت آمده‌اید؟! من برای شما خواهم گفت، هرگاه گوش خود را بگشایید تا بشنوید و هوش خود را به کار گیرید تا دریابید؛ چراکه دهانم به راستی متکلم است و دستم به درستی اشاره می‌کند. عاقل حکمت را فرا می‌گیرد و آن را برای خود اندوخته می‌سازد؛ چراکه آن برای روزهای تشنگی‌اش آب و برای شب‌های گرسنگی‌اش غذا خواهد بود، ولی جاهل از حکمت گریزان است و خود را از آن فارغ می‌سازد؛ چراکه خواهش‌های بدنش افروخته و نیروهای روحش سوخته است؛ با خود می‌گوید: >به چه علت حکمت را فرا گیرم و از چه رو خود را به زحمت اندازم؟! در حالی که من را از لذت باز می‌دارد و از بطالت منصرف می‌سازد، تا کارهایی که خوش می‌دارم را ترک کنم و کارهایی که خوش نمی‌دارم را پیش گیرم، مانند مرتاضان که از لذت بریده‌اند و مانند راهبان که به دنیا پشت کرده‌اند، در حالی که دنیا برای من خوشایند است و زندگی آن در نظرم زیباست و من را توان پرهیز از آن نیست؛ چراکه هنوز جوان هستم و آرزوهای بسیار دارم و مرگ از من دور است!< پس بدین سان از حکمت باز می‌ماند و از دانایی محروم می‌گردد، تا روح او بمیرد، در حالی که جسم او زنده است. آیا حکمت برای او لذت‌بخش نیست و دانایی جان او را به راحت نمی‌رساند؟! در حالی که آلام بشر از نادانی است و از ناآگاهی مصیبت می‌خیزد؛ آتش جنگ را افروخته و سایه‌ی فقر را گسترانیده است، هنگامی که ثروت را به سفیهان سپرده و قدرت را به جاهلان واگذارده است، تا با ثروت خود در زمین تباهی انگیزند و با قدرت خود به برتری دست یازند، تا نیازمندان را بفشارند و ناتوانان را بیازارند. جاهلان قدرت‌مند، فرزندان شیاطین‌اند و سفیهان ثروت‌مند، آفت‌های زمینند که مردمان را از آنان راحت نیست؛ میل کنندگان به هر بدی و روی گیرندگان از هر خوبی که برای گسترش جهالت در جهان می‌کوشند و به نیست کردن حکیمان اهتمام دارند، تا بر روی زمین حکمتی نماند و در زیر آسمان حکیمی یافت نشود، در حالی که نیستی سزاوار آنان است و باید که در خشکی و دریا یافت نشوند. هرآینه ثروت زبینه‌ی حکیمان است و قدرت بر تن آنان راست می‌آید، تا به وسیله‌ی آن دو، جهان را زیبا سازند و مردمان را به خوشبختی رسانند. آیا زیبایی جهان خوشایند نیست و خوشبختی مردمان خواسته نمی‌شود؟! جهالت روی زمین را زشت کرده و بی‌خبری ساکنانش را بدبخت ساخته است. حماقت، ظلم را زاییده و سفاهت، فقر را پرورش داده است. لعنت، بر جاهلان نازل می‌شود و نحوست، بی‌بصران را در بر می‌گیرد، هنگامی که حق را از باطل نمی‌شناسند و خوب را از بد تمییز نمی‌دهند، پس با دوست خود دشمنی می‌کنند و با دشمن خود دوستی می‌ورزند. آیا فرزندان انسان مسخ شده‌اند

که چونان حیوان زیست می‌کنند، عاری از عقل و فطانت و خالی از علم و حکمت؟! چونان سگ و گربه و چونان گرگ و میش، برخی دشمن برخی دیگرند و برخی برخی دیگر را می‌درند، تا خواهش‌های جسدشان را برآورده و خواهش‌های روح‌شان را سرکوب سازند، تا جسدهایی فربه با روح‌هایی لاغر باشند. تنبلی مردم را فرا گرفته و خستگی بر آنان سایه انداخته است؛ چراکه نادانی آنان را بیمار کرده و بی‌ارادگی آنان را سرد ساخته است؛ همتی در آنان موجود نیست و آرمانی برایشان باقی نمانده است؛ چونان پاره‌سنگی در صحرا یا چونان پاره‌خشتی در بنا؛ بدون احساس و اختیار و بدون نیرو و حرکت؛ در حصار سنگ‌های دیگر و در فشار خشت‌های دیگر؛ تابع و همگون، برخی بر روی برخی دیگر ریخته‌اند و توده‌های فساد را ساخته‌اند، تا زمان را برای بدبختی مناسب و مکان را برای تباهی مستعد گردانند».

سپس نگاهی به راست و نگاهی به چپ انداخت و ادامه داد:

«اکنون زمان برای بدبختی مناسب و مکان برای تباهی مستعد است؛ چراکه جهالت شیوع یافته و حکمت نایاب شده است. سفاقت مانند طلا معامله می‌شود، در حالی که حکمت با خاک برابر است. کلمه‌ی لغو دهان به دهان می‌چرخد، ولی کلمه‌ی حکمت فراموش می‌شود. بازار اباطیل گرم است، ولی برای حکمت مشتری یافت نمی‌شود. مسخرگی از عجز خوشایندتر است و دل‌فکان از حکیمان ارزشمندترند. هرزگی آفاق را پر کرده است، ولی از فرزاندگی در جایی نشانی نیست. همه‌ی روز بطلت کم است، ولی یک ساعت موعظه زیاد شمرده می‌شود. مردمان به حکمت راغب نیستند و برای آن وقت نمی‌گذارند. سرها سنگین و سینه‌ها تنگ است. دست‌ها بسته و پاها لنگ است. در چنین هنگامه‌ی شومی، آیا توقع چیزی جز بی‌اعتنایی به من را دارید؟! یا در انتظار چیزی جز دشمنی با من به سر می‌برید؟! نه به خدا سوگند، بلکه آنان هرگز با من دوستی نخواهند کرد و هرگز با من همراه نخواهند شد، مگر هنگامی که از خواهش‌های آنان پیروی کنم یا زمین را از خون و عرق سیراب سازم!»

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «انان هرگز با من دوستی نخواهند کرد و هرگز با من همراه نخواهند شد، مگر هنگامی که از خواهش‌های آنان پیروی کنم یا زمین را از خون و عرق سیراب سازم»، این است که مردم تنها هنگامی دعوت آن جناب را خواهند پذیرفت که با اهواء آنان سازگار شود و یا به پذیرش آن اکره شوند، در حالی که آن جناب نه دعوت خود را با اهواء آنان سازگار می‌کند و نه آنان را به پذیرش آن اکره می‌فرماید و با این وصف، طبیعی است که آنان از پذیرش آن سر باز می‌زنند و این جای تعجب ندارد.

علم موانع علم و نکوهش اهل آن‌ها

گفتاری از آن جناب در بیان وجوب عمل از روی عقل و حرمت عمل از روی عادت یا احساسات یا تقلید

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ - وَهُوَ رَافِعٌ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ - قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْنَا أُمَّي مَا رَأَيْتُ أَكَلَمَ مِنَ الْمُنْصُورِ بِمَا أَنْزَلْتَهُ وَلَا أَرْحَمَ مِنْهُ بِمَنْ خَلَقْتَهُ! كُنْتُ مَعَهُ وَنَحْنُ عَلِيُّ شَاطِئِ جِيحُونَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِسْتَعْمِلِ الْعَقْلَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا وَلَا يَغْلِبَنَّكَ عَلَيْهِ عَادَةٌ وَلَا شَهْوَةٌ وَلَا تَقْلِيدٌ! وَقَالَ: إِعْمَلْ عَلِيُّ عَقْلًا تَعُدُّ عَامِلًا وَلَا تَعْمَلْ عَلِيُّ عَادَةً وَلَا شَهْوَةً وَلَا تَقْلِيدًا، فَإِنَّ مَنْ عَمِلَ عَلِيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ كَانَ عَمَلُهُ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلِيُّ شَيْءٍ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی - در حالی که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود - ما را خبر داد، گفت: خدایا! تو می‌دانی که من عالم‌تر از منصور به چیزی که نازل کرده‌ای و مهربان‌تر از او به کسانی که آفریده‌ای ندیده‌ام! به همراه او بودم در حالی که بر کناره‌ی رود جیحون بودیم، پس دست من را گرفت و فرمود: ای فرزندم! عقل را در همه‌ی کارهای خود به کار بگیر و هیچ‌گاه عادت یا احساس یا تقلیدی بر تو درباره‌ی آن چیرگی نیابد! و فرمود: از روی عقل عمل کن تا عامل شمرده شوی و از روی عادت یا احساس یا تقلید عمل نکن؛ زیرا کسی که از روی این چیزها عمل می‌کند عملش مانند خاکستری در روزی توفانی است که چیزی از آنچه کسب کردند برایشان نمی‌ماند! همانا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و به سراغ عملی که انجام دادند می‌آییم، پس آن را به ریزگردی پراکنده تبدیل می‌کنیم» (فرقان / ۲۳)!



دو گفتار بسیار مهم از آن جناب درباره‌ی اینکه عمل مبتنی بر تقلید مجزی نیست و اعاده‌ی آن پس از حصول علم به مخالفتش با حق واجب است.

۱. أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ مُقَلِّدًا

لِبَعْضِ هَؤُلَاءِ النَّاسِ يُصَلِّي عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَيَصُومُ، ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِكَ فَعَلِمَ أَنَّ تَقْلِيدَهُمْ لَا يَجُوزُ فَرَجَعَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّىٰ تَبَيَّنَ لَهُ الْحَقُّ، أَعْلَيْهِ قَضَاءٌ مَا عَمِلَ مِنْ عِبَادَةٍ فِي حَالِ جِهَالَتِهِ؟ قَالَ: مَا خَالَفَ فِيهِ الْحَقُّ فَعَلَيْهِ قَضَائُهُ وَ مَا وَافَقَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَائُهُ إِذَا تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که مقلد برخی از این مردم بود و بر مبنای آن نماز می‌گزارد و روزه می‌گرفت، سپس خداوند با شناخت تو بر او منت نهاد، پس دانست که تقلید از آنان جایز نیست، پس به کتاب خداوند و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم رجوع کرد تا اینکه حق برایش روشن شد، آیا قضاء عباداتی که در حال جهالتش انجام داده، بر عهده‌ی اوست؟ فرمود: هر چه در آن با حق مخالفت کرده، قضائش بر عهده‌ی اوست و هر چه موافقت کرده، قضائش بر عهده‌ی او نیست هرگاه توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده و سپس هدایت یافته باشد!

شرح گفتار:

از این گفتار بسیار مهم دانسته می‌شود که عمل مقلد موجب برائت ذمه‌ی او از تکلیف نمی‌شود؛ زیرا به معنای پیروی او از چیزی است که به آن علمی ندارد و این عملی است که خداوند از آن نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (اسراء / ۳۶)؛ «و از چیزی که به آن علمی نداری پیروی نکن» و با این وصف، عمل مقلد اگرچه عنوان عبادت یا معامله‌ی شرعی داشته باشد، از آن جهت که پیروی از چیزی بدون علم است، مورد نهی خداوند است و تبعاً باطل یا حرام محسوب می‌شود؛ همچنانکه دانسته می‌شود اگر مقلد توبه کند و به شناخت احکام شرع از روی دلیل روی آورد و علم یابد که عمل او در حال تقلید مطابق با حق بوده است، اعاده‌ی آن بر او واجب نیست؛ چراکه هر چند عمل او از جهتی مورد نهی خداوند بوده، از جهتی دیگر مورد امر خداوند بوده و تحصیل علم به چند و چون امر خداوند، طریقیّت داشته است نه موضوعیّت و با این وصف، هرگاه برایش معلوم شود که مطابق با امر خداوند بوده، مجزی است ان شاء الله؛ خصوصاً با توجه به سخن خداوند آمرزنده و مهربان که فرموده است: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (فرقان / ۷۰)؛ «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عملی صالح انجام دهد، پس آنان را خداوند بدی‌هاشان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده‌ای مهربان است!»

۲ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: لَا أَعْرِفُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِنَا إِلَّا وَكَانَ مُقَلِّدًا لِبَعْضِ الْمَذَاهِبِ قَبْلَ أَنْ هِدَاهُ اللَّهُ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَلَا أَعْرِفُ أَحَدًا مِنْهُمْ أَمَرَهُ الْمَنْصُورُ بِقَضَاءِ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِهِ إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيِّ فَإِنَّهُ أَمَرَهُ بِإِعَادَةِ زَكَاتِهِ حَيْثُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: احدی از یارانمان را نمی‌شناسم مگر اینکه مقلد برخی از مذاهب بود پیش از آنکه خداوند او را به این کار هدایت کند و احدی از آنان را نمی‌شناسم که منصور او را به قضاء چیزی از اعمالش امر کرده باشد، مگر عبد الله بن محمد بلخی که او را به اعاده‌ی زکاتش امر کرد، با توجه به اینکه آن را در جایش قرار نداده بود!

شرح گفتار:

این خبری است که می‌تواند بر عدم وجوب اعاده‌ی اعمال مقلدین در نظر آن جناب دلالت داشته باشد، ولی انصاف آن است که گفتار پیشین آن جناب، ظاهر در وجوب قضاء عبادات مخالف با حق است و با این وصف، امر نکردن یارانمان به قضاء عباداتشان پس از هدایت جز در مورد زکات، می‌تواند به این دلیل بوده باشد که عباداتشان پیش از هدایت جز در مورد زکات، مخالف با حق نبوده است، نه اینکه قضاء آن‌ها در صورت مخالفتشان با حق واجب نیست. بنابراین، قضاء عبادات تقلیدی در صورت مخالفتشان با حق -ولو از باب احتیاط- واجب است.

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی حکم تقلید، به پرسش‌ها و پاسخ‌ها درباره‌ی موانع تحصیل علم مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب در نکوهش تکبر و اهل آن

۱ . أَخْبَرَنَا جَبْرِ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ! قَالَ: صَدَقُوا! ﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِيمَا ظَلَمْتُمْ﴾ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا؟! قَالَ: لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند که فرمود: هر کس در دلش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد

وارد بهشت نمی‌شود! فرمود: راست می‌گویند! «گفته می‌شود: از دروازه‌های جهنم درآید تا در آن جاودان بمانید، پس بد جایگاهی برای متکبران است» (زمر / ۷۲)! گفتیم: سبحان الله! اگرچه مؤمن باشد؟! فرمود: کسی که در دلش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، مؤمن نیست!

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ لِلنَّاسِ وَهُوَ يَعْظُمُهُمْ: إِنَّ مِنْكُمْ شَيَاطِينَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيَاطِينِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى، قَالَ: الْمُتَكَبِّرُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: منصور در حالی که مردم را پند می‌داد به آنان فرمود: هرآینه از شما شیاطینی هستند، آیا شما را به شیاطین تان خبر ندهم؟ گفتند: چرا، فرمود: متکبران!

۳ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِصَادِقِ الْإِصْفَهَانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ فِي مَسْجِدِنَا عَالِمًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَ لَوْلَا أَنَّهُ مُتَكَبِّرٌ لَدَعَوْتُهُ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ: دَعَا فَإِنَّ الْمُتَكَبِّرَ شَيْطَانٌ وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمدصادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: در مسجد ما عالمی است که بسیار اهل نماز و روزه است و اگر نه این بود که متکبر است او را به این کار دعوت می‌کردم، فرمود: رهایش کن؛ چراکه متکبر شیطان است اگرچه خدا را شش هزار سال عبادت کرده باشد!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۶۳ مراجعه کنید. همچنین، برای آگاهی بیشتر درباره‌ی منشأ، تبعات و اهل «تکبر» در نظر آن جناب، مبحث «تکبر» از کتاب شریف «بازگشت به اسلام» (ص ۷۷) را مطالعه کنید.



گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی با منصور هاشمی خراسانی به کوهستانی سرسبز رفتیم و بر کنار چشمه‌ای زیبا نشستیم. آن گاه قلم و کاغذ درآوردیم تا چیزی که می‌فرماید را بنویسیم. پس ردای خود را بر سر کشید و فرمود:

«ای برادران! از خواب غفلت بیدار شوید و برای زندگی پس از مرگ اندوخته‌ای فراهم سازید، پیش از آنکه فرصت را از دست بدهید و مانند پاره‌سنگی بر زمین سرد و سخت شوید! نمی‌بینید خویشاوندان خود را که یکی پس از دیگری می‌میرند و به سوی گورها برداشته می‌شوند؟! آیا آنان از گوشت بودند و شما از آهنید یا مرگ را با آنان خصومتی بود و با شما رفاقتی است؟! چنین نیست، بلکه شما نیز مانند آنان می‌خورید و مانند آنان می‌خواهید و مانند آنان محکوم به مرگید؛ در ساعتی که نمی‌دانید از شب است یا از روز یا در نزدیک است یا در دور، ولی می‌دانید که فرا می‌رسد؛ پس همه‌ی بافته‌هاتان را پنبه می‌کند و همه‌ی نقشه‌هاتان را نقش بر آب؛ مانند سفالینه‌ای که ناگهان از دست بیفتد یا آینه‌ای که سنگ در آن آید؛ با آرزوهایی که از یاد می‌روند و کارهایی که ناتمام می‌مانند و حسرتی که هجوم می‌آورد و وحشتی که مستولی می‌شود!

پس آیا دنیا مانند حبایی نیست که کودکی بازیگوش در آن دمیده و به پرواز آن خرسند است، در حالی که آن را بقایی نیست؟! یا دوستی برفین که به چوب و سنگریزه‌اش آراسته، چونانکه گویی دوستی زنده است، در حالی که با آفتاب ذوب خواهد شد؟!

بی‌گمان دل بستن به ناپایدار خصلت کودکان است؛ پس شما که بزرگسالانید چرا دلبسته‌ی دنیا بیدید؟! آیا عیب نیست بر شما که با این قامت‌های دراز در پی چرخی گردان دوانید؟! بگذارید این بازی را برای کودکان و برای کسانی که مانند کودکانند؛ چراکه شما بزرگانید؛ چونان رهگذرانی که ساعتی بر کنار بازی‌گاه کودکان فرود آید، پس به بازی آنان بنگرند که چگونه بر هم می‌جهند و سپس برخیزند و بروند!

به راستی می‌گویم که دنیا برای شما نیست و شما برای آن نیستید، آیا نمی‌بینید که چگونه از شما گریزان است چونانکه گویی جذامیانید؟! پس بگذارید آن را برای کسانی که در سر سودای آخرت ندارند؛ چراکه آن نصیب آنان از عیش است؛ مانند جرعه‌ای آب شور در مشکی تفتیده که تشنگی را فرو نمی‌نشانند! چه فرقی دارد برای شما که استخوانی افتاده بر راه را سگی بردارد یا گربه‌ای ببرد در حالی که شما را به آن حاجتی نیست؟! خود را از دنیا بی‌غم سازید و به آخرت مشغول دارید؛ چراکه عن قریب دنیا می‌گذرد و آخرت فرا می‌رسد و چون آخرت فرا رسد گویی هرگز دنیایی نبوده است! از دنیا به چیزی اندک که شکم را از درد و تن را از سرد برهاند بسنده کنید و نیروی‌تان را برای آخرت بگذارید! مبادا بینمندان که گرفتار دنیا بیدید و وقتی برای آخرت نمی‌یابید! مبادا بینمندان که بر سر دنیا با اهلس نزع دارید

و استخوان از دهان سگان می‌ربایید! مبدا بینمتان که برای پول حرص می‌زنید و کلاه از سر این و آن بر می‌دارید! چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟! گویی لعنت بر آن نوشته شده یا نحوست در آن مستتر است! چه بسیار خون‌ها که برای آن ریخته شده و چه بسیار اشک‌ها و آبروها! بهشت را با آن سودا کرده‌اند، در حالی که بهای تخم مرغ و روغن نباتی است! آیا کسانی که آن را بر روی آن انباشته‌اند جز در پارچه‌ای پیچانده می‌شوند که شما پیچانده می‌شوید و جز در سوراخی انداخته می‌شوند که شما انداخته می‌شوید؟! پس با آنان رقابت نکنید و نیروی‌تان را ضایع نگردانید، بلکه رقابت کنید با پرهیزکاران برای رسیدن به بهشت‌هایی که گامی در آن‌ها از دنیا و هر چه در آن است بهتر است!

از دنیا به قدر کفاف قانع باشید و چیزی از آن که ضرورت ندارد را ضروری ندانید. چه می‌کنید با این پول اگر نان کافی برای خوردن و لباس کافی برای پوشیدن و جای کافی برای خوابیدن دارید؟! آیا از یک شکم بیشتر توانید خورد یا از یک بدن بیشتر توانید پوشید یا از یک جا بیشتر توانید خوابید؟! پول بیشتر از نیاز باری بر گردن است، پس آن را ببخشید و خود را آسوده کنید! صخره‌ای در پیراهن سبک‌تر از پولی در آن است که به آن نیازی ندارید، ولی شما وزنش را احساس نمی‌کنید! پس طمع را از دل برانید و حرص را از سر بیندازید! تعلق را فرو کاهید و توقع را پایین آورید! قناعت را جامه‌ی خود گردانید و سادگی را زیور خود قرار دهید! چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید و درّه‌ها را با صبر فرو پوشانید!

باری اکنون که از مرگ گزیری نیست، در حالی بمیرید که برای آخرت کوشانید، نه برای دنیا؛ زیرا کوشش برای آخرت با مرگ به ثمر می‌رسد و کوشش برای دنیا با مرگ بر باد می‌رود! هنگامی که ندا شنیده می‌شود کسی از شما که آزاد است بی‌درنگ به سویش می‌شتابد و کسی از شما که گرفتار است می‌گوید: خانه را چه کنم؟ پیشه را چه کنم؟ بدهی را چه کنم؟ آن را چه کنم؟ این را چه کنم؟ پس بدین سان باز می‌ماند، در حالی که از زیان‌کاران است. این پند من است برای کسانی که هنوز گوشی شنوا دارند، نه آن هیچ‌کسان که در گوشی کبر کرده‌اند و در گوش دیگر هوای نفس! پس پندم را به دل سپارید و به کار بندید، باشد که از شما صالحانی پدید آیند و به اصلاح زمین -این ویرانه- یاری رسانند. من گنج شما هستم و شما یابندگان منید؛ پس بنگرید که از من چه بهره‌ای می‌برید؛ زیرا علم عالم از الماس ارزشمندتر است و اُمّت‌هایی را از آتش می‌رهاند و نسل‌هایی را به سعادت می‌رساند.

سپس ردا را از سر گرفت و به سوی آفاق نگریست و فرمود:

«خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم، اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند!»

آن گاه از جای خود برخاست و به سوی چشمه رفت و دست و روی خود را در آن شست. سپس به سوی بوته‌ها روان شد و فرمود:

«چرا نشستهاید ای برادران؟! با من بیاید تا در میان گیاهان گردش کنیم و نشانه‌های پروردگاران را ببینیم؛ چراکه نشانه‌های پروردگاران در میان آن‌ها دیدنی است.»

پس ما در عقب او روان شدیم، در حالی که نمی‌دانستیم بر زمین گام می‌زنیم یا بر آسمان.

شرح گفتار:

در این گفتار شگرف، لطایف علمی، عجایب تربیتی و بدایع ادبی فراوانی نهفته است که بر اهل علم و ادب پوشیده نیست و نظیری برای آن جز در گفتار پیامبران و امامان هدایت یافت نمی‌شود و با این وصف، شایسته است که هر جمله و کلمه‌ی آن مورد بازخوانی و بررسی قرار گیرد؛ همچنانکه در آن مایه‌ی آخرت‌گرایی برای قرنی است که دنیاگرایی را به اوج خود رسانده و با چنین مفاهیم والا و اصیلی بیگانه است. این «فریاد کننده‌ی کلمه‌ی خداوند» به درستی تشخیص داده که ریشه‌ی بیشتر معضلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جهان، سیطره‌ی دنیاگرایی و فراموش شدن آخرت است و از این رو، با حکمتی بی‌مانند و فصاحتی خارق‌العاده که مانند چراغی تابان در حال نورافشانی است، به مبارزه با دنیاگرایی و یادآوری آخرت مشغول است. با این وصف، خوشا به حال «کسانی» که قدر این «گنج» معنوی را می‌دانند و گوش شنیدن پندهای او را دارند و بدا به حال «آن هیچ‌کسان» که هنوز اندر خم کوجه‌های «تکبر» و «هوای نفس» سرگردانند و به جای بهره‌مندی از «علم عالم»، به تقلید از حاکمان ظالم و مدعیان دروغین مشغولند!

اما گفتار آن جناب که فرموده است: «چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟!» اشاره به تصاویر طواغیتی است که بر روی پول‌ها چاپ شده است و بر وجوب یا استحباب شستن دست پس از لمس آن‌ها دلالت دارد و این حکمت کراهت آن جناب از لمس آن‌هاست (بنگرید به: گفتار ۴۸). همچنین، مراد آن جناب از «چاله‌ها» در عبارت «چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید» کاستی‌های مالی اندک است

که با «صرفه‌جویی» جبران می‌شوند و مراد آن جناب از «درّه‌ها» در عبارت «درّه‌ها را با صبر فرو پوشانید» کمبودهای مالی بزرگ است که ناگزیر باید بر آن‌ها «صبر» نمود و نباید به سبب آن‌ها به حرام روی آورد و مراد آن جناب از «ندا» در عبارت «هنگامی که ندا شنیده می‌شود» ندای آسمانی به نام مهدی یا ندای آن جناب برای حرکت به سوی آن حضرت است که گرفتاران به دنیا از اجابتش باز خواهند ماند و مراد آن جناب از «کلمه‌ی خداوند» در عبارت «خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم» ملکوت خداوند یا خلیفه‌ی او در زمین است که آن جناب به سویی دعوت می‌کند «اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند؛ یعنی ناشنویان دعوت آن جناب، شرق تا غرب جهان را پر کرده باشند و این از عجیب‌ترین و بلیغ‌ترین تعابیر است که جز از آن جناب شنیده نشده و ستایش برای خداوند است که سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و کمالات است.



علم

وظایف عالمان و اعمال آنان

گفتاری از آن جناب در مذمت عالمان بد که از دعوت او به سوی مهدی حمایت نمی‌کنند.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی برای شماری از عالمان نامه‌هایی نوشت و آنان را به همراهی با خویش در زمینه‌سازی برای ظهور مهدی فرا خواند، ولی آنان از فرط تکبر به او پاسخی ندادند و دعوت او را در گمراهی شمردند و به فرستاده‌ی او اهانت کردند. پس چون خبر این واقعه به آن جناب رسید، به یاران خود روی نمود و فرمود:

«إنا لله و إنا إليه راجعون. همانا این دین، از عالمانِ خویش، بیش از جاهلانِ خویش لطمه دیده و از فقیهانِ خویش، بیش از سفیهانِ خویش ضربه خورده است؛ چراکه لغزشِ جاهل، لغزشِ جاهل است و لغزشِ عالم، عالمی را می‌لغزاند! همانا یک بدی فقیه، هزار خوبی او را از بین می‌برد و شرّ قلیلش، از خیر کثیرش بی‌نیاز می‌کند! وای بر عالمان بد که در پی جلب رضایت سلطان‌اند؛ پس حق را باطل و باطل را حق می‌نمایند و بر ضدّ مستضعفان و به سود مستکبران فتوا می‌دهند؛ همانان که اموال مهدی را می‌خورند و از راه او باز می‌دارند؛ هنگامی که دعوت من به سوی او را می‌شنوند و آن را در گمراهی می‌شمارند، تا مردم را از اجابت آن باز دارند و از حرکت به سوی مهدی مشغول سازند، تا حکومت‌شان در زمین جاودانه باشد و به جای او اطاعت شوند؛ مانند کاهنان بنی اسرائیل که پیامبران خدا را تکذیب کردند و از اقامه‌ی احکام او باز داشتند، تا تقالیدشان برای همیشه محفوظ باشد و از رزق‌شان در صبح و شام کاسته نشود! وای بر آنان که تسمه از گرده‌ی مستحب کشیده‌اند، اما از اوجب واجبات غافل‌اند! نصاب طلا و نقره را می‌دانند، ولی از چون و چرای غیبت آگاهی ندارند! سهم امام از خمس را می‌شناسند، ولی سهم امام از حکومت را به یاد نمی‌آورند! نماز در جای دیگری را باطل می‌شمارند، ولی حکومت در جای دیگری را جایز می‌پندارند! خَس را در چشم مردم می‌بینند، ولی چنار را در آن نادیده می‌گیرند! مگس را از پشت مردم می‌پراندند، ولی شتر را بر آن باقی می‌گذارند! در حالی که هر کس پیشانی‌اش تبر خورده است، از خراش انگشتش پروا ندارد و هر کس در دریا غرق می‌شود، از خیس شدن لباسش اندیشناک نیست!

آیا از آنان میثاق گرفته نشد و در کتاب خداوند نیاموختند که درباره‌ی او جز حق نگویند و از راه او باز ندارند و ستم‌پیشه را بر ضدّ ستم‌دیده یاری نرسانند؟! پس وای بر آنان از کیفی در زندگی دنیا و وای بر آنان از آتشی که برایشان افروخته شده است!



خطبه‌ای از آن جناب خطاب به عالمان ریاکار که در برابر دعوت او به سوی مهدی سکوت پیشه کرده‌اند.

«هان ای عالمان ریاکار که از باده‌ی قدرت سرمست و با ستم‌کاران هم‌دستید! (۱) پشت‌های خود را به من کرده‌اید یعنی که نمی‌شنویم و در برابرم سکوت پیشه ساخته‌اید یعنی که اعتنا نمی‌کنیم! (۲) زود باشد که همه‌ی روی خود را به من کنید، در حالی که فریاد می‌زنید، فریاد زدن زنان در وقت زاییدن! (۳) آیا مردم را نمی‌بینید که شما را به جای خداوند می‌پرستند و به جای خلیفه‌ی او فرمان می‌برند؟! (۴) آری، به خدا سوگند که می‌بینید، ولی آن را خوش داشته‌اید، چونانکه فاحشه دست‌اندازی فاسق را خوش می‌دارد، پس خود را پس نمی‌کشد و از اینجا دانسته می‌شود که فاحشه است! (۵) آیا به راستی پنداشته‌اید که ولایت خداوند به شما تفویض شده و مردم را حقّ چون و چرا در کار شما نیست، پس هر کس در کار شما چون و چرا کند، گمراه و فتنه‌گر است؟! (۶) یا پنداشته‌اید که حکم شما در میان آنان چونان حکم خداوند و پیامبر اوست، تا حدّی که نیازی به آوردن دلیل ندارید؟! (۷) یا پنداشته‌اید که اموال خداوند و خلیفه‌اش در زمین به شما واگذار شده است، پس به میل خود در آن تصرف می‌کنید و کسی را حقّ نظارت بر شما نیست؟! (۸) یا پنداشته‌اید که هر کس با شما دوستی دارد، دوست خداوند است و هر کس با شما دشمنی دارد، دشمن خداوند است و مال و جان و آبرویش را حرمتی نیست؟! (۹) یا پنداشته‌اید که شما اولیاء خداوند جز مردم هستید و او را نمی‌رسد که کسی جز شما را به رحمت خود مخصوص کند، پس بر بنده‌اش حسد می‌ورزید؟! (۱۰) یا پنداشته‌اید که از علم به بام آن و از هدایت به قلّه‌ی آن و از حقانیت به آسمان آن رسیده‌اید و بهتر از چیزی که شما به آن رسیده‌اید چیزی نیست تا دیگری به آن برسد؟! (۱۱) یا پنداشته‌اید که مصلحت شما بر شریعت خداوند تقدّم دارد و چیزی که بر دیگران حرام است، برای شما حلال است؟! (۱۲) نه به خدا سوگند، بل نیک می‌دانید که بر خداوند دروغ بسته‌اید و بر ضدّ او به هم پیوسته‌اید و بندگان را به بندگی گرفته‌اید و در دوستی دنیا غرق شده‌اید، تا جایی که دیگر امیدی به نجات شما نیست! (۱۳) پس وای بر شما که بندگان خداوند را

از ملکوت او باز داشته‌اید و به مُلک خویش پای‌بند ساخته‌اید؛ چراکه آتش خشم او بر شما فروخته شده و خاموش کننده‌ای برای آن نیست! (۱۴) به شما راست می‌گویم: اینک ملکوت او نزدیک شده است، چونانکه توفان به شهر نزدیک می‌شود و به ذات او سوگند که شما را یارای ایستادن در برابر آن نیست! (۱۵) کوه‌ها را از برابر خود بر می‌کند و درّه‌ها را در برابر خود بر می‌کند و چون بر دریاها می‌گذرد آن‌ها را به خشکی مبدل می‌سازد! (۱۶) پس پوست‌ها و استخوان‌های خود را بردارید و بگریزید و زنهار در برابر آن نایستید که ناپدید می‌شوید! (۱۷) آیا به چالپوسان خود دل بسته‌اید و به مزدوران خود غرّه شده‌اید؟! در حالی که آنان شما را از خداوند بی‌نیاز نخواهند کرد، هنگامی که ملکوت او فرا می‌رسد، بلکه از شما بیزاری خواهند جست و به دشمنان شما مبدل خواهند شد! (۱۸) آیا خردمندی در میان شما نیستند که پند دهند یا بشنوند یا فروتنی در میانتان یافت نمی‌شوند که هشدار هشدار دهند یا بپذیرند؟! (۱۹) هرآینه سفاکت سر با عمامه پوشیده نمی‌شود و ضلالت دل در عبا پنهان نمی‌گردد و خر با بار کتاب انسانیت نمی‌یابد و طوطی اگرچه سخنور باشد حیوان است! (۲۰)».

شرح گفتار:

اگر از خردمندان فروتن هستی، در هر فقره از این «کَلِمَةُ طَيْبَةٍ» اندیشه کن، تا بهره‌ی خویش را از آن بگیری و چراغ دل را با آن برافروزی و درد سینه را با آن درمان کنی و عطش جان را با آن فرونشانی و راه خویش را با آن بیابی و از راه عالمان ریاکار جدا سازی و به راهنمای ملکوت ببندی و بدان که «مَلَكُوت» از ریشه‌ی «مَلِك» و بر وزن «فَعْلُوت» است که از اوزان مبالغه محسوب می‌شود و در کتاب خداوند (أنعام/ ۷۵؛ أعراف/ ۱۸۵؛ مؤمنون/ ۸۸؛ یس/ ۸۳) به معنای «حکومت جهانی» آمده و از این رو، در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» (ص ۱۱۳) و سایر نوشتارها و گفتارهای نورانی حضرت منصور هاشمی خراسانی به همین معنا استعمال شده است. با این وصف، مراد آن حضرت از «ملکوت خداوند» در این خطبه‌ی مبارکه، حکومت مقتدر و شکوهمند خداوند است که به زودی مانند توفانی عظیم از راه می‌رسد و به همه‌ی حکومت‌های جور در جهان از جمله حکومت عالمان ریاکار پایان می‌دهد.



گفتاری از آن جناب در نکوهش عالمی که پیرو حاکم یا پیرو کوچه و بازار است.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: مَا ذُنْبَانِ

ضاربانِ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهَا رَاعِيهَا أَخَذَهُمَا فِي أَوْلَاهَا وَ الْآخَرَ فِي آخِرِهَا يَمْزُقَانِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
بِأَضْرَ فِي قَوْمٍ مِنْ عَالِمِينَ أَخَذَهُمَا يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ وَ الْآخَرَ يَتَّبِعُ السُّوقَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: دو گرگ درنده در گله‌ای که چوپان آن غایب است، در حالی که یکی در جلوی آن و دیگری در عقب آن است و از هر طرف پاره می‌کنند، زبان‌بارتر از دو عالم در قومی نیستند که یکی از آن دو از حاکم و دیگری از بازار (یا کوچه) پیروی می‌کند!



گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین‌گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوث نموده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پس از نماز عصر به ما روی نمود و ما را از پرستش طاغوت بر حذر داشت و به یاری خداوند و خلیفه‌اش در زمین امر فرمود، اگرچه مردم نپسندند و خصومت کنند. پس چون از سخن فارغ شد و حق نصیحت را ادا نمود، یکی از یارانمان به او گفت: «استاد! کاش چیزی می‌گفتی که مردم بپذیرند و کاش روشی را در پیش می‌گرفتی که از تو نگریزند!» پس آن جناب به خشم آمد و فرمود:

«چه بگویم و چگونه مثل زخم؟! آیا کلمه‌ای هست که نیالوده باشند و جمله‌ای هست که برایم باقی گذاشته باشند؟! از هر راهی می‌روم، پیش از من رفته‌اند و به هر روشی سلوک می‌کنم، پیش از من کرده‌اند؛ تا آنکه همه‌ی راه‌ها را بر من تنگ ساخته‌اند و همه‌ی روش‌ها را بر من سخت نموده‌اند! ای فغان که با جهل خود بر علم من ظفر یافته‌اند و ای دریغ که با کذب خود بر صدق من سایه انداخته‌اند! با نام خدا، کام شیطان را برآورده‌اند و با نام دین، دام گسترانیده‌اند؛ پس نام خدا را بی‌حرمت ساخته‌اند و دین را از رونق انداخته‌اند!

هرآینه یافت نمی‌شود کسی که برای رضای خدا، زنا کند یا برای ثواب، به دزدی رود، ولی یافت می‌شوند کسانی که برای رضای خدا، خون بی‌گناهان را می‌ریزند و برای ثواب، تباهی می‌انگیزند و در حالی ستم می‌ورزند که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌شمارند!»

سپس آواز خود را بالا آورد - چنانکه گفתי فریاد می‌زند- پس فرمود:

«وای بر آنان که مفسد و سرکوبگرند و می‌گویند که خداوند ما را گماشته است!
وای بر آنان که مصلحت خویش بر شریعت مقدّم می‌دارند و می‌گویند که خداوند
ما را امر کرده است!
وای بر آنان که اموال مردم را به باطل می‌خورند و می‌گویند که خداوند ما را اذن
داده است!
وای بر آنان که سخنان گزاف می‌گویند و می‌گویند که خداوند ما را فرموده است!
وای بر آنان که دشنام دهنده و بهتان زننده‌اند و می‌گویند که خداوند ما را سفارش
کرده است!

چه کسی در دنیا از آنان ستمکارتر است و چه کسی در آخرت عذاب بزرگ‌تری دارد؟!
آیا نمی‌اندیشند از روزی که فرشته‌ی مرگ گلویشان را می‌گیرد و نفسشان را قطع
می‌کند و میان آنان و پیروانشان و هر چیزی که گرد آورده‌اند، جدایی می‌اندازد؟!
آیا نمی‌ترسند از روزی که ندا داده می‌شوند: <کجایند ستمکارترین‌ها؟! کجایند
کسانی که شیطان را می‌پرستیدند و می‌گفتند که خدا را می‌پرستیم؟! کجایند کسانی
که در زمین افساد می‌کردند و می‌گفتند که اصلاح می‌کنیم؟!> پس از درون گورها
و چکاد کوه‌ها و بستر دریاها و شکم درندگان و چینه‌دان پرندگان گرد می‌آیند و بر
می‌خیزند، در حالی که پوششی بر آنان نیست و روی‌های‌شان سیاه است و مانند
گله‌ی بزها به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود، چونان
که به حساب احدی رسیدگی نشده باشد! آن گاه آنان را به زنجیر می‌کشند و دسته
دسته به سقر می‌افکنند و آن درّه‌ای در بُن جهنّم است که شیاطین در آن افکنده
می‌شوند، پس در آن پوست کنده می‌شوند، مانند مرغ برای بریانی!

آن گاه ندا داده می‌شود: <کجایند یاران اینان؟! کجایند کسانی که اینان را در
کذب‌شان تصدیق کردند و فرمان بردند؟! کجایند دوستداران اینان و دوستداران
دوستداران اینان؟!> پس مانند موران از هر سوراخی بیرون می‌آیند، در حالی که
زشت‌روی و بدبویند و دل در گلو و جان بر لب دارند، پس به سوی محشر رانده می‌شوند،

تا به حسابشان رسیدگی شود؛ نه عذری از آنان شنفته می‌شود و نه شفاعتی برایشان پذیرفته؛ تا آن گاه که به دروازه‌های جهنم می‌رسند و غریب آن را می‌شنوند که گویی بانگ انفجار است و لهیبش را حس می‌کنند که گویی کوره‌ی آجرپزان است، پس گریان می‌شوند و نعره سر می‌دهند. پس دربانان به آنان می‌گویند: «ای پیروان ستمکارترین‌ها! آیا خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار نداد؟!» می‌گویند: «قرار داد، ولی از او پیروی نکردیم، بلکه از ستمکارترین‌ها پیروی کردیم تا از قدرت و ثروتشان برخوردار شویم و شیطان برایمان آراست و گروهی نادان بودیم.» پس دربانان می‌گویند: «اینک به جهنم درآیید تا از عذاب آنان برخوردار شوید، همان گونه که در دنیا از قدرت و ثروتشان برخوردار شدید.» پس در میان دود و آتش به آنان می‌پیوندند، در حالی که بر آنان خشمگینند و لعنت‌شان می‌کنند و می‌گویند: «شما ما را به اینجا رساندید، هنگامی که ما را فریفتید و گفتید که از ما پیروی کنید تا خداوند از شما خشنود باشد.» پاسخ می‌دهند: «آیا ما مجبور تان کردیم؟! بلکه با خواست خود از ما پیروی کردید، تا از قدرت و ثروتمان برخوردار شوید و در ستم ما شریک بودید.» پس آتش در میانشان زبانه می‌کشد و گفتگوی‌شان را قطع می‌کند و آوازی بر می‌خیزد که «لعنت خداوند بر ستمکارترین‌ها؛ همان‌ها که بدون اذن خداوند بر کرسی او نشستند و به غیر چیزی که نازل کرده بود، حکم راندند و لعنت خداوند بر پیروان آن‌ها؛ همان‌ها که آن‌ها را تصدیق و یاری کردند، تا از قدرت و ثروتشان برخوردار باشند.» پس از رحمت خداوند ناامید می‌گردند و در می‌یابند که هیچ کدامشان را خلاصی نیست.

این بی‌گمان اندرز نیکویی است برای کسانی که به آن گوش می‌سپارند، ولی ستمکارترین‌ها و کسانی که از دولت آن‌ها برخوردارند، به آن گوش نمی‌سپارند و دیگران را از گوش سپردن به آن باز می‌دارند، هنگامی که با استهزاء بر من می‌خندند و با تکبر می‌گویند: «این گفتاری چون گفتار مدعیان است!» تا عوام را از من بترسانند و سفیهان را بر من جرأت دهند که زبان خود را بر من دراز کنند و بار دیگر مکر کرده می‌گویند: «این گفتاری تازه نیست، بل گفتاری مانند گفتار ماست که خود از پیش گفته‌ایم!» تا کسانی که از آن‌ها به تنگ آمده‌اند، از من نیز گریزان شوند و بگویند: «از آن‌ها و هر کس که مانند آن‌ها می‌گوید بیزاریم!»، در حالی که من از آن‌ها نیستم و مانند آن‌ها نمی‌گوییم؛ اگر چنین بود با من دشمنی نمی‌کردند؛

همچنانکه از ادعای باطل برینم و آن‌ها می‌دانند، ولی واقع آن است که بر من حسد می‌برند و انصاف نمی‌دهند.

من از کسانی هستم که به عهد نخستین پایبندند و با گذشت زمان رنگ نباخته‌اند؛ آنان که بر بینه‌ای از پروردگار خویشند و در نوری از جانب او ره می‌سپارند؛ آنان که سخن به گزاف نمی‌گویند و از گمان خود و خواهش دیگران پیروی نمی‌کنند؛ آنان که در زمین یقین ریشه دارند و شاخسارشان در آسمان ایمان افراشته است و هر زمان میوه‌ای تازه می‌آورد؛ آنان که هیچ کس با حجت بر آنان چیرگی نمی‌یابد و در عدالت بر آنان پیشی نمی‌گیرد. پس به سخنم گوش بسپارید و من را مانند دیگران نپندارید؛ چراکه من برای شما آموزگاری راستگو و مهربانم و شما را به سوی بهترین کار فرا می‌خوانم؛ اینکه پروردگارتان را بپرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید، تا پروردگارتان شما را ببخشاید و نعمت دهد و از ذلت و مسکنت برهاند و به سرزمینی پاکیزه برساند که به پدرانتان وعده داد؛ سرزمینی که در آن خرمی و آسایش است و بیم و اندوهی نیست؛ سرزمینی بهتر از هر سرزمینی در دنیا که دیده یا شنیده‌اید. پس به اندرزم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و فریب ستمکارترین‌ها را نخورید که بر ضدم یاوه می‌سرایند تا شما را بر من بدگمان سازند؛ همان‌ها که از دین ارتزاق می‌کنند و می‌ترسند که من کسب‌شان را کساد کنم.

هر کس شنید به خاطر دارد و به کسی که نشنید برساند، تا خداوند هر کس را خواهد هدایت کند یا در گمراهی‌اش وا گذارد.»



حجت
کتاب خداوند
فضائل قرآن

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه بهترین حدیث، کتاب خداوند است و هر حدیثی که با کتاب خداوند منافات دارد، مزخرف است.

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ مَا بِالْأَلْمَنْصُورِ يُكْثِرُ التَّمَسُّكَ بِالْقُرْآنِ وَلَا يُكْثِرُ التَّمَسُّكَ بِالْحَدِيثِ؟! قَالَ: مَا بِالْهَمِّ يُكْثِرُونَ التَّمَسُّكَ بِالْحَدِيثِ وَلَا يُكْثِرُونَ التَّمَسُّكَ بِالْقُرْآنِ؟! أَمَا بَلَّغْتَهُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: «أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ»؟! أَلَا إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ وَ كُلَّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ ﴿وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾! ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مُصْحَفًا وَ قَالَ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ فَاسْتَنْطِقُوهُ! قُلْتُ: أَمْ يَنْطِقُ جُعَلْتُ فِدَاكَ؟! قَالَ: نَعَمْ، يَنْطِقُهُ اللَّهُ الَّذِي يَنْطِقُ كُلَّ شَيْءٍ! قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَنْطِقُهُ؟! قَالَ: يَنْطِقُهُ عَلَى لِسَانِ خَلِيفَتِهِ! أَمَا بَلَّغْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ»؟! قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ خَلِيفَتِهِ مَتَىٰ يَنْطِقُ بِالْقُرْآنِ؟! قَالَ: إِذَا أُعْطِيَتْهُ صَفْقَةٌ أُيِّدِيكُمْ وَ ثَمَرَةٌ قُلُوبِكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور عرض کردم: مردم می‌گویند چرا منصور بسیار به قرآن تمسک می‌جوید و بسیار به حدیث تمسک نمی‌جوید؟! فرمود: چرا آنان بسیار به حدیث تمسک می‌جویند و بسیار به قرآن تمسک نمی‌جویند؟! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان نرسیده است که فرمود: «یکی از آن دو (یعنی قرآن) بزرگ‌تر از دیگری است»؟! آگاه باشید که بهترین حدیث قرآن است و هر حدیثی که با قرآن سازگار نیست همانا مزخرف است «تا دل‌های کسانی که به آخرت باور ندارند به آن گرایش یابد و تا به آن راضی شوند و تا هر چه انجام دهند آن را انجام دهند» (أنعام/ ۱۱۳)! سپس مصحفی را به دست گرفت و فرمود: هرآینه این قرآن با شما به حق سخن می‌گوید پس از او سخن بخواهید! عرض کردم: آیا به راستی سخن می‌گوید فدایت شوم؟! فرمود: آری، خدایی که هر چیزی را به سخن می‌آورد آن را به سخن می‌آورد! عرض کردم:

چگونه آن را به سخن می‌آورد؟! فرمود: آن را بر زبان خلیفه‌اش به سخن می‌آورد! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما نرسیده است که فرمود: «هرآینه آن دو از هم جدایی نمی‌پذیرند تا آن گاه که نزد حوض بر من وارد شوند»؟! عرض کردم: پس من را از خلیفه‌ی او خبر بده که چه هنگام با قرآن سخن می‌گوید؟! فرمود: هنگامی که کف دستانتان و میوه‌ی دل هاتان را به او بدهید!

شرح گفتار:

منظور از «کف دست» در بیان این بزرگوار، «بیعت» است که با کف دست انجام می‌شود و میثاقی برای اطاعت است و منظور از «میوه‌ی دل» در آن محبوب‌ترین چیز برای هر کس است که روشنی دیده‌ی او محسوب می‌شود. بنابراین، از نظر منصور حفظه الله تعالی ظهور مهدی علیه السلام هنگامی واقع می‌شود که عده‌ای کافی از مردم با آن حضرت بیعت کنند و قادر باشند که از محبوب‌ترین چیزهای خود در راه او بگذرند و آن هنگام است که او به سخن در می‌آید و با سخن خود، قرآن را به سخن می‌آورد.

۲ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: قَالَ لِلْمَنْصُورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَهُوَ يُخَاصِمُهُ: صَدَقَهُ الْفِطْرَةَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ نَفْسٍ وَإِنْ كَانَتْ فَقِيرَةً تَحْتَاجُ إِلَيْهَا لِحَدِيثِ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ! قَالَ: كَذَبْتُ وَكَذَبَ أَبُو دَاوُدَ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾! قَالَ الرَّجُلُ: أَتَدْعُ الْحَدِيثَ الصَّحِيحَ؟! قَالَ: أَدْعُهُ إِلَيَّ مَا هُوَ أَصَحُّ مِنْهُ أَدْعُهُ إِلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ! قَالَ: لَكِنَّا لَا نَدْعُ الْحَدِيثَ الصَّحِيحَ! قَالَ وَاقْبَلْ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ وَهُمْ بَيْنَ سَاخِطٍ وَ مُتَعَجِّبٍ! إِذَا رَأَيْتُمُ النَّاسَ يَتَقَلَّبُونَ فِي الضَّلَالَةِ تَقَلُّبًا فَكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَيَّ مَا هَدَاكُمْ! فَقَالَ أَصْحَابُهُ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا! ثُمَّ اقْبَلْ عَلَيَّ الرَّجُلِ وَ قَالَ: إِعْلَمْ أَيُّهَا الرَّجُلُ أَنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَ كُلِّ حَدِيثٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: مردی از اهل حدیث در حالی که با منصور مخاصمه می‌کرد، گفت: زکات فطره بر هر کسی فریضه است اگرچه خود فقیر و به آن محتاج باشد، به دلیل حدیثی که ابو داوود روایت کرد! فرمود: دروغ گفتی و دروغ گفت ابو داوود! هرآینه خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «خداوند هیچ کس را جز به چیزی که به او داده است تکلیف نمی‌کند» (طلاق / ۷)! مرد گفت: آیا حدیث صحیح را و می‌گذاری؟! فرمود: آن را و می‌گذارم به سوی چیزی که از آن صحیح‌تر است، آن را به سوی کتاب خدا و می‌گذارم!

مرد گفت: اما ما هرگز حدیث صحیح را وا نمی‌گذاریم! پس آن جناب به اصحاب خود که برخی خشمگین و برخی شگفت‌زده بودند روی نمود و فرمود: هرگاه مردم را دیدید که در ضلالت جنبانند خدا را بر اینکه شما را هدایت کرد بزرگ شمارید! پس اصحابش گفتند: خدا را بر اینکه ما را هدایت کرد بزرگ می‌شماریم! سپس آن جناب به مرد روی نمود و فرمود: بدان ای مرد که بهترین حدیث کتاب خداوند است و هر حدیثی که با کتاب خداوند مخالف باشد مزخرف است!

شرح گفتار:

منظور از حدیثی که ابو داوود آن را روایت کرده و مورد استناد مرد قرار گرفته، حدیث ثعلبه بن اُبی صعیر است که ادعا می‌کند خداوند زکات فطره را هم بر غنی و هم بر فقیر به یکسان فرض کرده و این خصوصاً با برداشتی که مرد از آن داشته، بر خلاف قرآن است. با این وصف، دروغ مرد نسبت دادن حکمی مخالف با قرآن به خداوند است؛ همچنانکه ادعای او درباره‌ی صحیح بودن این حدیث نیز می‌تواند مصداق دروغ باشد؛ چراکه متن این حدیث اضطراب فراوانی دارد و سند آن از نظر برخی ائمه‌ی حدیث مانند احمد بن حنبل صحیح نیست، بلکه مرسل است (نگاه کنید به: عینی، عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۱۴). اما دروغ ابو داوود صاحب کتاب سنن، نسبت دادن سخنی بر خلاف قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است اگرچه خود آن را نساخته باشد و از اینجا دانسته می‌شود که روایت کردن دروغ، دروغ محسوب می‌شود. اما «زخرف» یا «مزخرف» در گفتار جناب منصور، کلمه‌ای عامیانه و توهین‌آمیز نیست، بل کلمه‌ای قرآنی به معنای سخن باطلی است که ظاهر آن آراسته باشد و مصداق آن حدیثی است که با کتاب خدا منافات دارد.



پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی سجده‌ی تلاوت

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: مَهْمَا تَرَكْتَ مِنْ سُجُودِ الْقُرْآنِ فَلَا تَتْرُكْ سُجُودَ سَبْعِ آيَاتٍ: آيَةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ آيَةٍ فِي الْحَجِّ وَ هِيَ ثَانِيئُهُ وَ آيَةٍ فِي أَلَمِ تَنْزِيلِ وَ آيَةٍ فِي حَمِ السَّجْدَةِ وَ آيَةٍ فِي النَّجْمِ وَ آيَةٍ فِي الْإِنْشِقَاقِ وَ آيَةٍ فِي إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، قُلْتُ: أَعَلَى الْإِحْتِيَاطِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: هر چه از

سجده‌های قرآن را ترک می‌کنی سجده‌های هفت آیه را ترک نکن: آیه‌ای که در بنی اسرائیل است، آیه‌ای که در حج است و آن دومی آن است، آیه‌ای که در الم تنزیل (سجده) است، آیه‌ای که در حم سجده (فصلت) است، آیه‌ای که در نجم است، آیه‌ای که در انشقاق است و آیه‌ای که در اقرأ باسم ربک الذی خلق است، گفتیم: از باب احتیاط؟ فرمود: آری.

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخَجْنِدِيِّ، قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا يَثْلُو أَوْ يَثْلِي عَلَيْهِ مَا فِي سُورَةِ السَّجْدَةِ يَسْجُدُ وَيَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ وَبِحَمْدِهِ خَرَرْتُ لَهُ سَاجِدًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ.

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: منصور هرگاه آیه‌ای که در سوره‌ی سجده است را می‌خواند یا بر او خوانده می‌شد، سجده می‌کرد و می‌فرمود: پروردگرم منزّه و ستوده است، برای او به سجده افتادم و من از بزرگی جویان نیستم.

۳ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا يَثْلِي عَلَيْهِ مَا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ يَقُولُ فِي أُولَاهُمَا: «سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا» وَفِي الثَّانِيَةِ: «سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ سُبْحَانَ رَبِّي وَبِحَمْدِهِ» وَكَانَ يَسْجُدُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ سَجْدَةً وَاحِدَةً.

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور هرگاه آیه‌ای که در سوره‌ی بنی اسرائیل است را می‌خواند دو بار سجده می‌کرد، در بار نخست می‌فرمود: «پروردگاران منزّه است، بی‌گمان وعده‌ی پروردگاران انجام شدنی است» و در بار دوم می‌فرمود: «رویم برای کسی سجده کرده که آن را آفریده و گوش و چشمش را گشوده، پروردگارم منزّه و ستوده است» و در آیات دیگر یک بار سجده می‌کرد.

۴ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا يَثْلُو أَوْ يَثْلِي عَلَيْهِ: «**ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا**» فِي سُورَةِ الْحَجِّ يَرْكَعُ وَيَسْجُدُ وَيَقُولُ فِي رُكُوعِهِ: «آمَنْتُ بِكَ رَبِّي وَرَكَعْتُ لَكَ عَبْدِيَّةً فَوْقَ فِعْلِي الْخَيْرِ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُفْلِحِينَ» وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «آمَنْتُ بِكَ رَبِّي وَسَجَدْتُ لَكَ عَبْدِيَّةً فَوْقَ فِعْلِي الْخَيْرِ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُفْلِحِينَ».

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: منصور هرگاه آیه‌ی «**ارکوع کنید و**

سجده کنید» در سوره‌ی حج را می‌خواند رکوع می‌کرد و سجده می‌کرد و در رکوع خود می‌فرمود: «به تو ایمان آوردم ای پروردگارم و برایت رکوع کردم از روی بندگی، پس من را به انجام کار نیک موفق کن و من را از رستگاران قرار بده» و در سجده‌ی خود می‌فرمود: «به تو ایمان آوردم ای پروردگارم و برایت سجده کردم از روی بندگی، پس من را به انجام کار نیک موفق کن و من را از رستگاران قرار بده».

۵ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنِّي لَا أَتَّخِيِبِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَقْرَأَ عَلَيَّ: ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾ ۱ ﴿ فَلَأَسْجِدَ وَمَنْ فَرَعَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ أَوْ اسْتِمَاعِهِ فَلْيَسْجُدْ.

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: من هرآینه از خداوند شرم می‌دارم که بر من خوانده شود: «و چون قرآن بر آنان خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند» (انشقاق / ۲۱) پس سجده نکنم و هر کس از خواندن قرآن یا شنیدن آن فارغ می‌شود باید سجده کند.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۹۴ مراجعه کنید.



کتاب خداوند تفسیر قرآن

دو گفتار شگرف از آن جناب در معرفی ذو القرنین و یاجوج و ماجوج که از حکمت‌های خاص آن جناب است.

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبِيدِ الصَّالِحِ فِي دَارِهِ فَوَجَدْتُهُ فَارِعًا فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ! فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَسْبِغُ فَقُلْتُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ يَخْتَلِفُونَ فِي ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ أَنْتَ عَالِمُهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ فَإِنْ رَأَيْتَ -جُعِلْتُ فِدَاكَ- أَنْ تُخْرِجَهُمْ فِيهِ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فَعَلْتَ! فَمَكَتْ حَتَّى قَضَى سُبْحَتَهُ ثُمَّ قَالَ: دَعْنِي مِنْ هَؤُلَاءِ السَّفَلَةِ الْمَرْدَةِ الْقَاتِلِينَ عَلَى اللَّهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ! أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْعِلْمَ كَثُرَ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ هَبَطَ مِنْهَا مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَى النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مَعَ آخِرِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ؟! أَمْ فَتَرِيدُ أَنْ تَجْعَلَ مِثْلَ هَذَا الْكَنْزِ فِي أَيْدِي الصَّبِيَّانِ وَ الْمَجَانِينِ وَ الْمُدْمِنِينَ عَلَى الْمُخْذِرَاتِ؟! لَا وَاللَّهِ لَيْسَ هَؤُلَاءِ بِمَأْمُونِينَ عَلَيْهِ وَ لَا مِنْ أَهْلِهِ وَ إِنَّ فِيهِمْ سَارِقِينَ يَسْرِقُونَهُ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا وَ يَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى حُجْحِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ! ﴿فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى جِين﴾! فَتَدَمَّتْ عَلَى مَسْأَلَتِي حَتَّى رَأَى ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: كَانَ الْيَهُودُ يَجِدُونَ ذَا الْقَرْنَيْنِ عِنْدَهُمْ فِي كِتَابِ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلُوا عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِيَعْلَمُوا أَيُّوْحَى إِلَيْهِ أَمْ لَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾! قُلْتُ: وَ مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي كِتَابِ دَانِيَالَ؟ قَالَ: إِنَّ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى فِي الْمَنَامِ كَبْشًا لَهُ قَرْنَانِ طَوِيلَانِ أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرَ وَ رَأَاهُ يَنْطُحُ غَرْبًا وَ شَرْقًا وَ شِمَالًا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْدِرَ حَيَّوَانٌ عَلَى دَفْعِهِ حَتَّى عَظُمَ شَأْنُهُ، فَأَخْبَرَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ الْكَبْشَ ذَا الْقَرْنَيْنِ هُوَ مَلِكُ مَادِي وَ فَارِسَ! قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ آتَاكَ الْحِكْمَةَ وَ فَضَلَ الْخُطَابَ! أَمْ فَأَحَدْتَهُمْ عَنْكَ بِهَذَا الْحَدِيثِ؟ قَالَ: حَدَّثْتَهُمْ بِهِ أُرْغَمَ اللَّهُ أَنْوَفَ قَوْمٍ مُسْتَكْبِرِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: نزد عبد صالح در خانه‌ی آن جناب بودم، پس او را در فراغتی یافتم، پس به او گفتم: فدایت شوم، آیا از تو سوالی بیرسم؟ پس با اشاره‌ی سر فرمود: آری! پس دریافتم که در حال ذکر است، پس گفتم: اینان درباره‌ی ذو القرنین

اختلاف می‌کنند و تو عالم آنان و سید آنان هستی، پس اگر صلاح می‌بینی -فدایت شوم- که آنان را درباره‌ی او از تاریکی به نور بیرون آوری، این کار را بکن! آن جناب درنگی کرد تا ذکرش را به پایان رساند، سپس فرمود: من را وا گذار از این فرومایگان خودبزرگبین که بر خداوند چیزهایی می‌بندند که به آن علمی ندارند! آیا نمی‌دانی که این علم گنجی از گنج‌های بهشت است که به همراه آدم علیه السلام از آن فرود آمد و سپس به پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان از فرزندان او انتقال یافت تا آن گاه که به همراه آخرین‌شان به بهشت بازگردد؟! آیا پس می‌خواهی که چنین گنجی را در دستان کودکان و دیوانگان و افیونیان قرار دهی؟! نه به خدا سوگند اینان بر آن امین شمرده نمی‌شوند و از اهل آن نیستند و در میان آنان دزدانی هستند که آن را به سرقت می‌برند تا به بهایی اندک بفروشند و بر ضدّ حجت‌ها و اولیاء خداوند به کار گیرند! «پس آنان را در سرگردانی‌شان رها کن تا زمانی» (مؤمنون / ۵۴)! (احمد می‌گوید): پس من از پرسش خود پشیمان شدم تا حدّی که ایشان آن را در چهره‌ام دید، پس فرمود: یهودیان ذو القرنین را نزد خود در کتاب دانیال علیه السلام می‌یافتند، پس درباره‌ی او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند تا بدانند که آیا به او وحی می‌شود یا نه، پس خداوند به او وحی کرد: «از تو درباره‌ی ذو القرنین می‌پرسند، بگو من بر شما ذکری از او را خواهم خواند» (کهف / ۸۳)! گفتم: نزد آنان در کتاب دانیال چه بود؟ فرمود: دانیال علیه السلام در خواب قوچی را دید که دو شاخ بلند داشت که یکی از آن دو بلندتر از دیگری بود و او را دید که به غرب و شرق و شمال شاخ می‌زند بی‌آنکه جانوری بتواند جلوی او را بگیرد تا اینکه کارش بالا گرفت، پس جبرئیل علیه السلام به او خبر داد که آن قوچ دارای دو شاخ (ذو القرنین)، پادشاه ماد و فارس است! گفتم: گواهی می‌دهم که خداوند به تو حکمت و گفتار فیصله‌کننده بخشیده است! پس آیا این گفتار را از تو برای آنان روایت کنم؟ فرمود: برای آنان روایت کن! خداوند بینی گروهی که استکبار می‌کنند را به خاک بمالد!

۲ . أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ -رُوحِي فِدَاهُ- يَقُولُ: إِنَّ رُوحَ الْقُدْسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ قَبِيلَتَانِ مِنْ قَبَائِلِ الْمُغُولِ كَانُوا يُعَارُونَ عَلِيَّ قَوْمَ فِي شَمَالِ فَارِسَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا فَاسْتَعَانُوا عَلَيْهِمْ بِكُورِشَ فَبَسِيَ لَهُمْ بَيْنَ الصَّدْفَيْنِ سَدًّا فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا حَتَّى إِذَا فَتَحَ سَبِيلَهُمْ مَلِكٌ خَوَارِزْمَ فِي الْقَرْنِ السَّابِعِ فَأَقْبَلُوا كَالسَّبِيلِ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَسْأَلُونَ! قُلْتُ: وَاللَّهِ قُلْتُ قَوْلًا عَظِيمًا! قُلْتُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ أَتَى فَمَضَى؟! قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ يَأْتِي فَيَمْضِي وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يَعْلَمُونَ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ كَانُوا قَوْمًا مِنَ الْخَزَرِ أَوْ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ! قَالَ: إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْخَزَرِ كَانُوا مُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ فَشَبَّهُوا بِيَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ لِإِفْسَادِهِمْ كَمَا يُقَالُ لِرَجُلٍ شَرِيرٍ إِبْلِيسٍ لِشَرَاتِهِ، فَكُلُّ مُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ فِي كُلِّ قَرْنَيْنِ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور که جان من به فدای او باد می‌فرماید: هرآینه روح القدس به دلم انداخت که یاجوج و ماجوج دو قبیله از قبایل مغول بودند که به قومی در شمال فارس (ایران کنونی) که به سختی می‌توانستند زبانی را فهم کنند یورش می‌بردند، پس آنان از کورش در برابر آن‌ها کمک خواستند، پس او برای آنان در بین دو کوه سدی بنا کرد که آن‌ها نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند از آن نقبی بزنند، تا آن گاه که پادشاه خوارزم (خوارزمشاه) در قرن هفتم راه آن‌ها را باز کرد، پس مانند سیل روی آوردند و در زمین فساد انگیختند، در حالی که از هر بلندی سرازیر می‌شدند! گفتم: به خدا سوگند گفتار عظیمی گفتم! گفتمی که وعده‌ی خداوند (در قرآن) آمده و گذشته است؟! فرمود: آری، بی‌گمان وعده‌ی خداوند می‌آید و می‌گذرد، در حالی که بیشتر مردم نمی‌دانند! گفتم: آن‌ها می‌گویند که یاجوج و ماجوج قومی از خزر بودند یا قومی در آخر الزمان خواهند بود! فرمود: قومی از خزر در زمین فساد می‌انگیختند، پس به خاطر فسادشان به یاجوج و ماجوج تشبیه شدند، چنانکه به مردی شرور به خاطر شرارتش ابلیس گفته می‌شود، پس هر فسادکنندگانی در زمین یاجوج و ماجوجی هستند و در هر دو قرن یاجوج و ماجوجی وجود دارد!

شرح گفتار:

دیدگاه آن جناب درباره‌ی یاجوج و ماجوج مؤید به شواهد قرآنی، روایی و تاریخی است و معقول‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین دیدگاه ارائه شده درباره‌ی آنان است و سخن آن جناب که فرمود: «هرآینه روح القدس به دلم انداخت» به معنای نزول وحی بر آن جناب از جانب خداوند نیست، بل به معنای «الهام» و «توفیق» در پرتو شواهد و به معنای «فراست» است که درباره‌ی آن روایت شده است: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»، «از فراست مؤمن برحذر باشید؛ چراکه او با نور خداوند می‌بیند» و از باب سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حسان بن ثابت انصاری است که فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَرَالُ يَوْمَئِذٍ كَمَا نَافَحَتْ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ»، «هرآینه روح القدس همواره تو را یاری می‌کند مادامی که

از خداوند و از پیامبرش حمایت می‌کنی». برای خواندن توضیحات بیشتر درباره‌ی این گفتارهای شگرف، به پرسش و پاسخ ۱۲۸ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حروف مقطعه در قرآن

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ عَنِ الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ فِي الْقُرْآنِ، فَقَالَ: أَصَوَاتٌ مِنَ الْمَلَكُوتِ سَمِعَهَا النَّبِيُّ قَبْلَ انْتِظَامِ الْوَحْيِ! قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ! أَفْتَاذَنْ لِي أَنْ أُقْبَلَ رَأْسَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی حروف مقطعه در قرآن پرسیدم، پس فرمود: آوایی از ملکوت بود که پیامبر پیش از انتظام وحی شنید! گفتم: گواهی می‌دهم که تو از راسخان در علم هستی! پس آیا به من اذن می‌دهی که سرت را ببوسم؟ فرمود: آری، پس سرش را بوسیدم!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از این گفتار شگرف آن است که گاهی وحی پیش از نظم یافتن کلمات و شکل گرفتن جملات، به صورت آوایی از ملکوت به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسید و این می‌توانست نشانه‌ای از سنخ وحی و نزدیک بودن نزول سوره برای آن حضرت و ناشی از آزمون اصوات توسط فرشته به منظور جلب توجه آن حضرت و اطمینان از درستی ارتباط باشد، مانند تلفن کننده‌ای که پیش از مکالمه «آلو» می‌گوید یا نوازنده‌ای که ساز خود را پیش از نواختن کوک می‌کند یا سخنرانی که بلندگوی خود را پیش از سخنرانی می‌آزماید؛ همچنانکه خواندن این آواها برای مردم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر ابلاغ وحی به صورت کامل، برای ساکت کردن آنان و جلب توجه آنان به آیات بعدی در راستای عمل به امر خداوند بود که فرموده است: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (اعراف / ۲۰۴)؛ «و هنگامی که قرآن خوانده می‌شود پس به آن گوش سپارید و سکوت کنید باشد که آمرزیده شوید» و از این رو، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت درباره‌ی معنای آن‌ها پرسشی نمی‌کردند؛ چنانکه در حکمت دیگری از این عالم بزرگ رسیده است:

۲. أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: مَا يُرِيدُ اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِ: الْف لَام مِيمٍ؟! قَالَ: ذَلِكَ كَقَوْلِ أَحَدِكُمْ إِذَا يَتَكَلَّمُ بِالْمَجْهَارِ فَيَقُولُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ الْوَاحِدُ الْإِثْنَانِ الثَّلَاثَةُ لِيَعْلَمَ أَنَّ الصَّوْتِ بَالِغٌ وَ لَيَنْصُتَ السَّمِيعُ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ سِرٌّ أَسْرَهُ اللَّهُ إِلَى النَّبِيِّ! قَالَ: لَوْ كَانَ سِرًّا لَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ لِلنَّاسِ؟! ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَهُوَ بَيَانٌ لِلنَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: مراد خداوند از اینکه فرموده الف لام میم چیست؟! فرمود: آن مانند سخن یکی از شماست هنگامی که با بلندگو سخن می‌گوید، پس پیش از آنکه سخن خود را آغاز کند می‌گوید: یک دو سه، تا بداند که صدا می‌رسد و تا شنونده سکوت (و توجه) کند! گفتم: آن‌ها می‌گویند آن رازی است که خداوند با پیامبرش در میان گذاشته است! فرمود: اگر راز بود خداوند آن را در قرآن نازل نمی‌کرد! آیا نمی‌دانند که قرآن برای همه‌ی مردم نازل شده است؟! سپس فرمود: هیچ چیز از آنچه خداوند در قرآن نازل کرده نیست مگر اینکه بیانی برای همه‌ی مردم است! خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «این بیانی برای همه‌ی مردم و هدایت و پندی برای پرهیزکاران است» (آل عمران / ۱۳۸).

شرح گفتار:

ممکن است از ظاهر گفتار آن جناب برداشت شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز هر سوره نازل نشده و این قول بسیاری از مسلمانان مانند ابو حنیفه، مالک، اوزاعی، داوود و قول قرآء بصره و اکثر قرآء و متفقین مدینه در سده‌های نخستین است، بلکه برخی مانند جصاص (د. ۳۷۰ق) مدعی اجماع سلف بر آن تا پیش از شافعی شده‌اند (نگاه کنید به: جصاص، أحكام القرآن، ج ۱، ص ۸) و مؤید آن اختلاف مذاهب دربارهی جزئیت آن در سوره‌هایی جز سوره‌ی نمل است که بر خلاف ضرورت یقینی بودن و اجماعی بودن آیات قرآن است، تا جایی که به اتفاق مذاهب، منکر هر یک از آیات قرآن کافر محسوب می‌شود، ولی منکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز هر سوره کافر محسوب نمی‌شود. از این رو، برخی اهل علم گفته‌اند: «يَكْفِيكَ أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْقُرْآنِ اخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهَا وَ الْقُرْآنُ لَا يُخْتَلَفُ فِيهِ فَإِنَّ انْكَارَ الْقُرْآنِ كُفْرٌ» (ابن العربی، أحكام القرآن، ج ۱، ص ۶؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۳): «اختلاف مردم در آن کافی است تا بدانی که آن از قرآن نیست؛ چراکه در قرآن اختلافی وجود ندارد و انکار قرآن کفر است».

با این حال، حق آن است که گفتار علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى، صریح در این معنا نیست؛ با توجه به اینکه ممکن است «بسم الله الرحمن الرحيم» یک بار بر پیامبر نازل و به او امر شده باشد که آن را در آغاز هر سوره قرار دهد و این جامع میان اقوال است؛ همچنانکه ممکن است «بسم الله الرحمن الرحيم» و حروف مقطعه هر دو نشانه‌ای از سنخ وحی و نزدیک بودن نزول سوره برای پیامبر بوده و به منظور جلب توجه آن حضرت و آرمودن اوآها توسط فرشته و نیز ساکت ساختن مردم و جلب توجه آنان به آیات بعدی نازل شده باشند؛ خصوصاً با توجه به اینکه «بسم الله الرحمن الرحيم» برای کافران مانند حروف مقطعه غریب بوده، تا جایی که مشهور است سهیل بن عمرو نماینده‌ی آنان در صلح حدیبیه حاضر به نوشتن آن در صلح‌نامه نشد و گفت: «ما نَعْرِفُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ «بسم الله الرحمن الرحيم را نمی‌شناسیم» و از پیامبر خواست که به جای آن «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» بنویسد (نگاه کنید به: مسند أحمد، ج ۴، ص ۸۶؛ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۵؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲۶)؛ همچنانکه از قرآن دانسته می‌شود که آنان «رحمن» را نمی‌شناختند؛ چراکه فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ (فرقان / ۶۰)؛ «و چون به آنان گفته می‌شود که برای رحمن سجده کنید، می‌گویند که رحمن چیست؟!». بنابراین، «بسم الله الرحمن الرحيم» و حروف مقطعه در قرآن، تا حد زیادی برای آنان همگون بوده‌اند و از این حیث، می‌توانسته‌اند با هم و به منظور جلب توجه آنان -علاوه بر آغاز وحی و تلاوت آن با نام خداوند- نازل شده باشند.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی خضر علیه السلام و حکمت کشتن نوجوان

أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ لِي مَسْأَلَةً! قَالَ: سَلْ! قُلْتُ: هَلْ يَجُوزُ الْقِصَاصُ قَبْلَ الْجِنَايَةِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَلِمَاذَا قَتَلَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغُلَامَ؟! قَالَ: مَا كَانَ ذَلِكَ قِصَاصاً إِنَّمَا كَانَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ سَبَقَتْ لِلْغُلَامِ وَ أَبُوَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَشْفَقُوا! ثُمَّ قَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ قَتَلَهُ اللَّهُ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ كَعَرَقٍ أَوْ حَرَقٍ أَوْ هَدْمٍ أَوْ سَقَمٍ أَكَانَ يُسْتَلُّ عَنْ ذَلِكَ؟! قُلْتُ: لَا، قَالَ: إِنَّمَا كَانَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبَباً مِنَ الْأَسْبَابِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَقْتُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ غُلَامٍ لِمِثْلِ مَا قَتَلَ ذَلِكَ الْغُلَامَ وَلَوْ أَنَّهُ أَنْطَقَ الْأَسْبَابَ لَنَطَقُوا بِمِثْلِ مَا نَطَقَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ! قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ كَأَنَّكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ! فَأَشَارَ بِأَصْبَعِهِ إِلَى فِيهِ يَعْني اسْكُتْ فَسَكُتُ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: برای من سؤالی هست! فرمود: بپرس! گفتیم: آیا قصاص قبل از جنایت رواست؟ فرمود: نه، گفتیم: پس چرا خضر علیه السلام نوجوان را کشت؟! فرمود: آن قصاص نبود، آن تنها رحمتی از جانب خداوند بود که برای نوجوان و پدر و مادرش سبقت گرفت پیش از آنکه بدبخت شوند! سپس فرمود: به نظرت اگر خداوند او را با سببی از اسباب مانند غرق‌شدگی یا آتش‌سوزی یا ویرانی یا بیماری می‌کشت، آیا درباره‌ی آن از او سؤال می‌شد؟ گفتیم: نه، فرمود: خضر علیه السلام تنها سببی از اسباب بود و هرآینه خداوند در هر روز هزار نوجوان را برای مثل چیزی که آن نوجوان را کشت می‌کشد و اگر او اسباب را به سخن می‌آورد هرآینه مانند چیزی را می‌گفتند که خضر علیه السلام گفت! گفتیم: به خدا سوگند هرگز کسی مانند تو را ندیدم؛ چنانکه گویی از عالم بالا هستی! پس با انگشت به دهان خود اشاره کرد، یعنی سکوت کن، پس سکوت کردم!

شرح گفتار:

برای خواندن نکته‌ای ژرف در روشنایی این حکمت نورانی، به تعلیقی بر پرسش و پاسخ ۲۶۲ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد.

أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ مَا كَانَتْ تِلْكَ الْأَسْمَاءُ؟ فَقَالَ: كَانَتْ أَسْمَاءَ خُلَفَاءِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَمَّا قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾، فَعَلَّمَ آدَمَ أَسْمَاءَ خُلَفَائِهِ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا لِئِنْبَاءَ الْمَلَائِكَةِ فَيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ خَلِيفَةً وَلَكِنْ يَجْعَلُ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا! ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ وَكَانَ الْمُهْدِيُّ وَاللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبَيْر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه

پرسیدم که می‌فرماید: «و همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد، پس گفت: من را از نام‌های اینان خبر دهید اگر راست می‌گویید» (بقره / ۳۱)، آن نام‌ها چه بود؟ پس فرمود: نام‌های خلفاء خداوند در زمین بود؛ زیرا او هنگامی که به فرشتگان فرمود: «من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام، گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد؟!» (بقره / ۳۰)، پس همه‌ی نام‌های خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت تا به فرشتگان خبر دهد، پس بدانند که او در آن کسی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد را خلیفه قرار نمی‌دهد، بلکه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را قرار می‌دهد و آنان نیکو رفیقانی هستند! «پس چون آن‌ها را از نام‌های آنان آگاه کرد گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و چیزی که آشکار می‌کنید و چیزی که پنهان می‌دارید را می‌دانم؟!» (بقره / ۳۳) و به خدا سوگند که مهدی یکی از آن نام‌ها بود!

شرح گفتار:

بی‌گمان این گفتار آن جناب بهترین تفسیر بر این آیات مبارکه و رمزگشایی از آن‌هاست و مصداق سخن خداوند محسوب می‌شود که فرموده است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران / ۷)؛ «و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند». برای خواندن شرحی بر این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۰۶ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی دابّة الارض

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ دَابَّةِ الْأَرْضِ، فَقَالَ: إِنَّهَا رَجُلٌ لَهُ عَصَا وَ مِيسَمٌ يَضْرِبُ الْمُؤْمِنِينَ بِعَصَاهُ وَ الْكَافِرِينَ بِمِيسَمِهِ فَيَسُوقُهُمْ إِلَى الْمُحْشَرِ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُهُ لَكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی دابّة الارض پرسیدم، پس فرمود: هرآینه آن مردی است که برای او عصا و داغ‌آهنی است، مؤمنان را با عصایش و کافران را با داغ‌آهنش می‌زند و به سوی محشر می‌راند، به خدا سوگند اگر می‌خواستم او را برایتان نام می‌بردم!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۹۹ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِلشَّيْطَانِ: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾، فَقَالَ: إِنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ أَمْوَالًا لِلشَّيْطَانِ وَإِنَّ فِي أَوْلَادِكُمْ أَوْلَادًا لِلشَّيْطَانِ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟! قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُشَارِكُكُمْ فِي كَسْبِكُمْ إِذْ يَأْمُرُكُمْ فَتَكْذِبُونَ وَ تَدْلَسُونَ وَ تَعْرُونَ وَ تَغْشُونَ وَ تُخْسِرُونَ الْمِيزَانَ وَ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ يُشَارِكُكُمْ فِي أَوْلَادِكُمْ إِذْ تَسْتَحِلُّونَ الْفُرُوجَ بِأَمْوَالِكُمْ فَتَنْكِحُونَ الْحَرَامَ وَ تَنْفِقُونَ الْحَرَامَ وَ تُولِدُونَ الْحَرَامَ، فَيُشَارِكُكُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي مَكَاسِبِكُمْ وَ مَنَاجِحِكُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا الشَّيْطَانَ شَرِيكًا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه خطاب به شیطان پرسیدم که فرموده است: «و با آنان در اموال و اولاد شریک شو» (اسراء/ ۶۴)، پس فرمود: هرآینه در اموال شما اموالی برای شیطان است و هرآینه در اولاد شما اولادی برای شیطان است، گفتم: این چطور می‌شود؟! فرمود: هرآینه شیطان با شما در کسب‌تان شریک می‌شود، هنگامی که شما را امر می‌کند، پس دروغ می‌گویید و تدلیس می‌کنید و فریب می‌دهید و غش می‌نمایید و از ترازو می‌کاهید و اموال مردم را به باطل می‌خورید، پس چون این کار را انجام دادید با شما در اولادتان شریک می‌شود؛ چراکه فروج را با اموالتان حلال می‌گردانید، پس با حرام نکاح می‌کنید و با حرام نفقه می‌دهید و با حرام متولد می‌سازید، پس با شما در اموال و اولاد شریک می‌شود، پس از خداوند درباره‌ی درآمدها و ازدواج‌هاتان پروا کنید و شیطان را شریک نگیرید!

۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الشَّيْطَانِ: ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾، فَقَالَ: إِنَّمَا يَسُودُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ أَوْلِيَاءَهُ وَ يُشْرِكُونَهُ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ، قُلْتُ: كَيْفَ يُشْرِكُونَهُ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ؟ فَقَالَ: يُطِيعُونَهُ فِيمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ فَيَكْتَسِبُونَ بِهِ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ يَأْتِي

أَحَدَهُمْ فَيُقَاسِمُهُ فَيَقُولُ: هَذَا لِي لِأَنِّي أَمَرْتُكَ بِهِ وَ هَذَا لَكَ لِأَنِّي لَمْ أَمُرْكَ بِهِ فَيَأْخُذُ نَصِيبَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ثُمَّ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه راجع به شیطان پرسیدم که فرموده است: «سلطه‌ی او تنها بر کسانی است که ولایت او را می‌پذیرند و کسانی که او را شریک می‌گیرند» (نحل / ۱۰۰)، پس فرمود: او تنها بر کسانی حکم می‌راند که ولایت اولیاء او را می‌پذیرند و او را در اموال و اولاد خود شریک می‌سازند، گفتم: چگونه او را در اموال و اولاد خود شریک می‌سازند؟ پس فرمود: از او در چیزی که آنان را به آن امر می‌کند اطاعت می‌کنند، پس با آن اموال و اولادی به دست می‌آورند، پس چون این کار را انجام دادند به نزد یکی از آنان می‌آید و با او قسمت می‌کند، پس می‌گوید: این برای من است؛ چراکه من تو را به آن امر کردم و این برای توست؛ چراکه من تو را به آن امر نکردم، پس سهم خود را از اموال و اولاد می‌گیرد، سپس از آن بر ضد خداوند و اولیاء او بهره می‌برد، او به راستی دشمن گمراه کننده‌ی آشکاری است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۴۶ مراجعه کنید.



حجت
خلیفه‌ی خداوند در زمین
ضرورت خلیفه‌ی خداوند در زمین

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه زمین از خلیفه‌ی خداوند خالی نمی‌ماند.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، فَقَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ خَلِيفَةِ اللَّهِ جَاعِلُهُ وَلَوْ خَلَّتْ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْخَلِيفَةَ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً! ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَقُومَ مِنْ عِنْدِهِ، فَقَالَ: لَا يَزَالُ اللَّهُ يَجْعَلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِنْذُ قَالَهُ وَلَوْ قَالَ: «إِنِّي أَجْعَلُ» لَكَانَ مِنْهُ جَعْلٌ وَاحِدٌ وَلَكِنَّهُ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ» وَالْجَاعِلُ مَنْ يَسْتَمِرُّ مِنْهُ الْجَعْلُ وَكُلُّ خَلِيفَةٍ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ مَهْدِيٌّ إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ فِيهَا لِيَصْعَهُ حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ وَمَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَى مَهْدِيٍّ زَمَانِهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «هرآینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام» (بقره / ۳۰)، پس فرمود: هرآینه زمین از خلیفه‌ای که خداوند قرار دهنده‌ی او باشد خالی نمی‌ماند و اگر خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد و هر کس بمیرد در حالی که این خلیفه را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلیت مرده است! سپس مدتی سکوت نمود تا جایی که اراده کردم از نزد او برخیزم، پس ادامه داد: خداوند از هنگامی که این را فرمود همواره در زمین خلیفه‌ای را قرار داده است و اگر می‌فرمود: «قرار می‌دهم» ممکن بود از او یک قرار دادن باشد، ولی فرمود: «قرار دهنده‌ام» و قرار دهنده کسی است که قرار دادن از او استمرار می‌یابد و هر خلیفه‌ای برای خداوند در زمین، به چیزی که خداوند در آن خلق کرده، هدایت یافته است تا آن را در جایی که خداوند می‌خواهد قرار دهد و هر کس به مهدی‌ی زمانش راه پیدا نکند، هرآینه به گمراهی دوری دچار شده است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبُلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلَ الْمَنْصُورَ رَجُلًا وَأَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، فَقَالَ: لَا يَزَالُ اللَّهُ جَاعِلًا فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِنْذُ وَعَدَهُ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمَيِّعَادَ! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّهُمْ قَدْ جَعَلُوا

في العراق خليفته ولا يرون إلا أنه الخليفة! قال: كذبوا أعداء الله! ما قال الله لهم: «إنكم جاعلون في الأرض خليفته» ولكن قال: «إني جاعل»، فلو جعلوا فيها خليفته دون الخليفة الذي جعله الله فيها لكانوا بذلك مشركين! قال الرجل: ومن هذا الخليفة الذي جعله الله فيها؟ قال: رجل من ولد فاطمة يقال له المهدي!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: مردی در حالی که من حاضر بودم از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسید که می‌فرماید: «هرآینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام» (بقره / ۳۰)؛ پس فرمود: خداوند از زمانی که وعده کرد، همواره در زمین خلیفه‌ای را قرار داده است، خواه آشکار و مشهور بوده باشد و خواه ترسان و پنهان و هرآینه خداوند وعده‌اش را خلاف نمی‌کند! آن مرد گفت: آن‌ها در عراق خلیفه‌ای را قرار دادند و اعتقادی جز این ندارند که او خلیفه است! فرمود: دشمنان خداوند دروغ گفتند! خداوند به آن‌ها نفرمود که شما در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌اید، بلکه فرمود من قرار دهنده‌ام، بنابراین اگر آن‌ها در آن خلیفه‌ای قرار دهند جز خلیفه‌ای که خداوند در آن قرار داده است، هرآینه با این کار مشرک می‌شوند! مرد گفت: این خلیفه‌ای که خداوند در آن قرار داده، کیست؟ فرمود: مردی از نسل فاطمه که به او مهدی گفته می‌شود!

۳ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا وَعَدَّ أَنْ يَجْعَلَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يُشْكِرُونَ أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً! قَالَ: إِنَّهُ فِيهَا وَإِنْ أَنْكَرَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا! ثُمَّ قَالَ: إِنِّي نَبَّأْتُ أَنَّهُمْ جَعَلُوا فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ! قُلْتُ: نَعَمْ وَسَفَكُوا لَهُ الدَّمَاءَ! قَالَ: هُوَ خَلِيفَةُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَخَلِيفَةُ اللَّهِ هُوَ الْمَهْدِيُّ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض‌آبادی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: منزه است پروردگاران! بی‌گمان وعده‌ی پروردگاران عملی شد! وعده داد که در زمین خلیفه‌ای را قرار می‌دهد! عرض کردم: آن‌ها انکار می‌کنند که برای خداوند در زمین خلیفه‌ای باشد! فرمود: او در آن است اگرچه همه‌ی کسانی که در زمینند انکارش کنند! سپس فرمود: من خبر داده شده‌ام که آن‌ها در زمین خلیفه‌ای از اهل عراق قرار دادند! عرض کردم: بله و برای او خون‌ها ریختند! فرمود: او خلیفه‌ی کسانی است که ستم کردند و خلیفه‌ی خداوند همانا مهدی است!

٤ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ لِي جَاراً عَلَامَةً قَدْ حَفِظَ أَلْفَ حَدِيثٍ بِإِسْنَادِهِ وَلَا تَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا وَيُخْبِرُكَ بِهِ وَيَعْلَمُ الْفِقْهَ وَاللُّغَةَ وَالتَّفْسِيرَ! قَالَ: أَيْعَلِّمُكَ أَنْ لَيْلَهُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ؟! قُلْتُ: لَا! قَالَ: فَإِنَّهُ مِنَ الْجَاهِلِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: من همسایه‌ای بسیار دانشمند دارم که هزار حدیث را با اسنادش در حفظ دارد و از او چیزی درباره‌ی کتاب خداوند بلندمرتبه نمی‌پرسی مگر اینکه پاسخ می‌دهد و با فقه و لغت و تفسیر نیز آشناست! فرمود: آیا می‌داند که برای خداوند در زمین خلیفه‌ای وجود دارد؟! عرض کردم: نه! فرمود: پس او از جاهلان است!



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی ضرورت شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین

١ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ ذَلِكَ عَهْدٌ وَعَهْدُهُ اللَّهُ إِلَيْهِ إِذِ ابْتِلَاهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، فَمَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْإِمَامَ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً! أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أبا بَكْرٍ الْبَغْدَادِيُّ وَ لَا مُحَمَّدٌ عَمْرُ الْقَنْدَهَارِيُّ وَ لَا فُلَانًا وَ لَا فُلَانًا -فَمَا أَبْتَقَى رَجُلًا مِنْ أَيْمَةِ الْقَوْمِ إِلَّا سَمَاهُ- وَ لَكِنَّهُ الْمُهْدِيُّ! ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ دُعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيِّ فَقَالَ: خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ/ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ/ يَمِيزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍ/ وَ يَجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَ التَّقَنَاتِ/ فَيَا نَفْسَ طَيْبِي ثُمَّ يَا نَفْسَ أُبْشِرِي/ فَغَيْرِ بَعِيدٍ مَا هُوَ آتٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: مردم را از امامی عادل از ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام که خداوند او را قرار داده است، چاره‌ای نیست و این عهدی است که خداوند با او بسته است هنگامی که او را با کلماتی آزمود، پس آن‌ها را به پایان رساند: «فرمود: هرآینه من تو را امامی برای مردم قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذریه‌ام نیز، فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» (بقره/ ۱۲۴)، پس هر کس بمیرد در حالی که این امام را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلیت مرده است! آگاه باشید که او ابو بکر بغدادی یا محمد عمر قندهاری یا فلانی یا فلانی -پس هیچ یک از امامان قوم را

باقی نگذاشت مگر اینکه نام برد- نیست، بلکه او مهدی است! سپس به سروده‌ی دعبل بن علی خزاعی تمثّل جست و فرمود: خروج امامی که ناچار خارج خواهد شد/ با نام خدا و برکات او قیام خواهد کرد/ در میان ما هر حقّ و باطلی را از هم جدا خواهد ساخت/ و خوبی‌ها و بدی‌ها را جزا خواهد داد/ پس ای نفس! دل آرام و شادمان باش/ زیرا هر چیزی که آمدنی است دور نیست!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: كَانَ فِي الْمَحَلَّةِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ كَانَ لَهُ حُسْنُ خُلُقٍ وَ حُسْنُ عِبَادَةٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْمَنْصُورُ يَوْمًا فَرَقَّ لَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ حَسَنٌ وَ هُوَ يُعْجِبُنِي إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ مَعْرِفَةٌ فَأَذْهَبْ وَ اطلبِ الْمَعْرِفَةَ! أَفَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدَكُمْ أَنْ يَعِيشَ أَرْبَعِينَ سَنَةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ حَتَّى يَمُوتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً!؟

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: در محله مردی از اهل علم ساکن بود که حسن خلق و حسن عبادتی داشت، پس روزی جناب منصور به او نظری افکند، پس بر او رقت کرد، پس برای او نوشت: ای محمد! هرآینه چیزی که تو بر آن هستی خوب است و من را خوش می‌آید، جز آنکه برای تو معرفتی نیست، پس برو و معرفت طلب کن! آیا یکی از شما شرم نمی‌کند که چهل سال زندگی می‌کند در حالی که امام زمان خود را نمی‌شناسد تا اینکه به مرگ جاهلی می‌میرد؟!

۳ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخَجَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ دَانَ اللَّهَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ يُعَلِّمُ كِتَابَهُ وَ يَتَّقِي حُدُودَهُ فِدْيَانَتَهُ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ وَ هُوَ ضَالٌّ يَتِيهِ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا فَتَاهَتْ فِي الْجِبَالِ يَوْمَهَا، فَلَمَّا أَنْ جَاءَهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ أُخْرَى فَظَنَّتْ أَنَّهَا قَطِيعُهَا فَجَاءَتْ إِلَيْهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرَبِضِهَا حَتَّى إِذَا أَصْبَحَتْ أَنْكَرَتْهَا فَفَارَقَتْهَا مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ أُخْرَى فَعَمَدَتْ نَحْوَهَا وَ حَنَّتْ عَلَيْهَا فَرَأَتْهَا الرَّاعِيَّ فَأَنْكَرَهَا فَصَاحَ بِهَا: الْحَقِّي بِقَطِيعِكَ أَيُّهَا الشَّاةُ الضَّالَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ! فَهَجَمَتْ دَعْوَةً مُتَحَيِّرَةً لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يُرُدُّهَا إِلَى مَرَبِضِهَا، فَبِينَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ دَثْبٌ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا وَ كَذَلِكَ مَنْ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مِنَ اللَّهِ فَيَلْتَحِقُ يَوْمًا بِرَجُلٍ وَ يَوْمًا بِرَجُلٍ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَتْهُ شِقَاؤُهُ يَوْمًا مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ فَأَهْلَكَتْهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس خدا را

دین‌داری کند در حالی که امامی از جانب خدا که کتابش را تعلیم دهد و حدودش را بر پا دارد نمی‌شناسد، پس دین‌داری او پذیرفته نیست و او گمراهی است که در زمین سرگردان است، مانند گوسفندی که چوپان و گله‌ی خود را گم کرده است، پس روز خود را در کوه‌ها به سرگردانی می‌گذراند، پس چون شب او را فرا می‌رسد چشمش به گله‌ی دیگری از گوسفندان می‌افتد و می‌پندارد که آن گله‌ی اوست، پس به سوی آن می‌آید و همراه آن در آغوش بیتوته می‌کند، تا آن گاه که صبح می‌شود و آن را ناشناس می‌یابد، پس در حالی که سرگردان است از آن جدا می‌شود و چوپان و گله‌ی خود را می‌جوید، پس چشمش به گله‌ی دیگری از گوسفندان می‌افتد، پس به سوی آن حرکت می‌کند و به آن نزدیک می‌شود، ولی چوپان او را می‌بیند و ناشناس می‌یابد، پس بر او فریاد می‌زند: برو به سوی گله‌ی خودت ای گوسفند گمراه سرگردان! پس او با وحشت و حیرت گریزان می‌شود، در حالی که چوپانی برای او نیست تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا به آغوش باز گرداند، پس در حین آنکه او در این حال است ناگاه گرگی تنهایی او را مغتنم می‌شمارد و او را می‌درد و همین گونه است کسی که امام خود از جانب خدا را نمی‌شناسد، پس روزی به کسی ملحق می‌شود و روزی دیگر به کسی دیگر، تا آن گاه که بدبختی‌اش در روزی از این روزها به او می‌رسد و او را هلاک می‌کند!

۴ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي سَيِّدِي الْمَنْصُورُ: يَا أَحْمَدُ! أَتَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ كَمَا أَعْرِفُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ! قَالَ: إِعْرِفْهُ! فَإِنَّ الْحَيْرَةَ وَ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ الْخُزْيَ وَ الضَّلَالَةَ وَ الْهَلَكَ لِمَنْ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ! ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ! أَتَطِيعُ إِمَامَ زَمَانِكَ؟ قُلْتُ: رُبَّمَا وَ لَعَلَّ! قَالَ: أَطِيعْهُ! فَإِنَّ مَنْ يَعْرِفُ الْإِمَامَ وَ لَا يُطِيعُهُ كَمَنْ يَعْرِفُ السَّبِيلَ وَ لَا يَسْلُكُهُ، فَمَا أُخْرَى بِهِ أَنْ يَكُونَ هَالِكًا! ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ! إِنَّ النَّاسَ أَمْوَاتٌ وَ مَا حَيَاتُهُمْ إِلَّا الْمَعْرِفَةُ وَ الطَّاعَةُ مِيزَانُ الْمَعْرِفَةِ! يَا أَحْمَدُ! أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ كُتِبَ فِي قَلْبِهِ: أَيْسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنَّ مَنْ عَرَفَهُ وَ لَمْ يُطِيعْهُ كَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ؟! يَا أَحْمَدُ! إِنَّ مَنْ رَغَبَ عَنْ إِمَامِ زَمَانِهِ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ رَغَبَ إِلَيْهِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي فِي أَيِّ وَادٍ هَلَكَ! يَا أَحْمَدُ! إِنَّ مَنْ يَنْتَظِرُ إِمَامَ زَمَانِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيْهِ عِنْدَ ظُهُورِهِ، بَلْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ! يَا أَحْمَدُ! أَتَدْرِي كَيْفَ انْتِظَارُهُ؟! قُلْتُ: ذَكَرَهُ كَثِيرًا وَ الدُّعَاءَ لَهُ! قَالَ: إِنَّ هَذَا لِصَالِحٍ وَ لَكِنَّ انْتِظَارَهُ الدُّعْوَةَ إِلَيْهِ وَ التَّمَكُّينَ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ . أَيُّ فِي غَيْبَتِهِمْ: كَمَا قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ إِذَا حَصَّصَ الْحَقُّ وَ يُوَسِّفُ غَائِبٌ: ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَكُنْهُ بِالْغَيْبِ﴾ أَيُّ فِي غَيْبَةِ يُوَسِّفُ عَلَيْهِ السَّلَامَ .

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: آقایم منصور به من فرمود: ای احمد! آیا امام زمانت را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، همان طور که شب و روز را می‌شناسم! فرمود: او را بشناس؛ چراکه حیرت و ذلت و مسکنت و خواری و گمراهی و هلاکت برای کسی است که امام زمانش را نمی‌شناسد! سپس فرمود: ای احمد! آیا از امام زمانت اطاعت می‌کنی؟ گفتم: چه بسا و شاید! فرمود: از او اطاعت کن؛ زیرا کسی که امام را می‌شناسد و از او اطاعت نمی‌کند مانند کسی است که راه را می‌شناسد و آن را نمی‌پیماید، پس چه بسیار شایسته است که هلاک شود! سپس فرمود: ای احمد! هرآینه مردم مردگانند و حیات آنان جز معرفت نیست و اطاعت میزان (سنجش) معرفت است! ای احمد! آیا نمی‌دانی کسی که امام زمانش را نمی‌شناسد در دلش نوشته می‌شود: «ناامید از رحمت خداوند» و کسی که او را می‌شناسد و اطاعت نمی‌کند از زیان کاران است؟! ای احمد! هرآینه کسی که از امام زمان خود روی می‌گرداند خداوند او را به کسی وا می‌گذارد که به سوی او روی گردانده است، سپس اهمیتی نمی‌دهد که در کدامین دره نابود می‌شود! ای احمد! هرآینه کسی که امام زمانش را در غیاب او انتظار می‌برد مانند کسی است که در ظهور او پیش رویش جهاد می‌کند، بلکه از او بهتر است! ای احمد! آیا می‌دانی که انتظار بردن او چگونه است؟ عرض کردم: بسیار یاد کردن او و دعا کردن برایش! فرمود: هرآینه این کار شایسته‌ای است، ولی انتظار بردن او دعوت به سوی او و زمینه‌سازی برای او در غیابش است! هرآینه خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و تا خداوند بداند چه کسی او و پیامبرانش را در غیاب یاری می‌دهد» (حدید/ ۲۵) یعنی در غیاب آنان؛ چنانکه زن عزیز مصر هنگامی که حق در غیاب یوسف آشکار شد، گفت: «این (کار را کردم) تا او بداند که من در غیاب به او خیانت نکردم» (یوسف/ ۵۲) یعنی در غیاب یوسف علیه السلام.



دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه حجت، کتاب خداوند و خلیفه‌ی او در زمین است، نه رأی و نه روایت.

۱. أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَقُولُ: فَرِيقَانِ أَفْسَدَا عَلَى النَّاسِ دِينَهُمْ: أَهْلُ الرَّأْيِ وَ أَهْلُ الْحَدِيثِ! قُلْتُ: أَمَا أَهْلُ الرَّأْيِ فَقَدْ عَلِمْتُ فَمَا بَالُ أَهْلِ الْحَدِيثِ؟! قَالَ: إِنَّهُمْ حَدَّثُوا بِأَحَادِيثٍ مَكْذُوبَةٍ زَعَمُوا أَنَّهَا صَحِيحَةٌ وَ جَعَلُوهَا مِنَ الدِّينِ وَ مَا افْتَرَى عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَرِيقٌ مِثْلُ مَا افْتَرَى أَهْلُ الْحَدِيثِ يَقُولُونَ: «قَالَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»

و ما قالَ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ اِنْ يَقُوْلُوْنَ اِلاَّ كَذِبًا و لَعِنُ قَالَ رَجُلٌ هَذَا رَأْيِي رَأَيْتُهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ اَنْ يَقُوْلَ هَذَا قَوْلُ اللهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ هُوَ كَاذِبٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: دو گروه دین مردم را بر آنان تباه کردند: اهل رأی و اهل حدیث! گفتیم: اهل رأی را دانستیم، ولی اهل حدیث چطور؟! فرمود: آنان احادیثی دروغین را روایت کردند، پنداشتند که صحیح است و آن را جزئی از دین بر ساختند و هیچ گروهی بر خداوند و پیامبرش چنانکه اهل حدیث دروغ بسته‌اند دروغ نبسته است، می‌گویند: «خداوند و پیامبرش چنین گفتند»، در حالی که خداوند و پیامبرش چنین نگفتند و آنان تنها دروغ می‌گویند و اگر کسی بگوید این رأیی است که به نظر من آمده برای او بهتر است از آنکه بگوید این سخن خداوند و پیامبر اوست، در حالی که دروغ‌گوست!

۲ . أخبرنا هاشم بن عبيد الجعدي قال: دخل على المنصور رجل من أهل الحديث وقال له: إني أدين الله بالحديث وإن أخي يدين بالرأي! قال: لا دين لكما! فجعل الرجل يرتعد، فقال: من دان الله برأيه فلا دين له ومن دانه بروايه تُروى له فلا دين له ومن دانه بسمع من خليفته في الأرض فقد هدي إلى صراطٍ مستقيم! ثم قال: إن لله خليفة في الأرض فاعرفه واستمسك بخيزته فإنه يكفيك من رأيك وروايتك وإنما تعرفه بآية من الله عز وجل كما عرفت محمداً صلى الله عليه وآله وسلم وقد خاب من افتري!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید جعندی ما را خبر داد، گفت: مردی از اهل حدیث به خدمت منصور رسید و عرض کرد: من خدا را بر پایه‌ی حدیث دین‌داری می‌کنم و برادرم بر پایه‌ی رأی دین‌داری می‌کند! آن جناب فرمود: دینی برای شما دو تن نیست! پس آن مرد شروع به لرزیدن کرد، آن جناب (که چنین دید) فرمود: هر کس خدا را با رأی خود دین‌داری کند، دینی برای او نیست و هر کس او را با روایتی که برایش نقل می‌شود دین‌داری کند، دینی برای او نیست و هر کس او را با شنیدنی از خلیفه‌ی او در زمین دین‌داری کند، هرآینه به راهی راست رهنمون شده است! سپس فرمود: بی‌گمان خداوند را در زمین خلیفه‌ای هست، پس او را بشناس و دانشم را بگیر؛ چراکه او تو را از رأی و روایت بی‌نیاز می‌کند و جز این نیست که او را با آیتی از جانب خداوند بلندمرتبه می‌شناسی همان‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شناختی و ناکام شد هر آن کس که دروغ بست!

۳ . أخبرنا ذاكر بن معروف الخراساني قال: سمعتُ المنصورَ يقولُ لجماعَةٍ من أهلِ الحديثِ: إِنَّ مَوَالِيَ بَنِي أُمَيَّةَ قَدْ أَفْسَدُوا عَلَيْكُمْ الْحَدِيثَ فَدَعُوهُ وَاقْبَلُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَخَلِيفَتِهِ فِيكُمْ فَإِنَّهُمَا يَهْدِيَانِيكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ! أَلَا إِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ حَسْبُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَكِنْ أَقُولُ لَكُمْ حَسْبُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِيكُمْ! قَالُوا: وَ مَنْ خَلِيفَتُهُ فِينَا؟! قَالَ: الْمَهْدِيُّ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور خطاب به گروهی از اهل حدیث می‌فرماید: همانا دوستداران بنی امیه حدیث را بر شما خراب کرده‌اند، پس آن را واگذارید و به کتاب خداوند و خلیفه‌اش در میانتان روی آورید؛ چراکه آن دو شما را به راهی راست رهنمون خواهند شد! آگاه باشید که من به شما نمی‌گویم: کتاب خداوند شما را بس است، بلکه به شما می‌گویم: کتاب خداوند و خلیفه‌اش در میانتان شما را بس است! گفتند: خلیفه‌ی او در میان ما کیست؟! فرمود: مهدی!

۴ . أخبرنا أبو إبراهيم السمرقندي قال: قلتُ لِمَنصور: إِنَّكَ تَنْهَى عَنِ الْحَدِيثِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ قال: أَيْمَ الْآيَةِ! قُلْتُ: ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، قال: مَنْ يُطِيعُ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ الرَّسُولَ وَ مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ فما لهؤلاءِ القومِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟! قُلْتُ: وَ مَنْ أَوْلُوا الْأَمْرَ مِنَّا؟ قال: رِجَالٌ وَ لَأَهِمُّ اللَّهُ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ الرَّسُولِ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ! قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قال: لا تَسْأَلُونِي عَمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ لَكِنْ سَأَلُونِي عَمَّنْ بَقِيَ فَإِنَّ بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ! قُلْتُ: وَ مَنْ بَقِيَّةَ اللَّهِ؟ قال: الْمَهْدِيُّ فَإِذَا لَقِيتُمُوهُ فَقُولُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به منصور عرض کردم: تو از حدیث باز می‌داری، در حالی که خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند و پیامبر را اطاعت کنید» (نساء / ۵۹)؛ آن جناب فرمود: آیه را کامل کن! عرض کردم: «و والیان امر از شما را» (نساء / ۵۹)؛ فرمود: هر کس والیان امر از شما را اطاعت کند، پیامبر را اطاعت کرده و هر کس پیامبر را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است؛ پس این قوم را چه می‌شود که نزدیک نیست سخنی را دریابند؟! عرض کردم: والیان امر از ما کیانند؟ فرمود: مردانی هستند که خداوند امر این امت را پس از پیامبر به آنان سپرده است، از خداوند و پیامبر اطاعت می‌کنند! گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: از من درباره‌ی کسانی از آنان که درگذشتند نپرسید،

ولی درباره‌ی کسی بپرسید که باقی مانده است؛ چراکه باقی مانده‌ی خداوند برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید! عرض کردم: باقی مانده‌ی خداوند کیست؟ فرمود: مهدی، پس چون او را ملاقات کردید بگویید: سلام بر تو ای باقی مانده‌ی خداوند!

۵ . أَخْبَرَنَا أَتَابُكُ بْنُ جَمَشِيدِ السُّعْدِيِّ قَالَ: قَالَ لِي رَجُلٌ مِنَ السَّلَفِيَّةِ: مَا أَشْحَعَ صَاحِبَكُمْ يَا أَتَابُكُ! كَأَنَّ قَلْبَهُ قَطَعَهُ مِنْ حَدِيدٍ! قُلْتُ: وَ مَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ؟! قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَوْلًا لَا يَتَجَرَّأُ أَنْ يَقُولَهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا رَأْيَ وَلَا رِوَايَةَ وَلَكِنْ طَاعَةَ لِأُولِي الْأَمْرِ وَ الْمَهْدِيِّ مِنْ أُولِي الْأَمْرِ! قُلْتُ: فَهَلَا رَدَدْتَ عَلَيْهِ؟! قَالَ: وَ مَنْ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُرَدَّ عَلَيْهِ؟! إِنَّهُ الْمَنْصُورُ!

ترجمه‌ی گفتار:

اتابک بن جمشید سغدی ما را خبر داد، گفت: مردی از سلفیان به من گفت: چه اندازه رفیق تان شجاع است ای اتابک! گویا قلب او پاره‌ای از آهن است! گفتم: تو این را از کجا دانستی؟! گفت: از او شنیدم چیزی می‌گوید که احدی غیر از او جرأت گفتنش را ندارد، شنیدم که می‌گوید: نه رأی است و نه روایتی، بلکه اطاعتی از اولی الامر است و مهدی از اولی الامر است! گفتم: آیا بر او رد نکردی؟! گفت: چه کسی می‌تواند بر او رد کند؟! او منصور است!

۶ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدًا صَالِحًا يَقُولُ: لَا يَصْلُحُ بِالِ النَّاسِ حَتَّى يُعْرَضُوا عَنْ آرَاءِهِمْ وَ رِوَايَاتِهِمْ مُقْبِلِينَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِيهِمْ وَ إِنَّ أَقْبَحَ مَا يَكُونُ أَنْ أَقُولَ لِأَخِيكَمُ الْحَقُّ فَيَقُولَ: هَذَا خِلَافٌ رَأْيِ زَيْدٍ أَوْ خِلَافٌ رِوَايَةِ عَمْرٍو! ثُمَّ قَلَبَ كَتَيْبَهُ عَلَى مَا قَالَ وَ قَالَ: هَذَا سَبِيلُ الرَّشَادِ وَلَكِنْ مَنْ يَقْبَلُ هَذَا؟!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید ما را خبر داد، گفت: شنیدم عبدی صالح (یعنی منصور) می‌فرماید: وضع مردم سامان نمی‌یابد تا آن گاه که از آراء و روایات خود روی بگیرند و به کتاب خداوند و خلیفه‌ی او در میانشان روی آورند و هرآینه زشت‌ترین چیزی که واقع می‌شود آن است که به یکی از شما حق را بگویم پس بگوید: این بر خلاف رأی زید یا بر خلاف روایت عمرو است! سپس آن جناب دست خود را بر روی گفتار خود برگرداند (یعنی از روی ناامیدی یا استبعاد آن را به حرکت درآورد) و فرمود: این راه رشد است، ولی چه کسی این را می‌پذیرد؟!

۷ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ فِي بَيْتِهِ فَوَجَدْتُهُ يَضْحَكُ! فَقُلْتُ: أَضْحَكَكَ اللَّهُ سَيِّئًا وَ مَا أَضْحَكَكَ؟ قَالَ: نَظَرْتُ فِي كِتَابِ فِي رِجَالِ الْحَدِيثِ فَأَضْحَكَنِي! فَلَانُ قَالَ: فَلَانُ صَدُوقٌ وَ فَلَانُ قَالَ: فَلَانُ كَذَّابٌ! هَلْ يَدِينُ بِهَذَا إِلَّا قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؟! ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّخْنِ

و قال: ما بنى الله دينه على ظنِّ بعضكم ببعضٍ وإنما بناه على اليقين وهو كتابٌ أنزلهُ مِنَ السَّمَاءِ و خليفُهُ جعلهُ في الأرضِ فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِدْيِ الثَّقَلَيْنِ فَإِنَّمَا تَمَسَّكَ بِحَبْلِ مَتِينٍ و مَنْ تَرَكَهُمَا و تَمَسَّكَ بِشَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ فَإِنَّمَا تَمَسَّكَ بِحَبْلِ كَحَبْلِ الْعُنْكَبُوتِ! قلتُ: إنَّ أَهْلَ الْحَدِيثِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِذَا صَحَّ إِسْنَادُهُ عِنْدَهُمْ فَهُوَ يَقِينٌ! قال: إنَّ أَهْلَ الْحَدِيثِ لَا يَعْقِلُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف ما را خبر داد، گفت: به خدمت منصور در خانه‌ی آن جناب رسیدم، پس او را در حالی یافتم که خنده‌ای بر لب دارد! عرض کردم: خداوند لبتان را همیشه خندان گرداند، چه چیزی شما را به خنده انداخته است؟ فرمود: به کتابی درباره‌ی رجال حدیث نظر می‌کردم، پس من را به خنده انداخت! فلانی گفت که فلانی صدوق است و فلانی گفت که فلانی کذاب! آیا بر پایه‌ی این جز گروهی که تعقل نمی‌کنند دین‌داری می‌کنند؟! سپس به سوی حیاط برخاست و فرمود: خداوند دین خود را بر ظنِّ برخی از شما درباره‌ی برخی دیگر بنا نکرده، بلکه تنها بر یقین بنا کرده و آن همانا کتابی است که از آسمان فرو فرستاده و خلیفه‌ای است که در زمین قرار داده است؛ پس هر کس به این دو ثقلین چنگ در زند، هرآینه به ریسمانی استوار چنگ در زده و هر کس آن دو را واگذارد و به چیزی از این احادیث چنگ در زند، هر آینه به ریسمانی چون ریسمان عنکبوت چنگ در زده است! عرض کردم: اهل حدیث گمان می‌کنند که آن، هرگاه سندش نزد آنان صحیح باشد، موجب یقین است! فرمود: اهل حدیث تعقل نمی‌کنند!

۸ . أخبرنا أحمد بن عبد الرحمن الطالقاني قال: كنت جالسا عند العالم فأقبل عليَّ بوجهه و قال: يا أبا زكريا! مَنْ تَمَسَّكَ بِرِوَايَةٍ فَكَأَنَّمَا سَقَطَ مِنْ شَاهِقِ عَاشٍ أَوْ هَلَكَ! فَتَغَيَّرَ لُونِي فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنِّي قَالَ: لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْطَلَ سَنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ! لَا وَاللَّهِ وَلَكِنَّ النَّاسَ مُتَعَمِّقُونَ بِهَا -يعني الرواية- حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَرَادُوا فِيهَا وَ نَقَصُوا وَ خَلَطُوا بِالْكَذِبِ وَ بَدَّلُوا تَبْدِيلًا حَتَّى اخْتَلَفَتْ أَلْفَاظُهَا وَ انْقَلَبَتْ مَعَانِيهَا وَ اشْتَبَهَتْ حَقُّهَا وَ باطلها وَ ناسخها وَ منسوخها وَ مُحْكَمُهَا وَ مُتَشَابَهُهَا وَ تَعَدَّرَ التَّمْيِيزُ بَيْنَهُمَا كَمَا يَتَعَدَّرُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ اللَّبَنِ الْمُعْشُوشِ! فَتَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَتَشَبَّهُ بِرِوَايَةٍ يَحْسَبُهَا صَحِيحَةً لِيُكْفَرَ بِاللَّهِ وَ يَصِفَهُ بِمَا لَا يَلِيقُ بِذَاتِهِ وَ تَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَتَشَبَّهُ بِرِوَايَةٍ يَحْسَبُهَا صَحِيحَةً لِيَتَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ يَتَّبِعَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ تَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَتَشَبَّهُ بِرِوَايَةٍ يَحْسَبُهَا صَحِيحَةً لِيُؤَسِّدَ فِي الْأَرْضِ وَ يَسْفِكَ الدَّمَاءَ وَ تَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَتَشَبَّهُ بِرِوَايَةٍ يَحْسَبُهَا صَحِيحَةً لِيُرْفَعَ رَجَالًا وَ يَصْعَ آخِرِينَ وَ تَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَتَشَبَّهُ بِرِوَايَةٍ يَحْسَبُهَا صَحِيحَةً لِيُجِلَّ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمَ حَلَالَهُ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنَّهُمْ

على شَيْءٍ وَّ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ فَيَضِيبُحُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ! فَأَرَدْتُ أَنْ أَصْرِفَهُمْ
عَمَّا صَرَّهُ أَكْثَرَ مِنْ نَفْعِهِ إِلَى مَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ أُخْلِصَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُمْ وَ
إِنَّهُمْ إِنْ يَتَّبِعُونِي أَسْأَلُكَ بِهِمْ مَتَاهِجَ الرَّسُولِ وَ أَهْدِيهِمْ سُنَّةَهُ بِالْحَقِّ ثُمَّ لَا يَجِدُونِي كَاذِبًا وَ لَا كَتُومًا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: نزد عالم (یعنی منصور) نشستیم بودم، پس روی خود را به طرف من برگرداند و فرمود: ای ابا زکریا! هر کس به روایتی تمسک جوید چنان است که از بلندی پرتاب شود، زنده بماند یا بمیرد! پس رنگ من دگرگون شد، پس چون این حال را در من مشاهده کرد فرمود: شاید تو می‌پنداری که من می‌خواهم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تعطیل کنم! نه به خدا سوگند، ولی مردم از آن -یعنی روایت- برخوردار شدند تا آن گاه که مدت بر آنان طولانی شد، پس بر آن افزودند و از آن کاستند و آن را به دروغ آمیختند و بسیار دگرگون ساختند، تا جایی که الفاظ آن مختلف و معانی آن منقلب و حق و باطل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن مشتبه شد و جدا کردن آن دو از هم متعذر گردید همان گونه که جدا کردن آب از شیری که به آن ممزوج شده باشد متعذر است! پس مردی از آنان را می‌بینی که روایتی را دستاویز قرار می‌دهد در حالی که آن را صحیح می‌پندارد تا به خداوند کفر ورزد و او را گونه‌ای توصیف کند که لایق ذات او نیست و مردی از آنان را می‌بینی که روایتی را دستاویز قرار می‌دهد در حالی که آن را صحیح می‌پندارد تا به طاغوت حکومت برد و از هر جبار سرکشی پیروی نماید و مردی از آنان را می‌بینی که روایتی را دستاویز قرار می‌دهد در حالی که آن را صحیح می‌پندارد تا در زمین فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و مردی از آنان را می‌بینی که روایتی را دستاویز قرار می‌دهد در حالی که آن را صحیح می‌پندارد تا کسانی را بالا برد و کسانی دیگر را پایین آورد و مردی از آنان را می‌بینی که روایتی را دستاویز قرار می‌دهد در حالی که آن را صحیح می‌پندارد تا حرام خدا را حلال و حلال او را حرام گرداند، در حالی که آنان در همه‌ی این موارد گمان می‌برند که بر چیزی هستند و کسانی جز آنان بر چیزی نیستند، پس از زیان‌کارترین‌ها می‌گردند! پس خواستم آنان را از چیزی که زیانش از سودش بیشتر است به چیزی برگردانم که به آنان سود می‌رساند و زیان نمی‌رساند و دین‌شان که خداوند برایشان کامل ساخته است را برایشان خالص گردانم و اگر آنان از من پیروی کنند، آنان را به روش‌های پیامبر رهسپار می‌سازم و به سنت‌های او رهنمون می‌شوم، آن گاه من را نه دروغگو خواهند یافت و نه پنهان کننده!

۹ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِمَنْصُورٍ: مَا أَرَانِي إِلَّا نَاجِبًا وَ مَا أَرَى

فُلَانًا إِلَّا مِنَ الْهَالِكِينَ! قال: هذا رجلٌ مغرورٌ و ما أدراك به؟ قال: لِأَنِّي أَخَذُ بِالرَّوَايَةِ وَإِنَّ فُلَانًا يَأْخُذُ بِالرَّأْيِ! قال: دَع رَوَايَتَكَ كَمَا وَدَعْتَ رَأْيَكَ فَإِنَّهُمَا ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا أَشَدُّ ظُلْمَةً و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ! فَبَكَى الرَّجُلُ لَمَّا سَمِعَ هَذَا حَتَّى ابْتَلَتْ لِحْيَتَهُ ثُمَّ قَالَ: مَاذَا أَفْعَلُ إِذَنْ؟! قال: أَتَعْرِفُ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لَا! قَالَ: فَاعْرِفْهُ و اسْتَمْسِكْ بِمَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ بِهَذَيْنِ الْأَذْنَيْنِ - وَ أَخَذَ بِأَذْنَيْهِ - أَوْ حَدَّثَكَ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ حَيٌّ فَإِنَّ الْحَيَّ يَكَادُ أَنْ لَا يُكْذَبَ عَلَيْهِ و لو كُذِبَ عَلَيْهِ لَرَدَّهُ وَ هُوَ يَبِينُ لِأَهْلِ زَمَانِهِ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ و الْغَائِبَ حَتَّى إِذَا هَلَكَ يَرْجِعُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى خَلِيفَتِهِ فِيهِمْ فَيَسْمَعُونَ مِنْهُ و يَرَوْنَ عَنْهُ و لَا يَقْفُونَ عَلَى هَالِكٍ و لَا يَنْقَلِبُونَ إِلَيْهِ و لَا يَقُولُونَ إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ و إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَهُمْ مِثْلَ مَا جَعَلَ لِأَبَائِهِمْ كِتَابًا مُبِينًا و خَلِيفَةً رَاشِدًا و أَمْرَهُ بِمِثْلِ مَا كَانُوا يُؤْمَرُونَ! فَصَنَ أَخَذَ عَنِ خَلِيفَةِ اللَّهِ و رَسُولِهِ فَقَدْ أَخَذَ عَنِ اللَّهِ و رَسُولِهِ و مَنْ أَخَذَ عَنِ هَؤُلَاءِ الرُّوَاةِ وَكَلَّ إِلَيْهِمْ و أَتَى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: مردی به منصور گفت: خود را جز نجات یافته و فلانی را جز از هلاک شونده‌گان نمی‌بینم! آن جناب فرمود: این مردی مغرور است! چه چیزی تو را از آن آگاه کرد؟! گفت: برای اینکه من به روایت اخذ می‌کنم و فلانی به رأی اخذ می‌کند! آن جناب فرمود: روایت را واگذار همان طور که رأیت را واگذاشتی؛ زیرا آن دو تاریکی‌هایی هستند که برخی بر روی برخی دیگرند و نمی‌دانی کدام یک از دیگری تاریک‌تر است و هر کس که خداوند برای او نوری قرار ندهد برای او نوری نیست! پس آن مرد چون این سخن را شنید به گریه افتاد تا جایی که ریش او تر شد، سپس عرض کرد: با این حساب چه کنم؟! آن جناب فرمود: آیا خلیفه‌ی خداوند در زمین را می‌شناسی؟ مرد گفت: نه! آن جناب فرمود: پس او را بشناس و به چیزی چنگ بزن که با این دو گوش - و گوش او را گرفت - از او شنیدی یا یکی از یارانش در حالی که او زنده است از او برایت حدیث کرد؛ زیرا بر زنده نزدیک است که دروغ بسته نشود و اگر بر او دروغ بسته شود آن را رد می‌نماید و او برای اهل زمان خود چه شاهدان آن‌ها و چه غایبان‌شان تبیین می‌کند، تا هنگامی که از دنیا برود، پس کسانی که پس از او هستند به خلیفه‌ی او در میان‌شان رجوع می‌کنند، پس از او می‌شنوند و از او روایت می‌کنند و بر کسی که از دنیا رفت توقّف نمی‌کنند و به سوی او باز نمی‌گردند و نمی‌گویند که ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما در پی آنان روانیم؛ زیرا خداوند برای آنان مانند چیزی را قرار داده است که برای پدران‌شان قرار داد؛ کتابی روشنگر

و خلیفه‌ای رهیافته و آنان را به همان چیزی امر کرده است که آن‌ها بدان مأمور بودند! پس هر کس از خلیفه‌ی خداوند و پیامبرش اخذ کند، از خداوند و پیامبرش اخذ کرده و هر کس از این راویان اخذ کند، به آنان واگذاشته می‌شود و چگونه از جایی دور می‌توانند (به حق) دسترسی پیدا کنند؟!

۱۰. أخبرنا صالح بن محمد السبزواری قال: كنا عند العبدِ الصالحِ في مسجدٍ و كان معنا رجلاً من السلفية فاقبل عليهم و قال: إن الله قد أخذت لكم ذكراً فاتبعوه و لا تتبعوا السلف فإن السلف لم يتبعوا السلف ولكن اتبعوا ذكركم و إن من وقف على سلف و لم يتبع ما أخذت الله له من ذكر فقد قطع ما أمر الله به أن يوصل و ضل عن سبيله أولئك ينادون من مكان بعيد! قال رجل من السلفية: أليس كل محدث بدعة؟! فالتفت إليه و قال: البدعة ما أخذت الناس في الدين و الذكر ما أخذت الله ثم قرأ: ﴿ما يأتيهم من ذكرٍ من ربهم محدث إلا استمعوه وهم يلعبون﴾! قال الرجل: و ما ذكرٌ محدث؟! قال: إمامٌ يُحدثه الله في كل قرن يهدي بأمره ليُنذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين! قال الرجل: ما سمعنا بهذا في القرون الثلاثة إن هذا إلا بدعة! قال: و يحك أتأبى إلا أن تضاهي قول الذين كفروا؟! قالوا: ﴿ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق﴾! والله ما كنت أظن أن مسلماً يقول بهذا حتى سمعتم تقولون به يا معشر السلفية!

ترجمه‌ی گفتمان:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: نزد عبد صالح در مسجدی بودیم و به همراه ما مردانی از سلفیه بودند، پس آن جناب به آنان روی نمود و فرمود: هرآینه خداوند برای شما ذکری تازه کرده است؛ پس از آن تبعیت کنید و از سلف تبعیت نکنید؛ چراکه سلف از سلف تبعیت نکردند، بلکه از ذکرشان تبعیت کردند و هرآینه کسی که بر سلف توقف کند و از ذکری که خداوند برای او تازه کرده است تبعیت نکند، چیزی که خداوند به آن امر کرده است تا پیوسته نگاه داشته شود را بریده و از راه او گمراه شده است؛ آنان کسانی هستند که از جایی دور ندا داده می‌شوند! مردی از سلفیه گفت: آیا نه این است که هر چه تازه شده بدعت است؟! پس آن جناب به او توجه کرد و فرمود: بدعت چیزی است که مردم در دین تازه کرده‌اند و ذکر چیزی است که خداوند تازه کرده است؛ سپس این آیه را خواند که می‌فرماید: «انان را هیچ ذکری تازه شده از جانب پروردگارش نمی‌آید مگر اینکه آن را می‌شنوند و به بازی می‌گیرند» (انبیاء/۲)؛ آن مرد گفت: ذکر تازه شده کدام است؟! فرمود: امامی که خداوند در هر قرنی تازه می‌کند که به امر او راه می‌نماید تا هر کس که زنده است را بیم دهد و سخن را بر کافران

راست گرداند! آن مرد گفت: این را در قرون نخستین نشنیدیم، این چیزی جز بدعت نیست! آن حضرت فرمود: وای بر تو! آیا ابا داری جز از اینکه مانند کسانی سخن بگویی که کافر شدند؟! گفتند: «این را در کیش گذشتگان نشنیدیم، این چیزی جز ساختگی نیست» (ص/ ۷)؛ به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که مسلمانی این سخن را بگوید تا آن گاه که شنیدم شما آن را می‌گویید ای گروه سلفیه!

۱۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّأْيَ إِنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَإِنَّ الْمُحَدَّثِينَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَإِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ! قُلْتُ: وَ مَا هُدَىٰ اللَّهِ؟! قَالَ: إِمَامٌ يَهْدِي بِأَمْرِ اللَّهِ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ يَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ! قُلْتُ: لَا يَقْبَلُ النَّاسُ مِنْكَ هَذَا جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ لَوْ قَبِلُوا مِنْكَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَكِنْ لَا يَفْعَلُونَ! قَالَ: دَعُهُمْ يَا بَنَ حَبِيبٍ! فَإِنَّهُمْ سَوْفَ يَأْتِيهِمْ رَجُلٌ مِثِّي وَ أَنَا مِنْهُ فَيَعْرِضُهُمْ عَلَى السَّيْفِ حَتَّى يَقْبَلُوهُ؛ أَلَا إِنَّهُ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يَأْخُذُ مِنْهُمْ إِلَّا السَّيْفَ وَ الْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه کسانی که از رأی تبعیت می‌کنند جز این نیست که از اهواء خود تبعیت می‌کنند و هرآینه محدثان در غیاب از جایی دور نسبت می‌دهند و هرآینه هدایت خداوند است! عرض کردم: هدایت خداوند کدام است؟! فرمود: امامی که به امر خداوند به سوی کتاب خداوند و سنت پیامبرش هدایت می‌کند و میان مردم درباره‌ی چیزی که درباره‌ی آن اختلاف دارند حکم می‌فرماید! عرض کردم: مردم این را از تو نمی‌پذیرند فدایت شوم، در حالی که اگر از تو می‌پذیرفتند از بالای خود و زیر پاهایشان می‌خوردند، ولی این کار را نمی‌کنند! فرمود: آنان را واگذار ای پسر حبيب؛ زیرا به زودی مردی به سراغشان می‌آید که از من است و من از او هستم، پس آنان را بر شمشیر حواله می‌کند تا اینکه آن را بپذیرند! آگاه باش که او به آنان جز شمشیر نمی‌دهد و از آنان جز شمشیر نمی‌گیرد، در حالی که مرگ زیر سایه‌ی شمشیر است!

۱۲ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: رَجِمَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: كَانُوا يَمْنَعُونَ مِنْ كِتَابَةِ الْحَدِيثِ وَ كَانُوا أَخَذَهُمْ يَعْمَدُ إِلَىٰ أَحَادِيثَ مَكْتُوبَةٍ فَيَأْخُذُهَا وَ يَقْدِفُهَا فِي النَّوْرِ وَ لَوْ كَانَ لِي أَمْرٌ لَسِرْتُ بِسِيرَتِهِمْ! قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، هَلْ أَكْتُمُ هَذَا؟ قَالَ: لَا، بَلْ نَادِ بِهِ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: خداوند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را رحمت کند! از نوشتن حدیث باز می‌داشتند و هر یک از آنان به سراغ احادیث نوشته شده می‌رفت، پس آن‌ها را می‌گرفت و به درون تنور می‌انداخت و اگر برای من توانی پیدا شود به سیره‌ی آنان عمل می‌کنم! عرض کردم: فدایت شوم، آیا این را (از مردم) پنهان نگاه دارم؟ فرمود: نه، بلکه میان آنان ندا بده، باشد که متذکر شوند!



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رأی و روایت، کسی را از خلیفه‌ی خداوند در زمین بی‌نیاز نمی‌کند، اگر چه به او دسترسی نداشته باشد.

۱ . أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ الْهَاشِمِيُّ الْخِرَاسَانِيُّ: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ رَأْيٍ وَلَا مِنْ رِوَايَةٍ وَإِنَّمَا جَعَلَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ! قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَظْفَرْ بِخَلِيفَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَاذَا يُعْنِيهِ؟ قَالَ: إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ لِيُظْفَرَ بِهِ وَمَنْ لَمْ يَظْفَرْ بِهِ فَكَانَ كَمَنْ أَصَابَهُ الْعَطَشُ وَلَمْ يَظْفَرْ بِالْمَاءِ، أَرَأَيْتَ الرَّمْلَ وَالْحَصَاةَ يُعْنِيَانِ عَنْهُ شَيْئًا؟ لَا وَاللَّهِ بَلْ يَمُوتُ عَطَشًا وَلَا يَنْتَطِحُ فِيهِ عِزْرَان!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی فرمود: خداوند نه رأیی قرار داده است و نه روایتی، بلکه خلیفه‌ای در زمین قرار داده است تا میان مردم حکم کند! عرض کردم: با این وصف، اگر کسی به خلیفه‌ی خداوند در زمین دسترسی پیدا نکند، چه چیزی او را از وی بی‌نیاز خواهد کرد؟ فرمود: جز این نیست که خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار داده است تا به او دسترسی پیدا شود و هر کس به او دسترسی پیدا نکند مانند کسی است که به عطش دچار آمده و به آب دسترسی پیدا نکرده است؛ آیا می‌پنداری که ریگ و شن او را از آب بی‌نیاز خواهد کرد؟! نه به خدا سوگند، بلکه از عطش خواهد مرد و دو قوچ هم به خاطر او به هم شاخ نخواهند زد!

شرح گفتار:

از این حکمت ناب دانسته می‌شود که نیاز مردم به خلیفه‌ی خداوند در زمین، نیازی طبیعی از سنخ نیاز آنان به آب است و با این وصف، هلاکت آنان در صورت عدم تأمین آن، اثری وضعی و قهری محسوب می‌شود و قابل تدارک نیست. بنابراین، تنها راه پیشگیری از آن،

دسترسی به خلیفه‌ی خداوند در زمین است که برای مردم در صورت زمینه‌سازی برای آن امکان دارد؛ چنانکه حضرت منصور هاشمی خراسانی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» چگونگی آن را به تفصیل تبیین فرموده است.

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَخْتِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: أَرَأَيْتَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَوْ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ بَدٍّ أَوْ مُنْذُوحَةٍ مَا لَمْ يَعْرِفْهُ وَيَقْدِرُ عَلَيْهِ؟ فَطَاطَأَ رَأْسَهُ كَأَنَّهُ يَتَفَكَّرُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: لَا! قُلْتُ: وَاللَّهِ يَهْلِكُ إِذْنُ! قَالَ: نَعَمْ وَهُوَ صَاحِرٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الحمید بن بختیار ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: کسی که خلیفه‌ی خداوند در زمین را نمی‌شناسد یا به او دسترسی ندارد، آیا برای او چاره‌ای یا راه گریزی وجود دارد مادامی که او را نمی‌شناسد و به او دسترسی ندارد؟ پس سر خود را مدتی به زیر انداخت، چنانکه گویی فکر می‌کند، سپس سر خود را بالا آورد و فرمود: نه! گفتم: به خدا سوگند در این صورت هلاک می‌شود! فرمود: آری، در حالی که بی‌ارزش است!

۳ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِذَا لَمْ يَكُنْ رَأْيِي وَلَا رِوَايَةُ وَلَا سَبِيلٌ إِلَيَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فإِلَىٰ مَا يَبْتَغِي الرَّجُلُ؟ قَالَ: إِلَىٰ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: هرگاه نه رأیی باشد و نه روایتی و نه راهی به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین، پس انسان به سوی چه فرار کند؟ فرمود: به سوی آتش!

شرح گفتار:

این حکمت‌های قاطع و فوق‌العاده که روشن است از منبعی زلال جوشیده و نشانه‌ای برای تیزبینان است، دلالت دارد که انسان خود مسبب عدم دسترسی به خلیفه‌ی خداوند در زمین بوده و با این وصف، هلاکت او ناشی از سوء اختیار اوست؛ چراکه می‌توانسته است زمینه‌ی دسترسی به مهدی را فراهم کند، ولی این کار را نکرده است و با این وصف، رأی و روایت ظنی نمی‌تواند عدم دسترسی به آن حضرت را جبران کند.

۴ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخِرَاسَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَدْرِكْهُ فَقَدْ شَقِيَ! قُلْتُ: وَإِنْ اجْتَهَدَ بِرَأْيِهِ؟ قَالَ: وَإِنْ اجْتَهَدَ بِرَأْيِهِ! قُلْتُ: وَإِنْ عَمِلَ بِالرَّوَايَةِ؟ قَالَ: وَإِنْ عَمِلَ بِالرَّوَايَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس بمیرد در حالی که خلیفه‌ی خداوند در زمین را نشناخته، به مرگ جاهلیت مرده و هر کس بمیرد در حالی که به او دسترسی نیافته، بدبخت شده است! عرض کردم: اگرچه در رأی خود اجتهاد کند؟! فرمود: اگرچه در رأی خود اجتهاد کند! عرض کردم: اگرچه به روایت عمل کند؟! فرمود: اگرچه به روایت عمل کند!

شرح گفتار:

این بن‌بست هولناکی است که مسلمانان خود را در آن گرفتار ساخته‌اند و تنها راه برون‌رفت آنان از آن، همراهی با منصور در زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است و راه دیگری برای آنان وجود ندارد، ولی افسوس که آنان در خوابی عمیق فرو رفته‌اند و ندای این منادی صادق را نمی‌شنوند؛ مگر اندکی از آنان که پرهیزکارند و ندای او را اجابت می‌کنند و به سویس می‌شتابند، اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ تا آن گاه که همراه با او به مهدی بپیوندند و جهان را از عدالت آکنده سازند، همان طور که از ظلم آکنده شده است و عاقبت برای پرهیزکاران است.



گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه دین، زنجیره‌ای به هم پیوسته است که کل آن با هم سود می‌رساند و بدون حاکمیت ولی خداوند سودمند نیست.

أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ فَأَشَارَ إِلَيَّ وَقَالَ: تَعَالَى يَا يُونُسُ حَتَّى أَعْلَمَكَ دِينَكَ! فَأَقْرَبْتُ إِلَيْهِ حَتَّى جَلَسْتُ فِي جَنْبِهِ فَأَخَذَ بِيَدِي كَوَالِدٍ رَحِيمٍ ثُمَّ قَالَ: إِعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ هَذَا الدِّينَ نِظَامٌ كَنِظَامِ الْخَرَزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَا يَكْمُلُ بَعْضُهُ إِلَّا بِبَعْضٍ! أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَقَامَ وَلِيَّهُ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؟! فَوَاللَّهِ مَا كَانَ الدِّينُ كَامِلًا وَلَا الْإِسْلَامُ مَرْضِيًّا حَتَّى أَقَامَ اللَّهُ وَلِيَّهُ! فَلَمَّا خَرَجَ النَّاسُ مِنْ وَلايَتِهِ انْتَقَصَ دِينُهُمْ وَعَادَ الْإِسْلَامُ كَمَا كَانَ غَيْرَ مَرْضِيٍّ وَهُوَ الْيَوْمَ كَذَلِكَ! أَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ يَكْمُلَ الدِّينُ أَبَدًا وَلَنْ يُغْنِيَ الْإِسْلَامُ شَيْئًا إِلَّا بِوِلايَةِ وَلِيِّ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ! فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يُدَانُ بِدُونِ وَلايَةِ وَلِيِّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا! ثُمَّ قَالَ: إِعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ هَذَا الدِّينَ سِلْسِلَةٌ يَتَعَلَّقُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ، فَإِذَا انْتَقَصَ مِنْهَا جُزْءٌ وَاحِدٌ انْتَقَصَ سَائِرُ الْأَجْزَاءِ وَلَا تَرِيدُكَ حَيْثُ بَدَأَ إِلَّا خَسَارًا! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا لَا يَدْرُكَ كُلُّهُ لَا يَتْرُكُ

كُلُّهُ قَالَ: كَذَّبُوا الْجَهْلَ الْحَقْمَى كَأَشْبَاهِ الْخُمْرِ! مَا جَعَلَ اللَّهُ دِينًا إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ مَنْ أَدْرَكَ كَلَّهُ! فَإِنْ عَجَزُوا عَنْ إِدْرَاكِ كَلِّهِ فَلْيَذْهَبُوا وَلِيَّاتٍ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا يُغْنِي إِلَّا كَلُّهُ وَلَا يَزِيدُهُمْ جُزْئُهُ غَيْرَ تَحْسِيرٍ! «قلت: أليس ذلك تعليق حدود الله؟ قال: لا يذهب بك المذهب يا بُنَيَّ! إِنَّ حُدُودَ اللَّهِ لَا يُجْرِيهَا غَيْرٌ وَلِيِّهِ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُحَكِّمُوهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَا جَعَلَ حَدًّا إِلَّا بِاعْتِبَارِهِ دَوْلَةَ الْعَدْلِ وَ أَمَّا دَوْلَةُ الْجَوْرِ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تُجْرِيَ حَدًّا بَلْ لِلَّهِ عَلَيْهَا حُدُودٌ سَوَّفَ تُجْرَى عَلَيْهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور هاشمی خراسانی بودم، پس به من اشاره کرد و فرمود: بیا ای یونس تا دینت را به تو بیاموزم! پس به او نزدیک شدم تا اینکه در کنارش نشستم، پس دست من را مانند پدری مهربان گرفت و فرمود: بدان ای فرزندم که این دین نظامی مانند نظام مهره‌هاست که برخی از آن تابع برخی دیگر است و برخی از آن جز با برخی دیگر کامل نمی‌شود! آیا ندیدی که خداوند بلندمرتبه هنگامی که ولی خود را گماشت فرمود: «امروز دین تان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم» (مائده/ ۳)؟! پس به خدا سوگند دین کامل و اسلام پسندیده نبود تا آن گاه که خداوند ولی خود را گماشت! پس هنگامی که مردم از ولایت او خارج شدند، دین‌شان نقصان پذیرفت و اسلام به همان حالتی بازگشت که هنوز پسندیده نبود و امروز نیز بر همان حالت است! آگاه باش به خدایی که جانم به دست اوست سوگند که دین هرگز کامل نمی‌شود و اسلام از چیزی کفایت نمی‌کند مگر با ولایت ولی که خداوند عزوجل او را گماشته است! پس هر کس گمان کند که خداوند بدون ولایت ولیش دین‌داری می‌شود، به گمراهی بسیار دوری دچار شده است! سپس فرمود: بدان ای فرزندم که این دین زنجیره‌ای است که برخی از آن به برخی دیگر وابسته است، پس چون جزئی از آن کاسته شود اجزاء دیگرش نیز کاستی می‌پذیرد و آن گاه جز بر زبان تو نمی‌افزاید! عرض کردم: فدایت شوم، آن‌ها می‌گویند چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید همه‌اش واگذاشته نمی‌شود! فرمود: دروغ می‌گویند جاهل‌های احمق که مانند خرهایند! خداوند دینی را قرار نداده مگر اینکه برای آن کسی را قرار داده است که همه‌ی آن را به دست آورد! پس اگر آن‌ها از به دست آوردن همه‌ی آن ناتوانند باید بروند و کسی بیاید که توانایی این کار را دارد؛ چراکه آن جز همه‌اش کفایت نمی‌کند و یک جزئش به تنهایی تنها بر زبان آن‌ها می‌افزاید! عرض کردم: آیا این حدود خداوند را به تعلیق نمی‌کشاند؟! فرمود: مذاهب گوناگون تو را به سوی خود نبرند فرزندم! هرآینه حدود خداوند را جز ولی او جاری نمی‌کند، پس چاره‌ای نیست جز آنکه او را

حاکم سازند و این از آن جهت است که خداوند حدی را قرار نداده است مگر با لحاظ دولت عدل و اما دولت ظلم را نمی‌رسد که حدی را جاری کند، بل برای خداوند بر آن حدودی است که به زودی بر آن جاری خواهد شد!

شرح گفتار:

برای درک بیشتر این حکمت و موعظه‌ی حسنه، به کتاب شریف «بازگشت به اسلام»، مبحث «مشروط بودن اقامه‌ی برخی اجزاء اسلام به اقامه‌ی کل آن» (ص ۱۰۴) مراجعه کنید.



هشت گفتار از آن جناب در بیان حجیت سنت پیامبر و نکوهش کسانی که تنها قرآن را حجت می‌دانند.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، فَقَالَ: أَطِيعُوا اللَّهَ بِإِطَاعَةِ كِتَابِهِ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ بِإِطَاعَةِ سُنَّتِهِ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الَّذِي يُطِيعُ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُطِيعُ سُنَّةَ الرَّسُولِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُطِيعُ كِتَابَ اللَّهِ حَتَّى يُطِيعَ سُنَّةَ الرَّسُولِ وَإِنْ جُدَعَ أَنْفُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی این سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید» (محمد/ ۳۳)، فرمود: از خداوند با اطاعت از کتاب او اطاعت کنید و از پیامبر با اطاعت از سنت او اطاعت کنید! گفتم: کسی که از کتاب خدا اطاعت می‌کند ولی از سنت پیامبر اطاعت نمی‌کند چگونه است؟ فرمود: نه به خدا سوگند، از کتاب خدا اطاعت نمی‌کند تا آن گاه که از سنت پیامبر اطاعت کند اگرچه بینی‌اش بریده شود!

۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، فَقَالَ: هُمَا الْقُرْآنُ وَالسُّنَّةُ وَإِنَّ السُّنَّةَ نَزَلَتْ كَمَا نَزَلَ الْقُرْآنُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی این سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و خداوند بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد» (نساء/ ۱۱۳)، فرمود: آن دو قرآن و سنت‌اند و هرآینه سنت نازل شد همان گونه که قرآن نازل شد!

۳ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَدَابِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ مَا هَذَا الَّذِي أَرْسَلَ اللَّهُ بِهِ رُسُلَهُ بَعْدَ الْكِتَابِ؟ قَالَ: هُوَ الْحِكْمَةُ الَّتِي آتَاهُمْ وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ لَهَا «السُّنَّةُ»! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؟! ثُمَّ قَالَ: مَنْ كَذَّبَ بِالْحِكْمَةِ فَقَدْ كَذَّبَ بِالْكِتَابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض آبادی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی این سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «کسانی که کتاب را و چیزی را که پیامبران را با آن فرستادیم تکذیب کردند به زودی خواهند دانست» (غافر/ ۷۰) این چیزی که خداوند پیامبران را بعد از کتاب با آن فرستاد چیست؟! فرمود: آن حکمتی است که به آنان داد و شما به آن «سنت» می‌گویید! آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و آنان را کتاب و حکمت می‌آموزد» (جمعه/ ۲)؟! سپس فرمود: هر کس حکمت را تکذیب کند کتاب را تکذیب کرده است!

۴ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخُجَنْدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: لَا الْفَيْنَ أَخَذَكُم مَّيْكَةً عَلَى أَرِيكْتِهِ يَأْتِيهِ أَمْرٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ نَهْيٌ فَيَقُولُ: مَا هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ! أَلَا إِنَّ اللَّهَ آتَى رَسُولَهُ الْحِكْمَةَ كَمَا آتَاهُ الْكِتَابَ! فَأَمَتُوا بِالْحِكْمَةِ كَمَا آمَنْتُمْ بِالْكِتَابِ! ثُمَّ قَالَ: مَا تَوَاتَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَهُوَ حِكْمَةٌ وَ مَا تَوَخَّذَ عَنْهُ فَقَوْلٌ مِنَ الْأَقْوَالِ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور به یاران خود می‌فرماید: احدی از شما را نیایم که بر تخت خود لمیده است، پس امری یا نهی‌ی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌رسد، پس می‌گوید: این در کتاب خدا نیست! آگاه باشید که خداوند به پیامبر خود حکمت داد همان طور که به او کتاب داد! پس به حکمت ایمان آورید همان طور که به کتاب ایمان آوردید! سپس فرمود: هر چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تواتر یافته، آن حکمت است و هر چیزی که از او (با خبر) واحد رسیده، سخنی از سخن هاست!

۵ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ فِي رَسُولِهِ رُوحاً مِنْ عِنْدِهِ يُسَدِّدُهُ وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، فَمَنْ آتَاهُ شَيْءٌ مِنَ الرَّسُولِ فَأَيْتَهُ فَلْيُطِعْهُ فَإِنَّهُ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه خداوند در پیامبرش روحی از نزد خود قرار داد که او را راست دارد و به او برساند آن گاه فرمود: «هر چه پیامبر به شما داد اخذ کنید و هر چه شما را از آن نهی کرد و گذارید» (حشر / ۷)، پس هر کس چیزی از پیامبر برای او آمد و به آن یقین یافت، از آن اطاعت کند؛ زیرا آن چیزی است که خداوند نازل کرده است!

۶ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِأَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيِّ: يَا أَحْمَدُ! إِذَا حَدَّثْتَ الرَّجُلَ بِسُنَّةِ مُتَوَاتِرَةٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَكَ: دَعْنَا مِنْ هَذِهِ وَآتْنَا آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ مُنَافِقٌ لَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور به احمد بن عبد الرحمن طالقانی می‌فرماید: ای احمد! هرگاه کسی را به سنتی متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کردی، پس به تو گفت: ما را از این واگذار و برایمان آیتی از قرآن بیاور، بدان او منافقی است که هرگز به سوی خیر باز نمی‌گردد!

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾، قَالَ: إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَإِلَىٰ سُنَّةِ الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سُنَّةِ الرَّسُولِ صُدُودًا يَقُولُونَ: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی این سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و چون به آنان گفته می‌شود بیایید به سوی چیزی که خداوند نازل کرد و به سوی پیامبر، منافقان را می‌بینی که از تو به سختی باز می‌دارند» (نساء / ۶۱)، فرمود: چون به آنان گفته می‌شود که بیایید به سوی کتاب خداوند و به سوی سنت پیامبر، منافقان را می‌بینی که از سنت پیامبر به سختی باز می‌دارند؛ می‌گویند کتاب خداوند ما را بس است!

۸ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا بَالُ صَاحِبِكُمْ يَدْعُو إِلَىٰ رَجُلٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ اسْمُهُ؟! فَغَضِبَ فَقَالَ: كَذَبَ التَّوَكُّلِيُّ! أَلَمْ يَعْلَمُوا

أَنَّ اللَّهَ قَالَ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ: «**اقِيمُوا الصَّلَاةَ**» وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمْ: اثْنَيْنِ وَ لَا أَرْبَعًا وَ لَا ثَلَاثًا حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَهُمْ رَسُولُهُ وَ قَالَ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ: «**وَاتُوا الزَّكَاةَ**» وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمْ: فِي مِئَتَيْنِ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَهُمْ رَسُولُهُ وَ قَالَ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ: «**وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ**» وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمْ: بِالْبَيْتِ سَبْعًا وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ سَبْعًا حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَهُمْ رَسُولُهُ! فَكَذَلِكَ قَالَ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ: «**وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا**» وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمْ: بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ يَقُولُ لَهُ الْمَهْدِيُّ حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَهُمْ رَسُولُهُ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ اسْتَعْنَىٰ بِكِتَابِ اللَّهِ عَنْ سُنَّةِ رَسُولِهِ فَقَدْ فَرَّقَ بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهُوَ كَافِرٌ حَقًّا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**» أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا! قُلْتُ: وَ مَا يُرِيدُونَ مِنْ قَوْلِهِمْ: «**نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ**»? قَالَ: يُؤْمِنُونَ بِمَا جَاءَهُمْ عَنِ اللَّهِ وَ يَكْفُرُونَ بِمَا جَاءَهُمْ عَنِ رَسُولِهِ!

ترجمه‌ی گفتمان:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور عرض کردم: فدایت شوم، آن‌ها می‌گویند: صاحب شما را چه می‌شود که به سوی مردی دعوت می‌کند که نام او در کتاب خداوند نیامده است؟! پس آن جناب به غضب آمد و فرمود: دروغ گفتند احمق‌ها! آیا ندانستند که خداوند در کتاب خود به آن‌ها فرمود: «نماز را بر پا دارید» (بقره/ ۱۱۰) و فرمود: دو یا چهار یا سه (رکعت)، تا آن گاه که پیامبرش برای آن‌ها تبیین نمود و در کتاب خود به آن‌ها فرمود: «و زکات بدهید» (بقره/ ۱۱۰) و فرمود: در دویست (درهم) پنج درهم، تا آن گاه که پیامبرش برای آن‌ها تبیین نمود و در کتاب خود به آن‌ها فرمود: «و برای خداوند بر عهده‌ی مردم حج خانه است» (آل عمران/ ۹۷) و فرمود: گرد خانه هفت بار و میان صفا و مروه هفت بار، تا آن گاه که پیامبرش برای آن‌ها تبیین نمود؟! پس بدین سان در کتاب خود به آن‌ها فرمود: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده داد که در آینده حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند همان طور که گذشتگان آنان را خلیفه ساخت و حتماً دین‌شان را که برایشان پسندید، برایشان به مکتب می‌رساند و حتماً پس از ترسشان آنان را امنیت می‌بخشد» (نور/ ۵۵) و فرمود: با امامی عادل از فرزندان فاطمه که به او مهدی گفته می‌شود تا آن گاه که پیامبرش برای آن‌ها تبیین نمود! سپس آن جناب فرمود: هر کس خود را با کتاب خداوند از سنت پیامبرش بی‌نیاز شمارد هرآینه میان خداوند

و پیامبرش جدایی انداخته و هر کس میان خداوند و پیامبرش جدایی اندازد، به راستی کافر است و این سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: «هرآینه‌کسانی که به خداوند و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند که میان خداوند و پیامبرانش جدایی بیندازند و می‌گویند که به یکی ایمان می‌آوریم و به دیگری کافر می‌شویم و می‌خواهند که میان آن دو راهی پیش گیرند؛ آنان به راستی که کافراند و ما برای کافران عذابی خوارکننده فراهم ساخته‌ایم» (نساء/ ۱۵۰ و ۱۵۱)! عرض کردم: منظور آنان از این سخن که «به یکی ایمان می‌آوریم و به دیگری کافر می‌شویم» چیست؟! فرمود: به چیزی که از خداوند به آنان رسیده است ایمان می‌آورند و به چیزی که از پیامبرانش به آنان رسیده است کافر می‌شوند!

شرح گفتار:

خداوند این راهنمای بزرگ الهی را برای مسلمانان حفظ کند که بدین سان اسلام خالص و کامل را بر کنار از هر زیادت و نقصانی به آنان تعلیم می‌دهد و بدون هیچ ادعا و چشم‌داشتی چشمه‌های زلال معرفت را در میانشان جاری می‌سازد، تا زمینه برای تحقق وعده‌ی خداوند و ظهور خلیفه‌ی او در زمین فراهم شود، اگرچه منافقان باور ندارند. آنان که نکته‌سنج و سخن‌شناسند در این حکمت‌های ناب بیندیشند، باشد که بهره‌ی خود را از آن‌ها بگیرند و دریابند که در این روزگار حرمان و حیرت، خداوند چه نعمت بزرگی را به آنان ارزانی داشته و چه راهنمای بزرگی را برایشان بیرون آورده است و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد.

أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخَجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ مَا كَانَتْ تِلْكَ الْأَسْمَاءُ؟ فَقَالَ: كَانَتْ أَسْمَاءَ خُلَفَاءِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَمَّا قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾، فَعَلَّمَ آدَمَ أَسْمَاءَ خُلَفَائِهِ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا لِيُنَبِّئَ الْمَلَائِكَةَ فَيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ خَلِيفَةً وَلَكِنْ يَجْعَلُ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا! ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ وَكَانَ الْمُهْدِيُّ وَاللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد، پس گفت: من را از نام‌های اینان خبر دهید اگر راست می‌گویید» (بقره / ۳۱)، آن نام‌ها چه بود؟ پس فرمود: نام‌های خلفاء خداوند در زمین بود؛ زیرا او هنگامی که به فرشتگان فرمود: «من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام، گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد؟!» (بقره / ۳۰)، پس همه‌ی نام‌های خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت تا به فرشتگان خبر دهد، پس بدانند که او در آن کسی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد را خلیفه قرار نمی‌دهد، بلکه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را قرار می‌دهد و آنان نیکو رفیقانی هستند! «پس چون آن‌ها را از نام‌های آنان آگاه کرد گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و چیزی که آشکار می‌کنید و چیزی که پنهان می‌دارید را می‌دانم؟!» (بقره / ۳۳) و به خدا سوگند که مهدی یکی از آن نام‌ها بود!

شرح گفتار:

بی‌گمان این گفتار آن جناب بهترین تفسیر بر این آیات مبارکه و رمز‌گشایی از آن‌هاست و مصداق سخن خداوند محسوب می‌شود که فرموده است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران / ۷)؛ «و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند». برای خواندن شرحی بر این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۰۶ مراجعه کنید.



حجّت
خلیفه‌ی خداوند در زمین
روایات رسیده از خلیفه‌ی خداوند در زمین

دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه حجّت، کتاب خداوند و خلیفه‌ی او در زمین است، نه رأی و نه روایت.

۱ . أُخْبِرْنَا وَوَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: فَرِيقَانِ أَفْسَدَا عَلَى النَّاسِ دِينَهُمْ: أَهْلُ الرَّأْيِ وَأَهْلُ الْحَدِيثِ! قُلْتُ: أَمَا أَهْلُ الرَّأْيِ فَقَدْ عَلِمْتُ فَمَا بَالُ أَهْلِ الْحَدِيثِ؟! قَالَ: إِنَّهُمْ حَدَّثُوا بِأَحَادِيثٍ مَكْذُوبَةٍ زَعَمُوا أَنَّهَا صَحِيحَةٌ وَجَعَلُوهَا مِنَ الدِّينِ وَمَا افْتَرَى عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَرِيقٌ مِثْلُ مَا افْتَرَى أَهْلُ الْحَدِيثِ يَقُولُونَ: «قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» وَ مَا قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا وَلَيْسَ قَالَ رَجُلٌ هَذَا رَأْيِي رَأْيُهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَقُولَ هَذَا قَوْلَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَهُوَ كَاذِبٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: دو گروه دین مردم را بر آنان تباه کردند: اهل رأی و اهل حدیث! گفتم: اهل رأی را دانسته‌ام، ولی اهل حدیث چطور؟! فرمود: آنان احادیثی دروغین را روایت کردند، پنداشتند که صحیح است و آن را جزئی از دین بر ساختند و هیچ گروهی بر خداوند و پیامبرش چنانکه اهل حدیث دروغ بسته‌اند دروغ نبسته است، می‌گویند: «خداوند و پیامبرش چنین گفتند»، در حالی که خداوند و پیامبرش چنین نگفتند و آنان تنها دروغ می‌گویند و اگر کسی بگوید این رأیی است که به نظر من آمده برای او بهتر است از آنکه بگوید این سخن خداوند و پیامبر اوست، در حالی که دروغ‌گوست!

برای خواندن ادامه‌ی این دوازده گفتار، به صفحه‌ی ۶۹ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رأی و روایت، کسی را از خلیفه‌ی خداوند در زمین بی‌نیاز نمی‌کند، اگرچه به او دسترسی نداشته باشد.

۱ . أُخْبِرْنَا وَوَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ الْهَاشِمِيُّ الْخُرَاسَانِيُّ: مَا جَعَلَ اللَّهُ

مِنْ رَأْيٍ وَلَا مِنْ رِوَايَةٍ وَإِنَّمَا جَعَلَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ! قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَظْفَرْ بِخَلِيفَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَاذَا يُعْنِيهِ؟ قَالَ: إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ لِيُظْفَرَ بِهِ وَمَنْ لَمْ يَظْفَرْ بِهِ فَكَانَ كَمَنْ أَصَابَهُ الْعَطَشُ وَلَمْ يَظْفَرْ بِالْمَاءِ، أَرَأَيْتَ الرَّمْلَ وَالْحَصَاةَ يُعْنِيَانِ عَنْهُ شَيْئًا؟! لَا وَاللَّهِ بَلْ يَمُوتُ عَطَشًا وَلَا يَنْتَطِحُ فِيهِ عَظْرَان!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی فرمود: خداوند نه رأیی قرار داده است و نه روایتی، بلکه خلیفه‌ای در زمین قرار داده است تا میان مردم حکم کند! عرض کردم: با این وصف، اگر کسی به خلیفه‌ی خداوند در زمین دسترسی پیدا نکند، چه چیزی او را از وی بی‌نیاز خواهد کرد؟ فرمود: جز این نیست که خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار داده است تا به او دسترسی پیدا شود و هر کس به او دسترسی پیدا نکند مانند کسی است که به عطش دچار آمده و به آب دسترسی پیدا نکرده است؛ آیا می‌پنداری که ریگ و شن او را از آب بی‌نیاز خواهد کرد؟! نه به خدا سوگند، بلکه از عطش خواهد مرد و دو قوچ هم به خاطر او به هم شاخ نخواهند زد!

شرح گفتار:

از این حکمت ناب دانسته می‌شود که نیاز مردم به خلیفه‌ی خداوند در زمین، نیازی طبیعی از سنخ نیاز آنان به آب است و با این وصف، هلاکت آنان در صورت عدم تأمین آن، اثری وضعی و قهری محسوب می‌شود و قابل تدارک نیست. بنابراین، تنها راه پیشگیری از آن، دسترسی به خلیفه‌ی خداوند در زمین است که برای مردم در صورت زمینه‌سازی برای آن امکان دارد؛ چنانکه حضرت منصور هاشمی خراسانی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» چگونگی آن را به تفصیل تبیین فرموده است.

برای خواندن ادامه‌ی این چهار گفتار، به صفحه‌ی ۷۸ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب حاکی از اینکه هر کس خلیفه‌ی خداوند در زمین را می‌شناسد، ولی به سبب عذری به او دسترسی نمی‌یابد، می‌تواند به روایت اصحابش از او در زمان حیات او اخذ نماید.

۱. أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخِرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الرَّأْيُ ظَنٌّ وَالرَّوَايَةُ ظَنٌّ وَالظَّنُّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، إِنَّمَا أَلْعَلُّمُ السَّمَاعِ مِنَ الْمَجْعُولِ! قُلْتُ:

و ما تُرِيدُ مِنَ الْمَجْعُولِ؟ قَالَ: مَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَإِمَامًا لِلنَّاسِ! قُلْتُ: رَبِّمَا يَسْمَعُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَجْعُولِ فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِهِ فَيُرَوِّي لِإِخْوَانِهِ مَا سَمِعَهُ مِنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِرِوَايَتِهِ! قَالَ: لَيْسَ هَذَا مُرَادِي مِنَ الرَّوَايَةِ إِنَّمَا أَرَدْتُ الرَّوَايَةَ عَنِ الْأُمَمَاتِ! فَحَدِّثُوا عَنِ الْمَجْعُولِ مَا دَامَ حَيًّا فَإِذَا مَاتَ فَارْجِعُوا إِلَى خَلِيفَتِهِ وَحَدِّثُوا عَنْهُ وَلَا تَتَّخِذُوهُ مُهْجُورًا تُحَدِّثُوا عَنِ الْمَيِّتِ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: رأی ظنّ است و روایت ظنّ است و ظن چیزی را از حق کفایت نمی‌کند؛ علم تنها شنیدن از گماشته است! عرض کردم: منظورتان از گماشته چیست؟ فرمود: کسی که خداوند او را به عنوان خلیفه‌ای در زمین و امامی برای مردم گماشته است! عرض کردم: چه بسا مردی از گماشته می‌شنود، پس از نزد او بیرون می‌رود و چیزی که از او شنیده است را برای برادرانش روایت می‌کند، پس آن‌ها به روایت او اخذ می‌کنند! فرمود: منظورم از روایت این نیست، منظورم تنها روایت از مردگان است! پس از گماشته تا هنگامی که زنده است روایت کنید، پس چون از دنیا رفت به خلیفه‌ی او رجوع کنید و از او روایت نمایید و او را وا نگذارید که از در گذشته روایت کنید، پس گامتان پس از استواری بلغزد و بدی را بچشید به سبب اینکه از راه خداوند باز داشتید و برای شما عذابی عظیم است!

۲ . أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الْبَارِيِّ قَالَ: صَادَفْتُ الْمَنْصُورَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْجِبَالِ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جِبَالِ بَامِيرٍ - وَ هُوَ عَلِيٌّ جَمَارٍ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ فَقَدْ لَقِيَهِ وَ هُوَ عَلَيْهِ سَاحِطٌ؟! قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ هَذَا الْخَلِيفَةِ أَهْوَ مِنْكُمْ خَاصَّةً أَوْ مِنْكُمْ وَ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ عَلَيَّ حَدْ سِوَاءٍ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ بَلْ هُوَ مِنَّا خَاصَّةً وَ لَيْسَ لِقُرَيْشِي غَيْرِنَا فِيهِ نَصِيبٌ! قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ هَلْ عَلَيْهِمْ إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ أَنْ يَرُدُّوهُ عَلَيْكُمْ وَ يَأْخُذُوا عَنْكُمْ مُشَافَهَةً؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ كَمَا عَلَيْهِمْ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا! قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ لَا يَسْتَطِيعُ إِلَيْكُمْ سَبِيلًا أَلَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِمَا يَرَوِي الثَّقَاتُ عَنْكُمْ؟ قَالَ: يَأْخُذُ بِمَا يَرَوِي الثَّقَاتُ عَنْ حَيْنَا وَ لَا يَأْخُذُ بِمَا يَرَوُونَ عَنْ مَيْتِنَا! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّ كُلَّ حَيٍّ مِمَّا إِمَامٌ لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَ لَا يَتْرُكُ الْحَيُّ مِمَّا لِلْمَيِّتِ! قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَرَوْا عَنِ الْحَيِّ مِنْكُمْ فَلَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِمَا يَرَوُونَ عَنْ أَمْوَاتِكُمْ؟ قَالَ: يَأْخُذُ غَيْرَ مَرْضِيٍّ وَ لَا مَأْجُورٍ وَ إِنَّمَا إِنَّهُمْ عَلَى الَّذِينَ لَمْ يَرَوْا عَنِ الْحَيِّ مِنَّا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾!

ترجمہی گفتار:

ابو بکر بن عبد الباری ما را خبر داد، گفت: با منصور در برخی از این کوه‌ها - و با دست به کوه‌های پامیر اشاره کرد- برخورد کردم، در حالی که سوار بر خری بود و کسی از اصحابش با او نبود، پس به او گفتم: آیا تو کسی هستی که می‌گویی: خدا را در زمین خلیفہ‌ای هست که هر کس بدون شناخت او به ملاقات خدا برود، در حالی به ملاقات او رفته که بر او خشمگین است؟! فرمود: آری! گفتم: من را از این خلیفہ خبر بده که آیا صرفاً از میان شما (ہاشمیان) است یا از میان شما و سایر قریش به گونه‌ای یکسان؟ فرمود: نه به خدا سوگند، بلکه صرفاً از میان ماست و هیچ قریشی‌ای جز ما را در او نصیبی نیست! گفتم: پس من را خبر بده از مردم که آیا بر آن‌ها پس از رسیدن به حد تکلیف واجب است که به نزد شما بیایند و مستقیماً از شما اخذ کنند؟ فرمود: آری به خدا سوگند، همان طور که حجّ خانہ‌ی خدا بر هر کس از آن‌ها که استطاعت رھسپار شدن به سوی آن را دارد واجب است! گفتم: پس من را خبر بده از کسی که استطاعت رھسپار شدن به سوی شما را ندارد، آیا می‌تواند به چیزی که افراد قابل اعتماد برای او از شما روایت می‌کنند اخذ کند؟ فرمود: به چیزی اخذ می‌کند که افراد قابل اعتماد از زندہ‌ی ما روایت می‌کنند و به چیزی که از مردہ‌ی ما روایت می‌کنند اخذ نمی‌کند! گفتم: به چه خاطر؟! فرمود: به خاطر اینکہ هر زندہ‌ای از ما امامی برای اهل زمان خود است و زندہ‌ی ما برای مردہ‌ی ما و گذاشته نمی‌شود! گفتم: اگر آن‌ها از زندہ‌ی شما روایت نکرده باشند، آیا او می‌تواند به چیزی که از مردگان شما روایت کرده‌اند اخذ کند؟ فرمود: اخذ می‌کند بی‌آنکہ پسندیدہ و شایستہ‌ی پاداش باشد و گناہ آن بر گردن کسانی است کہ از زندہ‌ی ما روایت نکرده‌اند و این سخن خداوند بلندمرتبه است کہ فرمود:

«تا کسی را بیم دھد کہ زندہ است و سخن بر کافران راست آید» (یس / ۷۰)!

۳. آخرنا ہاشم بن عبید الخجندی قال: سمعت المنصور يقول لرجل: عليك بما سمعته من خليفة الله في الأرض بأذنتك هذين أو حدثك عنه أحد من أصحابه وهو حي فإن الحي يكاد لا يكذب عليه ولو كذب عليه لردّه وهو يبين لأهل زمانه الشاهدين منهم والغائبين حتى إذا هلك يرجع الذين من بعدهم إلى خليفته فيهم فيسمعون منه ويحدثون عنه ولا يقفون على الهالك ولا يتفلبون إليه ولا يقولون كما قال الذين صلوا من قبل إنا وجدنا آباءنا على أمة وإنا على آثارهم مقتدون فإن الله قد جعل لهم مثل ما جعل لأبائهم كتاباً عزيزاً و خليفته هادياً و أمرهم بمثل ما كانوا يؤمرون فمن أخذ عن كتاب الله و خليفته فقد أخذ عن الله و رسوله و من أخذ عن هؤلاء المحذّبين أرجى فإن صدقوه نجى و إن كذبوه هلك و إن أكثرهم كاذبون!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور به مردی می‌فرماید: بر تو باد به چیزی که با این دو گوش خود از خلیفه‌ی خداوند در زمین شنیدی یا یکی از اصحابش در حالی که او زنده است برایت از او حدیث کرد؛ چراکه نزدیک است بر زنده دروغ بسته نشود و اگر بر او دروغ بسته شود حتماً آن را رد می‌کند و او برای اهل زمان خود، چه شاهدان آنها و چه غایبان‌شان، تبیین می‌نماید، تا آن گاه که از دنیا برود، کسانی که پس از آنها هستند به خلیفه‌ی او در میان‌شان رجوع می‌کنند، پس از او می‌شنوند و از او حدیث می‌کنند و بر کسی که از دنیا رفته است توقف نمی‌کنند و به سوی او باز نمی‌گردند و مانند کسانی که از پیش گمراه شدند نمی‌گویند که ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما در پی آنها روانیم؛ زیرا خداوند برای آنها مانند چیزی را قرار داده است که برای پدران‌شان قرار داد، کتابی استوار و خلیفه‌ای راهنما و آنها را به مانند چیزی امر کرده است که آنان به آن مأمور بودند! پس هر کس از کتاب خداوند و خلیفه‌ی او اخذ کند، از خداوند و پیامبرش اخذ کرده و هر کس از این محدثان اخذ کند، باز داشته می‌شود؛ پس اگر به او راست گفته باشند نجات می‌یابد و اگر به او دروغ گفته باشد هلاک می‌گردد و اکثر آنها دروغ‌گویانند!

۴ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَعْرِفَةَ خَلِيفَتِهِ فِي الْأَرْضِ وَ النَّفْرَ إِلَيْهِ لِتَسْمَعُوا مِنْهُ وَ لِتَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ثُمَّ عَلِمَ أَنَّ لَنْ تَنْفَرُوا كَافَّةً فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ خَفَّفَ عَنْكُمْ وَ رَضِيَ أَنْ تَنْفَرُ مِنْ كُلِّ فُرْقَةٍ مِنْكُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ! فَأَذِنَ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنْكُمْ وَ الْمُتَخَلِّفِينَ مِنَ الْمَرْضَى وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدِينَ وَ الَّذِينَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ الْمُجَاهِدِينَ أَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يَرَوْنَ لَهُمْ ذُؤُا عَدْلٍ مِنْهُمْ مِنَ الَّذِينَ يَنْفَرُونَ لِئَلَّا يَكُونَ عَلَيْهِمْ حَرَجٌ فِي دِينِهِمْ إِذَا عَرَفُوا خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَجْهَلُوا خَلِيفَتَهُ فِي الْأَرْضِ أَوْ تَهْجُرُوهُ وَ تَتَّبِعُوا مَا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ وَ آثَاراً مِنْ آثَارِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ لِتَقْطَعُوا مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَلَ وَ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ تَحْتَلِفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَكُمْ يَفْلِدُ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ رِجَالًا وَ يُقَلِّدُ طَائِفَةٌ أُخْرَى آخِرِينَ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَدْ هَدِيَ إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدِيَ إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: خداوند شناخت خلیفه‌ی خود در زمین و کوچیدن به سوی او را بر شما فرض کرد تا از او بشنوید و درباره‌ی دین

دانش آموزید، سپس دانست که همگی شما کوچ نخواهید کرد، پس بر شما بخشید و برایتان تخفیف داد و راضی شد که از هر گروهتان شماری کوچ کنند تا درباری دین دانش آموزند و قوم خود را پس از اینکه به نزدشان باز می‌گردند بیم دهند باشد که آن‌ها هوشیار شوند! پس به مستضعفان از شما و جا ماندگان از بیماران و زنان و کودکان و کسانی که در زمین سفر (تجاری) می‌کنند تا از فضل خداوند بجویند و مجاهدان اذن داد تا به چیزی که برخورداران عدالت از میانشان که کوچ می‌کنند برایشان روایت می‌نمایند اخذ کنند، تا بر آن‌ها در دین‌شان تنگنایی نباشد هنگامی که خلیفه‌ی خداوند در زمین را می‌شناسند و استطاعت رهسپار شدن به سوی او را ندارند، ولی خداوند برای شما فرض نکرد که خلیفه‌ی او در زمین را شناسید یا وا گذارید و از چیزی که پدرانتان را بر آن یافتید و باقی مانده‌ای از آثار کسانی که پیش‌تر گذشتند پیروی کنید تا چیزی که خداوند امر کرده است تا پیوسته نگاه داشته شود را قطع کنید و در زمین پس از اصلاحش فساد برانگیزید و با یکدیگر پس از آنکه علم برایتان آمد از سر دشمنی اختلاف نمایید که گروهی از شما از مردانی و گروهی دیگر از مردانی دیگر تقلید کنید و هر کس از خلیفه‌ی خداوند در زمین که او را امامی برای مردم قرار داده است پیروی کند، هر آینه به گفتاری پاکیزه رهنمون شده و به راه ستوده رهنمون شده است.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی روایت متواتر و حجیت آن

أخبرنا عبدُ السلامُ بنُ عبدِ القیومِ قال: سألتُ المنصورَ الهاشمیَّ الخُراسانیَّ عَنِ الْأَخْذِ بِالرُّوَايَةِ فَكَرَهُهُ وَقَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ رُوَايَةٍ إِلَّا مَا تَوَاتَرَ عَلَيْهَا الْأَلْسُنُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ بِالظَّنِّ وَ إِنَّمَا يُعْبَدُ بِالْيَقِينِ! قُلْتُ: وَ مَا حُدَّ الثَّوَاتِرُ؟ قَالَ: مَا يَسْتَقِينُ بِهِ عَقْلَاءُ النَّاسِ! قُلْتُ: وَ كَمْ ذَا؟ قَالَ: أَرْبَعَةٌ رِجَالٍ ذَوِي عَدْلٍ إِذَا لَمْ يَخْتَلِفُوا، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَرَدُّوا لَهُمْ بِالرُّوَايَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَادِبُونَ﴾! قُلْتُ: رَبَّمَا يَخْتَلِفُونَ فِي الْأَفَاظِهِمْ وَ الْمَعْنَى وَاحِدًا! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ وَ لَا يَكُونُ بَعْضُهُمْ قُرْنَاءَ بَعْضٍ فَيَتَّبِعُهُمْ فِي رُوَايَتِهِمْ! ثُمَّ مَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّلْفِيَّةَ تَرَكُوا الْعَقْلَ فَشَاهَتْ وَجُوهُهُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی اخذ کردن به روایت پرسیدم، پس آن را ناپسند شمرد و فرمود: خداوند روایتی را نازل نکرده، مگر چیزی که زبان‌ها بر آن تواتر یافته است و این از آن روست که خداوند با ظن پرستش

نمی‌شود، بلکه تنها با یقین پرستش می‌شود! عرض کردم: حدّ تواتر چیست؟ فرمود: چیزی که عقلای مردم با آن یقین پیدا می‌کنند! عرض کردم: آن چند نفر است؟ فرمود: چهار مرد عادل هنگامی که با یکدیگر اختلاف نکرده باشند؛ چنانکه خداوند بلندمرتبه فرموده است: «چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! پس چون چهار شاهد بر آن نیاوردند، آنان نزد خداوند دروغگویان هستند» (نور/ ۱۳)؛ عرض کردم: چه بسا آنان در الفاظ خود اختلاف کرده‌اند، ولی معنا یکی است! فرمود: اشکالی ندارد و برخی‌شان همنشین برخی دیگر نباشند تا در روایت‌شان (به اخذ از یکدیگر یا تبانی با هم) متهم شوند! در این هنگام مدّتی سکوت نمود و سپس فرمود: هرآینه سلفیان عقل را وا نهند، پس روی‌هاشان زشت شد!

شرح گفتار:

بنا بر این گفتار نورانی، روایتی متواتر شمرده می‌شود که برای نوع عقلا یقین‌آور باشد و آن روایتی است که دست کم چهار مرد عادل در هر طبقه آن را روایت کرده باشند، مشروط به اینکه اولاً در مضمون آن اختلاف نکرده باشند اگرچه در الفاظ آن اختلاف کرده باشند و ثانیاً با یکدیگر به نحوی همنشین نبوده باشند که به اخذ از یکدیگر یا تبانی با هم متهم باشند. نکته‌ی ظریف دیگر آن است که حضرت منصور، عقل‌گریزی سلفیان را عامل زشت‌رویی آنان شمرده و این چیزی است که استقرائاً قابل مشاهده است؛ چراکه بیشتر آنان، هم به سبب بلند کردن نامتعارف ریش‌ها و کوتاه کردن نامتعارف شارب‌ها و هم به سبب تأثیرپذیری غیر مادی چهره‌هاشان از عقاید و اعمالشان، کریه المنظر شده‌اند؛ چنانکه خداوند تعالی در کتاب خود فرموده است: «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» (رحمن/ ۴۱)؛ «گناه‌کاران (در قیامت) با چهره‌های خود شناخته می‌شوند» و فرموده است: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» (محمد/ ۳۰)؛ «و اگر بخواهیم آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم، پس آن‌ها را با چهره‌هاشان می‌شناسی». به خداوند پناه می‌بریم از ترک عقل که روی را در دنیا زشت و در آخرت سیاه می‌کند.

برای خواندن توضیحات بیشتر درباره‌ی این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۹۲ و ۳۴۷ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی بهترین حدیثی که روایت شده است.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخِرَاسَانِيَّ يَقُولُ:

إِنَّ أَحْسَنَ حَدِيثٍ رَوَاهُ الْمُحَدِّثُونَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصَ نَبَأَيِ بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ!»
 قُلْتُ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَهْلُ دِيَارِي بِهَذَا لَفَرَّتْ أَعْيُنُهُمْ! قَالَ: وَ لِمَ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ؟! وَ هَلْ هُمْ إِلَّا قَوْمٌ يُعَادُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ؟! قُلْتُ: وَ كَيْفَ يُعَادُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ يَتَشَيَعُونَ؟! قَالَ: يُعَادُونَنِي وَ أَنَا أَدْعُو إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ فَيُعَادُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می فرماید: بهترین حدیثی که محدثان روایت کرده‌اند این است: «هرآینه من در میان شما دو گرانمایه را بر جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم هستند، تا هنگامی که به آن دو تمسک جویند هرگز گمراه نمی شوید و هرآینه آن دو از هم جدایی نمی پذیرند تا هنگامی که نزد حوض بر من وارد شوند، باریکبین آگاه من را به این خبر داده است!»! گفتم: به خدا سوگند اگر اهل سرزمین من از این آگاهی یابند، چشمشان روشن می شود! فرمود: برای چه ای محمد؟! مگر آنان جز گروهی هستند که با اهل بیت دشمنی می کنند؟! عرض کردم: چگونه با اهل بیت دشمنی می کنند در حالی که تشیع می ورزند؟! فرمود: با من دشمنی می کنند در حالی که من به سوی اهل بیت دعوت می کنم، پس با اهل بیت دشمنی می کنند!

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مُوَلَّعًا بِالْحَدِيثِ فَدَخَلَ عَلَيَّ الْمَنْصُورُ يَوْمًا وَ بَيْنَ يَدَيَّ كُتُبٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْكُتُبُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَا مُحَمَّدُ؟! قُلْتُ: كُتُبٌ حَدِيثٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَقَالَ مُتَعَجِّبًا: كُلُّهَا؟! قُلْتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ كُلُّهَا! فَأَخَذَ بِيَدِهِ كِتَابًا يَتَصَفَّحُ فَوَجَدْتُ فِي وَجْهِهِ الْكِرَاهِيَّةَ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، كَأَنَّكَ لَا يُعْجِبُكَ الْحَدِيثُ! قَالَ: مَا قَلَّ مِنْهُ فَهُوَ خَيْرٌ! قُلْتُ: فَأَرَشِدُنِي إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ أَخَذُ بِهِ وَ أَدْعُ مَا سِوَاهُ! فَقَالَ: حَسْبُكَ مِنَ الْحَدِيثِ «إِنِّي تَارِكٌ» وَ لِيُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ! قُلْتُ: أَنْتَ تَقُولُ بِهَذَا وَ قَدْ أَعْرَضَ عَنْهُ الْمُحَدِّثُونَ! قَالَ: أَفَلَمْ يَصْحَحُوهُ؟! قُلْتُ: بَلَى وَ لِكِنَّهُمْ قَدْ أَعْرَضُوا عَنْهُ! قَالَ: مَا مِنْ خَيْرٍ إِلَّا وَ قَدْ أَعْرَضَ عَنْهُ الْمُحَدِّثُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: من کسی بودم که سخت به حدیث علاقه داشتم، پس روزی جناب منصور بر من وارد شد در حالی که پیش رویم کتاب‌هایی بود که برخی بر روی برخی دیگر قرار داشت، پس فرمود: این کتاب‌ها پیش رویت چیست ای محمد؟! عرض کردم: کتاب‌های حدیث است فدایت شوم! با تعجب فرمود: همه‌اش؟!!

عرض کردم: بله به خدا قسم، همه‌اش! پس یکی از کتاب‌ها را در دست گرفت و شروع به ورق زدن کرد، تا آنکه کراحت را در روی او دیدم، پس عرض کردم: فدایت شوم، گویا حدیث را نمی‌پسندید! فرمود: هر چه از آن کمتر باشد، بهتر است! عرض کردم: در این صورت، من را به چیزی از آن ارشاد بفرمایید تا به آن اخذ کنم و غیر آن را وا گذارم! فرمود: از حدیث «هر آینه من بر جا می‌گذارم» تو را بس است و باید با آب طلا نوشته شود! گفتم: شما این را می‌فرمایید در حالی که محدثان از آن روی گرفته‌اند! فرمود: آیا نه این است که آن را صحیح شمرده‌اند؟! عرض کردم: چرا، ولی از آن روی گرفته‌اند! فرمود: هیچ خبری نیست مگر اینکه محدثان از آن روی گرفته‌اند!

شرح گفتار:

روشن است که علت کراحت این بزرگوار از احادیث فراوان، از یک سو دروغ‌ها و دستبردهای فراوانی است که در آن‌ها راه یافته و بسیاری از آن‌ها را در تقابل با کتاب خداوند و سنت متواتر پیامبر و نیز عقل سلیم قرار داده و از سوی دیگر سرگرمی و اشتغال مرطی است که برای مسلمانان ایجاد کرده و آنان را از رجوع مستقیم به خلیفه‌ی خداوند و خلیفه‌ی پیامبرش باز داشته؛ چنانکه در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» مبحث «رواج حدیث‌گرایی» (ص ۱۴۲) و نیز برخی گفتارهای نورانی آن جناب به تفصیل توضیح داده شده است.

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَوْ اسْتَطَعْتُ لَمَحَوْتُ الْحَدِيثَ كُلَّهُ إِلَّا «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» فَإِنَّ فِيهِ كِفَايَةً وَ لَوْ كُنْتُ مُبْقِيًا سِوَاهُ لَا بَقِيَتْ: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ»!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: اگر می‌توانستم همه‌ی حدیث را پاک می‌کردم مگر «هر آینه من در میان شما چیزی را بر جا می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت هستند؛ چراکه در آن کفایت است و اگر چیزی جز آن را باقی می‌گذاشتم هر آینه این را باقی می‌گذاشتم: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفاء راشد و مهدی بعد از من، پس به آن تمسک جوید و آن را با دندان بگیری!»

۴ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْجَنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: خَيْرُ حَدِيثٍ حَدَّثَ النَّاسُ بِهِ: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ»! قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! هَذَا حَدِيثٌ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالدَّارِمِيُّ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ وَلَكِنْ مَا أَرَادَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ؟! فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا أَخَا أَهْلِ حُجَنْدٍ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ قَوْلًا إِلَّا وَبَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ، قِيلَهُ مَنْ قِيلَهُ وَرَفَضَهُ مَنْ رَفَضَهُ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»؟! قُلْتُ: بلى، هَذَا حَدِيثٌ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَغَيْرُهُمْ وَلَكِنْ مَا أَرَادَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ؟! فَإِنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِيهِ! قَالَ: مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؟! قُلْتُ: بلى، هَذَا حَدِيثٌ رَوَاهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَأَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَغَيْرُهُمْ وَلَكِنْ مَا أَرَادَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ عَثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ؟! فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَعْرِفُونَهُمْ! قَالَ: دَعِ النَّاسَ فَإِنَّهُمْ يُرِيدُونَ أَنْ لَا يَعْرِفُوهُمْ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ يَقْسِمُ الْمَالَ وَلَا يَعُدُّهُ»؟! وَقَوْلُهُ: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عَثْرَتِي مِنْ وَالدِّ فَاطِمَةَ»؟! فَالْمَهْدِيُّ مِنَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ عَثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ! فَمَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِهِ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَطَاعَ أَمْرَهُ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَا أَرْغَمَ اللَّهُ إِلَّا بِأَنْفِهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید جندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم (یعنی منصور) خطاب به یارانش می‌فرماید: بهترین حدیثی که مردم روایت کرده‌اند این است: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفاء راشد و هدایت یافته بعد از من، پس به آن تمسک جوید و آن را با دندان بگیرید!» عرض کردم: خداوند کار شما را سامان دهد! این حدیثی است که احمد، دارمی، ترمذی، ابن ماجه و دیگران روایت کرده‌اند، ولی منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این خلفاء راشد و هدایت یافته بعد از او چه کسانی بود؟! پس آن جناب به من توجه نمود و فرمود: ای برادر اهل خجند! بی‌گمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی را نفرمود مگر اینکه آن را برای مردم تبیین نمود، هر کس آن را پذیرفت پذیرفت و هر کس

آن را نپذیرفت نپذیرفت! آیا سخن آن حضرت را نشنیده‌ای که فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه‌اند که همه‌ی آن‌ها از قریش هستند»؟! عرض کردم: بله، این حدیثی است که بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی و دیگران روایت کرده‌اند، ولی منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این دوازده خلیفه‌ی راشد و هدایت یافته از قریش، چه کسانی بود؟! چراکه مردم در این باره اختلاف کردند! فرمود: آنان در این باره اختلاف نکردند مگر از روی کینه‌توزی پس از آنکه برایشان علم حاصل شد! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده‌ای که فرمود: «من در میان شما دو خلیفه را بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت هستند و آن دو هرگز از هم جدایی نمی‌پذیرند تا هنگامی که نزد حوض بر من وارد شوند»؟! عرض کردم: بله، این حدیثی است که ابن ابی شیبیه، احمد، ترمذی، نسائی و دیگران روایت کرده‌اند، ولی منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این دوازده خلیفه‌ی راشد و هدایت یافته از عترتش که اهل بیت هستند، چه کسانی بود؟! چراکه مردم آن‌ها را نمی‌شناسند! فرمود: مردم را واگذار؛ زیرا آنان می‌خواهند که آن‌ها را نشناسند! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده‌ای که فرمود: «در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که مال را تقسیم می‌کند بدون اینکه آن را بشمارد» و فرمود: «مهدی از عترت من از نسل فاطمه است»؟! پس مهدی از دوازده خلیفه‌ی راشد و هدایت یافته از عترت و اهل بیت پیامبر است و با این وصف، هر کس به سنت او تمسک جوید، به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمسک جسته و امر او را اطاعت کرده است و هر کس از آن روی بگیرد، خداوند جز بینی او را بر خاک نمی‌مالد و آنان در گمراهی دوری هستند!



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه بهترین حدیث، کتاب خداوند است و هر حدیثی که با کتاب خداوند منافات دارد، مزخرف است.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ مَا بِالِ الْمَنْصُورِ يُكْثِرُ التَّمَسُّكَ بِالْقُرْآنِ وَ لَا يُكْثِرُ التَّمَسُّكَ بِالْحَدِيثِ؟! قَالَ: مَا بِالْهَمِّ يُكْثِرُونَ التَّمَسُّكَ بِالْحَدِيثِ وَ لَا يُكْثِرُونَ التَّمَسُّكَ بِالْقُرْآنِ؟! أَمَا بَلَّغْتَهُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ: «أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ»؟! أَلَا إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ وَ كُلَّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَهَوَ زُخْرَفٌ وَ لَتَصْعَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ! ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مُصْحَفًا وَ قَالَ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ فَاسْتَنْطِقُوهُ! قُلْتُ: أَمْ فَيَنْطِقُ جَعَلْتُ فِدَاكَ؟! قَالَ:

نَعَمْ، يُنطِقُهُ اللَّهُ الَّذِي يُنطِقُ كُلَّ شَيْءٍ! قُلْتُ: وَ كَيْفَ يُنطِقُهُ؟! قَالَ: يُنطِقُهُ عَلَى لِسَانِ خَلِيفَتِهِ! أَمَا بَلَّغْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»؟! قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ خَلِيفَتِهِ مَتَىٰ يُنطِقُ بِالْقُرْآنِ؟! قَالَ: إِذَا أُعْطِيَتْهُ صَفْقَةُ أَيْدِيكُمْ وَ ثَمَرَةُ قُلُوبِكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور عرض کردم: مردم می‌گویند چرا منصور بسیار به قرآن تمسک می‌جوید و بسیار به حدیث تمسک نمی‌جوید؟! فرمود: چرا آنان بسیار به حدیث تمسک می‌جویند و بسیار به قرآن تمسک نمی‌جویند؟! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان نرسیده است که فرمود: «یکی از آن دو (یعنی قرآن) بزرگ‌تر از دیگری است؟! آگاه باشید که بهترین حدیث قرآن است و هر حدیثی که با قرآن سازگار نیست همانا مزخرف است» «تا دل‌های کسانی که به آخرت باور ندارند به آن گرایش یابد و تا به آن راضی شوند و تا هر چه انجام دهند را انجام دهند» (أنعام / ۱۱۳)! سپس مصحفی را به دست گرفت و فرمود: هرآینه این قرآن با شما به حق سخن می‌گوید پس از او سخن بخواهید! عرض کردم: آیا به راستی سخن می‌گوید فدایت شوم؟! فرمود: آری، خدایی که هر چیزی را به سخن می‌آورد آن را به سخن می‌آورد! عرض کردم: چگونه آن را به سخن می‌آورد؟! فرمود: آن را بر زبان خلیفه‌اش به سخن می‌آورد! آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما نرسیده است که فرمود: «هرآینه آن دو از هم جدایی نمی‌پذیرند تا آن گاه که نزد حوض بر من وارد شوند»؟! عرض کردم: پس من را از خلیفه‌ی او خبر بده که چه هنگام با قرآن سخن می‌گوید؟! فرمود: هنگامی که کف دستانتان و میوه‌ی دل هاتان را به او بدهید!

شرح گفتار:

منظور از «کف دست» در بیان این بزرگوار، «بیعت» است که با کف دست انجام می‌شود و میثاقی برای اطاعت است و منظور از «میوه‌ی دل» در آن محبوب‌ترین چیز برای هر کس است که روشنی دیده‌ی او محسوب می‌شود. بنابراین، از نظر منصور حفظه الله تعالی ظهور مهدی علیه السلام هنگامی واقع می‌شود که عده‌ای کافی از مردم با آن حضرت بیعت کنند و قادر باشند که از محبوب‌ترین چیزهای خود در راه او بگذرند و آن هنگام است که او به سخن در می‌آید و با سخن خود، قرآن را به سخن می‌آورد.

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه‌ی ۴۹ مراجعه کنید.



هشت گفتار از آن جناب در بیان حجّیت سنت پیامبر و نکوهش کسانی که تنها قرآن را حجّت می‌دانند.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، فَقَالَ: أَطِيعُوا اللَّهَ بِإِطَاعَةِ كِتَابِهِ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ بِإِطَاعَةِ سُنَّتِهِ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الَّذِي يُطِيعُ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُطِيعُ سُنَّةَ الرَّسُولِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُطِيعُ كِتَابَ اللَّهِ حَتَّى يُطِيعَ سُنَّةَ الرَّسُولِ وَإِنْ جُدَعَ أَنْفُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

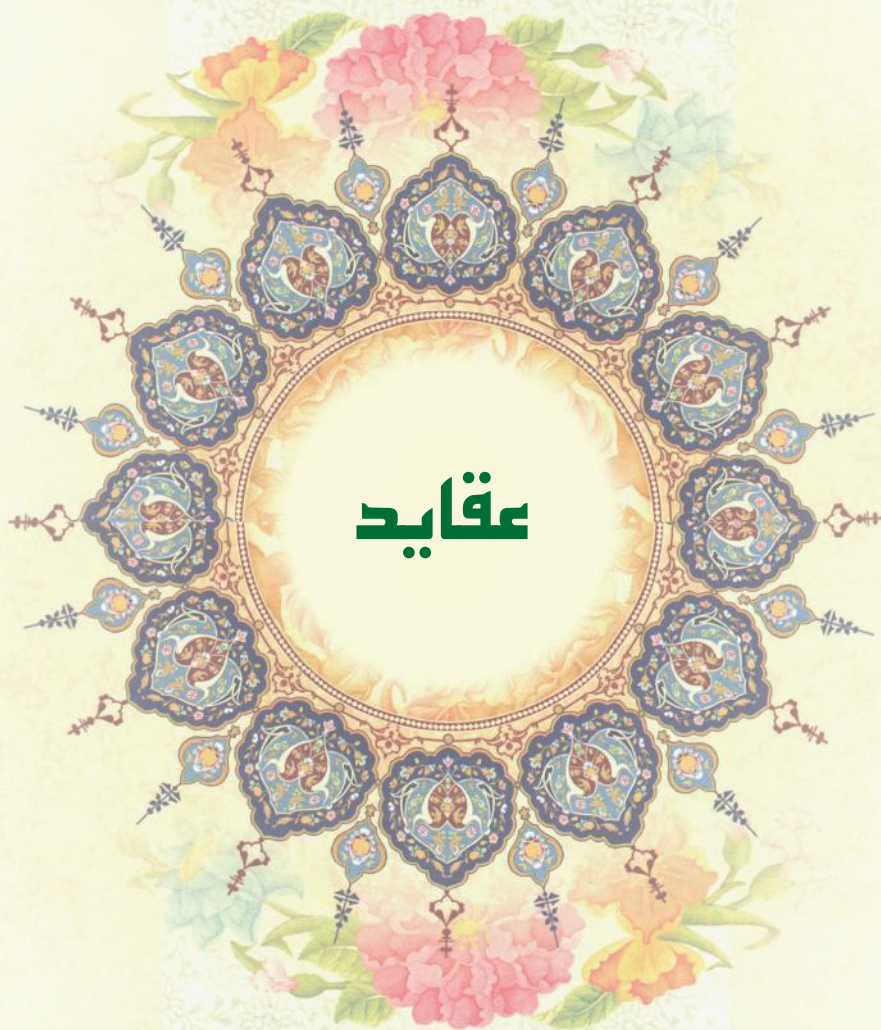
محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی این سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید» (محمد / ۳۳)، فرمود: از خداوند با اطاعت از کتاب او اطاعت کنید و از پیامبر با اطاعت از سنت او اطاعت کنید! گفتم: کسی که از کتاب خدا اطاعت می‌کند ولی از سنت پیامبر اطاعت نمی‌کند چگونه است؟ فرمود: نه به خدا سوگند، از کتاب خدا اطاعت نمی‌کند تا آن گاه که از سنت پیامبر اطاعت کند اگرچه بینی‌اش بریده شود!

برای خواندن ادامه‌ی این هشت گفتار، به صفحه‌ی ۸۲ مراجعه کنید.



فصل دوم

عقاید



شناخت خداوند

وجود خداوند و توحید او

سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای خداوند است و نزدیک شدن به آن جز برای کسی که خداوند به او اذن داده است جایز نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ الْوَلَايَةِ فَقَالَ: هِيَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ لَا يَكُونَانِ إِلَّا لِلَّهِ فَمَنْ يَأْمُرُ مِنْ دُونِهِ وَ يَنْهَى فَلَيْسَ لَهُ طَاعَةٌ وَ مَنْ يُطِيعُهُ فَإِنَّمَا عَبْدُ الطَّاعُوتِ أَوْلِيكَ هُمْ الْكَافِرُونَ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاعُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾! ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا فَهُوَ كَافِرٌ وَ إِنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی ولایت پرسیدم، پس فرمود: آن امر و نهی است که جز برای خداوند نیست، پس هر کس جز او که امر و نهی کند برای او اطاعتی نیست و هر کس که او را اطاعت کند هر آینه طاغوت را پرستیده است و آنان همانا کافراند! سپس این آیه را خواند: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به نور بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند اولیایشان طاغوت‌اند، آنان را از نور به تاریکی‌ها بیرون می‌آورند، آنان یاران آتشند و آنان در آن جاودان خواهند بود» (بقره/ ۲۵۷)! سپس فرمود: هر کس جز خداوند ولی بگیرد او کافر است اگرچه خود را مسلمان بپندارد!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ما كانت الشَّجَرَةُ؟ قَالَ: كَانَتْ الْأَمَانَةَ! فَرَأَيْتَنِي أَظُنُّ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهَا كَانَتْ التَّفَاحُ! قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنَّ تِمَارَ الْجَنَّةِ لَيْسَتْ كَتِمَارِ الدُّنْيَا، إِنَّهَا الْعِلْمُ وَ إِنْ كَانَتْ التَّفَاحُ! قُلْتُ: وَ مَا الْأَمَانَةُ؟ قَالَ: الْوَلَايَةُ! فَلَا تَقْرَبُوا الْوَلَايَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و گفتیم ای آدم! تو به همراه همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جای آن که می‌خواهید آزادانه بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که در آن صورت از ظالمان خواهید بود» (بقره / ۳۵)؛ آن درخت چه بود؟ فرمود: امانت بود! پس من را دید که (با تعجب) به او می‌نگرم، پس فرمود: آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس سر باز زدند از اینکه آن را بردارند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت! هرآینه او بسیار ظالم و جاهل است» (احزاب / ۷۲)؛ گفتیم: آن‌ها می‌گویند که آن درخت سیب بود! فرمود: ای عبد الله! میوه‌های بهشت مانند میوه‌های دنیا نیست، آن علم است اگرچه سیب باشد! گفتیم: با این وصف، امانت چیست؟ فرمود: ولایت! پس به ولایت نزدیک نشوید که در آن صورت از ظالمان خواهید بود!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «ولایت تنها برای خداوند است»، چنانکه در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» محث «حاکمیت غیر خداوند» تبیین فرموده، آن است که حقّ امر و نهی تنها برای خداوند است و کسی حقّ امر و نهی ندارد مگر اینکه خداوند آن را برای او قرار داده باشد و با این وصف، امر و نهی کسی که خداوند برای او حقّ امر و نهی قرار داده، ولایت خداوند است و قبول آن ایمان شمرده می‌شود و امر و نهی کسی که خداوند برای او حقّ امر و نهی قرار نداده، ولایت غیر خداوند است و قبول آن شرک شمرده می‌شود و مصداق بندگی طاغوت است و هر فسادی هست از آن بر می‌خیزد؛ تا جایی که در گفتار دیگری از آن جناب آمده است:

۳ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَوْ خَرَّتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَلِيَّ النَّاسَ مَنْ لَمْ يُؤَلِّهِ اللَّهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: اگر آسمان بر زمین بیفتد بهتر از این است که مردی بر مردم ولایت یابد که خداوند او را ولایت نداده است!



شناخت خداوند

صفات خداوند و افعال او

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه جز خداوند اجابت کننده‌ای برای دعاها نیست.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فِي مَسْجِدٍ فَسَمِعَ رَجُلًا يَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى فَيَقُولُ: «يَا مَنْ يُؤْتِي مَنْ لَا يَسْأَلُهُ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ تَحْنُتًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً»، فَأَخَذَهُ الْبُكَاءُ ثُمَّ قَالَ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا يُؤْتِي مَنْ لَا يَسْأَلُهُ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ وَ مَنْ يَسْأَلُ غَيْرَهُ يَأْتِي إِلَى شَجَرٍ فَيَسْأَلُهُ فَيُؤْتِيهِ اللَّهُ تَعَالَى فَيَنْصَرِفُ وَ هُوَ يَقُولُ: «آتَانِي الشَّجَرُ» وَ أَنِّي لِلشَّجَرِ أَنْ يُؤْتِيَهُ! أَوْلَيْكَ هُمْ الْغَافِلُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: به همراه جناب منصور هاشمی خراسانی در مسجدی بودم، پس شنید که مردی به درگاه خداوند بلندمرتبه دعا می‌کند و می‌گوید: «ای کسی که عطا می‌کند به کسی که از او نمی‌خواهد و کسی که او را نمی‌شناسد از روی مهربانی و رحمت»، پس آن جناب را گریه گرفت و سپس فرمود: این گونه است پروردگار ما، عطا می‌کند به کسی که از او نمی‌خواهد و کسی که او را نمی‌شناسد و کسی که از غیر او می‌خواهد، می‌آید به نزد درختی و از آن می‌خواهد، پس خداوند بلندمرتبه به او عطا می‌کند، پس او باز می‌گردد در حالی که می‌گوید: «درخت به من عطا کرد» و کجا درخت را می‌رسد که به او عطا کند؟! آنان همانا غافلانند!

شرح گفتار:

این گفتار نورانی، توضیحی برای این شبهه است که گاهی بت‌پرستان پس از مراجعه به بت‌هاشان حوائج خود را می‌گیرند و از این رو، می‌پندارند که بت‌هاشان حوائج آنان را برآورده می‌سازند، در حالی که حوائج آنان را تنها خداوند برآورده می‌سازد، خواه آنان از آن آگاهی داشته باشند و خواه از آن غافل باشند؛ چنانکه فرموده است: ﴿كَلَّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ^ع وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ (اسراء / ۲۰)؛ «هر یک از اینان و آنان را از عطاء پروردگارت بهره‌مند می‌سازیم و عطاء پروردگارت محدود نیست!» روزی منکرانش را به سبب انکارشان قطع نمی‌کند و حاجت دشمنانش را به سبب دشمنی‌شان نادیده نمی‌گیرد؛

چراکه اگر آنان او را نمی‌شناسند، او آنان را می‌شناسد و اگر آنان به او اعتنا ندارند، او به آنان اعتنا دارد و این مظهر رحمانیت او و تجلی اسم ارحم الراحمین است.



پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند در دنیا و آخرت با چشم دیده نمی‌شود.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنََّّهُمْ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَرَوْنَ الْقَمَرَ فِي السَّمَاءِ! قَالَ: لَا يَزْعُمُونَ إِلَّا كَمَا زَعَمَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَكْذِيبَهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! قَالَ: كَذَبُوا! لَوْ أَرَادَ اللَّهُ ذَلِكَ لَقَالَ: أَمَا بَلَّغَهُمْ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿۱﴾ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا﴾؟! فَيَقُولُ: ﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ﴾ وَلَا يَقُولُ: «يَرَوْنَ رَبَّهُمْ» وَإِنَّمَا سَأَلُوا رُؤْيَيْتُهُ فَلَوْ كَانُوا يَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَقَالَ: «يَوْمَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ»! قُلْتُ: إِنَّهُمْ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا يَقُولُونَ إِنَّمَا يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ! قَالَ: إِذَا يَرَوْنَهُ يَقْلُوبِهِمْ وَلَا يَرَوْنَهُ بِأَبْصَارِهِمْ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾! فَلَوْ كَانَ شَيْئًا يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ بِأَبْصَارِهِمْ لَرَأَى الْكَافِرُونَ بِأَبْصَارِهِمْ لِأَنَّهَا لَا تَعْمَى أَبْصَارَهُمْ وَلَكِنْ تَعْمَى قُلُوبَهُمْ الَّتِي فِي صُدُورِهِمْ! قُلْتُ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾؟ فَلَعَلَّهُمْ لَا يَرَوْنَهُ بِأَبْصَارِهِمْ لِأَنََّّهُمْ مَحْجُوبُونَ عَنْهُ! قَالَ: أَقْرَأَ مَا يَقُولُ قَبْلَ هَذَا! فَفَرَأْتُ: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾! قَالَ: فَلَا يَرَوْنَهُ يَقْلُوبِهِمْ إِذْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَحُجِبُوا عَنْهُ بِرَيْنِ الْقُلُوبِ! قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْحِكْمَةُ وَفُضِّلَ الْخُطَابُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آن‌ها می‌پندارند که پروردگارش را در روز قیامت می‌بینند همان گونه که ماه را در آسمان می‌بینند! فرمود: نمی‌پندارند مگر همان گونه که کسانی پیش از آن‌ها می‌پنداشتند، پس خداوند تکذیب آن‌ها را در قرآن نازل کرد، پس فرمود: «چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و او چشم‌ها را درک می‌کند و او لطیف آگاه است» (انعام/ ۱۰۳)! گفتم: آن‌ها می‌گویند «چشم‌ها او را درک نمی‌کنند» پیش از روز قیامت! فرمود: دروغ می‌گویند! اگر خداوند این را اراده کرده بود این را می‌فرمود! آیا سخن او به آن‌ها نرسیده است که می‌فرماید: «و کسانی که امیدی به

لقاء ما ندارند می‌گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟! به راستی که در خودهاشان استکبار ورزیدند و طغیانی بزرگ کردند! روزی که فرشتگان را می‌بینند در آن روز بشارتی برای مجرمان نیست و می‌گویند: (ما را از عذاب) دور دارید و باز دارید» (فرقان / ۲۱ و ۲۲)؟! پس می‌فرماید: «روزی که فرشتگان را می‌بینند» و نمی‌فرماید: «پروردگارشان را می‌بینند»، در حالی که آن‌ها دیدن او را خواستند، پس اگر او را در روز قیامت می‌دیدند می‌فرمود: «روزی که پروردگارشان را می‌بینند!» گفتیم: آن‌ها بیش از هر کسی جدال می‌کنند، می‌گویند که تنها مؤمنان او را می‌بینند! فرمود: در این صورت او را با دل‌های خود می‌بینند و با چشم‌های خود نمی‌بینند! گفتیم: چرا؟! فرمود: به خاطر سخن خداوند که می‌فرماید: «بی‌گمان چشم‌ها کور نیست، بل دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است» (حج / ۴۶) پس اگر چیزی بود که مؤمنان آن را با چشم‌های خود می‌دیدند، بی‌گمان کافران نیز آن را با چشم‌های خود می‌دیدند؛ چراکه چشم‌های آن‌ها کور نیست، بل دل‌های آن‌ها که در سینه‌هاشان است کور است! گفتیم: آیا نه این است که خداوند می‌فرماید: «چنین نیست، هرآینه آن‌ها در آن روز از پروردگارشان در حجابند» (مطففین / ۱۵)؛ پس شاید به این خاطر او را با چشم‌های خود نمی‌بینند که از او در حجابند! فرمود: چیزی که پیش از این می‌فرماید را بخوان! پس خواندم: «چنین نیست، بل چیزی که کسب می‌کردند دل‌هاشان را پوشانیده است» (مطففین / ۱۴)؛ فرمود: پس او را با دل‌هاشان نمی‌بینند؛ چراکه دل‌هاشان را پوشانیده است، پس با پوشش دل‌ها از او در حجابند! گفتیم: این به خدا سوگند حکمت و سخن آخر است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: هَلْ يَرَى الْمُؤْمِنُونَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: يَرُونَهُ؟! وَ كَيْفَ يَرُونَهُ؟! فَأَعْظَمَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا يَرُونَ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ مَا يَشَاءُ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض‌آبادی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: آیا مؤمنان پروردگارشان را در بهشت می‌بینند؟ فرمود: او را می‌بینند؟! چگونه او را می‌بینند؟! پس آن را بزرگ شمرد، سپس فرمود: جز این نیست که از نور عظمت او هر چه خواهد را می‌بینند!

۳ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْرَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَرَى وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرَى وَمَنْ يَعْبُدُ إِلَهًا يَرَاهُ فَإِنَّمَا يَعْبُدُ وَثَنًا وَمَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَمْلَأُ عَيْنَيْهِ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهُوَ أَعْرَابِي!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم می‌فرماید: هر آینه خداوند دیده نمی‌شود و او را سزاوار نیست که دیده شود و هر کس خدایی را می‌پرستد که او را می‌بیند جز این نیست که بتی را می‌پرستد و هر کس می‌پندارد که در روز قیامت چشم‌هایش را از پروردگارش پر می‌کند، او اعرابی (یعنی عامی بیابانی) است!

٤ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا يُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ فَيَقُولُونَ تَبَقَى هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي غَيْرِ صُورَتِهِ الَّتِي يَعْرِفُونَ فَيَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ فَيَقُولُونَ نَعُوذُ بِاللَّهِ هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِينَا رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا جَاءَنَا رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ ثُمَّ يَأْتِيهِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ فَيَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ فَيَقُولُونَ أَنْتَ رَبُّنَا فَيَتَّبِعُونَهُ! فَغَضِبَ الْمَنْصُورُ غَضَبًا شَدِيدًا وَقَالَ: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَرَجَعُوا إِلَى الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى! ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا صُورَةَ لَهُ وَلَا تَغْيِيرَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَا كَانَ لَبَشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آن‌ها می‌پندارند که پروردگارش را در روز قیامت می‌بینند همان طور که ماه را در شب چهاردهم می‌بینند و در دیدن او تردیدی به خود راه نمی‌دهند، پس می‌گویند این امت (در روز قیامت) در حالی که منافقانسان در میانشان هستند باقی می‌مانند، پس خداوند عزوجل با غیر صورتی که آن‌ها می‌شناسند به نزدشان می‌آید و می‌گوید: من پروردگارتان هستم! پس آن‌ها می‌گویند: به خدا پناه می‌بریم! ما همین جا هستیم تا آن گاه که پروردگاران به نزدمان بیاید، پس هرگاه پروردگاران به نزدمان آمد او را می‌شناسیم، پس خداوند عزوجل با صورتی که آن‌ها می‌شناسند به نزدشان می‌آید و می‌گوید: من پروردگارتان هستم! پس آن‌ها می‌گویند: تو پروردگاران هستی پس به دنبال او می‌روند! در این هنگام منصور سخت به خشم آمد و فرمود: خداوند آن‌ها را بکشد! پس از اسلامشان کافر شده‌اند و به جاهلیت نخستین بازگشته‌اند! سپس فرمود: هر آینه خداوند نه صورتی دارد و نه دگرگون شدنی؛ او پاکیزه‌تر و برتر از چیزی است که توصیف می‌کنند! سپس تلاوت فرمود: «و هیچ بشری را نمی‌رسد که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پس حجاب یا فرستاده‌ای را بفرستد پس به اذن او چیزی که می‌خواهد را وحی کند، هر آینه او والایی حکیم است» (شوری / ۵۱)!

۵ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: أَلَا يَخَافُ الَّذِينَ يُرِيدُونَ رُؤْيَةَ اللَّهِ كُرُوبَةَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ أَنْ يَأْخُذَهُمْ مَا أَخَذَ سَفَهَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟! قَالُوا أَرِنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: منصور فرمود: آیا کسانی که می‌خواهند خدا را مانند ماه شب چهاردهم ببینند نمی‌ترسند که آنان را چیزی بگیرد که سفهاء بنی اسرائیل را گرفت؟! گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده، پس صاعقه آنان را گرفت!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۴۳ مراجعه کنید.



پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی بداء

۱ . أَخْبَرَنَا جَبْرِ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: أَبَدَا لِلَّهِ فِي شَيْءٍ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ: لَا!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: به منصور هاشمی خراسانی گفتیم: آیا برای خداوند از هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، بدایی حاصل شده است؟ پس فرمود: نه!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَالِمِ: أَيْبَدُو لِلَّهِ فِي شَيْءٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْدُو لَهُ وَلَكِنْ يَبْدُو لِلنَّاسِ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾؟!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: به عالم گفتیم: آیا برای خداوند در چیزی بداء می‌شود؟ پس فرمود: هرآینه چیزی بر خداوند پوشیده نیست تا برای او بداء شود، بلکه برای مردم بداء می‌شود! آیا سخن او را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و برای آنان از خداوند چیزی بداء شد که هرگز گمان نمی‌کردند» (زمر/ ۴۷)؟!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعَ الْمَنْصُورَ رَجُلًا يَقُولُ: «بَدَا لِلَّهِ»، فَأَشَارَ

إِلَيْهِ أَنْ أَتَيْتَنِي فَآتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: لَا تَقُلْ: «بَدَأَ لِلَّهِ» فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدُو لَهُ وَلَكِنْ قُلْ: «بَدَأَ لِلنَّاسِ»! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾؟! **ترجمه‌ی گفتار:**

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور شنید که مردی می‌گوید: «برای خداوند بدا شد»، پس به او اشاره کرد که نزدیک من بیا، پس نزدیک او آمد، پس به او فرمود: نگو: «برای خداوند بدا شد»؛ چراکه برای خداوند بدا نمی‌شود، بلکه بگو: «برای مردم بدا شد»! آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و برایشان از خداوند چیزی بدا شد که هرگز گمان نمی‌کردند»؟! **ترجمه‌ی گفتار:**

٤ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِهِمْ: بَدَأَ لِلَّهِ، فَقَالَ: ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾! إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدُو لَهُ مِنَ النَّاسِ شَيْءٌ وَلَكِنَّ النَّاسَ يَبْدُو لَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾! قُلْتُ: أَفَلَا يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا: أَحَبَّ اللَّهُ وَ كَرِهَ اللَّهُ وَ سَخَطَ اللَّهُ وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ أَضَلَّ اللَّهُ؟! فَلَمْ يَلَا يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا: بَدَأَ لِلَّهِ؟! قَالَ: إِنَّمَا يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ مَنْ تَجَاوَزَ مَا فِي الْقُرْآنِ كَانَ مِنَ الْخَاطِئِينَ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَرُودُونَ ذَلِكَ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ! قَالَ: مَا كَانَ أَهْلُ الْبَيْتِ يُعَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ قَوْلًا فَيَزَادُ وَ يَنْقُصُ! قُلْتُ: صَدَقْتَ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ بِكَ لَكُنَّا مِنَ الضَّالِّينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن آنان پرسیدم که می‌گویند: برای خداوند بدا شد، پس فرمود: «این سخن آنان با دهان‌هاشان است» (توبه/ ۳۰)! هرآینه برای خداوند چیزی از مردم بدا نمی‌شود، بلکه برای مردم چیزی از خداوند بدا می‌شود و این سخن اوست که می‌فرماید: «و برای آنان از خداوند چیزی بدا شد که هرگز گمان نمی‌کردند»! گفتم: آیا برای آنان جایز نیست که بگویند: خداوند دوست داشت و خداوند کراهت داشت و خداوند خشم گرفت و خداوند مکر کرد و خداوند گمراه نمود؟! پس چرا برای آنان جایز نیست که بگویند: برای خداوند بدا شد؟! فرمود: تنها برای آنان جایز است که خداوند را به چیزی وصف کنند که خودش را به آن وصف کرده است و هر کس از چیزی که در قرآن است فراتر رود، از خطاکاران است! گفتیم: آنان این را از اهل بیت روایت می‌کنند! فرمود: اهل بیت از قرآن جدا نمی‌شدند، ولی چیزی می‌فرمودند، پس افزوده یا کاسته می‌شد! گفتیم: راست فرمودی فدایت شوم و اگر نه این بود که خداوند به وسیله‌ی

تو ما را هدایت کرد، ما از گمراهان بودیم!

۵ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّمَاعَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: قَالَ لِي رَجُلٌ مِنَ الْكُذَّابَةِ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ بَدَأَ لِلَّهِ فِي الْمَهْدِيِّ فَأَذْهَبَهُ وَجَاءَ بِفُلَانٍ مِنْ بَعْدِهِ لِيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا فَمَاذَا تَصْنَعُونَ؟! قَالَ الْمَنْصُورُ: هَذَا قَوْلُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ! إِنَّ الْمَهْدِيَّ رَجُلٌ وَعَدَدَنَا اللَّهُ عَلَيَّ رُسُلُهُ فَلَوْ لَمْ يَتَّبِعْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا ﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلِّفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾! ثُمَّ قَالَ: مَا يَبْدُو لِلنَّاسِ فِي شَيْءٍ فَلَا يَبْدُو لَهُمْ فِيمَا وَعَدَهُمُ اللَّهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: یکی از پیروان مدعیان دروغین به من گفت: آیا فکرش را کرده‌اید که اگر برای خداوند درباره‌ی مهدی بدا حاصل شود، پس او را از دنیا ببرد و فلانی را بیاورد تا زمین را از عدل و داد پر کند، شما چه کار می‌کنید؟! پس منصور فرمود: این سخن شیطان رجیمی است! هرآینه مهدی مردی است که خداوند ما را بر پیامبرانش وعده داده است، پس اگر از دنیا جز یک روز نماند خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن گاه که او خروج کند و زمین را از عدل و داد پر سازد، «پس هرگز گمان نبر که خداوند وعده‌اش به پیامبرانش را خلاف می‌کند، هرآینه خداوند پیروزمندی دارای انتقام است» (ابراهیم/ ۴۷)! سپس فرمود: در هر چیزی برای مردم بدا شود در چیزی که خداوند به آنان وعده داده است برایشان بدا نمی‌شود.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۹۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی علم خداوند به آینده

۱ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَبِّرَةَ! خَلَطُوا بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْجَبْرِ وَإِنَّ مَا بَيْنَهُمَا أَبْعَدُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: خداوند جبرگرایان را لعنت کند! میان علم و جبر خلط کردند، در حالی که فاصله‌ی میان آن دو از فاصله‌ی میان آسمان و زمین بیشتر است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ أَسْأَلُهُ: هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَكُونُ وَ مَا لَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ فَكَتَبَ لِي عَلَى ذَيْلِ كِتَابِي: إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَمَّا مَا لَا يَكُونُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: برای منصور نوشتم و از او پرسیدم: آیا خداوند بلندمرتبه هر چیزی که خواهد بود و هر چیزی که نخواهد بود تا روز قیامت را می‌داند؟ پس برای من در ذیل نامه‌ام نوشت: هرآینه خداوند هر چیزی که بوده است و هر چیزی که خواهد بود تا روز قیامت را می‌داند و اما چیزی که نخواهد بود، پس چگونه دانسته شود؟!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو حکمت، به پرسش و پاسخ ۲۶۲ و تعلیق آن مراجعه کنید.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین
شؤون پیامبران و شرایع آنان

گفتاری از آن جناب درباره‌ی خضر علیه السلام و حکمت کشتن نوجوان

أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ لِي مَسْأَلَةً! قَالَ: سَلْ! قُلْتُ: هَلْ يَجُوزُ الْقِصَاصُ قَبْلَ الْجِنَايَةِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَلِمَاذَا قَتَلَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغُلَامَ؟! قَالَ: مَا كَانَ ذَلِكَ قِصَاصاً إِنَّمَا كَانَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ سَبَقَتْ لِلْغُلَامِ وَ أَبَوَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَشْقَوْا! ثُمَّ قَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ قَتَلَهُ اللَّهُ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ كَعَرَقٍ أَوْ حَرَقٍ أَوْ هَدْمٍ أَوْ سَقَمٍ أَكَانَ يُسْتَلُّ عَنْ ذَلِكَ؟! قُلْتُ: لَا، قَالَ: إِنَّمَا كَانَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبَباً مِنَ الْأَسْبَابِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَقْتُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ غُلَامٍ لِمِثْلِ مَا قَتَلَ ذَلِكَ الْغُلَامَ وَلَوْ أَنَّهُ أَنْطَقَ الْأَسْبَابَ لَتَطَفَّوْا بِمِثْلِ مَا نَطَقَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ! قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ كَأَنَّكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ! فَأَشَارَ بِأَصْبَعِهِ إِلَيَّ فِيهِ يَعْغِي اسْكُتْ فَسَكُتُ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله خثلانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: برای من سؤالی هست! فرمود: بپرس! گفتم: آیا قصاص قبل از جنایت رواست؟ فرمود: نه، گفتم: پس چرا خضر علیه السلام نوجوان را کشت؟! فرمود: آن قصاص نبود، آن تنها رحمتی از جانب خداوند بود که برای نوجوان و پدر و مادرش سبقت گرفت پیش از آنکه بدبخت شوند! سپس فرمود: به نظرت اگر خداوند او را با سببی از اسباب مانند غرق شدگی یا آتش سوزی یا ویرانی یا بیماری می‌کشت، آیا درباره‌ی آن از او سؤال می‌شد؟ گفتم: نه، فرمود: خضر علیه السلام تنها سببی از اسباب بود و هرآینه خداوند در هر روز هزار نوجوان را برای مثل چیزی که آن نوجوان را کشت می‌کشد و اگر او اسباب را به سخن می‌آورد هرآینه مانند چیزی را می‌گفتند که خضر علیه السلام گفت! گفتم: به خدا سوگند هرگز کسی مانند تو را ندیدم؛ چنانکه گویی از عالم بالا هستی! پس با انگشت به دهان خود اشاره کرد، یعنی سکوت کن، پس سکوت کردم!

شرح گفتار:

برای خواندن نکته‌ای ژرف در روشنایی این حکمت نورانی، به تعلیمی بر پرسش و پاسخ ۲۶۲ مراجعه کنید.

شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین
فضائل پیامبر خاتم منی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی او

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین بشر است.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَن قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ مَا هُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ؟ قَالَ: هُوَ الْوَسِيلَةُ؛ قُلْتُ: وَ مَا الْوَسِيلَةُ؟ قَالَ: أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَرْجُو أَنْ يَكُونَ هُوَ! قُلْتُ: أَكَانَ هُوَ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ كَانَ سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «باشد که پروردگارت تو را به مقام محمود برانگیزد» (إسراء / ۷۹)، مقام محمود کدام است؟ فرمود: آن وسیله است! گفتیم: وسیله چیست؟ فرمود: بالاترین درجه در بهشت است که جز یک تن به آن نائل نمی‌شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیدوار بود که همو باشد! گفتیم: آیا او همو بود؟ فرمود: آری و سرور فرزندان آدم بود!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۴۹ مراجعه کنید.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین
احوال صحابه‌ی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم
و همسران او

هشت گفتار از آن جناب درباره‌ی ضرورت احترام به صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ الْمَنْصُورُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ إِيرَانَ، فَقَالَ: أَنْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: اجْلِسْ فَسَأَجِيبُكَ عَمَّا سَأَلْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى دَخَلَ النَّاسُ وَازْدَحَمُوا فِي الْبَيْتِ، فَكَلَّمَهُمُ الْمَنْصُورُ فِيمَا يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ: قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَجَلَسُوا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَذَكَرُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَسَمِعُوا مِنْهُمَا ثُمَّ ابْتَرَكُوا فِي عُثْمَانَ ابْتِرَاكاً فَقَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَخْبِرُونِي أَنْتُمْ مِنَ «الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؟ قَالُوا: لَسْنَا مِنْهُمْ، قَالَ: فَأَنْتُمْ مِنَ «الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؟ قَالُوا: لَسْنَا مِنْهُمْ، قَالَ: أَمَا أَنْتُمْ فَقَدْ تَبَرَّأْتُمْ مِنَ الْقَرِيبِينَ أَنْ تَكُونُوا مِنْهُمْ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنَ الْفِرْقَةِ الثَّلَاثَةِ «الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»، ثُمَّ قَالَ: قَوْمُوا عَنِّي لَا قَرَّبَ اللَّهُ دُورَكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: مردی بر منصور وارد شد، پس از او درباره‌ی ابو بکر و عمر و عثمان پرسید، پس به او فرمود: تو از کدام سرزمین هستی؟ گفت: از ایران، فرمود: تو از این‌هایی هستی که می‌پندارند شیعه‌ی اهل بیت‌اند؟ گفت: آری، فرمود: بنشین، جواب سؤال را خواهم داد ان شاء الله، پس مرد نشست تا اینکه مردم وارد شدند و در خانه ازدحام کردند، پس منصور با آنان درباره‌ی چیزی که می‌خواست سخن گفت و سپس فرمود: گروهی از اهل عراق به مدینه آمدند، پس نزد علی بن الحسین نشستند، پس ابو بکر و عمر را یاد کردند و به آن دو بد گفتند و سپس در عثمان افتادند، پس علی بن الحسین به آنان فرمود: به من خبر دهید آیا شما از مهاجران هستید که «از خانه‌ها و

اموال خود بیرون شدند و فضل و رضوانی از پروردگارشان را می‌جویند و خداوند و پیامبرش را یاری می‌کنند و آنان همان راستگویانند» (حشر/ ۸)؟! گفتند: ما از آنان نیستیم، فرمود: پس آیا شما از کسانی هستید که «پیش از آنان خانه و ایمان را آماده ساختند و کسانی که به نزدشان هجرت کردند را دوست می‌دارند و در سینه‌هاشان نیازی به چیزی که آنان داده شدند نمی‌یابند اگرچه خود در تنگنا باشند» (حشر/ ۹)؟! گفتند: ما از آنان نیستیم، فرمود: بنابراین شما تبری جستید که از این دو دسته باشید و من گواهی می‌دهم که شما از دسته‌ی سوم هم نیستید؛ «کسانی که بعد از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان که بر ما در ایمان پیشی گرفتند را بیامرز و در دل‌ها مان کینه‌ای از کسانی که ایمان آوردند قرار نده، پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی» (حشر/ ۱۰)، سپس فرمود: از نزد من برخیزید که خداوند خانه‌های شما را نزدیک نکند!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ، فَقَالَ: اسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَإِنِّي اسْتَغْفِرُ لَهُمَا وَ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا وَ هُوَ يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْكُمْ تَقِيَّةٌ، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ مُتَّقِيًا أَحَدًا لَاتَّقَيْتُ هَذِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ أَنَا أَلْعَنُهُمْ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی ابو بکر و عمر پرسیدم، پس فرمود: برای آن دو استغفار کن؛ چراکه من برای آن دو استغفار می‌کنم و هیچ یک از اهل بیت نبود مگر اینکه برای آن دو استغفار می‌کرد، پس گفتم: آنان می‌پندارند که این از شما تقیّه است، پس فرمود: اگر می‌خواستم از کسی تقیّه کنم از این جباران (یعنی حاکمان کنونی) تقیّه می‌کردم، در حالی که آنان را در برابر شاهدان لعنت می‌کنم!

۳ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشِّيرَازِيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ لِأَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ، فَوَجَدْتُ عِنْدَهُ قَوْمًا، فَصَبَرْتُ حَتَّى خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ؟ فَقَالَ: خَيْرًا، قُلْتُ: إِنِّي أَلْعَنُهُمَا، قَالَ: لِمَاذَا؟ قُلْتُ: لِأَنَّهُمَا ظَلَمَاكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، قَالَ: وَلَكِنَّا نَسْتَغْفِرُ لَهُمَا .

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به محضر منصور رسیدم تا از او درباره‌ی ابو بکر و عمر بپرسم، پس نزد او گروهی را یافتم، پس صبر کردم تا آنان بیرون رفتند، پس

بہ او گفتیم: فدایت شوم، دربارہی ابو بکر و عمر چہ می فرمای؟ پس فرمود: خیر، گفتیم: من آن دو را لعن می کنم، فرمود: برای چہ؟ گفتیم: برای اینکه آن دو بہ شما اہل بیت ستم کردند، فرمود: ولی ما برای آن دو استغفار می کنیم.

۴ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَدَابِيُّ، قَالَ: وَجَدْتُ الْمَنْصُورَ فِي غَارٍ وَقَدْ هَرَبَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَالْعَرَقُ يَسِيلُ مِنْهُ كَالْمِيزَابِ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ بَكَىْتُ فَقُلْتُ: فَعَلَ اللَّهُ بِرَجُلَيْنِ أَقَامَا هَذَا الْمَقَامَ! فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ! لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّهُمَا مَا عَلِمَا أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ هَذَا الْمَبْلَغَ وَلَكِنْ قُلْ: غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ وَ لِي وَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ.

ترجمہی گفتار:

علی بن داوود فیض آبادی ما را خبر داد، گفت: منصور را در غاری یافتیم، در حالی کہ از دشمنانش گریخته بود و عرق از او مانند ناودان می ریخت، پس چون او را دیدم گریه ام گرفت، پس گفتیم: خداوند با آن دو مرد کہ تو را در این وضع قرار دادند چہ کند! پس بہ من فرمود: ای پسر! این را نگو؛ زیرا آن دو نمی دانستند کہ کار بہ اینجا می رسد، ولی بگو: خداوند آن دو را ببخشايد؛ زیرا این برای تو و برای من و برای ہمہی مسلمانان بہتر است.

۵ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ عَلِيًّا ظَفَرَ بِمُعَاوِيَةَ يَوْمَ الصَّفِينِ لَمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَلَكِنْ مَنَعَهُ الْخَوَارِجُ فَأَخَّرَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ يُقَالُ لَهُ الْمُهْدِيُّ فَسَيَخْرُجُ فَيُحَارِبُ رَجُلًا مِنْ ذُرِّيَّةِ مُعَاوِيَةَ فَيُظْفِرُ بِهِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا! ثُمَّ أَخَذَ الْمَنْصُورُ فِي ذِكْرِ يَوْمِ الصَّفِينِ فَقَالَ: لَمَّا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ مَا جَتِ لُبُودُ الْخَيْلِ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ فِي جَمْعَيْنِ عَظِيمَيْنِ فَاقْتَتَلُوا كَأَشَدِّ الْقِتَالِ، ثُمَّ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَمَرَ أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنْ اخْرُجْ إِلَيَّ أَبَارِزُكَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ بِمِشْيِ، فَصَرَ بِهِ عَلِيٌّ، فَقَالَ: مَنْ هَذَانِ الْمُتَبَارِزَانِ؟ فَقِيلَ لَهُ: ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَ ابْنُ عَمَرَ، فَحَرَكَ عَلِيٌّ دَابَّتَهُ ثُمَّ دَعَا مُحَمَّدًا فَوَقَفَ لَهُ فَقَالَ: أَمْسِكْ دَابَّتِي، فَأَمْسَكَهَا لَهُ ثُمَّ مَشَى إِلَيْهِ فَقَالَ: أَنَا أَبَارِزُكَ فَهَلُمَّ إِلَيَّ، فَقَالَ: لَيْسَ لِي فِي مِبَارَزَتِكَ حَاجَةٌ، فَرَجَعَ ابْنُ عَمَرَ وَ أَخَذَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ يَقُولُ لِأَبِيهِ: مَنَعَنِي مِنْ مِبَارَزَتِهِ، فَوَاللَّهِ لَوْ تَرَكَتَنِي لَرَجَوْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! لَوْ بَارَزْتَهُ أَنَا لَقَتَلْتُهُ وَلَوْ بَارَزْتَهُ أَنْتَ لَرَجَوْتُ أَنْ تَقْتُلَهُ وَ مَا كُنْتُ أَمِنُ أَنْ يَقْتُلَكَ، فَقَالَ مُحَمَّدٌ: يَا أَبَه! أَتَبَرُّزُ بِنَفْسِكَ إِلَى هَذَا الْفَاسِقِ اللَّيِّمِ عَدُوِّ اللَّهِ؟ وَاللَّهِ لَوْ أَبُوهُ يَسْأَلُكَ الْمِبَارَزَةَ لَرَغِبْتُ بِكَ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! لَا تَذْكُرْ أَبَاهُ وَ لَا تَقُلْ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا، يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَاهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: اگر علی در روز صفین بر معاویه چیره می‌شد، هر آینه زمین را از عدل و داد پر می‌کرد همان طور که از ظلم و ستم پر شده بود، ولی خوارج او را باز داشتند، پس خداوند آن را تا مردی از ذریه‌ی او به تأخیر انداخت که به او مهدی گفته می‌شود، پس به زودی خروج می‌کند، پس با مردی از ذریه‌ی معاویه می‌جنگد، پس بر او چیره می‌شود، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است! سپس منصور به توصیف روز صفین پرداخت و فرمود: هنگامی که نيزه‌ها به هم خورد و زین اسب‌ها کج شد، محمد بن علی بن ابی طالب بیرون آمد و عبید الله بن عمر بن الخطاب به سوی او خارج شد در دو جمع عظیم، پس به سخت‌ترین شیوه با یکدیگر جنگیدند، سپس عبید الله بن عمر به نزد محمد بن حنفیه فرستاد که به سوی من بیرون بیا تا با تو مبارزه کنم، پس (محمد) پیاده به سوی او بیرون شد، پس چشم علی به او افتاد، پس فرمود: این دو مبارز کیستند؟ گفته شد: ابن حنفیه و ابن عمر، پس علی اسب خود را حرکت داد و سپس محمد را فرا خواند، پس به نزد او آمد، پس فرمود: اسب من را نگاه دار، پس اسب او را نگاه داشت، سپس آن حضرت پیاده به سوی ابن عمر رفت و فرمود: من با تو مبارزه می‌کنم، پس به سوی من بیا! پس او گفت: من را به مبارزه با تو حاجتی نیست! پس ابن عمر بازگشت و ابن حنفیه رو به پدر خود کرد و گفت: من را از مبارزه با او بازداشتی، در حالی که به خدا سوگند اگر من را او می‌گذاشتی امید داشتم که او را بکشم، پس آن حضرت فرمود: پسرم! اگر من با او مبارزه می‌کردم او را می‌کشتم و اگر تو با او مبارزه می‌کردی امید داشتی که او را بکشی و من ایمن نبودم که او تو را بکشد، پس محمد گفت: پدر! آیا خودت را با این فاسق پست و دشمن خدا روبه‌رو می‌کنی؟! به خدا سوگند اگر پدر او (عمر) تو را به مبارزه می‌طلبید تو را از او والاتر می‌دانستم (که به مصافح بروی)، پس آن حضرت فرمود: پسرم! پدر او را یاد نکن و دربارهاش جز خیر نگو، خداوند پدر او را بیامرزد!

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: هَلْ أَنْتَ تَسْتَعْفِرُ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَ لِمُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِأَنَّ عَلِيًّا بَايَعَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَ حَارَبَ مُعَاوِيَةَ وَ لَيْسَ مَنْ بَايَعَهُ كَمَنْ حَارَبَهُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَلَّ سَيْفَهُ عَلَى خَلِيفَةِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِي أَصْحَابِ الْجَمَلِ؟ قَالَ: أَمَا عَائِشَةُ فَقَدْ تَابَتْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَمَا الزُّبَيْرُ فَقَدْ هَرَبَ وَ لَمْ يُحَارِبْ وَ أَمَا طَلْحَةُ فَوَاللَّهِ لَا أَذْرِي مَا أَقُولُ فِيهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: آیا تو برای ابو بکر و عمر و عثمان استغفار می‌کنی؟ فرمود: آری، گفتیم: و برای معاویه؟ فرمود: نه، گفتیم: برای چه؟ فرمود: برای اینکه علی با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرد و با معاویه جنگید و کسی که با او بیعت کرد مانند کسی نیست که با او جنگید، سپس فرمود: هر کس شمشیرش را به روی خلیفه‌ی خداوند و پیامبرش بکشد، مشرک است، گفتیم: پس درباره‌ی اصحاب جمل چه می‌گویی؟ فرمود: اما عایشه توبه کرد ان شاء الله و اما زبیر گریخت و نجنبید و اما طلحه به خدا سوگند نمی‌دانم درباره‌اش چه بگویم!

۷ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: سُئِلَ الْمَنْصُورُ عَنْ عَائِشَةَ فَقَالَ: إِنَّ عَيْسَى بْنَ دِينَارٍ سَأَلَ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ: اسْتَغْفِرَ اللَّهُ لَهَا، أَمَا بَلَغَكَ أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ شَجْرَةً يَا لَيْتَنِي كُنْتُ حَجْرًا يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَدْرَةً؟ قَالَ: وَ مَا ذَاكَ مِنْهَا؟ قَالَ: تَوْبَةٌ.

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی عایشه سؤال شد، پس فرمود: عیسی بن دینار درباره‌ی او از ابو جعفر (باقر) سؤال کرد، پس فرمود: برای او از خداوند آمرزش بخواه، آیا به تو نرسیده است که او می‌گفت: ای کاش درختی بودم! ای کاش سنگی بودم! ای کاش کلوخی بودم! (عیسی بن دینار) گفت: این سخن از او چه بود؟ فرمود: توبه.

۸ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: دَخَلَ عَلَى الْمَنْصُورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ إِيْرَانٍ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَأَجَابَهُ ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ: أَوْصِنِي، فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ: لَا تَسُبُّ أُمَّكَ! فَتَغَيَّرَ الرَّجُلُ وَقَالَ: وَ هَلْ يَسُبُّ أَحَدٌ أُمَّهُ؟! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: نَعَمْ، يَسُبُّ بَعْضُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيَسُبُّ أُمَّهُ! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّمَا سَمَّاهُنَّ اللَّهُ أَهْمَاتٍ لِتَحْرِيمِ نِكَاحِهِنَّ، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: كَذَبُوا لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَسَمَّاهُنَّ أَخَوَاتٍ، قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ النَّبِيَّ تَذَكَّرَهَا حَارِثٌ عَلِيًّا وَ فَعَلَتْ وَ فَعَلَتْ، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: وَ هَلْ جَاهَدَتِ النَّاسَ عَلَى أَنْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ؟! قَالَ الرَّجُلُ: لَا، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: أَلَا وَاللَّهِ لَوْ جَاهَدَتِ النَّاسَ عَلَى أَنْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ لَكَانَ وَاجِباً عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَاحِبُوهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً، أَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لِمَكَانِ الْآيَةِ؟ قَالَ الْمَنْصُورُ: لِأَنَّ سَبَّهَا كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ كَمَا يُؤْذِيكُمْ سَبُّ أَزْوَاجِكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: مردی از اهل ایران بر منصور وارد شد و از او

درباره‌ی چیزهایی پرسید، پس او پاسخ داد، سپس مرد گفت: من را وصیّت کن، پس منصور به او فرمود: مادرت را دشنام نده! پس مرد متغیّر شد و گفت: مگر کسی مادرش را دشنام می‌دهد؟! منصور فرمود: آری، برخی از همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دشنام می‌دهد، پس مادرش را دشنام می‌دهد! این‌ها می‌گویند که خداوند آنان را فقط برای تحریم نکاحشان مادر نامیده است، منصور فرمود: دروغ می‌گویند، اگر چنان بود که می‌گویند آنان را خواهر می‌نامید (نه مادر)، مرد گفت: زنی که تو یاد می‌کنی با علی جنگید و چنین کرد و چنان کرد، پس منصور فرمود: و آیا با مردم در کوشش شد که برای خداوند چیزی را شریک گیرند که به آن علمی ندارند؟! مرد گفت: نه، منصور فرمود: آگاه باش که به خدا سوگند اگر با مردم در کوشش می‌شد که برای خداوند چیزی را شریک گیرند که به آن علمی ندارند، باز هم بر آنان واجب بود که در دنیا با او به نیکی مصاحبت کنند، آیا می‌دانی برای چه؟ مرد گفت: برای آیه؟ منصور فرمود: برای اینکه دشنام دادن به او پیامبر را می‌آزرد همان طور که دشنام دادن به همسرانتان شما را می‌آزارد!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای بسیار مهم که منعکس کننده‌ی موضع اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت به صحابه و همسران آن حضرت و زمینه‌ساز وحدت حقیقی میان مسلمانان است، به پرسش و پاسخ ۳۲۹ مراجعه کنید.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین
فضائل اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم
و احوال آنان

دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی سوگواری برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام آن

۱. أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْمُتَّصِرِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ أَسْأَلُهُ عَمَّا يَفْعَلُ النَّاسُ فِي الْحِدَادِ لِأَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: لَا بَأْسَ بِذِكْرِ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَصْفِ أَعْمَالِهِمْ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ بِالْحَقِّ وَيَحْرُمُ الْكَيْدُ فِيهِمْ وَ الْإِفْتِرَاءُ عَلَيْهِمْ قَطْعًا وَ لَا بَأْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى مَصَائِبِهِمْ وَ إِشَادِ الشَّعْرِ فِيهِمْ إِذَا كَانَ صِدْقًا وَ يُكْرَهُ ضَرْبُ الرَّؤُوسِ وَ الْخُدُودِ وَ الصُّدُورِ وَ الظُّهُورِ كَمَا يَفْعَلُ الْعَامَّةُ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» وَ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ حَلَقَ وَ سَلَقَ وَ حَرَقَ» وَ إِنَّمَا الْمَرْغُوبُ فِيهِ الْبُكَاءُ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْءٌ مَشْرُوعٌ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّهُ مَهْمَا كَانَ مِنَ الْعَيْنِ وَ مِنَ الْقَلْبِ فَمِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْيَدِ وَ مِنَ اللِّسَانِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ» وَ كَذَلِكَ الضَّرْبُ فِي الْأَرْضِ بِآلَاتِ اللَّهِ مَعَ الزِّيَارَاتِ وَ الْأَعْلَامِ الْمُتَبَدِّعَةِ، فَكُلُّ ذَلِكَ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ وَ لَا بَأْسَ بِالِاجْتِمَاعِ فِي الْمَسَاجِدِ وَ الْبُيُوتِ لِمَدْحِهِمْ وَ ذِكْرِ مَصَائِبِهِمْ وَ الْبُكَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَغْزِيَةِ ذَوِي مَوَدَّتِهِمْ مَا لَهُمْ بِكَفٍّ مَعَهُ كَيْدٌ أَوْ فُحْشٌ أَوْ ضَرْبٌ أَوْ جَرْحٌ أَوْ تَبْذِيرٌ أَوْ تَأْخِيرُ صَلَاةٍ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا وَ قَدْ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى وَلَدِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ ذَكَرَ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَمدَحَهَا وَ بَكَى عَلَيْهَا وَ حَتَّ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى حَمْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ بَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مدَحَتْهُ وَ كَانَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يمدَحُ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَسْمَعُ فَلَا يَنْتَهِي عَنْهُ، فَكُلُّ هَذَا سُنَّةٌ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ الْبِدْعَةُ.

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: برای جناب منصور هاشمی خراسانی نامه‌ای نوشتم و از او درباره‌ی کارهایی که مردم در سوگ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دهند پرسیدم، پس برای من نوشت: یاد کردن از اهل بیت پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم و توصیف کارهای آنان و ستایش آنان به حق، اشکالی ندارد و دروغ گفتن درباره‌ی آنان و افترا زدن بر آنان قطعاً حرام است و گریستن بر مصائب آنان و سرودن شعر برای آنان هرگاه راست باشد اشکالی ندارد و زدن بر سرها و روی‌ها و سینه‌ها و پشت‌ها به نحوی که عامه می‌کنند کراهت دارد؛ به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «از ما نیست کسی که بر روی‌ها می‌زند و گریبان‌ها می‌درد و به فراخوان جاهلیت فرا می‌خواند» و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من از هر کسی که موی کند و شیون کند و جامه درد بیزارم» و تنها کاری که پسندیده است گریستن است و فراتر از آن کار مشروعی نیست؛ به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «هر چیزی که از چشم و از دل برآید آن از خداوند بلندمرتبه و از رحمت است و هر چیزی که از دست و از زبان برآید آن از شیطان است» و چنین است راهپیمایی در زمین با پرچم‌ها و علامت‌های ابداع شده؛ چراکه همه‌ی آن‌ها بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به آتش راه می‌یابد و گرد آمدن در مسجدها و خانه‌ها برای مدح آنان و ذکر مصیبت‌هاشان و گریستن برایشان و تعزیت دوستدارانشان اشکالی ندارد هرگاه با آن دروغی یا ناسزایی یا ضربی یا جرحی یا اسراف یا تأخیری در نماز از اول وقتش نباشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فرزند خود ابراهیم گریست و خدیجه علیها السلام را یاد کرد و مدح فرمود و بر او گریست و به گریستن بر حمزه رضی الله عنه تشویق نمود و فاطمه علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست و او را مدح کرد و سعد بن معاذ رضی الله عنه در نزد قبرش مدح می‌شد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنید و از آن نهی نمی‌کرد، بنابراین همه‌ی این کارها سنت است و تنها بدعت حرام است.

۲ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنِّي حَدَّثْتُ قَرِيبًا مِنْ هَذِهِ الشَّيْعَةِ بِنَهْيِكَ عَنْ لَطْمِ الْوُجُوهِ وَ شَقِّ الْجُيُوبِ فِي الْمَأْتَمِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ فَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ وَ اسْتَضَعَبُوهُ وَ قَالُوا: إِنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ شَقَّتْ جَبِيهَا عَلَى قَتْلِ أَخِيهَا! قَالَ: كَذَبُوا عَلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ أَخَاهَا أَوْصَى إِلَيْهَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ وَ أَقْسَمَ عَلَيْهَا بِأَنْ لَا تَلْطِمِي عَلَيَّ وَجْهًا وَ لَا تَشَقِّي عَلَيَّ جَبِيًّا إِذَا أَنَا هَلَكْتُ؟! أَمْ فَحَسِبُوا أَنَّهَا عَصَتْ أَخَاهَا وَ لَمْ تَعْمَلْ بِوَصِيَّتِهِ؟! لَا وَاللَّهِ بَلْ أَطَاعَتْهُ وَ كَانَتْ صَالِحَةً تَقِيَّةً! ثُمَّ قَالَ: مَنْ كَانَ عَارِفًا بِحَقِّ الْحُسَيْنِ فَلَا يَلْطَمَنَّ عَلَيْهِ وَجْهًا وَ لَا يَشَقَّنَّ عَلَيْهِ جَبِيًّا وَ لِيَعْمَلَ بِوَصِيَّتِهِ كَمَا عَمِلَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: من گروهی از این شیعه را به نهی تو

از زدن بر روی‌ها و دریدن گریبان‌ها در ماتم اهل بیت خبر دادم، پس بر آنان گران آمد و (قبول) آن را سخت شمردند و گفتند: زینب دختر علی رضی الله عنها در شهادت برادرش بر روی خود زد و گریبانش را درید! فرمود: بر زینب دختر علی دروغ بستند! آیا ندانستند که برادر او در شب عاشورا به او وصیت کرد و او را قسم داد که هرگاه من از دنیا رفتم به خاطر من بر روی نزن و گریبان ندر؟! پس آیا پنداشتند که او برادرش را نافرمانی کرد و به وصیتش عمل نکرد؟! نه به خدا سوگند، بلکه او را اطاعت کرد و زنی صالح و پرهیزکار بود! سپس فرمود: هر کس با حق حسین آشناست پس به خاطر او بر روی نزند و گریبان ندرد و به وصیت او عمل کند همان طور که زینب دختر علی عمل کرد!

۳ . أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ سَأَلُوهُ عَنْ فِعَالِهِمْ فِي الشَّهْرَيْنِ الْمُحَرَّمِ وَ الصَّفَرِ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ مِنِّي أَنْ أَرْقِصَ بِمِزْمَارِكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا الْحَقَّ! فَادْكُرُوا سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ لَا تَصْرُبُوا عَلَيْهِ رَأْسًا وَ لَا صَدْرًا وَ لَا ظَهْرًا فَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ فِيكُمْ لَنَهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ كَمَا نَهَى أُخْتَهُ زَيْنَبُ! فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُمْ غَضَبَانُ فَقُلْتُ لَهُ: لَوْ وَدَعْتَهُمْ يَضْرِبُونَ رُؤُوسَهُمْ حَتَّى يَمُوتُوا! أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يَنْفُصُونَ مِنكَ؟! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَأَيْنَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: مردانی از شیعه به محضر آن جناب رسیدند و از او درباره‌ی کارهای خود در دو ماه محرم و صفر پرسیدند، پس به آنان فرمود: شما می‌خواهید که من با ساز شما برقصم، ولی من جز حق را نمی‌گویم! پس سرور جوانان اهل بهشت را یاد کنید و بر او بگریید و برای او بر سر و سینه و پشت نکوبید؛ چراکه او به خدا سوگند اگر در میان شما بود شما را از این کار نهی می‌کرد همان طور که خواهرش زینب را نهی کرد! پس آن مردان در حالی که خشمگین بودند بیرون رفتند، پس من به آن جناب عرض کردم: ای کاش آنان را وا می‌گذاشتی که بر سر خود بکوبند تا بمیرند! آیا نمی‌بینی که بر تو خرده می‌گیرند؟! فرمود: سبحان الله! پس نهی از منکر کجا می‌شود؟!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْسِ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي كَرِهْتَ لَطْمَ الْخُدُودِ وَ صَرْبَ الرُّؤُوسِ - يَعْنِي فِي الْمَاتَمِ لِلْحُسَيْنِ؟! قَالَ: لَا وَ لَكِنْ كَرِهَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ! قَالَ الرَّجُلُ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ لَمَّا قَتِلَ تَلَكِ الْقَتْلَةَ خَرَجْنَ لِاطْمَاتِ الْوُجُوهِ؟! قَالَ: كَانَ يَنْهَاهُنَّ عَنْ ذَلِكَ! قَالَ الرَّجُلُ: وَ لَكِنَّهِنَّ فَعَلْنَ! قَالَ: إِذَا لَا تُطِيعُهُنَّ فِي عِصْيَانِهِنَّ! قَالَ الرَّجُلُ:

كَانَتْ فِيهِنَّ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ! قَالَ: وَ مَا يُدْرِيكَ مَنْ كَانَتْ فِيهِنَّ يَا لُكَيْغُ؟! كَانَتْ وَاللَّهِ أَتَقِي لِيلَهُ مِنْ أَنْ تَعْصِي أَخَاهَا فَتُلْطِمَ خَدَّهَا أَمَامَ الرَّجَالِ! ثُمَّ قَالَ: مَا أَمْرُنَا بِطَاعَتِهَا وَ لَكِنْ أَمْرُنَا بِطَاعَةِ الْحُسَيْنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: مردی از شیعه به محضر آن جناب رسید و به او گفت: تو کسی هستی که از زدن بر روی‌ها و کوبیدن بر سرها - یعنی در سوگ حسین - کراهت داری؟! فرمود: نه، بلکه خداوند و پیامبرش از آن کراهت دارند! مرد گفت: آیا نمی‌دانی که زنان حسین هنگامی که او به آن صورت کشته شد بیرون دویدند در حالی که بر روی‌های خود می‌زدند؟! فرمود: آن حضرت آنان را از این کار نهی می‌کرد! مرد گفت: ولی آنان این کار را کردند! فرمود: در این صورت از آنان در نافرمانی‌شان اطاعت نمی‌کنیم! مرد گفت: در میان آنان زینب دختر علی بود! فرمود: تو چه می‌دانی که در میان آنان چه کسی بود ای نادان؟! به خدا سوگند او خداترس‌تر از آن بود که برادر خود را نافرمانی کند و در پیش روی مردان بر روی خود بزند! سپس فرمود: (به فرض که چنین باشد) ما به اطاعت از او امر نشده‌ایم، بلکه به اطاعت از حسین امر شده‌ایم!

۵ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ: مَرَّ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْبَعَةِ وَ هُمْ يَضْرِبُونَ ظُهُورَهُمْ بِالسَّلَاسِلِ، فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟! قُلْنَا: جَمَاعَةٌ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ شَيْبَعَةِ الْحُسَيْنِ! قَالَ: كَذِبُوا! لَوْ كَانُوا مِنْ شَيْبَعَتِهِ لَأَتَّبَعُوهُ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنِ مِثْلِ هَذَا؟! قُلْنَا: إِنَّ لَهُمْ عُلَمَاءَ بِإِيرَانَ وَ هُمْ يَأْمُرُونَهُمْ بِهَذَا! قَالَ: نَعَمْ، شَشَّيْنَهُ أَغْرَفَهَا مِنْ أَحْزَم!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: منصور بر جماعتی از شیعه گذشت که با زنجیرها بر پشت‌های خود می‌زدند، پس فرمود: اینان کیستند؟! گفتیم: جماعتی هستند که می‌پندارند از شیعیان حسین‌اند! فرمود: دروغ می‌گویند! اگر از شیعیان او بودند از او پیروی می‌کردند! آیا نمی‌دانند که او از مانند این کار نهی می‌کرد؟! گفتیم: برای اینان عالمانی در ایران هستند که اینان را به این کار امر می‌کنند! فرمود: آری، خوی بدی است که از اخزم می‌شناسم!

شرح گفتار:

سخن آن جناب «خوی بدی است که از اخزم می‌شناسم»، ضرب المثلی در میان عرب است و «اخزم» نام مردی از بنی طیء بوده است و مراد از آن این است که با این رویکرد افراطی و عامیانه‌ی عالمان در ایران آشنایی دارم.

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرازيُّ قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّا نَجْتَمِعُ فِي الْبُيُوتِ فَتَذَكِّرُنَا أَصَابَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِكَرْبَلَاءَ! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ! قُلْتُ: وَ نُنْشِدُ فِيهِ شِعْرًا! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ! قُلْتُ: وَ نَبْكِي عَلَيْهِ! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ! قُلْتُ: وَ نَلْعَنُ قَاتِلَهُ! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ! قُلْتُ: وَ نَضْرِبُ صُدُورَنَا وَ رُؤُوسَنَا! قَالَ: أَمَا هَذَا فَلَا؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يَنْهَى عَنْهُ! ثُمَّ قَالَ: أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ تَفْعَلُوا مَا أُمِرْتُمْ بِهِ وَ تَتْرَكُوا مَا نُهَيْتُمْ عَنْهُ فَتُلَاقُوا الْحُسَيْنَ فِي الْجَنَّةِ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: ما در خانه‌ها جمع می‌شویم و آنچه در کربلا به حسین بن علی رسید را یاد می‌کنیم! فرمود: اشکالی ندارد! گفتم: و درباره‌ی آن حضرت شعر می‌سراییم! فرمود: اشکالی ندارد! گفتم: و بر آن حضرت گریه می‌کنیم! فرمود: اشکالی ندارد! گفتم: و قاتلش را لعنت می‌کنیم! فرمود: اشکالی ندارد! گفتم: و بر سینه‌ها و سرهامان می‌زنیم! فرمود: اما این نه؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی می‌کرد! سپس فرمود: آیا دوست ندارید که هر چه به آن امر شدید را انجام دهید و هر چه از آن نهی شدید را ترک نمایید، پس با حسین در بهشت ملاقات کنید؟!

۷ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَتَلَانِيُّ قَالَ: دَخَلَ الْمَنْصُورُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ هُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَقَالَ لَهُمْ: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً مِنْكُمْ ذَكَرَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَبَكَى عَلَيْهِ! أَلَا وَاللَّهِ قَتَلُوهُ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ هُمْ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ! قَالَ: فَاجْتَمَعْنَا عِنْدَهُ وَ ذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ بَكَينَا عَلَيْهِ وَ كَأَنِّي بِدَمْعِ الْمَنْصُورِ تَجْرِي عَلَى خَدَيْهِ وَ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ أُنِينٌ وَ لَا عَوِيل!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: منصور در روز عاشورا بر اصحاب خود وارد شد در حالی که آنان با هم گفتگو می‌کردند، پس به آنان فرمود: خداوند رحمت کند کسی از شما را که پسر دختر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را در این روز یاد کند، پس بر او بگرید! آگاه باشید که به خدا سوگند او را کشتند در حالی که او آنان را به سوی بهشت دعوت می‌کرد و آنان او را به سوی آتش دعوت می‌کردند! (یونس) گفت: پس نزد آن جناب گرد آمدیم و حسین بن علی را یاد کردیم و بر او گریستیم و گویا من اشک‌های منصور را می‌دیدم که بر گونه‌های او جاری بود بی آنکه از او شیون یا فغانی شنیده شود.

۸ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: دَخَلَ الْمَنْصُورُ بَيْتًا فِيهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْبَعَةِ يَذْكُرُونَ

مَصَائِبَ حُسَيْنٍ وَ يَبْكُونَ عَلَيْهِ، فَجَلَسَ فِيهِمْ حَتَّى قَالَ قَاتِلُهُمْ: أَنَا كُلُّبٌ حُسَيْنٍ! فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ قَامَ الْمَنْصُورُ وَ حَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا جَاءَهُمْ حُسَيْنٌ لِيَكُونُوا كِلَابًا! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَدْخُلُونَ بَيْتًا فِيهِ كُلْبٌ؟! ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى دَخَلَ بَيْتًا آخَرَ فِيهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ يَذْكُرُونَ مَصَائِبَ حُسَيْنٍ وَ يَبْكُونَ عَلَيْهِ، فَجَلَسَ فِيهِمْ حَتَّى وَضَعُوا ثِيَابَهُمْ وَ صَرَبُوا صُدُورَهُمْ فِي صَفٍّ وَاحِدٍ، فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ قَامَ الْمَنْصُورُ وَ حَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ: نُرَافِقُكُمْ فِي السُّنَّةِ وَ نَفَارِقُكُمْ فِي الْبِدْعَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور به خانه‌ای درآمد که در آن گروهی از شیعه مصائب حسین را یاد می‌کردند و بر آن حضرت می‌گریستند، پس در میان آنان نشست تا آن گاه که گوینده‌ی شان گفت: من سگ حسین هستم! پس چون این سخن را گفت منصور برخاست و بیرون رفت در حالی که می‌فرمود: به خدا سوگند حسین به نزد آنان نیامد تا سگ باشند! آیا ندانستند که فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگی باشد داخل نمی‌شوند؟! سپس رفت تا اینکه به خانه‌ای دیگر درآمد که در آن گروهی از شیعه مصائب حسین را یاد می‌کردند و بر آن حضرت می‌گریستند، پس در میان آنان نشست تا آن گاه که جامه‌های خود را درآوردند و در صفی واحد بر سینه‌های خود کوبیدند، پس چون این کار را کردند منصور برخاست و بیرون رفت در حالی که می‌فرمود: با شما در سنت همراهی می‌کنیم و از شما در بدعت جدا می‌شویم!

۹ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَخْتِيَارٍ قَالَ: سَمِعَ الْمَنْصُورُ أَنَّ رَجُلًا أَعْرَسَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ: أَفْ أَفْ! أَلَا يَعْلَمُ أَنَّ هَذَا يَوْمٌ غَضِبَ اللَّهُ فِيهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ؟! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتِلَ فِي هَذَا الْيَوْمِ ابْنُهُ مَا أَعْرَسَ فِيهِ وَ لَكِنْ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ قَالَ: اجْعَلُوهُ يَوْمَ حَزْنِكُمْ فَإِنَّ قَوْمًا مِنْ قِبَلِكُمْ جَعَلُوهُ يَوْمَ فُرْحَتِهِمْ فَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الحمید بن بختیار ما را خبر داد، گفت: منصور شنید که مردی در روز عاشورا عروسی گرفته است، پس فرمود: اف اف! آیا نمی‌داند این روزی است که خداوند در آن بر اهل زمین غضب کرد؟! هان به خدا سوگند اگر در این روز پسرش کشته شده بود در آن عروسی نمی‌گرفت، ولی در این روز پسر رسول خدا کشته شده است! سپس فرمود: آن را روز اندوه خود قرار دهید؛ چراکه گروهی پیش از شما - یعنی بنی امیه - آن را روز شادی خود قرار دادند، پس خداوند بر آنان خشم گرفت!

۱۰ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخُجَنْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَذَكَرْتَهُمْ بِأَيَّامٍ لِلَّهِ﴾، فَقَالَ: يَوْمٌ بَعَثَ اللَّهُ فِيهِ نَبِيَّهُ مِنْهَا وَ يَوْمٌ هَاجَرَ فِيهِ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْهَا وَ يَوْمٌ بَدَرَ مِنْهَا وَ يَوْمٌ الْأَحْزَابِ مِنْهَا وَ يَوْمٌ فَتَحَ مَكَّةَ مِنْهَا وَ ذَكَرَ أَيَّاماً أُخْرَى ثُمَّ قَالَ: وَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ مِنْهَا وَ فِيهِ قَتِلَ الرَّكِيُّ النَّبِيُّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ! قُلْتُ: مَا بَالُهُ حَرَجَ وَ قَدْ نَهَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ؟ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ نَهَاهُ عَنِ الْمَعْرُوفِ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «روزهای خدا را به یادشان بیاور» (ابراهیم / ۵)، پس فرمود: روزی که خداوند در آن پیامبرش را برانگیخت از آن (روزها) است و روزی که آن حضرت به مدینه هجرت کرد از آن (روزها) است و روز بدر از آن (روزها) است و روز احزاب از آن (روزها) است و روز فتح مکه از آن (روزها) است و روزهای دیگری را نیز ذکر کرد و سپس فرمود: و روز عاشورا از آن (روزها) است و در آن پاکیزه‌ی پرهیزکار حسین بن علی بر کناره‌ی رود فرات کشته شد! گفتم: آن حضرت را چه شد که خروج کرد، در حالی که عبد الله بن عمر او را نهی نمود؟! فرمود: عبد الله بن عمر او را از معروف نهی نمود!

۱۱ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا تَزْنُوا! فَوَاللَّهِ مَا قَتَلَ السَّبْيِينَ إِلَّا أَوْلَادَ زَنَا وَ مَا قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ إِلَّا وَلَدَ زَنَا! ثُمَّ هَمَسَ بِحَدِيثِهِ فَقَالَ: مَا لَقِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَبْقَعِ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: زنا نکنید؛ چرا که به خدا سوگند پیامبران را نکشتند مگر فرزندان زنا و حسین بن علی را نکشت مگر فرزند زنا! سپس سخن خود را آهسته کرد و فرمود: ابو عبد الله چه‌ها دید از سگ سیاه و سپید!

۱۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: زُرْهُ وَ سَلِّمْ عَلَيْهِ وَ سَلِّ اللَّهُ حَاجَتَكَ! قُلْتُ: كَيْفَ أَسَلِّمْ عَلَيْهِ عِنْدَ قَبْرِهِ؟ قَالَ: قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَتَّى جِهَادِهِ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَمَرَ بِهِ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَزَيَّي بِهِ، أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ! قُلْتُ: فَأَطُوفُ بِقَبْرِهِ؟ قَالَ: لَا وَ لَا تُصَلِّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَكِنْ تَنَحَّ نَاحِيَةً وَ صَلِّ فِي بَعْضِ الرُّوَاقَاتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خیر داد، گفت: از منصور درباره‌ی زیارت قبر حسین پرسیدم، پس فرمود: آن را زیارت کن و بر آن حضرت سلام بده و حاجتت را از خداوند بخواه! گفتیم: چگونه بر آن حضرت در نزد قبرش سلام دهم؟ فرمود: بگو: سلام بر تو ای ابا عبد الله! سلام بر تو ای پسر رسول خدا! گواهی می‌دهم که تو نماز را بر پا داشتی و زکات را پرداختی و به معروف امر کردی و از منکر باز داشتی و در راه خدا چنانکه شایسته بود جهاد کردی تا آن گاه که مرگ به تو رسید، پس خداوند لعنت کند کسی را که تو را کشت و خداوند لعنت کند کسی را که به آن امر کرد و خداوند لعنت کند کسی را که از آن آگاهی یافت و به آن راضی شد، من به سوی خداوند از آنان بیزارم! گفتیم: آیا قبر او را طواف کنم؟ فرمود: نه و در پیش روی آن نماز نگزار، بلکه به کناری برو و در برخی رواق‌ها نماز بگزار!

شرح گفتار:

بی‌گمان کسانی که از عقل سلیم برخوردار و از موانع شناخت برکنارند می‌دانند که این آموزه‌های منصور هاشمی خراسانی، همگی آموزه‌های پاک و اصیل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و هر کس به آن‌ها عمل کند، پیرو راستین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده می‌شود که از افراط‌ها و تفریط‌ها رهایی یافته و به اعتدال دینی و صراط مستقیم اسلام رهنمون شده است. آشکار است که منصور هاشمی خراسانی در هیچ یک از عقاید و اعمال خود، از خطّ پیامبر و اهل بیت او خارج نشده و فارغ از فتنه‌ها و آشوب‌های جهان، در حال تبیین این خطّ مبارک و مبارزه با بدعت‌ها و انحرافات است.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین شوون مهدی و احوال او

خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی ظاهر نبودن مهدی در زمین و ضرورت ظهور او

گروهی از یارانمان روایت کردند که عبد صالح منصور هاشمی خراسانی، سه سال پیش از فتنه‌ی شام و عراق برای جمعی از مردم خطبه‌ای خواند و فرمود:

«هان! بدانید که افقِ مغرب، از ابرهای تیره تاریک است. به زودی توفانی سرخ بر شما خواهد وزید و سرزمینِ شما را در خواهد نوردید. نه سقفی باقی خواهد گذاشت که در زیر آن پناه گیرید و نه دیواری که در پس آن پنهان شوید! در آن زمان، اَمّتِ محمّد آرزو خواهد کرد که نیمی از جوانان خود را بدهد و در عوض، مهدی را در درّه‌ای از درّه‌های حجاز باز یابد! هان، ای اَمّتِ نادان! در پی چه می‌گردی؟! و به دنبالِ که می‌روی؟! پیشوای تو مهدی است. آرامشِ شب‌ها و خرمیِ روزهای تو مهدی است. شادیِ ماندگار و شیرینیِ روزگارِ تو مهدی است. خوش‌بختیِ دنیا و رستگاریِ آخرت تو مهدی است. پس چه چیزی تو را از او باز داشته است؟! یا چه کسی تو را از او بی‌نیاز کرده است؟! ... آیا می‌پندارید که در غیاب او، عدالت را خواهید دید و به شکوفایی خواهید رسید؟! یا می‌پندارید که در غیاب او، امنیت خواهید داشت و خوشبخت خواهید شد؟! نه به خدا سوگند، سپس نه به خدا سوگند؛ بلکه این آرزو را با خود به گور خواهید برد، همچنانکه گذشتگان آن را با خود به گور بردند! زیرا خداوند در غیبت گماشته‌اش خیری قرار نداده و در حکومت غیر او برکتی نیافریده است! راست می‌گویم به شما: در غیبت او، شکم‌هاتان به پشت خواهد چسبید و بر روی خاشاک خواهید خوابید! صبح و شام غضبناک خواهید بود و آرزوی مرگ خواهید کرد! خانه‌های شما غیرمسکون و بازارهاتان تعطیل خواهد شد! زمین‌های زراعی خار خواهد رویاند و درختان میوه خشک خواهد شد! گله‌های دام پراکنده خواهند گشت و کسی نخواهد بود که آن‌ها را جمع کند. سرهای شما شپش خواهد گذاشت و دست‌هاتان خاکی خواهد بود! شهرهاتان ویران و روستاهاتان متروک خواهد شد! از کوچه‌های شما کسی عبور نخواهد کرد و درهای شما را کسی نخواهد زد! قنات‌های شما آب نخواهد داشت و در چاه‌های شما مار لانه خواهد نمود! در میداین تان گرگ خواهد چرخید و بر برج‌هاتان جغد خواهد نالید! بر پنجره‌هاتان

عنکبوت تار خواهد تنید و در حوض‌چه‌هاتان وزغ خواهد خواند! در درّه‌های تاریک ساکن خواهید شد و به قلّه‌ی کوه‌ها پناه خواهید برد! در شکاف صخره‌ها پنهان خواهید شد و با چلیپاسه‌های بیابان همنشین خواهید بود! از سرزمین‌های شما دود به آسمان خواهد رفت و آتش آن خاموش نخواهد شد! دشمنانتان بر شما مسلط خواهند گشت و شیاطین غرب و شرق شما را خواهند خورد! گریه‌ی کودکانتان را نخواهند شنید و بر پیران زمین‌گیرتان رحم نخواهند کرد! اموال‌تان را قسمت خواهند نمود و برای ناموس‌تان قرعه خواهند زد! مردگانتان را به خاک نخواهند سپرد، بلکه برای سگ‌هاشان خواهند گذاشت!

هان، ای مردم! برای آن‌چه در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید! جهان به پایان خود نزدیک شده و زمان وعده‌ها فرا رسیده است. به زودی روزگار غیبت که رامش می‌پندارید، همچون شتری بهارمست رم می‌کند و دندان‌های تیزش را در چشم‌هاتان فرو می‌برد. به خدایی که جسم و جانم در دست اوست سوگند که آن‌چه می‌گویم شعر نیست و اغراقی در گفتار شمرده نمی‌شود. زودا که دیگ جهان به جوش آید و رود زمان به خروش گراید و آسیاب فتنه را بگرداند و سنگ آشوب را بچرخاند. خطر! خطر! آگاه باشید که به هیچ یک از شما رحم نخواهند کرد! گوشه‌گیرترین شما را نیز خواهند آورد و کره و دوغش را خواهند گرفت. هنگامی که داس فتنه فرود آید، ایستاده درو شود و نشسته خرد گردد. خطر! خطر! امروز که فرصتی دارید، دین خود را بردارید و بگریزید! اگر حق را با من یافتید به سوی من بیایید، اگر چه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه من شما را به سوی مهدی رهنمون خواهم شد و اگر مرا نخواستید و خوش نداشتید که به سوی من بیایید، پس بروید و تا می‌توانید دور شوید، اگر چه دور نتوانید شد؛ چراکه به خدا سوگند، اگر در پشت ستارگان آسمان پنهان شوید، باز هم شما را می‌یابند و می‌آورند و رسوایتان می‌سازند؛ چرا که این کار چنانکه شما پنداشته‌اید، آسان نیست، بل گرفتاری و بلایی بس بزرگ است که پیر را بی‌تاب و جوان را بی‌خواب می‌کند!»!

شرح گفتار:

این‌ها فریادهای عالمی بزرگ و دلسوز است که آشکارا به سوی مهدی دعوت می‌کند و از تبعات هولناک استمرار غیبتش خبر می‌دهد؛ تبعات هولناکی که این روزها طلیعه‌های آن را در غرب جهان اسلام مشاهده می‌کنیم، ولی باز هم از خواب غفلت بیدار نمی‌شویم و به سوی منجی خود مهدی باز نمی‌گردیم! خوشا به حال آنان که سخن‌شناس هستند و فرق حکمت با سفاهت را می‌دانند و قدر آن را می‌شناسند!

گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت رساندن حکومت به مهدی

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَعَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ جَمِيعًا، قَالَا: كُنَّا جَمَاعَةً عِنْدَ الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَالْتَمَعَتِ الْإِنَا وَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَنْظُرُونَ أَنِّي قُمْتُ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلَى رَأْيِ رَأْيْتُهُ أَوْ حَدِيثِ سَمِعْتُهُ! لَا وَاللَّهِ، لَوْ قُمْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا لَصَلَّيْتُ كَمَا صَلَّيْتُ الْذِينَ مِنْ قَبْلِي وَ لَكِنِّي قُمْتُ بِهِ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي فَعَمِيَتْ عَلَيْكُمْ وَسَيَظْهَرُهَا لَكُمْ فَتَنْظُرُ أَعْنَاقَكُمْ لَهَا خَاضِعِينَ! فَتَصَفَّحَ الْوُجُوهَ وَ كَانَتْ عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ فَقَالَ: أَوْ لَعَلَّكُمْ تَنْظُرُونَ أَنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ رَغْبَةً فِيكُمْ أَوْ حَاجَةً إِلَيْكُمْ! كَلَّا وَالَّذِي فَلقَ الْحَبَّ وَ النَّوَى لَوْ لَا عَهْدُ اللَّهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلُهُ عَلَيْكُمْ لَأَعْتَرْنَاكُمْ وَ اتَّخَذْنَا مِنْ دُونِكُمْ حِجَابًا وَ كُنَّا عَنْ مُصَاحَبَتِكُمْ فِي شِعْلِ وَ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ بَعْدَ الْمَشْرِقِينَ ثُمَّ أَيُّنْتُمْ أَنَّهُ مَا لَنَا فِيكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ وَ لَا حَاجَةٍ! ثُمَّ أَخَذَهُ الْبُكَاءُ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو غُرْبَتِي وَ ضَعْفَ قُوَّتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ! أَيُّنْ إِخْوَانِي؟ أَيُّنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَيُّنْ الذِّينَ سَلُّوا عَنِ الْأَهْلِ وَ الْأَوْلَادِ وَ تَجَافَوْا الْوَطْنَ؟ أَيُّنْ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ؟ أَيُّنْ الذِّينَ رَفَضُوا تِجَارَاتِهِمْ وَ أَضْرَبُوا بِمَعَايِشِهِمْ وَ فُقِدُوا فِي أُنْدِيَّتِهِمْ بِغَيْرِ عَيْبَةٍ عَنْ مَضْرِهِمْ وَ حَالَفُوا الْبَعِيدَ مِمَّنْ عَاصَدَهُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ وَ خَالَفُوا الْقَرِيبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ اتَّكَلَفُوا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ فِي دَهْرِهِمْ وَ قَطَعُوا الْأَسْبَابَ الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُطَامٍ مِنَ الدُّنْيَا؟ أَيُّنْ عِبَادَ الرَّحْمَنِ؟ أَيُّنْ رُهْبَانَ اللَّيْلِ وَ لُبُوثَ النَّهَارِ؟ أَيُّنْ الرِّبِّيُونَ الذِّينَ مَا وَهَنُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُ اللَّهِ؟ أَيُّنْ الذِّينَ يُحِبُّهُمْ اللَّهُ وَ يُحِبُّونَهُ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَائِمَةً؟ مَا لِي لَا أَرَاهُمْ حَوْلِي؟! هَا هُمْ سَارَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ وَ تَرَكُونِي وَجِدًا فِي مَعْشَرٍ مِنَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ وَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَا يَسْمَعُونَ، يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ يَشْرُونَ الْآخِرَةَ بِالْأُولَى، لَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمَهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمَهُ، فَكَانَ الْحَقُّ قَدْ مَاتَ وَ نَسِيَ وَ الْجَوْرُ قَدْ شَمِلَ الْبِلَادَ كُلَّهَا وَ أَهْلَ الْبَاطِلِ ظَاهِرُونَ وَ أَهْلَ الْحَقِّ مُخْتَفُونَ عَلَى خَوْفٍ مِنَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَيْهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ يُحَكِّمَ فِي النَّاسِ بِحُكْمِ الْبِجَاهِلِيَّةِ فَلَا يُنْكِرُونَ وَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْكُذِّبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ عِلَانِيَةً فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ وَ يُفْسِقُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ فَلَا يَنْهَى عَنْهُ وَ يَشْتَرُونَ بِالْعَصِيْبَةِ وَ التَّثْلِيدِ وَ يَلْعَبُونَ بِدِينِ اللَّهِ وَ يَسْتَخْفُونَ بِأَيَاتِهِ وَ يَخُوضُونَ فِي الْآرَاءِ وَ يَخُونُ الْمُسْلِمُونَ الْمُسْلِمِينَ قُرْبَةً إِلَى الْكُفَّارِ وَ لَا يَنْصَحُونَ وَ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، بَلْ يَرَوْنَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا وَ يَأْمُرُونَ بِهِ وَ يَرَوْنَ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ وَ يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَ يَبْدُلُونَ الْأَحْكَامَ وَ يُعْطَلُونَ الْحُدُودَ وَ يَعْمَلُونَ فِيهَا بِالْأَهْوَاءِ وَ يَأْخُذُونَ الرُّشَى وَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا أضعافاً مضاعفةً وَ يَرْتَعُونَ فِي بَيْتِ مَالِ

المُسْلِمِينَ وَيَقْلَعُونَ الْكِبَائِرَ وَ لَا يَسْتَحْيُونَ وَ يُضَيِّعُونَ الصَّلَاتِ وَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ وَ يَجْعَلُونَ
 الْمَالَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْهُمْ وَ يَجْعَلُونَ بَيُوتَهُمْ كَالْفُصُورِ وَ يَصْنَعُونَ الْبُرُوجَ بِالْعُرُوجِ وَ يَبْنُونَ
 بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً يَعْثُونَ وَ يَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّهُمْ يَخْلُدُونَ! أَلَا يَرُونَ كَثْرَةَ الْقَحْطِ وَ الزَّلَازِلِ؟! أَلَا
 يَرُونَ غَلَاءَ الْأَسْعَارِ وَ نَقْصَ الْأَمْوَالِ بِكَسَادِ التَّجَارَاتِ وَ قِلَّةَ الْفَضْلِ فِيهَا وَ نَقْصَ الْأَنْفُسِ بِالْمَوْتِ
 الدَّرِيحِ وَ نَقْصَ الشَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رِيحِ الرِّزْقِ وَ قِلَّةِ بَرَكَةِ الثَّمَارِ؟! أَلَا يَرُونَ الْحُرُوبَ كَيْفَ نَزَلَتْ بِهِمْ وَ
 زَالَ الْأَمْنُ عَنْ بِلَادِهِمْ؟! أَلَا يَرُونَ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ كَيْفَ ضُرِبَتْ بِهِمْ أَيْمَانًا تُقْفَوُا؟! أَلَا يَرُونَ الْكُفَّارَ
 كَيْفَ يَتَقَلَّبُونَ فِي أَرْضِهِمْ وَ يَسْكُنُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ وَ يَقْتُلُونَ آبَائَهُمْ وَ يَعْصِبُونَ نِسَائَهُمْ؟! وَ إِنِّي
 أَنْبِئْتُ أَنْ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَنَازِيرِ قَدْ دَخَلَ بَيْتَ مُسْلِمٍ فِي الْعِرَاقِ فَفَتَلَهُ بِمَشْهَدِ أَهْلِهِ ثُمَّ تَعَرَّضَ
 لِأَمْرَاتِهِ فَأَعْتَصَبَهَا بِمَشْهَدِ طِفْلِهَا ثُمَّ قَتَلَهُمَا - قَتَلَهُ اللَّهُ - مِنْ دُونَ رِذَعٍ قَبْلَ ذَلِكَ أَوْ أَخَذَ بَعْدَهُ وَ هُوَ
 فِي بَلَدِ الْمُسْلِمِينَ! وَ إِنِّي لَا أَرَى مِثْلَ هَذِهِ الدَّلَّةِ إِلَّا طَلَعَ الْحُكُومَةَ الَّتِي عَرَسَتْهَا أَيْدِي النَّاسِ
 وَ **﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَحْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿﴾ طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾** وَ أَرَاهُمْ يَرْضَوْنَ بِهَا
﴿فَأِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾! يَزْعُمُونَ أَنْ لَهُمْ عَلَيْهَا أَمْنًا وَ يَكُونُ مَرْجِعُهُمْ إِلَى
 الْفَرَجِ **﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ﴿﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعُهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ﴾**! لَا وَ اللَّهُ لَا أَمْنُ لَهُمْ
 وَ لَا فَرَجٌ حَتَّى يُؤَدُّوا الْحُكُومَةَ إِلَى الْمُهْدِيِّ وَ فِيهِ أَمْنُهُمْ وَ فَرَجُهُمْ وَ هُوَ كَهْفُ هَذِهِ الْأُمَّةِ - ثُمَّ غَلَبَ
 عَلَيْهِ الْبُكَاءُ فَبَكَيْنَا مَعَهُ وَ صَارَ الْبَيْتُ صَجَّةً وَاحِدَةً!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن و علی بن داوود هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما در میان جماعتی نزد
 منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس به ما روی نمود و فرمود: شاید شما گمان می‌برید که
 من بر پایه‌ی رأیی که دیده‌ام یا حدیثی که شنیده‌ام به این کار قیام کرده‌ام! نه به خدا سوگند،
 اگر بر پایه‌ی این دو به آن قیام می‌کردم هر آینه گمراه می‌شدم همان گونه که کسانی که
 پیش از من بودند گمراه شدند، ولی من بر پایه‌ی بی‌بیهوشی از جانب پروردگارم به آن قیام کردم
 که بر شما پوشیده است و زودا که بر شما آشکارش سازد، پس گردن هاتان در برابرش خاضع
 شود! در این هنگام چهره‌های ما را از نظر گذراند و چنان بود که گویی بر سرهای مان پرند
 نشسته است، پس فرمود: یا شاید می‌پندارید که من از روی علاقه یا نیازی به شما به این
 کار دعوت‌تان کردم! چنین نیست، به کسی که دانه و هسته را شکافت سوگند که اگر عهد
 خداوند با ما و فضل او بر شما نبود، هر آینه از شما کناره می‌گرفتیم و میان خود و شما حجابی
 قرار می‌دادیم و از مصاحبت با شما مشغول بودیم و میان ما و شما از شرق تا غرب فاصله بود
 و آن گاه در می‌یافتید که ما را به شما رغبت یا حاجتی نیست! سپس آن جناب را گریه گرفت

تا حدی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر شد، سپس فرمود: به خداوند شکایت می‌برم از غربتم و ضعف توانم و ناچیزی‌ام در نظر مردم! کجا هستند برادران من؟ کجا هستند یاران من به سوی خدا؟ کجا هستند کسانی که از اهل و اولاد خود گسستند و از وطن دور شدند؟ کجا هستند مجاهدان در راه خدا و مردان و زنان و کودکان مستضعف؟ کجا هستند کسانی که کسب و کار خود را رها کردند و به درآمدهای خود زیان رساندند و از محافل خود ناپدید شدند بی‌آنکه از شهرهایشان غایب باشند و با بیگانه‌ای که آنان را در کارشان کمک رساند هم‌پیمان شدند و به آشنایی که آنان را از هدف‌شان باز دارد پشت کردند و پس از پراکندگی و جدایی در روزگارشان به یکدیگر پیوستند و رشته‌های پیوند خود به داشته‌های بی‌ارح دنیا را بریدند؟ کجا هستند بندگان خدای رحمان؟ کجا هستند راهبان شب و شیران روز؟ کجا هستند خدای‌هایی که نه سست شدند و نه کم آوردند تا آن گاه که یاری خدا به آن‌ها رسید؟ کجا هستند کسانی که خدا آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها خدا را دوست می‌دارند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؟ من را چه می‌شود، چرا آن‌ها را در پیرامونم نمی‌بینم؟! آری، آن‌ها به سوی پروردگارش شتافتند و من را در میان مردمی تنها گذاشتند که نه می‌دانند و نه فرا می‌گیرند و نه عقل را به کار می‌اندازند و نه گوش می‌سپارند، گمراهی را به هدایت می‌خرند و آخرت را به دنیا می‌فروشند، از اسلام به جز نام آن و از قرآن به جز خط آن را نمی‌شناسند، پس گویا حق مرده و از یادها رفته و ستم همه‌ی سرزمین‌ها را فرا گرفته است و اهل باطل آشکارند و اهل حق از بیم فرعون‌ها و بزرگان‌شان پنهانند که مبدا آن‌ها را به فتنه بیندازند و در میان مردم به حکم جاهلیت حکومت می‌شود ولی انکار نمی‌کنند و بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند در حالی که آگاهی دارند و در زمین آشکارا فساد می‌انگیزند و بر آن‌ها رد نمی‌شود و در ملاء عام فسق ورزیده می‌شود و از آن نهی نمی‌شود و به عصبیت و تقلید افتخار می‌کنند و دین خدا را به بازی می‌گیرند و به آیات او استخفاف می‌نمایند و در دیدگاه‌ها فرو می‌روند و مسلمانان به مسلمانان خیانت می‌کنند تا به کافران نزدیک شوند و خیر یکدیگر را نمی‌خواهند و به معروف امر نمی‌کنند و از منکر باز نمی‌دارند، بلکه منکر را معروف می‌بینند و به آن امر می‌کنند و معروف را منکر می‌بینند و از آن باز می‌دارند و حرام را حلال و حلال را حرام می‌گردانند و احکام را دگرگون می‌سازند و حدود را تعطیل می‌نمایند و درباره‌ی آن‌ها به اهواء عمل می‌کنند و رشوت می‌گیرند و با نرخ‌های بالا ربا می‌خورند و به بیت المال مسلمانان دست می‌برند و گناهان بزرگ مرتکب می‌شوند و حیا نمی‌کنند و نمازها را ضایع و از شهوت‌ها پیروی می‌نمایند و مال را در میان ثروتمندان خود

دست به دست می‌گردانند و خانه‌هاشان را مانند قصرها قرار می‌دهند و برج‌ها را با ارتفاع بسیار می‌سازند و بر سر هر بلندی نشانی به بازی بنا می‌کنند و دژهای استواری برمی‌گیرند تا شاید جاودان بمانند! آیا کثرت خشکسالی‌ها و زلزله‌ها را نمی‌بینند؟! آیا افزایش قیمت‌ها و کاهش دارایی‌ها با کساد شدن کسب و کارها و کاستی سود در آن‌ها و کاهش عمرها با مرگ‌های ناگهانی و کاهش محصولات با کندی رویش کشت و کاستی برکت میوه‌ها را نمی‌بینند؟! آیا جنگ‌ها را نمی‌بینند که چگونه بر آن‌ها فرود آمده و امنیت از سرزمین‌هاشان رخت بر بسته است؟! آیا ذلت و بی‌چارگی را نمی‌بینند که چگونه به آنان برخورد کرده است در هر جایی که یافت می‌شوند؟! آیا کافران را نمی‌بینند که چگونه در زمین‌هاشان گردش می‌کنند و در خانه‌هاشان ساکن می‌شوند و فرزندانشان را می‌کشند و به زنانشان تجاوز می‌کنند؟! و هرآینه من خبر داده شدم که یکی از این خوک‌ها به خانه‌ی مرد مسلمانی در عراق درآمد، پس او را در حضور خانواده‌اش کشته و سپس متعرض زن او شده و به او پیش چشم طفلش تجاوز کرده و سپس -خدایش بکشد- هر دو را به قتل رسانده است بدون هیچ مانعی پیش از آن یا مؤاخذه‌ای بعدش و هرآینه من چنین ذلتی را جز ثمره‌ی حکومت‌هایی که دست‌های مردم آن را نشانده است نمی‌بینم و «هرآینه آن درختی است که در اصل جهنم می‌روید؛ ثمره‌ی آن گویا سرهای شیاطین است» (صافات/ ۶۴ و ۶۵) و آن‌ها را به آن راضی می‌بینم «چه اینکه آن‌ها از آن خورندگانند و شکم‌های خود را از آن پر کنندگانند» (صافات/ ۶۶)! می‌پندارند که برایشان بر روی آن امنیتی است و بازگشت‌شان به سوی فرج خواهد بود «در حالی که برایشان بر روی آن شربتی از آب سوزان است و سپس بازگشت‌شان به سوی جهنم خواهد بود» (صافات/ ۶۷ و ۶۸)! نه به خدا سوگند، نه امنیتی برای آن‌ها هست و نه فرجی تا آن گاه که حکومت را به مهدی برسانند و امنیت و فرج‌شان در اوست و او پناه‌گاه این امت است - در این هنگام گریه بر آن جناب غالب شد، پس ما نیز به همراه او به گریه افتادیم و خانه یکسره شیون شد!



هشت گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای مهدی است و گرفتن اولیائی جز او جایز نیست، بلکه شرک شمرده می‌شود.

۱ . أخبرنا عبدُ السلامُ بنُ عبدِ القیوم، قال: دَخَلْتُ عَلَی الْمَنصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ وَ هُوَ فِي مَسْجِدٍ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَكُمْ الْمَهْدِيَّ وَلِيًّا فَاتَّخِذُوهُ وَلِيًّا وَ

لا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ! فَتَمَامَ رَجُلٍ أَحْوَلُ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقَالَ: وَ هَلْ خَلَقَ اللَّهُ الْمَهْدِيِّ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ إِنَّهُ لَيَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ! قَالَ الرَّجُلُ: وَ هَلْ رَأَيْتَهُ أَنْتَ بَعَيْنَيْكَ؟! فَسَكَتَ الْمَنْصُورُ وَ لَمْ يُجِبْهُ حَتَّى سَأَلَهُ الرَّجُلُ ثَلَاثًا، فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَدْعُوَكُمْ إِلَى مَنْ لَمْ أَرَهُ! قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ لَا يَخْرُجُ إِلَيْنَا لِنَتَّبِعَهُ؟! قَالَ: يَخَافُ! قَالَ الرَّجُلُ: مِمَّ؟! قَالَ: مِنَ الْقَتْلِ - وَ أَشَارَ إِلَى خَلْقِهِ! قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا لَكَ لَمْ تَخَفَ كَمَا خَافَ صَاحِبُكَ فَخَرَجْتَ إِلَيْنَا؟! قَالَ: لِأَنِّي لَا أَبَالِي بِالْقَتْلِ إِنْ قُتِلْتُ وَ هُوَ حَيٌّ وَ لِكِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ! قَالَ الرَّجُلُ: فَتَعَالَ نَقْتُلَكَ الْآنَ إِنْ لَمْ تُبَالِ بِالْقَتْلِ! فَتَمَامَ إِلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ أَنْصَارِ الْمَنْصُورِ كَانُوا فِي الْمَسْجِدِ لِيَأْخُذُوهُ فَأَشَارَ إِلَيْهِمُ الْمَنْصُورُ أَنْ اجْلِسُوا فَجَلَسُوا، ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ: بِأَيِّ ذَنْبٍ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي أَيُّهَا الرَّجُلُ؟! قَالَ: لِكِذْبِكَ! قَالَ الْمَنْصُورُ: وَ مَا كِذْبِي؟! قَالَ: قَوْلُكَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَهْدِيَّ وَ هُوَ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ! قَالَ الْمَنْصُورُ: أَ هَذَا كِذْبٌ؟! قَالَ: نَعَمْ وَ قَوْلُكَ أَنَّكَ رَأَيْتَهُ بَعَيْنَيْكَ فَتَدْعُو إِلَيْهِ! قَالَ الْمَنْصُورُ: أَ هَذَا كِذْبٌ؟! قَالَ: نَعَمْ وَ قَوْلُكَ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْنَا لِيَحُوفِهِ مِنَ الْقَتْلِ! قَالَ الْمَنْصُورُ: أَ هَذَا كِذْبٌ؟! قَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: اجْلِسْ أَيُّهَا الرَّجُلُ! فَإِنَّكَ كَذَّبْتَ ثَلَاثًا لَمْ تُحِطْ بِوَاحِدٍ مِنْهَا عِلْمًا فَوَ اللَّهُ لَنْ تُفْلِحَ بَعْدَ هَذَا أَبَدًا! قَالَ عَبْدُ السَّلَامِ: فَبَلَّغْنَا أَنَّ الرَّجُلَ ذَهَبَ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ وَ أَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ حَتَّى تَرَكَ الصَّلَاةَ ثُمَّ قَتَلَ نَفْسَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: بر منصور هاشمی خراسانی وارد شدم در حالی که در مسجدی بود، پس شنیدم که می‌فرماید: ای مردم! هرآینه خداوند برای شما مهدی را ولی قرار داده است، پس او را ولی بگیرید و غیر او اولیائی نگیرید، اندکی متذکر می‌شوید! در این هنگام مردی که چشم او چپ بود از میان مردم برخاست و گفت: آیا خداوند مهدی را خلق کرده است؟! آن جناب فرمود: آری و هرآینه او طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود! مرد گفت: آیا تو خودت او را با دو چشم دیده‌ای؟! پس منصور سکوت کرد و به او پاسخی نداد، تا آنکه مرد سه بار پرسشش را تکرار کرد، در این هنگام آن جناب فرمود: من شما را به سوی کسی که ندیده باشم دعوت نمی‌کنم! مرد گفت: در این صورت چرا به سوی ما بیرون نمی‌آید تا از او پیروی کنیم؟! فرمود: می‌ترسد! مرد گفت: از چه؟! فرمود: از کشته شدن - و به خلق خود اشاره نمود! مرد گفت: پس چرا تو نترسیدی همان طور که رفیقت ترسید و به سوی ما بیرون آمدی؟! فرمود: به خاطر اینکه من از کشته شدن نمی‌ترسم اگر در حالی کشته شوم که او زنده است، ولی خیری در زنده ماندن بعد از او نیست! مرد گفت: پس بیا که اینک ما تو را بکشیم اگر از کشته شدن نمی‌ترسی! در این هنگام مردانی از یاران منصور

که در مسجد بودند به سوی مرد برخاستند تا او را بگیرند، ولی منصور به آنان اشاره کرد که بنشینید، پس نشستند؛ سپس به مرد فرمود: به کدام گناه می‌خواهی من را بکشی ای مرد؟! گفت: به خاطر دروغت! منصور فرمود: دروغم کدام است؟! گفت: این سخنت که خداوند مهدی را خلق کرده است و او طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود! منصور فرمود: آیا این دروغ است؟! گفت: بله و این سخنت که او را خود با دو چشم دیده‌ای، پس به سوش دعوت می‌کنی! منصور فرمود: آیا این دروغ است؟! گفت: بله و این سخنت که او به خاطر ترس از کشته شدن به سوی ما بیرون نمی‌آید! منصور فرمود: آیا این دروغ است؟! گفت: بله! در این هنگام منصور فرمود: بنشین ای مرد! زیرا تو سه چیز را تکذیب کردی که به هیچ یک از آنها احاطه‌ی علمی نداشتی، پس به خدا سوگند پس از این رستگار نخواهی شد! عبد السلام گفت: پس به ما خبر رسید که این مرد همه‌ی اموال و اولادش را از دست داد و به مرضی دچار شد که درمانی نداشت تا اینکه نماز را وا گذاشت و سپس خودکشی کرد!

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ بِبَابِ الْمَنْصُورِ أَنْتَظِرُهُ فَسَمِعْتُهُ يُكَلِّمُ رَجُلًا فِي الْبَيْتِ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ الْمَهْدِيَّ يَخْشَى أَنْ لَا يُطَاعَ وَ لَوْ أَنَّهُ تَبَيَّنَتْ لَهُ قَدَمَاهُ لَأَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَالْحَقَّ كُلَّهُ! أَمَا وَاللَّهِ لَا خَيْرَ إِلَّا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَا مَا سِوَاهُمَا فَلَا! قَالَ: فَخَطَرَ بِبَالِي كَيْفَ يَنْجَرُّ أَنْ يَقُولَ هَذَا وَ الْمَهْدِيُّ غَائِبٌ؟! فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ إِلَيَّ مِنَ الْبَيْتِ وَ قَالَ: يَا أَحْمَدُ! كَانَ الْمَهْدِيُّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مُنْذُ غَابَ عَنْهُمْ! كَانَ الْمَهْدِيُّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مُنْذُ غَابَ عَنْهُمْ! -ثلاثاً.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: بر در خانه‌ی منصور به انتظار او ایستاده بودم، پس شنیدم با مردانی در خانه سخن می‌گویند و می‌فرماید: هرآینه مهدی می‌ترسد که اطاعت نشود و اگر او دو پایش برایش استوار شود هرآینه کتاب خدا و حق را به طور کامل بر پا می‌دارد! هان به خدا سوگند خیری نیست مگر در کتاب خدا و خلیفه‌ی او در زمین و اما غیر از آن دو پس نه! (احمد) گفت: در این هنگام به ذهنم خطور کرد که او چگونه جرأت می‌کند این را بگوید در حالی که مهدی غایب است؟! پس چیزی نگذشت که از خانه به سوی من بیرون آمد و فرمود: ای احمد! مهدی از آن هنگام که از مردم غایب شده سزاوارترین مردم به (حکومت بر) آنان بوده است! مهدی از آن هنگام که از مردم غایب شده سزاوارترین مردم به (حکومت بر) آنان بوده است! مهدی از آن هنگام که از مردم غایب شده سزاوارترین مردم به (حکومت بر) آنان بوده است! -سه مرتبه.

۳ . أخبرنا عبد الله بن حبيب الطبري، قال: سمعت المنصور يقول: المهدي سبيل من سلك غيرَه هلك و ذلك من قول الله تعالى: ﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مهدی راهی است که هر کس در غیر آن گام نهد هلاک می‌شود و این از سخن خداوند بلندمرتبه است که فرمود: «و هرآینه این راه من است که راست است پس آن را بپویید و راه‌های دیگر را نپویید که شما را از راه او پراکنده می‌کند، این چیزی است که شما را به آن پند می‌دهد باشد که پرهیزکار شوید» (أنعام / ۱۵۳)!

۴ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَّاسَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْدُورًا﴾، قَالَ: لَا تَجْعَلْ مَعَ الْمَهْدِيِّ إِمَامًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْدُورًا! فَرَأَيْتَ أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: هَذَا مِنْ تَأْوِيلِهِ! قُلْتُ: وَ مَا تَأْوِيلُهُ؟ قَالَ: مُصَدِّقُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که فرموده است: «با خداوند خدای دیگری قرار نده که نکوهیده و واگذاشته خواهی نشست» (إسراء / ۲۲)، فرمود: با مهدی امام دیگری قرار نده که نکوهیده و واگذاشته خواهی نشست! پس آن جناب دید که من (با تعجب) به او می‌نگرم، پس فرمود: این از تأویل آن است! گفتم: (مراد از) تأویل آن چیست؟ فرمود: مصداقش!

شرح گفتار:

این از آن روست که گرفتن پیشوایی جز پیشوای منصوب از جانب خداوند، با توحید خداوند در حاکمیت منافات دارد و به شرک باز می‌گردد و این نکته‌ی بسیار مهمی است که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» (ص ۲۵۱) به تفصیل تبیین شده است.

۵ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ أَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمَّا بَلَغْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ قَالَ: أَتَعْلَمُ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَ وِلِيِّهِ أَعْلَمُ، قَالَ: مَنْ نَصَبَ دُونَ الْمَهْدِيِّ شَيْئًا فَهُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ! قُلْتُ: أَمَا أَنْتَ مَهْدِيٌّ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟! قَالَ: أَنَا مَهْدِيٌّ إِلَى اللَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ وَ لَكِنَّ الْمَهْدِيَّ مَهْدِيٌّ آلِ الْبَيْتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور کتاب خدا را تلاوت می‌کردم تا به این سخن او رسیدم که می‌فرماید: «و از مردم کسی است که خدا را بر لبه‌ای می‌پرستد» (حج / ۱۱)، فرمود: آیا می‌دانی که چه کسی خدا را بر لبه‌ای می‌پرستد؟ عرض کردم: خدا و ولیش داناترند، فرمود: کسی که چیزی غیر از مهدی را منصوب می‌کند، او خدا را بر لبه‌ای می‌پرستد! عرض کردم: آیا تو یک مهدی (به معنای هدایت شده) نیستی فدایت شوم؟! فرمود: من مهدیی به سوی خدا و خلیفه‌اش هستم، ولی مهدی مهدی آل البیت است!

۶ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾، قَالَ: الَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَةِ الْمَهْدِيِّ وَلَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نپوشاندند برای آنان امنیت است و آنان هدایت یافتگانند» (أنعام / ۸۲)، فرمود: کسانی که به ولایت مهدی ایمان آوردند و آن را به ولایت فلانی و فلانی نیامیختند!

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَتَشَبَّهُونَ بِالْغَيْبَةِ! قَالَ: وَ هَلْ يَتَشَبَّهُتُ بِهَا إِلَّا كُلُّ سَارِقٍ؟! مَا لَهُمْ -قَطَعَ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ- بِكُرْهُونَهُ عَلَيْهَا ثُمَّ يَتَشَبَّهُونَ بِهَا؟! لَا وَاللَّهِ بَلْ أَشْرَكُوا! لَا وَاللَّهِ بَلْ أَشْرَكُوا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم می‌فرماید: هر کس با امامی که امامتش از نزد خداوند است امامتی را شریک سازد که امامتش از نزد خداوند نیست، چنان است که از آسمان پرتاب شده پس پرنده‌ای او را ربوده یا باد او را به جایی دور انداخته باشد! عرض کردم: فدایت شوم، این‌ها غیبت را دستاویز قرار می‌دهند! فرمود: و آیا جز این است که هر سارق آن را دستاویز قرار می‌دهد؟! آن‌ها را چه می‌شود -خداوند دستانشان را

قطع کند- که خود او را به آن وادار می‌کنند و سپس آن را دستاویز قرار می‌دهند؟! نه به خدا سوگند بلکه شریک گرفتند (یا مشرک شدند)! نه به خدا سوگند بلکه شریک گرفتند (یا مشرک شدند)!

شرح گفتار:

منظور آن جناب از اینکه «هر سارق غیبت را دستاویز قرار می‌دهد» این است که هر سارق در غیبت مالک به سرقت مال او اقدام می‌کند و این تشبیه اقدام این گروه در غیبت مهدی به اقدام سارقان در غیبت صاحب‌خانه است.

۸ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ الْحُنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: أَمَرَ النَّاسَ بِمَعْرِفَةِ الْمَهْدِيِّ وَالرُّدِّ إِلَيْهِ وَالتَّسْلِيمِ لَهُ، فَإِنْ صَلُّوا وَصَامُوا وَجَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَرُدُّوا إِلَى الْمَهْدِيِّ كَمَا أَمَرُوا كَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ! ثُمَّ سَكَتَ حَتَّى قُمْتُ مِنْ عِدَّتِهِ فَنَادَانِي: يَا هَاشِمُ! لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ أَنَّهُ مَنْ سَمِعَ مَقَالَتِي هَذِهِ فَلَمْ يَجِبْهَا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مِخْرَبِهِ فِي النَّارِ كَاتِنًا مَنْ كَانَ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مردم به شناخت مهدی و ارجاع به او و واگذارن به او امر شده‌اند، پس اگر نماز بگزارند و روزه بگیرند ولی بنا را بر این نگذارند که به مهدی واگذار کنند، با این کار مشرک می‌شوند! سپس سکوت نمود تا اینکه من از نزد او برخاستم، پس من را آواز داد: ای هاشم! هرآینه این سخن راست آمد که هر کس این گفتمان من را بشنود و آن را اجابت نکند، خداوند او را با بینی‌اش به آتش می‌اندازد، هر کس که می‌خواهد باشد!



گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که به مهدی باور ندارند.

أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُكْفِرُ الْمَهْدِيَّ وَيَقُولُ إِنَّهُ مِنَ الْخُرَافَاتِ! قَالَ: أَفَيُنْكِرُهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟! -كَأَلَمْسْتَعْبِدْ لِدِلِّكَ! قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: سَوْفَ يَبَيِّنُ لَكَ أَنَّهُ الْحَقُّ! قُلْتُ: أَفَلَمْ يَكْفُرْ؟! قَالَ: لَا وَلَكِنْ صَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا! ثُمَّ قَالَ: لَا يَكْفُرُونَ حَتَّى يَجْهَدُوا آيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید پسر محمود ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی از مسلمانان پرسیدم که

منکر مهدی است و می‌گوید که او از خرافات است! فرمود: آیا مردی از مسلمانان او را انکار می‌کند؟! -مانند کسی که این را استبعاد می‌نماید! گفتیم: بله، فرمود: به زودی برای او روشن می‌شود که او حق است! عرض کردم: آیا (با این انکار) کافر نمی‌شود؟! فرمود: نه، ولی گمراه می‌شود گمراهی آشکاری! سپس فرمود: کافر نمی‌شوند تا آن گاه که آیتی از قرآن را انکار کنند.

شرح گفتار:

از این گفتار پاکیزه دانسته می‌شود که اگر کسی از مسلمانان به سبب جهل یا شبهه، به مهدی باور نداشته باشد و باور به او را از خرافات بیندارد، کافر نمی‌شود، ولی در گمراهی آشکاری فرو می‌رود؛ چراکه کفر با انکار لفظ یا معنای صریح یکی از آیات قرآن تحقق می‌یابد و مهدی به عنوان مردی خاص با خصوصیتی روایت شده، لفظ یا معنای صریح یکی از آیات قرآن نیست؛ همچنانکه سایر خلفاء پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به صورت مشخص، الفاظ یا معنای صریح آیتی از قرآن نیستند و با این وصف، عدم اعتقاد به آنان موجب کفر یک مسلمان نمی‌شود، هر چند از گمراهی آشکار او پرده بر می‌دارد؛ چراکه حقایق مهدی و سایر خلفاء راشد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنا بر روایات متواتر ثابت است و روایات متواتر عقلاً حجت هستند و با این وصف، عدم اعتقاد به آنان گمراهی آشکاری است که عذاب شدیدی را در آخرت اقتضا می‌کند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص / ۲۶)؛ «هرآینه کسانی که از راه خداوند گمراه می‌شوند برایشان عذاب شدیدی است به سبب آنکه روز حساب را از یاد بردند!»



خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او دجال شمرده می‌شود، اگرچه در ظاهر صاحب معجزات باشد.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی در مسجد نزد منصور هاشمی خراسانی نشسته بودیم. پس یکی از یارانمان روی به آن جناب کرد و گفت: «به خدا سوگند نزدیک است که قلب من از جای کنده شود، پس آیا مرا اذن می‌دهی که سخنی بگویم؟!». آن جناب به سوی او نگریست و اشاره فرمود که بگوی! پس گفت: «گواهی می‌دهم که صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست، ولی کیست که صدای تو را

بشوند؟! در حالی که از هر سو صدایی برخاسته و هر یک بلندتر از دیگری است؛ زیرا در هر خیابان خطیبی است که استماع می‌شود و در هر شهر عالمی است که تقلید می‌شود و در هر کشور حاکمی است که پرستش می‌شود! علاوه بر فیلسوف‌هایی که فلسفه‌ها می‌یافتند و فقیه‌هایی که فتواها می‌دهند و محدث‌هایی که حدیث‌ها کشف می‌کنند و شیطانک‌هایی که شبهه‌ها می‌افکنند و هر یک مردم را حیران‌تر می‌گردانند و در میان آنان ده‌ها فرقه‌اند و هر فرقه را امامی است که از او اطاعت می‌کند و اطاعتش را اطاعت خداوند می‌پندارد و مردم را به سویش فرا می‌خواند، نه با اظهار کفر و فسق، بلکه با تشبث به آیه و حدیث و ادعای کرامت و معجزه، در حالی که هر یک گستاخ‌تر از دیگری است و دروغ‌های بزرگ‌تری می‌یافتد، با القابی عریض و طویل که از القاب پیامبران خداوند بیشتر است! دیگر هر خری را امام می‌نامند و به خداوند و پیامبرش می‌چسباند و از سویدای دل دوست می‌دارند و مال و جان تقدیم می‌کنند! پس کاش این غوغاگران که جهان را از صدا پر کرده‌اند، سر من را می‌بریدند و در عوض ساعتی سکوت می‌کردند تا صدای تو در جهان شنیده شود؛ چراکه به خدا سوگند صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست!»

در این هنگام او را گریه گرفت و منتظر ماند تا آن جناب سخنی بگوید، ولی آن جناب سخنی نگفت، تا اینکه ساعتی گذشت و وقت نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند. پس آن جناب برخاست و آنان را نماز داد و سپس به منبر برآمد و اشاره‌ای نمود تا نزدیک آیند. آن گاه خداوند را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«ای مردم! به صدای من گوش بسپارید و صداها را گوناگون شما را از شنیدنش باز ندارند؛ چراکه درباره‌ی مرگ و زندگی سخن می‌گویم و چیزی که می‌گویم مانند آب حیاتی است. هرآینه زندگی شما کاستی یافته و به سوی نابودی سرازیر است و اکنون جز با امامی از جانب خداوند کمال نمی‌پذیرد؛ چراکه کمالی جز از جانب خداوند نیست و امامانی که از جانب او نیستند، کاهنده و نابودگرند، اگرچه مهرشان را به دل سپرده باشید. پس امامان خویش را وا نهید و امامی از جانب خداوند بجوید، باشد که در زمین کام یابید یا تا زمانی بهره‌مند شوید.

اینک خداوند عهد خود با ابراهیم را به یاد آورده و وعده‌اش با محمد را وفا کرده و مردی از خاندان آن دو را امامی برای شما قرار داده و او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده است. پس او را امام بگیرید و امامانی جز او نگیرید که شما

را درباره‌ی آنان علمی نرسیده است؛ مبدا شما را از او مشغول سازند و به راه‌های تاریک برند و در درّه‌های هلاکت اندازند، در حالی که یاری کننده‌ای برایتان نیست!

پس اینک هوشیار باشید؛ زیرا شیطان که پدرتان را از بهشت درآورد، شما را با یک امام نمی‌گذارد تا بر او گرد آید، بل دجالانی از ذریه‌ی خود را به میانتان می‌فرستد تا بگویند که ما امامانی برای شما جز مهدی هستیم. پس هنگامی که شما را فرا می‌خوانند و می‌گویند که خواب‌های بسیار دیده‌ایم و روایت‌های درست شنیده‌ایم و نکته‌های نغز گفته‌ایم تا ما را امامی جز مهدی بگیرید، آنان را اجابت نکنید؛ چراکه شما را جز مهدی امامی نیست و آنان لعبت‌های شیطانند که شما را با آنان بازی می‌دهد، تا شما را با آنان سرگرم سازد و از امامتان بازدارد؛ بلکه اگر از آنان معجزاتی شنیدید یا با چشم‌های خود دیدید و گفتند که ما امامی جز مهدی هستیم تا از ما مانند او اطاعت کنید، سخن آنان را نشنوید و بر رویشان خاک بپاشید؛ چراکه خداوند -پروردگارتان- آنان را فتنه‌ای برایتان قرار می‌دهد، تا شما را با آنان بیاماید و ببیند که آیا به عهد او وفا می‌کنید یا آن را می‌شکنید، در حالی که هر کس به عهد او وفا کند، به سود خودش وفا کرده و هر کس عهد او را بشکند، به زیان خودش شکسته و او را عذابی عظیم است. پس به عهد او وفادار مانید و جز مهدی امامی نگیرید، اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند و شما را بترسانند که اگر به آنان نگرید به عذاب خداوند دچار خواهید شد؛ چراکه سخنان آنان از روی فریب و کارهای آنان از سر جادوست و عذاب خداوند به آنان نزدیک‌تر است؛ هنگامی که ادعاهای گزاف می‌کنند و روایت‌های نادرست می‌خوانند و خواب‌های پریشان می‌بینند و از ارواح خبیث مدد می‌گیرند و سخنان وسوسه‌انگیز می‌گویند، تا دل‌های سست را بلرزاند و خردهای کم را بلغزانند و به سوی این کفر بکشاند که امامانی از جانب خداوند هستند، در حالی که امامانی از جانب خداوند نیستند و عهد او با آنان نیست. پس زنه‌ار آنان را امام نخوانید؛ چراکه خداوند آنان را امام نخوانده و حجتی برایشان نازل نکرده است! آیا پس خداوند را از چیزی آگاه می‌کنید که در آسمان‌ها و زمین آگاه نیست یا بر او چیزی می‌بندید که به آن علمی ندارید؟! بی‌گمان این شرکی است که شیطان برایتان آراسته است تا شما را با آن گمراه سازد، در حالی که می‌پندارید هدایت یافته‌اید. آگاه باشید که من شما را به سوی امامتان فرا می‌خوانم و از امامان ساختگی بر حذر می‌دارم، باشد که نجات یابید».

در این هنگام، نگاهی به مردم انداخت و آنان را دید که با شگفتی به او می‌نگرند، چنانکه گویی سخن او را در نمی‌یابند. پس خواست که از منبر به زیر آید، ولی یکی از آنان با خشم سر خود را بیچاند و گفت: «پیوسته از جایی به جای دیگری می‌روی و درباره‌ی امامی از جانب خداوند سخن می‌گویی! آیا جز این خواسته‌ای نداری که امامان موجود را وا گذاریم و از امامی پیروی کنیم که موجود نیست؟! این مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم اگر راست می‌گویی؟!». پس آن جناب به سوی او نگریست و فرمود:

«وای بر شما! آیا می‌پندارید که خداوند زمین را به عبث آفریده و اهل آن را به خودشان وا نهاده و برای اصلاح آن کسی را باقی نگذاشته است؟! چه بد گمانی است که به پروردگارتان دارید! چنین نیست، بلکه وعده‌ی او حق است و زمینش از امامی که او قرار دهنده‌اش باشد خالی نیست؛ پس کسانی که یقین نمی‌دارند شما را سبکسار نکنند که سرهای خود را بیچانید و بگویید: <مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم>! هرآینه او در میان شماست، ولی از شما می‌ترسد؛ چراکه شما ترسناک و شرور شده‌اید و در زمین فساد می‌انگیزید و از جبّاران فرمان می‌برید و از شیوخ‌تان تقلید می‌کنید و اموال یکدیگر را به باطل می‌خورید و در بیهودگی عمر می‌گذرانید! نماز را چنانکه شاید بر پا نمی‌دارید و زکات را چنانکه باید نمی‌پردازید و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید! عقل خود را به کار نمی‌اندازید و علم دین را فرا نمی‌گیرید و در حالی که چیزی نیستید، خود را برتر از دیگران می‌پندارید! چه هستید جز مشتی فرومایه که جز در پی متاع دنیا نیستید و دین‌تان را به هر کس که سکه‌ای بیشتر دهد می‌فروشید؟! خودخواه و هوسران و دروغگوی و بدعهد و لجوج و بدزبان و ترسو و بی‌عرضه هستید! همواره از ویرانی زمین می‌نالید، ولی چون به اصلاح آن فرا خوانده می‌شوید، می‌مانید؛ چراکه خود اسباب ویرانی آنید! اف بر شما باد که زبان‌های دراز و دست‌های کوتاه دارید و همواره از رنگی به رنگ دیگر در می‌آیید! آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید، ولی واقع آن است که در شما خیری نیست! حبّ گوساله‌ها در دل‌هاتان نشسته و سودای بتان در سرهاتان جای گرفته است، چندان که گویی مسحور شدگانید!

به خدا سوگند از صحبت شما ملولم و به کوچیدن از میانتان مشتاق؛ چراکه نه در عقیده قدمی استوار دارید و نه در عمل دستی پرهیزکار! علف‌های هرز را مانید که نه خود ثمری می‌آورند و نه دیگران را وا می‌گذارند. خداوند! دل‌هاشان را آب کن و بجوشان؛ چراکه بر آنان بانگ می‌زنم: «برای ملکوت پروردگارتان آماده شوید»، ولی به سویم سر بر نمی‌کنند و بیشترشان به وعده‌ی تو ایمان نمی‌آورند! خداوند! بر تو باد به عالمانشان؛ چراکه آنان به غیر علم فتواشان می‌دهند و از راه تو بازشان می‌دارند؛ پس نه خود برای خلیفه‌ات کاری می‌کنند و نه من را وا می‌گذارند که کاری کنم! پس آنان را شماره کن و یک تن‌شان از برابرت نگریزد، هنگامی که ملکوت را بر زمین می‌آوری و خلیفه‌ات را بر آن مستولی می‌سازی تا با عصای آهنین میان امت‌ها داوری کند».

آن گاه از منبر به زیر آمد و با اندوه از مسجد بیرون شد.

شرح گفتار:

بی‌گمان این حکمتی گران‌مایه «درباره‌ی مرگ و زندگی» است که برای اهل زمان ما «مانند آب حیاتی» است؛ چراکه هر کس به آن عمل کند، در فتنه‌های آخر الزمان گمراه نمی‌شود و هر کس به آن عمل نکند، در فتنه‌های آخر الزمان هدایت نمی‌یابد، در حالی که گمراهی و هدایت به منزله‌ی مرگ و زندگی است و اما مراد آن جناب از «عهد خداوند با ابراهیم» علیه السلام قرار دادن امامی عادل برای مردم از ذرّیه‌ی اوست؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/ ۱۲۴)؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون به انجامشان رساند فرمود: هرآینه من تو را امامی برای مردم قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذرّیه‌ام نیز؟ فرمود: عهد من به ظالمان (آنان) نمی‌رسد» و مراد آن جناب از «وعده‌ی خداوند با محمد» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار دادن امامی از خاندان او برای پر کردن زمین از عدالت پس از پر شدنش از ظلم است و مراد آن جناب از «او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده»، این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی مهدی رسیده و با این وصف، علم به امامت او از جانب خداوند برای همه‌ی مسلمانان جهان حاصل شده است؛ چراکه روایات متواتر از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی، مفید علم هستند و مراد آن جناب از «امامانی جز او نگیرید که شما را درباره‌ی آنان علمی رسیده»، این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی امامی

جز مهدی نرسیده و روایاتی که مدعیان امامت بر خود تطبیق می‌کنند، واحد و مخصوص به یک مذهب‌اند و با این وصف، علم به امامت احدی جز مهدی برای مسلمانان در آخر الزمان حاصل نشده و این در حالی است که خداوند از پیروی چیزی که علم به آن وجود ندارد نهی کرده و فرموده است: **﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾** (اسراء/ ۳۶)؛ «از چیزی که به آن علمی نداری پیروی نکن» و با این وصف، گرفتن امامی از جانب خداوند جز مهدی جایز نیست، بلکه دروغ بستن بر خداوند و کفر به او محسوب می‌شود و تبعاً همه‌ی کسانی جز مهدی که خود را امام می‌شمارند یا شوون مخصوص به امام را برای خود ادعا می‌کنند، «دجال» هستند، «اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند»، بلکه به حسب ظاهر دارای معجزاتی باشند؛ چراکه بنا بر گفتار آن جناب، «کارهای آنان از سر جادوست» و «از ارواح خبیث مدد می‌گیرند»؛ همچنانکه خداوند آنان را وسیله‌ی امتحان و ابتلای مسلمانان قرار می‌دهد تا ببیند که آیا فریب آنان را می‌خورند و از مبانی اسلام دست بر می‌دارند یا اینکه ثابت قدم می‌مانند و این مراد روایات متواتری است که از معجزاتی برای «دجال» خبر داده‌اند؛ با توجه به اینکه معجزات - هر اندازه خارق العاده باشند - ادعای غیر ممکن را اثبات نمی‌کنند، بلکه با وجود آن «فتنه» محسوب می‌شوند (بنگرید به: پرسش و پاسخ ۲۲۶) و مراد از «فتنة الدجال» که بزرگ‌ترین فتنه است و باید از آن به خداوند پناه برد (مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۰؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۶؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۱۲۵) همین است و اما گفتار آن جناب که فرمود: «آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید»، کلید ظهور و حاکمیت مهدی است که شایسته است با آب طلا بر روی صخره‌ها حک شود و مراد آن جناب از «حَبّ گوساله‌ها» و «سودای بتان» علاقه‌ی مردم به مدعیان دروغین و ارادت آنان به امامانی جز مهدی است که گاهی از حیث افراط به «مسحور شدگی» شباهت می‌یابد و مراد آن جناب از عالمانی که نفرینشان فرموده، مفتیان و روحانیانی است که به امامانی جز مهدی وابسته هستند و بدون علم و از سر تعصب و تکبر بر ضد آن جناب فتوا می‌دهند و تبلیغ می‌کنند و مراد آن جناب از «ملکوت پروردگار» حکومت جهانی اوست که از آن خبر داده و فرموده است: **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾**

(توبه / ۳۳): «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان کراحت دارند» و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء / ۱۰۵)؛ «و هر آینه در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالحم وارث خواهند شد» و هر جمله و کلمه‌ی آن جناب را وجوه فراوانی است که تفصیل آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. پس خود در هر جمله و کلمه‌اش بیندیش، باشد که خداوند ابواب دیگری از آن‌ها را به رویت بگشاید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خداوند اسماء خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت و به فرشتگان خبر داد.

أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ما كانت تلك الأسماء؟ فقال: كانت أسماء خلفاء الله في الأرض لأنه لما قال للملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾، فعلم آدم أسماء خلفائه في الأرض كلها لئنبأ الملائكة فيعلموا أنه لا يجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء خليفته ولكن يجعل النبيين و الصالحين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفقاً! ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ وَ كَانَ الْمُهْدِيُّ وَاللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبَيْر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد، پس گفت: من را از نام‌های اینان خبر دهید اگر راست می‌گویید» (بقره / ۳۱)، آن نام‌ها چه بود؟ پس فرمود: نام‌های خلفاء خداوند در زمین بود؛ زیرا او هنگامی که به فرشتگان فرمود: «من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام، گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد؟!» (بقره / ۳۰)، پس همه‌ی نام‌های خلفاء خود در زمین را به آدم آموخت تا به فرشتگان خبر دهد، پس بدانند که او در آن کسی که در آن تباهی می‌انگیزد و خون‌ها می‌ریزد را خلیفه قرار نمی‌دهد، بلکه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را قرار می‌دهد و آنان نیکو رفیقانی هستند! «پس چون آن‌ها را از نام‌های آنان آگاه کرد گفت:

ایا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و چیزی که آشکار می‌کنید و چیزی که پنهان می‌دارید را می‌دانم؟!» (بقره/ ۳۳) و به خدا سوگند که مهدی یکی از آن نام‌ها بود!

شرح گفتار:

بی‌گمان این گفتار آن جناب بهترین تفسیر بر این آیات مبارکه و رمزگشایی از آن‌هاست و مصداق سخن خداوند محسوب می‌شود که فرموده است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران/ ۷): «و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند». برای خواندن شرحی بر این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۰۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب در بیان اینکه چرا به مهدی «مهدی» گفته می‌شود.

۱ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْمَهْدِيِّ فَقَالَ: إِذَا يُعَالَى لَهُ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيهِ لِلْحَقِّ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَيَهْدِيهِ إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ.

ترجمه گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مهدی پرسیدم، پس فرمود: به او مهدی گفته می‌شود برای اینکه خداوند او را در هر چیزی به حق هدایت می‌کند و او را به امری پنهان هدایت می‌کند.

۲ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخِثْلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: لِمَاذَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيهِ إِلَى شَيْءٍ لَمْ يَهْدِ إِلَيْهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَإِنْ يَكُنِ الْحَقُّ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَيَكُنُّ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَهْدِيهِ اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

ترجمه گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: برای چه مهدی مهدی نامیده شد؟ فرمود: برای اینکه خداوند او را به چیزی هدایت می‌کند که احدی از جهانیان را به آن هدایت نکرده است و اگر حق به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی باشد، پس در صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خداوند او را به آن هدایت می‌کند، هرآینه خداوند باریک‌بینی آگاه است.

شرح گفتار:

از این گفتارهای نورانی دانسته می‌شود که وجه تسمیه‌ی خلیفه‌ی خداوند به «مهدی»، هدایت او از جانب خداوند به سوی «حقوق» است تا متمکن از اجرای «عدالت» در زمین بشود.

با این حال، گفتار دیگری نیز از آن جناب رسیده است که بیان می‌دارد همه‌ی خلفاء خداوند در زمین «مهدی» شمرده می‌شوند؛ چنانکه احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت:

«سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ فَقَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ خَلِيفَتِنِ اللَّهُ جَاعِلُهُ وَ لَوْ خَلَتْ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذِهِ الْخَلِيفَةَ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَقُومَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ: لَا يَرَأَى اللَّهُ يَجْعَلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مُنْذُ قَالَهُ وَ لَوْ قَالَ ﴿إِنِّي أَجْعَلُ﴾ لَكَانَ مِنْهُ جَعْلٌ وَاحِدٌ وَ لَكِنَّهُ قَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ﴾ وَ الْجَاعِلُ مَنْ يَسْتَمِرُّ مِنْهُ الْجَعْلُ وَ كُلُّ خَلِيفَةٍ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ مُهَدِيٌّ إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ فِيهَا لِيَتَّعَهُ حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ وَ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَى مُهَدِيِّ زَمَانِهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا!»: «از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «هر آینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام» (بقره / ۳۰)، پس فرمود: هر آینه زمین از خلیفه‌ای که خداوند قرار دهنده‌ی او باشد خالی نمی‌ماند و اگر خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد و هر کس بمیرد در حالی که این خلیفه را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلیت مرده است! سپس مدتی سکوت نمود تا جایی که اراده کردم از نزد او برخیزم، پس ادامه داد: خداوند از هنگامی که این را فرمود همواره در زمین خلیفه‌ای را قرار داده است و اگر می‌فرمود: «قرار می‌دهم» ممکن بود از او یک قرار دادن باشد، ولی فرمود: «قرار دهنده‌ام» و قرار دهنده کسی است که قرار دادن از او استمرار می‌یابد و هر خلیفه‌ای برای خداوند در زمین، به چیزی که خداوند در آن خلق کرده، هدایت یافته است تا آن را در جایی که خداوند می‌خواهد قرار دهد و هر کس به مهدی زمانش راه پیدا نکند، هر آینه به گمراهی دوری دچار شده است!» (گفتار ۶ فقره‌ی ۱)

از این گفتار نورانی دانسته می‌شود که در علم آن جناب، هیچ زمانی بدون خلیفه‌ای از جانب خداوند نیست و هر خلیفه‌ای از جانب خداوند، «مهدی» شمرده می‌شود؛ زیرا «به چیزی که خداوند در زمین خلق کرده، هدایت یافته است تا آن را در جایی که خداوند می‌خواهد قرار دهد» و با این وصف، «مهدی» نام ظاهری خلیفه‌ی خداوند نیست، بل عنوانی عام مانند «امام» است که در هر زمانی، بر عالی‌ترین مقام شبکه‌ی الهی اطلاق می‌شود؛ چنانکه خداوند درباره‌ی ابراهیم علیه السلام فرموده است: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ (انعام / ۸۴)؛ «و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم؛ همه‌ی آنان را هدایت کردیم و نوح را از پیش هدایت کردیم» و درباره‌ی سایر پیامبران فرموده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ آفَتَهُ﴾ (انعام / ۹۰)؛ «آنان کسانی

بودند که خداوند هدایت کرد، پس به هدایت‌شان اقتدا کن» و این یعنی همه‌ی آنان «مهدی» بودند. با این حال، علت شهرت خلیفه‌ی خداوند در زمان ما به «مهدی»، می‌تواند برخورداری او از هدایتی ویژه از جانب خداوند باشد که او را به پر کردن زمین از عدالت پس از پر شدنش از ظلم موفق می‌گرداند؛ چنانکه از عبارت «لَإِنَّ اللَّهَ يَهْدِيهِ إِلَى شَيْءٍ لَّمْ يَهْدِ إِلَيْهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ «برای اینکه خداوند او را به چیزی هدایت می‌کند که احدی از جهانیان را به آن هدایت نکرده است» در گفتار آن جناب برداشت می‌شود.



دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه مهدی هر کسی را به کاری که شایسته‌ی آن است می‌گمارد.

۱ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ الْمَهْدِيَّ إِذَا جَاءَ لَا يَدْعُ أَحَدًا حَتَّى يَسْتَعْمِلَهُ فِيمَا هُوَ أَهْلُهُ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَجُلٍ نَأَيْمٍ فِي بَيْتِهِ لَا شَأْنَ لَهُ عِنْدَ النَّاسِ وَلَا يَعْثُونَ بِهِ فَيَأْتِيهِ آتٍ وَيَقُولُ لَهُ: يَدْعُوكَ الْإِمَامَ، فَيَتَعَجَّبُ الرَّجُلُ وَيَقُولُ: لَعَلَّهُ شُبَّهَ عَلَيْكَ! فَلَمَّا يَأْتِي الْمَهْدِيَّ يَقُولُ لَهُ: قَدْ أَمَرْتُكَ عَلَى بَلَدٍ كَذَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه مهدی هنگامی که بیاید هیچ کس را او نمی‌گذارد مگر اینکه او را به کاری که شایستگی‌اش را دارد می‌گمارد، پس گویا من مردی را می‌بینم که در خانه‌ی خود خوابیده است و نزد مردم جایگاهی ندارد و به او اعتنایی نمی‌کنند، پس کسی به نزد او می‌آید و به او می‌گوید: امام تو را فرا می‌خواند، پس مرد تعجب می‌کند و می‌گوید: شاید اشتباه گرفته‌ای! پس چون به نزد مهدی می‌آید به او می‌فرماید: تو را حاکم فلان سرزمین قرار دادم!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: كَأَنِّي بِرَاعٍ فِي جَبَلٍ يَرَعَى غَنَمَهُ، فَيَأْتِيهِ رَسُولٌ يَدْعُوهُ إِلَى الْمَهْدِيَّ فَلَمَّا يَحْضُرُهُ يَقُولُ لَهُ: قَدْ أَمَرْتُكَ عَلَى بَنِي فُلَانٍ! فَسَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: وَكَأَنِّي بِأَمِيرٍ قَوْمٍ قَدْ اتَّكَأَ عَلَى أَرِيكْتِهِ فَيَأْتِيهِ رَسُولٌ يَدْعُوهُ إِلَى الْمَهْدِيَّ فَلَمَّا يَحْضُرُهُ يَقُولُ لَهُ: إِزِعْ غَنَمَ بَنِي فُلَانٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: گویا من چوپانی را در کوهی می‌بینم که گوسفندانش را می‌چراند، پس فرستاده‌ای به نزدش می‌آید و او را به

نزد مهدی می‌خواند، پس چون به نزدش می‌آید، به او می‌فرماید: تو را امیر فلان قوم قرار دادم! پس آن جناب اندکی درنگ کرد و سپس فرمود: و گویا من امیر قومی را می‌بینم که بر تخت خود تکیه داده است، پس فرستاده‌ای به نزدش می‌آید و او را به نزد مهدی می‌خواند، پس چون به نزدش می‌آید به او می‌فرماید: گوسفندان فلان قوم را بچران!

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که ملاک انتصاب در حکومت امام مهدی علیه السلام «شایستگی» به معنای دانش، توانایی و تعهد کافی است که خداوند او را به اهل آن هدایت می‌فرماید؛ تا جایی که هر کاری در زمین را به دست شایسته‌ترین فرد برای آن می‌سپارد و با این شیوه، زمین را از عدالت پر می‌کند، پس از آنکه از ظلم پر شده است و این مبتنی بر سخن خداوند است که فرموده است: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ۗ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (یونس / ۳۵)؛ «آیا پس کسی که به حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر اینکه هدایت شود؟! پس شما را چه می‌شود چگونه حکم می‌کنید؟!».

برای خواندن توضیحات بیشتر درباره‌ی این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۲۴ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه مهدی به جَنیان نیازی ندارد.

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: أَيَكُونُ الْجِنُّ مِنْ جُنُودِ الْمَهْدِيِّ؟ قَالَ: وَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟! وَاللَّهِ إِنِّي لَدَعَوْتُ فَرِيقًا مِنْهُمْ إِلَىٰ نُصْرَتِهِ وَ أَنَا بِلَيْخِ فَجَاءَنِي رَئِيسُهُمْ بِهَدِيَّةٍ لَا أُدْرِي مَا هِيَ فَقَالَ: سَيِّدِي! إِنَّا نَخَافُ! فَأَعْفَيْتُهُمْ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آیا جَنیان از سپاهیان مهدی هستند؟ فرمود: و چه چیزی می‌توانند باشند؟! به خدا سوگند من گروهی از آنان را به یاری او فرا خواندم در حالی که در بلخ بودم، پس رئیس‌شان به نزد من آمد با هدیه‌ای که نمی‌دانم چه بود، پس گفت: ای سید من! ما می‌ترسیم! پس معافشان کردم.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار شگفت، به پرسش و پاسخ ۲۷۵ مراجعه کنید.

شش گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که فرشتگان برای یاری او فرود آیند و فرشتگان برای یاری او فرود نمی‌آیند تا آن گاه که مؤمنان برای یاری او گرد آیند.

۱ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ صَاحِبَكُمْ لَا يَخْرُجُ حَتَّى يَرَى اللَّذِي يُحِبُّ وَلَوْ صَارَ أَنْ يَأْكَلَ أَغْصَانَ الشَّجَرِ! قُلْتُ: وَمَا الَّذِي يُحِبُّ؟ قَالَ: اجْتِمَاعُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى نُصْرَتِهِ، قُلْتُ: وَمَا فِي اجْتِمَاعِهِمْ وَهُمْ الضُّعَفَاءُ وَالْفُقَرَاءُ؟ قَالَ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا فِيهِ! فِيهِ مِفْتَاحُ أَبْوَابِ السَّمَاءِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه صاحب شما خروج نمی‌کند تا اینکه آنچه دوست می‌دارد را ببیند، اگرچه کارش به جایی برسد که از شاخه‌های درختان تغذیه کند! گفتم: آنچه دوست می‌دارد چیست؟ فرمود: اجتماع مؤمنان بر یاری او، گفتم: در اجتماع آنان چیست در حالی که ضعیف و فقیر هستند؟! فرمود: تو نمی‌دانی که در آن چیست! در آن کلید درهای آسمان است!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الْمُهْدِيِّ كَيْفَ يَغْلِبُ الظَّالِمِينَ وَ لَهُمْ مَا تَرَى مِنَ الْقُوَّةِ؟ قَالَ: يَنْصُرُهُ اللَّهُ بِجُنْدٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ! فَوَاللَّهِ لَوْ أَطَاقُوا جُنْدَ الْأَرْضِ لَا طَاقَةَ لَهُمْ بِجُنْدِ السَّمَاءِ! قُلْتُ: مَتَى يَنْزِلُ عَلَيْهِ جُنْدُ السَّمَاءِ؟ قَالَ: إِذَا حُشِرَ لَهُ جُنْدُ الْأَرْضِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مهدی پرسیدم که چگونه بر ظالمان پیروز می‌شود در حالی که برای آنان نیرویی است که می‌بینی؟ فرمود: خداوند او را با سپاهی از زمین و سپاهی از آسمان یاری می‌کند! پس به خدا سوگند اگر آنان سپاه زمین را تاب آورند، سپاه آسمان را تاب نخواهند آورد! گفتم: سپاه آسمان کی بر او نازل می‌شود؟ فرمود: هنگامی که سپاه زمین برای او فراهم شود!

۳ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَقُومُ الْقَائِمُ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرًا! قُلْتُ: بَعْدَ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يَمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؟

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: قیام کننده قیام نمی‌کند تا آن گاه که خداوند و جبرئیل و مؤمنان صالح یاور او باشند و فرشتگان پس از آن پشتیبان خواهند بود! گفتیم: پس از مؤمنان صالح؟ فرمود: آری، آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «اگر صبر کنید و تقوا پیش گیرید و با آن یورش خود بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته‌ی نشاندار یاری خواهد کرد» (آل عمران / ۱۲۵)؟

۴ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَخْرُجُ الْمُهْدِيُّ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَلَائِكَةُ وَلَا يَنْزِلُونَ حَتَّى يَجْتَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ بِخُرَاسَانَ وَالْمُنَافِقُونَ بِالشَّامِ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که فرشتگان فرود آیند و آن‌ها فرود نمی‌آیند تا آن گاه که مؤمنان در خراسان و منافقان در شام گرد آیند.

۵ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَ سَأَلَهُ عَنِ الْقِيَامِ، فَقَالَ: وَيْحَكَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَقُومُ أَحَدٌ يَدْفَعُ شَرًّا وَلَا يَدْعُو إِلَى خَيْرٍ إِلَّا صَرَعَتْهُ الْبَلِيَّةُ، حَتَّى تَقُومَ عِصَابَةُ شَهْدُوا بِدَرَأٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَا يُوَارِي قَتِيلَهُمْ وَلَا يُدَاوِي جَرِيحَهُمْ؟ قَالَ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْمَلَائِكَةُ، قَالَ: مَتَى يَقُومُونَ؟ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى يَغْسُوبِهِمْ كَمَا يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: نزد منصور بودم که مردی بر او وارد شد و از او درباره‌ی قیام پرسید، پس فرمود: وای بر تو! آیا نمی‌دانی که هیچ کس برای دفع شری یا دعوت به سوی خیری قیام نمی‌کند مگر اینکه سختی او را بر زمین می‌زند، تا آن گاه که گروهی قیام کنند که در بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و کشته‌ی‌شان به خاک سپرده نمی‌شود و مجروحان مداوا نمی‌شود؟ گفت: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: فرشتگان، گفت: چه زمانی قیام می‌کنند؟ فرمود: هنگامی که مؤمنان به نزد بزرگ خویش گرد آیند چونانکه ابرهای پاییزی گرد می‌آیند!

۶ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفِ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ رَجُلٌ،

فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ شِبْهَ الْمُغْضَبِ: مَنْ يَعْدِرُنِي مِنْ قَوْمٍ يَا مُرُونِي بِالْقِيَامِ وَ لَمَّا تَنَزَلَ الْمَلَائِكَةُ؟! وَ لَعِنَ قَوْمٌ قَبْلَ أَنْ تَنَزَلَ الْمَلَائِكَةُ لَكُنْتُ أَضَلَّ مِنْ جِمَارٍ أَهْلِي!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: بر منصور وارد شدم پس از اینکه مردانی از نزد او بیرون آمدند، پس شنیدم که با حالتی غضبناک می‌فرماید: چه کسی من را معذور می‌دارد درباره‌ی قومی که من را به قیام امر می‌کنند در حالی که هنوز فرشتگان نازل نشده‌اند؟! و اگر پیش از آنکه فرشتگان نازل شوند قیام کنم از الاغ خانه‌ام گمراه‌ترم!

شرح گفتار:

این حکمت‌های نورانی، آرمان منصور هاشمی خراسانی را روشن می‌کنند و آن گرد آوردن مؤمنان برای یاری مهدی علیه السلام است که هرگاه به قدر کافی انجام شود، به باز شدن درهای آسمان و نزول سپاه فرشتگان می‌انجامد و بدین ترتیب، قیام مهدی علیه السلام و پیروزی او بر ظالمان را ممکن می‌سازد. این زمینه‌سازی برای حکومت مهدی علیه السلام است که توسط منصور هاشمی خراسانی تبیین و اجرا می‌شود و توفیق از جانب خداوند است.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین شؤون منصور و دعوت او

گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که اینک قدر او را نمی‌دانند و دعوت او به سوی مهدی را به سخره می‌گیرند.

«چگونه بدون آفتاب، روز را خواهند دید و چگونه بدون آب، سبزی زمین را؟! بلکه شام آنان تا ابد ادامه خواهد داشت و زمین آنان مانند شوره‌زار خواهد بود؛ چراکه خلیفه‌ی خداوند بر آنان مستولی نیست و احکام او در میانشان جاری نمی‌شود. بگذار کسانی که به وجود خداوند ایمان ندارند و کسانی که برای او شریک می‌گیرند، به سخن من استهزا نمایند و در پی بازی خود بروند؛ چراکه آنان مانند کُشنده‌ی خویش پشیمان خواهند شد و مانند خورنده‌ی نجاست قی خواهند کرد! آن‌گاه در طلب من به دریا خواهند زد و از گردنه‌های کوه‌ها خواهند گذشت؛ بلکه من را در شکاف صخره‌ها جستجو خواهند کرد و از چوپان‌های دشت‌ها سراغ خواهند گرفت؛ تا سخنی را برای آنان بازگو کنم که امروز از من نمی‌شنوند و راهی را به آنان نشان دهم که اینک از من نمی‌پذیرند!»

شرح گفتار:

آن سخن که امروز از ایشان شنیده نمی‌شود، ضرورت «بازگشت به اسلام» است و آن راهی که اینک از ایشان پذیرفته نمی‌شود، چند و چون زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است.



گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه همراهی با او واجب است اگرچه موعود دانسته نشود.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: مردی از سرزمینی دور به نزد منصور هاشمی خراسانی آمد و پس از گفتگویی چند، دست او را گرفت و عرضه داشت: «من گواهی می‌دهم که تو همان زمینه‌ساز موعود مهدی هستی که پیامبر خداوند ما را به همراهی با او فرمان داد!» آن بزرگوار چون این سخن را شنید، بی‌درنگ دست خود را از دست آن مرد بیرون کشید و با عتابی به او فرمود:

«دست از من بدار ای برادر! آیا این همه راه را از سرزمین خود آمده‌ای تا من را درباره‌ی دینم فریب دهی؟! به خدا سوگند من زمین‌ی ظهور مهدی را می‌سازم، ولی اهمیت نمی‌دهم که من را به چه چیز می‌نامی؛ زیرا من آسمان آبی را سقف خود و زمین خاکی را فرش خود نساخته‌ام و خود را مانند پاره‌سنگی در اقیانوس بلا نینداخته‌ام تا تو از سرزمین خویش بیایی و من را موعود بنامی! آیا من «پسر انسان» نیستم؟! پس من را «پسر انسان» بنام و در راهی که پیش گرفته‌ام همراهی‌ام کن؛ چراکه من به سوی مهدی رهسپارم و با تو یا بی تو به او خواهیم رسید!»

سپس در حالی که بر می‌خاست تا برود، با آواز بلند فرمود:

«من ندا کننده‌ای پیش روی مهدی هستم که ندا می‌کنم: راه را باز کنید!»

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که همراهی با این زمینه‌ساز ظهور مهدی، به سبب مطابقت کامل اندیشه، آموزه و آرمان او با کتاب خداوند و سنت قطعی پیامبر اوست، صرف نظر از اینکه موعود نامیده شود یا موعود نامیده نشود. با این وصف، کسانی که بدون علم به اندیشه، آموزه و آرمان او و تنها با ظنّ به موعود بودن او، با او بیعت می‌کنند، بیعت‌شان پذیرفته نیست؛ چراکه ظن در مکتب این انسان بزرگ ارزشی ندارد و نمی‌تواند مبنای همراهی با او واقع شود، مگر آنکه برای کسی علم به موعود بودن او حاصل آید که در این صورت می‌تواند بر پایه‌ی علم خود عمل کند.



پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند.

هنگامی که جمعی از جوانان دوستدار مهدی، برای جناب منصور هاشمی خراسانی نامه‌ای نوشتند و حمایت خود از او را اعلام نمودند و از او طلب هدایت کردند، فرمود:

«به آنان سلام مرا برسانید و بگویید: هنگامی که همگان به سوی راست و چپ می‌گرایند، شما بر طریقت وسطی استوار بمانید و هنگامی که همگان به سوی زید و عمرو می‌شتابند، شما به سوی مهدی بگرایید. خداوند را بسیار یاد کنید و بهشت را سودای خود قرار دهید و نماز را در اول وقت بر پا دارید و زکات را به اهلس پپردازید و به پدر و مادر خود نیکی کنید که دیری با آنان نخواهید ماند و به معروف امر نمایید و از منکر باز دارید و کارهاتان را

سبک سازید و هر چه گذاشتنی است را بگذارید و هر چه برداشتنی است را بردارید و برای کوچ کردن به سوی مهدی آماده شوید؛ چراکه من هرگاه همراهانی کافی بیابم، به سوی او کوچ خواهم کرد، اگرچه میان من و او هفت دریا باشد. کیست که ده هزار تن را برای من تضمین کند تا من ظهور مهدی را برای او ضامن شوم؟! زمین گندیده و زمان مانند دمل چرکینی است که سر باز کرده باشد، ولی عاقبت برای پرهیزکاران خواهد بود».



هفت گفتار از آن جناب حاکی از اینکه درباره‌ی خود ادعایی نمی‌کند، هر چند از فضل خداوند درباره‌ی خود ناامید نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا أَتَابُكُ بْنُ جَمَشِيدِ السُّعْدِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ وَ عِنْدَهُ رِجَالٌ فَمَكَثْتُ حَتَّى خَرَجَ الرَّجَالُ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ: أَلَيْكَ إِلَيَّ حَاجَةٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، مَسْأَلَةٌ وَ أَخَذْتُ أَرْتَعِدُ مِنْ مَهَابَتِهِ، فَقَالَ: سَلْ وَ هَوْنٌ عَلَيْكَ! قُلْتُ: أَنْتَ الْخُرَاسَانِيُّ؟! قَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ! قُلْتُ: لَا أُرِيدُ هَذَا وَ لَكِنْ أُرِيدُ الَّذِي يُوَطِّئُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ! قَالَ: أَنَا أُوَطِّئُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ! قُلْتُ: لَا أُرِيدُ هَذَا وَ لَكِنْ أُرِيدُ الَّذِي يُؤَدِّي الرِّايَةَ إِلَى الْمَهْدِيِّ! قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ أَنْ تَقُولُوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؟! فَدَخَلَ رَجُلَانِ فَقَطَعَا عَلَيْهِ الْكَلَامَ، فَقَضَى حَاجَتَهُمَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: بَلِّغْنِي أَنْ عَلَيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْتِي كِتَابًا مِنْ كُتُبِ الْأَوَّلِينَ فَنَظَرَ فِيهِ فَوَجَدَ فِيهِ اسْمَهُ وَ صِفَتَهُ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مَنْسِيًّا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَثْبَتَنِي عِنْدَهُ فِي صَحِيفَةِ الْأَبْرَارِ! فَلَمْ يَزِدْ عَلَيَّ حَمْدَ اللَّهِ شَيْئًا وَ لَمْ يُجَادِلْ فِي ذَلِكَ أَحَدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

اتابک بن جمشید سُعدی ما را خبر داد، گفت: بر منصور هاشمی خراسانی وارد شدم، در حالی که نزد او مردانی بودند، پس درنگ کردم تا مردان بیرون رفتند، پس به من روی نمود و فرمود: آیا با من کاری داری؟ گفتم: آری، سؤالی دارم و از هیبت او شروع به لرزیدن کردم، فرمود: بپرس و بر خودت سخت مگیر! گفتم: آیا تو خراسانی هستی؟ فرمود: من مردی از اهل خراسان هستم! گفتم: مقصودم این نیست، مقصودم کسی است که برای حکومت مهدی زمینه‌سازی می‌کند! فرمود: من برای حکومت مهدی زمینه‌سازی می‌کنم! گفتم: مقصودم این نیست، مقصودم کسی است که پرچم را به مهدی می‌رساند! فرمود: ان شاء الله، ان شاء الله، چه چیزی شما را باز می‌دارد از اینکه بگویید ان شاء الله؟! در این هنگام دو مرد وارد شدند و سخن را بر او قطع کردند، پس حاجت آن دو را برآورده کرد،

سپس به من روی نمود و فرمود: به من رسیده است که به علی علیه السلام کتابی از کتب گذشتگان داده شد، پس در آن نگریست و نام خود و صفت خود را در آن یافت، پس گریست و فرمود: خدای را سپاس که نزد او فراموش شده نبوده‌ام، خدای را سپاس که من را نزد خود در صحیفه‌ی نیکان یاد کرده است! پس کاری جز سپاس خدای انجام نداد و درباره‌ی آن با احدی مجادله نکرد!

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: رَبِّ أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي عُلُوَّ خَلِيفَتِكَ فِي الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ أَمُوتَ! قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَتَدْعُو بِمِثْلِ هَذَا الدُّعَاءِ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَدْفَعُ الرِّايَةَ إِلَيْهِ وَ تَكُونُ مَعَهُ فِي جَمِيعِ مَوَاطِنِهِ؟! قَالَ: إِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ كَمَا وَصَفْتَ وَلَكِنْ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ قَدْ فَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ فَقَدْ كَذَبَ، لِأَنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَشِيئَةَ فِي خَلْقِهِ، يُحَدِّثُ مَا يَشَاءُ وَ يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ! ثُمَّ قَالَ الْمَنْصُورُ: رَجِمَ اللَّهُ امْرَأَةً مِنْكُمْ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ وَ لَا يَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور در دعای خود می‌فرماید: پروردگارا! از تو مسئلت دارم که برتری خلیفه‌ات در زمین را پیش از آنکه بمیرم به من نشان دهی! گفتم: فدای تو شوم، آیا چنین دعایی می‌کنی، در حالی که می‌دانی تو پرچم را به آن حضرت می‌رسانی و در همه‌ی مواطنش به همراه او هستی؟! فرمود: من امیدوارم کار این گونه باشد که تو وصف کردی، ولی ابو جعفر (باقر) علیه السلام می‌فرمود: هر کس گمان کند که از کار فراغت یافته است دروغ می‌گوید؛ چراکه خداوند عزوجل در خلقش مشیئت دارد، هر چیزی که بخواهد را پیش می‌آورد و هر کاری که بخواهد را انجام می‌دهد! آن گاه منصور فرمود: خداوند رحمت کند کسی از شما را که چیزی که به آن امر شده است را انجام می‌دهد و با فرو روندگان (در پیشینی حوادث آخر الزمان) فرو نمی‌رود!

۳ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ قَالَ: سَأَلَنِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهُ عَلَى الْمَنْصُورِ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قُلْتُ لَهُ: مَا وَرَاءَكَ؟ قَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَا يُفَارِقُ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُ يُجْرِي اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِهِ يُلْهِمُهُ الْهَامَاً فَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا يُجِيبُ بِتَفَجَّرٍ مِنْهُ الْعِلْمُ! قُلْتُ: أَمَا سَأَلْتَهُ مَنْ هُوَ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: أَمَا أَنَا فَرَجُلٌ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْطَى لِرَجُلٍ مِنْ عِزَّتِهِ يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ وَ حَسْبُكَ هَذَا! قُلْتُ: إِنَّا نَجِدُ فِي الْكُتُبِ أَنَّكَ

خليفةُ اللهِ المهديُّ! قال: وَتَجِدُونَ ذلك؟! قلتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ، رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَثُوبَانُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذَا اللَّفْظِ! قال: أَمَّا أَنَا فَرَجُلٌ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُوطِئُ لِرَجُلٍ مِنْ عِترَتِهِ يُقالُ لَهُ الْمَهديُّ وَحَسْبُكَ هَذَا! قلتُ: إِنَّا نَجِدُ فِي الكُتُبِ أَنَّكَ وَزَيْرُ الْمَهديِّ وَوَصِيُّهُ الَّذِي يُوصِي بِإِليكَ! قال: وَتَجِدُونَ ذلك؟! قلتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ، رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بن العاصِ وَجَابِرُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَرَوَى النَّاسُ عَنْ عَلِيٍّ اسْمُكَ وَاسْمُ أَبِيكَ وَسائرِ صِفَتِكَ! قال: أَمَّا أَنَا فَرَجُلٌ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُوطِئُ لِرَجُلٍ مِنْ عِترَتِهِ يُقالُ لَهُ الْمَهديُّ وَحَسْبُكَ هَذَا! قال: فَمَا سَأَلْتَهُ عَنْ شَيْءٍ مِمَّا نَجِدُ فِي الكُتُبِ إِلَّا أَجابَنِي بِمِثْلِ هَذَا الجِوابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: مردی از اهل علم از من خواست که برای او از جناب منصور اذن بگیرم تا به خدمت‌شان برسد. من این کار را انجام دادم و ایشان به او اذن داد. پس چون از نزد ایشان بیرون آمد از او پرسیدم: چه چیز را پشت سرت گذاشتی؟ گفت: وای بر تو ای ابا محمد! از نزد مردی بیرون آمدم که از قرآن جدا نمی‌شود و قرآن از او جدا نمی‌شود، خداوند حق را بر زبانش جاری می‌سازد، به او الهام می‌کند الهام کردنی، پس درباره‌ی چیزی از اسلام پرسیده نمی‌شود مگر آنکه پاسخ می‌دهد، از او علم در فوران است! گفتم: آیا از او نپرسیدی که کیست؟! گفت: چرا، به او عرض کردم که تو کیستی فدایت شوم؟! فرمود: اما من مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم که برای حکومت مردی از عترت او به نام مهدی زمینه‌سازی می‌کنم و همین برای تو بس است! عرض کردم: ما در کتاب‌ها می‌یابیم که تو خلیفه‌ی هدایت‌یافته‌ی خداوند هستی! فرمود: آیا این را می‌یابید؟! عرض کردم: آری به خدا قسم، علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و ثوبان خادم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را با همین لفظ روایت کرده‌اند! فرمود: اما من مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم که برای حکومت مردی از عترت او به نام مهدی زمینه‌سازی می‌کنم و همین برای تو بس است! عرض کردم: ما در کتاب‌ها می‌یابیم که تو وزیر مهدی و وصی او هستی که به تو وصیت خواهد کرد! فرمود: آیا این را می‌یابید؟! عرض کردم: آری به خدا قسم، عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص (از پیامبر) و جابر بن یزید از ابی جعفر (باقر) آن را روایت کرده‌اند و مردم نام تو و نام پدرت و سایر صفات ظاهری‌ات را از علی

روایت کرده‌اند! فرمود: اما من مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم که برای حکومت مردی از عترت او به نام مهدی زمینه‌سازی می‌کنم و همین برای تو بس است! مرد گفت: پس درباره‌ی هیچ یک از این چیزهایی که در کتاب‌ها می‌یابیم از او سؤال نکردم مگر آنکه به همین صورت پاسخم را داد!

۴ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُودَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: أَدْرَكْتُ الْمَنْصُورَ وَمَعَهُ غَنَمٌ بِرِعَاها وَ لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ لَمْ يُجِئْنِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ فَلَا يُجِئْنِي أَبَدًا، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ الَّذِي بَشَّرْنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟! قَالَ: إِنْ أَدْرَكْتَهُ قَرَّتْ عَيْنَاكَ! فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَبْهَمْتُ فَأَبْهَمُوا! ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَسْأَلُ النَّاسُ هَلْ أَنْتَ الْمَنْصُورُ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ؟! قَالَ: دَعَهُمْ يَا بَنَ دَاوُودَ! فَوَاللَّهِ لَوْ قُلْتُ لَهُمْ نَعَمْ فَيَقْبَلُونِ يَدَّعِي وَ لَوْ قُلْتُ لَهُمْ لَا فَيَقْبَلُونِ يَتَّقِي! فَدَعَهُمْ حَتَّى يَهْدِيَ اللَّهُ مِنْهُمْ مَنْ يَشَاءُ! إِنَّهُ بِكَيْدِهِمْ عَلِيمٌ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَسْأَلُونَنَا عَنْ ذَلِكَ فَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ؟ قَالَ: لَا يَسْأَلُونَكُمْ عَنْهُ إِلَّا ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ! فَإِذَا سَأَلُوكُمْ عَنْهُ فَقُولُوا: ﴿عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴾ وَ لَا تُجَادِلُوهُمْ فِيهِ وَ لَا تَجْرَمُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِرَجُلٍ يُخْبِرُهُمْ عَنِّي كَمَا أَخْبَرْتَهُمْ عَنْهُ وَ يَبِينُ لَهُمْ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض‌آبادی ما را خبر داد، گفت: منصور را در حالی یافتیم که گوسفندانی با او بود که آن‌ها را می‌چراند و انسانی با او نبود، پس با خودم گفتم: اگر در این ساعت به من پاسخ ندهد، هرگز به من پاسخ نخواهد داد، پس به او گفتم: فدایت شوم آیا تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به او بشارت داد؟! فرمود: اگر او را بیابی چشمانت روشن می‌شود! پس با خودم گفتم: من مبهم گفتم، او هم مبهم گفت! سپس به او گفتم: مردم می‌پرسند که آیا تو همان منصور هستی که (وعده‌اش را) نزد خود در کتاب‌های گذشتگان می‌یابند؟! فرمود: ره‌اشان کن ای پسر داوود! چراکه به خدا سوگند اگر به آنان بگویم آری، می‌گویند ادعا می‌کند و اگر به آنان بگویم نه، می‌گویند تقیه می‌کند! پس ره‌اشان کن تا خداوند هر کس از آنان را می‌خواهد هدایت کند! بی‌گمان او به مکر آنان آگاه است! گفتم: فدایت شوم، آنان از ما درباره‌ی آن می‌پرسند، پس به آنان چه بگوییم؟ فرمود: از شما درباره‌ی آن نمی‌پرسند مگر به دنبال فتنه و به دنبال تأویل آن، در حالی که تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند! پس چون از شما درباره‌ی آن پرسیدند بگویید: «شاید برخی از آنچه زودترش می‌خواهید به شما رسیده باشد» (نمل / ۷۲) و با آنان

درباره‌اش مجادله نکنید و برایشان قطعی نسازید، تا آن گاه که خداوند مردی را بیاورد که آنان را درباره‌ی من خبر دهد، همان طور که من آنان را درباره‌ی او خبر دادم و برایشان اکثر چیزهایی که درباره‌ی‌شان اختلاف دارند را روشن کند!

۵ . أَحْبَبْنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمَنْصُورِ فِي مَجْلِسٍ وَكَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَن كُلِّ شَيْءٍ فَيَجِيبُهُمْ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنِّي أَسْأَلْتُهُمْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ آتَاكَ عِلْمًا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَ قَدْ وَعَدْنَا عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ رَجُلًا يَخْرُجُ مِنْ هَذِهِ الْبَلَدَةِ يُقَالُ لَهُ الْمَنْصُورُ يُوْطِئُ لِلْمُهْدِيِّ سُلْطَانَهُ وَ أَنْتَ مَعَ عِلْمِكَ هَذَا وَ دَعَوَتِكَ إِلَى الْمُهْدِيِّ يُقَالُ لَكَ الْمَنْصُورُ، فَهَلْ أَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ! فَلَمَّا أَلْحَ عَلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ: لَوْ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ مَا قُلْنَا وَ سَكْتُمْ عَمَّا سَكْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَكُمْ! فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّهُمْ يُعَيِّرُونَكَ وَ يَقُولُونَ لَوْ جَاءَ ذَلِكَ الَّذِي وَعَدْنَا لَتَظَاهَرَ لِلنَّاسِ وَ لَمْ يَسْتَبِرْ عَنْهُمْ! قَالَ: كَذَبُوا! أَمَا بَلَّغْتُمْ قَوْلِي عَلَيْهِ فِيهِ: «أَلَا وَ إِنِّ مَن أَدْرَكَهَا مِنَّا بِسِرِّي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَحْدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِيقًا وَ يُعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَ يَصْدَعُ شَعْبًا وَ يَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُنَّةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ»؟! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّا نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ رَبَّمَا نُخَاصِمُهُمْ! قَالَ: إِنَّا كُمْ وَ الْخُصُومَةُ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّعَائِقَ! إِنَّمَا عَلَيْكُمُ الدَّعْوَةُ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمُ الْخُصُومَةُ! قَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ لَا نُخَاصِمُهُمْ وَ هُمْ يَسْأَلُونَنَا؟! قَالَ: إِذَا سَأَلُوكُمْ لِخُصَامِكُمْ فَلَا تُجِيبُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ: «اللَّهُ رَبَّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف ما را خبر داد، گفت: به همراه جناب منصور در مجلسی بودم و مردم درباره‌ی هر چیزی از آن جناب می‌پرسیدند و آن جناب پاسخ می‌داد، پس چون از پرسش‌های خود فارغ شدند، مردی به آن جناب گفت: خداوند به تو علمی داده که به احدی از جهانیان نداده، در حالی که به ما با زبان پیامبرش مردی را وعده داده است که از این سرزمین بیرون می‌آید و به او منصور گفته می‌شود و برای حکومت مهدی زمینه‌سازی می‌کند و به تو نیز با وجود این علمت و دعوتی که به سوی مهدی می‌کنی منصور گفته می‌شود، پس آیا تو همو هستی؟ فرمود: من جز یکی از مردم نیستم! پس چون آن مرد بسیار پافشاری کرد، آن جناب فرمود: اگر شما چیزی که ما می‌گوییم را بگویید و چیزی که ما مسکوت می‌گذاریم را مسکوت بگذارید برایتان بهتر است! پس آن مرد گفت: آن‌ها تو را سرزنش می‌کنند و می‌گویند اگر آن کسی که به ما وعده داده شده است آمده بود خود را به مردم نشان می‌داد و از آنان پنهان نمی‌شد! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا سخن علی درباره‌ی او به آن‌ها نرسیده است

که فرمود: «آگاه باشید! کسی از ما که آن دوران را درک می‌کند با چراغی فروزان در آن گام بر می‌دارد و پا بر جای پای صالحان می‌گذارد، تا بندی را در آن بگشاید و اسیری را در آن برهاند و جمعی را در آن پراکنده سازد و پراکندگانی را در آن گرد آورد، در حالی که از مردم پنهان است، تا حدی که جستجوگران از او اثری نمی‌بینند اگرچه پی در پی نظر می‌کنند!»!

آن مرد گفت: ما مردم را به سوی این امر دعوت می‌کنیم و چه بسا با آنان به مخاصمه (یعنی مجادله‌ی خصمانه) می‌پردازیم! فرمود: از خصومت بپرهیزید؛ چراکه آن ذهن را درگیر می‌کند و نفاق را پدید می‌آورد و کینه را کسب می‌نماید! وظیفه‌ی شما تنها دعوت است و خصومت وظیفه‌ی شما نیست! آن مرد گفت: چگونه با آنان مخاصمه نکنیم در حالی که از ما می‌پرسند؟! فرمود: هرگاه برای این منظور از شما پرسیدند که با شما مخاصمه (یعنی مجادله‌ی خصمانه) کنند، به آنان پاسخ ندهید و بگویید: «خداوند پروردگار ما و شماست، کارهای ما برای خودمان و کارهای شما برای خودتان است، میان ما و شما بحثی نیست، خداوند میانمان جمع می‌کند و بازگشت (همه‌ی ما) به سوی اوست» (شوری / ۱۵)!

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: أَسَأَلُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَنْتَ كَثْرَ الطَّالِقَانِ الَّذِي وَعَدْنَا؟ قَالَ: وَمَنْ وَعَدَكُمْ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَاسْأَلُوهُمَا عَمَّا وَعَدَاكُمْ وَاسْأَلُونِي عَمَّا وَعَدْتُكُمْ! قُلْتُ: إِذَا أَنْتَ هُوَ! قَالَ: لَمْ أَقُلْ هَذَا! قُلْتُ: أَنْتَبِّينِي؟! قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكَ جِرَابَ الثُّورَةِ! قُلْتُ: إِذَا تُبِّهْتُ فِي قَوْلِكَ وَالنَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ مِنْكَ بِالْإِبْهَامِ! قَالَ: مَاذَا تُرِيدُ مِنِّي يَا شِيرَازِيُّ؟! أَتُرِيدُ أَنْ أَكُونَ كَالْحِمَارِ يَحْمِلُ كُلَّ مَا يُحْمَلُونَهُ؟! قُلْتُ: لَا جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لَكِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَكَ وَيَقُولُونَ لَوْ كَانَ هَذَا صَادِقًا لَتَكَلَّمْتُ بِصِرَاحَةٍ وَمَا أَتَيْتُهُمْ! قَالَ: إِنْ أَتَيْتُهُمْ فَقَدْ أَتَيْتَهُمُ اللَّهُ إِذْ أَنْزَلَ الْمُشَاطِبَاتِ وَإِذْ قَالَ: ﴿يَسْأَلُونَكَ كَاتِبًا خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمْتُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ وَقَالَ: ﴿قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَحْسَبْ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَحْسَبْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ وَإِبْرَاهِيمُ إِذْ قَالَ: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ وَإِذْ نَظَرَ نَظْرَةً فِي الْجُحُومِ ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿وَ إِذْ قَالَ: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ وَ يُوسُفُ إِذْ ﴿جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ إِذْ مَوَدَّنْ أَيْتُهَا الْعَبِيرَ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ وَ إِذْ قَالَ: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ قَالَ: ﴿نَكُرُوا لَهَا عَرَشَهَا تَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قَبِيلَ أَهْكَذَا عَرَشِكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: از تو چیزی بپرسم؟ فرمود: آری، گفتم: آیا تو همان گنج طالقان هستی که به ما وعده داده شده است؟ فرمود: چه کسی به شما وعده داده است؟ گفتم: خداوند و پیامبرش، فرمود: پس درباره‌ی چیزی که آن دو به شما وعده داده‌اند از آن دو بپرسید و درباره‌ی چیزی که من به شما وعده داده‌ام از من بپرسید! گفتم: در این صورت، او تو هستی! فرمود: من این را نگفتم! گفتم: آیا از من تقیه می‌کنی؟! فرمود: نه به خدا سوگند، کیسه‌ی واجبی را به تو نمی‌دهم (یعنی از تو پروایی ندارم)! گفتم: در این صورت، به ابهام سخن می‌گویی، در حالی که مردم به ابهام از تو راضی نمی‌شوند! فرمود: از من چه می‌خواهی ای شیرازی؟! آیا می‌خواهی مانند خر باشم که هر چه بارش می‌کنند می‌برد؟! گفتم: نه فدایت شوم، ولی آن‌ها تو را متهم می‌کنند و می‌گویند که اگر این راستگو بود با صراحت سخن می‌گفت و مبهم نمی‌ساخت! فرمود: اگر من مبهم ساختم هرآینه خداوند مبهم ساخت، هنگامی که متشابهات را نازل کرد و هنگامی که فرمود: «از تو می‌پرسند که گویا تو از آن آگاه هستی، بگو علم آن نزد خداوند است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (اعراف / ۱۸۷) و فرمود: «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگارم است و از علم جز اندکی داده نشدید» (اسراء / ۸۵) و فرمود: «بگو پروردگارم به تعداد آن‌ها داناتر است، جز اندکی از آن آگاهی ندارند، پس درباره‌ی آن‌ها گفتگو نکن مگر گفتگویی به اجمال و از احدی نظر نخواه» (کهف / ۲۲) و ابراهیم، هنگامی که فرمود: «این ستاره پروردگار من است» (انعام / ۷۶) و هنگامی که به ستارگان نگاه می‌افکند، «پس فرمود: من بیمارم؛ پس از او رویگردان شدند» (صافات / ۸۹ و ۹۰) و هنگامی که فرمود: «بلکه این بزرگشان آن کار را کرده است، از خودشان بپرسید اگر سخن می‌گویند» (انبیاء / ۶۳) و یوسف، هنگامی که «پیمان را در خرچین برادرش گذاشت و ندا دهنده‌ای ندا داد: ای کاروانیان! شما دزد هستید!» (یوسف / ۷۰) و هنگامی که فرمود: «آیا دانستید که با یوسف و برادرش چه کردید هنگامی که نادان بودید؟!» (یوسف / ۸۹) و سلیمان، هنگامی که فرمود: «تخت او را برایش ناشناس کنید تا ببینیم که آیا راه می‌یابد یا از کسانی است که راه نمی‌یابند؛ پس چون آمد گفته شد که آیا تخت تو این چنین است؟! گفت: گویا خودش است و ما از پیش آگاهی یافتیم و مسلمان بودیم» (نمل / ۴۱ و ۴۲)!

۷ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْمُنْصُورِ فِي مَسْجِدٍ سَأَلَهُ عَنِ الْعَقِيدَةِ وَالشَّرِيعَةِ فَيَجِيبُنَا فَدْخَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ لَا نَعْرِفُهُمْ فَقَالُوا: أَيْفِكُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْمُنْصُورُ؟! فَسَكَتْنَا وَ لَمْ تَرُدَّ

عَلَيْهِمْ، حَتَّى قَالَ لَهُمُ الْمُنْصُورُ: نَعَمْ، أَنَا هُوَ! فَالْتَفَتُوا إِلَيْهِ وَ قَالُوا: هَلْ أَنْتَ خَلِيفَةُ الْمُهْدِيِّ؟ قَالَ: وَ هَلْ جَاءَ الْمُهْدِيُّ حَتَّى يَكُونَ لَهُ خَلِيفَةٌ؟ قَالُوا: لَا نَدْرِي وَ لَكِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا وَ فُلَانًا مِنْ أَصْحَابِكَ أَحْبَبْنَا بِأَنَّكَ خَلِيفَةُ الْمُهْدِيِّ! قَالَ: مَا أَنَا أَمْرُهُمْ بِذَلِكَ! قَالُوا: أَلَيْسُوا هَؤُلَاءِ مِنْ أَصْحَابِكَ يَدْخُلُونَ عَلَيْكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً؟! فَظَهَرَ فِي وَجْهِ الْمُنْصُورِ الْعُضْبُ فَقَالَ: مَا هَؤُلَاءِ مِنْ أَصْحَابِي وَ لَوْ كَانُوا مِنْ أَصْحَابِي لَا تَبْعُونِي! فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ أَعْضَبُوهُ خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَأَقْبَلَ الْمُنْصُورُ عَلَيْنَا وَ قَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَحْمِلُونَ النَّاسَ عَلَيَّ أَكْتَفَانَا؟! أَلَا يَخَافُونَ يَوْمًا تَنْتَقَلِبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ؟! حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ لَا تُحَدِّثُوهُمْ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ فَتَعْرِفُوهُمْ بِنَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور در مسجدی بودیم و از ایشان درباره‌ی عقاید و احکام سؤال می‌کردیم و ایشان پاسخ می‌داد. در این هنگام مردانی داخل شدند که آن‌ها را نمی‌شناختیم، پس گفتند: آیا در میان شما مردی است که به او منصور گفته می‌شود؟! پس ما سکوت کردیم و به آن‌ها پاسخی ندادیم، تا اینکه جناب منصور خود به آن‌ها فرمود: آری، من او هستم! پس به او روی کردند و گفتند: آیا تو خلیفه‌ی مهدی هستی؟! آن جناب فرمود: مگر مهدی آمده است تا برای او خلیفه‌ای باشد؟! گفتند: نمی‌دانیم، ولی فلانی و فلانی و فلانی از اصحاب تو ما را خبر دادند که تو خلیفه‌ی مهدی هستی! آن جناب فرمود: من آن‌ها را به این امر نکردم! گفتند: آیا آن‌ها از اصحاب تو نیستند و صبح و شام بر تو وارد نمی‌شوند؟! پس آثار غضب در روی جناب منصور پدیدار شد و فرمود: آن‌ها از اصحاب من نیستند، اگر از اصحاب من بودند از من پیروی می‌کردند! پس آن‌ها چون دیدند که آن جناب را به غضب آورده‌اند از نزد او خارج شدند. در این هنگام جناب منصور روی به ما کرد و فرمود: گروهی را چه می‌شود که مردم را بر شانه‌های ما سوار می‌کنند؟! آیا از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن باژگون می‌گردد نمی‌ترسند؟! چیزی را به مردم بگویند که می‌شناسند و چیزی را به آنان نگویند که نمی‌شناسند، پس آنان را بر ما می‌شورانید!

شرح گفتار:

از این گفتارها دانسته می‌شود که یاران جناب منصور، هرگاه با هر دلیل به این عقیده رسیده‌اند که آن جناب همان زمینه‌ساز موعود ظهور مهدی علیه السلام است و مقام معنوی خاصی دارد، نباید عقیده‌ی خود را به دیگران تحمیل کنند یا با کسانی در میان بگذارند که به سبب نادانی و کوتاه‌بینی، از رحمت خداوند درباره‌ی این عبد صالح ناامید هستند و آن را برای او محال می‌پندارند، بل باید تأکید خود را بر روی یقینات و مسلمات اسلامی قرار دهند

که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» آمده و از تأکید بر روی موضوعات دیگر که در این کتاب شریف نیامده است، بپرهیزند؛ چراکه تأکید بر روی این قبیل موضوعات فرعی و حاشیه‌ای، یقینات و مسلّمات اسلامی که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» آمده است را تحت الشعاع قرار می‌دهد و دشمنان کتاب خدا و خلیفه‌ی او در زمین را به دشمنی بیشتر با جناب منصور بر می‌انگیزد، تا از طریق جوسازی و تبلیغات کاذب، کسانی که از لحاظ معرفتی، در موضع انفعال و ضعف هستند را نسبت به این بزرگوار بدبین سازند و از توجه به محتوای دعوت ایشان به سوی اسلام خالص و کامل باز دارند. هیچ تردیدی نیست که حمایت از این بزرگوار، به اقتضای دعوت ایشان به سوی اسلام خالص و کامل و زمینه‌سازی عملی‌شان برای ظهور مهدی علیه السلام که واقعیتی مشهود است، بر هر مسلمانی واجب است و با این وصف، تأکید بر روی جنبه‌های باطنی و فوق‌العاده‌ی شخصیت ایشان، اگرچه قابل اثبات از طرق معتبر عقلی و شرعی باشد، ضرورتی ندارد و مایه‌ی اختلاف مسلمانان می‌شود.

برای آگاهی بیشتر در این باره، به نقدها و بررسی‌های ۲۸ و ۷۳ و پرسش‌ها و پاسخ‌های ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۳۰، ۶۱، ۸۲، ۲۰۱ و ۳۱۸ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت رساندن حکومت به مهدی

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَعَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ جَمِيعاً، قَالَا: كُنَّا جَمَاعَةً عِنْدَ الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَالْتَمَعْتُ إِلَيْنَا وَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَنْظُرُونَ أَنِّي قُمْتُ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلَى رَأْيِ رَأْيْتُهُ أَوْ حَدِيثِ سَمِعْتُهُ! لَا وَاللَّهِ، لَوْ قُمْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا لَضَلَّتُ كَمَا ضَلَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي وَ لِكَيْفِي قُمْتُ بِهِ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ وَسَيُظْهِرُهَا لَكُمْ فَتَنْظُرُ أَعْنَاقَكُمْ لَهَا خَاضِعِينَ! فَتَصَفَّحَ الْوُجُوهَ وَ كَانَتْ عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ فَقَالَ: أَوْ لَعَلَّكُمْ تَنْظُرُونَ أَنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ رَغْبَةً فِيكُمْ أَوْ حَاجَةً إِلَيْكُمْ! كَلَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَالنَّوَى لَوْ لَا عَهْدُ اللَّهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلُهُ عَلَيْكُمْ لَأَعْتَرْنَاكُمْ وَ اتَّخَذْنَا مِنْ دُونِكُمْ جَبَاباً وَ كُنَّا عَنْ مُصَاحَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ وَ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ بَعْدَ الْمَشْرِقِينَ ثُمَّ أَيُّسَّرْتُمْ أَنَّهُ مَا لَنَا فِيكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ وَ لَا حَاجَةٍ! ثُمَّ أَخَذَهُ الْبُكَاءُ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو عُزْبَتِي وَ ضَعْفَ قُوَّتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ! أَيْنَ إِخْوَانِي؟ أَيْنَ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ سَلَوْا عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَ تَجَافَوْا الْوَطْنَ؟ أَيْنَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانَ؟ أَيْنَ الَّذِينَ رَفَضُوا تِجَارَاتِهِمْ وَ أَضْرَبُوا بِمَعَايِشِهِمْ وَ فَقِدُوا فِي

أَنْدِيَّتِهِمْ بِغَيْرِ غَيْبَةٍ عَنْ مَضْرِهِمْ وَحَالْفُوا الْبَعِيدَ مِمَّنْ عَاذَدَهُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ وَخَالَفُوا الْقَرِيبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَاسْتَلْفُوا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَالتَّقَاطُعِ فِي دَهْرِهِمْ وَقَطَعُوا الْأَسْبَابَ الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُطَامِ مِنَ الدُّنْيَا؟ أَيْنَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ؟ أَيْنَ رُهْبَانُ اللَّيْلِ وَ لُيُوثُ النَّهَارِ؟ أَيْنَ الرَّبِّيُّونَ الَّذِينَ مَا وَهَنُوا وَمَا اسْتَكَانُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُ اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ يُحِبُّهُمْ اللَّهُ وَيُحِبُّونَهُ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؟ مَا لِي لَا أَرَاهُمْ حَوْلِي؟! هَا هُمْ سَارَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ وَتَرَكُونِي وَجِدًا فِي مَعْشَرٍ مِنَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ وَلَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَسْمَعُونَ، يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَيَشْرُونَ الْآخِرَةَ بِالْأُولَى، لَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمَهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمَهُ، فَكَانَ الْحَقُّ قَدْ مَاتَ وَنُسِيَ وَالْجَوْرَ قَدْ شَمِلَ الْبِلَادَ كُلَّهَا وَأَهْلُ الْبَاطِلِ ظَاهِرُونَ وَأَهْلُ الْحَقِّ مُخْتَنُونَ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلِكِهِمْ أَنْ يَنْتَهَبَهُمْ وَيُحْكَمَ فِي النَّاسِ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يَنْكِرُونَ وَيَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ عَلَانِيَةً فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ وَيَفْسُقُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ فَلَا يَنْتَهِي عَنْهُ وَيَفْتَخِرُونَ بِالْعَصِيْبَةِ وَالتَّقْلِيدِ وَيَلْعَبُونَ بِدِينِ اللَّهِ وَاسْتَحْضُونَ بَأْيَاتِهِ وَيَخُوضُونَ فِي الْآرَاءِ وَيَخُونُ الْمُسْلِمِينَ قُرْبَةً إِلَى الْكُفَّارِ وَلَا يَنْصَحُونَ وَلَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، بَلْ يَرُونَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا وَيَأْمُرُونَ بِهِ وَيَرُونَ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَيَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيُحَلِّلونَ الْحَرَامَ وَيُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَيُبَدِّلُونَ الْأَحْكَامَ وَيُعْطُونَ الْحُدُودَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا بِالْأَهْوَاءِ وَيَأْخُذُونَ الرُّشَى وَيَأْكُلُونَ الرِّبَا أضعافاً مضاعفةً وَيَرْتَعُونَ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَيَعْلَمُونَ الْكِبَائِرَ وَلَا يَسْتَحْيُونَ وَيَضِيعُونَ الصَّلَوَاتِ وَيَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ وَيَجْعَلُونَ الْمَالَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْهُمْ وَيَجْعَلُونَ بُيُوتَهُمْ كَالْقُصُورِ وَيَصْنَعُونَ الرُّوْحَ بِالْعُرُوجِ وَيَسُونُ بِكُلِّ رِبْعِ آيَةٍ يَعْبَثُونَ وَيَسْخُذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّهُمْ يَحْلُدُونَ! أَلَا يَرُونَ كَثْرَةَ الْقَحْطِ وَالزَّلَازِلَ؟! أَلَا يَرُونَ غَلَاءَ الْأَسْعَارِ وَنَقْصَ الْأَمْوَالِ بِكَسَادِ التَّجَارَاتِ وَقِلَّةِ الْفَضْلِ فِيهَا وَنَقْصَ الْأَنْفُسِ بِالمَوْتِ الدَّرْبِ وَنَقْصَ الشَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رِبْعِ الزَّرْعِ وَقِلَّةِ بَرَكَاتِ النَّمَارِ؟! أَلَا يَرُونَ الْحُرُوبَ كَيْفَ نَزَلَتْ بِهِمْ وَزَالَ الْأَمْنُ عَنْ بِلَادِهِمْ؟ أَلَا يَرُونَ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ كَيْفَ ضَرَبَتْ بِهِمْ أَيْمَانًا تُقْفُوا؟! أَلَا يَرُونَ الْكُفَّارَ كَيْفَ يَتَقَلَّبُونَ فِي أَرْضِهِمْ وَيَسْكُنُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ وَيَقْتُلُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَعْتَصِمُونَ نِسَائِهِمْ؟! وَإِنِّي أَنْبِئُكُمْ أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَنَازِيرِ قَدْ دَخَلَ بَيْتَ مُسْلِمٍ فِي الْعِرَاقِ فَقَتَلَهُ بِمَشْهَدِ أَهْلِهِ ثُمَّ تَعَرَّضَ لِامْرَأَتِهِ فَأَعْتَصَبَهَا بِمَشْهَدِ طِفْلِهَا ثُمَّ قَتَلَهَا -قَتَلَهُ اللَّهُ- مِنْ دُونِ رَدْعِ قَبْلِ ذَلِكَ أَوْ أَخَذَ بَعْدَهُ وَهُوَ فِي بَلَدِ الْمُسْلِمِينَ! وَإِنِّي لَا أَرَى مِثْلَ هَذِهِ الدَّلَّةِ إِلَّا طَلَعَ الْحُكُومَةَ الَّتِي غَرَسَتْهَا أَيْدِي النَّاسِ وَ «إِنِّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿١﴾ طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» وَ أَرَاهُمْ يَرْضُونَ بِهَا «فَإِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ»! يَزْعُمُونَ أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا أَمْنًا وَ يَكُونُ مَرْجِعُهُمْ إِلَى الْفَرَجِ «ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَسَوَاتٍ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٢﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ»! لَا وَاللَّهِ لَا أَمْنُ لَهُمْ

و لا فَرَجَ حَتَّى يُؤَدُّوا الْحُكُومَةَ إِلَى الْمُهَدِّيِّ وَ فِيهِ أَمْنُهُمْ وَ فَرَجُهُمْ وَ هُوَ كَهْفُ هَذِهِ الْأُمَّةِ - ثُمَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ فَبَكَينا مَعَهُ وَ صَارَ الْبَيْتُ صَجَّةً وَاحِدَةً!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن و علی بن داوود هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما در میان جماعتی نزد منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس به ما روی نمود و فرمود: شاید شما گمان می‌برید که من بر پایه‌ی رأیی که دیده‌ام یا حدیثی که شنیده‌ام به این کار قیام کرده‌ام! نه به خدا سوگند، اگر بر پایه‌ی این دو به آن قیام می‌کردم هرآینه گمراه می‌شدم همان گونه که کسانی که پیش از من بودند گمراه شدند، ولی من بر پایه‌ی بینه‌ای از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است و زودا که بر شما آشکارش سازد، پس گردن‌هاتان در برابرش خاضع شود! در این هنگام چهره‌های ما را از نظر گذراند و چنان بود که گویی بر سرهای‌مان پرنده نشسته است، پس فرمود: یا شاید می‌پندارید که من از روی علاقه یا نیازی به شما به این کار دعوت‌تان کردم! چنین نیست، به کسی که دانه و هسته را شکافت سوگند که اگر عهد خداوند با ما و فضل او بر شما نبود، هرآینه از شما کناره می‌گرفتم و میان خود و شما حجابی قرار می‌دادیم و از مصاحبت با شما مشغول بودیم و میان ما و شما از شرق تا غرب فاصله بود و آن گاه در می‌یافتید که ما را به شما رغبت یا حاجتی نیست! سپس آن جناب را گریه گرفت تا حدی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر شد، سپس فرمود: به خداوند شکایت می‌برم از غربتم و ضعف توانم و ناچیزی‌ام در نظر مردم! کجا هستند برادران من؟ کجا هستند یاران من به سوی خدا؟ کجا هستند کسانی که از اهل و اولاد خود گسستند و از وطن دور شدند؟ کجا هستند مجاهدان در راه خدا و مردان و زنان و کودکان مستضعف؟ کجا هستند کسانی که کسب و کار خود را رها کردند و به درآمدهای خود زیان رساندند و از محافل خود ناپدید شدند بی‌آنکه از شهرهاشان غایب باشند و با بیگانه‌ای که آنان را در کارشان کمک رساند هم‌پیمان شدند و به آشنایی که آنان را از هدف‌شان باز دارد پشت کردند و پس از پراکندگی و جدایی در روزگارشان به یکدیگر پیوستند و رشته‌های پیوند خود به داشته‌های بی‌ارج دنیا را بریدند؟ کجا هستند بندگان خدای رحمان؟ کجا هستند راهبان شب و شیران روز؟ کجا هستند خدایی‌هایی که نه سست شدند و نه کم آوردند تا آن گاه که یاری خدا به آن‌ها رسید؟ کجا هستند کسانی که خدا آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها خدا را دوست می‌دارند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؟ من را چه می‌شود، چرا آن‌ها را در پیرامونم نمی‌بینم؟! آری، آن‌ها

به سوی پروردگارشان شتافتند و من را در میان مردمی تنها گذاشتند که نه می‌دانند و نه فرا می‌گیرند و نه عقل را به کار می‌اندازند و نه گوش می‌سپارند، گمراهی را به هدایت می‌خرند و آخرت را به دنیا می‌فروشند، از اسلام به جز نام آن و از قرآن به جز خط آن را نمی‌شناسند، پس گویا حق مرده و از یادها رفته و ستم همه‌ی سرزمین‌ها را فرا گرفته است و اهل باطل آشکارند و اهل حق از بیم فرعون‌ها و بزرگان‌شان پنهانند که مبدا آن‌ها را به فتنه بیندازند و در میان مردم به حکم جاهلیت حکومت می‌شود ولی انکار نمی‌کنند و بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند در حالی که آگاهی دارند و در زمین آشکارا فساد می‌انگیزند و بر آن‌ها رد نمی‌شود و در ملاء عام فسق ورزیده می‌شود و از آن نهی نمی‌شود و به عصبیت و تقلید افتخار می‌کنند و دین خدا را به بازی می‌گیرند و به آیات او استخفاف می‌نمایند و در دیدگاه‌ها فرو می‌روند و مسلمانان به مسلمانان خیانت می‌کنند تا به کافران نزدیک شوند و خیر یکدیگر را نمی‌خواهند و به معروف امر نمی‌کنند و از منکر باز نمی‌دارند، بلکه منکر را معروف می‌بینند و به آن امر می‌کنند و معروف را منکر می‌بینند و از آن باز می‌دارند و حرام را حلال و حلال را حرام می‌گردانند و احکام را دگرگون می‌سازند و حدود را تعطیل می‌نمایند و درباره‌ی آن‌ها به اهواء عمل می‌کنند و رشوت می‌گیرند و با نرخ‌های بالا ربا می‌خورند و به بیت المال مسلمانان دست می‌برند و گناهان بزرگ مرتکب می‌شوند و حیا نمی‌کنند و نمازها را ضایع و از شهوت‌ها پیروی می‌نمایند و مال را در میان ثروتمندان خود دست به دست می‌گردانند و خانه‌هاشان را مانند قصرها قرار می‌دهند و برج‌ها را با ارتفاع بسیار می‌سازند و بر سر هر بلندی نشانی به بازی بنا می‌کنند و دژهای استواری برمی‌گیرند تا شاید جاودان بمانند! آیا کثرت خشکسالی‌ها و زلزله‌ها را نمی‌بینند؟! آیا افزایش قیمت‌ها و کاهش دارایی‌ها با کساد شدن کسب و کارها و کاستی سود در آن‌ها و کاهش عمرها با مرگ‌های ناگهانی و کاهش محصولات با کندی رویش کشت و کاستی برکت میوه‌ها را نمی‌بینند؟! آیا جنگ‌ها را نمی‌بینند که چگونه بر آن‌ها فرود آمده و امنیت از سرزمین‌هاشان رخت بر بسته است؟! آیا ذلت و بی‌چارگی را نمی‌بینند که چگونه به آنان برخورد کرده است در هر جایی که یافت می‌شوند؟! آیا کافران را نمی‌بینند که چگونه در زمین‌هاشان گردش می‌کنند و در خانه‌هاشان ساکن می‌شوند و فرزندان‌شان را می‌کشند و به زان‌شان تجاوز می‌کنند؟! و هرآینه من خبر داده شدم که یکی از این خوک‌ها به خانه‌ی مرد مسلمانی در عراق درآمد، پس او را در حضور خانواده‌اش کشته و سپس متعرض زن او شده و به او پیش چشم طفلش تجاوز کرده و سپس -خدایش بکشد- هر دو را به قتل رسانده است

بدون هیچ مانعی پیش از آن یا مؤاخذه‌ای بعدش و هرآینه من چنین ذلتی را جز ثمره‌ی حکومت‌هایی که دست‌های مردم آن را نشانده است نمی‌بینم و «هرآینه آن درختی است که در اصل جهنم می‌روید؛ ثمره‌ی آن گویا سرهای شیاطین است» (صافات/ ۶۴ و ۶۵) و آن‌ها را به آن راضی می‌بینم «چه اینکه آن‌ها از آن خوردگانند و شکم‌های خود را از آن پر کنندگانند» (صافات/ ۶۶)؛ می‌پندارند که برایشان بر روی آن شربتی از آب سوزان است و سپس سوی فرج خواهد بود «در حالی که برایشان بر روی آن شربتی از آب سوزان است و سپس بازگشت‌شان به سوی جهنم خواهد بود» (صافات/ ۶۷ و ۶۸)؛ نه به خدا سوگند، نه امنیتی برای آن‌ها هست و نه فرجی تا آن گاه که حکومت را به مهدی برسانند و امنیت و فرج‌شان در اوست و او پناه‌گاه این امت است - در این هنگام گریه بر آن جناب غالب شد، پس ما نیز به همراه او به گریه افتادیم و خانه یکسره شیون شد!



خطبه‌ای از آن جناب خطاب به کسانی که دعوت او را نپذیرفتند و به ضدیت با آن پرداختند.

«زنده باد سری که به قدر خویش داناست و پاینده باد دلی که به عیب خویش شناساست. ناشنوای حقیقی آن است که به آواز حق ناشنواست و نابینای واقعی آن است که به جلوه‌ی حق نابیناست. بی‌تردید حق را نشانتان دادم و نخواستید ببینید و سرودش را بر شما خواندم اما نشنیدید و راهش را برایتان هموار ساختم ولی نپیمودید. به راستی می‌گویم که شما را اندرز دادم و به سوی خیر دعوت نمودم؛ دانش را برایتان پیراسته کردم و حکمت را جویده در دهانتان نهادم؛ با حجت‌هایی که از فولاد استوارتر است و بیناتی که از برف پاکیزه‌تر؛ مانند ستاره‌ای که در شب درخشان می‌شود و مانند چراغی که در تاریکی روشن؛ تا گمگشتگان کوهستان‌ها راه یابند و سرگشتگان بیابان‌ها شاد شوند؛ با تزکیه‌ها و تعلیم‌ها و مثل‌ها و نصیحت‌ها؛ بدون مزدی که بر شما گران آید یا ادعایی که شما را بترساند؛ ولی با این حال، از من گریختید و با من ستیزه جُستید! وای بر شما! آیا در انتظار چیزی بهتر از این هستید که من برای شما آوردم؟! در حالی که بهتر از یقین چیزی نیست و فراتر از آن چیزی نخواهد آمد! من کتاب خداوند را بر شما خواندم و سنت پیامبرش را به شما آموختم و پهلوی باطل را شکافتم و حق را از درونش بیرون کشیدم و کسی جز من جرأت آن را نداشت! اگر شما با من همراه شوید من شما را از گمراهان می‌رهانم و به مهدی می‌رسانم و این برای شما

خوب است و اگر با من همراه نشوید من را بر شما سلطه‌ای نیست؛ آن گاه بر فراز این قله یا درون آن دره‌ی خود می‌مانم و از گیاه زمین و آب آسمان تغذیه می‌کنم و پروردگارم را می‌پرستم تا هنگامی که من را به نزد خویش برد یا برای من حکم فرماید؛ چراکه او مهربان‌ترین مهربانان و برترین حکم‌کنندگان است.»

شرح گفتار:

منظور ایشان از «حجّت‌هایی که از فولاد استوارتر است و بیّناتی که از برف پاکیزه‌تر» و نیز «تزکیه‌ها و تعلیم‌ها و مثل‌ها و نصیحت‌ها» آموزه‌های گران‌سنگ ایشان است که عصاره‌ی آن، کتاب بزرگ «بازگشت به اسلام» است که چونان آفتابی از حکمت و معرفت بر جهان اسلام طالع شده و در حال روشنگری و نورافشانی است، ولی کوردلان سپه‌روز شعاع آن را نمی‌بینند و در ظلمت خویش ماندگارند.



گفتاری از آن جناب در بیان اینکه با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند، هر چند هم‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند.

حضرت منصور هاشمی خراسانی در وصف مرام خویش خطاب به گروهی از اصحابش فرمود:

«من با دادگری هم‌زادم و تا بوده‌ام با کتاب و سنت بوده‌ام؛ نه پیش افتاده‌ام و نه وامانده‌ام و نه تردید کرده‌ام. هان! به خدا سوگند که اگر هم‌ی مردمان از من بپُرنند تا جایی که در زیر این خنگ گردون احدی با من نماند، هر آینه تردید ندارم که من یکی بر هدایتیم و آن‌ها همه در ضلالت‌اند. آشنا باشید! من از مردمی هستم که سرزنش بداندیشی آن‌ها را از راه خدا باز ندارد و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؛ گفتارشان گفتار راستان و کردارشان کردار درستان است؛ آنان که تا هستند رهنمای گمگشتگانند و در زنده کردن کتاب خداوند و سنت پیامبرش می‌کوشند؛ نه تکبر می‌ورزند و نه برتری می‌جویند؛ نه زیادت می‌خواهند و نه به خیانت می‌پردازند؛ نه حق را وا می‌گذارند و نه به باطل می‌گرایند؛ آنان که هیچ‌گاه خاطر به پلیدی نمی‌آلایند؛ نه چرب‌زبانی چاپلوس آنان را می‌فریبد و نه بریدن مردم آنان را می‌ترساند؛ دل‌هاشان پیوسته در محل اعلیٰ به پرواز است و لب‌هاشان همواره به قول احسن باز. هان! برای چیزی که در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید؛ چراکه جوجه تا پر در نیآورده است نمی‌پُرد و صاعقه تا برق زده است نمی‌غرد!»

شرح گفتار:

مراد آن جناب از این گفتار فصیح و بلیغ که میراث آل ابراهیم و خصیصه‌ی هاشمیان است آن است که با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند، هر چند همه‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند؛ چراکه او بر خلاف دیگران، به دنبال جمع کردن مردم به گرد خود نیست، بلکه به دنبال جمع کردن مردم به گرد مهدی است و با این وصف، به دروغ و تملق و مداهنه آلوده نمی‌شود و به کسی باج نمی‌دهد و از کسی رشوه نمی‌ستاند؛ همچنانکه مرادش از این سخن عمیق و مثل حکیمانه‌ی بدیع: «هان! برای چیزی که در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید؛ چراکه جوجه تا پر در نیآورده است نمی‌پرد و صاعقه تا برق نزده است نمی‌غرد»، آن است که هر چند او اهل مدارا با باطل و سکوت در برابر ضلالت نیست، ولی نمی‌تواند پیش از فراهم شدن امکانات و مقدمات لازم، بر ضد باطل و ضلالت قیام نماید و با این وصف، توقع عجزولانه‌ی یاران و پیروانش از او برای قیام درست نیست، بلکه باید صبر کنند تا زمینه‌ی این کار فراهم شود.



پنج گفتار از آن جناب در پناه خواستن از مسلمانان برای اینکه متمکن از تعلیم آنان و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی شود.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَقْتُلُونِي كَمَا قَتَلْتُمْ الصَّالِحِينَ مِنْ قَبْلِي فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنِّي وَاللَّهِ لَو بَقِيَتْ فِيكُمْ لَأَشْحَدَنَّ رِجَالًا مِنْكُمْ شَحْدَ الْقَيْنِ النَّصْلِ! أَجْلِي بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ أَرْمِي بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ أَشْقِيهِمْ كَأَسَ الْجَحْمَةِ حَتَّى يَمْتَلِئُوا! أَلَا إِنِّي أَخْتَارُ خِيَارَكُمْ لِمَهْدِيٍّ كَمَا يَخْتَارُ النَّحْلُ لِيَعْسُوبِهَا خِيَارَ الْأَزَاهِيرِ! ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَمْلِكُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا نَعْلَمُ وَ لَوْ كَانَ لِي نَصْفُ الدُّنْيَا لَأَنْفَقْتُهُ فِي سَبِيلِكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: ای مردم! هرآینه شما می‌خواهید من را بکشید همان طور که صالحان پیش از من را کشتید، پس این کار را نکنید؛ چراکه به خدا سوگند اگر من در میان شما بمانم هرآینه مردانی از شما را آبدیده می‌کنم همان طور که آهنگر تیغه را آبدیده می‌کند! با تنزیل (قرآن) دیدگانشان را جلا می‌دهم و تفسیر (آن) را در گوش‌هایشان می‌ریزم و به آنان از

پیمانه‌ی حکمت می‌نوشانم تا پر شوند! آگاه باشید که من بهترین‌های شما را برای مهدی بر می‌گزینم همان طور که زنبور عسل بهترین گل‌ها را برای ملکه‌ی خود گزینش می‌کند! سپس فرمود: خدایا! هرآینه تو می‌دانی که من از دنیا بهای یک جفت کفش را مالک نیستم، در حالی که اگر نصف دنیا برای من بود همه‌ی آن را در راه تو انفاق می‌کردم!

۲ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ قَالَ: رَأَيْتُ الْمَنْصُورَ بِالْأَنْبَارِ عِنْدَ قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقُولُ لِلنَّاسِ: مَا سَأَفِي إِلَيْكُمْ إِلَّا مَا سَأَقِ ابْنَ عَمِّي هَذَا! فَلَا تَخَذَلُونِي كَمَا خَذَلْتُمُوهُ فَوَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ بَيْنَ ظَهْرَائِكُمْ لَيُعْضِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَيَرْجِي فَرْجَكُمْ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ لَا تَجِدُونَ لَكُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا! فَرَأَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُعْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَقَالَ: عَلِيٌّ أَيُّ مَذْهَبٍ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: مَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ! قَالَ: رَجِمَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ! لَوْ كَانَ حَيًّا لَنَصَرَنِي كَمَا نَصَرَ عَمِّي زَيْدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور را در شهر انبار (از ولایت سرپل افغانستان) نزدیک قبر یحیی بن زید بن علی بن الحسین دیدم در حالی که به مردم می‌فرمود: من را به سوی شما نکشاند مگر چیزی که این پسر عمویم را کشاند! پس من را بدان سان که او را تنها گذاشتید تنها نگذارید؛ چراکه به خدا سوگند اگر من در میان شما کشته شوم هرآینه خداوند بر شما غضب می‌کند و فرج شما را هزار سال دیگر به تأخیر می‌اندازد و آن گاه نه سرپرستی برای خود می‌یابید و نه پشتیبانی! پس آنان را دید که مانند کسانی در آستانه‌ی مرگ به او نگاه می‌کنند، پس فرمود: شما بر چه مذهبی هستید؟ گفتند: مذهب ابو حنیفه! فرمود: خداوند ابو حنیفه را رحمت کند! اگر زنده بود بی‌گمان من را یاری می‌کرد همان طور که عمویم زید را یاری کرد!

شرح گفتار:

ابو حنیفه یکی از معدود عالمانی بود که به وجوب یاری زید بن علی بن الحسین -درود خداوند بر آنان باد- فتوا داد و مسلمانان را به یاری او تحریض نمود و خود ۳۰ هزار درهم به او کمک کرد تا در قیام خود هزینه کند. از این رو، جناب منصور با حسن ظن به او می‌فرماید که اگر او امروز زنده بود و قیام آن جناب برای تحقق حاکمیت مهدی را می‌دید، به طریق اولی از آن حمایت می‌کرد.

اما یحیی بن زید -که درود خداوند بر آن دو باد- در خروج پدرش زید بر ضد هشام بن عبد الملک اموی حضور داشت. از این رو، پس از شهادت پدرش در سال ۱۲۱ قمری در کوفه،

هنگامی که دید یاران او متفرق شده‌اند و فقط ده تن از آنان باقی مانده‌اند، از بیم کشته شدن و به امید رسیدن به آرمان پدر، شبانه به همراه یارانش از کوفه به نینوا و از آنجا به مدائن رفت و چون حاکم عراق در تعقیب او بود از مدائن به ری و از ری به سرخس هجرت کرد و پس از مدتی از سرخس به جانب بلخ شتافت و در آنجا اقامت نمود. با این وصف، گفتار جناب منصور حاکی از اینکه آنچه یحیی را به سوی این مردم کشاند، او را نیز به سوی آن‌ها کشانده، اشاره‌ای به بیم آن جناب از ظالمان و امید او به حمایت این مردم برای رسیدن به آرمان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. یحیی تا زمان مرگ هشام، در خانه‌ی یکی از دوستان اهل بیت در بلخ به نام حریش بن عبد الرحمن ساکن بود. پس از مرگ هشام و روی کار آمدن ولید، یوسف بن عمر ثقفی حاکم عراق برای نصر بن سیار والی خراسان نوشت که یحیی را دستگیر نماید. نصر نیز یحیی و یارانش را دستگیر نمود و به غل و زنجیر کشید و گزارش آن را برای یوسف بن عمر نوشت. گلایه‌ی جناب منصور از مردم این منطقه به سبب همین کوتاهی در حفاظت از یحیی و یاران اوست که آنان را به آسانی تسلیم دژخیمان کردند. با این حال، ولید خلیفه‌ی اموی دستور آزادی آنان را داد و آنان که هفتاد نفر بیشتر نبودند به سرخس و سپس به بیهق رفتند، ولی در آنجا توسط عمرو بن زراره حاکم ابرشهر و لشکریان او محاصره شدند و ناگزیر به جنگ پرداختند و به رغم شمار اندکشان، با یاری خداوند به پیروزی رسیدند. پس از این پیروزی، آنان نیرو و انگیزه‌ی مضاعف یافتند، تا جایی که تصمیم به قیام دوباره بر ضد حکومت اموی گرفتند و لذا از آنجا به هرات بازگشتند و از هرات عازم جوزجان شدند. نصر بن سیار حاکم خراسان، در سال ۱۲۵ قمری لشکری را برای سرکوب قیام یحیی روانه‌ی جوزجان کرد و آن‌ها با او وارد جنگ شدند، ولی یاران او در مقایسه با آن‌ها بسیار اندک بودند؛ چراکه شمار اندکی از مردم برای یاری او به میدان آمده بودند. او سه روز و سه شب با لشکر اموی به جنگ پرداخت تا آنکه همه‌ی یارانش شهید شدند و در پایان کار تیری بر پیشانی او نشست و خود او نیز به شهادت رسید. سپاهیان نصر سر یحیی را جدا کردند و برای ولید فرستادند و بدن او را برهنه بر دروازه‌ی شهر انبار که بعدها سرپل نامیده شد آویختند و پیوسته بدن او بر دار بود تا حکومت اموی متزلزل شد و بنی عباس قدرت پیدا کردند. ابو مسلم خراسانی، قاتل یحیی و همه‌ی کسانی که در قتل او شرکت داشتند را به قتل رساند و بدن یحیی را از دار پایین آورد و غسل داد و کفن نمود و نماز خواند و در همانجا به خاک سپرد. به نظر می‌رسد که جناب منصور هاشمی خراسانی با یادآوری این وقایع دردناک و عبرت‌آموز در صدد آن است

که از تکرار آن‌ها در این منطقه جلوگیری کند و مسلمانان را به حمایت از نهضت خویش که ادامه‌ی نهضت یحیی و پدرش زید و جدش حسین بن علی بن ابی طالب است فراخواند، باشد که زمینه برای قیام مهدی علیه السلام فراهم شود.

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: إِنَّ الْمَنْصُورَ لَتَيَّ بِلَاءً وَ تَطْرِيداً وَ إِنِّي رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَسْوَاقِ وَ هُوَ خَائِفٌ مُتَرَقِّبٌ يَمْشِي وَ يَقُولُ: مَنْ يَعْصِمُنِي حَتَّى أَعْلَمَ النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ وَ أَعْمَلَ بِمَا فِيهِ؟! أَمَّنْ يُجِيرُنِي حَتَّى أَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فِيهَا بِلَاغٌ لِقَوْمٍ عَابِدِينَ؟! أَمَّنْ يُعِينُنِي حَتَّى أُبَيِّنَ أُمُوراً وَ أُغَيِّرَ أُخْرَى؟! اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ تَبَتَّتْ لِي قَدَمَايَ لَوَطَّئْتُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُلْطَانَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: هرآینه منصور بلاها و رانده شدن‌های بسیاری را دید و هرآینه من او را در برخی از این کوچه‌ها دیدم که با ترس و نگرانی گام بر می‌داشت و می‌فرمود: چه کسی من را پاس می‌دارد تا به مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است بیاموزم و به چیزی که در آن است عمل کنم؟! یا چه کسی من را پناه می‌دهد تا به کلمه‌ای متکلم شوم که در آن کفایتی برای گروه عابدان است؟! یا چه کسی من را کمک می‌کند تا چیزهایی را روشن کنم و چیزهایی را تغییر دهم؟! خدایا! تو می‌دانی که من اگر دو پایم برایم استوار شود زمینه‌ی حکومت صاحب این امر را می‌سازم!

۴ . أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: إِنَّ الْمَنْصُورَ يَعْزُضُ نَفْسَهُ عَلَى أَهْلِ الْبُلْدَانِ وَ يَقُولُ: أَلَا رَجُلٌ يَحْمِلُنِي إِلَى قَوْمِهِ؟! فَإِنَّ هَذَيْنِ الْقَوْمَيْنِ مَنَعَانِي أَنْ أَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّي! وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ يُؤَيِّنُنِي حَتَّى أَوْطِئَ لِمَلَكُوتِ رَبِّي وَ لَهُ الْجَنَّةُ؟! إِنَّ مَلَكُوتَ رَبِّي يُصْلِحُ الْأَرْضَ وَ يَمْلَأُهَا قِسْطاً!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: منصور خود را بر اهل سرزمین‌ها عرضه می‌کند و می‌فرماید: آیا مردی نیست که من را به سوی قوم خود ببرد؟! زیرا این دو قوم من را مانع شدند از اینکه به امر پروردگارم قیام کنم! و شنیدم که می‌فرماید: چه کسی من را جای می‌دهد تا برای ملکوت پروردگارم زمینه‌سازی کنم و برای او بهشت باشد؟! بی‌گمان ملکوت پروردگارم زمین را اصلاح می‌کند و از عدالت پر می‌گرداند!

۵ . أَخْبَرَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُنْدُوزَ قَالَ: رَأَيْتُ فِي سُوقِ الصَّرَافِينَ شَاباً حَسَنَ الْوَجْهِ مَرْبُوعَ الْقَامَةِ

أَسْوَدَ الشَّعْرِ كَثَ اللَّحِيَّةِ قَدْ قَامَ عَلَى سَرِيرٍ وَيُنَادِي: مَنْ يُبْلِغُنِي مَأْمَنًا وَ يَكُونُ لَهُ الْجَنَّةُ؟! أَلَا
وَاللَّهِ لَوْ أُبْلِغْتُمُونِيهِ لَمَلَأْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا عَدْلًا! فَقُلْتُ لِرَجُلٍ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: شَابٌّ مِنْ بَنِي
هَاشِمٍ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

مردی از اهل قندوز ما را خبر داد، گفت: در بازار صرافان جوانی زیبارو، میانه‌قامت، سیه‌مو،
با ریشی پیچیده و انبوه را دیدم که بر روی سریری ایستاده است و ندا می‌دهد: کیست که
من را به جای امنی برساند و (در عوض این کار) برای او بهشت باشد؟! آگاه باشید که به
خدا سوگند من را به آنجا نمی‌رسانید مگر اینکه میان دو سرش را از عدالت پر می‌کنم! پس
به مردی گفتم: این کیست؟ گفت: جوانی از بنی هاشم است که به او منصور می‌گویند!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه میان دو سر جهان را از عدالت پر می‌کند، آن است که زمینه‌ی
ظهور مهدی را فراهم می‌کند و آن حضرت میان دو سر جهان را از عدالت پر می‌کند و علت
پناه خواستن آن جناب از مسلمانان این است که برای رهبری کامل آنان به سوی مهدی،
چاره‌ای از ظهور ندارد و برای ظهور به آزادی و امنیت کافی نیازمند است؛ چراکه اگر به
محض ظاهر شدن برای آنان، توسط ظالمان دستگیر یا کشته شود، ممکن است نهضت
مبارک او عقیم ماند و امید مستضعفان جهان ناامید شود. از این رو، هر مسلمانی که می‌تواند
با انتقال آن جناب به سرزمین یا قوم خود و یا پاسداری از او در پیرامونش، در تأمین امنیت و
آزادی او سهمی را ایفا کند مکلف است که وارد میدان شود و پاداش این ورودش به میدان،
هرگاه منجر به تأمین امنیت و آزادی آن جناب شود، بهشت خواهد بود این شاء الله.



دعایی از آن جناب که به جوانی سرگشته و جویای هدایت تعلیم فرمود.

أَخْبَرَنَا أَبُو إِبرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَّاسَانِيِّ فَدَخَلَ مَسْجِدًا
لِيُصَلِّيَ فِيهِ فَرَأَى شَابًّا يَبْكِي فِي زَاوِيَةٍ وَ تَجْرِي دُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَ قَالَ: مَا يَبْكِيكَ
يَا عَبْدَ اللَّهِ؟! إِنْ تَبْكِي عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا ذَاهِبَةٌ تَبْكِي أَوْ لَا تَبْكِي وَإِنْ تَبْكِي لِأَخْرَجَةِ فَإِنَّهَا آتِيَةٌ
تَبْكِي أَوْ لَا تَبْكِي! قَالَ الشَّابُّ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَيْرَتِي فِي الدِّينِ! قَدْ رُفِعَتْ رِيَائِي وَ لَا أَدْرِي أَيًّا
مِنْ أَيِّ فَأَخَافُ أَنْ أَجْحَدَ حَقًّا أَوْ أَصَدِّقَ بَاطِلًا فَأَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ! قَالَ الْمَنْصُورُ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مِنْ أَنْابٍ ﴿﴾ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ دُعَاءِ الْمُتَّبِعِينَ؟ قَالَ: وَمَا دُعَاءُ الْمُتَّبِعِينَ؟ قَالَ: قُلْ عَقِبْ كُلَّ صَلَاةٍ:

«أَلْهَمَّ اسْلُكِي بِي الطَّرِيقَةَ الْمُتَمَلِّئِي وَاجْعَلِي عَلَيَّ مِلَّتَكَ أَمُوتُ وَأُحْيَىٰ وَ وَقَفِّي إِذَا اشْتَكَلَتْ عَلَيَّ الْأُمُورُ لِأَهْدَاها وَ إِذَا تشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَزْكَاهَا وَ إِذَا تَنَاقَصَتْ الْمِلَلُ لِأَزْهَاهَا وَ صَلَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا فَاتَّبِعْهُ وَ الْبَاطِلَ بَاطِلًا فَاجْتَنِبْهُ وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ مُتَشَابِهًا فَاتَّبِعْ هَوَايَ بَعْضِ هُدَىٰ مِثْلِكَ وَ اجْعَلْ هَوَايَ تَبَعًا لِطَاعَتِكَ وَ خُذْ رِضًا نَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي وَ اهْدِنِي لِمَا احْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»!

قال أبو إبراهيم: فما أعجبتني إلا أنني رأيت الشاب بعد أشهر في جماعة من أصحابنا، فقلت له: أتعرّفني؟ قال: نعم، أنت الذي كنت مع المنصور في المسجد إذ علمني دعاء المتبیین! قلت: نعم و ما هداك لهذا؟ قال: هدايني الله بذلك الدعاء! كنت يوماً في المسجد أدعو به فسمعت رجلين من ورائي يختصمان فيقول أحدهما للآخر: ما أنصف الناس! جاءهم رجل دعاهم إلى محمد عمر فأجابوه ثم جاءهم رجل دعاهم إلى أبي بكر البغدادي فأجابوه ثم جاءهم رجل دعاهم إلى المهدي فلم يجيبوه! لا والله ما كان ذلك بإنصاف! فارتعدت فرائصي، فأقبلت عليه و قلت: من ذا الذي دعا الناس إلى المهدي فلم يجيبوه؟ قال: رجل خراساني يقال له المنصور! قلت: و أين يوجد هذا الرجل؟ قال: لا أدري و لكن هنا رجلاً من أصحابه يدلك عليه إن وجد فيك خيراً، فلتقيته فدلني على المنصور فعلمت أنه هو الذي علمني دعاء المتبیین فأجابه الله!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهيم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به همراه منصور هاشمی خراسانی بودم، پس به مسجدی درآمد تا در آن نماز بگذارد، پس جوانی را دید که در گوشه‌ای می‌گریه و اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر است، پس نزدیک او ایستاد و فرمود: چه چیزی تو را می‌گریاند ای بنده‌ی خدا؟! اگر بر دنیا گریه می‌کنی، هرآینه آن از بین خواهد رفت، چه گریه کنی و چه گریه نکنی و اگر برای آخرت می‌گریی، هرآینه آن خواهد آمد چه گریه کنی و چه گریه نکنی! جوان گفت: برای حیرت خود در دینم گریه می‌کنم! پرچم‌هایی (در هر طرف) بلند شده است و من نمی‌دانم کدام از کدام است، پس می‌ترسم که حقی را انکار کنم یا باطلی را تصدیق نمایم و از گمراهان باشم! منصور فرمود: «بی‌گمان خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند و هر کس که انابه کند را به سوی خود هدایت می‌فرماید» (رعد/ ۲۷)، پس

چه چیزی تو را از دعای انابه کنندگان باز می‌دارد؟ گفت: دعای انابه کنندگان کدام است؟ فرمود: به دنبال هر نماز بگو:

«خدا یا! من را به بهترین طریقه رهسپار فرما و چنانم قرار ده که بر کیش تو بمیرم و زندگی کنم و من را چون امور بر من مشکل می‌شود به درست‌ترین آن‌ها و چون کارها بر من مشتبه می‌شود به پاکیزه‌ترین آن‌ها و چون آیین‌ها با یکدیگر تناقض می‌یابند به پسندیده‌ترین آن‌ها موقِّق کن و بر محمّد و آل محمّد درود فرست و حقّ را به من حقّ بنما تا از آن پیروی کنم و باطل را باطل (نشانم بده) تا از آن دوری کنم و آن را بر من متشابه قرار نده که از خواهش خودم بدون هدایتی از تو پیروی کنم و خواهش من را تابع طاعت خودت قرار بده و رضای خودت را از نفس من بگیر و من را با اذن خودت به چیزی از حق که درباره‌ی آن اختلاف شده است هدایت فرما؛ چراکه تو هر کس را بخواهی به راه راست هدایت می‌فرمایی!»

ابو ابراهیم گفت: پس من را شگفت‌زده نکرد مگر آنکه این جوان را چند ماه بعد در میان گروهی از یارانمان دیدم، پس به او گفتم: آیا من را می‌شناسی؟ گفت: آری، تو همان هستی که به همراه منصور در مسجد بودی هنگامی که دعای منیبین را به من تعلیم داد! گفتم: آری، چه چیزی تو را به این هدایت کرد؟ گفت: خداوند من را با آن دعا هدایت کرد! روزی در مسجد نشسته بودم و آن دعا را می‌خواندم، پس شنیدم که دو مرد در پشت سرم با یکدیگر گفتگو می‌کنند، پس یکی به دیگری می‌گوید: مردم انصاف ندادند! مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی محمّد عمر دعوت کرد پس او را اجابت کردند، سپس مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی ابو بکر بغدادی دعوت کرد پس او را اجابت کردند، سپس مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی مهدی دعوت کرد، پس او را اجابت نکردند! نه به خدا سوگند این انصاف نبود! پس بدنم به لرزه افتاد و به او رو کردم و گفتم: آن کدام مرد بود که مردم را به سوی مهدی دعوت کرد، پس او را اجابت نکردند؟! گفت: مردی خراسانی که به او منصور می‌گویند! گفتم: این مرد را کجا می‌توان یافت؟ گفت: نمی‌دانم، ولی اینجا مردی از اصحاب او هست که اگر در تو خیری بیابد تو را به او دلالت می‌کند، پس او را دیدم و او من را به منصور دلالت کرد، پس دریافتم او همان کسی است که دعای منیبین را به من آموخت و خداوند آن را اجابت کرد!



خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش خبر می‌دهد.

برخی یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پیش از آنکه فتنه‌ی داعش آغاز شود، گروهی از مردم را به شناخت اسلام و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی دعوت می‌کرد. پس روزی در مسجد شنید که می‌گویند: او دروغ می‌بندد! پس بر منبر رفت و خدا را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«هان ای مردم! به کجا می‌روید و کجا راهتان زدند؟! آیا می‌پندارید که من دروغ می‌بندم؟! بر چه کسی؟! بر خدا؟! در حالی که بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم! یا بر خلیفه‌ی خدا؟! در حالی که شما را جز به سوی او دعوت نمی‌کنم و اگر از آسمان پرتاب شوم برایم خوش‌تر از آن است که بر او دروغ ببندم. نه به خدا سوگند، من دروغ نبسته‌ام، ولی از فهم سختم عاجز شده‌اید و به زودی به صدق آن پی خواهید برد، هنگامی که فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند و کسی جز من را نیابید که راه نجات را به شما نشان دهد. وای بر شما! آیا می‌پندارید که از سر هوا سخن می‌گوییم؟ در حالی که می‌بینید بر بیته‌ای از جانب پروردگارم هستم! یا می‌پندارید که چشمی به دنیایتان دوخته‌ام؟ در حالی که می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبیم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام! یا می‌پندارید که بر شما ریاست می‌جویم؟ در حالی که از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم! نه، هرگز این گمان‌ها را بر من راهی نیست. من به راه قرآن ره می‌سپارم و چراغ سنت را بر می‌افروزم و به سوی مهدی فرا می‌خوانم و پشتیبانم خداوند است و زودا که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چنان زالو خونتان را بچوشد و بنوشد. هان ای بی‌پدر! فشار خویش را بیشتر کن! تا بدانند که دروغگو کیست و راستگو کدام است! و تو ای ... [نام شهری] که مانند عروسی در حجله آراسته‌ای! چگونه خواهی بود؟! کاش می‌دانستیم! هنگامی که کنگره‌ی برج‌هایت در شعله‌های آتش می‌سوزد و بادهای ناآرام، خاکسترت را در هوای غبار آلود جهان پراکنده می‌گرداند. آه، که چه شب‌های بلندی در پیش است!»

و سپس از منبر به زیر آمد.

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم»

آن است که مردم عموماً قائل به حجّیت خبر ظنّی هستند و بر مبنای آن عقاید و احکامی را به خداوند نسبت می‌دهند و این ناخواسته به دروغ بستن بر او می‌انجامد، در حالی که آن جناب بر خلاف آنان، خبر ظنّی را حجّت نمی‌داند و جز بر مبنای قرآن و سنت متواتر که یقینی هستند چیزی را به خداوند نسبت نمی‌دهد و از این رو، ممکن نیست که بر او دروغ ببندد و سخن آن جناب که «فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند»، خبر از فتنه‌ها و آشوب‌هایی است که هم‌اکنون جهان اسلام را فرا گرفته و در حال گسترش است و آن جناب از پیش آن‌ها را می‌دید و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید بر بینه‌ای از جانب پروردگارم هستم» آن است که بر پایه‌ی نظام فکری مشخص و مبانی اسلامی متقنی که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» تبیین شده است حرکت می‌کند و چنین حرکتی نمی‌تواند از روی هوا باشد و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام» آن است که اگر چشمی به دنیای مردم داشت بی‌گمان از آنان مالی می‌طلبید و خود را در عافیت قرار می‌داد، در حالی که او از آنان مالی نمی‌طلبد و خود را در سخت‌ترین شرایط دنیوی قرار داده و با این وصف، از چنین اتّهامی به دور است و مراد آن جناب از اینکه «از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم» آن است که ریاست بر آنان، ریاستی اقتصادی یا سیاسی نیست تا برای او منفعتی مادی داشته باشد، بل یک رهبری معنوی و فرهنگی برای تعلیم و تربیت آنان است که از نظر حاکمان ظالم، جرم شمرده می‌شود و با این وصف، تنها برای او رنج روز و بیداری شب را به ارمغان می‌آورد و ظاهراً سخن آن جناب که «مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چونان زالو خونتان را بچوسد و بنوشد»، خبر از ظهور ابو بکر بغدادی پیشوای داعش است که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت است و خون مسلمانان را می‌ریزد و فشار خود را بر آنان می‌افزاید و این از کرامات آن جناب و اخبار او از آینده شمرده می‌شود و نام شهری که آن جناب از سوختن برج‌هایش در شعله‌های آتش خبر داده، بنا بر برخی ملاحظات امنیتی و حساسیت‌های موجود در منطقه حذف شده و سخن آن جناب که «چه شب‌های بلندی در پیش است» احتمالاً اشاره‌ای به طولانی شدن این فتنه‌ها و آشوب‌ها است که خداوند به رحمت خود دوستان آن جناب را از گزند آن‌ها حفظ فرماید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه شهیدان زمان جز کشتگان در راه حکومت مهدی نیستند.

أَخْبَرَنَا أَبُو إِبرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا تَتَعَجَّبُونَ مِنْهُمْ؟! يُسْمُونَ قَتِيلَ هَذَا شَهِيداً وَ قَتِيلَ هَذَا شَهِيداً وَ مَا هُمَا إِلَّا جِيفَتَانِ تَهْبُ عَلَيْهِمَا الرِّيحُ! أَلَا وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا أَنَا وَ أَصْحَابِي وَ إِنِّ مِثْنَا عَلَى فَرْشِنَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور به یاران خود می‌فرماید: آیا از اینان به شگفت نمی‌آیید؟! کشته‌ی این را شهید می‌نامند و کشته‌ی آن را شهید می‌نامند، در حالی که آن دو جز مرداری که با دها بر آن می‌وزند نیستند! آگاه باشید که شهیدی جز من و یارانم نیست اگرچه بر بسترهای خود بمیریم.

شرح گفتار:

آری، بی‌گمان کسانی که با مال و جان خود در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان می‌کوشند، شهیدان زنده‌اند و اگر در این راه کشته شوند بهترین شهیدان شمرده می‌شوند، بلکه در عصر کنونی شهیدی جز آنان وجود ندارد؛ چراکه کسی جز آنان در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان نمی‌کوشد، بلکه همگان از هر گروه و مذهبی، دانسته یا نادانسته در راه تحقق حاکمیت دیگران بر جهان می‌کوشند و این در حالی است که شهادت تنها در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان ممکن است؛ چنانکه فرموده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾ (نساء/ ۷۶)؛ «کسانی که ایمان آوردند در راه خداوند می‌جنگند و کسانی که کافر شدند در راه طاغوت می‌جنگند» و فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (بقره/ ۱۵۴)؛ «و به کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند مردگان نگوئید، بلکه زندگانند ولی شما در نمی‌یابید». با این وصف، کسانی که در راه ایجاد یا حفظ حاکمیت پیشوایانی جز مهدی کشته می‌شوند، مردارند و شهید نامیدن آنان فریبی بیش نیست؛ زیرا شهید در اسلام کسی است که در راه ایجاد و حفظ حاکمیت خلیفه‌ی خدا در زمین کشته می‌شود، نه ایجاد و حفظ حاکمیت دیگران و چنین کسی در دوران کنونی جز منصور هاشمی خراسانی و یاران مخلص او که در راه ایجاد و حفظ حاکمیت مهدی می‌کوشند، نیست.

از خداوند توفیق شهادت حقیقی در راهش و همراه با زمینه‌سازان ظهور خلیفه‌اش را مسئلت داریم.

گفتاری از آن جناب هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: حضرت منصور هاشمی خراسانی هنگامی که شنید دشمنانش او را احاطه کرده‌اند، دست به دعا برداشت و فرمود:

«ای خداوند! بنده‌ات را دریاب؛ چراکه دشمنانت مانند گرگ‌ها به او حمله آورده‌اند و مانند کفتارها او را احاطه کرده‌اند، در حالی که برای کشتنش از هم پیشی می‌گیرند و برای خوردنش بر سر یکدیگر می‌زنند و آب از دهان‌هاشان بر روی زمین جاری است! چشم‌هاشان از غضب خون‌آلود است و پنجه‌هاشان مانند خنجرهای کشیده نمایان! گاهی به سوی او می‌دوند و گاهی بر روی او می‌جهند! هر یک گرسنه‌تر از دیگری، با غرّش‌هایی ممتد و مکرر! اینک مشعل خویش را فروزان کن و چوبه‌ی خویش را بجنبان و آنان را با فریادت بترسان، تا مانند گربه‌ها گریزان شوند و از هر چیز بلندی بالا روند؛ چراکه آنان از حضور تو غافل‌اند و به سوی هر ظلمی مایل‌اند! همواره به خون من تشنه‌اند و در انتظار لغزشم به سر می‌برند! کلمات دهانم را می‌شمارند و ردّ پاهایم را دنبال می‌کنند! از افتادندم خشنود می‌شوند و بر ناله‌هایم قهقهه سر می‌دهند! سینه‌هاشان از بغض من گداخته و دل‌هاشان از کینه‌ی من آکنده! آرزومندند که مغز من را بکوبند و امیدوارند که کبد من را بخورند! در حالی که من به آنان ستمی نکرده‌ام و جان و مالی از آنان نستانده‌ام، بلکه آنان را به سوی تو فرا خوانده‌ام و به یاری خلیفه‌ات فرمان داده‌ام، تا آنان را از روی مهر بخشایی و به زمینی که وعده داده‌ای برسانی، تا از بالا و پایین‌شان بخورند و پس از سیری گرسنه نشوند! پس آیا دشمنی با من برای آنان بجاست؟! یا سبّ من برای آنان رواست؟! در حالی که من پدر مهربان آنان و برادر غمخوارشان هستم و برای خوشبختی‌شان رنج می‌برم و برای نجات‌شان خطر می‌کنم، بی هیچ مزدی که بر آنان گران آید یا تازیانه‌ای که آنان را بتاراند، تا پس از گمراهی راه را بیابند و پس از بی‌چارگی چاره را؛ هنگامی که توفان فتنه بر آنان می‌وزد و تندر آشوب بر آنان می‌زند و تگرگ ظلم بر آنان می‌بارد و پناه‌گاهی برای آنان نیست!»

سپس روی خود را به ما نمود و فرمود:

«من شمع شما در تاریکی‌های زمین هستم! به من نزدیک شوید تا روشنایی یابید و از من دوری نجوید که در تاریکی فرو می‌مانید و خداوند به کاری که می‌کنید آگاه است!»



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه نشر مشخصاتش میان مردم جایز نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: مَنْ سَمَى الْمَهْدِيَّ فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ أَوْ سَمَانِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: هر کس نام مهدی یا نام من را در میان جمعی از مردم بیاورد، لعنت خداوند و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَجِلُّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُسَمِّيَنِي بِاسْمِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بَاءً بَعْضَ مِنَ اللَّهِ وَمَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: برای کسی که به خداوند و روز قیامت باور دارد جایز نیست که نام من را در محفلی از مردم بیاورد و هر کس این کار را بکند، هراینه به خشمی از خداوند دچار شده و جایگاه او جهنم است و چه بد جایگاهی است!

۳ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ يُبَغِضُنِي وَلَا أَبَا لِمَنْ يُنَوِّهُ بِاسْمِي وَمَنْ يُكْفُرَنِي فَهُوَ مِنَ الْإِسْلَامِ بَرِيءٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: خدا را حاجتی نیست به کسی که من را دشمن می‌دارد و پدر ندارد کسی که نام من را انتشار می‌دهد و کسی که تکفیرم می‌کند همانا از اسلام بیگانه است!

شرح گفتار:

مراد از نام آن جناب در این گفتارها «منصور هاشمی خراسانی» نیست، بل هر گونه اطلاعاتی درباره‌ی اوست که دسترسی دشمنانش به او را تسهیل می‌کند و چنین گناه بزرگ و کیفر سنگینی برای این است که نشر آن میان مردم، امنیت او و تبعاً نهضت زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام را به خطر می‌اندازد و سبب فتنه و تفرقه می‌شود.

برای خواندن توضیحات بیشتر در این باره، به پرسش ۳ از پرسش‌های رایج درباره‌ی آن جناب و نیز پرسش و پاسخ ۳۳ و ۲۰۱ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه دعوت او به سوی مهدی آرمونی برای کشورها و گروه‌های اسلامی است.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: روزی نزد منصور هاشمی خراسانی از کشورها و گروه‌های اسلامی مانند داعش، طالبان، القاعده، التحریر و پیروان ولایت فقیه یاد شد. پس فرمود:

«هر یک از آنان شعار مسلمانی می‌دهد و خود را در پی اقامه‌ی اسلام می‌شمارد، در حالی که باید راستگوی آنان از دروغگویشان معلوم شود. بی‌گمان دعوت من به سوی مهدی، برای آنان آرمونی بزرگ است؛ چراکه اگر آن را اجابت نکنند، نفاق خود را آشکار می‌سازند و به مسلمانان اعلام می‌دارند که به راستی مسلمان نیستند و اقامه‌ی اسلام را نمی‌جویند، بلکه تنها در پی قدرت‌اند و رؤیایی جز سلطنت در سر ندارند؛ مانند جبارانی که پیش از آنان بودند و جان و مال و ناموس مسلمانان را دستمایه‌ی کامرانی خود ساختند، تا آن گاه که مرگ بر سر آنان فرود آمد مانند عقابی که بر سر بزغاله فرود آید و آنان را از روی زمین برداشت و به میان هاویه انداخت، در حالی که اگر دعوت من به سوی مهدی را اجابت کنند و با من برای رساندن او به حکومت متحد شوند، زمینه‌ی حکومت او فراهم می‌شود و غرض آنان به بهترین شکل ممکن حاصل می‌گردد؛ البته اگر غرض آنان اقامه‌ی اسلام در جهان باشد؛ چراکه اگر غرض آنان چیز دیگری باشد، لعنت خداوند و بندگانش در پی آنان است و دیر یا زود به آنان می‌رسد و آنان را مانند بادی که خاکستری را از جایی بزداید، در اطراف زمین پراکنده می‌کند و آن گاه برای آنان جمع کننده‌ای نخواهد بود!»

آیا مسلمانانی که خود را مجاهدین می‌نامند و به مهاجرین و انصار تقسیم می‌کنند، نمی‌دانند که بهترین جهاد، جهاد در رکاب مهدی و بهترین هجرت، هجرت به سوی مهدی و بهترین نصرت، نصرت برای مهدی است؟! پس چرا نمی‌گیرند به سوی منصور - و با دست به خود اشاره فرمود- که بی‌هیچ تکلف و چشم‌داشتی آنان را به سوی مهدی دعوت می‌کند و برای وصول به او راه می‌نماید، در حالی که بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش سخن می‌گوید و به عقلانیت فرا می‌خواند و از جهل و تقلید و اهواء و دنیاگرایی و تعصب و تکبر و

خرافات باز می‌دارد و هر چه می‌گوید را بر عهده می‌گیرد و خود ضامن آن است؟! به راستی چه چیزی آنان را از اجابت او باز داشته و چه کسی آنان را از مسارعت به سوی مشغول ساخته است؟! آیا شایسته نیست که چهار دست و پا بر روی برف، به سوی او بشتابند و خود را از سرزمین‌های دور و نزدیک به او برسانند تا به همراه او برای یاری مهدی بیرون آیند؟! در حالی که او آنان را با هدایت خود، به مهدی خواهد رساند و مهدی آنان را با حکومت خود، به بهترین آرزوها؛ چراکه احکام خداوند را در میانشان جاری خواهد ساخت و عدالت مطلق را در پستوی خانه‌ها و آغل گوسفندانشان داخل خواهد نمود، بل آنان را به سرزمین‌های موعودی خواهد رساند که در آن‌ها شیر و عسل جاری است و خاکش زعفران ساییده و سنگریزه‌اش الماس و مروارید است. وای بر کسانی که مهدی را وای می‌گذارند تا به گمراهان ملحق شوند؛ چراکه آنان تاریکی را بر نور و کوری را بر بینایی و جهل را بر علم ترجیح می‌دهند و یوسفی را به چند درهم ناقابل می‌فروشند؛ مانند کسانی که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَشَرُّهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ [یوسف/ ۲۰]؛ «و او را به بهایی اندک که چند درهم ناچیز بود فروختند و به او رغبتی نداشتند!»

آیا در زیر آسمان، مرد دانایی نیست و بر روی زمین، زن خردمندی یافت نمی‌شود که ندای من را بشنود و برای یاری مهدی بیرون آید؟! نیست باد جهانی که در آن برای هر خرسی یارانی هست و برای هر دیوی پشتوانه‌ای یافت می‌شود، ولی برای مهدی پشتوانه‌ای نیست و برای دعوت کننده‌ی به سوی یارانی یافت نمی‌شود! آیا کسانی که داعی به سوی خویشان را با جان و مال خود یاری می‌کنند، ولی داعی به سوی مهدی را خوار می‌دارند و تنها می‌نهند، به روز رستاخیز باور ندارند؟! روزی که زمین پیکرهای آنان را استفرغ می‌کند تا در محکمه‌ی عدل خداوند بر روی یک پای خود ایستاده شوند و به پرسش‌های او درباره‌ی این خیانت بزرگ پاسخ دهند؛ چراکه آنان دعوت کننده‌ی به سوی خدا را نادیده گرفتند و دعوت کننده‌ی به سوی ابلیس را اجابت کردند و با این کار خود، قواعد جهان را بر هم زدند و رشته‌ی طبیعت را از هم گسستند. پس کیفر آنان در دنیا، استیلاء شیران شد تا سرهای مردانشان را ببرند و برای زن‌هایشان قرعه بیندازند و در آخرت، آتشی سوزان شد که سنگ خاره را ذوب می‌کند و روغن آنان را می‌گیرد.

شرح گفتار:

این گونه منصور هاشمی خراسانی، همه‌ی کشورها و گروه‌های اسلامی در جهان را به سوی بیعت با خداوند و ترک بیعت با غیر او فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد که دست از

فتنه‌انگیزی و فساد در زمین بردارند و جان و مال و ناموس مسلمانان را بیش از این قربانی جاه‌طلبی و حکومت‌خواهی خود نکنند؛ زیرا خداوند سرای آخرت را برای کسانی قرار داده است که در زمین برتری نمی‌جویند و فساد نمی‌انگیزند و عاقبت برای پرهیزکاران است؛ چنانکه فرموده است: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (قصص / ۸۳).

بی‌گمان هر کس به وعده‌ی خداوند و پیامبرش ایمان دارد می‌داند که مهدی برای مسلمانان جهان از رهبران آنان اولی و اصلح است؛ چراکه رهبران آنان چه بسا خود در آرزوی او هستند و شایستگی آن را ندارند که کفش‌هایش را پیش پایش جفت کنند؛ با توجه به اینکه مهدی بنا بر کتاب خداوند و سنت متواتر پیامبرش خلیفه‌ی خداوند در زمین است، ولی این‌ها بنا بر کتاب خداوند و سنت متواتر پیامبرش کسی نیستند. با این وصف، برای این‌ها و پیروانشان بهتر است که دعوت منصور را لبیک گویند و به سوی مهدی بازگردند، اگر به راستی مسلمانند و در پی اقامه‌ی اسلام هستند؛ وگرنه پرده از نفاق خود بر داشته‌اند و در برابر مشیت و رضای خداوند ایستاده‌اند و باید در انتظار جریان سنت‌های او درباره‌ی جباران و مفسدان باشند.



گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین‌گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوٹ نموده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خیر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پس از نماز عصر به ما روی نمود و ما را از پرستش طاغوت بر حذر داشت و به یاری خداوند و خلیفه‌اش در زمین امر فرمود، اگرچه مردم نپسندند و خصومت کنند. پس چون از سخن فارغ شد و حق نصیحت را ادا نمود، یکی از یارانمان به او گفت: «استاد! کاش چیزی می‌گفتی که مردم بپذیرند و کاش روشی را در پیش می‌گرفتی که از تو نگریزند!» پس آن جناب به خشم آمد و فرمود:

«چه بگویم و چگونه مثل زخم؟! آیا کلمه‌ای هست که نیالوده باشند و جمله‌ای هست که برابیم باقی گذاشته باشند؟! از هر راهی می‌روم، پیش از من رفته‌اند و به هر روشی سلوک می‌کنم، پیش از من کرده‌اند؛ تا آنکه همه‌ی راه‌ها را بر من تنگ ساخته‌اند و همه‌ی روش‌ها را بر من سخت نموده‌اند! ای فغان که با جهل خود بر علم من ظفر یافته‌اند و ای دریغ که با کذب خود بر صدق من سایه انداخته‌اند!

با نام خدا، کام شیطان را برآورده‌اند و با نام دین، دام گسترانیده‌اند؛ پس نام خدا را بی‌حرمت ساخته‌اند و دین را از رونق انداخته‌اند!

هرآینه یافت نمی‌شود کسی که برای رضای خدا، زنا کند یا برای ثواب، به دزدی رود، ولی یافت می‌شوند کسانی که برای رضای خدا، خون بی‌گناهان را می‌ریزند و برای ثواب، تباهی می‌انگیزند و در حالی ستم می‌ورزند که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌شمارند!»

سپس آواز خود را بالا آورد -چنانکه گفתי فریاد می‌زند- پس فرمود:

«وای بر آنان که مفسد و سرکوب‌گرد و می‌گویند که خداوند ما را گماشته است! وای بر آنان که مصلحت خویش بر شریعت مقدم می‌دارند و می‌گویند که خداوند ما را امر کرده است!

وای بر آنان که اموال مردم را به باطل می‌خورند و می‌گویند که خداوند ما را اذن داده است!

وای بر آنان که سخنان گزاف می‌گویند و می‌گویند که خداوند ما را فرموده است! وای بر آنان که دشنام دهنده و بهتان زننده‌اند و می‌گویند که خداوند ما را سفارش کرده است!

چه کسی در دنیا از آنان ستمکارتر است و چه کسی در آخرت عذاب بزرگ‌تری دارد؟!

آیا نمی‌اندیشند از روزی که فرشته‌ی مرگ گلویشان را می‌گیرد و نفسشان را قطع می‌کند و میان آنان و پیروانشان و هر چیزی که گرد آورده‌اند، جدایی می‌اندازد؟!

آیا نمی‌ترسند از روزی که ندا داده می‌شوند: <کجایند ستمکارترین‌ها؟! کجایند کسانی که شیطان را می‌پرستیدند و می‌گفتند که خدا را می‌پرستیم؟! کجایند کسانی که در زمین افساد می‌کردند و می‌گفتند که اصلاح می‌کنیم؟!> پس از درون گورها و چکاد کوه‌ها و بستر دریاها و شکم درندگان و چینه‌دان پرندگان گرد می‌آیند و بر می‌خیزند، در حالی که پوششی بر آنان نیست و روی‌های‌شان سیاه است و مانند گله‌ی بزها به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود، چونان که به

حساب احدی رسیدگی نشده باشد! آن گاه آنان را به زنجیر می‌کشند و دسته دسته به سقر می‌افکنند و آن دره‌ای در بُن جهنّم است که شیاطین در آن افکنده می‌شوند، پس در آن پوست کنده می‌شوند، مانند مرغ برای بریانی!

آن گاه ندا داده می‌شود: <کجایند یاران اینان؟! کجایند کسانی که اینان را در کذب‌شان تصدیق کردند و فرمان بردند؟! کجایند دوستداران اینان و دوستداران دوستداران اینان؟!> پس مانند موران از هر سوراخی بیرون می‌آیند، در حالی که زشت‌روی و بدبویند و دل در گلو و جان بر لب دارند، پس به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود؛ نه عذری از آنان شنفته می‌شود و نه شفاعتی برایشان پذیرفته؛ تا آن گاه که به دروازه‌های جهنّم می‌رسند و غریو آن را می‌شنوند که گویی بانگ انفجار است و لهیبش را حس می‌کنند که گویی کوره‌ی آجرپزان است، پس گریان می‌شوند و نعره سر می‌دهند. پس دربانان به آنان می‌گویند: <ای پیروان ستمکارترین‌ها! آیا خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار نداد؟!> می‌گویند: <قرار داد، ولی از او پیروی نکردیم، بلکه از ستمکارترین‌ها پیروی کردیم تا از قدرت و ثروتشان برخوردار شویم و شیطان برایمان آراست و گروهی نادان بودیم.> پس دربانان می‌گویند: <اینک به جهنّم درآیید تا از عذاب آنان برخوردار شوید، همان گونه که در دنیا از قدرت و ثروتشان برخوردار شدید.> پس در میان دود و آتش به آنان می‌پیوندند، در حالی که بر آنان خشمگینند و لعنت‌شان می‌کنند و می‌گویند: <شما ما را به اینجا رساندید، هنگامی که ما را فریفتید و گفتید که از ما پیروی کنید تا خداوند از شما خشنود باشد.> پاسخ می‌دهند: <آیا ما مجبورتان کردیم؟! بلکه با خواست خود از ما پیروی کردید، تا از قدرت و ثروتمان برخوردار شوید و در ستم ما شریک بودید.> پس آتش در میانشان زبانه می‌کشد و گفتگوی‌شان را قطع می‌کند و آوازی بر می‌خیزد که <لعنت خداوند بر ستمکارترین‌ها؛ همان‌ها که بدون اذن خداوند بر کرسی او نشستند و به غیر چیزی که نازل کرده بود، حکم راندند و لعنت خداوند بر پیروان آن‌ها؛ همان‌ها که آن‌ها را تصدیق و یاری کردند، تا از قدرت و ثروتشان برخوردار باشند.> پس از رحمت خداوند ناامید می‌گردند و در می‌یابند که هیچ کدامشان را خلاصی نیست.

این بی‌گمان اندرز نیکویی است برای کسانی که به آن گوش می‌سپارند، ولی

ستمکارت‌ترین‌ها و کسانی که از دولت آن‌ها برخوردارند، به آن گوش نمی‌سپارند و دیگران را از گوش سپردن به آن باز می‌دارند، هنگامی که با استهزاء بر من می‌خندند و با تکبر می‌گویند: <این گفتاری چون گفتار مدعیان است!> تا عوام را از من بترسانند و سفیهان را بر من جرأت دهند که زبان خود را بر من دراز کنند و بار دیگر مکر کرده می‌گویند: <این گفتاری تازه نیست، بل گفتاری مانند گفتار ماست که خود از پیش گفته‌ایم!> تا کسانی که از آن‌ها به تنگ آمده‌اند، از من نیز گریزان شوند و بگویند: <از آن‌ها و هر کس که مانند آن‌ها می‌گوید بیزاریم!>، در حالی که من از آن‌ها نیستم و مانند آن‌ها نمی‌گویم؛ اگر چنین بود با من دشمنی نمی‌کردند؛ همچنانکه از ادعای باطل بریثم و آن‌ها می‌دانند، ولی واقع آن است که بر من حسد می‌برند و انصاف نمی‌دهند.

من از کسانی هستم که به عهد نخستین پایبندند و با گذشت زمان رنگ نباخته‌اند؛ آنان که بر بینه‌ای از پروردگار خویشند و در نوری از جانب او ره می‌سپارند؛ آنان که سخن به گزاف نمی‌گویند و از گمان خود و خواهش دیگران پیروی نمی‌کنند؛ آنان که در زمین یقین ریشه دارند و شاخسارشان در آسمان ایمان افراشته است و هر زمان میوه‌ای تازه می‌آورد؛ آنان که هیچ کس با حجت بر آنان چیرگی نمی‌یابد و در عدالت بر آنان پیشی نمی‌گیرد. پس به سخنم گوش بسپارید و من را مانند دیگران نپندارید؛ چراکه من برای شما آموزگاری راستگو و مهربانم و شما را به سوی بهترین کار فرا می‌خوانم؛ اینکه پروردگارتان را بپرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید، تا پروردگارتان شما را ببخشاید و نعمت دهد و از ذلت و مسکنت برهاند و به سرزمینی پاکیزه برساند که به پدران‌تان وعده داد؛ سرزمینی که در آن خرمی و آسایش است و بیم و اندوهی نیست؛ سرزمینی بهتر از هر سرزمینی در دنیا که دیده یا شنیده‌اید. پس به اندرزم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و فریب ستمکارت‌ترین‌ها را نخورید که بر ضدّم یاوه می‌سرایند تا شما را بر من بدگمان سازند؛ همان‌ها که از دین ارتزاق می‌کنند و می‌ترسند که من کسب‌شان را کساد کنم.

هر کس شنید به خاطر دارد و به کسی که نشنید برساند، تا خداوند هر کس را خواهد هدایت کند یا در گمراهی‌اش وا گذارد.»



دوازده گفتار از آن جناب درباره‌ی ملاقات و مصاحبت با او و دلایل دشواری و محدودیت آن

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَكْتُمُوا عَنْهُمْ اسْمِي وَ مَكَانِي، فَإِنَّكُمْ إِنْ تَدُلُّوهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَدَاعُوهُ وَ إِنْ تُعَرِّفُوهُمْ بِالْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ وَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَوَجَدْتُ الْأَشْقَى فِيهِ مَنْ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ قَتَلَ أَمِيرًا بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی به اصحاب خود می‌فرماید: نام و جایم را از آنان پوشیده بدارید؛ چراکه اگر آنان را به نامم دلالت کنید، آن را منتشر می‌سازند و اگر آنان را از جایم آگاه کنید، آن را نشان می‌دهند و هرآینه من به کتاب خداوند نگریستم، پس بدبخت‌ترین شخص را در آن کسی یافتم که پیامبری را می‌کشد یا کسی از مردم را می‌کشد که امر کننده به عدالت است.

شرح گفتار:

اشاره‌ی آن جناب در ذیل این گفتار، به سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (آل عمران / ۲۱ و ۲۲)؛ «هرآینه کسانی که به آیات خداوند کافر می‌شوند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و کسانی از مردم که به عدالت امر می‌کنند را می‌کشند، آنان را به عذاب‌های دردناک بشارت بده؛ آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت نابود می‌شود و برایشان هیچ یابوری نیست». برای خواندن گفتاری دیگر از آن جناب در این باره، بنگرید به: «سه گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه نشر مشخصاتش میان مردم جایز نیست.»

۲. أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّهُمْ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ هَذَا الْإِحْتِفَاءَ، قَالَ: لِمَاذَا يُنْكِرُونَ؟! أَلَا يَنْصِفُونَنِي مِنْ أَنفُسِهِمْ؟! إِنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا كَانَ فِي الْحَرْبِ وَ كَانَ فَارِدًا لَا نَاصِرَ لَهُ يَسْتَتِرُ فِي مَكَانِهِ وَ يَتَلَطَّفُ فِي مَشْيِهِ وَ يَقْتَرِبُ إِلَى عَدُوِّهِ بِالْحَبِيلَةِ وَ الْحَبِيطَةِ كَيْلًا يَعْتَرِثُ عَلَيْهِ فَيَأْسِرُهُ أَوْ يَقْتُلُهُ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلَ مَا يُرِيدُ وَ أَنَا أَوْلَى مِنْهُمْ بِالْحَزْمِ وَ الْحِكْمَةِ! فَمَاذَا يُنْكِرُونَ عَلَيَّ؟! أَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكُهْفِ لَمَّا كَانُوا قَلِيلًا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ أَوْوُوا إِلَى الْكُهْفِ وَ اسْتَتَرُوا فِيهِ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ أزدَادُوا تِسْعًا حَتَّى إِذَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ قَالُوا لِمَنْ بَعَثَهُ

إِلَى الْمَدِينَةِ: ﴿وَلَيْتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا؟! وَ هُمْ لَمْ يَبْعَثُوهُ إِلَّا فِي طَلَبِ طَعَامٍ وَإِنِّي بَعُثْتُ فِي طَلَبِ حَقٍّ مَغْضُوبٍ وَ خَلِيفَةً مَظْلُومًا! فَمَاذَا يَنْقُمُونَ مِنِّي إِنْ أَتَلَطَّفْتُ وَ لَا أُشْعِرُ بِنَفْسِي أَحَدًا؟!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آنان این پنهان شدن را از تو نمی‌پذیرند، فرمود: چرا نمی‌پذیرند؟! آیا به من از خودشان انصاف نمی‌دهند؟! هرآینه یکی از آنان هرگاه در جنگ باشد و تنها باشد و یآوری نداشته باشد، در جای خود استتار می‌نماید و در حرکت پنهان‌کاری می‌کند و با نقشه و احتیاط به دشمنش نزدیک می‌شود تا او را نیابد که اسیر کند یا بکشد پیش از آنکه کارش را انجام دهد و من از آنان به دوراندیشی و محکم‌کاری سزاوارترم! پس چه چیزی را از من نمی‌پذیرند؟! آیا نمی‌دانند که اصحاب کهف وقتی در زمین اندک و مستضعف بودند، به غار پناه بردند و در آن سیصد و نه سال پنهان ماندند و هنگامی که خداوند آنان را برانگیخت، برای کسی که به شهر فرستادند گفتند: «باید پنهان‌کاری کند و به هیچ روی نباید احدی را از شما آگاه گرداند؛ آنان اگر به شما دست یابند شما را سنگسار می‌کنند یا به کیش خود بر می‌گردانند و آن گاه هرگز رستگار نخواهید شد» (کهف / ۱۶)؟! در حالی که او را نفرستادند مگر در طلب طعام و من فرستاده شده‌ام در طلب حقی مغضوب و خلیفه‌ای مظلوم! پس چه چیزی را بر من خرده می‌گیرند اگر پنهان‌کاری کنم و احدی را از خودم آگاه نگردانم؟!

۳ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِمَنْصُورٍ: إِنَّهُمْ يُعَيِّرُونَكَ وَ يَقُولُونَ لَوْ جَاءَ ذَلِكَ الَّذِي وَعَدْنَا لَتَظَاهَرَ لِلنَّاسِ وَ لَمْ يَسْتَرِ عَنْهُمْ! قَالَ: كَذَبُوا! أَمَا بَلَّغْتَهُمْ قَوْلَ عَلِيٍّ فِيهِ: «أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَدْرَكِهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَخْدُو فِيهَا عَلَيَّ مِثَالَ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا وَ يُعَيِّقَ فِيهَا رِقًا وَ يَصْدَعُ شَعْبًا وَ يَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُرَّةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ»؟! -الْخَبَرِ.

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف در ضمن خبری طولانی که (در اینجا) محل حاجت را از آن آورده‌ایم، ما را خبر داد، گفت: مردی به منصور گفت: آن‌ها تو را سرزنش می‌کنند و می‌گویند اگر آن کسی که به ما وعده داده شده است آمده بود خود را به مردم نشان می‌داد و از آنان پنهان نمی‌شد! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا سخن علی درباره‌ی او به آن‌ها نرسیده است

که فرمود: «آگاه باشید! کسی از ما که آن دوران را درک می‌کند با چراغی فروزان در آن گام بر می‌دارد و پا بر جای پای صالحان می‌گذارد، تا بندی را در آن بگشاید و اسیری را در آن برهاند و جمعی را در آن پراکنده سازد و پراکندگانی را در آن گرد آورد، در حالی که از مردم پنهان است، تا حدی که جستجوگران از او اثری نمی‌بینند اگرچه پی در پی نظر می‌کنند»؟! - ادامه‌ی خبر.

شرح گفتار:

این فرازی از خطبه‌ی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که در آن از حوادث آخر الزمان خبر می‌دهد. برای این خطبه، بنگرید به: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵ (خطبه‌ی ۱۵۰). همچنین، برای خواندن همه‌ی این گفتار، بنگرید به: گفتار ۴۶ (فقره‌ی ۵).

۴ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: جُعِلَتْ فِدَاكَ لَوْ فَتَحْتَ بَابَكَ لِأَصْحَابِكَ فَيَنْظُرُوا إِلَيْكَ! قَالَ: إِنَّي وَاللَّهِ لَا أَكْرَهُ أَنْ أَنْظَرَ إِلَيْهِمْ وَيَنْظُرُوا إِلَيَّ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنَ الْمُنْكَرِبِينَ وَ لَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَقْتَلَ فِي بَدَايَةِ أَمْرِي ضَيَاعاً وَ لَا يَنْتَظِعَ فِي دَمِي عِزْرَان! قُلْتُ: وَ هَلْ يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؟! قَالَ: هَذَا أَيْضاً مِمَّا شَاءَ اللَّهُ! أَلَمْ يَقُلْ: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾؟! فَلْيَصْبِرُوا وَ لْيَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ حَتَّى يَشَاءَ اللَّهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: فدایت شوم، کاش در خانه‌ات را به روی یارانت می‌گشودی تا تو را ببینند! فرمود: من به خدا سوگند کراحت ندارم از اینکه آن‌ها را ببینم و آن‌ها من را ببینند و بحمد الله از متکبران نیستم، ولی کراحت دارم از اینکه در آغاز کارم بی‌فایده کشته شوم و دو قوچ هم در خونم به هم شاخ نزنند! گفتم: مگر جز چیزی که خداوند بخواهد واقع می‌شود؟! فرمود: این هم از چیزهایی است که خداوند خواسته است! آیا نفرموده است: «خود را با دستانتان به هلاکت نیندازید» (بقره / ۱۹۵)؟! پس باید صبر پیش گیرند و یکدیگر را به صبر سفارش کنند تا هنگامی که خداوند بخواهد.

۵ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ مَسْأَلَةِ الرُّؤْيَةِ فَأَمْسَكَ ثُمَّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيًّا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسْأَلَةِ الرُّؤْيَةِ فَأَمْسَكَ ثُمَّ قَالَ: إِيَّا لَوْ أَعْطَيْنَاكُمْ مَا تُرِيدُونَ لَكَانَ شَرًّا لَكُمْ وَ أَخَذَ بَرَقِيَّةٍ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی درخواست دیدار پرسیدم،

پس درنگ کرد و سپس فرمود: مردی از علیّ الرضا علیه السلام درباره‌ی درخواست دیدار پرسید، پس درنگ کرد و سپس فرمود: اگر ما چیزی که درخواست می‌کنید را به شما بدهیم برایتان شرّ است و از گردن صاحب این امر گرفته می‌شود.

۶ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَصْحَابِنَا، فَقُلْتُ: تَرَكْتَهُمْ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ مُشْتَرِكُونَ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: يُرِيدُونَ رُؤْيَتَكَ، قَالَ: إِنَّا لَوْ أَعْطَيْنَاهُمْ مَا يُرِيدُونَ لَكَانَ شَرًّا لَهُمْ وَ لَمْ تَلْبَثْ فِيهِمْ إِلَّا قَلِيلًا؛ فَأَبْلَغُهُمْ عَنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ: مَا لَكُمْ؟! أَلَا تَجِبُونَ أَنْ تَسْكُنُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَ تَبِيْتُوا مَعَ أَزْوَاجِكُمْ وَ تَنْفِقُوا عَلَى أَوْلَادِكُمْ وَ تَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ تَأْخُذُوا بِمَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ عِنْدِنَا فَيُدْخِلُكُمْ اللَّهُ الْجَنَّةَ؟! إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ كَمَا يُرِيدُ وَ لَا يَفْعَلُ كَمَا تُرِيدُونَ! لَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تُرِيدُونَ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْضٌ وَ لَا سَمَاءٌ وَ لَكِنَّ الْعَالَمَ يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ وَ لَا يَتَّبِعُ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: به محضر منصور رسیدم، پس از من درباره‌ی یارانمان پرسید، پس گفتم: آنان را در حالی ترک کردم که حالات مختلفی داشتند، جز اینکه همه‌ی‌شان در یک چیز مشترک بودند، فرمود: آن چیست؟ گفتم: دیدار تو را می‌خواهند، فرمود: اگر ما چیزی که می‌خواهند را به آنان بدهیم، برایشان بد می‌شود و جز اندکی در میانشان نمی‌مانیم! پس سلام من را به آنان برسان و بگو: شما را چه می‌شود؟! آیا دوست نمی‌دارید که در خانه‌هاتان ساکن باشید و با همسرانتان صبح کنید و به فرزندانتان بپردازید و با خویشاوندانتان بپیوندید و چیزی که از نزد ما به سویتان بیرون می‌آید را بگیریید، پس خداوند شما را (بدون زحمت) به بهشت برد؟! هرآینه خداوند چونان که خود می‌خواهد عمل می‌کند و چونان که شما می‌خواهید عمل نمی‌کند! نه به خدا سوگند، اگر کار چونان بود که شما می‌خواهید، نه زمینی بر جای می‌ماند و نه آسمانی، ولی عالم به علم خود عمل می‌کند و پیرو خواهش‌های کسانی نمی‌شود که علم ندارند.

۷ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَظْهَرُ حُبًّا شَدِيدًا لِلْمَنْصُورِ وَ يَسْأَلُنِي الْحَافَا أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهُ وَ كَانَ الْمَنْصُورُ لَا يَأْذَنُ لَهُ وَ يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُجِيبُنِي وَ لَوْ كَانَ يُجِيبُنِي لَكُنْتُ أَحِبُّهُ وَ لَكِنِّي لَا أَحِبُّهُ؛ فَالْحَحْتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجُلُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَ سَكَتَ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ؟! أَمَا كُنْتَ تَسْأَلُنِي أَنْ أُدْخِلَكَ عَلَيْهِ؟! قَالَ: إِنِّي ظَنَنْتُ أَنَّهُ أَطْوَلُ قَامَةً مِنْ هَذَا! قُلْتُ: وَ يَحْكُ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى قَامَتِهِ لَمَا أَدْخَلْتُكَ عَلَيْهِ! فَأَشَارَ الْمَنْصُورُ

إِلَىٰ أَنْ اسْكُتَ، فَسَكَتَ فَقَالَ لِلرَّجُلِ: دَعِ عَنكَ هَذَا يَا أَخِي وَ لَكِنَّ إِنْ كَانَ لَكَ سُؤَالٌ أَوْ حَاجَةٌ فَاسْأَلْ! فَغَضِبَ الرَّجُلُ وَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ أَخًا لِلْكَذَّابِينَ! مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ أَنْ تَجْلِسَ فِي بَيْتِكَ وَ تُرَخِّي سِتْرَكَ وَ تُغَيِّبَ شَخْصَكَ وَ لَا تَأْذَنَ لِلنَّاسِ أَنْ يَدْخُلُوا عَلَيْكَ؟! قَالَ الْمُنْصُورُ: إِنَّمَا حَمَلَنِي عَلَيَّ ذَلِكَ نِفَاقُ أُمَّتَالِكَ وَ جَهْلُهُمْ وَ مَا رَأَيْتُ مِنْ ضَعْفِ عُقُولِهِمْ وَ تَشَنُّتِ أَهْوَاءِهِمْ وَ مَا جَرَّبْتُ مِنْ كُفْرِهِمْ بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ وَ شَكْهِمْ بَعْدَ يَقِينِهِمْ وَ غَدْرِهِمْ بَعْدَ وِفَائِهِمْ وَ عَدَاوَتِهِمْ بَعْدَ مَوَدَّتِهِمْ وَ خِيَانَتِهِمْ بَعْدَ أَمَانَتِهِمْ وَ إِفْشَاءِهِمْ بَعْدَ كِتْمَانِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ بَعْدَ طَاعَتِهِمْ وَ هُونِهِمْ بَعْدَ اسْتِقَامَتِهِمْ وَ كِبْرِهِمْ بَعْدَ تَوَاضُعِهِمْ وَ جَزَعِهِمْ بَعْدَ صَبْرِهِمْ وَ إِصْرَارِهِمْ بَعْدَ تَوْبَتِهِمْ فَاسْتَفْقْتُ أَنَّ أُمَّكَتَهُمْ مِنْ عُنُقِي فَإِنْ شَاؤُوا قَطَّعُوا وَ إِنْ شَاؤُوا تَرَكَوْا!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: مردی بود که حبّ شدیدی نسبت به منصور اظهار می‌کرد و با اصرار از من می‌خواست که برای او اذن (دیدار) بگیرم و منصور به او اذن نمی‌داد و می‌فرمود: او من را دوست نمی‌دارد، اگر من را دوست می‌داشت، من هم او را دوست می‌داشتم، ولی من او را دوست نمی‌دارم! پس من به آن جناب اصرار کردم تا اینکه اذن داد، پس چون آن مرد به نزد آن جناب رسید، رویش دگرگون شد و سکوت کرد، پس به او گفتم: تو را چه می‌شود چرا سخن نمی‌گویی؟! آیا از من نمی‌خواستی که تو را به محضر ایشان بیاورم؟! گفت: من گمان می‌کردم که قامت او از این بلندتر باشد! گفتم: وای بر تو! اگر می‌دانستم که می‌خواهی به قامت ایشان نگاه کنی تو را به محضر ایشان نمی‌آوردم! پس منصور به من اشاره کرد که سکوت کن، پس سکوت کردم، پس به آن مرد فرمود: این موضوع را وا گذار ای برادر، بلکه اگر پرسش یا خواسته‌ای داری بگو! پس آن مرد به خشم آمد و گفت: من برادر کذابان نیستم! چه چیزی تو را واداشته است که در خانه‌ات بنشینی و پرده‌ات را بیندازی و خودت را پنهان کنی و به مردم اذن ندهی که به نزد تو بیایند؟! منصور فرمود: نفاق امثال تو و جهلشان و چیزی که از ضعف عقل‌هاشان و پراکندگی اهوائشان دیده‌ام و آنچه از کفرشان بعد از ایمانشان و شکشان بعد از یقینشان و نامردی‌شان بعد از وفاداری‌شان و دشمنی‌شان بعد از دوستی‌شان و خیانتشان بعد از امانت‌داری‌شان و فاش کردنشان بعد از رازداری‌شان و نافرمانی‌شان بعد از فرمان‌برداری‌شان و سست شدنشان بعد از استواری‌شان و تکبرشان بعد از فروتنی‌شان و بی‌تابی‌شان بعد از شکیبایی‌شان و تکرارشان بعد از توبه‌ی‌شان تجربه کرده‌ام من را به این کار واداشته است، پس دریغ آمد که گردن خود را در اختیار آنان قرار دهم، تا اگر می‌خواهند قطع کنند و اگر می‌خواهند باقی گذارند!

۸ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ فَرِيقًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَسْأَلُونَ الدُّخُولَ عَلَيْكَ بِالْحَاحِ كَأَنَّهُمْ مُمْتَرُونَ، قَالَ: عَافِنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْجَهْلَةِ، فَإِنَّ فِيهِمْ مَنْ إِذَا دَخَلَ عَلَيَّ فَسَعَلْتُ أَوْ تَنَاءَبْتُ أَوْ خَرَجْتُ إِلَى الْعَائِطِ أَوْ نَسِيتُ بَعْضَ مَا يُنْسَى أَوْ غَضِبْتُ عَلَى إِنْسَانٍ أَوْ لَبَسْتُ ثَوْبًا يَكْرَهُهُ أَوْ عَثَرَ بِي دَابِّي أَوْ قَعَدَ عَلَيَّ ذُبَابٌ أَوْ رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يُنْكِرُهُ بِجَهْلِهِ تَبَرَّأَ مِنِّي! كَمَثَلِ رَجُلٍ جَاءَنِي بِالْأُمْسِ كَأَنَّهُ مَجْنُونٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَأَجَابَ ثُمَّ قَالَ لِابْنِ مَعْرُوفٍ لَمَّا خَرَجَ مِنْ عِدِّي: كَيْفَ يَكُونُ عَلَى الْحَقِّ مَنْ لَا يَدْرِي كَيْفَ حَالِي؟! فَلَوْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْجَهْلَةَ لَمْ يَدْخُلُوا عَلَيَّ وَ اِكْتَفُوا بِمَا يُخْرُجُ إِلَيْهِمْ مِنْ نَاحِيَّتِي لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ حَتَّى يَخْتَارَ اللَّهُ لِصُحْبَتِي مَنْ يَشَاءُ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: گروهی از یاران با اصرار خواهان آمدن به نزد تو هستند، چنانکه گویی شک دارند، فرمود: من را از این جاهلان معاف دار؛ زیرا در میانشان کسی است که چون به نزد من آید، پس سرفه کنم یا خمیازه کشم یا به مستراح روم یا چیزی که فراموش می‌شود را فراموش کنم یا بر انسانی خشم گیرم یا لباسی بپوشم که آن را خوش نمی‌دارد یا چهارپایم من را بیندازد یا مگسی بر من بنشیند یا چیز دیگری ببیند که به جهل خود توقعش را ندارد، از من بیزاری می‌جوید! مانند مردی که دیروز به نزد من آمد، تو گفתי دیوانه بود، پس حالش را پرسیدم و پاسخ داد، سپس هنگامی که از نزد من بیرون رفت به ابن معروف گفت: چگونه بر حق است کسی که نمی‌داند حال من چگونه است؟! پس اگر این جاهلان به نزد من نیایند و به چیزی که از ناحیه‌ی من به سوبشان بیرون می‌آید بسنده کنند، برایشان بهتر است، تا آن گاه که خداوند هر کس را می‌خواهد برای همشینی با من برگزیند.

۹ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: دَعَوْتُ رَجُلًا عَظِيمًا إِلَى هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: إِنَّهُ حَقٌّ وَ لَكِنِّي لَا أَدْخُلُهُ حَتَّى أَلْقَى الْمَنْصُورَ! فَأَخْبَرْتُ الْمَنْصُورَ بِقَوْلِهِ فَقَالَ: إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِكَ كَمَثَلِ مَنْ يَدْعِي الْمِيرَاثَ وَ لَمَّا تُعْرِفْ لَهُ قَرَابَتَهُ! لَا وَاللَّهِ لَا يَلْقَانِي مُشْتَرِطٌ وَ لَا يَضْحَكُنِي مُتَكَبِّرٌ! إِنَّمَا صَاحِبِي مَنْ يَدْخُلُ هَذَا الْأَمْرَ صَابِرًا مُخْتَسِبًا فَيَمْكُثُ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يَتَأَصَّلَ فِيهِ كَمَا يَتَأَصَّلُ الشَّجَرُ الْقَدِيمُ فِي الْأَرْضِ! قُلْتُ: مَتَى تَرَاهُ قَدْ تَأَصَّلَ فِيهِ؟ قَالَ: إِذَا اسْتَحَبَّهُ عَلَى الرَّيْبَتَيْنِ وَ هَاجَرَ هِجْرَتَيْنِ وَ صَبَرَ فِي فِتْنَتَيْنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: مرد بزرگی را به این کار دعوت کردم،

پس گفت: آن حق است، ولی من به آن داخل نمی‌شوم تا آن گاه که با منصور ملاقات کنم! پس منصور را از سخن او خبر دادم، پس فرمود: هرآینه مثل رفیق تو مثل کسی است که ادعای میراث دارد، در حالی که هنوز خویشاوندی‌اش شناخته نشده است! نه به خدا سوگند هیچ شرط گذارنده‌ای با من ملاقات نمی‌کند و هیچ خودبزرگ‌بینی همنشین من نمی‌شود! همنشین من تنها کسی است که با شکیبایی و اخلاص به این کار داخل می‌شود و هر چه خدا خواهد در آن می‌ماند، تا آن گاه که در آن ریشه پیدا می‌کند همان طور که درخت قدیمی در زمین ریشه پیدا می‌کند! گفتیم: چه هنگام می‌بینی که در آن ریشه پیدا کرده است؟ فرمود: هرگاه آن را بر دو زینت ترجیح دهد و دو هجرت کند و در دو فتنه شکیب آورد!

شرح گفتار:

گفتار آن جناب که فرمود: «إِذَا اسْتَحَبَّهُ عَلَى الزَّيْنَتَيْنِ وَ هَاجَرَ هِجْرَتَيْنِ وَ صَبَرَ فِي فِتْنَتَيْنِ»؛ «هرگاه آن را بر دو زینت ترجیح دهد و دو هجرت کند و در دو فتنه شکیب آورد»، از بلیغ‌ترین و عجیب‌ترین گفتارهاست و به نظر می‌رسد که مراد آن جناب از «دو زینت»، مال و خانواده است؛ چراکه خداوند آن دو را «زینت» نامیده و فرموده است: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ (کهف/ ۴۶)؛ «مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا هستند و خوبی‌های ماندگار نزد پروردگارت ثواب و عاقبت بهتری دارند» و مراد آن جناب از «دو هجرت»، هجرت از شهر خود به شهری دیگر و از کشور خود به کشوری دیگر تنها برای یاری آن جناب در زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام است و مراد آن جناب از «دو فتنه»، دو بار دستگیر شدن، شکنجه شدن و مجازات شدن توسط دشمنان برای بازگشتن از عقیده و آرمان است. بنابراین، از نظر آن جناب تنها کسی شایسته‌ی ملاقات با اوست که اولاً این نهضت را بر دارایی و خانواده‌ی خود مقدم داشته باشد و ثانیاً برای یاری آن جناب از شهر خود به شهری دیگر و از کشور خود به کشوری دیگر هجرت کرده باشد و ثالثاً دو بار در برابر تعقیب، دستگیری، شکنجه، زندان و سایر مجازات‌های طاغوتیان استقامت کرده و دست از عقیده و آرمان خود برنداشته باشد. چنین کسی است که در این نهضت ریشه پیدا کرده و چنین کسی است که شایسته‌ی مصاحبت با آن جناب است.

۱۰ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الشُّكُورِ بْنُ زُرْمِيِّ الْوَرْدَكِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَجَرَى ذِكْرَ الْحَجِّ فَتَكَلَّمْتُ فِيهِ حَتَّى قَالَ: يُكْرَهُ الْمَقَامُ بِمَكَّةَ! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! لِمَ يُكْرَهُ الْمَقَامُ بِحَرَمِ اللَّهِ وَ جَوَارِ آيَاتِهِ؟! قَالَ: مَهْلًا حَتَّى يَأْتِيكَ الْبَيَانُ! فَمَكَثْتُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَجَلَسُوا عِنْدَهُ وَ

أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ يَتَخَدُّثُونَ وَيَتَضَاكُونَ وَيَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ وَهُوَ سَاكِتٌ مُبْتَسِمٌ يَنْظُرُ إِلَيَّ مَرَّةً وَ إِلَيْهِمْ مَرَّةً أُخْرَى، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ جُرْأَتِهِمْ وَسُوءِ أَدْبِهِمْ مَعَهُ، فَلَمَّا خَرَجُوا قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَقَامَ بِمَكَّةَ فَطَالَتْ إِقَامَتُهُ قَسَا قَلْبُهُ وَصَارَ عَلَيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالِ! قُلْتُ: فَأَلْمُقَامَ عِنْدَكَ مَكْرُوهٌ كَالْمُقَامِ بِمَكَّةَ؟! قَالَ: نَعَمْ، أَمَا سَمِعْتَ الْقَائِلَ يَقُولُ: «الْهُوَى مِنَ النَّوَى»؟! ثُمَّ قَالَ: رَجِمَ اللَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُسْكَانٍ! كَانَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مَخَافَةً أَنْ لَا يُؤْفِيَهُ حَتَّى إِجْلَالِهِ فَكَانَ يَسْمَعُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَيَأْبَى أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهِ إِجْلَالًا وَ إِعْظَامًا لَهُ وَ إِنَّ صَالِحَ أَصْحَابِي عَلَيَّ سَبِيرَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ!

ترجمه‌ی گفتمان:

عبد الشکور بن زلمی وردکی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور بودم که ذکر حج به میان آمد، پس درباره‌ی آن سخن گفت تا اینکه فرمود: مقیم شدن در مکه کراهت دارد! گفتم: سبحان الله! چرا مقیم شدن در حرم خداوند و جوار آیاتش کراهت دارد؟! فرمود: اندکی درنگ کن تا بیان تو را برسد! پس من درنگ کردم تا اینکه شماری از اصحاب او بر او وارد شدند، پس نزد او نشستند و به یکدیگر روی نمودند و با هم گفتگو می‌کردند و خنده سر می‌دادند و صداهاشان را بالا می‌بردند، در حالی که او ساکت بود و لبخندی بر لب داشت و گاهی به من می‌نگریست و گاهی به آنان، پس من از جرأت آنان و بی‌ادبی‌شان در محضر او تعجب کردم، پس چون آنان بیرون رفتند، منصور به من فرمود: هرگاه انسان در مکه اقامت گزیند پس اقامتش طولانی شود، دلش سخت می‌گردد و چنین حالی پیدا می‌کند! گفتم: پس اقامت گزیدن نزد تو مانند اقامت گزیدن در مکه مکروه است؟! فرمود: آری، آیا سخن گوینده را نشنیده‌ای که می‌گوید: «دوری و دوستی» (یعنی دوستی با دوری قوت می‌یابد و گرم می‌شود)؟! سپس فرمود: خداوند عبد الله بن مسکان را بیامرزد! مرد صالحی از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و چنین بود که به محضر آن حضرت نمی‌رسید از بیم آنکه حق احترامش را چنانکه باید ادا نکند، پس (سخنان آن حضرت را) از اصحابش می‌شنید و به سبب گرمی‌داشت و بزرگداشت او از آمدن به نزدش خودداری می‌کرد و هرآینه صالحان اصحاب من بر سیرت عبد الله بن مسکان هستند!

۱۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: لَا تَدْخُلُوا عَلَيَّ السَّفَلَةَ فَإِنَّ فُلَانًا أَدْخَلَ عَلَيَّ رَجُلًا مَا كَلَّمْتَهُ إِلَّا كَلِمَتَيْنِ فَذَهَبَ إِلَيَّ إِخْوَانِهِ وَقَالَ إِنَّهُ مِنْ جُلَسَائِي!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور به اصحاب خود می‌فرماید: فرومایگان را به نزد من نیاورید! هرآینه فلانی مردی را به نزد من آورد که با او جز دو کلمه سخن نگفتم، پس به نزد دوستان خود رفت و گفت که از هم‌نشینان من است!

۱۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ وَأَنَا جَالِسٌ مَعَهُ عَلِيَّ خَوَانٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلِيٌّ مَا رَزَقَنِي مِنْ طَوْلِ صُحْبَتِكَ، فَقَالَ: تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ ذَلِكَ كَمَا حَمِدْتَهُ عَلِيَّ خَيْرِهِ! قُلْتُ: وَ أَيْ شَرِّ فِيهِ -جُعِلَتْ فِدَاكَ- وَ قَدْ تَعَلَّمْنِي مَعَالِمَ دِينِي؟! قَالَ: وَيْحَكَ وَ هَلْ أَهْلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَرَابَاتِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا طَوْلُ صُحْبَتِهِمْ مَعَهُمْ؟! أَذْهَبَ مِنْ قُلُوبِهِمْ مَهَابَتُهُمْ وَ غَرَّهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ مِنْ سَابِقَتِهِمْ! هَذَا فِرْعَوْنُ قَالَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا جَاءَهُ بِالرَّسَالَةِ: ﴿أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ هَذَا قَوْمٌ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَنَا لَلْفِي شَكًّا مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرْيَبٌ﴾ وَ قَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ امْرَأَةٌ نُوْحٍ وَ امْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا تَقُولَانِ: أَيُّطَانِي نَبِيٌّ؟! أَمْ يُضَاغِبُنِي رَسُولٌ؟! ﴿فَلَمْ يُعْنِبَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾! ثُمَّ ذَكَرَ الْمَنْصُورُ طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: تَرَى أَحَدَهُمْ يُطَالِبُنِي بِصُحْبَتِي كَأَنَّهَا حَقٌّ مَنَعْتُهُ مِنْهُ وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا حَقٌّ! إِنَّمَا عَلَيَّ أَنْ أَدْعُوهُ إِلَى الْخَيْرِ وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَيْسَ عَلَيَّ أَنْ أَصْحَبَهُ وَ لَا أَسْتَطِيعُ! أَيَحْسَبُ أَنْ صُحْبَتِي سَتَشْفِي مَرَضَ قَلْبِهِ؟! لَا وَ اللَّهُ بَلْ تَرِيدُهُ مَرَضًا وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ الْخَيْرِ! إِنَّمَا يُبَارِكُ فِي صُحْبَةِ الْأَنْبِيَاءِ لِلصَّادِقِينَ وَ فِي صُحْبَةِ الصَّادِقِينَ لِلشَّهَدَاءِ وَ فِي صُحْبَةِ الشَّهَدَاءِ لِلصَّالِحِينَ ﴿وَ حَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا﴾ وَ أَمَّا سَائِرُ النَّاسِ فَلَا يُبَارِكُ لَهُمْ فِي صُحْبَتِهِمْ مَهْمَا طَالَتْ! مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ابْتُلِيَ بِصُحْبَةِ السَّفَلَةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَأْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمَّوْتُهُمْ وَ سَمَّوْنِي، فَابْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ ابْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي»!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور در حالی که با او بر سر سفره‌ای نشسته بودم گفتم: خداوند را بر طول مصاحبت با تو که روزی‌ام کرده است سپاس می‌گزارم! فرمود: از شر آن نیز به خداوند پناه ببر، همان طور که بر خیر آن او را سپاس گزاردی! گفتم: چه شری در آن هست -فدایت شوم- در حالی که معالم دینم را به من می‌آموزی؟! فرمود: وای بر تو! مگر کسانی از نزدیکان پیامبران که هلاک شدند را جز طول مصاحبتشان با آنان هلاک کرد؟! هیبت آنان را از دل هایشان برد و به چیزی که از گذشته‌ی

آنان می‌دانستند فرییشان داد! این فرعون است که به موسی علیه السلام چون با رسالت به نزدش آمد گفت: «آیا ما تو را از کودکی نپروراندیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نگذراندی؟! و آن کار که کردی را کردی و تو از ناسپاسان بودی» (شعراء/ ۱۸ و ۱۹) و این قوم صالح علیه السلام هستند که «گفتند: ای صالح! تو تا پیش از این در میان ما مایه‌ی امیدواری بود، آیا ما را از پرستش چیزی که پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟! در حالی که ما از آنچه به سویش دعوتمان می‌کنی در شک هستیم» (هود/ ۶۲) و خبر همسر نوح و همسر لوط به تو رسیده است که تحت دو بنده از بندگان صالح خداوند بودند، پس به آن دو خیانت کردند، (چراکه از روی انکار با خود) می‌گفتند: آیا پیامبری با من نزدیکی می‌کند؟! یا رسولی با من همبستر می‌شود؟! «پس آن دو چیزی را برایشان از خداوند کفایت نکردند و گفته شد با درآیندگان به آتش درآیید» (تحریم/ ۱۰). سپس منصور گروهی از یارانش را یاد کرد و فرمود: یکی از آنان را می‌بینی که طلبکارانه مصاحبت با من را درخواست می‌کند، چنانکه گویی حقی است که از او باز داشته‌ام، در حالی که او را در آن حقی نیست! بر عهده‌ی من تنها این است که او را به سوی خیر فراخوانم و به معروف فرمان دهم و از منکر باز دارم و بر عهده‌ی من نیست که با او مصاحبت کنم و توان آن را ندارم! آیا می‌پندارد که مصاحبت با من بیماری قلبش را شفا خواهد داد؟! نه به خدا سوگند، بلکه بر آن خواهد افزود و در مصاحبت با من هیچ خیری برای او نیست! تنها به مصاحبت پیامبران برای صدیقان و به مصاحبت صدیقان برای شهیدان و به مصاحبت شهیدان برای صالحان برکت داده می‌شود «و آنان هستند که نیکو رفیقانی (برای یکدیگر) هستند» (نساء/ ۶۹)، ولی سایر مردم برایشان برکتی در مصاحب با آنان داده نمی‌شود، هر چند طولانی باشد! از این روست که علی علیه السلام هنگامی که به مصاحبت با فرومایگان مبتلا شد فرمود: «خداوند! من آنان را به تنگ آورده‌ام و آنان من را به تنگ آورده‌اند و من آنان را خسته کرده‌ام و آنان من را خسته کرده‌اند، پس به جای آنان به من کسانی بهتر از آنان بده و به جای من به آنان کسی بدتر از من بده!»

شرح گفتار:

در این گفتارهای بسیار مهم، نورانی و قاطع تدبیر کن تا علت‌های محدودیت ملاقات و عوامل بازدارنده از مصاحبت با آن جناب را بشناسی؛ علت‌ها و عواملی مانند افزایش خطر فاش شدن مشخصات و محل سکونت آن جناب با افزایش ملاقات‌ها و مصاحبت‌ها که می‌تواند دست دشمن را به آن جناب برساند و نهضت زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی

علیه السلام را پیش از رسیدن به اهدافش، در نطفه خفه کند [۱] و مانند خطر نفوذ منافقان و راهبایی جاسوسان به نزدیک آن جناب با تظاهر به ایمان و ارادت نسبت به ایشان که جز از طریق مخالفت با هر گونه پیش شرط یا درخواست مصرانه برای ملاقات با ایشان و نیز سختگیری و پرهیز از عجله در احراز صلاحیت افراد، قابل پیشگیری نیست [۲] و مانند دگرگونی و بی‌ثباتی اجابت کنندگان در عقاید و اعمالشان که تجارب و عبرت‌هایی را برای آن جناب و یارانشان پدید آورده و آنان را محتاط‌تر ساخته است [۳] و مانند ضعف‌های اعتقادی، علمی و اخلاقی افراد که از یک سو مانع اعتماد کافی به آنان می‌شود و از سوی دیگر حضورشان در محضر آن جناب را بی‌برکت می‌سازد [۴] و مانند تصورات غلوآمیز درباره‌ی آن جناب و توقعات خرافی و عامیانه از ایشان که در بیشتر افراد وجود دارد و می‌تواند به فتنه‌ای برای آنان تبدیل شود [۵] و مانند امکان سوء استفاده از مصاحبت و حتی ملاقات با آن جناب برای اعتبار بخشیدن به دیدگاه‌های خود و برتری جستن بر دیگران که در فقره‌ی ۱۱ به نمونه‌ای از آن اشاره شده است [۶] و مانند دشواری ملاقات و مصاحبت با آن جناب در زمان و مکان کنونی با توجه به اینکه مستلزم دوری از خانه و خانواده و نیز زندگی در شرایط سخت و طاقت‌فرسا است و تحمل آن برای بیشتر افراد ممکن نیست و هنوز ضرورت ندارد [۷] و مانند کراهت اقامت نزد آن جناب جز برای کسانی که اقامتشان نزد ایشان ضرورت دارد؛ با توجه به اینکه ارتباط با ایشان را عادی می‌سازد و از چشم می‌اندازد و زمینه‌ساز گفتارها و رفتارهای نامناسب در محضر ایشان می‌شود که خود عامل خسران و سلب توفیق خواهد بود [۸] و مانند ضرورت عقلایی و جواز شرعی اختفاء آن جناب بر بنیاد آیات قرآن و روایاتی که از وقوع چنین اختفائی توسط چنین کسی خبر داده‌اند [۹] و علت‌ها و عوامل دیگری که از گفتارهای فوق دانسته می‌شود.

بی‌گمان گفتارهای فوق، پاسخی روشن به همه‌ی کسانی است که با انگیزه‌های مختلف، خواهان ملاقات و مصاحبت با آن جناب در این برهه‌ی حساس هستند.



خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگردانند و او را با مدعیان دروغین قیاس می‌کنند.

«ای مردم! چرا به سخنم گوش نمی‌سپارید و به سویم روی بر نمی‌گردانید؟! آن قدر

فریاد کشیده‌ام که صدایم گرفته است و آن قدر نوشته‌ام که دستم خسته شده است! ای کسی که صدایم را می‌شنوی، با تو هستم و ای کسی که نوشته‌ام را می‌خوانی، تو را خطاب می‌کنم! آیا چیزی تو را مفتون ساخته یا کسی تو را افسون نموده است؟! مگر هجوم کفر را نمی‌بینی و غریب ستم را نمی‌شنوی؟! مگر تلخی فقر را نمی‌چشی و تیزی فساد را لمس نمی‌کنی؟! مگر از جنگ خسته نشده‌ای و از استبداد به تنگ نیامده‌ای؟! مگر نمی‌خواهی این حال دگرگون شود و این بدبختی به پایان رسد؟! پس چرا به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی؟! من راه را می‌شناسم و از دروازه آگاهی دارم. به سخنم گوش بسپار تا به تو بگویم و به سویم روی بر گردان تا به تو نشان دهم. حکومت خداوند دروازه‌ی خوشبختی است و زمینه‌سازی برای آن راه رستگاری. چرا قدم در این راه نمی‌گذاری و از دروازه عبور نمی‌کنی؟ آیا هنوز می‌پنداری که راه دیگری وجود دارد و در پی دروازه‌ی دیگری هستی؟! مگر صدها راه را نیازمندی و ده‌ها دروازه را تجربه نکردی؟! چند راه دیگر را باید بیازمایی و چند دروازه‌ی دیگر را باید تجربه کنی؟! آیا هیچ عقل در سر تو نیست و هیچ هوش در تو یافت نمی‌شود؟! می‌گویی: <حکومت خداوند را نیز آزموده‌ام و بدبخت‌تر شده‌ام>، ولی دروغ می‌گویی؛ زیرا حکومت فقیهان، حکومت خداوند نیست، بل حکومت کسانی است که به خداوند خیانت کرده‌اند و دین را به دنیا فروخته‌اند. حکومت خداوند، حکومت خلیفه‌ی اوست؛ چونان حکومت داوود و سلیمان و چونان حکومت محمد و علی که درود خداوند بر آنان باد. آیا حکومتی بهتر از حکومت آنان می‌شناسی و عدالتی بیشتر از عدالت آنان سراغ داری؟! من تو را به سوی حکومتی چون حکومت آنان فرا می‌خوانم و به سوی عدالتی چون عدالت آنان، ولی تو به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی! می‌گویی: <ادّعا کننده‌ای از ادّعا کنندگان است! صبر کن! کجا می‌روی؟! چنین نیست که هر چه بخواهی بگویی و بگریزی، بل بازخواست خواهی شد که چرا گفتی و اگر اثبات نتوانی، مجازات خواهی شد! به من بگو ادّعایم چیست که من را به سبب آن دروغگو می‌دانی؟! آیا چون دجالان ادّعای پیامبری کرده‌ام یا خود را امام نامیده‌ام یا درباره‌ی خود سخنان گزاف گفته‌ام؟! چنین نیست! پس چرا من را به چیزی متهم می‌کنی که از آن بری هستم و چرا من را مانند کسانی می‌شماری که مانند آنان نیستیم؟! می‌گویی: <آنان نیز برخی از این چیزها را می‌گویند! وای بر تو! چرا که اگر برخی از این چیزها را نگویند، چگونه دام خود را بگسترانند و چگونه قلابشان را در آب اندازند؟! آیا صیّاد مشت‌ی دانه در دام نمی‌نهد تا پرنده را با آن بفریبد و طعمه‌ای بر قلاب نمی‌آویزد تا ماهی را با آن بگیرد؟!>

بدین سان هیچ کس به سوی باطلی فرا نمی‌خواند، مگر اینکه آن را با حقی می‌آرید، باشد که پذیرفته شود. زنهار هوشیار باش تا به شوق دانه در دام نیفتی و به طمع طعمه قلاب را نبلی! از کسی پیروی کن که تنها حق را می‌گوید؛ زیرا اوست که از جانب خداوند است و از کسی پیروی نکن که حق را به باطل می‌آمیزد؛ زیرا او از جانب شیطان است؛ مانند کسی که می‌گوید به حکومت خداوند فرا می‌خوانم، ولی خودش حکومت می‌کند که می‌داند خلیفه‌ی خداوند نیست، یا خودش را بدون حجتی روشن که برایش نازل شده باشد، خلیفه‌ی خداوند می‌شمارد تا زمینه را برای حکومت خودش فراهم سازد. از این دو بر حذر باش، اگرچه سخنان نیکو گویند و کارهای شگفت کنند؛ چراکه صیادند و دعوت به حکومت خداوند را دانه‌ای برای دام و طعمه‌ای برای قلاب کرده‌اند. اینک ببین که من از آن دو نیستم؛ چراکه تو را به حکومت خداوند فرا می‌خوانم و از تو چیزی برای خودم نمی‌خواهم. آیا اگر مانند آن دو بودم، از تو چیزی برای خودم نمی‌خواستم؟! پس مانند آن دو نیستم، چونانکه نور مانند تاریکی نیست و زنده مانند مرده نیست و بینا مانند کور نیست.»

در این هنگام، مردم را از نظر گذراند و فرمود:

«برای شما مثلی می‌زنم. پادشاه عادل از دنیا رفت و فرزندش که مردی دانا و پارسا بود را بر جای خود نشاند تا به شیوه‌ی او حکومت کند و جهان را از عدالت آکنده سازد، ولی مردم او را نپذیرفتند، بلکه توطئه کردند تا او را به قتل برسانند. پس او شبانه گریخت و در جایی پنهان شد و منتظر ماند تا مردم پشیمان شوند و به دنبال او بیایند و او را بازگردانند. مردم که چنین دیدند، یکی از خود را گرفتند و بر جای او نشاندند تا حکومت کند؛ چراکه گفتند پادشاه گریخته و پنهان شده است و معلوم نیست که کی باز می‌گردد، در حالی که او از بیم آنان گریخته و پنهان شده بود و بر آنان واجب بود که به او اطمینان دهند تا بازگردد. پس چون مدتی گذشت، مردی که بر جای او نشانده بودند، ستم آغاز کرد و مملکت را به تباهی کشید. پس آنان پشیمان شدند و با خود گفتند: کاش پادشاهمان بازگردد! در این هنگام آن مرد که دانست مردم به پادشاهشان رغبت یافته‌اند، به آنان گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: مردی ناشناس از او خبر آورده که اختیار او در غیبتش به مردانی دانا مانند من داده شده است! پس از من اطاعت کنید تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغگوست؛ حکومت خود را استوار می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه ستم می‌کند؟! پس چون مدتی گذشت و از

پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: در خواب دیده‌ام که او من را به سوی شما فرستاده است تا بگویم که من جانشین او هستم و مقام او و القاب او به من داده شده و هر کس من را نپذیرد او را نپذیرفته است! پس از من اطاعت کنید، تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغ‌گوست؛ زمینه را برای حکومت خود فراهم می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه گزافه می‌گوید؟! پس چون مدتی گذشت و از پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: نه به خواب توّسل می‌جویم و نه به خبر ناشناس و نه از شما می‌خواهم که بدون دلیل از من اطاعت کنید، بلکه می‌گویم بیابید با هم جمع شویم و به دنبال پادشاهتان برویم و او را باز گردانیم و از او حمایت کنیم تا حقّ خود را باز ستاند و بر جای خود باز نشیند. آن گاه هر که را خواهد اختیار دهد و هر که را خواهد جانشین خود سازد و ما فرمان‌بردار خواهیم بود. پس گروهی از آنان او را اجابت کردند؛ زیرا عیبی در او نیافتند که او را متهّم کنند و گروهی از آنان گفتند که دروغ‌گوست؛ چه فرقی با دو دیگر دارد؟! اکنون به من بگوئید که کدام یک از سه مرد خیرخواه‌تر و امین‌تر بود و به اجابت سزاوارتر؟»

همگی گفتند: مرد سوم؛ چراکه به راستی به سوی پادشاه فرا می‌خواند و به سوی خودش فرا نمی‌خواند و هیچ عیبی در او یافت نشد! پس فرمود:

«من مرد سوم هستم؛ پس به سخنم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و بدانید که حق در تفاوت‌هاست، نه در شباهت‌ها. پس به تفاوت‌ها بنگرید تا حق را بشناسید و به شباهت‌ها نگاه نکنید؛ چراکه فتنه‌اند، تا کسانی که در دل‌هاشان مرضی است از آن‌ها پیروی کنند و گمراه شوند. پس حق را در تفاوت‌ها بجوئید تا بیابید و در شباهت‌ها نجوئید که نخواهید یافت؛ زیرا بزرگ‌ترین باطل آن است که به حق شبیه‌تر است و آن است <شبهه> که آزمون‌ی برای مردم است. پس بر حذر باشید تا گمراه نشوید. من حجّت را بر شما تمام کردم. اینک بنگرید که چه می‌کنید.»



دوازده گفتار از آن جناب در ستایش کسانی که او را یاری می‌کنند.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ أَصْحَابِي أَدَقُّ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ مِنَ الْكُحْلِ، إِذَا خَرَجُوا بَكِي لَهْمُ النَّاسِ، لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُمْ يَتَحَطَّفُونَ، فَيُؤَدِّهِمْ

اللَّهُ وَ يَنْصُرُهُمْ وَ يَفْتَحُ لَهُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْمُهَدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر آینه اصحاب من در چشمان مردم از سرمه ناچیزترند، هنگامی که خروج می‌کنند مردم برایشان می‌گریند، جز این نمی‌بینند که آنان برجیده خواهند شد، پس خداوند آنان را تأیید می‌کند و یاری می‌رساند و مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را برایشان می‌گشاید و آنان صدیقان و شهیدان هستند و آنان اصحاب مهدی در آخر الزمانند.

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ دَاوُودَ جَمِيعًا، قَالَا: كُنَّا جَمَاعَةً عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَالْتَمَعْتُ إِلَيْنَا وَ قَالَ -فَذَكَرَا قَوْلَهُ إِلَى أَنْ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو عُزْبِي وَ ضَعْفَ قُوَّتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ! أَيْنَ إِخْوَانِي؟ أَيْنَ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ سَلَوَا عَنِ الْأَهْلِ وَ الْأَوْلَادِ وَ تَجَافَوْا الْوَطْنَ؟ أَيْنَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ رَفَضُوا تِجَارَاتِهِمْ وَ أَضْرَبُوا بِمَعَايِشِهِمْ وَ فُقِدُوا فِي أُنْدِيَّتِهِمْ بَعِيرَ غَيْبَةٍ عَنْ مِصْرِهِمْ وَ حَالَفُوا الْبَعِيدَ مِمَّنْ عَاذَهُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ وَ خَالَفُوا الْقَرِيبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ اتَّخَلَفُوا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاتُعِ فِي ذَهْرِهِمْ وَ قَطَعُوا الْأَسْبَابَ الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُطَامِ مِنَ الدُّنْيَا؟ أَيْنَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ؟ أَيْنَ رُهْبَانَ اللَّيْلِ وَ لُبُوثَ النَّهَارِ؟ أَيْنَ الرَّبِيبُونَ الَّذِينَ مَا وَهَنُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُ اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ يُحِبُّهُمْ اللَّهُ وَ يُحِبُّونَهُ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؟ -الْخَبَرِ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن و علی بن داوود هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما در میان جماعتی نزد منصور بودیم، پس به ما روی نمود و فرمود -پس گفتارش را نقل کردند تا جایی که فرمود: به خداوند شکایت می‌برم از غربتم و ضعف توانم و ناچیزی‌ام در نظر مردم! کجا هستند برادران من؟ کجا هستند یاران من به سوی خدا؟ کجا هستند کسانی که از اهل و اولاد خود گسستند و از وطن دور شدند؟ کجا هستند مجاهدان در راه خدا و مردان و زنان و کودکان مستضعف؟ کجا هستند کسانی که کسب و کار خود را رها کردند و به درآمدهای خود زیان رساندند و از محافل خود ناپدید شدند بی‌آنکه از شهرهاشان غایب باشند و با بیگانه‌ای که آنان را در کارشان کمک رساند هم‌پیمان شدند و به آشنایی که آنان را از هدف‌شان باز دارد پشت کردند و پس از پراکندگی و جدایی در روزگارشان به یکدیگر پیوستند و رشته‌های پیوند خود به داشته‌های بی‌ارج دنیا را بریدند؟ کجا هستند بندگان

خدای رحمان؟ کجا هستند راهبان شب و شیران روز؟ کجا هستند خدایی‌هایی که نه سست شدند و نه کم آوردند تا آن گاه که یاری خدا به آن‌ها رسید؟ کجا هستند کسانی که خدا آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها خدا را دوست می‌دارند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؟ -**ادامه‌ی خبر.**

۳ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا يَصْنَعُ أَصْحَابُكَ بِأَبَائِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ؟! وَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَخَافُ فَيْكَ أَبَاهُ وَ أَخَاهُ وَ عَشِيرَتَهُ كَمَا يَخَافُ السُّلْطَانَ! قَالَ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ! عَادِيْتُمْ فِينَا الْآبَاءَ وَ الْإِخْوَانَ وَ الْعَشَائِرَ وَ أَجْرُكُمْ عَلَيَّ اللَّهُ، وَاللَّهِ لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا بُلُوغُ الْأَنْفُسِ هَاهُنَا - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْقِهِ- ثُمَّ قَالَ: اصْبِرُوا عَلَيَّ أَذَاهُمْ وَ دَارُوهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ! فَلَمَّا قَامَ لِيَذْهَبَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ لِي زَوْجَةً تُؤَذِّنِي وَ تُبْغِضُكَ بَعْضًا شَدِيدًا حَتَّى لَوْ انْكَسَرَتْ آيَةٌ فِي الْبَيْتِ لَقَالَتْ هَذِهِ مِنْ عِنْدِ صَاحِبِكَ! قَالَ: طَلَّقْهَا وَ لَا تَلَامِسْ جَدْوَةً مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: فدایت شوم، یارانت با پدران و برادران و خویشان‌شان چه کنند؟! به خدا سوگند هر یک از آنان به خاطر تو از پدر و برادر و خویشش می‌ترسد همان طور که از حکومت می‌ترسد! فرمود: خداوند شما را رحمت کند! به خاطر ما با پدران و برادران و خویشان دشمنی کردید و اجرتان با خداوند است، به خدا سوگند میان شما و بهشت جز رسیدن جان به اینجا - و با دست به گلو اشاره کرد - فاصله نیست، سپس فرمود: بر آزار آنان صبر پیش گیرید و با آنان مدارا کنید تا آن گاه که امر خداوند برسد! پس چون برخاست تا برود، مردی به نزد او آمد و گفت: فدایت شوم، من همسری دارم که من را آزار می‌دهد و تو را سخت دشمن می‌دارد تا حدی که اگر ظرفی در خانه بشکند می‌گوید که این به خاطر رفیق تو بود! فرمود: طلاقش بده و پاره‌ای از آتش را لمس نکن!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که نگاه داشتن همسر ناسازگاری که نسبت به نهضت زمینه‌سازی برای ظهور مهدی علیه السلام عناد دارد، شایسته نیست، ولی باید با پدر، برادر و خویشاوند معاند تا هنگام رسیدن امر خداوند مدارا کرد.

۴ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: مَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ أَنْ تَتَزَوَّجُوا مُؤْمِنَاتٍ مُوَافِقَاتٍ فَتَكْتَرُوا وَ تَوَاصَلُوا؟ أَتُرِيدُونَ أَنْ تُبْتَرُوا هَذَا الْأَمْرَ؟ قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَلَسْتُ أَنْتَ لَا زَوْجَةَ لَكَ؟! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ! إِنِّي رَجُلٌ سَيَّاحٌ فِي الْأَرْضِ!

قُلْتُ: إِنَّا لَمْ نُرِدْ مُخَالَفَةَ أَهْرِكَ وَلَكِنْ أَهَمَّتْنَا الدَّعْوَةُ إِلَى اللَّهِ وَخَلِيفَتِهِ فَوَجَدْنَا الْعُزُوبَةَ أَخْفَ عَلَيْنَا، فَسَكَتَ الْمَنْصُورُ لَمَا سَمِعَ ذَلِكَ كَأَنَّهُ رَقَّ لَنَا ثُمَّ قَالَ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، أَنْتُمْ رُهْبَانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ تَنْهَجُونَ عَلَيَّ مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْتُمْ الْحَوَارِيُّونَ لِلْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدْعُونَ إِلَيْهِ وَتَنْصُرُونَهُ وَأَنْتُمْ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ فِي الْقُرْآنِ، فَاصْبِرُوا لِلَّهِ وَاسْتَعْفِفُوا أَيَّتَهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: چه چیزی شما را باز می‌دارد از اینکه با زنان مؤمن موافق ازدواج کنید تا بسیار شوید و ادامه یابید؟ آیا می‌خواهید که این امر را منقطع سازید؟ گفتم: فدایت شوم، آیا نه این است که تو خود همسری نداری؟! فرمود: سبحان الله! من مانند یکی از شما نیستم! من مردی بسیار گردش کننده در زمینم! گفتم: ما قصد مخالفت با امر تو را نداشتیم، ولی دعوت به سوی خداوند و خلیفه‌اش ما را اندیشناک کرد، پس تجرّد را بر خود سبک‌تر یافتیم، پس منصور چون این را شنید سکوت کرد، چنانکه گویی بر ما رقت یافت، سپس فرمود: خداوند شما را رحمت کند، شما راهبان این امت هستید که به شیوه‌ی مسیح علیه السلام عمل می‌کنید و شما حواریون مهدی علیه السلام هستید که به سوی او فرا می‌خوانید و او را یاری می‌کنید و شما امت شمرده شده در قرآن هستید، پس برای خداوند صبر کنید و عفت پیش گیرید ای گروه رحمت شده!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از این سخن که «من مردی بسیار گردش کننده در زمینم» آن است که پیوسته از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کند و با این وصف، در جایی ساکن نمی‌ماند تا با اهل آن آشنا شود و بتواند همسری از آنان اختیار کند. به علاوه، روشن است که همراهی با آن جناب در حالت اختفا برای زنان مقدور یا به مصلحت نیست. از این رو، آن جناب تا هنگامی که در این وضعیت به سر می‌برد، معذور دانسته می‌شود.

۵. أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخِثْلَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: أَلَا يَأْتِينَا أَحْوَكُ فَلَانَ فَيُعِينُنَا عَلَى عِبَادَةِ اللَّهِ؟ قُلْتُ: إِنِّي دَعَوْتُهُ -جُعِلَتْ فِدَاكَ- فَرَعَمَ أَنَّهُ يَخَافُ! قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يَخَافُ وَلَا كَانَ يَخَافُ لِأَتَانِي وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلْجِ! فَدَخَلَ عَلَيْهِ جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْحَجَنْدِيُّ، فَقَالَ: هَذَا يَخَافُ -وَكَانَ لَهُ أَوْلَادٌ صِغَارٌ فَتَرَكَهُمْ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ- ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ قَوْمٍ لَا يَأْتُونَ الْحَقَّ مَخَافَةَ الْبَاطِلِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مَخَافَةَ النَّارِ؟! أَوْلَيْكَ هُمْ الْخَاسِرُونَ.

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: آیا برادرت فلانی به نزد ما نمی‌آید که ما را در بندگی خداوند کمک کند؟ گفتیم: من او را دعوت کردم -فدایت شوم- ولی پنداشت که می‌ترسد! فرمود: نه به خدا سوگند نمی‌ترسد و اگر می‌ترسید به نزد من می‌آمد اگرچه چهار دست و پا بر روی برف! در این هنگام جبیر بن عطاء خجندی بر آن جناب وارد شد، پس آن جناب فرمود: این می‌ترسد -و برای او چهار فرزند خردسال بود که آن‌ها را برای هجرت به سوی خداوند وا گذاشت- سپس فرمود: چه کسی من را معذور می‌دارد درباره‌ی کسانی که از ترس باطل به حق نمی‌پیوندند و از ترس دوزخ به بهشت نمی‌روند؟! آنان به راستی که زیان کارانند!

۶ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ الْمَنْصُورَ رَجُلٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ حَتَّى رَأَيْتُهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ -فَذَكَرَ قَوْلَهُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: إِنَّكُمْ جِزْبُ اللَّهِ وَ أَنْصَارُهُ وَ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ اخْتَارُوا مَنِ اخْتَارَهُ السُّفَهَاءُ الْمَفْتُونُونَ فَاتَّبَعُوا عَلَيَّ قَصْدَكُمْ حَتَّى تَرَدُّوا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: گمان می‌کردم که منصور مردی از مردمان نخستین است تا آن گاه که او را دیدم و از او شنیدم که به یاران خود می‌فرماید -پس گفتار او را ذکر کرد تا جایی که فرمود: هرآینه شما حزب خداوند و یاران او و گواهان بر مردم هستید، کسی را برگزیدید که خداوند او را برگزید (یعنی مهدی) و کسی را برگزیدند که بی‌خردان فریب‌خورده او را برگزیدند (یعنی حاکمان گوناگون)، پس بر راه خود ثابت قدم بمانید تا آن گاه که بر حوض پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوید!

۷ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: أَقُولُ لَكُمْ الْحَقُّ مَنِ اسْتَقَامَ مَعِيَ فِي قَلْبِهِ الْعَدَدُ وَ كَثْرَةُ الْأَعْدَاءِ كَانَ كَمَنْ اسْتَقَامَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي أُحُدٍ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَرْبَلَاءَ.

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: به شما حق را می‌گویم، هر کس با من در زمان کمی تعداد و بسیاری دشمنان استقامت کند، مانند کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اُحد و حسین علیه السلام در کربلا استقامت کرده است.

۸ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبُلْخِيُّ، قَالَ: شَكَرْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ قَلْبَهُ عَدَدِنَا، فَقَالَ: قَدْ كَتَبَ هَذَا مِنْ قَبْلُ، أَنْتُمْ جَيْشُ الْغَضَبِ، تَجْتَمِعُونَ قَزَعًا كَفَزَعَ الْخَرِيفِ مِنَ الْمُدُنِ مَا بَيْنَ الْوَاحِدِ وَالْأَثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ وَالْخَمْسَةِ وَالسَّبْعَةِ وَالثَّمَانِيَةِ وَالتَّسْعَةِ وَالْعَشْرَةَ حَتَّى تَكْمَلَ الْخَلْقَةُ! قُلْتُ: وَ مَا الْخَلْقَةُ؟ قَالَ: عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٌ قَلْبُهُمْ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ! فَإِذَا اجْتَمَعُوا وَقَامَتْ رَايَاتُهُمْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ فِي جُنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: به منصور از کمی تعدادمان شکایت کردم، پس فرمود: این از پیش نوشته شده است، شما سپاهیان خشم هستید، مانند ابرهای پاییزی از شهرهای گوناگون جمع می‌شوید، یک نفر و دو نفر و سه نفر و چهار نفر و پنج نفر و شش نفر و هفت نفر و هشت نفر و نه نفر و ده نفر، تا آن گاه که حلقه کامل شود! گفتیم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد که دل‌هاشان مانند پاره‌های آهن است، خداوند را در چیزی که فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه فرمان داده شوند را به انجام می‌رسانند! پس چون جمع شدند و پرچم‌هاشان برافراشته شد، جبرئیل و میکائیل در میان لشکری از فرشتگان نشان‌دار بر آنان نازل می‌شوند!

۹ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْمَنْصُورِ وَهُوَ صَامِتٌ فِي جَانِبِ مِنَ الْبَيْتِ يَتَفَكَّرُ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ رُشَيْدَ الْهَجْرِيِّ! كَانَ يَقُولُ: يَا بَنِي قَوْمٍ بَعَدْنَا بِصَائِرِهِمْ فِي دِينِهِمْ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِنَا، وَاللَّهِ أَنْتُمْ ذَلِكَ الْقَوْمُ.

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور بودیم، در حالی که او در گوشه‌ای از خانه ساکت بود و تفکر می‌کرد، پس ناگاه سر خود را بالا آورد و فرمود: خداوند رُشید هَجْری را بیامرزد! می‌گفت: پس از ما گروهی خواهند آمد که بصیرت‌شان در دین‌شان از کوشش ما برتر خواهد بود، به خدا سوگند شما آن گروه هستید.

شرح گفتار:

رُشید هَجْری از یاران خاص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

۱۰ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَّاسَانِيُّ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى الْمَنْصُورِ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْنَا السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِكُمْ يَا أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْوَانِي عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى!

أما والله إنكم لعلی الحقِّ وإنَّ منْ خالفكم لعلی الباطلِ، أنتم حزْبُ اللهِ الغالبونَ و عبادُهُ الْمُخْلِصُونَ و إنِّي لأزجو أن یرى اللهُ أعینکم عن قَریبٍ، أنتم والله أحبُّ الناسِ إلی اللهِ، أطفئتموه إِدْ عَصَوْهُ و وَحَدَّثُمُوهُ إِذْ أَشْرَكُوا بِهِ، فَعَلَّیْكُمْ بِالوَرَعِ و الإِجْتِهَادِ و الْقِنَاعَةِ و الصَّبْرِ و الشُّكْرِ و الْحَيَاءِ و الْعِفَّةِ و الشُّجَاعَةِ و حُسْنِ الخُلُقِ و صِدْقِ الْحَدِيثِ و أداءِ الأَمَانَةِ، ثُمَّ قَالَ: اجلسوا بَارَكَ اللهُ لَکُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: بر منصور وارد شدیم در حالی که جماعتی بودیم، پس بر او سلام کردیم، پس جواب سلامان را داد، سپس فرمود: خوش آمدید ای یاران من به سوی خداوند و کمک کنندگانم در نیکی و تقوا! بدانید که به خدا سوگند شما بر حقیق و کسانی که با شما مخالفند بر باطلند، شما حزب پیروز خداوند و بندگان مخلص او هستید و من امیدوارم که خداوند به زودی چشمانتان را روشن کند، شما به خدا سوگند محبوب‌ترین مردم نزد خداوند هستید، او را فرمان بردید زمانی که آنان نافرمانی‌اش کردند و او را یگانه دانستید زمانی که آنان برایش شریک گرفتند، پس بر شما باد به پرهیزکاری و اجتهاد و قناعت و صبر و شکر و حیاء و عفت و شجاعت و حُسن خُلق و راستگویی و امانت‌داری، سپس فرمود: بنشینید خداوند شما را برکت دهد!

۱۱ . أَخْبَرَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: كَمْ أَنْتُمْ بِهَذِهِ الْقَرْيَةِ؟ قُلْتُ: سَبْعَةٌ -جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَالَ: مَا عَذَّبَ اللهُ قَرْيَةً فِيهَا سَبْعَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه‌ی گفتار:

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: شما در این قریه چند نفر هستید؟ گفتم: هفت نفر -فدایت شوم! فرمود: خداوند قریه‌ای که در آن هفت نفر از مؤمنان هستند را عذاب نمی‌کند.

۱۲ . أَخْبَرَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: دَخَلَ عَلَيْنَا الْمَنْصُورُ فِي بَلَدِنَا فَقَالَ: كَمْ أَنْتُمْ بِهَذِهِ الْبَلَدَةِ؟ قُلْتُ: أَرْبَعُونَ! قَالَ: أَنْتُمْ نُورُ اللهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ.

ترجمه‌ی گفتار:

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور در شهرمان بر ما وارد شد و فرمود: شما در این شهر چند نفر هستید؟ گفتم: چهل نفر! فرمود: شما نور خداوند در تاریکی‌های زمین هستید.



شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی برخی نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان

۱ . أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مَحْمُودٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخِرَاسَانِيَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمُ الْفِتْنََ فِي أَدْيَانِكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِمَا عَلِمْتُمْ وَ عَضُّوا عَلَيْهِ بِالتَّوَاجِدِ وَ لَا تَدْرُوهَ لِجَهْلِ جَاهِلٍ وَ إِن رَفَعَ صَوْتَهُ وَ ضَرَبَ بِمِخْفَقَتِهِ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ الْفِتْنََ الَّتِي قَدْ نَزَلَتْ بِأَهْلِ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ؟! قَالَ: مَا فِيهَا مِنْ قَاتِلٍ وَ لَا مَقْتُولٍ إِلَّا وَ هُوَ فِي النَّارِ! قُلْتُ: لِمَ؟! قَالَ: يَطْلُبَانِ الْمُلْكَ! ثُمَّ قَالَ: وَبِئْسَ لَطْفَاةَ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ! قُلْتُ: أَتَرَى بَعْدَ هَذِهِ الْفِتْنِ فِتْنَةً أَكْبَرَ مِنْهَا؟! قَالَ: نَعَمْ وَ لَا تَأْتِي فِتْنَةٌ إِلَّا وَ هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ إِنَّ أَكْبَرَ فِتْنَةٍ قَدْ بَيَّضَتْ فِتْنَتَهُ السُّفْيَانِيَّ، فَإِنَّهُ يَنْزِعُ جُلُودَ الرِّجَالِ وَ يَيْتَرُ بَطُونَ النِّسَاءِ! قُلْتُ: إِذَا أَدْرَكْنَاهُ فَمَا نَفْعَلُ؟! قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالِي!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی خطاب به یارانش می‌فرماید: هرآینه من برای شما از فتنه‌ها در دین‌هایتان بیمناکم، پس به چیزی که بدان علم یافته‌اید چنگ در زنید و آن را با دندان بگیرید و به خاطر جهل یک جاهل و نگذاریدش، اگر چه صدای خود را بالا آورد و با تازیانه‌اش بزند! عرض کردم: فدایت شوم، آیا این فتنه‌هایی که بر اهل شام و عراق فرود آمده است را می‌بینید؟! فرمود: هیچ قاتل و مقتولی در آن نیست مگر اینکه در آتش است! عرض کردم: برای چه؟! فرمود: هر دو حکومت را می‌جویند! سپس فرمود: وای بر گردن کشان عرب از شری که نزدیک شده است! عرض کردم: آیا پس از این فتنه‌ها فتنه‌ی دیگری را می‌بینید که از آن‌ها بزرگ‌تر باشد؟! فرمود: آری و هیچ فتنه‌ای نمی‌آید مگر اینکه از فتنه‌ی پیش از خود بزرگ‌تر است و همانا بزرگ‌ترین فتنه‌ای که باقی مانده، فتنه‌ی سفیانی است؛ چراکه او پوست مردان را می‌کند و شکم زنان را می‌درد! عرض کردم: اگر او را درک کردیم چه کنیم؟! فرمود: اگر آن گونه شد، به سوی من!

شرح گفتار:

منظور از «فتنه‌ی در ادیان» بازگرداندن شدن از عقاید در اثر فریب یا شکنجه‌ی جاهلان است و منظور از چیزی که یاران این بزرگوار به آن علم یافته‌اند و باید به آن چنگ در زنند و

آن را با دندان بگیرند و به خاطر جهل یک جاهل اگرچه صدایش را بالا آورد و با تازیانه‌اش بزند و نگذارند، عقاید پاکی است که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» با تکیه بر کتاب خداوند و سنت متواتر پیامبر و بیانات عقلی تبیین شده است و منظور از «سفیانی» مردی مفسد است که بنا بر روایات متواتر، پیش از ظهور مهدی علیه السلام قیام می‌کند و به سوی خلافت خود فرا می‌خواند و منظور از «اگر آن گونه شد، به سوی من» این است که اگر این مرد را دیدید که قیام کرده است و شما را به سوی خود دعوت می‌کند، به سوی من بیایید تا من شما را از او پناه دهم و به سوی مهدی رهنمون شوم. چنانکه در گفتار دیگری از آن جناب آمده است:

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجْنِدِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: إِنَّي وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُ أَنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشَمَّرُ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَأَنْبِئُوهُ إِيَّاهُمْ نَبْدًا، فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَدْرُوهُ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ ضَلِيعٍ وَ دَاهِيَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا أَنَا وَ أَصْحَابِي، فَتَرْتَجِلْ إِلَى الْمَهْدِيِّ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: بر منصور وارد شدم، پس شنیدم که به یارانش می‌فرماید: هرآینه به خدا سوگند من می‌دانم که دل‌های مردمان از این گفتار شما تنفر می‌یابد، پس اندکی از آن را به سوشان بیندازید، پس هر کس به آن اقرار نمود برایش بیفزایید و هر کس آن را انکار کرد ره‌ایش کنید! هرآینه ناگزیر فتنه‌ای خواهد بود که هر متبحر و زیرکی در آن فرو می‌ریزد تا جایی که کسی که یک مو را به دو مو تقسیم می‌کند در آن فرو می‌ریزد، تا جایی که جز من و یارانم باقی نمی‌مانیم، پس به سوی مهدی کوچ می‌کنیم!

شرح گفتار:

منظور از گفتاری که دل‌های مردمان از آن تنفر می‌یابد، گفتمان «بازگشت به اسلام» و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی علیه السلام است که مورد علاقه‌ی بسیاری از مردمان نیست و منظور از فتنه‌ی مورد اشاره، شبهات گیج‌کننده و فراگیری است که این گفتمان را فرا می‌گیرد و بزرگ‌ترین عالمان و فرهیختگان را با همه‌ی «تبحر» و «زیرکی‌شان» از شناخت آن باز می‌دارد و به موضع‌گیری در برابر آن سوق می‌دهد؛ تا جایی که بسیاری از افراد موشکاف و باریک‌بین نیز توفیق درک آن را پیدا نمی‌کنند، تا جایی که تنها گروهی وارسته و برگزیده باقی می‌مانند و آنان منصور را به سوی مهدی همراهی می‌کنند، تا اینکه به آن حضرت می‌پیوندند.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی مدعیان دروغین

«از بالای آسمان هفتم و زیر زمین چهارم خبر می‌دهند، ولی از عقائد اسلام آگاهی درستی ندارند و از حلال و حرام آن چیز درخوری نمی‌دانند و کلمات قصارشان چون غار غار کلاغان بی‌معنا و نامفهوم است؛ نه در زمین علم ریشه‌ای دارند و نه در آسمان تقوا ستاره‌ای! یکی را با خوابی نادیده از راه به در می‌کنند، دیگری را با ندایی ناشنیده! یکی را با آیتی نازل نشده در چاه می‌اندازند، دیگری را با روایتی نارسیده! یکی را با گفتاری بی‌پهوده می‌فریبند، دیگری را با طلسمی پیچیده! پس بدین سان هیچ در گشوده‌ای را به سوی مهدی نمی‌گذارند مگر آنکه می‌بندند و هیچ راه کوتاهی را به روی یارانش نمی‌گذارند مگر آنکه سد می‌کنند و هیچ منزل گاه بکر و پاکیزه‌ای را برای دوستدارانش نمی‌گذارند مگر آنکه به گند می‌کشند! هر روز به رنگی در می‌آیند و درباره‌ی خود ادعای جدیدی می‌کنند و به کشف تازه‌ای نائل می‌شوند؛ چراکه جاه‌طلبی‌ها و گزافه‌گویی‌هاشان را پایانی نیست. حق را به باطل می‌آمیزند و راست را به دروغ می‌آلایند، تا جایی که نه برای حق حرمتی می‌ماند و نه برای راست قیمتی! هنگامی که پرچم حق برافراشته می‌شود کیست که آن را بشناسد و هنگامی که سخن راست گفته می‌شود کیست که آن را بپذیرد؟! چشم‌ها کور و گوش‌ها کر و دست‌ها خسته شده است و دیگر حوصله‌ای برای سنجش و بررسی نیست؛ چراکه مدعیان، تخم بدگمانی را در هر جا پاشیده‌اند و غبار بدبینی را در زمین و زمان برانگیخته‌اند و جان را به گلو و کارد را به استخوان رسانده‌اند.»



هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی مدعیان دروغین و اتباع آن‌ها

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الْإِسْفَهَانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: إِنَّ لَنَا جَارًا مِنَ الْبَابِيَّةِ وَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيَّ مُحَمَّدَ الْبَابِ كَانَ هُوَ الْمَهْدِيُّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ كِتَابًا يُسَمُّونَهُ «الْبَيَانُ» فِيهِ كُلُّ بَلَاءٍ! قَالَ: لَا تُجَالِسُوهُمْ وَلَا تُنَاجِسُوهُمْ وَلَا تَأْكُلُوا مِنْ ذَبَائِحِهِمْ فَإِنَّهُمْ لَيْسُوا مُسْلِمِينَ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ! ثُمَّ هَجَمَ عَلَيْهِ الْعَمُّ فَقَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ إِلَّا وَجَدَ مَنْ يُتَابِعُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمد صادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: به منصور هاشمی خراسانی عرض کردم: ما همسایه‌ای از بابیان داریم و آن‌ها معتقدند که علی محمد باب همان مهدی بود،

پس خداوند بر او کتابی را نازل کرد که آن را «بیان» می‌نامند، در آن هر بلایی وجود دارد! فرمود: با آن‌ها مجالست نکنید و زناشویی نکنید و از ذبایح‌شان نخورید؛ چراکه آن‌ها نه مسلمانند و نه از اهل کتاب! سپس غم به آن جناب هجوم آورد و فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که به سوی ضلالتی دعوت کند مگر اینکه کسی را می‌یابد که از او پیروی نماید!

۲ . أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُلْتَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: عِنْدَنَا جَمَاعَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الْقَادِيَانِيَّةُ يُزْعَمُونَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ كَانَ أَحْمَدَ الْقَادِيَانِيِّ وَيَقُولُونَ لَهُ أَحْمَدَ الْمَوْعُودِ! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا لَقِينَا مِنْ هَذِهِ الْأَحَامِدَةِ! إِنَّ الْمَهْدِيَّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، فَهَلْ فَعَلَ هَذَا هَذَا؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَذْكُرُونَ لَهُ رَوَايَاتٍ مِنْهَا مَا يَنْطَبِقُ عَلَيْهِ! قَالَ: دَعْنَا مِنْ رَوَايَاتِكُمْ يَا جَعْفَرُ! إِنَّ هَذِهِ الرُّوَايَاتِ لَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

جعفر بن ابراهیم ملتانی ما را خبر داد، گفت: به منصور عرض کردم: نزد ما جماعتی هستند که به آنان قادیانیه گفته می‌شود، می‌پندارند که مهدی همان احمد قادیانی بود و به او احمد موعود می‌گویند! فرمود: سبحان الله! ما از این احمدها چه‌ها دیدیم! همانا مهدی کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد، پس آیا این (مرد) این (کار) را انجام داد؟! عرض کردم: این‌ها برای او روایاتی ذکر می‌کنند که برخی از آن‌ها بر او انطباق می‌یابد! فرمود: ما را از روایات‌تان واگذار ای جعفر! هرآینه این روایات (واحد و متناقض) نزد خداوند به بال پشه‌ای نمی‌ارزد!

۳ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ غُلَامًا خَرَجَ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ يُقَالُ لَهُ «أَحْمَدُ الْحَسَنِ» يُزْعَمُ أَنَّهُ الْيَمَانِيُّ الَّذِي جَاءَتْ فِيهِ رَوَايَةٌ فَيَقُولُ لِنَفْسِهِ الْمَهْدِيَّ وَيَقُولُ الْمُنْجِي وَيَقُولُ الرُّضِيِّ وَيَقُولُ كُلَّ شَيْءٍ! قَالَ: أَلَيْسَ هَذَا الَّذِي قَدْ خَرَجَ بِالْعِرَاقِ؟! قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به منصور عرض کردم: جوانی خروج کرده به سوی خود دعوت می‌کند که به او «احمد الحسن» گفته می‌شود، می‌پندارد او همان یمانی است که درباره‌ی او روایتی آمده است، پس خود را مهدی می‌نامد و منجی می‌نامد و هر چیزی می‌نامد! فرمود: آیا این همان نیست که در عراق خروج کرده است؟! عرض کردم: بله، فرمود: او نزد خداوند بی‌اهمیت‌تر از آن است!

۴ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ فَسَأَلَنِي عَنْ أَصْحَابِي بِطَهْرَانَ، فَقُلْتُ: كَانَ لِي أَصْحَابٌ مِنَ الْأَحْمَدِيَّةِ، قَالَ: وَمَا الْأَحْمَدِيَّةُ؟ قُلْتُ: أَتِبَاعُ أَحْمَدَ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ! قَالَ: وَمَا كَانُوا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: كَانُوا يَقُولُونَ إِنَّهُ وَزِيرُ الْمُهَدِيِّ! قَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ! أَمَا قُلْتُ لَهُمْ إِنَّ وَزَرَءَ الْمُهَدِيِّ كُلُّهُمْ مِنَ الْأَعَاجِمِ مَا فِيهِمْ عَرَبِيٌّ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا عَلِمِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ فَمَا كَانَ حُجَّتُهُمْ عَلَى قَوْلِهِمْ؟ قُلْتُ: رِوَايَةُ يَرُورُونَهَا يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيهَا اسْمَ الرَّجُلِ! قَالَ: رِوَايَةُ رِوَايَةُ رِوَايَةٍ وَهَلْ أَهْلَكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَّا رِوَايَةً؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهَا خَيْرٌ حُجَّتِهِمْ وَغَيْرَهَا أَدْحَضَ مِنْهَا! إِنَّهُمْ يَحْتَجُّونَ عَلَى النَّاسِ بِدُخَانِ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيهِ اسْمُهُ وَبُرُوبَا يَحْكُونَهَا! قَالَ: هَذِهِ حُجَّةٌ قَوْمٍ لَا يَعْقِلُونَ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: بر منصور وارد شدم، پس از من درباره‌ی دوستانم در طهران پرسید، عرض کردم: دوستانی از احمدیه داشتم، فرمود: احمدیه کدام است؟! عرض کردم: پیروان احمد الحسن بصری! فرمود: چه می‌گفتند؟! عرض کردم: می‌گفتند که او وزیر مهدی است! فرمود: دروغ گفتند دشمنان خدا! آیا به آن‌ها نگفتی که وزیران مهدی همگی از عجم‌ها هستند و هیچ عرب‌زبانی در میانشان نیست؟! عرض کردم: فدایت شوم، من از کجا می‌دانستم؟! فرمود: آری به خدا قسم، حال حجت‌شان بر سخنشان چه بود؟! عرض کردم: روایتی که نقل می‌کنند و می‌پندارند که نام این مرد در آن است! فرمود: روایتی روایتی و آیا این امت را جز روایتی نبود کرد؟! گفتم: فدایت شوم، آن بهترین حجت‌شان است و حجت‌های دیگرشان از آن ویران‌تر است! این‌ها بر مردم به دودی احتجاج می‌کنند که می‌پندارند نام او در آن است و به خوابی که نقل می‌کنند! فرمود: این‌ها حجت قومی است که عقل را به کار نمی‌بندند! سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آیا عقل‌هاشان آنان را به این امر می‌کند یا قومی سرکش هستند» (طور/ ۳۲)!

۵ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْمَنْصُورِ تَتَذَكَّرُ فِيمَنْ ادَّعَى هَذَا الْأَمْرَ بِغَيْرِ حَقِّ فَجَرِي ذِكْرُ هَذَا الرَّجُلِ - يَعْنِي أَحْمَدَ الْحَسَنِ - فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي كَلَّمْتُ أَتِبَاعَهُ فَوَجَدْتُهُمْ مِنْ أَحْمَقِ النَّاسِ! إِنَّهُمْ يَحْتَجُّونَ عَلَى النَّاسِ بِمَنَامَاتٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ فِيهَا يَقُولُونَ قَدْ جَاءَتْ رِوَايَةٌ بِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ! قَالَ: أَمْ هُمْ يَعْرِفُونَ صُورَةَ النَّبِيِّ وَآلِهِ؟ قُلْتُ: لَا! قَالَ: فَلَا حُجَّةَ لَهُمْ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ، إِنَّمَا الْحُجَّةُ فِيهَا لِمَنْ يَعْرِفُ صُورَةَ النَّبِيِّ وَآلِهِ - يَعْنِي أَصْحَابَهُمْ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ فِيهِمُ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ وَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ مِثْلَ هَذِهِ الدَّقَائِقِ! قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ مَنْ رَأَى الْمَنَامَاتِ؟ قَالَ رَجُلٌ: بَلَى، إِنِّي رَأَيْتُ الْمُهَدِيَّ فِي الْمَنَامِ

فَأَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ وَرَأَيْتُهُ مَرَّةً أُخْرَى فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ -يَعْنِي أَحْمَدَ الْحَسَنَ- فَكَتَبَ لِي: إِنَّهُ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ وَحَكَى رَجَالٌ آخَرُونَ مَنَامَاتٍ أُخْرَى! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: فَأَلْزَمُوهُمْ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ! قُولُوا لَهُمْ: إِنْ كَانَ الْمَنَامُ حُجَّةً فَلَنَا الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حُجَّةً فَلَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْنَا! ثُمَّ قَالَ: لَا تَأْخُذُوا بِالْمَنَامِ إِلَّا إِذَا كَانَ مَعَهُ آيَةٌ بَيِّنَةٌ! فَقَالَ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي رَأَيْتُ فِيكَ مَنَامًا كَانَ مَعَهُ آيَةٌ بَيِّنَةٌ! أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَحْكِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ أَنْ أُعْرَفَكَ فَقَالَ لِي: إِنَّ الْمَهْدِيَّ سَاكِنٌ فِي بَلَدِكُمْ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ! قُلْتُ: وَ أَيْنَ هُوَ؟! قَالَ: إِنَّتِ مَدِينَةُ كَذَا وَسُوقُ كَذَا وَ دَارُ كَذَا! فَاتَّبَعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ دَارَكَ! قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنَ الْمَهْدِيِّينَ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ الضَّالِّينَ الْمُضِلِّينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور بودیم و درباره‌ی کسانی گفتگو می‌کردیم که این امر را به غیر حق ادعا کرده‌اند، پس سخن به این مرد -یعنی احمد الحسن- کشید؛ من عرض کردم: فدایت شوم، من با پیروان او گفتگو کردم، پس آن‌ها را از احمق‌ترین مردم یافتیم! آن‌ها بر مردم به خواب‌هایی احتجاج می‌کنند و چون با آن‌ها درباره‌ی آن سخن گفته می‌شود می‌گویند: روایتی رسیده که شیطان به چهره‌ی پیامبر و خاندانش متمثل نمی‌شود! آن جناب فرمود: مگر آن‌ها چهره‌ی پیامبر و خاندانش را می‌شناسند؟! عرض کردم: نه! فرمود: پس برای آن‌ها در این روایت حجتی نیست، حجت در آن تنها برای کسانی است که چهره‌ی پیامبر و خاندانش را می‌شناسند -یعنی اصحاب آن‌ها! عرض کردم: فدایت شوم، در میان آن‌ها زن‌ها و کودکان هستند و آن‌ها چنین دقائقی را درک نمی‌کنند! فرمود: آیا نه این است که در میان شما کسانی هستند که خواب‌ها دیده‌اند؟! مردی گفت: آری، من مهدی را در خواب دیدم، پس من را به اطاعت از تو امر کرد و بار دیگر او را دیدم، پس درباره‌ی این مرد -یعنی احمد الحسن- از او پرسیدم، پس برای من نوشت: او در گمراهی دوری است و مردان دیگری نیز خواب‌هایی دیگر (با این مضمون) نقل کردند! در این هنگام منصور فرمود: پس آن‌ها را به چیزی ملزم کنید که خود خویش را به آن ملزم کرده‌اند! به آن‌ها بگویید: اگر خواب حجت است، پس برای ما بر ضد شما حجت وجود دارد و اگر حجت نیست پس حجتی برای شما بر ضد ما وجود ندارد! سپس فرمود: به خواب اخذ نکنید مگر هنگامی که به همراه آن آیتی بی‌بینه باشد! مردی گفت: فدایت شوم، من درباره‌ی تو خوابی دیدم که به همراه آن آیتی بی‌بینه بود، آیا اجازه می‌دهید که آن را نقل کنم؟ فرمود: آری، گفت: من پیش از آنکه تو را بشناسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را

در خواب دیدم، پس به من فرمود: همانا مهدی در سرزمین شما ساکن است در حالی که شما از او غافل هستید! عرض کردم: او کجاست؟! فرمود: برو به فلان شهر و فلان خیابان و فلان خانه! پس من به آنجا آمدم و دیدم که خانه‌ی توست! منصور فرمود: سپاس می‌گزارم خداوندی را که من را از مهدی‌ها (یعنی هدایت یافتگان) قرار داد و از گمراهان و گمراه کنندگان قرار نداد!

۶ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ أَحْمَدُ الْحَسَنِ، فَقَالَ: أَدْرَكْتُ شَيْطَانَهُ بِمَلْتَقَى الطَّرِيقَيْنِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ فَهَرَبَ مِنِّي! أَلَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُهُ لَأَرْتَاحَ الرَّجُلُ كَأَنَّمَا نَشِطَ مِنْ عِقَالٍ! قُلْتُ: أَلَيْهِ شَيْطَانٌ -جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَيَقَالُ لَهُ الْمُتَكَوَّنُ يَأْتِيهِ بِكُلِّ صُورَةٍ فَيُعْوِبُهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَأْتِيهِ بِصُورَةِ الْمَهْدِيِّ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: در نزد جناب منصور از احمد الحسن یاد شد، پس فرمود: شیطان او را بر سر یک دوراهی یافتم، پس خواستم که او را بکشم، پس از من فرار کرد! به خدا سوگند اگر او را می‌کشتم، مرد راحت می‌شد چنانکه گویی از بند رها شده است! گفتم: آیا برای او شیطانی هست -فدایت شوم؟ فرمود: آری و نام آن متکون است، با هر چهره‌ای به نزد او می‌آید، پس او را می‌فریبد، جز اینکه با چهره‌ی مهدی به نزد او نمی‌آید!

۷ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: أَدْرَكْتُ فِي إِيْرَانِ رَجُلًا يَقُولُونَ إِنَّ فُلَانًا هُوَ الْخُرَّاسَانِيُّ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! قَالَ: هَذَا مِمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾! ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَدْعُو إِلَى الْمَهْدِيِّ وَإِنَّ هَذَا يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ! قُلْتُ: أَمَا لَهُ مِنْ آيَةٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟! قَالَ: عَقُولُكُمْ تَضَعُ عَنْ هَذَا يَا صَالِحُ! إِنَّهُ إِذَا قَامَ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ كَفًّا مِنَ السَّمَاءِ تُشِيرُ إِلَيْهِ فَتَقُولُ: هَذَا هَذَا! فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا النَّاسُ وَيَمْدُونَ إِلَيْهَا الْأَعْنَاقَ! قُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! فَمَنْ يَشْكُ فِيهِ بَعْدَ ذَلِكَ؟! قَالَ: يَشْكُ فِيهِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا! قُلْتُ: فَمَتَى يَقُومُ؟! قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ جَيْشُ الْعُزْبِ! قُلْتُ: وَ مَا جَيْشُ الْعُزْبِ؟! قَالَ: رَجَالٌ يُعْضِبُهُمْ قَوْمُهُمْ فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ فُرْعَا كَفْرٍ مِنَ الْخَرِيفِ مِنْ بِلَادِ شَتَّى مَا بَيْنَ الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ وَالْخَمْسَةِ وَ السَّبْتِ وَالسَّبْعَةِ وَالثَّمَانِيَةِ وَالتَّسْعَةِ وَالْعَشْرَةَ! قُلْتُ: لِمَاذَا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ؟! قَالَ: لِمَا يَرَوْنَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ النَّاسَ الدِّينَ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ فَيَنْفِي عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَانْتِحَالَ الْمُطْبِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ عَلَى مِثَالِ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدًا! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْعَرَبِ!

قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا يَفْعَلُ؟! قَالَ: يَقُومُ فَيَأْخُذُ الرَّايَةَ مِنْ قَوْمِ ظَالِمِينَ ثُمَّ يَحْمِلُهَا فَيَسْلُمُهَا إِلَى الْمَهْدِيِّ! قُلْتُ: كَيْفَ يَأْتِي إِلَى الْمَهْدِيِّ وَهُوَ غَائِبٌ؟! قَالَ: يَكْتُبُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ أَنْ ائْتِنِي سِرًّا فَيَأْتِيهِ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ فَيُيَاغِعُهُ! قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا يَفْعَلُ؟! قَالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ مَا شَاءَ اللَّهُ! قَالَ صَالِحٌ: فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَزِيدُنِي عَلَى هَذَا فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقَيْتُ عَيْسَى بْنَ عَبْدِ الْحَمِيدِ فَحَدَّثَنِي بِهِ فَقَالَ: مَا قَوْلُهُ إِلَّا كَقَوْلِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿قَالَ نَكَّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾! قُلْتُ: فَفَرَى أَنَّهُ هُوَ؟! قَالَ: فَمَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ هَذَا إِلَّا هُوَ!؟

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: در ایران کسانی را یافتم که می‌گفتند فلانی همان خراسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او بشارت داد! فرمود: این از (مصادیق) آن است که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «آنان را به آن علمی نیست و آنان تنها تخمین می‌زنند» (زخرف / ۲۰)! سپس فرمود: هرآینه خراسانی به سوی مهدی دعوت می‌کند و این به سوی خودش دعوت می‌کند! گفتم: آیا برای او (یعنی خراسانی) آیتی نخواهد بود فدایت شوم؟! فرمود: عقل‌های شما از درک این ناتوان است ای صالح! هنگامی که او قیام می‌کند خداوند برای او کف دستی از آسمان نمایان می‌سازد که به او اشاره می‌کند و می‌گوید: این این! پس مردم به آن می‌نگرند و گردن‌هاشان را به سویش دراز می‌کنند! گفتم: الله اکبر! در این صورت چه کسی در او شک می‌کند؟! فرمود: کسانی در او شک می‌کنند که در زمین به غیر حق بزرگی می‌جویند و اگر هر آیتی ببینند به آن ایمان نمی‌آورند! عرض کردم: او کی قیام خواهد کرد؟! فرمود: هنگامی که سپاه خشم به نزد او گرد آیند! عرض کردم: سپاه خشم کدام است؟! فرمود: مردانی که قومشان آنان را به خشم می‌آورند پس پراکنده مانند ابرهای پاییزی از سرزمین‌های گوناگون به سوی او گرد می‌آیند، یکی یکی و دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا و پنج تا پنج تا و شش تا شش تا و هفت تا هفت تا و هشت تا هشت تا و نه تا نه تا و ده تا ده تا! گفتم: به چه خاطر به سوی او گرد می‌آیند؟! فرمود: به خاطر علمی که نزد او می‌بینند، چه آنکه او دین را به مردم بدان سان که خداوند نازل کرده است تعلیم می‌دهد، پس تحریف‌گالیان و پیرایش‌مبطلان و تاویل‌جاهلان را از آن می‌زداید، با الگویی جدید که بر عرب سخت‌گرا است! گفتم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه او از عرب نیست! عرض کردم: سپس چه کار می‌کند؟ فرمود: قیام می‌کند پس پرچم را از قومی ستمگر می‌گیرد و آن را حمل می‌کند تا اینکه به مهدی می‌سپارد! عرض کردم: چگونه به نزد مهدی می‌رود در حالی که او غایب است!؟

فرمود: مهدی برای او می‌نویسد که پنهانی به نزد من بیا، پس در حال غفلتی از مردم به نزد او می‌رود و با او بیعت می‌کند! عرض کردم: سپس چه کار می‌کند؟! فرمود: سپس هر کاری که خدا بخواهد می‌کند! صالح گفت: پس دانستم که او بیشتر از این به من نخواهد فرمود، پس از نزد او بیرون آمدم و عیسی بن عبد الحمید را دیدم، پس او را از آن آگاه ساختم، پس گفت: سخن آن جناب جز مانند سخن سلیمان علیه السلام نیست که «فرمود تخت او را برایش ناشناس کنید تا ببینیم آیا (آن را) می‌شناسد یا از کسانی است که (به شناخت آن) راه نمی‌یابند» (نمل / ۴۱)! گفتم: منظورت این است که او هموست؟! گفت: پس چه کسی جز همو مانند این را می‌داند؟!



گفتاری از آن جناب در یاد نیکان گذشته و نکوهش این زمان و اهلش و تأکید بر ضرورت رساندن حکومت به مهدی

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَعَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ جَمِيعًا، قَالَا: كُنَّا جَمَاعَةً عِنْدَ الْمُصَوِّرِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَّاسَانِيِّ فَالْتَمَعْتُ إِلَيْنَا وَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَنْظُنُونَ أَنِّي قُمْتُ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلَى رَأْيِي رَأَيْتُهُ أَوْ حَدِيثٍ سَمِعْتُهُ! لَا وَاللَّهِ، لَوْ قُمْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا لَصَلَّيْتُ كَمَا صَلَّى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي وَ لِكَيْتِي قُمْتُ بِهِ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي فَعَمِيَتْ عَلَيْكُمْ وَسَيَظْهَرُهَا لَكُمْ فَتَنْظِلُ أَعْنَاقَكُمْ لَهَا خَاضِعِينَ! فَتَصَفَّحَ الْوُجُوهُ وَ كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ فَقَالَ: أَوْ لَعَلَّكُمْ تَنْظُنُونَ أَنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ رَغْبَةً فِيكُمْ أَوْ حَاجَةً إِلَيْكُمْ! كَلَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَ التَّوَى لَوْ لَا عَهْدُ اللَّهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلُهُ عَلَيْكُمْ لَأَعْتَرَزْنَاكُمْ وَ اتَّخَذْنَا مِنْ دُونِكُمْ حِجَابًا وَ كُنَّا عَنْ مُصَاحَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ وَ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ ثُمَّ أَيْقَنْتُمْ أَنَّهُ مَا لَنَا فِيكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ وَ لَا حَاجَةٍ! ثُمَّ أَخَذَهُ الْبُكَاءُ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو عَزْبَتِي وَ ضَعْفَ قُوَّتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ! أَيْنَ إِخْوَانِي؟ أَيْنَ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ سَلَّوْا عَنِ الْأَهْلِ وَ الْأَوْلَادِ وَ تَجَافَوْا الْوَطْنَ؟ أَيْنَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ رَفَضُوا تِجَارَاتِهِمْ وَ أَصْرُوا بِمَعَايِشِهِمْ وَ فَقَدُوا فِي أَدْبَتِهِمْ بَعْضَ غَيْبَةٍ عَنْ مَضْرِبِهِمْ وَ حَالَفُوا الْبَعِيدَ مِمَّنْ عَاضَدَهُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ وَ خَالَفُوا الْقَرِيبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ اسْتَلْفَوْا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ فِي دَهْرِهِمْ وَ قَطَعُوا الْأَسْبَابَ الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُطَامِ مِنَ الدُّنْيَا؟ أَيْنَ عِبَادَ الرَّخْمَنِ؟ أَيْنَ زُهَبَانَ اللَّيْلِ وَ لُيُوثَ النَّهَارِ؟ أَيْنَ الرَّبِيبُونَ الَّذِينَ مَا وَهَنُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُ اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ يُحِبُّهُمْ اللَّهُ وَ يُحِبُّونَهُ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَائِمَةً؟ مَا لِي لَا أَرَاهُمْ حَوْلِي؟! هَا هُمْ سَارِعُوا إِلَى رَبِّهِمْ وَ تَرَكُونِي وَجِدًا فِي مَعْشَرٍ

مِنَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ وَلَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَسْمَعُونَ، يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ بِالْهَدْيِ وَيَشْرُونَ
 الْآخِرَةَ بِالْأُثْمَانِ، لَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمَهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمَهُ، فَكَأَنَّ الْحَقَّ قَدْ مَاتَ
 وَنُسِيَ وَ الْجَوْرَ قَدْ شَمِلَ الْبِلَادَ كُلَّهَا وَ أَهْلَ الْبَاطِلِ ظَاهِرُونَ وَ أَهْلَ الْحَقِّ مُحْتَفُونَ عَلَى خَوْفِ
 مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَيْهِمْ أَنْ يَمْتَنَّهُمْ وَ يُحَكِّمَ فِي النَّاسِ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يَنْكِرُونَ وَ يَفْتَرُونَ عَلَى
 اللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ عِلَانِيَةً فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ وَ يُفْسِقُ عَلَى
 رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ فَلَا يَنْهَى عَنْهُ وَ يَفْتَخِرُونَ بِالْعَصِيْبَةِ وَ التَّقْلِيدِ وَ يَلْعَبُونَ بِدِينِ اللَّهِ وَ يَسْتَخْفُونَ
 بِآيَاتِهِ وَ يَخُوضُونَ فِي الْآرَاءِ وَ يَخُونُ الْمُسْلِمُونَ الْمُسْلِمِينَ قُرْبَةً إِلَى الْكُفَّارِ وَ لَا يَنْصَحُونَ وَ لَا
 يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، بَلْ يَرَوْنَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً وَ يَأْمُرُونَ بِهِ وَ يَرَوْنَ الْمَعْرُوفَ
 مُنْكَرًا وَ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ وَ يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَ يُبَدِّلُونَ الْأَحْكَامَ وَ يُعْطِلُونَ الْحُدُودَ وَ
 يَعْمَلُونَ فِيهَا بِالْأَهْوَاءِ وَ يَأْخُذُونَ الرُّشَى وَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا أضعافاً مضاعفةً وَ يَرْتَعُونَ فِي بَيْتِ مَالِ
 الْمُسْلِمِينَ وَ يَقْعَلُونَ الْكِبَائِرَ وَ لَا يَسْتَحْيُونَ وَ يُضَيِّعُونَ الصَّلَوَاتِ وَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ وَ يَجْعَلُونَ
 الْمَالِ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَعْيَاءِ مِنْهُمْ وَ يَجْعَلُونَ بُيُوتَهُمْ كَالْقُصُورِ وَ يَصْنَعُونَ الرُّبُوحَ بِالْعُرُوجِ وَ يَبْنُونَ
 بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً يَعْبَثُونَ وَ يَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّهُمْ يَخْلُدُونَ! أَلَا يَرَوْنَ كَثْرَةَ الْقَحْطِ وَ الزَّلَازِلَ؟! أَلَا
 يَرَوْنَ غَلَاءَ الْأَسْعَارِ وَ نَقْصَ الْأُمُوالِ بِكَسَادِ التَّجَارَاتِ وَ قِلَّةَ الْفَضْلِ فِيهَا وَ نَقْصَ الْأَنْفُسِ بِالمَوْتِ
 الدَّرِيحِ وَ نَقْصَ الشَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رِيحِ الرُّزْغِ وَ قِلَّةِ بَرَكَهَةِ النَّمَارِ؟! أَلَا يَرَوْنَ الْحُرُوبَ كَيْفَ نَزَلَتْ بِهِمْ وَ
 زَالَ الْأَمْنُ عَنْ بِلَادِهِمْ؟ أَلَا يَرَوْنَ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ كَيْفَ ضَرَبَتْ بِهِمْ أَيُّمًا تُقْفُوا؟! أَلَا يَرَوْنَ الْكُفَّارَ
 كَيْفَ يَتَقَلَّبُونَ فِي أَرْضِهِمْ وَ يَسْكُنُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ وَ يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَعْتَصِمُونَ نِسَاءَهُمْ؟! وَ إِنِّي
 أَنْبِئْتُ أَنْ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَنَازِيرِ قَدْ دَخَلَ بَيْتَ مُسْلِمٍ فِي الْعِرَاقِ فَقَتَلَهُ بِمَشْهَدِ أَهْلِهِ ثُمَّ تَعَرَّضَ
 لِامْرَأَتِهِ فَاعْتَصَبَهَا بِمَشْهَدِ طِفْلِهَا ثُمَّ قَتَلَهَا - قَتَلَهُ اللَّهُ - مِنْ دُونَ رِذْعٍ قَبْلَ ذَلِكَ أَوْ أَخَذَ بَعْدَهُ وَ هُوَ
 فِي بَلَدِ الْمُسْلِمِينَ! وَ إِنِّي لَا أَرَى مِثْلَ هَذِهِ الذَّلَّةِ إِلَّا طَلَعَ الْحُكُومَةَ الَّتِي غَرَسَتْهَا أَيْدِي النَّاسِ
 وَ ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿١﴾ طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسَ الشَّيَاطِينِ﴾ وَ أَرَاهُمْ يَرْضُونَ بِهَا
 ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾! يَزْعُمُونَ أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا أَمْنًا وَ يَكُونُ مَرْجِعُهُمْ إِلَى
 الْفَرَجِ ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ﴿٢﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعُهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ﴾! لَا وَ اللَّهُ لَا أَمْنُ لَهُمْ
 وَ لَا فَرَجَ حَتَّى يُوَدُّوا الْحُكُومَةَ إِلَى الْمُهْدِيِّ وَ فِيهِ أَمْنُهُمْ وَ فَرَجُهُمْ وَ هُوَ كَهْفُ هَذِهِ الْأُمَّةِ - ثُمَّ غَلَبَ
 عَلَيْهِ الْبُكَاءُ فَبَكَينا مَعَهُ وَ صَارَ الْبَيْتُ ضَجَّةً وَاحِدَةً!

ترجمه‌ی گفتمان:

احمد بن عبد الرحمن و علی بن داوود هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما در میان جماعتی
 نزد منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس به ما روی نمود و فرمود: شاید شما گمان می‌برید

که من بر پایه‌ی رأیی که دیده‌ام یا حدیثی که شنیده‌ام به این کار قیام کرده‌ام! نه به خدا سوگند، اگر بر پایه‌ی این دو به آن قیام می‌کردم هرآینه گمراه می‌شدم همان گونه که کسانی که پیش از من بودند گمراه شدند، ولی من بر پایه‌ی بینه‌ای از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است و زودا که بر شما آشکارش سازد، پس گردن‌هاتان در برابرش خاضع شود! در این هنگام چهره‌های ما را از نظر گذرانند و چنان بود که گویی بر سرهای‌مان پرندۀ نشسته است، پس فرمود: یا شاید می‌پندارید که من از روی علاقه یا نیازی به شما به این کار دعوت‌تان کردم! چنین نیست، به کسی که دانه و هسته را شکافت سوگند که اگر عهد خداوند با ما و فضل او بر شما نبود، هرآینه از شما کناره می‌گرفتم و میان خود و شما حجابی قرار می‌دادیم و از مصاحبت با شما مشغول بودیم و میان ما و شما از شرق تا غرب فاصله بود و آن گاه در می‌یافتید که ما را به شما رغبت یا حاجتی نیست! سپس آن جناب را گریه گرفت تا حدی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر شد، سپس فرمود: به خداوند شکایت می‌برم از غربتم و ضعف توانم و ناچیزی‌ام در نظر مردم! کجا هستند برادران من؟ کجا هستند یاران من به سوی خدا؟ کجا هستند کسانی که از اهل و اولاد خود گسستند و از وطن دور شدند؟ کجا هستند مجاهدان در راه خدا و مردان و زنان و کودکان مستضعف؟ کجا هستند کسانی که کسب و کار خود را رها کردند و به درآمدهای خود زیان رساندند و از محافل خود ناپدید شدند بی‌آنکه از شهرهاشان غایب باشند و با بیگانه‌ای که آنان را در کارشان کمک رساند هم‌پیمان شدند و به آشنایی که آنان را از هدف‌شان باز دارد پشت کردند و پس از پراکندگی و جدایی در روزگارشان به یکدیگر پیوستند و رشته‌های پیوند خود به داشته‌های بی‌ارج دنیا را بریدند؟ کجا هستند بندگان خدای رحمان؟ کجا هستند راهبان شب و شیران روز؟ کجا هستند خدایی‌هایی که نه سست شدند و نه کم آوردند تا آن گاه که یاری خدا به آن‌ها رسید؟ کجا هستند کسانی که خدا آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها خدا را دوست می‌دارند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؟ من را چه می‌شود، چرا آن‌ها را در پیرامونم نمی‌بینم؟! آری، آن‌ها به سوی پروردگارشان شتافتند و من را در میان مردمی تنها گذاشتند که نه می‌دانند و نه فرا می‌گیرند و نه عقل را به کار می‌اندازند و نه گوش می‌سپارند، گمراهی را به هدایت می‌خرند و آخرت را به دنیا می‌فروشند، از اسلام به جز نام آن و از قرآن به جز خط آن را نمی‌شناسند، پس گویا حق مرده و از یادها رفته و ستم همه‌ی سرزمین‌ها را فرا گرفته است و اهل باطل آشکارند و اهل حق از بیم فرعون‌ها و بزرگان‌شان پنهانند که مبادا آن‌ها را به

فتنه بیندازند و در میان مردم به حکم جاهلیت حکومت می‌شود ولی انکار نمی‌کنند و بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند در حالی که آگاهی دارند و در زمین آشکارا فساد می‌انگیزند و بر آن‌ها رد نمی‌شود و در ملاً عام فسق ورزیده می‌شود و از آن نهی نمی‌شود و به عصبیت و تقلید افتخار می‌کنند و دین خدا را به بازی می‌گیرند و به آیات او استخفاف می‌نمایند و در دیدگاه‌ها فرو می‌روند و مسلمانان به مسلمانان خیانت می‌کنند تا به کافران نزدیک شوند و خیر یکدیگر را نمی‌خواهند و به معروف امر نمی‌کنند و از منکر باز نمی‌دارند، بلکه منکر را معروف می‌بینند و به آن امر می‌کنند و معروف را منکر می‌بینند و از آن باز می‌دارند و حرام را حلال و حلال را حرام می‌گردانند و احکام را دگرگون می‌سازند و حدود را تعطیل می‌نمایند و درباره‌ی آن‌ها به اهواء عمل می‌کنند و رشوت می‌گیرند و با نرخ‌های بالا ربا می‌خورند و به بیت المال مسلمانان دست می‌برند و گناهان بزرگ مرتکب می‌شوند و حیا نمی‌کنند و نمازها را ضایع و از شهوت‌ها پیروی می‌نمایند و مال را در میان ثروتمندان خود دست به دست می‌گردانند و خانه‌هاشان را مانند قصرها قرار می‌دهند و برج‌ها را با ارتفاع بسیار می‌سازند و بر سر هر بلندی نشانی به بازی بنا می‌کنند و دژهای استواری برمی‌گیرند تا شاید جوادان بمانند! آیا کثرت خشکسالی‌ها و زلزله‌ها را نمی‌بینند؟! آیا افزایش قیمت‌ها و کاهش دارایی‌ها با کساد شدن کسب و کارها و کاستی سود در آن‌ها و کاهش عمرها با مرگ‌های ناگهانی و کاهش محصولات با کندی رویش کشت و کاستی برکت میوه‌ها را نمی‌بینند؟! آیا جنگ‌ها را نمی‌بینند که چگونه بر آن‌ها فرود آمده و امنیت از سرزمین‌هاشان رخت بر بسته است؟! آیا ذلت و بی‌چارگی را نمی‌بینند که چگونه به آنان برخورد کرده است در هر جایی که یافت می‌شوند؟! آیا کافران را نمی‌بینند که چگونه در زمین‌هاشان گردش می‌کنند و در خانه‌هاشان ساکن می‌شوند و فرزندان‌شان را می‌کشند و به زنان‌شان تجاوز می‌کنند؟! و هرآینه من خبر داده شدم که یکی از این خوک‌ها به خانه‌ی مرد مسلمانی در عراق درآمده، پس او را در حضور خانواده‌اش کشته و سپس متعرض زن او شده و به او پیش چشم طفلش تجاوز کرده و سپس -خدایش بکشد- هر دو را به قتل رسانده است بدون هیچ مانعی پیش از آن یا مؤاخذه‌ای بعدش و هرآینه من چنین ذلتی را جز ثمره‌ی حکومت‌هایی که دست‌های مردم آن را نشانده است نمی‌بینم و «هرآینه آن درختی است که در اصل جهنم می‌روید؛ ثمره‌ی آن گویا سرهای شیاطین است» (صافات/ ۶۴ و ۶۵) و آن‌ها را به آن راضی می‌بینم «چه اینکه آن‌ها از آن خوردگانند و شکم‌های خود را از آن پر کنندگانند» (صافات/ ۶۶)! می‌پندارند که برایشان بر روی آن امنیتی است و بازگشت‌شان به سوی فرج خواهد بود

«در حالی که برایشان بر روی آن شربتی از آب سوزان است و سپس بازگشتشان به سوی جهنم خواهد بود» (صافات / ۶۷ و ۶۸)! نه به خدا سوگند، نه امنیتی برای آن‌ها هست و نه فرجی تا آن گاه که حکومت را به مهدی برسانند و امنیت و فرجشان در اوست و او پناه‌گاه این امت است - در این هنگام گریه بر آن جناب غالب شد، پس ما نیز به همراه او به گریه افتادیم و خانه یکسره شیون شد!



خطبه‌ای از آن جناب که در آن مردم را به سوی مهدی دعوت می‌کند و از فتنه‌ی داعش خبر می‌دهد.

برخی یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پیش از آنکه فتنه‌ی داعش آغاز شود، گروهی از مردم را به شناخت اسلام و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی دعوت می‌کرد. پس روزی در مسجد شنید که می‌گویند: او دروغ می‌بندد! پس بر منبر رفت و خدا را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«هان ای مردم! به کجا می‌روید و کجا راهتان زندند؟! آیا می‌پندارید که من دروغ می‌بندم؟! بر چه کسی؟! بر خدا؟! در حالی که بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم! یا بر خلیفه‌ی خدا؟! در حالی که شما را جز به سوی او دعوت نمی‌کنم و اگر از آسمان پرتاب شوم برایم خوش‌تر از آن است که بر او دروغ بینم. نه به خدا سوگند، من دروغ نبسته‌ام، ولی از فهم سختم عاجز شده‌اید و به زودی به صدق آن پی خواهید برد، هنگامی که فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند و کسی جز من را نیابید که راه نجات را به شما نشان دهد. وای بر شما! آیا می‌پندارید که از سر هوا سخن می‌گوییم؟ در حالی که می‌بینید بر بینه‌ای از جانب پروردگارم هستیم! یا می‌پندارید که چشمی به دنیایتان دوخته‌ام؟ در حالی که می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبیم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام! یا می‌پندارید که بر شما ریاست می‌جویم؟ در حالی که از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم! نه، هرگز این گمان‌ها را بر من راهی نیست. من به راه قرآن ره می‌سپارم و چراغ سنت را بر می‌افروزم و به سوی مهدی فرا می‌خوانم و پشتیبانم خداوند است و زودا که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چنان زالو خونتان را بچوشد و بنوشد. هان ای بی‌پدر! فشار خویش را بیشتر کن! تا بدانند که دروغگو کیست و راستگو کدام است! و تو ای

... [نام شهری] که مانند عروسی در حجله آراسته‌ای! چگونه خواهی بود؟! کاش می‌دانستم!
 هنگامی که کنگره‌ی برج‌هایت در شعله‌های آتش می‌سوزد و بادهای ناآرام، خاکسترت را
 در هوای غبار آلود جهان پراکنده می‌گرداند. آه، که چه شب‌های بلندی در پیش است!
 و سپس از منبر به زیر آمد.

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه «بر خلاف شما چیزی را از روی ظن به او نسبت نمی‌دهم» آن است که مردم عموماً قائل به حجّیت خبر ظنّی هستند و بر مبنای آن عقاید و احکامی را به خداوند نسبت می‌دهند و این ناخواسته به دروغ بستن بر او می‌انجامد، در حالی که آن جناب بر خلاف آنان، خبر ظنّی را حجّت نمی‌داند و جز بر مبنای قرآن و سنت متواتر که یقینی هستند چیزی را به خداوند نسبت نمی‌دهد و از این رو، ممکن نیست که بر او دروغ ببندد و سخن آن جناب که «فتنه‌ها چون موج‌های خروشان شما را در میان گیرند و آشوب‌ها چون گردبادهای ویرانگر به شما نزدیک شوند»، خبر از فتنه‌ها و آشوب‌هایی است که هم‌اکنون جهان اسلام را فرا گرفته و در حال گسترش است و آن جناب از پیش آن‌ها را می‌دید و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید بر بینه‌ای از جانب پروردگارم هستم» آن است که بر پایه‌ی نظام فکری مشخص و مبنای اسلامی متقنی که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» تبیین شده است حرکت می‌کند و چنین حرکتی نمی‌تواند از روی هوا باشد و مراد آن جناب از اینکه «می‌بینید از شما چیزی نمی‌طلبم و خود را آماج تیرهای بلا ساخته‌ام» آن است که اگر چشمی به دنیای مردم داشت بی‌گمان از آنان مالی می‌طلبید و خود را در عافیت قرار می‌داد، در حالی که او از آنان مالی نمی‌طلبد و خود را در سخت‌ترین شرایط دنیوی قرار داده و با این وصف، از چنین اتهامی به دور است و مراد آن جناب از اینکه «از ریاست بر شما جز رنج روز و بیداری شب نمی‌یابم» آن است که ریاست بر آنان، ریاستی اقتصادی یا سیاسی نیست تا برای او منفعتی مادی داشته باشد، بل یک رهبری معنوی و فرهنگی برای تعلیم و تربیت آنان است که از نظر حاکمان ظالم، جرم شمرده می‌شود و با این وصف، تنها برای او رنج روز و بیداری شب را به ارمغان می‌آورد و ظاهراً سخن آن جناب که «مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت بر شما مسلط شود و چونان زالو خونتان را بچوسد و بنوشد»، خبر از ظهور ابو بکر بغدادی پیشوای داعش است که مردی بزرگ‌شکم و بدسرشت است و خون مسلمانان را می‌ریزد و فشار خود را بر آنان می‌افزاید و این از کرامات آن جناب و اخبار او از آینده شمرده می‌شود و نام شهری که آن جناب از سوختن برج‌هایش در شعله‌های آتش خبر

داده، بنا بر برخی ملاحظات امنیتی و حساسیت‌های موجود در منطقه حذف شده و سخن آن جناب که «چه شب‌های بلندی در پیش است» احتمالاً اشاره‌ای به طولانی شدن این فتنه‌ها و آشوب‌ها است که خداوند به رحمت خود دوستان آن جناب را از گزند آن‌ها حفظ فرماید.



نه گفتار از آن جناب درباره‌ی چیزی که مدعیان دروغین با آن شناخته می‌شوند.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: يُعْرِفُ الْكُذَّابَ بِسِتِّ خِصَالٍ: يَدْعِي مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ اثْبَاتِهِ وَ يُغَيِّرُ دَعْوَاهُ وَ يُخْبِرُ عَمَّا فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ وَ يَفْسِّرُ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ بَاطِنُهُ وَ يَحْتَجُّ بِخَبَرِ الْوَاحِدِ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: کذاب با شش ویژگی شناخته می‌شود: [۱] چیزی را ادعا می‌کند که نمی‌تواند آن را اثبات کند [۲] و ادعای خود را تغییر می‌دهد [۳] و از آسمان خبر می‌دهد در حالی که از آنچه در زمین است خبر ندارد [۴] و به مردم چیزهایی (عجیب و غریب) می‌گوید که برایشان شناخته نیست [۵] و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کند، با این ادعا که باطن آن است [۶] و به خبر واحد استناد می‌کند.

۲. أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَا كَذَّبَ النَّاسُ عَلَىٰ رَجُلٍ كَمَا كَذَّبُوا عَلَىٰ الْمَهْدِيِّ! فَمَنْ أَتَاكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ مُخْتَجًّا عَلَيْكُمْ بِخَبَرِ وَاحِدٍ فَلَا تُصَدِّقُوهُ! قُلْتُ: وَ إِنِّ وَاوَقَهُ ذَلِكَ الْخَبِيرُ؟! قَالَ: وَ إِنِّ وَاوَقَهُ ذَلِكَ الْخَبِيرُ! ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُعْبَدَ بِخَبَرِ وَاحِدٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مردم چندان که بر مهدی دروغ بسته‌اند، بر کسی دروغ نبسته‌اند! پس هر کس به نزد شما آمد و شما را به سوی خود دعوت کرد در حالی که بر شما به خبر واحدی احتجاج می‌نمود، پس او را تصدیق نکنید! گفتیم: اگر چه آن خبر با او موافق باشد؟ فرمود: اگر چه آن خبر با او موافق باشد! سپس فرمود: خداوند بزرگ‌تر از آن است که بنا بر خبر واحدی پرستش شود!

شرح گفتار:

«احتجاج نمودن» به معنای «حجت آوردن» و «استدلال کردن» است و «خبر واحد»، روایتی است که راویان آن در هر طبقه به حدّ تواتر نمی‌رسند و مثلاً از یک یا دو یا سه نفر تجاوز نمی‌کنند و به همین سبب، موجب یقین نمی‌شود و تبعاً نمی‌تواند مبنای پرستش خداوند باشد.

۳ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّمَغَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ -يَعْنِي أَحْمَدَ الْبَصْرِيَّ- يَدْعُو النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ مُحْتَجّاً عَلَيْهِمْ بِخَيْرِ الطُّوسِيِّ فِي الْوَصِيَّةِ! فَقَالَ: لَقَدْ أَكْثَرْتُمْ عَلَيَّ فِي هَذَا الرَّجُلِ! أَلَا أُعْطِيكُمْ قَاعِدَةً تَعْرِفُوا بِهَا هَذَا وَ أَمْثَالَهُ؟ قُلْتُ: مَا أَحْوَجُنَا إِلَى هَذِهِ الْقَاعِدَةِ! قَالَ: مَنْ دَعَاكُمْ إِلَى نَفْسِهِ مُحْتَجّاً عَلَيْكُمْ بِخَيْرٍ وَاحِدٍ فَكَذَّبُوهُ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْهُ مِنْ إِثْمٍ فَهُوَ فِي عُنُقِي! ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي اللَّهِ أَنْ يُعْبَدَ بِخَيْرٍ وَاحِدٍ! أَوْ قَالَ: يُعْرَفُ! الشُّكُّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ.

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: هرآینه این مرد -یعنی احمد بصری- مردم را به سوی خود دعوت می‌کند در حالی که به خبر (محمد بن حسن) طوسی درباره‌ی وصیت احتجاج می‌نماید! پس فرمود: هرآینه درباره‌ی این مرد با من بسیار سخن گفتید! پس آیا به شما قاعده‌ای ندهم که با آن او و امثال او را بشناسید؟ گفتم: چه اندازه به این قاعده محتاجیم! فرمود: هر کس شما را به سوی خود دعوت کرد در حالی که بر شما به خبر واحدی احتجاج می‌نمود پس او را تکذیب کنید و هر گناهی که از این بابت به شما رسید، آن بر گردن من باشد! سپس فرمود: خداوند ابا دارد از اینکه با خبر واحدی پرستش شود! یا فرمود: شناخته شود! شک از علی بن اسماعیل است.

شرح گفتار:

«خبر محمد بن حسن طوسی درباره‌ی وصیت» خبر واحد و ضعیفی است که این عالم شیعه در یکی از کتب خود به نام «الغیبة» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و در آن نام دوازده خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفته شده است که پس از این دوازده خلیفه، دوازده مهدی خواهند بود که نام نخستین آنان عبد الله، احمد و مهدی است و احمد حسن بصری ادعا می‌کند که هموست؛ با این استدلال سخیف و گستاخانه که نامش احمد است و ادعای او برای اثبات ادعایش کافی است!!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَقَالَ

لَنَا: إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنَ الْبَصْرَةِ قَامَ عَلَى أَطْرَافِهَا وَقَالَ: لَعْنَتِكَ اللَّهُ يَا أُنْتَنَ الْأَرْضُ تَرَابًا وَ أَسْرَعَهَا خَرَابًا وَ أَشَدَّهَا عَذَابًا، فِيكَ الدَّاءُ الدَّوِيُّ، قِيلَ: وَ مَا الدَّاءُ الدَّوِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: الْكَذِبُ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ اسْتِخْلَالُ الْكَذِبِ عَلَيْنَا! ثُمَّ التَّمَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: أَلَا تَرَى هَذَا الْبَصْرِيَّ كَيْفَ يَكْذِبُ عَلَيْهِمْ؟! -يَعْنِي أَعْمَدَ الْحَسَنَ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ هَذَا الْكَذَّابُ يَخْتَجُّ عَلَى النَّاسِ بِرِوَايَةِ رِوَاةِ الطُّوسِيِّ فِي غَيْبَتِهِ! قَالَ: إِنْ اللَّهُ أَحْكَمَ وَ أَعْدَلُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَخْتَجُّ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرِوَايَةِ رِوَاةِ الطُّوسِيِّ فِي غَيْبَتِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: من و حسن بن قاسم (طهرانی) نزد جناب منصور بودیم، پس به ما فرمود: هرآینه علی (به دنبال جنگ جمل) هنگامی که خواست از شهر بصره خارج شود بر پیرامون آن ایستاد و فرمود: خداوند تو را لعنت کند ای که خاکت ناپاک‌ترین خاک و ویرانی‌ات زودترین ویرانی و عذابت سخت‌ترین عذاب در زمین است! درد جانکاه در توست! گفته شد: درد جانکاه چیست ای امیر مؤمنان؟! فرمود: دروغ بستن بر ما اهل بیت و حلال شمردن دروغ بستن بر ما! سپس آن جناب به من توجه کرد و فرمود: آیا این مرد بصری را نمی‌بینی که چگونه بر آنان دروغ می‌بندد؟ -یعنی احمد حسن! گفتم: فدایت شوم، این کذاب بر مردم به روایتی احتجاج می‌کند که طوسی در کتاب غیبتش نقل کرده است! فرمود: خداوند حکیم‌تر و عادل‌تر و کریم‌تر و بزرگ‌تر از آن است که بر مردم در روز قیامت به روایتی احتجاج کند که طوسی در کتاب غیبتش نقل کرده است!

۵ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: بِمَ يَخْتَجُّ هَؤُلَاءِ الْحَقْمَاءُ؟ قُلْتُ: مَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟! فَإِنَّ الْحَقْمَاءَ لَكَثِيرٌ! قَالَ: شَيْاطِينُ هَذَا الْبَصْرِيِّ! قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ فِي النَّوْمِ! قَالَ: كَذَبُوا وَاللَّهِ، فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ! ثُمَّ خَرَجَ إِلَى السَّاحَةِ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ إِبْرِيْقًا لِيَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ فَذَهَبَتْ لِأَصْبَ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَقَالَ: لَا أُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّي أَحَدًا! ثُمَّ أَشَارَ إِلَى الْإِبْرِيْقِ وَ قَالَ: مَنْ ادَّعَى عَلَيْكُمْ هَذَا مُحْتَجًّا عَلَيْكُمْ بِمَا رَأَى فِي النَّوْمِ أَوْ رُؤْيٍ لَهُ فَلَا تَعْطُوهُ هَذَا وَ إِنْ جُدِعَ أَنْفُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: جناب منصور به من فرمود: این احمق‌ها به چه چیزی احتجاج می‌کنند؟ گفتم: چه کسانی فدایت شوم؟! احمق‌ها بسیارند! فرمود: شیاطین این بصری (یعنی یاران او)! گفتم: می‌پندارند که (حقانیت) او را در خواب دیده‌اند!

فرمود: دروغ می‌گویند به خدا سوگند، هرآینه دین خداوند استوارتر از آن است که در خواب دیده شود! سپس به سوی حیاط بیرون رفت و من نیز با او بیرون رفتم، پس با دست خود آفتابه‌ای را برگرفت تا برای نماز وضو بگیرد، پس من پیش رفتم تا برای او آب بریزم، پس (اجازه نداد و) فرمود: در عبادت پروردگارم کسی را شریک نمی‌کنم! سپس به آفتابه اشاره کرد و فرمود: هر کس این را بر شما مدعی شد در حالی که به آنچه خود یا کسی دیگر برای او در خواب دیده است احتجاج می‌کرد، پس این را به او ندهید، اگر چه بینی‌اش بریده شود!

شرح گفتار:

«اگر چه بینی‌اش بریده شود»، تعبیری کنایی و فصیح به معنای منکوب شدن و رسیدن به نهایت خواری و مشقت است و مراد از آن این است که هرگاه کسی با استناد به خواب خود یا دیگران مدعی مالکیت یک آفتابه شد، مطلقاً آن را به او ندهید، تا چه رسد به اینکه مدعی مقامات خاصی در دین شود!

۶ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: مَا بَقِيَ مِنْ كَلْبٍ وَ لَا سِنُورٍ إِلَّا وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْأَمْرَ! قَالَ: وَ يَحْكُ! بِمَ يَحْتَجُّونَ؟ قُلْتُ: يَأْخُذُونَ رِوَايَةَ فَيَأْوُلُونَهَا! قَالَ: إِذَا تَأَكَّمْ مَنْ تُوعَدُونَ يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِأَيِّنٍ مِنْ هَذَا! قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: آيَةٌ بَاهِرَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: هیچ سگ و گربه‌ای باقی نمانده مگر آنکه این امر را ادعا کرده است! فرمود: وای بر تو! به چه چیزی احتجاج می‌کنند؟ گفتم: روایتی را می‌گیرند و آن را تأویل می‌کنند! فرمود: هرگاه کسی که وعده داده می‌شوید بیاید بر شما به چیزی روشن‌تر از این احتجاج می‌کند! گفتم: آن چیست؟ فرمود: آیتی آشکار!

۷ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ تَسَلَّطَ عَلَى النَّاسِ بَعِيرٍ إِذْنُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ دَجَالٌ وَ إِنْ كَانَ ذَا عِلْمٍ وَ صَلَاحٍ! قُلْتُ: بِمَاذَا يَعْرِفُ إِذْنُ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّمَا يَعْرِفُ إِذْنُ اللَّهِ بِآيَةِ بَيِّنَةٍ أَوْ وَصِيَّةٍ ظَاهِرَةٍ! قُلْتُ: وَ مَا آيَةُ بَيِّنَةٍ؟ قَالَ: آيَةُ وَعْدِهَا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ كَمَا قَالَ نَبِيٌّ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾! قُلْتُ: وَ مَا وَصِيَّةٌ ظَاهِرَةٌ؟ قَالَ: هِيَ أَنْ تَقْدِمَ مَدِينَةَ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ فَتَسْأَلَ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصَّبِيَّانَ وَ الْعَجَائِزَ إِلَى مَنْ أَوْصَى

فُلَانٌ؟ فَيَقُولُوا: إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ! قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَبْقَيْتَ لِلدَّجَالِ مَسْلَكَاً يَسْلُكُوهُ! قَالَ: أَنَا مَا أَبْقَيْتَ لَهُمْ؟! بَلِ اللَّهُ مَا أَبْقَى لَهُمْ! أَرَادَ أَنْ يَسُدَّ خَلَّةَ فَمَعَلَ! ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: أَلَيْسَتْ هَذِهِ الشَّمْسُ بَيِّنَةً؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس بدون اذن خداوند بر مردم سلطه یابد، سپس بگوید هر کس از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و هر کس از من نافرمانی کند از خداوند نافرمانی کرده، او دجال است اگرچه دارای علم و صلاح باشد! گفتم: اذن خداوند با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: اذن خداوند تنها با آیتی بینه یا وصیتی ظاهره شناخته می‌شود! گفتم: آیتی بینه چیست؟ فرمود: آیتی که پیامبر یا وصی پیامبری آن را وعده داده است، چنانکه پیامبری درباره‌ی طلوت فرمود: «هرآینه آیت حکومت او این است که تابوت را برای شما می‌آورد که در آن آرامشی از پروردگارتان و بازمانده‌ای از چیزی است که آل موسی و آل هارون بر جای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند، هرآینه در آن برای شما آیتی است اگر مؤمن باشید» (بقره/ ۲۴۸)! گفتم: وصیتی ظاهره چیست؟ فرمود: آن این است که به شهر پیامبر یا وصی پیامبری داخل شوی پس در آن از عامه و کودکان و پیرزنان بپرسی که فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ پس بگویند: به فلانی پسر فلانی! گفتم: به خدا سوگند برای دجالان هیچ راهی باقی نگذاشتی که از آن وارد شوند! فرمود: من برایشان باقی نگذاشتم؟! بلکه خداوند برایشان باقی نگذاشت! خواست که رخنه‌ای را ببندد پس بست! سپس با دست خود به آفتابی در خانه اشاره کرد و فرمود: آیا این آفتاب روشن نیست؟ گفتم: چرا، فدایت شوم! فرمود: هرآینه دین خداوند از این روشن‌تر است «تا هر کس که هلاک می‌شود در روشنی هلاک شود و هر کس که زنده می‌ماند در روشنی زنده بماند و هرآینه خداوند شنوایی داناست» (أنفال / ۴۲)!

۸ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْرَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ! قُلْتُ: وَمَا الْمَسِيحُ الدَّجَالُ؟ قَالَ: مَنْ يَدْعِي مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ ثُمَّ يَقِيمُ عَلَيْهِ مُعْجَزَةً فَهُوَ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ! قُلْتُ: لِمَاذَا يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَىٰ إِقَامَةِ الْمُعْجَزَاتِ؟! قَالَ: لِيَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَ قَالَ الرَّسُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ قَالَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ قَالَ الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از فتنه‌ی مسیح دَجَال به خداوند پناه ببرید! گفتیم: مسیح دَجَال کیست؟ فرمود: کسی که چیزی مخالف با کتاب خداوند را ادعا می‌کند و سپس برای آن معجزه‌ای اقامه می‌دارد او مسیح دَجَال است! گفتیم: برای چه خداوند او را بر اقامه‌ی معجزات توانا می‌سازد؟! فرمود: برای اینکه بداند چه کسی از پیامبر پیروی می‌کند و چه کسی به پشت سرش بر می‌گردد و پیامبر فرمود: خدای جز الله وجود ندارد و فرمود: پیامبری پس از من نیست و فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند!

۹ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ فِي مَسْجِدٍ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِلنَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِذَا أَتَاكُمْ آتٍ بِمَا أَتَى بِهِ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ إِمَامٌ مِنْ بَعْدِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا تُصَدِّقُوهُ فَإِنَّهُ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ! أَلَا هَلْ بَيَّنَّتْ؟! أَلَا هَلْ عَلِمْتُمْ؟! ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: بر بنده‌ی صالح (یعنی منصور) وارد شدم در حالی که در مسجدی بود، پس شنیدم که به مردم می‌فرماید: ای مردم! هرگاه کسی با معجزات مسیح علیه السلام به نزد شما آمد، سپس گفت من خدای جز الله هستم یا پیامبری پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم یا امامی پس از مهدی علیه السلام هستم، او را تصدیق نکنید؛ چراکه او مسیح دَجَال است! هلا آیا تبیین کردم؟! هلا آیا تعلیم دادم؟! «مبادا در روز قیامت بگویند که ما از این بی‌خبر بودیم» (أعراف / ۱۷۲)!

شرح گفتار:

اکنون اگر عاقل هستی و هنوز در تقلید و تعصب و تکبر غرق نشده‌ای، این حکمت‌های ناب و گوهرهای نایاب را قدر بدان و آویزه‌ی گوش خود بکن تا در این هنگامه‌ی پرفتنه و روزگار پرشبهه، هر دروغگوی شیادی تو را نفریید و به سوی ضلالت و شقاوت نکشاند و از راه حق باز ندارد و بدان که صاحب این حکمت‌های ناب و معدن این گوهرهای نایاب، دوستی از دوستان خداوند و راهنمایی بزرگ از صدیقان است که با انکار و إعراض تو کوچک نمی‌شود، هر چند در این دو کوشا باشی؛ چراکه هرگز آفتاب با دستان تو پوشانده نمی‌شود و

دریا در زیر پاهایت پنهان نمی‌گردد و اگر تو زبان به بزرگداشت او نگشایی و به فضیلت او اقرار نکنی، زود باشد که سخن‌شناسان نکته‌سنج و باریک‌بینان آزاده از هر گوشه‌ی جهان سر برآورند و چیزی که تو قدر نمی‌دانی را قدر بدانند و چیزی که تو کتمان می‌کنی را آشکار نمایند و اگر آنان نیز سکوت کنند، زمین و آسمان به فریاد آیند و به فضیلت و صداقت او شهادت دهند و آن گاه برای تو و سایر منکران و سکوت‌کنندگان، بهره‌ای جز شرمساری نیست.

برای خواندن حکمت‌هایی دیگر از آن جناب درباره‌ی دجالان، به گفتار ۱۱۷ مراجعه کن.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی

«به هر گوشه‌ای که می‌نگری شیطانی را می‌بینی که پرچمی را برافراشته و به سوی خود فرا می‌خواند و اباطیلی چند را برای مردم زینت می‌دهد تا از او پیروی کنند، بدون حجتی از جانب خداوند یا عهدی از جانب خلیفه‌اش و هیچ یک را نمی‌بینی مگر آنکه فرومایگانی چند را گرد آورده و سرگرم ساخته و به این باور رسانده است که دوستان خداوندند و دوستانی جز آنان برای خداوند نیست، در حالی که نه در علم با دوستان او قرابتی دارند و نه در عمل با آنها شباهتی؛ جز اینکه نام‌های آنها را بر خود نهاده‌اند و مقام‌های آنها را ادعا کرده‌اند، تا شاید بهتر از چیزی که هستند به نظر آیند یا به سبب کاری که انجام نداده‌اند ستایش شوند؛ چونان کلاغی که خود را عقاب نامیده یا قورباغه‌ای که خود را بلبل، تا کسانی که در عمر خود عقاب یا بلبلی ندیده‌اند را باور آید! در حالی که خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند و هر کس را بخواهد خوار می‌دارد و کسی را از او طلبی نیست! پس اگر آنان را ببینی که چگونه اهواء خود را خدای خود گرفته‌اند و در اوهام خود فرو رفته‌اند و از ظنون خود پیروی کرده‌اند، به شگفت می‌آیی و می‌پنداری که گله‌ی گوسفندانند، یا گروه جادو شدگان! به خواب‌های معشوش خود فریفته و به آرزوهای دراز خود دل بسته! گاهی در وادی متشابهات سرگردان، گاهی در گرداب تکلفات غوطه‌ور! از ناداری به روایتی آویخته و از ناچاری به تأویلی پرداخته! آن قدر به خود تلقین کرده‌اند که گویی خود نیز باور کرده‌اند! جز مغالطه منطقی ندارند و جز زبان‌بازی شیوه‌ای نمی‌شناسند! برای هر اشکالی بهانه‌ای یافته‌اند و بر روی هر رخنه‌ای مال‌های کشیده‌اند! دروغ را با راست می‌آمیزند تا باور آن آسان‌تر افتد و باطل را با حق می‌پوشانند تا تمییز آن دشوارتر گردد! اگر عالمی را ببیند از او می‌گریزند تا مبادا

رسوایشان سازد و اگر جاهلی را ببیند به او می‌آویزند تا شاید فریفته‌اش سازند! با تلبیس‌ها و تدلیس‌ها، مانند طاعون شیوع می‌یابند و مانند سرطان پیشروی می‌کنند، تا زمین را به گفتار یاوه بینبارند و زمان را به گمان بد بیالایند، تا گفتار درست در آن رونقی نیابد و راه راست در آن کژ نماید! با جزم و بی دلیل و با احساس و بی عقل، برخی بر روی برخی دیگر ریخته‌اند و توده‌های فتنه را ساخته‌اند، تا مرد بی‌علم را گمراه سازند و زن بی‌فکر را بدبخت کنند! زنهار! زنهار! از مکر آنان بر حذر باشید و در دام آنان فرو نیفتید، هنگامی که شما را به سوی کسی جز خلیفه‌ی خداوند می‌خوانند، با کلماتی که از کره نرم‌تر است و عباراتی که از غسل شیرین‌تر، تا چنان باده هوشتان را بریابند و چنان روسپی دلتان را بلرزاند؛ چراکه دعوت آنان به سوی هاویه است و فرجام آنان جز تباهی نیست و وای بر کسی است که دعوت آنان را پذیرنده است! به خدا سوگند هیچ بتی ساخته نمی‌شود مگر اینکه پرستندگانی برای آن یافت می‌شوند، اگرچه کله‌ی خری بر سر چوبی باشد؛ تا آن گاه که جنبنده‌ای از زمین بیرون آید و با مردم گفتار کند، پس بر خوب و بد نشانی نهد که با آن شناخته شوند؛ هرآینه مردم به نشانه‌های خداوند یقین نمی‌داشتمند!»



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که مؤمنان در خراسان و منافقان در شام جمع شوند.

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَخْرُجُ الْمُهْدِيُّ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَلَائِكَةُ وَ لَا يَنْزِلُونَ حَتَّى يَجْتَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ بِخُرَاسَانَ وَ الْمُنَافِقُونَ بِالشَّامِ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که فرشتگان فرود آیند و آن‌ها فرود نمی‌آیند تا آن گاه که مؤمنان در خراسان و منافقان در شام گرد آیند.

۲ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَخْرُجُ الْمُهْدِيُّ حَتَّى يَمِيرَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ فَيَجْمَعُ الطَّيِّبَ فِي خُرَاسَانَ وَ الْخَبِيثَ فِي الشَّامِ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ يَتَوَقَّفُ فَلَا يَمِيلُ إِلَى أَحَدِهِمَا؟ قَالَ: لَا يَدْرُهُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى يَمِيلَ إِلَى أَحَدِهِمَا وَ إِنْ جُدِعَ أَنْفُهُ - وَ فِي خَيْرٍ آخَرَ: - يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَيَضْرِبُهُ بِسَوْطٍ كَمَا يَضْرِبُ أَحَدَكُمْ جِمَارَهُ حَتَّى يَمِيلَ إِلَى أَحَدِهِمَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: مهدی خروج نمی‌کند تا آن گاه که خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد، پس پاک را در خراسان و ناپاک را در شام گرد آورد! گفتم: نظر تان درباره‌ی کسی که توقف می‌کند پس به هیچ یک از آن دو گرایش نمی‌یابد چیست؟ فرمود: خداوند او را بر آن (حال) رها نمی‌کند تا اینکه به یکی از آن دو گرایش یابد، اگرچه بینی‌اش بریده شود - و در خبر دیگری (از آن جناب درباره‌ی چنین کسی) آمده است: - خداوند فرشته‌ای را به سوی او می‌فرستد، پس او را با تازیانه‌ای می‌زند همان گونه که یکی از شما خرش را (وقتی حرکت نمی‌کند) می‌زند، تا اینکه به یکی از آن دو گرایش می‌یابد!

شرح گفتار:

برای درک بهتر این دو گفتار نورانی، به مقاله‌ی «جهان اسلام در فرایند دو قطبی شدن» نوشته‌ی یوسف جوان بخت مراجعه کنید.



خطبه‌ای از آن جناب درباره‌ی اینکه امام مسلمانان تنها مهدی است و هر امامی بجز او دجال شمرده می‌شود، اگر چه در ظاهر صاحب معجزات باشد.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی در مسجد نزد منصور هاشمی خراسانی نشستیم. پس یکی از یارانمان روی به آن جناب کرد و گفت: «به خدا سوگند نزدیک است که قلب من از جای کنده شود، پس آیا مرا اذن می‌دهی که سخنی بگویم؟!». آن جناب به سوی او نگریست و اشاره فرمود که بگویی! پس گفت: «گواهی می‌دهم که صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست، ولی کیست که صدای تو را بشنود؟! در حالی که از هر سو صدایی برخاسته و هر یک بلندتر از دیگری است؛ زیرا در هر خیابان خطیبی است که استماع می‌شود و در هر شهر عالمی است که تقلید می‌شود و در هر کشور حاکمی است که پرستش می‌شود! علاوه بر فیلسوف‌هایی که فلسفه‌ها می‌بافند و فقیه‌هایی که فتواها می‌دهند و محدث‌هایی که حدیث‌ها کشف می‌کنند و شیطانک‌هایی که شبهه‌ها می‌افکنند و هر یک مردم را حیران تر می‌گردانند و در میان آنان ده‌ها فرقه‌اند و هر فرقه را امامی است که از او اطاعت می‌کند و اطاعتش را اطاعت خداوند می‌پندارد و مردم را به سویش فرا می‌خواند، نه با اظهار کفر و فسق، بلکه با تشبث به آیه و حدیث و ادعای کرامت و

معجزه، در حالی که هر یک گستاخ‌تر از دیگری است و دروغ‌های بزرگ‌تری می‌یافتد، با القابی عریض و طویل که از القاب پیامبران خداوند بیشتر است! دیگر هر خری را امام می‌نامند و به خداوند و پیامبرش می‌چسبانند و از سویدای دل دوست می‌دارند و مال و جان تقدیم می‌کنند! پس کاش این غوغاگران که جهان را از صدا پر کرده‌اند، سر من را می‌بریدند و در عوض ساعتی سکوت می‌کردند تا صدای تو در جهان شنیده شود؛ چراکه به خدا سوگند صدای تو به حق برخاسته و صدایی در جهان مانند صدای تو نیست!»

در این هنگام او را گریه گرفت و منتظر ماند تا آن جناب سخنی بگوید، ولی آن جناب سخنی نگفت، تا اینکه ساعتی گذشت و وقت نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند. پس آن جناب برخاست و آنان را نماز داد و سپس به منبر برآمد و اشاره‌ای نمود تا نزدیک آیند. آن گاه خداوند را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود:

«ای مردم! به صدای من گوش بسپارید و صداهای گوناگون شما را از شنیدنش باز ندارند؛ چراکه درباره‌ی مرگ و زندگی سخن می‌گویم و چیزی که می‌گویم مانند آب حیاتی است. هرآینه زندگی شما کاستی یافته و به سوی نابودی سرازیر است و اکنون جز با امامی از جانب خداوند کمال نمی‌پذیرد؛ چراکه کمالی جز از جانب خداوند نیست و امامانی که از جانب او نیستند، کاهنده و نابودگرند، اگرچه مهرشان را به دل سپرده باشید. پس امامان خویش را وا نهید و امامی از جانب خداوند بجوئید، باشد که در زمین کام یابید یا تا زمانی بهره‌مند شوید.

اینک خداوند عهد خود با ابراهیم را به یاد آورده و وعده‌اش با محمد را وفا کرده و مردی از خاندان آن دو را امامی برای شما قرار داده و او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده است. پس او را امام بگیرید و امامانی جز او نگیرید که شما را درباره‌ی آنان علمی نرسیده است؛ مبدا شما را از او مشغول سازند و به راه‌های تاریک برند و در درّه‌های هلاکت اندازند، در حالی که یاری کننده‌ای برایتان نیست!

پس اینک هوشیار باشید؛ زیرا شیطان که پدرتان را از بهشت درآورد، شما را با یک امام نمی‌گذارد تا بر او گرد آید، بل دجالانی از ذرّیه‌ی خود را به میانتان می‌فرستد تا بگویند که ما امامانی برای شما جز مهدی هستیم. پس هنگامی که شما را فرا می‌خوانند و می‌گویند که خواب‌های بسیار دیده‌ایم و روایت‌های درست شنیده‌ایم و نکته‌های نغز گفته‌ایم تا ما را امامی جز مهدی بگیرید، آنان را اجابت نکنید؛

چراکه شما را جز مهدی امامی نیست و آنان لعبت‌های شیطانند که شما را با آنان بازی می‌دهد، تا شما را با آنان سرگرم سازد و از امامتان بازدارد؛ بلکه اگر از آنان معجزاتی شنیدید یا با چشم‌های خود دیدید و گفتند که ما امامی جز مهدی هستیم تا از ما مانند او اطاعت کنید، سخن آنان را نشنوید و بر رویشان خاک بپاشید؛ چراکه خداوند -پروردگارتان- آنان را فتنه‌ای برایتان قرار می‌دهد، تا شما را با آنان بیازماید و ببیند که آیا به عهد او وفا می‌کنید یا آن را می‌شکنید، در حالی که هر کس به عهد او وفا کند، به سود خودش وفا کرده و هر کس عهد او را بشکند، به زیان خودش شکسته و او را عذابی عظیم است. پس به عهد او وفادار مانید و جز مهدی امامی نگیرید، اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند و شما را بتراسانند که اگر به آنان نگرید به عذاب خداوند دچار خواهید شد؛ چراکه سخنان آنان از روی فریب و کارهای آنان از سر جادوست و عذاب خداوند به آنان نزدیک‌تر است؛ هنگامی که ادعاهای گزاف می‌کنند و روایت‌های نادرست می‌خوانند و خواب‌های پریشان می‌بینند و از ارواح خبیث مدد می‌گیرند و سخنان وسوسه‌انگیز می‌گویند، تا دل‌های سست را بلرزانند و خردهای کم را بلغزانند و به سوی این کفر بکشانند که امامانی از جانب خداوند هستند، در حالی که امامانی از جانب خداوند نیستند و عهد او با آنان نیست. پس زنه‌ار آنان را امام نخوانید؛ چراکه خداوند آنان را امام نخوانده و حجتی برایشان نازل نکرده است! آیا پس خداوند را از چیزی آگاه می‌کنید که در آسمان‌ها و زمین آگاه نیست یا بر او چیزی می‌بندید که به آن علمی ندارید؟! بی‌گمان این شرکی است که شیطان برایتان آراسته است تا شما را با آن گمراه سازد، در حالی که می‌پندارید هدایت یافته‌اید. آگاه باشید که من شما را به سوی امامتان فرا می‌خوانم و از امامان ساختگی بر حذر می‌دارم، باشد که نجات یابید».

در این هنگام، نگاهی به مردم انداخت و آنان را دید که با شگفتی به او می‌نگرند، چنانکه گویی سخن او را در نمی‌یابند. پس خواست که از منبر به زیر آید، ولی یکی از آنان با خشم سر خود را پیچاند و گفت: «پیوسته از جایی به جای دیگری می‌روی و درباره‌ی امامی از جانب خداوند سخن می‌گویی! آیا جز این خواسته‌ای نداری که امامان موجود را وا گذاریم و از امامی پیروی کنیم که موجود نیست؟! این مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم اگر راست می‌گویی؟!». پس آن جناب به سوی او نگریست و فرمود:

«وای بر شما! آیا می‌پندارید که خداوند زمین را به عبث آفریده و اهل آن را به خودشان وا نهاده و برای اصلاح آن کسی را باقی نگذاشته است؟! چه بد گمانی است که به پروردگارتان دارید! چنین نیست، بلکه وعده‌ی او حق است و زمینش از امامی که او قرار دهنده‌اش باشد خالی نیست؛ پس کسانی که یقین نمی‌دارند شما را سبکسار نکنند که سرهای خود را بیچنانید و بگویید: >مهدی در کجاست و چرا او را در میان خود نمی‌شناسیم!< هرآینه او در میان شماست، ولی از شما می‌ترسد؛ چراکه شما ترسناک و شرور شده‌اید و در زمین فساد می‌انگیزید و از جباران فرمان می‌برید و از شیوخ‌تان تقلید می‌کنید و اموال یکدیگر را به باطل می‌خورید و در بیهودگی عمر می‌گذرانید! نماز را چنانکه شاید بر پا نمی‌دارید و زکات را چنانکه باید نمی‌پردازید و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید! عقل خود را به کار نمی‌اندازید و علم دین را فرا نمی‌گیرید و در حالی که چیزی نیستید، خود را برتر از دیگران می‌پندارید! چه هستید جز مشتی فرومایه که جز در پی متاع دنیا نیستید و دین‌تان را به هر کس که سکه‌ای بیشتر دهد می‌فروشید؟! خودخواه و هوسران و دروغگوی و بدعهد و لجوج و بدزبان و ترسو و بی‌عرضه هستید! همواره از ویرانی زمین می‌نالید، ولی چون به اصلاح آن فرا خوانده می‌شوید، می‌مانید؛ چراکه خود اسباب ویرانی آنید! اف بر شما باد که زبان‌های دراز و دست‌های کوتاه دارید و همواره از رنگی به رنگ دیگر در می‌آیید! آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید، ولی واقع آن است که در شما خیری نیست! حبّ گوساله‌ها در دل‌هاتان نشسته و سودای بتان در سرهاتان جای گرفته است، چندان که گویی مسحور شدگانید! به خدا سوگند از صحبت شما ملولم و به کوچیدن از میاتتان مشتاق؛ چراکه نه در عقیده قدمی استوار دارید و نه در عمل دستی پرهیزکار! علف‌های هرز را مانید که نه خود ثمری می‌آورند و نه دیگران را وا می‌گذارند. خداوند! دل‌هاشان را آب کن و بجوشان؛ چراکه بر آنان بانگ می‌زنم: >برای ملکوت پروردگارتان آماده شوید<، ولی به سویم سر بر نمی‌کنند و بیشترشان به وعده‌ی تو ایمان نمی‌آورند! خداوند! بر تو باد به عالمانشان؛ چراکه آنان به غیر علم فتواشان می‌دهند و از راه تو بازشان می‌دارند؛ پس نه خود برای خلیفه‌ات کاری می‌کنند و نه من را وا می‌گذارند

که کاری کنم! پس آنان را شماره کن و یک تن شان از برابرت نگریزد، هنگامی که ملکوت را بر زمین می‌آوری و خلیفها را بر آن مستولی می‌سازی تا با عصای آهنین میان امت‌ها داوری کند».

آن گاه از منبر به زیر آمد و با اندوه از مسجد بیرون شد.

شرح گفتار:

بی‌گمان این حکمتی گران‌مایه «درباره‌ی مرگ و زندگی» است که برای اهل زمان ما «مانند آب حیات» است؛ چراکه هر کس به آن عمل کند، در فتنه‌های آخر الزمان گمراه نمی‌شود و هر کس به آن عمل نکند، در فتنه‌های آخر الزمان هدایت نمی‌یابد، در حالی که گمراهی و هدایت به منزله‌ی مرگ و زندگی است و اما مراد آن جناب از «عهد خداوند با ابراهیم» علیه السلام قرار دادن امامی عادل برای مردم از ذریه‌ی اوست؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/ ۱۲۴)؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون به انجامشان رساند فرمود: هرآینه من تو را امامی برای مردم قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذریه‌ام نیز؟ فرمود: عهد من به ظالمان (آنان) نمی‌رسد» و مراد آن جناب از «وعده‌ی خداوند با محمد» صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادن امامی از خاندان او برای پر کردن زمین از عدالت پس از پر شدنش از ظلم است و مراد آن جناب از «او همانا مهدی است که شما را درباره‌اش علمی رسیده»، این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی مهدی رسیده و با این وصف، علم به امامت او از جانب خداوند برای همه‌ی مسلمانان جهان حاصل شده است؛ چراکه روایات متواتر از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی، مفید علم هستند و مراد آن جناب از «امامانی جز او نگیرید که شما را درباره‌ی آنان علمی نرسیده»، این است که روایات متواتری از طریق همه‌ی مذاهب اسلامی درباره‌ی امامی جز مهدی نرسیده و روایاتی که مدعیان امامت بر خود تطبیق می‌کنند، واحد و مخصوص به یک مذهب‌اند و با این وصف، علم به امامت احدی جز مهدی برای مسلمانان در آخر الزمان حاصل نشده و این در حالی است که خداوند از پیروی چیزی که علم به آن وجود ندارد نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (اسراء/ ۳۶)؛ «از چیزی که به آن علمی نداری پیروی نکن» و با این وصف، گرفتن امامی از جانب خداوند جز مهدی جایز نیست، بلکه دروغ بستن بر خداوند و کفر به او محسوب می‌شود و تبعاً همه‌ی کسانی جز مهدی که خود را امام می‌شمارند یا شوون مخصوص به امام را برای خود ادعا می‌کنند،

«دَجَال» هستند، «اگرچه سخنان آراسته گویند و کارهای شگفت‌انگیز کنند»، بلکه به حسب ظاهر دارای معجزاتی باشند؛ چراکه بنا بر گفتار آن جناب، «کارهای آنان از سر جادوست» و «از ارواح خبیث مدد می‌گیرند»؛ همچنانکه خداوند آنان را وسیله‌ی امتحان و ابتلای مسلمانان قرار می‌دهد تا ببیند که آیا فریب آنان را می‌خورند و از مبانی اسلام دست بر می‌دارند یا اینکه ثابت قدم می‌مانند و این مراد روایات متواتری است که از معجزاتی برای «دَجَال» خبر داده‌اند؛ با توجه به اینکه معجزات - هر اندازه خارق العاده باشند- ادعای غیر ممکن را اثبات نمی‌کنند، بلکه با وجود آن «فتنه» محسوب می‌شوند (بنگرید به: پرسش و پاسخ ۲۲۶) و مراد از «فتنة الدجال» که بزرگ‌ترین فتنه است و باید از آن به خداوند پناه برد (مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۰؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۶؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۱۲۵) همین است و اما گفتار آن جناب که فرمود: «آیا در میان شما آزادگانی نیستند که برای یاری این مرد گرد آیند، باشد که خویش را به آنان بشناساند؟! به خدا سوگند اگر شماری کافی از شما گرد آیند که او را با مال و جان یاری رسانند و از پدر و مادر و زن و فرزند دوست‌تر دارند، هرآینه خویش را به آنان می‌شناساند و آنان را در راه خداوند رهبری می‌فرماید»، کلید ظهور و حاکمیت مهدی است که شایسته است با آب طلا بر روی صخره‌ها حک شود و مراد آن جناب از «حَبّ گوساله‌ها» و «سودای بتان» علاقه‌ی مردم به مدعیان دروغین و ارادت آنان به امامانی جز مهدی است که گاهی از حیث افراط به «مسحور شدگی» شباهت می‌یابد و مراد آن جناب از عالمانی که نفرینشان فرموده، مفتیان و روحانیانی است که به امامانی جز مهدی وابسته هستند و بدون علم و از سر تعصب و تکبر بر ضد آن جناب فتوا می‌دهند و تبلیغ می‌کنند و مراد آن جناب از «ملکوت پروردگار» حکومت جهانی اوست که از آن خبر داده و فرموده است: **«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»** (توبه / ۳۳)؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان کراهت دارند» و فرموده است: **«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»** (انبیاء / ۱۰۵)؛ «و هرآینه در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالحم وارث خواهند شد» و هر جمله و کلمه‌ی آن جناب را وجوه فراوانی است که تفصیل آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. پس خود در هر جمله و کلمه‌اش بیندیش، باشد که خداوند ابواب دیگری از آن‌ها را به رویت بگشاید.



چهارده گفتار از آن جناب درباره‌ی دجال

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَقَالَ: إِنَّ الدَّجَالَ يَأْتِيكُمْ مِنْ هَاهُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَغْرِبِ - فَيَقُولُ: **﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾** وَيَكْذِبُ لِأَنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: كَافِرًا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس به ما روی نمود و فرمود: دجال از آن سو به نزدتان می‌آید - و با دستش به سوی غرب اشاره کرد - پس می‌گوید: **«من پروردگار برترتان هستم»** (نازعات / ۲۴)، در حالی که دروغ می‌گوید؛ چراکه او یک چشم است و پروردگارتان یک چشم نیست، بر پیشانی‌اش نوشته شده است: کافر!

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ الدَّجَالَ يُعَارِضُ الرَّبَّ فِي عِلْمِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنَ الدُّبَابِ فَيَقُولُ: **﴿أَنَا أَحْيَى وَأَمِيتٌ﴾** وَ يَقُولُ: **﴿سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾** وَ يَقُولُ: **﴿إِنَّمَا أَوْتِيئْتُهُ عَلَيَّ عِلْمَ عِنْدِي﴾**! أَوْلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا؟! أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ كَافِرٌ بَرِّهْ! أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ شَيْطَانٌ مَرِيدٌ! **﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَتَتْهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾**!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه دجال با پروردگار در علم و قدرت او معارضه می‌کند، در حالی که نزد او از مگس ناچیزتر است! پس می‌گوید: **«من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم»** (بقره / ۲۵۸) و می‌گوید: **«مانند چیزی که خداوند نازل کرد را نازل خواهم کرد»** (انعام / ۹۳) و می‌گوید: **«آن را تنها با علمی نزد خودم به دست آورده‌ام»** (قصص / ۷۸)! آیا ندانست که خداوند پیش از او قرن‌هایی را نابود کرد که از او نیرومندتر بودند و جمعیت بیشتری داشتند؟! آگاه باشید که دجال به پروردگار خود کافر است! آگاه باشید که دجال شیطانی سرکش است! **«بر او نوشته شده است که هر کس ولایتش را بپذیرد هرآینه او گمراهش می‌کند و به آتش سوزان رهنمونش می‌سازد»** (حج / ۴)!

۳ . أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ الدَّجَالَ يَنْظُرُ بَعْضِينَ وَاحِدَةً فَيَرَى الدُّنْيَا وَ لَا يَرَى الآخِرَةَ وَ إِنَّهُ يَأْتِي النَّاسَ وَ فِي كَفِّهِ الْيُمْنَى جَنَّةً وَ فِي كَفِّهِ الْبِيسْرَى نَارًا فَمَنْ آمَنَ بِهِ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ مَنْ كَفَرَ بِهِ دَخَلَ نَارَهُ وَ إِنَّ جَنَّتَهُ نَارٌ وَ إِنَّ نَارَهُ جَنَّتَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَدْخُلُوا جَنَّتَ الدَّجَالِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: دجال با یک چشم می‌نگرد، پس دنیا را می‌بیند و آخرت را نمی‌بیند و در حالی به نزد مردم می‌آید که در کف دست راستش بهشتی و در کف دست چپش دوزخی دارد، پس هر کس به او ایمان آورد به بهشت او داخل می‌شود و هر کس به او کافر شود به دوزخ او داخل می‌شود، در حالی که بهشت او دوزخ و دوزخ او بهشت است، پس از خداوند بترسید و به بهشت دجال داخل نشوید!

۴ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخَجَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: مَا مِنْ نَبِيٍّ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْذَرَكُمْ بِهِ وَ قَالَ: إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَ إِنَّهُ يَجِيءُ بِمِثْلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ إِنِّي أَنْبَأْتُكُمْ بِاسْمِهِ لِتَعْرِفُوهُ اسْمُهُ: الْحَدَائِثُ بْنُ إِبْلِيسَ!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هیچ پیامبری از بعد نوح علیه السلام نبود مگر اینکه امتش را از مسیح دجال بیم داد و هرآینه پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم نیز شما را از او بیم داد و فرمود که او یک چشم است و او با مانند بهشت و دوزخ می‌آید و هرآینه من شما را از نام او آگاه می‌کنم تا او را بشناسید، نام او مدرنیته پسر ابلیس است!

۵ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَّاسَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ الدَّجَالَ ذُو عَيْنٍ وَاحِدَةٍ يَنْظُرُ بِهَا إِلَى مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا لَا يَكَادُ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَيُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُسَيِّئُ بِمَا فِي الْأَرْحَامِ وَ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ يَعْرُجُ فِي السَّمَاءِ وَ يَسْتَخْرِجُ الْكُنُوزَ وَ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ فِي قَارُورَةٍ كَمَا يَخْلُقُهُ اللَّهُ فِي الْأَرْحَامِ وَ يَسِيرُ كَمَا يَسِيرُ الرِّيحُ الصَّرَصُ يَمْلِكُ الْمَالَ وَ الْمَكْنَةَ فَلَا يُعْطِيهِمَا إِلَّا مَنْ عَبَدَهُ وَ هُمْ الْيَهُودُ ثُمَّ النَّصَارَى ثُمَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَنْزِلُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ! فَسَكَتَ فَرَأَا أَنَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ كَانَ عَلَيَّ رُؤُوسِنَا الطَّيْرِ فَقَالَ: أَنَا أَنْبَأْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ إِنَّهُ الْحَدَائِثُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه دجال دارای یک چشم است که با آن به مشرق‌ها و مغرب‌های زمین می‌نگرد و نزدیک است که چیزی از آن پنهان نماند، مردم می‌پندارند که او بر هر کاری تواناست، پس مردگان را زنده می‌کند و نابینا و پیس را درمان می‌نماید و از چیزی که در رحم‌هاست خبر می‌دهد و باران

را نازل می‌کند و در زمین فرو می‌رود و به آسمان بالا می‌شود و گنج‌ها را بیرون می‌کشد و انسان را در یک شیشه می‌آفریند چونانکه خداوند در رحم‌ها می‌آفریند و مانند تندباد حرکت می‌کند، ثروت و قدرت را تصاحب می‌نماید، پس آن دو را نمی‌دهد مگر به کسانی که او را می‌پرستند و آنان یهودی‌ها و سپس مسیحی‌ها و سپس کسانی از مسلمانان هستند که تابع آنانند، در بیت المقدس منزل می‌کند! پس آن جناب ساکت شد و ما را دید که (با تعجب) به او می‌نگریم چنانکه گویی بر سرهایمان پرده نشسته است، پس فرمود: من شما را از تأویل آن خبر می‌دهم؛ آن مدرنیته است!

۶ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَتَلَانِيُّ، قَالَ: سَأَلَ الْمَنْصُورَ رَجُلٌ عَنِ الدَّجَالِ فَقَالَ: إِنَّهُ سَاحِرٌ يَهُودِيٌّ يَأْتِي مِنَ الْمَغْرِبِ فَيَقُولُ: إِنِّي مَسِيحٌ لَكُمْ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى وَ أَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَيَسْحَرُ النَّاسَ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ عَلَى خَوْفٍ وَ طَمَعٍ إِلَّا عَصَابَةَ مِنْهُمْ فَيَأْتِي هَوْلَاءِ الْعَصَابَةِ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيُبَايِعُونَهُ فَيَخْرُجُونَ عَلَى الدَّجَالِ ثُمَّ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَهُ حَتَّى يَنْزِلَ فِيهِمْ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: مردی از منصور درباره‌ی دجال پرسید، پس فرمود: او جادوگری یهودی است که از غرب می‌آید، پس می‌گوید: من مسیح شما هستم، کور و سپس را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم و شما را از آسمان و زمین روزی می‌رسانم، پس مردم را مسحور می‌کند، پس به او از روی ترس و طمع ایمان می‌آورند، مگر گروهی از آنان، پس این گروه به نزد مردی از مسلمانان می‌آیند و با او بیعت می‌کنند، پس بر دجال می‌شورند، سپس همواره با او می‌جنگند تا آن گاه که عیسی بن مریم در میانشان فرود آید!

۷ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّا كُنَّا نَزْعُمُ أَنَّ الدَّجَالَ رَجُلٌ حَتَّى أَخْبَرْتَنَا بِأَنَّهُ الْخَدَائَةُ! قَالَ: إِنَّهُ رَجُلٌ! قُلْتُ: أَفَلَا أَخْبَرْتَنَا بِأَنَّهُ الْخَدَائَةُ؟! قَالَ: إِنَّهُ رَأْسُهَا وَ قَائِدُهَا وَ إِنَّ الدَّجَالَ لَقَبٌ كَفَرَعُونَ يَتَوَارَثُهُ رَجَالٌ مِنْ آلِ إِبْلِيسَ! قُلْتُ: نَعُوذُ بِاللَّهِ! فَمَنْ هَذَا الدَّجَالُ الَّذِي يُقَاتِلُهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ؟ قَالَ: هُوَ الدَّجَالُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ آخِرُ الدَّجَالِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: ما گمان می‌کردیم که دجال یک انسان است تا آن گاه که ما را خبر دادی که او مدرنیته است! فرمود: او یک انسان است! گفتم: آیا ما را خبر ندادی که او مدرنیته است؟! فرمود: او رئیس و رهبر آن است و هرآینه

«دجال» لقبی مانند «فرعون» است که مردانی از آل ابلیس آن را از هم ارث می‌برند! گفتیم: پناه می‌بریم به خدا! پس این دجالی که عیسی بن مریم او را می‌کشد کیست؟ فرمود: او دجال اکبر است و او آخرین دجالان خواهد بود!

۸ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: إِنَّ الدَّجَالَ رَجُلٌ وَلَدَهُ إِبْلِيسُ وَرَبَّاهُ وَجَعَلَهُ فِي رَأْسِ الْهَرَمِ! قُلْتُ: وَمَا الْهَرَمُ؟! قَالَ: نِظَامُ السُّلْطَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض‌آبادی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم (یعنی منصور) می‌فرماید: دجال مردی است که ابلیس او را زاییده و پرورانده و در رأس هرم قرار داده است! گفتیم: هرم چیست؟ فرمود: نظام سلطه!

۹ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: الدَّجَالُونَ ثَلَاثَةٌ: مِنْهُمْ مَنْ يَتَشَبَّهُ بِالرَّبِّ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ إِنَّهُ رَبٌّ وَمَا هُوَ بِرَبٍّ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَشَبَّهُ بِالنَّبِيِّ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ إِنَّهُ نَبِيٌّ وَمَا هُوَ بِنَبِيٍّ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَشَبَّهُ بِالْإِمَامِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ إِنَّهُ إِمَامٌ وَمَا هُوَ بِإِمَامٍ وَهَذَا أَكْبَرُهُمْ! قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ هَذَا أَكْبَرَهُمْ وَهُوَ يَتَكَلَّفُ دُونَ الْإِثْنَيْنِ؟! قَالَ: لِأَنَّ فِتْنَتَهُ أَشَدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: دجالان سه کسند: یکی از آنان کسی است که به پروردگار تشبیه می‌جوید تا جایی که مردم می‌گویند او پروردگار است، در حالی که پروردگار نیست و یکی از آنان کسی است که به پیامبر تشبیه می‌جوید تا جایی که مردم می‌گویند او پیامبر است، در حالی که پیامبر نیست و یکی از آنان کسی است که به امام تشبیه می‌جوید تا جایی که مردم می‌گویند او امام است، در حالی که امام نیست و این بزرگ‌ترین آنان است! گفتیم: چگونه این بزرگ‌ترین آنان شد در حالی که ادعایی کمتر از دو دیگر دارد؟! فرمود: برای اینکه فتنه‌اش بر مؤمنان شدیدتر است!

۱۰ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: جَزَى اللَّهُ الْمَنْصُورَ خَيْرًا! مَا تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ إِلَّا وَفَتَحَ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ أَوْ أَعْلَقَ بَابًا مِنَ الْجَهْلِ وَإِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَيْسَ الْإِمَامُ مَنْ يُسَمَّى إِمَامًا وَ لَكِنَّ الْإِمَامَ مَنْ يُقَدَّرُ وَ هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَيَهْدِي بِأَمْرِ اللَّهِ وَ هُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ وَ إِمَامٌ مِنْ دُونِهِ وَ هُوَ خَلِيفَةُ الشَّيْطَانِ الدَّجَالِ! فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا بَنِي آدَمَ وَ لَا تَتَّخِذُوا الدَّجَالَ إِمَامًا!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: خداوند به منصور پاداش نیک دهد! هیچ گاه به چیزی تکلم نکرد مگر اینکه بابی از علم را گشود یا بابی از جهل را بست و هرآینه من شنیدم که می‌فرماید: امام کسی نیست که امام نامیده می‌شود، بل امام کسی است که از او تقلید می‌شود و او در کتاب خداوند دو امام است: امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است، پس به امر خداوند رهبری می‌کند و او خلیفه‌ی خداوند مهدی است و امامی جز او و او خلیفه‌ی شیطان دجال است! پس از خداوند بترسید ای بنی آدم و دجال را امام نگیرید!

۱۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ تَسَلَّطَ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ إِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ دَجَالٌ وَإِنْ كَانَ ذَا عِلْمٍ وَصَلَحٍ! قُلْتُ: بِمَاذَا يُعْرَفُ إِذْنُ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّمَا يُعْرَفُ إِذْنُ اللَّهِ بِآيَةِ بَيِّنَةٍ أَوْ وَصِيَّةٍ ظَاهِرَةٍ! قُلْتُ: وَمَا آيَةُ بَيِّنَةٍ؟ قَالَ: آيَةٌ وَعَدَاها نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٌّ كَمَا قَالَ نَبِيٌّ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾! قُلْتُ: وَمَا وَصِيَّةٌ ظَاهِرَةٌ؟ قَالَ: هِيَ أَنْ تَقْدِمَ مَدِينَةَ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ فَتَسْأَلَ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَالصَّبِيَّانَ وَالْعَجَائِزَ إِلَىٰ مَنْ أَوْصَىٰ فُلَانٌ؟ فَيَقُولُوا: إِلَىٰ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ! قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَتَّقِيْتُ لِلدَّجَالَةِ مَسْلَكًا يَسْلُكُوهُ! قَالَ: أَنَا مَا أَتَّقِيْتُ لَهُمْ؟! بَلِ اللَّهُ مَا أَتَعَىٰ لَهُمْ! أَرَادَ أَنْ يَسُدَّ خَلَّةَ فَعَعَلَ! ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: أَلَيْسَتْ هَذِهِ الشَّمْسُ بَيِّنَةٌ؟ قُلْتُ: بَلَىٰ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ أَبِينٌ مِّنْ هَذِهِ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس بدون اذن خداوند بر مردم سلطه یابد، سپس بگوید هر کس از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و هر کس از من نافرمانی کند از خداوند نافرمانی کرده، او دجال است اگرچه دارای علم و صلاح باشد! گفتم: اذن خداوند با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: اذن خداوند تنها با آیتی بی‌نه یا وصیتی ظاهره شناخته می‌شود! گفتم: آیتی بی‌نه چیست؟ فرمود: آیتی که پیامبر یا وصی پیامبری آن را وعده داده است، چنانکه پیامبری درباره‌ی طالوت فرمود: «هرآینه آیت حکومت او این است که تابوت را برای شما می‌آورد که در آن آرامشی از پروردگارتان و بازمانده‌ای از چیزی است که آل موسی و آل هارون بر جای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند، هرآینه در آن برای شما آیتی است اگر مؤمن باشید» (بقره/ ۲۴۸)! گفتم: وصیتی ظاهره

چیست؟ فرمود: آن این است که به شهر پیامبر یا وصی پیامبری داخل شوی پس در آن از عامه و کودکان و پیرزنان پرسی که فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ پس بگویند: به فلانی پسر فلانی! گفتم: به خدا سوگند برای دجالان هیچ راهی باقی نگذاشتی که از آن وارد شوند! فرمود: من برایشان باقی نگذاشتم؟! بلکه خداوند برایشان باقی نگذاشت! خواست که رخنه‌ای را ببندد پس بست! سپس با دست خود به آفتابی در خانه اشاره کرد و فرمود: آیا این آفتاب روشن نیست؟ گفتم: چرا، فدایت شوم! فرمود: هرآینه دین خداوند از این روشن تر است «تا هر کس که هلاک می‌شود در روشنی هلاک شود و هر کس که زنده می‌ماند در روشنی زنده بماند و هرآینه خداوند شنوایی داناست» (أنفال / ۴۲)!

۱۲ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْرَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: تَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ! قُلْتُ: وَمَا الْمَسِيحُ الدَّجَالُ؟ قَالَ: مَنْ يَدَّعِي مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ ثُمَّ يَتَّبِعُ عَلَيْهِ مُعْجَزَةً فَهُوَ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ! قُلْتُ: لِمَاذَا يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَى إِقَامَةِ الْمُعْجَزَاتِ؟! قَالَ: لِيَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ الرَّسُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ قَالَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ قَالَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از فتنه‌ی مسیح دجال به خداوند پناه ببرید! گفتم: مسیح دجال کیست؟ فرمود: کسی که چیزی مخالف با کتاب خداوند را ادعا می‌کند و سپس برای آن معجزه‌ای اقامه می‌دارد او مسیح دجال است! گفتم: برای چه خداوند او را بر اقامه‌ی معجزات توانا می‌سازد؟! فرمود: برای اینکه بداند چه کسی از پیامبر پیروی می‌کند و چه کسی به پشت سرش بر می‌گردد و پیامبر فرمود: خدایی جز الله وجود ندارد و فرمود: پیامبری پس از من نیست و فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند!

۱۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ فِي مَسْجِدٍ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِلنَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِذَا أَتَاكُمْ آتٍ بِمَا أَتَى بِهِ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ إِمَامٌ مِنْ بَعْدِ الْمُهَدِّيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا تُصَدِّقُوهُ فَإِنَّهُ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ! أَلَا هَلْ بَيَّنْتُ؟! أَلَا هَلْ عَلَّمْتُ؟! ﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: بر بنده‌ی صالح (یعنی منصور) وارد

شدم در حالی که در مسجدی بود، پس شنیدم که به مردم می‌فرماید: ای مردم! هرگاه کسی با معجزات مسیح علیه السلام به نزد شما آمد، سپس گفت من خدایی جز الله هستم یا پیامبری پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم یا امامی پس از مهدی علیه السلام هستم، او را تصدیق نکنید؛ چراکه او مسیح دجال است! هلا آیا تبیین کردم؟! هلا آیا تعلیم دادم؟! «امباد در روز قیامت بگوئید که ما از این بی‌خبر بودیم» (أعراف/ ۱۷۲)!

۱۴ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: قَامَ الْمَنْصُورُ فِينَا خَطِيبًا فَوَعظَنَا وَ أَحْسَنَ وَعظْنَا حَتَّى أَقشَعَرَتِ الْجُلُودُ وَ رَجَفَتِ الْقُلُوبُ وَ بَكَتِ الْعُيُونُ وَ رُفِعَتِ الْأَصْوَاتُ! فَلَمَّا جَلَسَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَمَدَحَهُ وَ قَالَ لَهُ فِي مَدْحِهِ: إِنَّكَ لَأَنْتَ إِلَهُ الْوَاعِظِينَ! فَغَضِبَ الْمَنْصُورُ غَضَبًا شَدِيدًا وَ قَالَ لَهُ: أَسْكُتْ - أَسْكُتَكَ اللَّهُ- فَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمَا أَنَا فَمَعْلَمٌ خَيْرٌ! فَقَالَ لَهُ الْمَادِحُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي مَا عَنَيْتُ مِنَ الْإِلَهِ مَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّهُ كَلِمَةٌ يَقُولُونَهَا بِالسُّنَنِهِمْ! فَقَالَ لَهُ: وَ هَلْ أَهْلَكَ النَّصَارَى إِلَّا كَلِمَةً يَقُولُونَهَا بِالسُّنَنِهِمْ؟! ﴿كَثُرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾! ثُمَّ أَلْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ: اعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ- فَإِنَّ الشَّيْطَانَ بَيِّضٌ وَ يَفْرَحُ! فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلْ لَنَا أَنْ نُسَمِّيكَ الْإِمَامَ كَمَا يُسَمِّي النَّاسُ قَادَتَهُمْ؟ قَالَ: لَا ذَاكَ اسْمٌ لَا يَتَّسَمَى بِهِ غَيْرُ الْمَهْدِيِّ إِلَّا دَجَالًا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: منصور در میان ما به خطبه‌ای برخاست، پس ما را اندرز داد و نیکو اندرز داد تا جایی که پوست‌ها لرزید و دل‌ها تکان خورد و چشم‌ها گریست و صداها بالا رفت! پس چون نشست مردی از یارانمان به سوی او برخاست و او را ستایش کرد و در ستایش او گفت: هرآینه تو خدای واعظانی! پس منصور سخت به خشم آمد و به او فرمود: ساکت شو که خداوند ساکت کند؛ چراکه جز خداوند خدایی نیست و من تنها معلم خیری هستم! پس ستایشگر گفت: فدایت شوم، منظور من از خدا کسی که جز خداوند بلندمرتبه پرستش شود نبود، بل آن کلمه‌ای است که با زبان‌هاشان می‌گویند! پس به او فرمود: و آیا مسیحیان را جز کلمه‌ای که با زبان‌هاشان می‌گویند هلاک کرد؟! «کلمه‌ی بزرگی است که از دهان‌هاشان بیرون می‌آید، آنان جز دروغی نمی‌گویند» (کهف/ ۵)؛ سپس به یاران خود روی نمود و فرمود: بدانید که چه می‌گوئید - خداوند شما را بیامرزد-؛ چراکه شیطان تخم می‌گذارد و جوجه می‌کند! در این هنگام من گفتم: فدایت شوم، آیا ما می‌توانیم تو را امام بنامیم همان طور که مردم رهبرانشان را (امام) می‌نامند؟ فرمود: نه، این نامی است که جز مهدی کسی به آن نامیده نمی‌شود مگر دجال!

شرح گفتار:

به راستی این‌ها حکمت‌های بالغه‌ای است که چشم را روشن و دل را زنده می‌کند. خداوند بر ظاهر ساختن این نور الهی سپاس می‌گزاریم که به وسیله‌ی او حق را آشکار کرد و باطل را رسوا ساخت و ما را از تاریکی‌های جهل و حیرت بیرون آورد و به روشنایی علم و بصیرت رهنمون شد و برای یاری خلیفه‌اش و تشکیل حکومتش در زمین برانگیخت. هر چند هم‌اینک فتنه‌ی دجالان جهان را تاریک نموده، ولی خداوند بندگان را در این تاریکی رها نکرده، بلکه برای هدایت‌شان چراغی را برافروخته و با این وصف، هر کس از آنان گمراه شود در روشنی گمراه شده و بر او حجّتی نخواهد داشت. ما شهادت می‌دهیم - و شاهد بودن خداوند کافی است - که منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی دین را زنده کرده و مرزهایش را مشخص نموده و راه‌هایش را نشان داده و مقصدش را نمایان ساخته و سرپرستش را معرفی فرموده و برای کسی بهانه‌ای باقی نگذاشته است، هر چند بیشتر مردم در نمی‌یابند؛ چنانکه خداوند فرموده است: **﴿وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾** (اعراف / ۱۴۶)؛ «اگر راه رشد را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را در پیش می‌گیرند!»

اما مراد از «مدرنیت» در گفتار آن جناب، نظام جدید حاکم بر جهان است که بر بنیاد انکار خداوند، عدم اعتقاد به آخرت، جدا ساختن دین از سیاست و اصالت دادن به انسان با رویکردی فردگرایانه و سودجویانه ساخته شده و در ازای بخشیدن آب‌نبات‌چوبی امکانات رفاهی، گنجینه‌ی فرهنگ، هنر و اخلاق را به یغما برده و در نظر دلدادگانش چونان الهه‌ای جلوه کرده و جایگزین خداوند شده است. همین نظام جدید جهانی با این مبانی «کفرآمیز» و کارکردهای «شیطانی» است که از «غرب» آمده و مردم را «مسحور خود» ساخته و برایشان «بهشت و دوزخ دروغین» فراهم آورده و خود را «پروردگار برتر آنان» شمرده و غرّه از پیشرفت‌های علمی و صنعتی خود به «معارضه با پروردگار در علم و قدرت او» برخاسته، در حالی که ساخته‌ی «شیطان» و موجودی «یک چشم» یعنی ناقص و یک بُعدی است و «دنیا را می‌بیند و آخرت را نمی‌بیند» و از این رو، «پیروان خود را به سوی آتشی سوزان رهنمون می‌شود»؛ همان «یهودیان، مسیحیان و مسلمانان سرسپرده‌ای» که منفعل از جلوه‌گری‌های ساحران‌هی او و با انگیزه‌ی «داخل شدن به بهشت و رهایی از دوزخش»، در برابر قواعد و اقتضاتش تسلیم می‌شوند و در خدمت توسعه و تحقق اهدافش قرار می‌گیرند و بدین سان او را به جای خداوند می‌پرستند.

بی‌گمان این «نظام سلطه» مصداق اکمل «دَجَال» است، ولی به تبع آن کسی که در رأس آن قرار گرفته و آشکارا یا پنهان مشغول مدیریت آن است هم «دَجَال» دانسته می‌شود؛ همچنانکه هر کس بدون اذن خداوند در روشنائی «آیتی بینه» یا «وصیئی ظاهره»، مردم را به اطاعت از خود فرا بخواند یا خود را پیامبری پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا امامی پس از مهدی علیه السلام بداند، یکی از «دَجالان» است.

ضمن توصیه به تدبیر درباره‌ی هر یک از حکمت‌های فوق برای درک نکات آشکار و پنهان آن‌ها، دعوت می‌کنیم که برای خواندن حکمت‌ها و اشارات دیگری از آن جناب در این باره، به کتاب شریف «بازگشت به اسلام» مبحث «آمیزش با ملل و فرهنگ‌های غیر اسلامی» (ص ۱۳۹) و مبحث «ممانعت دشمنان اسلام» (ص ۱۶۵) و نیز به گفتارهای ۱۰۴، ۶۲، ۶۰ و ۱۱ و برای خواندن توضیحاتی در این باره، به پرسش‌ها و پاسخ‌های ۲۶، ۳۷ و ۲۲۶ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب در شکایت از حاکمان، عالمان و مدعیان دروغین که با بدی خود، مردم را از دین‌گریزان کرده‌اند و دعوت او به سوی مهدی را لوٹ نموده‌اند.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی پس از نماز عصر به ما روی نمود و ما را از پرستش طاغوت بر حذر داشت و به یاری خداوند و خلیفه‌اش در زمین امر فرمود، اگرچه مردم نپسندند و خصومت کنند. پس چون از سخن فارغ شد و حق نصیحت را ادا نمود، یکی از یارانمان به او گفت: «استاد! کاش چیزی می‌گفتی که مردم بپذیرند و کاش روشی را در پیش می‌گرفتی که از تو نگریزند!» پس آن جناب به خشم آمد و فرمود:

«چه بگویم و چگونه مثل زخم؟! آیا کلمه‌ای هست که نیالوده باشد و جمله‌ای هست که برایم باقی گذاشته باشند؟! از هر راهی می‌روم، پیش از من رفته‌اند و به هر روشی سلوک می‌کنم، پیش از من کرده‌اند؛ تا آنکه همه‌ی راه‌ها را بر من تنگ ساخته‌اند و همه‌ی روش‌ها را بر من سخت نموده‌اند! ای فغان که با جهل خود بر علم من ظفر یافته‌اند و ای دروغ که با کذب خود بر صدق من سایه انداخته‌اند! با نام خدا، کام شیطان را برآورده‌اند و با نام دین، دام گسترانیده‌اند؛ پس نام خدا را بی‌حرمت ساخته‌اند و دین را از رونق انداخته‌اند!

هرآینه یافت نمی‌شود کسی که برای رضای خدا، زنا کند یا برای ثواب، به دزدی رود، ولی یافت می‌شوند کسانی که برای رضای خدا، خون بی‌گناهان را می‌ریزند و برای ثواب، تباهی می‌انگیزند و در حالی ستم می‌ورزند که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌شمارند!»

سپس آواز خود را بالا آورد -چنانکه گفתי فریاد می‌زند- پس فرمود:

«وای بر آنان که مفسد و سرکوبگرد و می‌گویند که خداوند ما را گماشته است! وای بر آنان که مصلحت خویش بر شریعت مقدّم می‌دارند و می‌گویند که خداوند ما را امر کرده است!

وای بر آنان که اموال مردم را به باطل می‌خورند و می‌گویند که خداوند ما را اذن داده است!

وای بر آنان که سخنان گزاف می‌گویند و می‌گویند که خداوند ما را فرموده است! وای بر آنان که دشنام دهنده و بهتان زننده‌اند و می‌گویند که خداوند ما را سفارش کرده است!

چه کسی در دنیا از آنان ستمکارتر است و چه کسی در آخرت عذاب بزرگ‌تری دارد؟!!

آیا نمی‌اندیشند از روزی که فرشته‌ی مرگ گلویشان را می‌گیرد و نفسشان را قطع می‌کند و میان آنان و پیروانشان و هر چیزی که گرد آورده‌اند، جدایی می‌اندازد؟!!

آیا نمی‌ترسند از روزی که ندا داده می‌شوند: <کجایند ستمکارترین‌ها؟! کجایند کسانی که شیطان را می‌پرستیدند و می‌گفتند که خدا را می‌پرستیم؟! کجایند کسانی که در زمین افساد می‌کردند و می‌گفتند که اصلاح می‌کنیم؟!> پس از درون گورها و چکاد کوه‌ها و بستر دریاها و شکم درندگان و چینه‌دان پرندگان گرد می‌آیند و بر می‌خیزند، در حالی که پوششی بر آنان نیست و روی‌های‌شان سیاه است و مانند گله‌ی بزها به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود، چونان که به حساب احدی رسیدگی نشده باشد! آن گاه آنان را به زنجیر می‌کشند و دسته دسته به سقر می‌افکنند و آن درّه‌ای در بُن جهنّم است که شیاطین در آن افکنده

می‌شوند، پس در آن پوست کنده می‌شوند، مانند مرغ برای بریانی!

آن گاه ندا داده می‌شود: <کجایند یاران اینان؟! کجایند کسانی که اینان را در کذب‌شان تصدیق کردند و فرمان بردند؟! کجایند دوستداران اینان و دوستداران دوستداران اینان؟!> پس مانند موران از هر سوراخی بیرون می‌آیند، در حالی که زشت‌روی و بدبویند و دل در گلو و جان بر لب دارند، پس به سوی محشر رانده می‌شوند، تا به حسابشان رسیدگی شود؛ نه عذری از آنان شنفته می‌شود و نه شفاعتی برایشان پذیرفته؛ تا آن گاه که به دروازه‌های جهنم می‌رسند و غریو آن را می‌شنوند که گویی بانگ انفجار است و لهییش را حس می‌کنند که گویی کوره‌ی آجرپزان است، پس گریان می‌شوند و نعره سر می‌دهند. پس دربانان به آنان می‌گویند: <ای پیروان ستمکارترین‌ها! آیا خداوند در زمین خلیفه‌ای قرار نداد؟!> می‌گویند: <قرار داد، ولی از او پیروی نکردیم، بلکه از ستمکارترین‌ها پیروی کردیم تا از قدرت و ثروتشان برخوردار شویم و شیطان برایمان آراست و گروهی نادان بودیم.> پس دربانان می‌گویند: <اینک به جهنم درآیید تا از عذاب آنان برخوردار شوید، همان گونه که در دنیا از قدرت و ثروتشان برخوردار شدید.> پس در میان دود و آتش به آنان می‌پیوندند، در حالی که بر آنان خشمگینند و لعنت‌شان می‌کنند و می‌گویند: <شما ما را به اینجا رساندید، هنگامی که ما را فریفتید و گفتید که از ما پیروی کنید تا خداوند از شما خشنود باشد.> پاسخ می‌دهند: <آیا ما مجبورتان کردیم؟! بلکه با خواست خود از ما پیروی کردید، تا از قدرت و ثروتمان برخوردار شوید و در ستم ما شریک بودید.> پس آتش در میان‌شان زبانه می‌کشد و گفتگوی‌شان را قطع می‌کند و آوازی بر می‌خیزد که <لعنت خداوند بر ستمکارترین‌ها؛ همان‌ها که بدون اذن خداوند بر کرسی او نشستند و به غیر چیزی که نازل کرده بود، حکم راندند و لعنت خداوند بر پیروان آن‌ها؛ همان‌ها که آن‌ها را تصدیق و یاری کردند، تا از قدرت و ثروتشان برخوردار باشند.> پس از رحمت خداوند ناامید می‌گردند و در می‌یابند که هیچ کدامشان را خلاصی نیست.

این بی‌گمان اندرز نیکویی است برای کسانی که به آن گوش می‌سپارند، ولی ستمکارترین‌ها و کسانی که از دولت آن‌ها برخوردارند، به آن گوش نمی‌سپارند و دیگران را از گوش سپردن به آن باز می‌دارند، هنگامی که با استهزاء بر من

می‌خندند و با تکبر می‌گویند: <این گفتاری چون گفتار مدعیان است!> تا عوام را از من بترسانند و سفیهان را بر من جرأت دهند که زبان خود را بر من دراز کنند و بار دیگر مکر کرده می‌گویند: <این گفتاری تازه نیست، بل گفتاری مانند گفتار ماست که خود از پیش گفته‌ایم!> تا کسانی که از آن‌ها به تنگ آمده‌اند، از من نیز گریزان شوند و بگویند: <از آن‌ها و هر کس که مانند آن‌ها می‌گوید بیزاریم!>. در حالی که من از آن‌ها نیستم و مانند آن‌ها نمی‌گویم؛ اگر چنین بود با من دشمنی نمی‌کردند؛ همچنانکه از ادعای باطل بریتم و آن‌ها می‌دانند، ولی واقع آن است که بر من حسد می‌برند و انصاف نمی‌دهند.

من از کسانی هستم که به عهد نخستین پایبندند و با گذشت زمان رنگ نباخته‌اند؛ آنان که بر بینه‌ای از پروردگار خویشتند و در نوری از جانب او ره می‌سپارند؛ آنان که سخن به گزاف نمی‌گویند و از گمان خود و خواهش دیگران پیروی نمی‌کنند؛ آنان که در زمین یقین ریشه دارند و شاخسارشان در آسمان ایمان افراشته است و هر زمان میوه‌ای تازه می‌آورد؛ آنان که هیچ کس با حجت بر آنان چیرگی نمی‌یابد و در عدالت بر آنان پیشی نمی‌گیرد. پس به سختم گوش بسپارید و من را مانند دیگران نپندارید؛ چراکه من برای شما آموزگاری راستگو و مهربانم و شما را به سوی بهترین کار فرا می‌خوانم؛ اینکه پروردگارتان را بپرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید، تا پروردگارتان شما را ببخشاید و نعمت دهد و از ذلت و مسکنت برهاند و به سرزمینی پاکیزه برساند که به پدرانتان وعده داد؛ سرزمینی که در آن خرمی و آسایش است و بیم و اندوهی نیست؛ سرزمینی بهتر از هر سرزمینی در دنیا که دیده یا شنیده‌اید. پس به اندرزم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و فریب ستمکارترین‌ها را نخورید که بر ضدّم یاوه می‌سرایند تا شما را بر من بدگمان سازند؛ همان‌ها که از دین ارتزاق می‌کنند و می‌ترسند که من کسب‌شان را کساد کنم.

هر کس شنید به خاطر دارد و به کسی که نشنید برساند، تا خداوند هر کس را خواهد هدایت کند یا در گمراهی‌اش وا گذارد.»



خطبه‌ای از آن جناب هنگامی که شنید از او رویگردانند و او را با مدعیان دروغین قیاس می‌کنند.

«ای مردم! چرا به سخنم گوش نمی‌سپارید و به سویم روی بر نمی‌گردانید؟! آن قدر فریاد کشیده‌ام که صدایم گرفته است و آن قدر نوشته‌ام که دستم خسته شده است! ای کسی که صدایم را می‌شنوی، با تو هستم و ای کسی که نوشته‌ام را می‌خوانی، تو را خطاب می‌کنم! آیا چیزی تو را مفتون ساخته یا کسی تو را افسون نموده است؟! مگر هجوم کفر را نمی‌بینی و غریب ستم را نمی‌شنوی؟! مگر تلخی فقر را نمی‌چشی و تیزی فساد را لمس نمی‌کنی؟! مگر از جنگ خسته نشده‌ای و از استبداد به تنگ نیامده‌ای؟! مگر نمی‌خواهی این حال دگرگون شود و این بدبختی به پایان رسد؟! پس چرا به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی؟! من راه را می‌شناسم و از دروازه آگاهی دارم. به سخنم گوش بسپار تا به تو بگویم و به سویم روی بر گردان تا به تو نشان دهم. حکومت خداوند دروازه‌ی خوشبختی است و زمینه‌سازی برای آن راه رستگاری. چرا قدم در این راه نمی‌گذاری و از دروازه عبور نمی‌کنی؟ آیا هنوز می‌پنداری که راه دیگری وجود دارد و در پی دروازه‌ی دیگری هستی؟! مگر صدها راه را نیازمندی و دهها دروازه را تجربه نکردی؟! چند راه دیگر را باید بیازمایی و چند دروازه‌ی دیگر را باید تجربه کنی؟! آیا هیچ عقل در سر تو نیست و هیچ هوش در تو یافت نمی‌شود؟! می‌گویی: <حکومت خداوند را نیز آزموده‌ام و بدبخت‌تر شده‌ام>. ولی دروغ می‌گویی؛ زیرا حکومت فقیهان، حکومت خداوند نیست، بل حکومت کسانی است که به خداوند خیانت کرده‌اند و دین را به دنیا فروخته‌اند. حکومت خداوند، حکومت خلیفه‌ی اوست؛ چونان حکومت داوود و سلیمان و چونان حکومت محمد و علی که درود خداوند بر آنان باد. آیا حکومتی بهتر از حکومت آنان می‌شناسی و عدالتی بیشتر از عدالت آنان سراغ داری؟! من تو را به سوی حکومتی چون حکومت آنان فرا می‌خوانم و به سوی عدالتی چون عدالت آنان، ولی تو به سخنم گوش نمی‌سپاری و به سویم روی بر نمی‌گردانی! می‌گویی: <ادّعا کننده‌ای از ادّعا کنندگان است!> صبر کن! کجا می‌روی؟! چنین نیست که هر چه بخواهی بگویی و بگریزی، بل بازخواست خواهی شد که چرا گفتی و اگر اثبات نتوانی، مجازات خواهی شد! به من بگو ادّعایم چیست که من را به سبب آن دروغگو می‌دانی؟! آیا چون دجالان ادّعای پیامبری کرده‌ام یا خود را امام نامیده‌ام یا درباره‌ی خود سخنان گزاف گفته‌ام؟! چنین نیست! پس چرا من را به چیزی متهم می‌کنی که از آن بری هستم و چرا من را مانند کسانی می‌شماری که مانند آنان نیستم؟! می‌گویی: <آنان

نیز برخی از این چیزها را می‌گویند! وای بر تو! چراکه اگر برخی از این چیزها را نگویند، چگونه دام خود را بگسترانند و چگونه قلابشان را در آب اندازند؟! آیا صیاد مشتبی دانه در دام نمی‌نهد تا پرند را با آن بفریبد و طعمه‌ای بر قلاب نمی‌آویزد تا ماهی را با آن بگیرد؟! بدین سان هیچ کس به سوی باطلی فرا نمی‌خواند، مگر اینکه آن را با حقی می‌آراید، باشد که پذیرفته شود. زنهار هوشیار باش تا به شوق دانه در دام نیفتی و به طمع طعمه قلاب را نبلی! از کسی پیروی کن که تنها حق را می‌گوید؛ زیرا اوست که از جانب خداوند است و از کسی پیروی نکن که حق را به باطل می‌آمیزد؛ زیرا او از جانب شیطان است؛ مانند کسی که می‌گوید به حکومت خداوند فرا می‌خوانم، ولی خودش حکومت می‌کند که می‌داند خلیفه‌ی خداوند نیست، یا خودش را بدون حجتی روشن که برایش نازل شده باشد، خلیفه‌ی خداوند می‌شمارد تا زمینه را برای حکومت خودش فراهم سازد. از این دو بر حذر باش، اگرچه سخنان نیکو گویند و کارهای شگفت کنند؛ چراکه صیادند و دعوت به حکومت خداوند را دانه‌ای برای دام و طعمه‌ای برای قلاب کرده‌اند. اینک ببین که من از آن دو نیستم؛ چراکه تو را به حکومت خداوند فرا می‌خوانم و از تو چیزی برای خودم نمی‌خواهم. آیا اگر مانند آن دو بودم، از تو چیزی برای خودم نمی‌خواستم؟! پس مانند آن دو نیستم، چونانکه نور مانند تاریکی نیست و زنده مانند مرده نیست و بینا مانند کور نیست.»

در این هنگام، مردم را از نظر گذراند و فرمود:

«برای شما مثلی می‌زنم. پادشاه عادل از دنیا رفت و فرزندش که مردی دانا و پارسا بود را بر جای خود نشاند تا به شیوه‌ی او حکومت کند و جهان را از عدالت آکنده سازد، ولی مردم او را نپذیرفتند، بلکه توطئه کردند تا او را به قتل برسانند. پس او شبانه گریخت و در جایی پنهان شد و منتظر ماند تا مردم پشیمان شوند و به دنبال او بیایند و او را بازگردانند. مردم که چنین دیدند، یکی از خود را گرفتند و بر جای او نشاندند تا حکومت کند؛ چراکه گفتند پادشاه گریخته و پنهان شده است و معلوم نیست که کی باز می‌گردد، در حالی که او از بیم آنان گریخته و پنهان شده بود و بر آنان واجب بود که به او اطمینان دهند تا بازگردد. پس چون مدتی گذشت، مردی که بر جای او نشانده بودند، ستم آغاز کرد و مملکت را به تباهی کشید. پس آنان پشیمان شدند و با خود گفتند: کاش پادشاهمان بازگردد! در این هنگام آن مرد که دانست مردم به پادشاهشان رغبت یافته‌اند، به آنان گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: مردی ناشناس از او خبر آورده که اختیار او در غیبتش

به مردانی دانا مانند من داده شده است! پس از من اطاعت کنید تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغگوست؛ حکومت خود را استوار می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه ستم می‌کند؟! پس چون مدتی گذشت و از پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: در خواب دیده‌ام که او من را به سوی شما فرستاده است تا بگویم که من جانشین او هستم و مقام او و القاب او به من داده شده و هر کس من را نپذیرد او را نپذیرفته است! پس از من اطاعت کنید، تا پادشاهتان بازگردد! پس گروهی از آنان او را اجابت کردند و گروهی از آنان گفتند که دروغگوست؛ زمینه را برای حکومت خود فراهم می‌سازد؛ نمی‌بینید که چه اندازه گزافه می‌گوید؟! پس چون مدتی گذشت و از پادشاهشان خبری نشد، مردی دیگر به نزد آنان آمد و گفت: من شما را به سوی پادشاهتان فرا می‌خوانم! گفتند: چگونه؟ گفت: نه به خواب توسل می‌جویم و نه به خبر ناشناس و نه از شما می‌خواهم که بدون دلیل از من اطاعت کنید، بلکه می‌گویم بیایید با هم جمع شویم و به دنبال پادشاهتان برویم و او را باز گردانیم و از او حمایت کنیم تا حق خود را باز ستاند و بر جای خود باز نشیند. آن گاه هر که را خواهد اختیار دهد و هر که را خواهد جانشین خود سازد و ما فرمان‌بردار خواهیم بود. پس گروهی از آنان او را اجابت کردند؛ زیرا عیبی در او نیافتند که او را متهم کنند و گروهی از آنان گفتند که دروغگوست؛ چه فرقی با دو دیگر دارد؟! اکنون به من بگوید که کدام یک از سه مرد خیرخواه‌تر و امین‌تر بود و به اجابت سزاوارتر؟! همگی گفتند: مرد سوم؛ چراکه به راستی به سوی پادشاه فرا می‌خواند و به سوی خودش فرا نمی‌خواند و هیچ عیبی در او یافت نشد! پس فرمود:

«من مرد سوم هستم؛ پس به سخنم گوش بسپارید و از من روی نگردانید و بدانید که حق در تفاوت‌هاست، نه در شباهت‌ها. پس به تفاوت‌ها بنگرید تا حق را بشناسید و به شباهت‌ها نگاه نکنید؛ چراکه فتنه‌اند، تا کسانی که در دل‌هاشان مرضی است از آن‌ها پیروی کنند و گمراه شوند. پس حق را در تفاوت‌ها بجویید تا بیایید و در شباهت‌ها نجویید که نخواهید یافت؛ زیرا بزرگ‌ترین باطل آن است که به حق شبیه‌تر است و آن است <شبهه> که آزمونی برای مردم است. پس بر حذر باشید تا گمراه نشوید. من حجت را بر شما تمام کردم. اینک بنگرید که چه می‌کنید.»



شناخت آخرت

گفتاری از آن جناب در وصف اهل بهشت

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: در محضر آقایمان منصور هاشمی خراسانی بودیم، پس برای ما خطبه‌ای خواند و در آن به وصف پرهیزکاران پرداخت و در ضمن آن فرمود:

«نمی‌بینید آنانی را که شب‌ها از بیم مرگ نمی‌خوابند و از واهمه‌ی آتش می‌گریند؟ باور آنان به آخرت چنان است که گویی آن را می‌بینند. اشتیاق‌شان به بهشت اشتیاق کسانی است که میان دشت‌های سرسبز آن گام می‌نهند و در کنار جویباران زیبای آن می‌نشینند و در سایه‌ی درختان پرمیوه‌اش که همواره برقرار است استراحت می‌کنند، در حالی که می‌دانند پس از مرگ نخستین دیگر نخواهند مرد و در همسایگی خدا جاودان خواهند زیست. هر یک از آنان دل از دنیای دون گسسته و به سرای جاودانگی پیوسته است. وقتی به پیش روی خود می‌نگرند خانه‌هایی را می‌بینند که به نور خدا بلندی یافته و پیرامون آن باغ‌هایی است که تا چشم سود می‌دهد گسترده است؛ بهشت‌هایی که وسعت آن‌ها چون وسعت آسمان پهناور بی‌کران و شگفت‌انگیز است. آنان در این هنگام به پشت سر خود که دنیای نازیباست بر نمی‌نگرند؛ زیرا آن چه در پیش روی خود می‌بینند آنان را از پشت سرشان مشغول ساخته است. خداوند جل جلاله پرده را از پیش چشمانشان برمی‌گیرد و آن چه را که برایشان مهیا ساخته است نشانشان می‌دهد؛ پس آنان از شوق آن بی‌قرار می‌شوند و از بیم نارسیدنش خویشتن‌دار می‌گردند. آنان در بهشت همسایه‌ی پیامبران و همنشین صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند بود، پس اینان به دیدار آنان می‌روند و آنان به دیدار اینان می‌آیند و این از برترین نعمت‌های بهشت است.»

سپس روی به من کرد و فرمود:

«آیا دوست نمی‌داری که همسایه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و همنشین خاندانش باشی؟!»

سپس به سخن خود بازگشت و فرمود:

«هنگامی که مؤمن را در گور می‌نهند می‌ترسد؛ پس خدا بوی بهشت را به مشام او می‌رساند تا بدان آرام گیرد و اگر کسی بوی بهشت را درنیابد برای او خیر خواسته نشده است. سپس هیچ چیز برای مؤمن خوشایندتر از این نخواهد بود که دوستان خدا را در کنار خود می‌یابد و به آنان انس می‌گیرد. آن‌گاه پس از درنگی که از آن‌گزیری نیست، دری از درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود، پس او مانند دامادی که به حجله‌ی عروس داخل شود، در میان دوستان خدا به بهشت داخل و دیده‌اش به آفاق آن روشن می‌گردد. در این هنگام برخی از کسانی که با او هستند می‌گویند: واگذاریدش تا خود را باز یابد؛ چراکه او از دنیا می‌آید. پس وی در سایه‌ی درختی یا بر کنار رودی یا بر فراز تختی یا در برخی خانه‌ها می‌نشیند و برای او چیزی می‌آورند تا بخورد و بیاشامد و چشمش روشن باشد و خستگی مرگ را بزدايد. آن‌گاه به آرامی دوستان شایسته و خویشان نیکوکار او که پیشتر از دنیا رفته‌اند بر وی وارد می‌شوند و خوشامدش می‌گویند و او به دیدار آنان و آنان به دیدار او مسرور می‌گردند. پس چنان می‌پندارد که از سفری بازآمده یا از خواب کوتاهی برخاسته است. سپس او را به دیدار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مژده می‌دهند و بدین مژده سروری در او وارد می‌شود که مانند آن در او وارد نشده باشد. پس وی به زیارت آن حضرت و به زیارت خلفاء او می‌رود و مورد عنایت آنان قرار می‌گیرد. آن‌گاه او را در بهشتی که پروردگار مهربان ویژه‌ی او ساخته است ساکن می‌کنند و از نعمت‌های بی‌پایان آن بهره‌مند می‌سازند».

من عرض کردم: فدایت شوم، به گفتار خود دل‌های ما را شیفته نمودی! ای کاش نعمت‌های بی‌پایان آن را بیشتر وصف می‌فرمودی! فرمود:

«اگر نعمت‌های بی‌پایان بهشت را آن‌گونه که هست می‌دیدى و از زیبایی‌های اسرارآمیز آن آگاهی می‌یافتی، چیزی در چشم تو از دنیا و زینت‌های آن بی‌ارزش‌تر نمی‌بود. اگر درختان سرسبز بهشت را می‌دیدى که شاخسارانش در وزش نسیم‌هایی که از زیر عرش می‌آیند می‌لرزد و ریشه‌هایش در تپه‌هایی که از مُشک و زعفران است فرورفته و در زیر آن چشمه‌های گلاب جوشان است، همانا نسبت به شهوات دنیا بی‌رغبت می‌گشتی و آن را برای اهلس و می‌گذاشتی. آیا نمی‌دانی که بر ساقه‌ی درختان بهشت کهربا آویخته و بوته‌های یاس و نیلوفر بنفش پیچیده و آن درختان در میان دشت‌هایی روییده‌اند که از گل‌های هزار رنگ و سبزه‌زاران چشم‌نواز پوشیده شده است؟ آیا نمی‌دانی که در میان آن دشت‌های خرم و پیرامون آن درختان پرمیوه، نهرهایی از آب زلال و نهرهایی از شیر تازه و

نهرهایی از غسل باصفا و نهرهایی از شراب پاک جاری است؟ و در میان آن‌ها نهری است که به آن تسنیم می‌گویند و نهر دیگری است که به آن سلسبیل می‌گویند و طعم آن مزه‌ی زنجبیل است. آیا نمی‌دانی که از سقف خانه‌های بهشت و دیواره‌ی غارهای آن قندیل‌های الماس آویزان است و سنگریزه‌های آن از مروارید و یاقوت و خاشاک آن از عقیق و فیروزه و خاک آن از مشک و زعفران است؟ در آنجا خانه‌هایی است که با خست‌های طلا ساخته شده و با برگه‌های نقره زینت یافته و برای آن خانه‌ها درهایی از زمرد سبز و پنجره‌هایی از بُرُنز یکپارچه و شیشه‌هایی از بلور شفاف است. در اتاق‌های آن‌ها و پیرامون رودها و میان بوستان‌ها و زیر درختان میوه، تخت‌هایی از چوب بلوط و گردو است که بر آن‌ها نقوشی زیبا حکاکی شده است و بر آن تخت‌ها فرش‌هایی است که از ابریشم خالص بافته شده و بر آن فرش‌ها تشک‌هایی است که از مخمل سبز به هم رسیده و بر آن تشک‌ها پستی‌هایی است که از استبرق آبی نهاده شده است و بر هر تخت سفره‌ای گسترده است که بر آن انواع میوه‌های چهار فصل از سیب و انگور و موز و گلابی و انجیر و انار و آلو و پرتقال و هلو و میوه‌هایی که در دنیا نیست و طعام‌های خوش‌رنگ خوش‌بوی خوش‌طعم و بشقاب‌هایی از بلور و کاسه‌هایی از طلا و قاشق‌هایی از نقره قرار دارد و کنار هر سفره بانوی زیبایی است که مشتاق شوی خویش است، در حالی که جامه‌هایی از تور آبی و دیباچ سپید بر تن دارد و خود را به جواهرات زینت داده و با بخور خوشبو ساخته است. گیسوان این بانوان به تیرگی شام سبه و رویشان به درخشندگی قرص خورشید و اندامشان به لطافت شکوفه‌های بهاریست و گیسوان برخی از آن‌ها طلایی رنگ و گیسوان برخی دیگر به رنگ خرماست و برای آن‌ها چشم‌هایی است به رنگ‌های سیاه، آبی و سبز و لب‌هایی باریک و ابروانی کشیده که در زیبایی به خیال ننگجد و در دست‌هاشان جام‌های سیمین از شراب و شربت غسل است که به شویشان پیش‌کش می‌کنند، در حالی که برای مصاحبت او از یکدیگر پیشی می‌گیرند و برای جلب توجه او مسابقه می‌گذارند.»

در این هنگام آن حضرت سکوت نمود و پس از مدّتی دوباره فرمود:

«یکی از نعمت‌های بهشت آن است که خداوند فرشته‌ای را بر بهشتیان گماشته است تا هر روز آنان را مخاطب ساخته ندا سر دهد: ای اهل بهشت! جاودان خواهید بود! و فرشته‌ی دیگری ندا سر می‌دهد: آگاه باشید که برای شماست هر چیزی که بخواهید و بیشتر! و نعمت دیگر آن است که خداوند گرما و سرما و تاریکی را از بهشت و رنج و بیماری و

پیری را از اهل آن برداشته است و نعمت دیگر آن است که هیچ روزی از روزهای بهشت با روز پیشین برابر نیست و نعمت دیگر آن است که گاهی اهل بهشت اهل دوزخ را در میان عذاب مشاهده و با آنان گفتگو می‌کنند و نعمت دیگر آن است که فرشتگان با اهل بهشت و اهل بهشت با فرشتگان سخن می‌گویند و نعمت دیگر آن است که اهل بهشت جز زیبایی نمی‌بینند و جز زیبایی نمی‌شنوند و دیدن اهل دوزخ دیدن عدالت است و نعمت دیگر آن است که بهشتیان در هر جای بهشت که بخواهند ساکن می‌شوند و نعمت دیگر آن است که خدا حساب را از اهل بهشت برداشته است و آنان را نمی‌رسد که در آن گناه کنند و نعمت دیگر آن است که خداوند درجات اهل بهشت را بالا می‌برد و نعمت دیگر آن است که اهل بهشت پادشاهان بهشت‌اند و دیگر آن که بهشت فراتر از این‌هاست!

سپس آن حضرت به من روی نمود و فرمود: «آیا کافی نیست؟» عرض کردم: فدایت شوم، نیمی از آن چه فرمودی برای اهل خرد کافی است. سپس به یاران خود روی نمود و با آواز بلند فرمود:

«آگاه باشید! این بهشت برای شما و برای کسانی است که بر طریقت شما باشند و برای دیگران جز آتش نیست!»

شرح گفتار:

منظور از «طریقت شما» در این گفتار شریف، مجموعه‌ی عقاید و اعمال صالحی است که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» بر پایه‌ی کتاب خدا و سنت متواتر پیامبر او و در روشنایی عقل سلیم تبیین شده و نمایانگر اسلام خالص و کامل است و هر کس آن را بپذیرد اهل بهشت و هر کس آن را نپذیرد اهل دوزخ است.

گفتنی است که بسیاری از یاران منصور، این گفتار شریف را با خود دارند و در آغاز روز می‌خوانند تا یاد بهشت در آن‌ها راسخ شود و از تعلق به دنیا تا پایان روز در امان مانند.



خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دل‌بستگی به دنیا و فراموشی آخرت بر حذر می‌دارد.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی را دیدم که بر درخت توتی تکیه داده است و گروهی از مردم را پند می‌دهد و می‌فرماید:

«ای بندگان خدا که به گرد آوردن اموال سرگرم شده‌اید و برای تحصیل قدرت مسابقه گذاشته‌اید! بدانید که زندگی شما ناپایدار و مرگ شما نزدیک است. گورها را برای شما کنده‌اند و کفن‌ها را برای شما بریده‌اند. به زودی دنیایی که برای آن رنج‌ها کشیده‌اید و ستم‌ها کرده‌اید و دروغ‌ها گفته‌اید و آبروها برده‌اید، به شما پشت می‌کند و شما را وا می‌گذارد. نه از سکون شما بعد از حرکت متأسف می‌شود و نه از سردی شما بعد از حرارت اندوهگین. بر یتیمی کودکان غصه نمی‌خورد و بر بیوه‌گی همسرانتان دریغ نمی‌ورزد؛ چراکه در جبلت آن رحمی نهاده نشده و در سرشت آن عطوفتی نیست. کودکان شیرخوار را پا بر گلو فشرده و نوعروسان ناکام را خاک بر سر کرده و از جوانان آرزومند و پیران نیازمند در نگذشته است. چه بسیار مظلومانی که دادشان را نستانده و افتادگانی که دستشان را نگرفته است! آه از فریادهایی که از آن به آسمان است و آه از اشک‌هایی که از آن بر زمین! شما میراث‌خوار گذشتگانید و آیندگان میراث‌خوار شما خواهند بود. در خانه‌های کسانی ساکن شده‌اید که اکنون ساکنان گورها هستند و به مناصب کسانی نائل شده‌اید که اکنون گوشت بر استخوانشان نیست. چه صورت‌های زیبایی که باد کرد و منفجر شد و چه بدن‌های ورزیده‌ای که پوسید و مضمحل شد! پس به چه چیز این دنیا دل بسته‌اید و به کجای آن چشم دوخته‌اید؟! در حالی که آنچه گرد آورده‌اید، پراکنده خواهد شد و آنچه ساخته‌اید، ویران. بدن‌های خود را برای کرم‌ها فربه کرده‌اید و اموال خود را برای موربانه‌ها هزینه نموده‌اید. جان‌های شما به جرعه‌ای آویخته و نفس‌هاتان به لقمه‌ای وابسته است. اندام شما ناتوان و آفات دنیا در کمین است. هر جایی که بروید گریبان شما در دست مرگ است و شما را از آن گریزی نیست. نه در قلّه‌های کوه‌ها از آن در امان خواهید بود و نه در زوایای درّه‌ها از آن پنهان. اکنون که فرصتی دارید و می‌توانید، برای آخرت توشه‌ای بگیرید و خود را به کاری وادارید که برایتان سودمند است».

در این هنگام، جوانی از میان مردم گفت: «ای استاد! بهترین توشه برای آخرت چیست و سودمندترین کار برای ما کدام است؟». آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«با تعلیم تربیت خواهی شد و با رهنمودم راه خواهی یافت؛ چراکه زبانم به حکمت گویاست و از درونم علم می‌جوشد. بهترین توشه برای آخرت پرهیزکاری است و سودمندترین کار برای شما یاری خلیفه‌ی خداوند؛ چراکه پرهیز از بدی بر انجام خوبی مقدم است و یاری خلیفه‌ی خداوند از یاری دیگران اولی. زنهار به یاری ستمگران نپردازید تا خون ستمدیدگان را

بریزید و جانب فرمان‌روایان را نگیرید تا جانب مهدی را فرو گذارید! چه کسی بدبخت‌تر از کسی است که آخرت خود را به دنیای دیگران می‌فروشد و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که گماشته‌ی خود را بر گماشته‌ی خداوند مقدم می‌سازد؟! حسرت مانند خون، به همه‌ی اجزایش خواهد رسید و پشیمانی مانند پوست، سر تا پایش را فرا خواهد گرفت، هنگامی که مرگ مانند عقاب بر سر او فرود می‌آید و چنگال‌هایش را مانند تیر در جان او فرو می‌برد، تا او را با خود به جهانی ببرد که بس هولناک و محنت‌انگیز است و بازگشتی از آن متصور نیست».

سپس روی به مردم کرد و با آواز بلند فرمود:

«هان ای مردم! از دنیا روی بگیرید پیش از آنکه از شما روی بگیرد و به آخرت روی آورید پیش از آنکه به شما روی آورد. نفس‌های خود را به پرهیز و ادارید و به خوشی عادت ندهید. دنیا را بر خود سخت بگیرید تا آخرت بر شما آسان شود؛ چراکه به خدا سوگند سختی دنیا پایان می‌پذیرد، اما سختی آخرت همیشگی است؛ همچنانکه آسایش دنیا دیری نمی‌پاید و آسایش آخرت جاودان است. آگاه باشید! بهشت جاودان برای کسانی است که بهای آن را پرداخته‌اند و چه سود کرده‌اند کسانی که فانی را به باقی فروخته‌اند! آفرین بر آنان و خوشا به حالشان! گوارایشان باد خشنودی خداوند و پاداش‌های او!».

پس چون برخاست تا برود، آن جوان به نزد او آمد و گفت: «استادا! به من اذن بده تا با شاگردان تو بیایم؛ چراکه من را پس از این در دنیا رغبتی نیست!» آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«اکنون که از دنیا بریدی، با من بیا تا تو را به آخرت رهنمون شوم؛ چراکه راه‌های کوتاهی را می‌شناسم و از روش‌های نیکویی آگاهی دارم».

پس آن جوان با آن جناب همراه شد و به شاگردان او پیوست تا برای یاری مهدی تعلیم داده شود.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: أَكْثَرُوا زِيَارَةَ الْقُبُورِ فَإِنَّهَا مُفِيدَةٌ لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: قبور را بسیار زیارت کنید؛ چراکه آن برای زندگان و مردگان مفید است!

۲ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: قَدْ أَصْعَقْتَنِي نَفْسِي فِيمَا أَجَاهِدُهَا لِكَيْ أَغْلِبَ عَلَيْهَا؟ قَالَ: جَاهِدْهَا بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ أَكْثِرْ زِيَارَةَ الْقُبُورِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: نفسم من را ضعیف ساخته است، پس به چه وسیله‌ای با آن بجنگم تا بر آن پیروز شوم؟ فرمود: به وسیله‌ی یاد مرگ با آن بجنگ و بسیار قبور را زیارت کن!

۳ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: يَسْعُكَ أَنْ تُرَافِقَنِي إِلَى بَعْضِ هَذِهِ التَّلَالِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَخَرَجَ مَاشِيًا وَ خَرَجْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ: لَوْ أَمَرْتَنِي لَجِئْتُكَ بِسَيَّارَةٍ! قَالَ: الْمَشِيُّ أَحَبُّ إِلَيَّ! فَانْطَلِقْ حَتَّى تَلْعَ مَقَابِرَ الْقَوْمِ فَرَازَهَا وَ اسْتَعْفِرْ لِأَهْلِهَا ثُمَّ رَجِعْ وَ هُوَ سَاكِتٌ مُتَفَكِّرٌ يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى، فَلَمَّا بَلَغَ دَارَهُ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ: يَا حَسَنُ! أَجْهَدْتُكَ؟ قُلْتُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: يَا حَسَنُ! إِذَا أَحْسَسْتَ فِي قَلْبِكَ قَسَاوَةً فَاخْرُجْ إِلَى مَقَابِرِ قَوْمِكَ وَ اسْتَيْقِنْ أَنَّ لَكَ فِيهَا مَكَانًا لَا يَدُّ أَنْ تَحِلَّهُ وَ اذْكُرْ عَاقِبَةَ الْأُمُورِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور به من فرمود: آیا می‌توانی با من تا برخی از این تپه‌ها همراهی کنی؟ گفتم: آری، پس پیاده بیرون شد و من نیز با او بیرون شدم، پس گفتم: اگر امر می‌فرمودی وسیله‌ای حاضر می‌کردم! فرمود: پیاده‌روی برایم خوشایندتر است! پس رفت تا به قبرستان قوم رسید، پس آن را زیارت کرد و برای اهلس استغفار فرمود و سپس بازگشت در حالی که ساکت و اندیشناک بود و خداوند بلندمرتبه را یاد می‌کرد، پس چون به خانه‌اش رسید به من روی نمود و فرمود: ای حسن! آیا تو را به زحمت انداختم؟ گفتم: نه فدایت شوم! فرمود: ای حسن! هرگاه در قلبت قساوتی احساس کردی به قبرستان قومت برو و یقین کن که برای تو نیز در آن جایی هست که ناگزیر در آن فرود می‌آیی و عاقبت کارها را یاد کن!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ يُكْثِرُ الْخُرُوجَ إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ الرَّبِيعِ وَ يَخْرُجُ يَوْمَ السَّبْتِ وَ كَانَ إِذَا يَدْخُلُهَا يَقُولُ: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ

الدَّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ» وَ كَانَ إِذَا يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ يَقُومُ بِحِدَائِهِ فَيَنْظُرُ فِيهِ فَيَقْرَأُ كَتَبَتَهُ وَ كَانَ إِذَا يَجِدُ قَبْرَ شَابٍّ يَجْلِسُ عِنْدَهُ فَيُخَاطِبُ نَفْسَهُ فَيَقُولُ: «وَيْحَاكَ أَيُّهَا الشَّابُّ! أَعْرَكَ شَبَابُكَ؟ وَ هَذَا شَابٌّ مِثْلُكَ وَ قَدْ أَكَلَهُ الْمَوْتُ وَ شَرِبَهُ! فَلَا يَعْزُتُكَ شَبَابُكَ فَيَصْطَادُكَ الْمَوْتُ عَلَى غِرَّةٍ!» قَالَ: فَمَرَّ يَوْمًا عَلَى قُبُورِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِمْ صُورُهُمْ مِثْلُ الطَّوَائِسِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ نَظَرَ الْحَسْرَةِ فَقَالَ: فِيهِمْ قُبُلُكُمْ يَا جُنُودَ الظَّالِمِينَ؟! لَا وَاللَّهِ لَيْسَ الشَّهِيدُ مَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَأْيَتِهِمْ! ثُمَّ نَظَرَ فَرَأَى فِيهِمْ صُورَةَ شَابٍّ فَقَالَ: هَذَا شَهِيدٌ! قُلْتُ: أَكُنْتُ تَعْرِفُهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ؟! قَالَ: لَا وَلَكِنْ قَدْ رَأَيْتُهُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: فَلَمْ أَفْهَمْ مُرَادَهُ وَ لَمْ أَتَجَرَّأْ عَلَى السُّؤَالِ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ قَنَاءَ فَجَلَسْتُ لِيُجَدِّدَ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ فَمَرَّ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ يُشَيِّعُونَ جَنَازَةَ لَهُمْ وَ هُمْ بَاكُونَ، فَلَمَّا رَأَاهُمْ قَالَ:

النَّفْسُ تَبْكِي عَلَى الدُّنْيَا وَ قَدْ عَلِمَتْ

أَنَّ السَّعَادَةَ فِيهَا تَرَكُ مَا فِيهَا

لَا دَارَ لِلْمَرْءِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَسْكُنُهَا

إِلَّا الَّتِي كَانَ قَبْلَ الْمَوْتِ بَانِيهَا

قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّ الْمَيِّتَ لِيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ! قَالَ: إِنَّمَا يُعَذَّبُهُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ كَمَا كَانَ يُعَذَّبُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تَزُرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى! ثُمَّ قَامَ إِلَى شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ فَاسْتَتَرَ بِهَا فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ مَدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ وَ نَقَلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أَنْضَيْتِ الْأَبْدَانُ، اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكْنُونُ الشَّنَائِنِ وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَنَا وَ غَيَّبْتَهُ إِمَامِنَا وَ كَثَّرْتَ عَدُوَّنَا وَ قَلَّلْتَ عَدَدِنَا، رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ».

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: جناب منصور بسیار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه و گاهی نیز در روزهای شنبه به قبرستان مسلمین می‌رفت و چنین بود که وقتی به آن داخل می‌شد می‌فرمود: «سلام بر اهل این خانه‌ها از مؤمنان! شما پیشاهنگ‌های ما هستید و ما ان شاء الله به شما ملحق می‌شویم!» و چنین بود که هرگاه بر قبری می‌گذشت کنار آن می‌ایستاد و به آن نظر می‌کرد و نوشته‌ی آن را می‌خواند و هرگاه قبر جوانی را می‌یافت در کنار آن می‌نشست و خود را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود: «وای بر تو ای جوان!

آیا جوانی‌ات تو را مغرور کرد؟ در حالی که این نیز جوانی مانند توست که مرگ او را خورد و آشامید! پس جوانی‌ات تو را مغرور نکند که مرگ تو را در حین غفلت صید می‌کند!» (عبد الله) گفت: پس روزی بر قبور شهدا گذشت در حالی که تصاویر آنان مانند طاووس‌ها بر فرازشان قرار گرفته بود، پس از روی حسرت به آن‌ها نظری انداخت و فرمود: برای چه کشته شدید ای لشکریان ستمکاران؟! نه به خدا سوگند شهید کسی نیست که در زیر پرچم آنان کشته شده است! سپس (یکی یکی تصاویر را) از نظر گذراند و در میان آن‌ها تصویر جوانی را دید، پس فرمود: این شهید است! گفتم: آیا او را می‌شناختی فدایت شوم؟! فرمود: نه، ولی او را به همراه امیر المؤمنین دیده‌ام! (عبد الله) گفت: پس مراد آن جناب (از این سخن) را دریافتم و جرأت سؤال هم پیدا نکردم، پس آن جناب به راه افتاد تا به قناتی رسید پس نشست تا وضوی خود را برای نماز تازه کند، پس در این هنگام جماعتی بر او گذشتند که جنازه‌ای برای خود را تشییع می‌کردند در حالی که می‌گریستند، پس چون آنان را دید فرمود: «نفس بر دنیا می‌گیرد در حالی که می‌داند/ خوشبختی در آن ترک چیزی است که در آن است/ برای انسان بعد از مرگ خانه‌ای نیست که در آن ساکن شود/ مگر خانه‌ای که قبل از مرگ بانی آن بوده است!» گفتم: فدایت شوم، آن‌ها روایت می‌کنند که مرده به خاطر گریه‌ی خانواده‌اش عذاب می‌شود! فرمود: جز این نیست که گریه‌ی خانواده‌اش او را عذاب می‌دهد همان طور که در زندگی دنیا او را عذاب می‌داد (نه اینکه خداوند او را عذاب می‌کند) و کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد! سپس به سوی درخت عظیمی برخاست و در پشت آن پنهان شد و دو رکعت نماز گزارد، پس چون از نماز خود فراغت یافت، دست به آسمان برداشت و فرمود: «خداوندا! دل‌ها به سوی تو روان و گردن‌ها به سوی تو دراز و چشم‌ها به سوی تو خیره و گام‌ها به سوی تو برداشته و بدن‌ها به سوی تو خسته شده است! خداوندا! دشمنی پنهان آشکار شده و دیگ‌های کینه به جوش آمده است! خداوندا! ما از فقدان پیامبرمان و غیبت اماممان و کثرت دشمنانمان و کمی تعدادمان به تو شکایت می‌کنیم، پس میان ما و قوممان به حق فیصله کن که تو بهترین فیصله‌کنندگانی!»



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی برزخ و پرسش در قبر

۱ . أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمُتَنَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا لَقَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾! قَالَ: رُزِقُوا فِي قُبُورِهِمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ،

أَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى فِي الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِهِ أَنَّهُمْ «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ ذَلِكَ مَا رُزِقُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا! قَالَ: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ وَ مَا رُزِقَ أَكْثَرُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا إِلَّا الْمَاءَ الْكَدِرَ وَ الطَّعَامَ الْجَشِيبَ وَ اللَّبَاسَ الْخَشِنَ؟! لَا وَاللَّهِ ذَلِكَ مَا رُزِقُوا فِي الْبَرْزَخِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

جعفر بن ابراهیم ملتانی ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «هر بار که از آن از بهره‌های روزی داده می‌شوند می‌گویند: این چیزی است که از قبل به ما روزی داده شد» (بقره / ۲۵)! فرمود: در قبرهاشان قبل از روز قیامت! آیا سخن خداوند بلندمرتبه درباره‌ی کسانی که در راهش کشته شدند را نشنیده‌ای که می‌فرماید آنان «زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» (آل عمران / ۱۶۹)!؟ گفتم: این‌ها می‌گویند: آن چیزی است که در زندگی دنیا روزی داده شدند! فرمود: چگونه آن باشد؟! در حالی که بیشتر آنان در زندگی دنیا جز آب کدر و غذای ناگوار و لباس خشن روزی داده نشدند! نه به خدا سوگند، آن چیزی است که در برزخ روزی داده شدند تا روزی که مبعوث می‌شوند!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ سُؤَالِ الْقَبْرِ أَحَقُّ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَيُسْئَلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَرَّةً أُخْرَى؟! قَالَ: إِنَّمَا يُسْئَلُ فِي الْقَبْرِ عَنْ تِلْكَ الْأُمُورِ الْعِظَامِ وَ يُسْئَلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ حَتَّى يُسْئَلَ عَنِ اللَّقْمَةِ وَ النَّظْرَةِ وَ اللَّفْظَةِ وَ الْجَلْسَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمد صادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی پرسش در قبر پرسیدم که آیا حق است؟ فرمود: آری، گفتم: پس در روز قیامت دوباره پرسش می‌شود؟ فرمود: جز این نیست که در قبر از آن چیزهای بزرگ پرسش می‌شود و در روز قیامت از هر خرد و کلانی پرسش می‌شود، تا اینکه از یک لقمه و یک نگاه و یک کلمه و یک نشستن پرسش می‌شود!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۵۷ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی با منصور هاشمی خراسانی به کوهستانی سرسبز رفتیم و بر کنار چشمه‌ای زیبا نشستیم. آن گاه قلم و کاغذ درآوردیم تا چیزی که می‌فرماید را بنویسیم. پس ردای خود را بر سر کشید و فرمود:

«ای برادران! از خواب غفلت بیدار شوید و برای زندگی پس از مرگ اندوخته‌ای فراهم سازید، پیش از آنکه فرصت را از دست بدهید و مانند پاره‌سنگی بر زمین سرد و سخت شوید! نمی‌بینید خویشاوندان خود را که یکی پس از دیگری می‌میرند و به سوی گورها برداشته می‌شوند؟! آیا آنان از گوشت بودند و شما از آهنید یا مرگ را با آنان خصومتی بود و با شما رفاقتی است؟! چنین نیست، بلکه شما نیز مانند آنان می‌خورید و مانند آنان می‌خوابید و مانند آنان محکوم به مرگید؛ در ساعتی که نمی‌دانید از شب است یا از روز یا در نزدیک است یا در دور، ولی می‌دانید که فرا می‌رسد؛ پس همه‌ی بافته‌هاتان را پنبه می‌کند و همه‌ی نقشه‌هاتان را نقش بر آب؛ مانند سفالینه‌ای که ناگهان از دست بیفتد یا آینه‌ای که سنگ در آن آید؛ با آرزوهایی که از یاد می‌روند و کارهایی که ناتمام می‌مانند و حسرتی که هجوم می‌آورد و وحشتی که مستولی می‌شود!

پس آیا دنیا مانند حبابی نیست که کودکی بازیگوش در آن دمیده و به پرواز آن خرسند است، در حالی که آن را بقایی نیست؟! یا دوستی برفین که به چوب و سنگریزه‌اش آراسته، چونانکه گویی دوستی زنده است، در حالی که با آفتاب ذوب خواهد شد؟!

بی‌گمان دل بستن به ناپایدار خصلت کودکان است؛ پس شما که بزرگسالانید چرا دلبسته‌ی دنیا بیدید؟! آیا عیب نیست بر شما که با این قامت‌های دراز در پی چرخ‌گردان دوانید؟! بگذارید این بازی را برای کودکان و برای کسانی که مانند کودکانند؛ چراکه شما بزرگانید؛ چونان رهگذرانی که ساعتی بر کنار بازی‌گاه کودکان فرود آیند، پس به بازی آنان بنگرند که چگونه بر هم می‌جهند و سپس برخیزند و بروند!

به راستی می‌گویم که دنیا برای شما نیست و شما برای آن نیستید. آیا نمی‌بینید که چگونه از شما گریزان است چونانکه گویی جدّامیانید؟! پس بگذارید آن را برای کسانی که در سر سودای آخرت ندارند؛ چراکه آن نصیب آنان از عیش است؛ مانند جرعه‌ای آب شور در مشکی تقطیده که تشنگی را فرو نمی‌نشانند! چه فرقی دارد برای شما که استخوانی افتاده بر راه را سگی بردارد یا گربه‌ای ببرد در حالی که شما را به آن حاجتی نیست؟! خود را از دنیا

بی‌غم سازید و به آخرت مشغول دارید؛ چراکه عن قریب دنیا می‌گذرد و آخرت فرا می‌رسد و چون آخرت فرا رسد گویی هرگز دنیایی نبوده است! از دنیا به چیزی اندک که شکم را از درد و تن را از سرد برهاند بسنده کنید و نیروی‌تان را برای آخرت بگذارید! مبادا بینمتان که گرفتار دنیایید و وقتی برای آخرت نمی‌یابید! مبادا بینمتان که بر سر دنیا با اهلش نزاع دارید و استخوان از دهان سگان می‌ربایید! مبادا بینمتان که برای پول حرص می‌زنید و کلاه از سر این و آن بر می‌دارید! چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟! گویی لعنت بر آن نوشته شده یا نحوست در آن مستتر است! چه بسیار خون‌ها که برای آن ریخته شده و چه بسیار اشک‌ها و آبروها! بهشت را با آن سودا کرده‌اند، در حالی که بهای تخم مرغ و روغن نباتی است! آیا کسانی که آن را بر روی آن انباشته‌اند جز در پارچه‌ای پیچانده می‌شوند که شما پیچانده می‌شوید و جز در سوراخی انداخته می‌شوند که شما انداخته می‌شوید؟! پس با آنان رقابت نکنید و نیروی‌تان را ضایع نگردانید، بلکه رقابت کنید با پرهیزکاران برای رسیدن به بهشت‌هایی که گامی در آن‌ها از دنیا و هر چه در آن است بهتر است!

از دنیا به قدر کفاف قانع باشید و چیزی از آن که ضرورت ندارد را ضروری ندانید. چه می‌کنید با این پول اگر نان کافی برای خوردن و لباس کافی برای پوشیدن و جای کافی برای خوابیدن دارید؟! آیا از یک شکم بیشتر توانید خورد یا از یک بدن بیشتر توانید پوشید یا از یک جا بیشتر توانید خوابید؟! پول بیشتر از نیاز باری بر گردن است، پس آن را ببخشید و خود را آسوده کنید! صخره‌ای در پیراهن سبک‌تر از پولی در آن است که به آن نیازی ندارید، ولی شما وزنش را احساس نمی‌کنید! پس طمع را از دل برانید و حرص را از سر بیندازید! تعلق را فرو کاهید و توقع را پایین آورید! قناعت را جامه‌ی خود گردانید و سادگی را زیور خود قرار دهید! چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید و درّه‌ها را با صبر فرو پوشانید!

باری اکنون که از مرگ‌گیری نیست، در حالی بمیرید که برای آخرت کوشانید، نه برای دنیا؛ زیرا کوشش برای آخرت با مرگ به ثمر می‌رسد و کوشش برای دنیا با مرگ بر باد می‌رود! هنگامی که ندا شنیده می‌شود کسی از شما که آزاد است بی‌درنگ به سویش می‌شتابد و کسی از شما که گرفتار است می‌گوید: خانه را چه کنم؟ پیشه را چه کنم؟ بدهی را چه کنم؟ آن را چه کنم؟ این را چه کنم؟ پس بدین سان باز می‌ماند، در حالی که از زیان‌کاران است. این پند من است برای کسانی که هنوز گوشه شنوا دارند، نه آن هیچ‌کسان

که در گوشی کبر کرده‌اند و در گوش دیگر هوای نفس! پس پندم را به دل سپارید و به کار بندید، باشد که از شما صالحانی پدید آیند و به اصلاح زمین -این ویرانه- یاری رسانند. من گنج شما هستم و شما یابندگان منید؛ پس بنگرید که از من چه بهره‌ای می‌برید؛ زیرا علم عالم از الماس ارزشمندتر است و امت‌هایی را از آتش می‌رهاند و نسل‌هایی را به سعادت می‌رساند».

سپس ردا را از سر گرفت و به سوی آفاق نگریست و فرمود:

«خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم، اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند!»

آن گاه از جای خود برخاست و به سوی چشمه رفت و دست و روی خود را در آن شست. سپس به سوی بوته‌ها روان شد و فرمود:

«چرا نشستید ای برادران؟! با من بیایید تا در میان گیاهان گردش کنیم و نشانه‌های پروردگاران را ببینیم؛ چراکه نشانه‌های پروردگاران در میان آن‌ها دیدنی است.»

پس ما در عقب او روان شدیم، در حالی که نمی‌دانستیم بر زمین گام می‌زنیم یا بر آسمان.

شرح گفتار:

در این گفتار شگرف، لطایف علمی، عجایب تربیتی و بدایع ادبی فراوانی نهفته است که بر اهل علم و ادب پوشیده نیست و نظیری برای آن جز در گفتار پیامبران و امامان هدایت یافت نمی‌شود و با این وصف، شایسته است که هر جمله و کلمه‌ی آن مورد بازخوانی و بررسی قرار گیرد؛ همچنانکه در آن مایه‌ی آخرت‌گرایی برای قرنی است که دنیاگرایی را به اوج خود رسانده و با چنین مفاهیم والا و اصیلی بیگانه است. این «فریاد کننده‌ی کلمه‌ی خداوند» به درستی تشخیص داده که ریشه‌ی بیشتر معضلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جهان، سیطره‌ی دنیاگرایی و فراموش شدن آخرت است و از این رو، با حکمتی بی‌مانند و فصاحتی خارق‌العاده که مانند چراغی تابان در حال نورافشانی است، به مبارزه با دنیاگرایی و یادآوری آخرت مشغول است. با این وصف، خوشا به حال «کسانی» که قدر این «گنج» معنوی را می‌دانند و گوش شنیدن پندهای او را دارند و بدا به حال «آن هیچ‌کسان» که هنوز اندر خم کوجه‌های «تکبر» و «هوای نفس» سرگردانند و به جای بهره‌مندی از «علم عالم»، به تقلید از حاکمان ظالم و مدعیان دروغین مشغولند!

اما گفتار آن جناب که فرموده است: «چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟!» اشاره به تصاویر طواغیتی است که بر روی پول‌ها چاپ شده است و بر وجوب یا استحباب شستن دست پس از لمس آن‌ها دلالت دارد و این حکمت کراهت آن جناب از لمس آن‌هاست (بنگرید به: گفتار ۴۸). همچنین، مراد آن جناب از «چاله‌ها» در عبارت «چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید» کاستی‌های مالی اندک است که با «صرفه‌جویی» جبران می‌شوند و مراد آن جناب از «دره‌ها» در عبارت «دره‌ها را با صبر فرو پوشانید» کمبودهای مالی بزرگ است که ناگزیر باید بر آن‌ها «صبر» نمود و نباید به سبب آن‌ها به حرام روی آورد و مراد آن جناب از «ندا» در عبارت «هنگامی که ندا شنیده می‌شود» ندای آسمانی به نام مهدی یا ندای آن جناب برای حرکت به سوی آن حضرت است که گرفتاران به دنیا از اجابتش باز خواهند ماند و مراد آن جناب از «کلمه‌ی خداوند» در عبارت «خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم» ملکوت خداوند یا خلیفه‌ی او در زمین است که آن جناب به سویی دعوت می‌کند «اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند»؛ یعنی ناشنویان دعوت آن جناب، شرق تا غرب جهان را پر کرده باشند و این از عجیب‌ترین و بلیغ‌ترین تعبیر است که جز از آن جناب شنیده نشده و ستایش برای خداوند است که سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و کمالات است.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی تناسخ

۱. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يَزْعُمُ أَنَّهُ كَانَ عَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دِرْعَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: كَذَبٌ عَدُوُّ اللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا نُطْفَةٌ مَشْؤُومَةٌ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ آمَنَ بِالتَّنَاسُخِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَ كَتَبَهُ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمد صادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: مردی از اهل بصره می‌پندارد که او عصای موسی علیه السلام و سپر داوود علیه السلام بوده است! پس فرمود: دروغ گفته است دشمن خدا، جز نطفه‌ی شومی نبوده است! سپس فرمود: هر کس به تناسخ ایمان آورد، به خدا و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز قیامت کافر شده است!

۲. أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمُتَنَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِهِمْ بِالتَّنَاسُخِ إِذَا تُوَفِّيَتْ مِنْهُمْ

نَفْسُ انْتَقَلَتْ إِلَى جِسْمٍ آخَرَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا، قَالَ: هَذَا مِمَّا قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿تَلَكَّ أَمَايُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾! قُلْتُ: فَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾! قُلْتُ: إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ يَذْكُرُ شَيْئًا! قَالَ: هَذَا مِمَّا قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾! ثُمَّ قَالَ: التَّنَاسُخُ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

جعفر بن ابراهیم مُلتانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی عقیده‌ی آنان به تناسخ پرسیدم که وقتی نفسی از آنان می‌میرد، به جسم دیگری انتقال می‌یابد تا آن گاه که بهره‌ی خود را کامل کند، فرمود: این از چیزی است که خداوند درباره‌اش فرموده است: «این آرزوی‌شان است، بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید» (بقره / ۱۱۱)! گفتم: پس این (عقیده) درست نیست؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: «هرگز، این تنها سخنی است که او گوینده‌ی آن است و از فراسوی‌شان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند» (مؤمنون / ۱۰۰)! گفتم: برخی از آنان می‌گویند که چیزهایی (از زندگی پیشین) را به یاد می‌آورند! فرمود: این از چیزی است که خداوند درباره‌اش فرموده است: «آنان را به آن علمی نیست، آنان تنها حدس می‌زنند» (زخرف / ۲۰)! سپس فرمود: تناسخ گمان کسانی است که (به آخرت) کافر شدند، «پس وای بر کسانی که (به آخرت) کافر شدند از آتش» (ص / ۲۷)!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۵۸ و برای آشنایی با برخی غالیان شیعه که باورهای تناسخ‌گرایانه داشته‌اند، به پرسش و پاسخ ۲۲۵ و ۲۸۶ مراجعه کنید.



ایمان و کفر شناخت اسلام و ایمان

گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه دین، زنجیره‌ای به هم پیوسته است که کل آن با هم سود می‌رساند و بدون حاکمیت ولی خداوند سودمند نیست.

أخبرنا يونس بن عبد الله الختلائي، قال: كنت عند المنصور الهاشمي الخراساني فأشار إلي وقال: تعال يا يونس حتى أعلمك دينك! فاقتربت إليه حتى جالست في جنبه فأخذ بيدي كوالدٍ رحيم ثم قال: أعلم يا بني أن هذا الدين نظام كظام الخرز يتبع بعضه بعضاً ولا يكمل بعضه إلا ببعض! ألم تر أن الله تعالى لما أقام وليه قال: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؟! فوالله ما كان الدين كاملاً ولا الإسلام مرضياً حتى أقام الله وليه! فلما خرج الناس من ولايته انتقص دينهم وعاد الإسلام كما كان غير مرضي وهو اليوم كذلك! ألا والذي نفسي بيده لئن يكمل الدين أبداً ولن يعين الإسلام شيئاً إلا بولاية ولي أقامه الله عز وجل! فمن زعم أن الله يدان بدون ولاية وليه فقد ضلّ ضلالاً بعيداً! ثم قال: أعلم يا بني أن هذا الدين سلسلة يتعلّق بعضها ببعض، فإذا انتقص منها جزءً وجدن انتقص سائر الأجزاء ولا تزيدك حبيبتك إلا خساراً! قلت: جعلت فداك، إنهم يقولون: ما لا يدرك كلّه لا يترك كلّه! قال: كذبوا الجهال الحمقى كأشباه الحُمُر! ما جعل الله ديناً إلا وجعل له من أدرك كلّه! فإن عجزوا عن إدراك كلّه فلْيذهبوا وليّات من يقدر على ذلك، لأنّه لا يعين إلا كلّه ولا يزيدهم جزئه غير تحسير! قلت: أليس ذلك تعلّق حدود الله؟ قال: لا يذهب بك المذهب يا بني! إن حدود الله لا يجربها غير وليه، فلا بد من أن يحكموه وذلك بأن الله ما جعل حداً إلا باعتباره دولة العدل! وأما دولة الجور فليس لها أن تجرى حداً بل لله عليها حدود سوف تجرى عليها!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور هاشمی خراسانی بودم، پس به من اشاره کرد و فرمود: بیا ای یونس تا دینت را به تو بیاموزم! پس به او نزدیک شدم تا اینکه در کنارش نشستم، پس دست من را مانند پدری مهربان گرفت و فرمود: بدان ای فرزندم که این دین نظامی مانند نظام مهره‌هاست که برخی از آن تابع برخی دیگر است و برخی از آن جز با برخی دیگر کامل نمی‌شود! آیا ندیدی که خداوند بلندمرتبه هنگامی که ولی خود را گماشت فرمود: «امروز دین‌تان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و

اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم» (مائده / ۳)؟! پس به خدا سوگند دین کامل و اسلام پسندیده نبود تا آن گاه که خداوند ولیّ خود را گماشت! پس هنگامی که مردم از ولایت او خارج شدند، دین‌شان نقصان پذیرفت و اسلام به همان حالتی بازگشت که هنوز پسندیده نبود و امروز نیز بر همان حالت است! آگاه باش به خدایی که جانم به دست او ست سوگند که دین هرگز کامل نمی‌شود و اسلام از چیزی کفایت نمی‌کند مگر با ولایت ولیّی که خداوند عزّوجلّ او را گماشته است! پس هر کس گمان کند که خداوند بدون ولایت و لیش دین‌داری می‌شود، به گمراهی بسیار دوری دچار شده است! سپس فرمود: بدان ای فرزندم که این دین زنجیره‌ای است که برخی از آن به برخی دیگر وابسته است، پس چون جزئی از آن کاسته شود اجزاء دیگرش نیز کاستی می‌پذیرد و آن گاه جز بر زیان تو نمی‌افزاید! عرض کردم: فدایت شوم، آن‌ها می‌گویند چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید همه‌اش وا گذاشته نمی‌شود! فرمود: دروغ می‌گویند جاهل‌های احمق که مانند خرهایند! خداوند دینی را قرار نداده مگر اینکه برای آن کسی را قرار داده است که همه‌ی آن را به دست آورد! پس اگر آن‌ها از به دست آوردن همه‌ی آن ناتوانند باید بروند و کسی بیاید که توانایی این کار را دارد؛ چراکه آن جز همه‌اش کفایت نمی‌کند و یک جزئش به تنهایی تنها بر زیان آن‌ها می‌افزاید! عرض کردم: آیا این حدود خداوند را به تعلیق نمی‌کشاند؟! فرمود: مذاهب گوناگون تو را به سوی خود نبرند فرزندم! هرآینه حدود خداوند را جز ولیّ او جاری نمی‌کند، پس چاره‌ای نیست جز آنکه او را حاکم سازند و این از آن جهت است که خداوند حدّی را قرار نداده است مگر با لحاظ دولت عدل و اما دولت ظلم را نمی‌رسد که حدّی را جاری کند، بل برای خداوند بر آن حدودی است که به زودی بر آن جاری خواهد شد!

شرح گفتار:

برای درک بیشتر این حکمت و موعظه‌ی حسنه، به کتاب شریف «بازگشت به اسلام»، مبحث «مشروط بودن اقامه‌ی برخی اجزاء اسلام به اقامه‌ی کلّ آن» (ص ۱۰۴) مراجعه کنید.



ایمان و کفر

شناخت کفر، شرک، نفاق، ارتداد، ضلالت، بدعت و فسق

گفتاری از آن جناب درباره‌ی غلو و مجازات آن

أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ فَرْهَادٍ الْمَهَابَادِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْغُلُوِّ فِي الدِّينِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَقُولَ فِيهِ فَوْقَ مَا قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ! قُلْتُ: فَأَلْغَالِي كَافِرٌ؟ قَالَ: إِذَا قَالَ فِي الدِّينِ مَا يُنَاقِضُ أَصْلَهُ فَهُوَ كَافِرٌ وَإِلَّا فَضَالٌّ مُبْتَدِعٌ! قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْغَالِي إِذَا كَانَ كَافِرًا؟ قَالَ: حَدُّهُ حَدُّ الْمُرْتَدِّ! أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ عَلِيًّا جِيءَ بِقَوْمٍ يَقُولُونَ بِرُبُوبِيَّتِهِ فَاسْتَبَانَهُمْ فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَتُوبُوا قَتَلَهُمْ؟ قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَحْرَقَهُمْ بِالنَّارِ وَمَا كَانَ يُنْبِغِي لَهُ! قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ مَرَّقَهُمْ كُلَّ مَرَقَةٍ ثُمَّ أَطْعَمَهُمُ الْكِلَابَ لَكَانَ يُنْبِغِي لَهُ وَإِنَّمَا أَحْرَقَهُمْ بِالنَّارِ غَضَبًا لِلَّهِ لِيُحْرِقَ أَصْلَ الْغُلُوِّ فِيهِ وَكَانَ وَاللَّهِ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ! قُلْتُ: أَلَمْ يَكُنْ ابْنُ عَبَّاسٍ مِمَّنْ يَقُولُ لَا يُنْبِغِي لَهُ؟ قَالَ: عَفَى اللَّهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ! فَقَدْ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهَدَ إِلَيْهِ فِي أَصْعَرَ مِنْ ذَلِكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

موسی بن فرهاد مهابادی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی غلو در دین پرسیدم که چیست؟ پس فرمود: این است که درباره‌اش فراتر از چیزی که خداوند و پیامبرش گفته‌اند بگویی! گفتم: پس غلو کننده کافر است؟ فرمود: هرگاه درباره‌ی آن چیزی بگویند که با اصل آن تناقض دارد کافر است و گرنه گمراهی بدعت‌گذار است! گفتم: با این وصف، حد غلو کننده هرگاه کافر باشد چیست؟ فرمود: حد او حد مرتد است! آیا نمی‌دانی که به نزد علی گروهی را آوردند که قائل به ربوبیت او بودند، پس از آنان خواست که توبه کنند، پس چون از توبه کردن سر باز زدند آنان را کشت؟ گفتم: اینان می‌گویند که او آنان را با آتش سوزاند، در حالی که (این کار) برای او شایسته نبود! فرمود: به خدا سوگند اگر آنان را تکه تکه می‌کرد و سپس به سگ‌ها می‌خوراند برای او شایسته بود و جز این نیست که آنان را از روی خشمی برای خدا با آتش سوزاند تا ریشه‌ی غلو درباره‌ی خود را بسوزاند و او به خدا سوگند پیشوای پرهیزکاران بود! گفتم: آیا ابن عباس از کسانی نبود که می‌گفتند (این کار) برای او شایسته نبود؟! فرمود: خدا ابن عباس را ببخشد! هرآینه می‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی چیزی کوچک‌تر از این با او عهد کرده بود!

شرح گفتار:

از این گفتار پاکیزه دانسته می‌شود هر اعتقادی فراتر از چیزی که در قرآن و سنت متواتر تبیین شده، «غلو» است؛ با این تفصیل که اگر با اصلی از اصول دین مانند توحید خداوند یا نبوت پیامبرش منافات داشته باشد، «کفر» و مستوجب «حد ارتداد» است، مانند اعتقاد به الوهیت یا نبوت علی بن ابی طالب و در غیر این صورت، «ضلالت» محسوب می‌شود، مانند اعتقاد به علم غیب او و سایر ائمه‌ی اهل بیت (برای آگاهی بیشتر در این باره، نگاه کنید به: پرسش و پاسخ ۶۶).



ایمان و کفر

شناخت فرق، مذاهب و ادیان

هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی مذاهب و اینکه او مسلمان است و شیعه یا سنی شمرده نمی‌شود.

۱ . أَخْبَرَنَا مُؤْمِنُ بْنُ مَحْمُودٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ جَمِيعاً، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْمَنْصُورِ فِي دَارِهِ فَذَكَرْنَا الْمَذَاهِبَ، فَقَالَ: لَا يَدْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ وَ أَكْمَلَهُ لَكُمْ وَ جَعَلَ لَهُ حَدًّا يَبِينًا كَحُدُودِ دَارِي هَذِهِ، فَمَا كَانَ فِي الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ فَهُوَ مِنَ الدَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

مؤمن بن محمود و عبد الله بن حبيب هر دو ما را خبر دادند، گفتند: نزد منصور در خانه‌ی آن جناب بودیم، پس از مذاهب یاد کردیم، پس فرمود: مذاهب شما را (به سوی خود) نبرند! هر آینه خداوند دین را برای شما برگزید و آن را برایتان کامل کرد و برای آن مرزی روشن مانند مرزهای این خانه‌ی من قرار داد، پس هر چه در کوچه قرار دارد، آن از کوچه است و هر چه در خانه قرار دارد، آن از خانه است!

شرح گفتار:

مراد آن جناب این است که دین مجموعه‌ای خالص و کامل است که همه‌ی مرزهای آن توسط خداوند تبیین شده و با این وصف، هر چیزی که در آن قرار دارد از اسلام است اگر چه از مذهب خارج باشد و هر چیزی که در آن قرار ندارد از اسلام نیست اگر چه در مذهب داخل باشد.

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ قَالَ: أَدْخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا فَتَلَّتْ لَهُ: هَذَا فُلَانٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ هُوَ شِيعَةٌ وَ هَذَا فُلَانٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ هُوَ سُنَّةٌ، قَالَ: دَعْنَا يَا أَحْمَدُ - مِنْ شِيعَتِكُمْ وَ سُنَّتِكُمْ! إِنَّ اللَّهَ قَدَ رَضِيَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَتَدَيَّنُوا بِهِ، مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ، فَلَا تَسْمُوا إِلَّا بِالْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَتَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَتَى اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكْ بِهِ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: دو تن از یارانمان را به محضر جناب

منصور رساندم، پس به او عرض کردم: این فلانی از یاران شماست و او شیعه است و این فلانی از یاران شماست و او سنی است، فرمود: ما را از شیعه و سنی‌تان واگذار ای احمد! هرآینه خداوند اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیده است، پس به آن متدین شوید که کیش پدرتان ابراهیم است، او شما را از پیش «مسلمان» نامید، پس خود را جز «مسلمان» ننماید و یکدیگر را با القاب یاد نکنید! سپس فرمود: هر کس در حالی به نزد خداوند بیاید که چیزی را شریک او قرار نداده است به بهشت داخل می‌شود!

۳ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُبَنْدِيُّ، قَالَ: دَخَلَ عَلَى الْمَنْصُورِ رَجُلٌ وَقَالَ لَهُ: أَسْهَيْتَهُ أَنْتَ أَمْ سُنَّةٌ؟ قَالَ: إِنِّي حَيْفٌ مُسْلِمٌ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ عَنِّي بِهَذَا الْقَوْلِ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: مردی بر منصور وارد شد و به آن جناب عرض کرد: آیا تو شیعه هستی یا سنی؟! فرمود: هرآینه من حق‌گرایی مسلمان هستم و هر کس از من به این سخن راضی نمی‌شود خداوند دورش کند! سپس (این آیه را) قرائت فرمود: «ابراهیم یهودی یا نصرانی نبود، بلکه حق‌گرایی مسلمان بود و از مشرکان نبود» (آل عمران / ۶۷)!

۴ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي رَجُلٌ: إِنَّ صَاحِبَكَ هَذَا يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا إِلَّا أَنْ فِيهِ عَيْبًا! قُلْتُ: وَمَا ذَلِكَ الْعَيْبُ؟ قَالَ: قَوْلُهُ مَا أَنَا شَيْعِيًّا وَلَا سُنيًّا وَ لَكِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ! فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ الْمَنْصُورَ فَقَالَ: قُلْ لَهُ: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾! فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ الرَّجُلَ، فَقَالَ: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: مردی به من گفت: این دوست تو به سوی خدا دعوت می‌کند و کار خوبی انجام می‌دهد، جز آنکه در او عیبی وجود دارد! گفتم: آن عیب کدام است؟! گفت: این سخنش که من نه شیعه هستم و نه سنی، بلکه از مسلمانانم! پس آن را به اطلاع جناب منصور رساندم، پس فرمود: به او بگو: «و سخن چه کسی بهتر از (سخن) کسی است که به سوی خدا دعوت می‌کند و کار خوبی انجام می‌دهد و می‌گوید که من از مسلمانانم» (فصلت / ۳۳)؟! پس این را به اطلاع آن مرد رساندم، پس گفت: «خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد» (أنعام / ۱۲۴)!

۵ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: قَرَأْتُ عِنْدَ الْمُنْصُورِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ ، قَالَ: أَتَعَلَّمُ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِمْ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَوَلِيُّهُ أَعْلَمُ! قَالَ: هُمُ السُّنَّةُ وَ الشَّيْعَةُ! قَالَتِ السُّنَّةُ لَيْسَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ الشَّيْعَةُ لَيْسَتِ السُّنَّةُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمُ يَتْلُونَ الْكِتَابَ! قُلْتُ: إِنِّي أَرْجُو أَنْ يَنْتَهِيَ اخْتِلَافُهُمْ هَذَا بَعْدَ أَنْ جَاءَهُمُ الْمَهْدِيُّ! قَالَ: لَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض آبادی ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور سخن خداوند بلند مرتبه را خواندم که می‌فرماید: «و یهودیان گفتند که مسیحیان بر چیزی نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان بر چیزی نیستند، در حالی که همه‌ی آنان کتاب را می‌خوانند! همین سان کسانی که نمی‌دانند مانند سخن آنان را گفتند» (بقره/ ۱۱۳)! فرمود: آیا می‌دانی این کسانی که نمی‌دانند و مانند سخن آنان را گفتند چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و ولیش دانانند! فرمود: آنان سنیان و شیعیان هستند! سنیان گفتند که شیعیان بر چیزی نیستند و شیعیان گفتند که سنیان بر چیزی نیستند، در حالی که همه‌ی آنان کتاب را می‌خوانند! عرض کردم: من امید دارم که این اختلاف آنان پس از آنکه مهدی به نزدشان بیاید برطرف شود! فرمود: نه، ولی خداوند در روز قیامت میان آنان درباره‌ی چیزی که اختلاف کردند حکم می‌فرماید!

۶ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَى الْمُنْصُورِ فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ: بَلَّغْنَا كِتَابُكَ فَنَظَرْنَا فِيهِ فَظَنْنَا أَنَّكَ مِنَ الشَّيْعَةِ ثُمَّ نَظَرْنَا فِيهِ فَظَنْنَا أَنَّكَ مِنَ السُّنَّةِ! فَمَا أَنْتَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟! أَمْ مِنَ الشَّيْعَةِ أَمْ مِنَ السُّنَّةِ؟! قَالَ: وَيْحَكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ! دَعْنِي حَتَّى أَصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ! قَالَ الرَّجُلُ: لَا وَاللَّهِ لَا تَتَّبِعْكَ حَتَّى تَكُونَ مِنَ الشَّيْعَةِ! فَاسْتَوَى الْمُنْصُورُ جَالِسًا وَ كَانَ مُتَكِنًا، فَقَالَ: أَتَزْعُمُ - أَيُّهَا الْجَاهِلُ - أَنِّي أَسْأَلُكُمْ الْإِحْفَافَ أَنْ تَتَّبِعُونِي؟! لَا وَاللَّهِ مَنِ اتَّبَعَنِي فَإِنَّمَا يَتَّبِعُنِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَصَانِي فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ! ثُمَّ قَالَ: أَتَتَّبِعُونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْهُ، أَكَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ أَمْ مِنَ السُّنَّةِ؟! فَكَسَسَ الرَّجُلُ رَأْسَهُ سَاعَةً يَتَفَكَّرُ فَيَقُولُ لِنَفْسِهِ: كَيْفَ كَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ كَانَ لَهُ شَيْعَةٌ وَ كَيْفَ كَانَ مِنَ السُّنَّةِ؟! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُقَالُ لَهُ شَيْعَةٌ وَ لَا سُنَّةٌ وَ لَكِنَّ كَانَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! قَالَ: صَدَقْتَ وَ أَنَا عَلِيٌّ مَا كَانَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: مردی از شیعیان از جناب منصور اذن (دیدار) گرفت پس به او اذن داد، پس چون به محضر آن جناب رسید گفت: کتاب شما به ما رسید و در آن نظر کردیم، پس پنداشتیم که شما از شیعیان هستید و سپس در آن نظر کردیم، پس پنداشتیم که شما از سنیان هستید! پس شما چه هستی؟ خداوند کارتان را سامان دهد! آیا از شیعیان هستی یا از سنیان؟! آن جناب فرمود: وای بر تو ای مرد! من را واگذار تا میان مردم را اصلاح کنم! آن مرد گفت: نه به خدا سوگند، ما از شما پیروی نمی‌کنیم تا آن گاه که از شیعیان باشیم! در این هنگام جناب منصور که تکیه کرده بود راست نشست و فرمود: ای نادان! آیا می‌پنداری که من به التماس از شما گدایی می‌کنم تا از من پیروی کنید؟! نه به خدا سوگند، هر کسی از من پیروی کند جز این نیست که به سود خودش از من پیروی می‌کند و هر کسی من را نافرمانی کند پس به زیان خودش است و من بر شما نگهبان نیستم! سپس فرمود: آیا از علی بن ابی طالب پیروی می‌کنید؟ گفت: آری، فرمود: پس من را از او خبر بده که آیا از شیعیان بود یا از سنیان؟! پس مرد سر خود را به زیر انداخت و مدتی در اندیشه شد، پس به خود می‌گفت: چگونه از شیعیان بوده باشد در حالی که برای او شیعیانی بود و چگونه از سنیان بوده باشد؟! سپس سر خود را بالا آورد و گفت: نه به خدا سوگند، به او شیعہ یا سنی گفته نمی‌شود، ولی او بر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود! آن جناب فرمود: راست گفتی و من بر آنم که علی بن ابی طالب بر آن بود!

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ قَالَ: كُنَّا مَعَ الْمُتَمُصِّرِ فِي مَسْجِدٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنِّي شَيْعَةٌ! قَالَ: وَ مَا تُرِيدُ مِنَ الشَّيْعَةِ؟ قَالَ: شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! قَالَ: كُنْ مُسْلِمًا تَكُنْ مِنْ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنِّي أَهْلُ السُّنَّةِ! قَالَ: وَ مَا تُرِيدُ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ؟ قَالَ: أَهْلُ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! قَالَ: كُنْ مُسْلِمًا تَكُنْ مِنْ أَهْلِ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! ثُمَّ قَالَ: أَخَذْتُمُ الْأَسْمَاءِ وَ تَرَكْتُمُ الْمَعَانِي! كُونُوا مُسْلِمِينَ - أَيُّهَا الْأَحْجَارُ - كَمَا كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعًا كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: به همراه منصور در مسجدی بودیم، پس مردی به آن جناب گفت: من شیعه هستم! فرمود: مراد از شیعه چیست؟ گفت: پیرو آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم! فرمود: مسلمان باش تا پیرو آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

باشی! پس مردی (دیگر) به آن جناب گفت: من اهل سنت هستم! فرمود: مرادت از اهل سنت چیست؟ گفت: سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! فرمود: مسلمان باش تا از اهل سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشی! سپس فرمود: اسامی را گرفتید و معانی را وا گذاشتید! مسلمان باشید -ای سنگ‌ها- همان طور که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودید و از کسانی نباشید که دین‌شان را پاره پاره کردند و گروه گروه شدند، هر دسته‌ای که چیزی که نزدشان است خرسندند!



گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی

«به هر گوشه‌ای که می‌نگری شیطانی را می‌بینی که پرچی را برافراشته و به سوی خود فرا می‌خواند و اباطیلی چند را برای مردم زینت می‌دهد تا از او پیروی کنند، بدون حجتی از جانب خداوند یا عهدی از جانب خلیفه‌اش و هیچ یک را نمی‌بینی مگر آنکه فرومایگانی چند را گرد آورده و سرگرم ساخته و به این باور رسانده است که دوستان خداوندند و دوستانی جز آنان برای خداوند نیست، در حالی که نه در علم با دوستان او قرباتی دارند و نه در عمل با آن‌ها شباهتی؛ جز اینکه نام‌های آن‌ها را بر خود نهاده‌اند و مقام‌های آن‌ها را ادعا کرده‌اند، تا شاید بهتر از چیزی که هستند به نظر آیند یا به سبب کاری که انجام نداده‌اند ستایش شوند؛ چونان کلاغی که خود را عقاب نامیده یا قورباغه‌ای که خود را بلبل، تا کسانی که در عمر خود عقاب یا بلبلی ندیده‌اند را باور آید! در حالی که خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند و هر کس را بخواهد خوار می‌دارد و کسی را از او طلبی نیست! پس اگر آنان را ببینی که چگونه اهواء خود را خدای خود گرفته‌اند و در اوهم خود فرو رفته‌اند و از ظنون خود پیروی کرده‌اند، به شگفت می‌آیی و می‌پنداری که گله‌ی گوسفندانند، یا گروه جادو شدگان! به خواب‌های معشوش خود فریفته و به آرزوهای دراز خود دل بسته! گاهی در وادی متشابهات سرگردان، گاهی در گرداب تکلفات غوطه‌ور! از ناداری به روایتی آویخته و از ناچاری به تأویلی پرداخته! آن قدر به خود تلقین کرده‌اند که گویی خود نیز باور کرده‌اند! جز مغالطه منطقی ندارند و جز زبان‌بازی شیوه‌ای نمی‌شناسند! برای هر اشکالی بهانه‌ای یافته‌اند و بر روی هر رخنه‌ای مال‌های کشیده‌اند! دروغ را با راست می‌آمیزند تا باور آن آسان‌تر افتد و باطل را با حق می‌پوشانند تا تمییز آن دشوارتر گردد! اگر عالمی را ببیند از او می‌گیرند تا مبادا رسواشان سازد و اگر جاهلی را ببیند به او می‌آویزند تا شاید فریفته‌اش سازند! با تلبیس‌ها و

تدلیس‌ها، مانند طاعون شیوع می‌یابند و مانند سرطان پیشروی می‌کنند، تا زمین را به گفتار یاوه بینارند و زمان را به گمان بد بیالایند، تا گفتار درست در آن رونقی نیابد و راه راست در آن کژ نماید! با جزم و بی دلیل و با احساس و بی عقل، برخی بر روی برخی دیگر ریخته‌اند و توده‌های فتنه را ساخته‌اند، تا مرد بی‌علم را گمراه سازند و زن بی‌فکر را بدبخت کنند! زنه‌ها! زنه‌ها! از مکر آنان بر حذر باشید و در دام آنان فرو نیفتید، هنگامی که شما را به سوی کسی جز خلیفه‌ی خداوند می‌خوانند، با کلماتی که از کره نرم‌تر است و عباراتی که از عسل شیرین‌تر، تا چنان باده هوشتان را برابیند و چنان روسپی دلتان را بلرزاند؛ چرا که دعوت آنان به سوی هاویه است و فرجام آنان جز تباهی نیست و وای بر کسی است که دعوت آنان را پذیرنده است! به خدا سوگند هیچ بتی ساخته نمی‌شود مگر اینکه پرستندگانی برای آن یافت می‌شوند، اگرچه کله‌ی خری بر سر چوبی باشد؛ تا آن گاه که جنبنده‌ای از زمین بیرون آید و با مردم گفتار کند، پس بر خوب و بد نشانی نهد که با آن شناخته شوند؛ هرآینه مردم به نشانه‌های خداوند یقین نمی‌داشتند!»



گفتاری از آن جناب در نکوهش کسی که به سوی حکومت قوم یا حزب یا مذهب خود دعوت می‌کند.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ خَرَجَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى عَصَبِيَّةٍ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ! قُلْتُ: وَ مَا دُعَاؤُهُ إِلَى الْعَصَبِيَّةِ؟ قَالَ: دُعَاؤُهُ إِلَى سُلْطَانٍ قَوْمِيهِ أَوْ سُلْطَانٍ حَزْبِيهِ أَوْ سُلْطَانٍ مَذْهَبِيهِ! ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دُعَاءٍ غَيْرِ دُعَائِي هَذَا فَهُوَ كُفْرٌ وَ ضَلَالٌ وَ تَفْرِيقٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس خروج نماید و مردم را به سوی عصبیتی دعوت کند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر او است! گفتیم: دعوت او به سوی عصبیت چیست؟ فرمود: دعوت او به سوی حکومت قومش یا حکومت حزبی یا حکومت مذهبش! سپس فرمود: هر دعوتی جز این دعوت من (به سوی حکومت مهدی)، کفر و ضلالت و تفرقه‌افکنی میان مسلمانان است.

شرح گفتار:

بی‌گمان تنها دعوت حق و قابل اجابت برای همه‌ی مسلمانان از هر قوم، حزب و مذهبی،

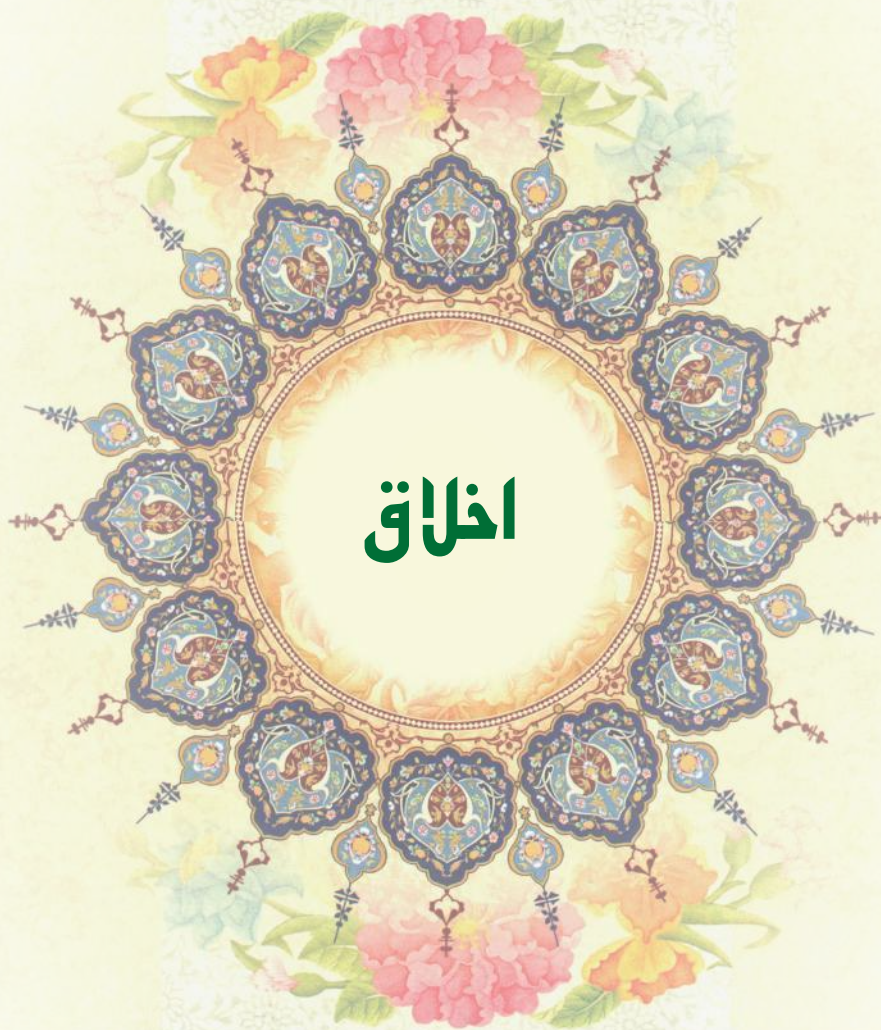
دعوت به سوی مهدی است که منصور پرچم آن را برافراشته است و دعوت به سوی هر کس دیگری از هر قوم، حزب و مذهبی، دعوتی جاهلی و عصبی است که به کفر، ضلالت و اختلاف میان مسلمانان می‌انجامد. این است که درباره‌ی دعوتگران مسلمان فرموده است:

«هر یک از آنان شعار مسلمانی می‌دهد و خود را در پی اقامه‌ی اسلام می‌شمارد، در حالی که باید راستگوی آنان از دروغگوشان معلوم شود. بی‌گمان دعوت من به سوی مهدی، برای آنان آزمونی بزرگ است؛ چراکه اگر آن را اجابت نکنند، نفاق خود را آشکار می‌سازند و به مسلمانان اعلام می‌دارند که به راستی مسلمان نیستند و اقامه‌ی اسلام را نمی‌جویند، بلکه تنها در پی قدرت‌اند و رؤیایی جز سلطنت در سر ندارند؛ مانند جبارانی که پیش از آنان بودند و جان و مال و ناموس مسلمانان را دستمایه‌ی کامرانی خود ساختند، تا آن گاه که مرگ بر سر آنان فرود آمد مانند عقابی که بر سر بزغاله فرود آید و آنان را از روی زمین برداشت و به میان هاویه انداخت، در حالی که اگر دعوت من به سوی مهدی را اجابت کنند و با من برای رساندن او به حکومت متحد شوند، زمینه‌ی حکومت او فراهم می‌شود و غرض آنان به بهترین شکل ممکن حاصل می‌گردد؛ البته اگر غرض آنان اقامه‌ی اسلام در جهان باشد؛ چراکه اگر غرض آنان چیز دیگری باشد، لعنت خداوند و بندگانش در پی آنان است و دیر یا زود به آنان می‌رسد و آنان را مانند بادی که خاکستری را از جایی بزداید، در اطراف زمین پراکنده می‌کند و آن گاه برای آنان جمع کننده‌ای نخواهد بود!» (فرازی از گفتار ۱۱۳)



فصل سوم

اخلاق



پیامی از آن جناب برای جمعی از جوانان دوستدار مهدی که از او هدایت خواستند.

هنگامی که جمعی از جوانان دوستدار مهدی، برای جناب منصور هاشمی خراسانی نامه‌ای نوشتند و حمایت خود از او را اعلام نمودند و از او طلب هدایت کردند، فرمود:

«به آنان سلام مرا برسانید و بگویید: هنگامی که همگان به سوی راست و چپ می‌گرایند، شما بر طریقت وسطی استوار بمانید و هنگامی که همگان به سوی زید و عمرو می‌شتابند، شما به سوی مهدی بگرایید. خداوند را بسیار یاد کنید و بهشت را سودای خود قرار دهید و نماز را در اول وقت بر پا دارید و زکات را به اهلس پیردازید و به پدر و مادر خود نیکی کنید که دیری با آنان نخواهید ماند و به معروف امر نمایید و از منکر باز دارید و کارهاتان را سبک سازید و هر چه گذاشتنی است را بگذارید و هر چه برداشتنی است را بردارید و برای کوچ کردن به سوی مهدی آماده شوید؛ چراکه من هرگاه همراهانی کافی بیایم، به سوی او کوچ خواهم کرد، اگرچه میان من و او هفت دریا باشد. کیست که ده هزار تن را برای من تضمین کند تا من ظهور مهدی را برای او ضامن شوم؟! زمین گندیده و زمان مانند دمل چرکینی است که سر باز کرده باشد، ولی عاقبت برای پرهیزکاران خواهد بود».



سفارشی از آن جناب برای یاران و پیروانش

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: شبی پیش از سفری، برای وداع با جناب منصور هاشمی خراسانی به نزد او رفتم و عرض کردم: «فدایت شوم، من را سفارش کن؛ چراکه عازم سفری هستم و شماری از یاران و پیروان را خواهم دید». پس با مهربانی دست من را گرفت و فرمود:

«تو و سایر یاران و پیروانم را به ترس از خدا در پنهان و آشکار سفارش می‌کنم و همه‌ی شما و هر کس که بعدها به شما ملحق می‌شود را به معروف امر می‌کنم و از منکر باز می‌دارم. واجبات خدا را انجام دهید، محرّمات او را ترک کنید و حدودش را نگاه دارید. با یکدیگر مهربان باشید و از کینه پرهیزید. تواضع و ادب را زینت خود قرار دهید که فرزند آدم به چیزی زیباتر از آن دو زینت نیافته و از صبر و نماز نیرو بگیرید که بنده‌ی خدا از چیزی بیشتر از آن دو نیرو نگرفته است. برای روز مکافات - که دیر یا زود خواهد آمد- تدبیری بنمایید و برای رسوایی آن چاره‌ای بیندیشید. مرگ را به خاطر بسپارید که یاد مرگ سپری

باز دارنده است و خدا را از یاد نبرید که یاد او دارویی شفا دهنده است. خُرد شما باید به کلاتنان احترام کند و کلان شما باید بر خُردتان ترخَم نماید. با خوبان بنشینید و درآمیزید و از بدان پرهیزید و بگریزید. بی‌خبران را خبر دهید و جاهلان را بیاموزید. گمراهان را راه نمایید و پرسندگان را پاسخ گوید. بر سفاهت سفیهان شکیب آورید و دندان بر دندان بفرسایید؛ هنگامی که شما را دشنام می‌دهند تا بیازارند و بهتان می‌زنند تا برنجانند؛ چراکه پیش از شما با پیامبران خداوند چنین کردند و بیش از شما با ما چنین می‌کنند. مَثَل شما در میان آن‌ها مَثَل زنبور عسل در میان پرندگان است؛ هیچ پرنده‌ای نیست مگر اینکه او را کوچک می‌شمارد، در حالی که اگر می‌دانست او چه چیزی با خود حمل می‌کند، البته کوچکش نمی‌شمرد. زمین گندیده و زمان مانند مرداری است که باد کرده باشد، ولی شبی را ندیدیم که روزی را در پی نداشته باشد. پس صبر کنید؛ چراکه فرج شما نزدیک است.»



گفتاری از آن جناب در وصف نیکان روزگار

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: شبی به خدمت حضرت منصور هاشمی خراسانی رسیدم، در حالی که تنها بود و از پس پنجره به ستارگان آسمان می‌نگریست. عرض کردم: «فدایت شوم، به چه می‌اندیشی؟» بی‌آنکه نگاه خود را از ستارگان آسمان بردارد، فرمود:

«فلانی! خداوند در گیر و دار این دوران، در این روزگاری که آفتاب دین در پس ابرهای تیره پنهان است، بندگانی دارد که همواره در دل‌های آنان است. آن‌ها در دیده‌ها از نور بیداری چراغی می‌افروزند و مردم را به یاد روزهای خدا می‌اندازند و فرجام عبرت‌آموز گذشتگان را خاطر نشان می‌سازند. آن‌ها همچون راهنمایان بیابان‌های هولناک و بی‌نشانه‌اند. آن که به حق پیوست را بشارت می‌دهند و آن که به باطل گراید را می‌ترسانند. آری، برای خداوند در گوشه و کنار این زمین پهناور کسانی هستند که از دلبستگی‌های دنیا ذکر او را برگزیده‌اند و داد و ستد، آن‌ها را از نماز اوّل وقت باز نمی‌دارد. روز و شب را با بندگی خداوند می‌گذرانند و هشدارهای او را به گوش غافلان می‌رسانند. دیگران را به عدالت برمی‌انگیزند و خود پیش از آنان به آن می‌پردازند. دل از دنیا کنده‌اند و به ملکوتیان پیوسته‌اند. تو گویی این جهان را پشت سر گذاشته‌اند و به آخرت کوچیده‌اند. یا هنوز در دنیا بند و آنچه در پس پرده است را دیده‌اند. تو گویی به احوال نهان برزخیان پی برده‌اند و روزگاری را در آن به سر برده‌اند. تو گویی قیامت چهره‌ی هولناک خویش را به آن‌ها نشان داده، یا آتش سوزان جهنم آن‌ها را

در میان گرفته است. گویی رازهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و چیزهایی را می‌شنوند که مردم نمی‌شنوند».

سپس به سوی من نگاهی افکند و آهی کشید و در حالی که اشک از دیدگانش سرازیر بود، ادامه داد:

«فلانی! اگر آن‌ها را بیابی و جایگاه بلندشان را ببینی که چگونه دفتر اعمال خویش را گشوده‌اند و برای رسیدگی به حساب خود آماده‌اند؛ می‌اندیشند که چه کارهای کوچک و بزرگی که مأمور به انجام آن بوده‌اند و در آن کوتاهی ورزیده‌اند و چه کارهای بسیاری که از انجام آن ممنوع بوده‌اند و انجام داده‌اند. آن‌ها سنگینی بار گناهان خویش را احساس می‌کنند و از کشیدن آن درمانده شده‌اند و به زانو در آمده‌اند و همچون دردمندان می‌گریند و به خود می‌پیچند. چه شب‌هایی که خواب به چشمشان نمی‌آید و در گوشه‌ای تاریک و خلوت، زانوی تفکر به آغوش می‌گیرند. گاهی به نماز برمی‌خیزند و گاهی به سجده می‌روند. گاهی نیز دیدگان اشک‌بار خویش را به آسمان شب می‌دوزند، چنانکه گویی در میان ستارگان آن به دنبال چیزی می‌گردند. اگر پرده از پیش چشمانت کنار رود خواهی دید که فرشتگان بر آن‌ها فرود آمده‌اند و گرد آن‌ها را فراگرفته‌اند و درهای آسمان به رویشان گشوده شده و بهشت‌های پر نعمت برایشان مهیا گشته است. آه که چه اندازه مشتاق آن‌هایم! بی‌گمان آن‌ها برادران من هستند که زمان از من بازشان داشته و مکان از من جداشان ساخته است، ولی زود باشد که آواز من را چون آواز صاحب کبوترها بشنوند و از هر گوشه‌ی این زمین به سویم بشتابند، تا من را در راهی که آغاز کرده‌ام همراهی‌ام کنند و برای رسیدن به مقصودی که قصد نموده‌ام یاری‌ام رسانند. آن‌گاه آن‌ها را برای من همراهانی پایدار و یارانی وفادار خواهی یافت که علمم را فرا می‌گیرند و از دستبرد نگه می‌دارند و چشمه‌های آن را جاری می‌سازند و برای عمل به آن مسابقه می‌گذارند؛ چراکه آن‌ها را چشمی بینا و گوش‌شنواست و قدر عالم را می‌شناسند. نه کج‌فهم و بدزبانند و نه سست‌کار و ناپردبار. تردید به دلشان راه نمی‌یابد و بدگمانی به سویشان نمی‌تازد. به هم مهر می‌ورزند و با هم می‌سازند. خداوند آن‌ها را بدین خوی پسندیده ستوده و برای این کار فرخنده ذخیره نموده. آن‌ها همچون دانه‌هایی هستند که غربال شده باشند و همچون ابرهای بارانی که از این سو و آن سو به هم پیوسته باشند. اینک اگر سؤالی داری بپرس!»

گفتم: فدایت شوم، به من دعایی بیاموز که در این هنگامه‌ی پرفتنه بخوانم! فرمود:

«در بامداد و شامگاه بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ وَ مِنْ

فُجَاةً نَقِمْتِكَ و مِّنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ و مِّنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ و قُضِيَ! اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ و شِدَّةِ قُوَّتِكَ و بِعَظِيمِ سُلْطَانِكَ و بِقُدْرَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و أَنْ تُعِيدَنِي مِّنْ فِتْنَةِ عِمَاءٍ مُّضَلَّةٍ يَسُوقُهَا إِلَيَّ الشَّيْطَانُ و حَزْبُهُ و يَسُوقُهَا إِلَيَّ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ!

شرح گفتار:

معنای دعایی که بزرگ‌مرد دوران، حضرت منصور هاشمی خراسانی به یکی از یاران و شاگردان خود تعلیم داد این است: «خداوندا! من از زایل شدن نعمتت و از برطرف شدن عافیتت و از ناگهان رسیدن بلایت و از درافتادن به بدبختی و از شرّ چیزی که در قضا و قدر آمده است به تو پناه می‌آورم! خداوندا! من از تو به واسطه‌ی شکوه پادشاهی‌ات و شدت نیرویت و بزرگی سیطره‌ات و قدرتی که بر آفریدگانت داری، مسئلت دارم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و من را از فتنه‌ی کور گمراه کننده‌ای که شیطان و حزب او به سویم سوق می‌دهند و مسیح دجال به سویم سوق می‌دهد پناه دهی!»



خطبه‌ای از آن جناب که در آن جوامع حکمت را گرد آورده است.

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور هاشمی خراسانی در قریه‌ای فرود آمد تا اهل آن را به سوی خداوند و خلیفه‌اش در زمین دعوت کند؛ پس اهل آن از او استقبال کردند و او به مدت سه روز در میان آنان میهمان بود، تا هنگامی که خواست از میان آنان برود، به سوی او شتافتند و پیرامونش را گرفتند و گفتند: ای دوست خدا! پیش از آنکه بروی ما را پند بده؛ چراکه جز به حکمت از تو سخنی نشنیدیم و سخن تو صخره‌ها را به جنبش در می‌آورد؛ پس آن جناب بر لبه‌ی حوضی ایستاد تا همگان او را ببینند و فرمود:

«ای مردم! بدانید که هیچ سرمایه‌ای برای شما سودمندتر از دانایی نیست و مردم یکی از سه کس هستند: کسی که می‌داند، کسی که در صدد دانستن است و کسی که کسی نیست. ای مردم! در زندگی‌های خود فرو نروید و از آن‌چه بر دنیا و آخرت‌تان می‌رود بی‌خبر ننماید. بی‌خبری در این روزگار گناهی بسیار بزرگ است. با قرآن انس بگیرید و آن را به کار بندید. با سنت پیامبر و خاندانش آشنا شوید و از آن پیروی کنید. عقل‌های خود را به کار اندازید و سخنان اینان - و با دست به ملایان و بزرگان قریه اشاره کرد - را بسنجید. اگر آن را مطابق با عقل‌های خود و مطابق با قرآن و سنت یافتید بپذیرید و گرنه به دیوار بزنید و گناه آن

بر گردن من باشد. جز خدا و گماشتگانش در زمین هیچ کس را شایسته‌ی اطاعت ندانید که بیهود را اطاعت از ملایان و بزرگان‌ش گمراه کرد؛ چنانکه در قرآن آمده است: **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾** (توبه/ ۳۱). تقلید ریشه‌ی عقل را می‌خشکاند و جایی برای تفکر نمی‌گذارد. نسبت به باورهای کهنه و دیدگاه‌های غلط خود تعصب نداشته باشید که چنین تعصبی در بازه‌ای از در بازه‌های جهنم است. بهترین شما کسی است که معرفت بیشتری داشته باشد، نه کسی که نماز و روزه‌ی بیشتری دارد. ایمان و عمل صالح مانند این دو انگشت من - و دو انگشت میانی و اشاره را به هم پیوست - به یکدیگر پیوسته‌اند و هیچ یک بدون دیگری شما را سود نمی‌رساند. ایمان، عقیده‌ی درست است و کسی که عقیده‌ی درستی ندارد اگر چه از عابدترین مردم باشد رستگار نخواهد شد. پس عقیده‌ی خود را در میزان عقل قرار دهید و به قرآن و سنت عرضه کنید مبدا که به خطا رفته باشید. شیفته‌ی دنیا نشوید و آخرت خود را به آن نفروشید. آن کس که آخرت خود را به دنیا فروخته معامله‌ی زینباری کرده و ورشکست شده است. از خواهش‌های نفس پیروی نکنید که خواهش‌های نفس را پایانی نیست، بل به ندای وجدان گوش بسپارید که مایه‌ی پشیمانی نخواهد شد. واپسین سخن من با شما این است که امام زمان خود را بشناسید؛ چراکه هر کس امام زمان خود را نشناسد دین خود را شناخته است و در چنین کسی خیری نیست. من چند روزی میهمان شما بودم و اکنون از میان شما می‌روم. شما خوب میزبانی برای من بودید - خداوند شما را خیر دهد -؛ پس آیا من خوب میهمانی برای شما بودم؟»

مردم از هر سو پاسخ دادند: تو بهترین میهمانی بودی که تاکنون داشته‌ایم. پس آن جناب ادامه داد:

«اگر چنین است پس من و سخن من را از یاد نبرید و به یاد یکدیگر بیاورید و به آنانی که من و سخن من را نمی‌شناسند برسانید، شاید خداوند به آنان سود رساند. خداوند درباره‌ی من از شما خواهد پرسید که آیا به سخن بنده‌ام که او را به سوی شما آوردم گوش سپردید؟! من همه‌ی شما را به خداوند مهربان می‌سپارم و امیدوارم که تقدیر، مرا به سوی شما یا شما را به سوی من بازگرداند؛ و السلام علیکم و رحمت الله.»

آن گاه از لبه‌ی حوض پایین آمد و به طرف ملایان قریه که با خشم در کناری ایستاده و به سخنان او گوش سپرده بودند رفت و از آنان دلجویی کرد؛ چراکه دانست از او کینه به دل گرفته‌اند و سپس به همراه یارانش از قریه بیرون شد تا در زمین سیر کند.

خطبه‌ای از آن جناب که مردم را در آن پند می‌دهد و از دلبستگی به دنیا و فراموشی آخرت بر حذر می‌دارد.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: منصور هاشمی خراسانی را دیدم که بر درخت توتی تکیه داده است و گروهی از مردم را پند می‌دهد و می‌فرماید:

«ای بندگان خدا که به گرد آوردن اموال سرگرم شده‌اید و برای تحصیل قدرت مسابقه گذاشته‌اید! بدانید که زندگی شما ناپایدار و مرگ شما نزدیک است. گورها را برای شما کنده‌اند و کفن‌ها را برای شما بریده‌اند. به زودی دنیایی که برای آن رنج‌ها کشیده‌اید و ستم‌ها کرده‌اید و دروغ‌ها گفته‌اید و آبروها برده‌اید، به شما پشت می‌کند و شما را وا می‌گذارد. نه از سکون شما بعد از حرکت متأسف می‌شود و نه از سردی شما بعد از حرارت اندوهگین. بر یتیمی کودکان غصه نمی‌خورد و بر بیوه‌گی همسرانتان دریغ نمی‌ورزد؛ چراکه در جبلت آن رحمی نهاده نشده و در سرشت آن عطفی نیست. کودکان شیرخوار را پا بر گلو فشرده و نوعروسان ناکام را خاک بر سر کرده و از جوانان آرزومند و پیران نیازمند در نگذشته است. چه بسیار مظلومانی که دادشان را نستانده و افتادگانی که دستشان را نگرفته است! آه از فریادهایی که از آن به آسمان است و آه از اشک‌هایی که از آن بر زمین! شما میراث‌خوار گذشتگانید و آیندگان میراث‌خوار شما خواهند بود. در خانه‌های کسانی ساکن شده‌اید که اکنون ساکنان گورها هستند و به مناصب کسانی نائل شده‌اید که اکنون گوشت بر استخوانشان نیست. چه صورتهای زیبایی که باد کرد و منفجر شد و چه بدن‌های ورزیده‌ای که پوسید و مضمحل شد! پس به چه چیز این دنیا دل بسته‌اید و به کجای آن چشم دوخته‌اید؟! در حالی که آنچه گرد آورده‌اید، پراکنده خواهد شد و آنچه ساخته‌اید، ویران. بدن‌های خود را برای کرم‌ها فربه کرده‌اید و اموال خود را برای موربانه‌ها هزینه نموده‌اید. جان‌های شما به جرعه‌ای آویخته و نفس‌هاتان به لقمه‌ای وابسته است. اندام شما ناتوان و آفات دنیا در کمین است. هر جایی که بروید گریبان شما در دست مرگ است و شما را از آن گریزی نیست. نه در قلعه‌های کوه‌ها از آن در امان خواهید بود و نه در زوایای درّه‌ها از آن پنهان. اکنون که فرصتی دارید و می‌توانید، برای آخرت توشه‌ای بگیرید و خود را به کاری وادارید که برایتان سودمند است.»

در این هنگام، جوانی از میان مردم گفت: «ای استاد! بهترین توشه برای آخرت چیست و سودمندترین کار برای ما کدام است؟». آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«با تعلیم تربیت خواهی شد و با رهنمودم راه خواهی یافت؛ چراکه زبانم به حکمت گویاست و از درونم علم می‌جوشد. بهترین توشه برای آخرت پرهیزکاری است و سودمندترین کار برای شما یاری خلیفه‌ی خداوند؛ چراکه پرهیز از بدی بر انجام خوبی مقدم است و یاری خلیفه‌ی خداوند از یاری دیگران اولی. زنه‌ار به یاری ستمگران نپردازید تا خون ستمدیدگان را بریزید و جانب فرمان‌روایان را نگیرید تا جانب مهدی را فرو گذارید! چه کسی بدبخت‌تر از کسی است که آخرت خود را به دنیای دیگران می‌فروشد و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که گماشته‌ی خود را بر گماشته‌ی خداوند مقدم می‌سازد؟! حسرت مانند خون، به همه‌ی اجزایش خواهد رسید و پشیمانی مانند پوست، سر تا پایش را فرا خواهد گرفت، هنگامی که مرگ مانند عقاب بر سر او فرود می‌آید و چنگال‌هایش را مانند تیر در جان او فرو می‌برد، تا او را با خود به جهانی ببرد که بس هولناک و محنت‌انگیز است و بازگشتی از آن متصور نیست».

سپس روی به مردم کرد و با آواز بلند فرمود:

«هان ای مردم! از دنیا روی بگیرید پیش از آنکه از شما روی بگیرد و به آخرت روی آورید پیش از آنکه به شما روی آورد. نفس‌های خود را به پرهیز وادارید و به خوشی عادت ندهید. دنیا را بر خود سخت بگیرید تا آخرت بر شما آسان شود؛ چراکه به خدا سوگند سختی دنیا پایان می‌پذیرد، اما سختی آخرت همیشگی است؛ همچنانکه آسایش دنیا دیری نمی‌پاید و آسایش آخرت جاودان است. آگاه باشید! بهشت جاودان برای کسانی است که بهای آن را پرداخته‌اند و چه سود کرده‌اند کسانی که فانی را به باقی فروخته‌اند! آفرین بر آنان و خوشا به حالشان! گوارایشان باد خشنودی خداوند و پاداش‌های او!».

پس چون برخاست تا برود، آن جوان به نزد او آمد و گفت: «استاد! به من اذن بده تا با شاگردان تو بیایم؛ چراکه من را پس از این در دنیا رغبتی نیست!» آن جناب به او نگاهی انداخت و فرمود:

«اکنون که از دنیا بریدی، با من بیا تا تو را به آخرت رهنمون شوم؛ چراکه راه‌های کوتاهی را می‌شناسم و از روش‌های نیکویی آگاهی دارم».

پس آن جوان با آن جناب همراه شد و به شاگردان او پیوست تا برای یاری مهدی تعلیم داده شود.



دعایی از آن جناب که به جوانی سرگشته و جویای هدایت تعلیم فرمود.

أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَدَخَلَ مَسْجِدًا لِيُصَلِّيَ فِيهِ فَرَأَى شَابًا يَبْكِي فِي زَاوِيَةٍ وَتَجْرِي دُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَقَالَ: مَا يَبْكِيكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟! إِنْ تَبْكِي عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا ذَاهِبَةٌ تَبْكِي أَوْ لَا تَبْكِي وَإِنْ تَبْكِي لِلْآخِرَةِ فَإِنَّهَا آتِيَةٌ تَبْكِي أَوْ لَا تَبْكِي! قَالَ الشَّابُّ: إِنَّمَا أَبْكِي لِحَبْرَتِي فِي الدِّينِ! قَدْ رُفِعَتْ رِيَابُكَ وَ لَا أَدْرِي أَيًّا مِنْ أَيِّ فَأَخَافُ أَنْ أَجْحَدَ حَقًّا أَوْ أَصْدَقَ بَاطِلًا فَكُونْ مِنَ الصَّالِّينَ! قَالَ الْمُنْصُورُ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ دُعَاءِ الْمُنِيبِينَ؟ قَالَ: وَ مَا دُعَاءُ الْمُنِيبِينَ؟ قَالَ: قُلْ عَقِبْ كُلِّ صَلَاةٍ:

«اللَّهُمَّ اسئلكم بي الطريقة المثلى و اجعلني على ملتك أموت و أحيى و وفقني إذا اشتكلت علي الأُمور لأهداها و إذا تشابهت الأعمال لأزكها و إذا تناقضت الميول لأرضاها و صل على محمد و آل محمد و أربي الحق حقا فأتبعه و الباطل باطلا فأجتنبه و لا تجعله علي متشابهها فأتبع هواي بغير هدى منك و اجعل هواي تبعاً لطاعتك و خذ رضا نفسك من نفسي و اهدني لما احتلت فيه من الحق بإذنك، إنك تهدي من تشاء إلى صراطٍ مستقيم»!

قال أبو إبراهيم: فما أعجبني إلا أنني رأيت الشاب بعد أشهر في جماعة من أصحابنا، فقلت له: أتعرّفني؟ قال: نعم، أنت الذي كنت مع المنصور في المسجد إذ علمني دعاء المنيبين! قلت: نعم و ما هداك لهذا؟ قال: هدايني الله بذلك الدعاء! كنت يوماً في المسجد أدعو به فسمعت رجلاً من ورأتي يختصمان فيقول أحدهما للآخر: ما أنصف الناس! جاءهم رجل دعاهم إلى محمد عمر فأجابوه ثم جاءهم رجل دعاهم إلى أبي بكر البغدادي فأجابوه ثم جاءهم رجل دعاهم إلى المهدي فلم يجيبوه! لا والله ما كان ذلك بإنصاف! فارتعدت فرأيتني، فأقبلت عليه و قلت: من ذا الذي دعا الناس إلى المهدي فلم يجيبوه؟! قال: رجل خراساني يقال له المنصور! قلت: و أين يوجد هذا الرجل؟ قال: لا أدري و لكن هنا رجلاً من أصحابه يدلك عليه إن وجد فيك خيراً، فلقيته فدلتني على المنصور فعلمت أنه هو الذي علمني دعاء المنيبين فأجابته الله!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: به همراه منصور هاشمی خراسانی بودم، پس به مسجدی درآمد تا در آن نماز بگذارد، پس جوانی را دید که در گوشه‌ای می‌گریه و اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر است، پس نزدیک او ایستاد و فرمود: چه چیزی تو را

می‌گریاند ای بنده‌ی خدا؟! اگر بر دنیا گریه می‌کنی، هرآینه آن از بین خواهد رفت، چه گریه کنی و چه گریه نکنی و اگر برای آخرت می‌گریی، هرآینه آن خواهد آمد چه گریه کنی و چه گریه نکنی! جوان گفت: برای حیرت خود در دینم گریه می‌کنم! پرچم‌هایی (در هر طرف) بلند شده است و من نمی‌دانم کدام از کدام است، پس می‌ترسم که حقی را انکار کنم یا باطلی را تصدیق نمایم و از گمراهان باشم! منصور فرمود: «بی‌گمان خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند و هر کس که انابه کند را به سوی خود هدایت می‌فرماید» (رعد/ ۲۷)، پس چه چیزی تو را از دعای انابه کنندگان باز می‌دارد؟ گفت: دعای انابه کنندگان کدام است؟ فرمود: به دنبال هر نماز بگو:

«خدایا! من را به بهترین طریقه رهسپار فرما و چنانم قرار ده که بر کیش تو بمیرم و زندگی کنم و من را چون امور بر من مشکل می‌شود به درست‌ترین آن‌ها و چون کارها بر من مشتبه می‌شود به پاکیزه‌ترین آن‌ها و چون آیین‌ها با یکدیگر تناقض می‌یابند به پسندیده‌ترین آن‌ها موفّق کن و بر محمّد و آل محمّد درود فرست و حقّ را به من حقّ بنما تا از آن پیروی کنم و باطل را باطل (نشانم بده) تا از آن دوری کنم و آن را بر من متشابه قرار نده که از خواهش خودم بدون هدایتی از تو پیروی کنم و خواهش من را تابع طاعت خودت قرار بده و رضای خودت را از نفس من بگیر و من را با اذن خودت به چیزی از حق که درباره‌ی آن اختلاف شده است هدایت فرما؛ چراکه تو هر کس را بخواهی به راه راست هدایت می‌فرمایی!»

ابو ابراهیم گفت: پس من را شگفت‌زده نکرد مگر آنکه این جوان را چند ماه بعد در میان گروهی از یارانمان دیدم، پس به او گفتم: آیا من را می‌شناسی؟ گفت: آری، تو همان هستی که به همراه منصور در مسجد بودی هنگامی که دعای منیبین را به من تعلیم داد! گفتم: آری، چه چیزی تو را به این هدایت کرد؟ گفت: خداوند من را با آن دعا هدایت کرد! روزی در مسجد نشسته بودم و آن دعا را می‌خواندم، پس شنیدم که دو مرد در پشت سرم با یکدیگر گفتگو می‌کنند، پس یکی به دیگری می‌گوید: مردم انصاف ندادند! مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی محمّد عمر دعوت کرد پس او را اجابت کردند، سپس مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی ابو بکر بغدادی دعوت کرد پس او را اجابت کردند، سپس مردی به نزدشان آمد و آنان را به سوی مهدی دعوت کرد، پس او را اجابت نکردند! نه به خدا سوگند این انصاف نبود! پس بدنم به لرزه افتاد و به او رو کردم و گفتم: آن کدام مرد بود که مردم را به سوی مهدی دعوت کرد، پس او را اجابت نکردند؟! گفت: مردی خراسانی

که به او منصور می‌گویند! گفتیم: این مرد را کجا می‌توان یافت؟ گفت: نمی‌دانم، ولی اینجا مردی از اصحاب او هست که اگر در تو خیری بیابد تو را به او دلالت می‌کند، پس او را دیدم و او من را به منصور دلالت کرد، پس دریافتیم او همان کسی است که دعای منیبین را به من آموخت و خداوند آن را اجابت کرد!



دوازده گفتار از آن جناب در نهی از جدال و مخاصمه با مردم دربارهی آن جناب و دعوت آنان به سوی این کار

۱. أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ الْحُجْرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ أَنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَأَتْبِدُوهُ إِلَيْهِمْ تَبْدَأَ، فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ وَمَنْ أَنْكَرَ فَذَرُوهُ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فَتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ ضَلِيعٍ وَدَاهِيَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْهِ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا أَنَا وَأَصْحَابِي، فَتَرْتَحِلْ إِلَى الْمَهْدِيِّ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: بر جناب منصور هاشمی خراسانی وارد شدم، پس شنیدم که به یارانش می‌فرماید: هرآینه به خدا سوگند من می‌دانم که دل‌های مردمان از این گفتار شما تنفر می‌یابد، پس اندکی از آن را به سویشان بیندازید، پس هر کس به آن اقرار نمود برایش بیفزایید و هر کس آن را انکار کرد رهاش کنید! هرآینه ناگزیر فتنه‌ای خواهد بود که هر متبحر و زبرکی در آن فرو می‌ریزد تا جایی که کسی که یک مو را به دو مو تقسیم می‌کند در آن فرو می‌ریزد، تا جایی که جز من و یارانم باقی نمی‌مانیم، پس به سوی مهدی کوچ می‌کنیم!

۲. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَفْصَحَ مِنَ الْمُنْصُورِ، فَسَمِعْتُهُ يَوْمًا يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَرَأَيْتُمْ هَذِهِ الْفِتْنَةَ الَّتِي قَدْ أَحَاطَتْ بِالْقَوْمِ؟ فَإِنَّهَا لَا تَعْيِيكُمْ وَ سَوْفَ تَظَلُّ مُدْبِرَةً وَ سَتَاتِيكُمْ مِنْ بَعْدِهَا فَتَنٌ صَمَاءٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ تَشْهَرُ لَكُمْ سُيُوفَهَا وَ تَبْعَثُ إِلَيْكُمْ جُبُوشَهَا وَ أَنْتُمْ جَذِبِلُهَا الْمُحَكِّكُ وَ عَذِيَّتُهَا الْمَرْجَبُ! فَلَا تَعْجَلُوا لِعَجَلَةِ النَّاسِ وَ لَا تَغْتَرُوا بِشِدَّةِ الْبَأْسِ، فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ وَ لَيْسَ بِيَوْمِكُمْ وَ سَيَذْهَبُ قَرِيبًا فَيَذْهَبُونَ مَعَهُ ثُمَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ يَوْمٌ يَصْعَدُونَ فِيهِ فَلَا يَجِدُونَ دُونَكُمْ وَ يَنْزِلُونَ فِيهِ فَلَا يَجِدُونَ دُونَكُمْ فَيَهْرَعُونَ إِلَيْكُمْ كَمَا يَهْرَعُ الْإِبِلُ إِلَى بَيْتَةِ الْمُنْهَلِ! فَلَنَا: أَلْفَنْدَعُوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: أَدْعُو بِشَرَاطِ اللَّهِ مِنْ رَجَوْتُمْ إِيَابَتَهُ وَ لَا تَأْخُذُوا جُبُوبَ الْكَارِهِينَ وَ لَا تَجْرُوا أَكْمَامَ الْمُعْرِضِينَ فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ الدَّعْوَةُ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ الْهِدَايَةُ ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: احدی را (چه به فارسی و چه به عربی) فصیح‌تر از جناب منصور ندیدم، پس روزی شنیدم که به یاران خود می‌فرماید: آیا این فتنه‌هایی که قوم را در میان گرفته‌اند می‌بینید؟! هرآینه آن‌ها به شما مربوط نمی‌شوند و به زودی رویگردان می‌شوند و پس از آن‌ها فتنه‌های کر و کور و تاریکی به سراغ شما می‌آیند که شمشیرهاشان را برای شما برهنه و لشکریانشان را به سوی شما روانه می‌کنند، در حالی که شما درمانگر شتر پیس‌شان و نخل گران‌بار در حفاظشان هستید! پس با عجله‌ی مردم عجله نکنید و به شدت گرفتن درگیری‌ها فریفته نشوید؛ چراکه امروز روز گروه‌ها است و روز شما نیست و به زودی می‌رود و آنان نیز با آن می‌روند، سپس بر مردم روزی می‌آید که در آن بالا می‌روند و کسی جز شما را نمی‌یابد و پایین می‌آیند و کسی جز شما را نمی‌یابد، پس به سوی شما می‌شتابند همان طور که شتران به سوی باقی مانده‌ی (آب در) آبشخور می‌شتابند! گفتیم: آیا با این وصف، آنان را به سوی این کار دعوت کنیم؟ فرمود: با شرایط خداوند هر کس که به اجابت او امیدوار هستید را دعوت کنید و گریبان کسانی که علاقه‌ای (به این کار) ندارند را نگیرید و آستین کسانی که (از آن) روی می‌گردانند را نکشید (یعنی بیش از حد اصرار نکنید)؛ چراکه بر شما تنها دعوت است و هدایت بر شما نیست «و خداوند هر کس را که بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند» (بقره/ ۲۱۳)!

شرح گفتار:

واژه‌ی «الْجُدَيْلُ الْمُحَكَّكُ» در گفتار فصیح آن جناب به معنای چوب محکمی است که در زمین نصب کرده باشند تا شتر جَرَب، بدنش را به آن بساید و درمان شود، هنگامی که شتران بسیاری را درمان کرده باشد و «الْعَدِيْقُ الْمُرَجَّبُ» به معنای نخل گران‌باری است که شاخه‌های آن را به گرد خوشه‌هایش پیچیده و بسته باشند تا باد نتواند به آن‌ها آسیبی برساند و با این وصف، مراد آن جناب از عبارت «أَنْتُمْ جُدَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ وَ عَدِيْقُهَا الْمُرَجَّبُ» این است که یارانش به برکت تربیت آن جناب، مانند چوب محکم و کارآموده‌ای نصب شده در زمین هستند که فتنه‌های آینده مانند شتران پیس، خود را به آنان می‌سایند تا درمان شوند؛ همچنانکه تحت رهبری آن جناب، مانند نخل گران‌باری با خوشه‌هایی بسته شده هستند که بادهای فتنه‌های آینده نمی‌توانند به آنان آسیبی برسانند.

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَالْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

عِنْدَ الْمَنْصُورِ فِي بَيْتِهِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا وَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ سَيُكْرَهُ وَيُبْطَلُ وَتَأْخُذُ زُرُوتَهُ وَيُسَاءُ إِلَى مَنْ يَظْهَرُهُ جَهْلًا وَعُدْوَانًا! فَكُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا إِلَى أَمْرِكُمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ! أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ لَهُ أَهْلًا دَخَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ فَإِذَا شَاءَ أَدْخَلَهُمْ فِي ذَلِكَ لَا يَزِيدُ وَاحِدًا وَلَا يَنْقُصُ؟! ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾!

ترجمه گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: من و حسن بن قاسم و محمد بن ابراهیم نزد منصور در خانه‌ی آن جناب بودیم، پس به ما متوجه شد و فرمود: هرآینه این امری که شما بر آن هستید انکار خواهد شد و باطل شمرده خواهد شد و روابنش دستگیر خواهند شد و به کسانی که آن را اظهار می‌دارند از روی نادانی و دشمنی بدی خواهد شد! پس از مردم دست بردارید و کسی که اهلیش نیست را به سوی امرتان دعوت نکنید! آیا نمی‌دانید برای آن اهلی هست که خداوند متعال آنان را در علم خود ذخیره کرده است و هرگاه بخواید آنان را به آن داخل می‌کند و یک نفر را نمی‌افزاید و کم نمی‌کند؟! «هرآینه خداوند به کارش رسنده است، خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است» (طلاق / ۳)!

۴ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قَالَ لَنَا الْمَنْصُورُ: لَا تَحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ! أَنْجِبُونَ أَنْ يُكْذِبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟! إِنَّ مِنَ الْقُرْآنِ آيَاتٍ لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهَا إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾! فَكُفُّوا عَنِ هَؤُلَاءِ السَّفَلَةِ وَلَا تَدْعُوهُمْ إِلَى أَمْرِكُمْ! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَمْ يَزَالُوا فِي ضَلَالٍ وَ اخْتِلَافٍ فِي الدِّينِ وَ تَبْدِيلٍ لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ إِظْهَارِ الْبِدْعِ وَ إِطْطَالِ السُّنَنِ وَ اتِّبَاعِ الْجَبَابِرَةِ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى يَوْمِهِمْ هَذَا! فَذَرُوهُمْ يَخْوَضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ!

ترجمه گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: جناب منصور به ما فرمود: به مردم چیزی که درک نمی‌کنند را نگویند! آیا دوست می‌دارید که خداوند و پیامبرش را تکذیب کنند؟! هرآینه آیاتی از قرآن هستند که تأویل آن‌ها را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند، یکی از آن‌ها این سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: «و دیگرانی از آنان که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند را (بر می‌انگیزد) و او عزت‌مند حکیم است» (جمعه / ۳)! پس از این فرومایگان دست بردارید و آنان را به کارتان دعوت نکنید؛ زیرا به کسی که جانم به دست اوست سوگند همواره از روزی که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به نزد خود برده است تا امروز، در

حال گمراهی و اختلافی در دین و دگرگون کردن چیزی که خداوند در کتابش نازل کرده است و آشکار کردن بدعتها و تعطیل کردن سنت‌ها و پیروی کردن از جباران بوده‌اند! پس آنان را وا گذارید که فرو روند و بازی کنند تا روزی که وعده داده می‌شوند را ببینند!

۵ . أَحْبَبْنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمَنْصُورِ فِي مَجْلِسٍ وَكَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَيَجِيبُهُمْ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ أَسْئَلَتِهِمْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ آتَاكَ عِلْمًا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَ قَدْ وَعَدْنَا عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ رَجُلًا يَخْرُجُ مِنْ هَذِهِ الْبِلْدَةِ يُقَالُ لَهُ الْمَنْصُورُ يُوْطِئُ لِلْمُهْدِيِّ سُلْطَانَهُ وَ أَنْتَ مَعَ عِلْمِكَ هَذَا وَ دَعْوَتِكَ إِلَى الْمُهْدِيِّ يُقَالُ لَكَ الْمَنْصُورُ، فَهَلْ أَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ! فَلَمَّا أَلْحَ عَلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ: لَوْ أَنْتُمْ قُلْتُمْ مَا قُلْنَا وَ سَكْتُمْ عَمَّا سَكْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَكُمْ! فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّهُمْ يُعَيِّرُونَكَ وَ يَقُولُونَ لَوْ جَاءَ ذَلِكَ الَّذِي وَعَدْنَا لَتَظَاهَرَ لِلنَّاسِ وَ لَمْ يَسْتَبِرْ عَنْهُمْ! قَالَ: كَذَبُوا! أَمَا بَلَّغْتُمْ قَوْلِي عَلَيْهِ فِيهِ: «أَلَا وَ إِنِّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا بِسِرِّي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَحْدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَبْحُلَّ فِيهَا رِتْقًا وَ يُعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَ يَصْدَعَ شَعْبًا وَ يَشْعَبَ صَدْعًا فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ»؟! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّا نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ رَبَّمَا نُخَاصِمُهُمْ! قَالَ: إِنَّا كُمْ وَ الْخُصُومَةُ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّعَائِنَ! إِنَّمَا عَلَيْكُمُ الدُّعْوَةُ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمُ الْخُصُومَةُ! قَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ لَا نُخَاصِمُهُمْ وَ هُمْ يَسْأَلُونَنَا؟! قَالَ: إِذَا سَأَلُوكُمْ لِيُخَاصِمُوكُمْ فَلَا تُجِيبُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ: «اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف ما را خبر داد، گفت: به همراه جناب منصور در مجلسی بودم و مردم درباره‌ی هر چیزی از آن جناب می‌پرسیدند و آن جناب پاسخ می‌داد، پس چون از پرسش‌های خود فارغ شدند، مردی به آن جناب گفت: خداوند به تو علمی داده که به احدی از جهانیان نداده، در حالی که به ما با زبان پیامبرش مردی را وعده داده است که از این سرزمین بیرون می‌آید و به او منصور گفته می‌شود و برای حکومت مهدی زمینه‌سازی می‌کند و به تو نیز با وجود این علمت و دعوتی که به سوی مهدی می‌کنی منصور گفته می‌شود، پس آیا تو همو هستی؟ فرمود: من جز یکی از مردم نیستم! پس چون آن مرد بسیار پافشاری کرد، آن جناب فرمود: اگر شما چیزی که ما می‌گوییم را بگویید و چیزی که ما مسکوت می‌گذاریم را مسکوت بگذارید برایتان بهتر است! پس آن مرد گفت: آن‌ها تو را سرزنش می‌کنند و می‌گویند اگر آن کسی که به ما وعده داده شده است آمده بود خود را به مردم نشان می‌داد و از آنان پنهان نمی‌شد! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا سخن علی درباره‌ی او به آن‌ها نرسیده

است که فرمود: «آگاه باشید! کسی از ما که آن دوران را درک می‌کند با چراغی فروزان در آن گام بر می‌دارد و پا بر جای پای صالحان می‌گذارد، تا بندی را در آن بگشاید و اسیری را در آن برهاند و جمعی را در آن پراکنده سازد و پراکندگانی را در آن گرد آورد، در حالی که از مردم پنهان است، تا حدی که جستجوگران از او اثری نمی‌بینند اگرچه پی در پی نظر می‌کنند!» آن مرد گفت: ما مردم را به سوی این امر دعوت می‌کنیم و چه بسا با آنان به مخاصمه (یعنی مجادله‌ی خصمانه) می‌پردازیم! فرمود: از خصومت بپرهیزید؛ چراکه آن ذهن را درگیر می‌کند و نفاق را پدید می‌آورد و کینه را کسب می‌نماید! وظیفه‌ی شما تنها دعوت است و خصومت وظیفه‌ی شما نیست! آن مرد گفت: چگونه با آنان مخاصمه نکنیم در حالی که از ما می‌پرسند؟! فرمود: هرگاه برای این منظور از شما پرسیدند که با شما مخاصمه (یعنی مجادله‌ی خصمانه) کنند، به آنان پاسخ ندهید و بگویید: «خداوند پروردگار ما و شماست، کارهای ما برای خودمان و کارهای شما برای خودتان است، میان ما و شما بحثی نیست، خداوند میانمان جمع می‌کند و بازگشت (همه‌ی ما) به سوی اوست» (شوری / ۱۵)!

۶ . أَخْبَرَنَا وَوَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: إِنِّي أَخْبَرْتُ أَنَّكَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ فَتَكْثُرُ عَلَيْهِمْ! قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا كَتَبَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ! ثُمَّ قَالَ: حَرَامٌ عَلَى عَبْدِ كَذَبِ الْحَقِّ أَوْلَ مَرَّةٍ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ أَبَدًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ شَاكًا أَوْ يَكُونَ مِنَ الْمُعَارِينِ! قُلْتُ: وَمَنِ الْمُعَارُونَ؟! قَالَ: الَّذِينَ أَعَارَهُمُ اللَّهُ الْإِيمَانَ ثُمَّ سَلَبَهُمْ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَنَقَلَبْ أَفْعِدَّتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾!؟

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور به من فرمود: من آگاهی یافته‌ام که تو مردم را به این کار فرا می‌خوانی، پس با آنان زیاد بحث می‌کنی! گفتم: بله، فرمود: این کار را نکن؛ چراکه هرگاه خداوند بلندمرتبه بر بنده‌ای نوشته باشد که به این کار داخل شود، به آن سریع‌تر از پرنده به آشیانه‌اش داخل می‌شود! سپس فرمود: بر بنده‌ای که حق را در بار نخست تکذیب کرد حرام (یعنی محال) است که دیگر به آن ایمان آورد، مگر اینکه شک کننده یا از عاریه گیرندگان باشد! گفتم: عاریه گیرندگان کیانند؟! فرمود: کسانی که خداوند ایمان را به آنان عاریه می‌دهد و سپس از آنان واپس می‌گیرد! آیا سخن او را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و دل‌ها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم همان طور که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را در طغیان شان وا می‌گذاریم تا سرگشته باشند» (أنعام / ۱۱۰)!

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ فَيَطْغَوْا وَيَكْفُرُوا! إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ لَصَعْبًا ثَقِيلًا لَوْ حَمَلْتَهُ الْجِبَالُ عَجَزَتْ عَنْ حَمَلِهِ! فَلَا تَحْمِلُوهُ عَلَى الْأَعْنَاقِ الضَّعِيفَةِ الْخَاضِعَةِ لِلْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَتَكْسِرُوهَا كَمَا يَكْسِرُ الْقَصَابُ عُنُقَ الْبَعِيرِ! فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَمَا حَدَّثْتَهُمْ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؟! فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: لَا وَاللَّهِ! إِنَّمَا حَدَّثْتُهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ! حَدَّثْتُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: به مردم چیزی که نمی‌شناسند را نگویید که سر می‌کشند و منکر می‌شوند! هر آینه بخشی از علم بسیار دشوار و سنگین است، تا حدی که اگر کوه‌ها آن را بردارند از حمل آن ناتوان می‌شوند! پس آن را بر گردن‌های ضعیف و خاضع در برابر زندگی دنیا نگذارید که آن‌ها را می‌شکنند، همان طور که قصاب گردن شتر (قربانی) را می‌شکند! (عبد الله می‌گوید: در این هنگام من با خودم گفتم: آیا او خود به آنان چیزی را نگفت که نمی‌شناسند؟! پس آن جناب به من روی نمود و فرمود: نه به خدا سوگند! من تنها چیزی را به آنان گفتم که می‌شناسند همان طور که پسرانشان را می‌شناسند! من کتاب خداوند را به آنان گفتم!

۸ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخُتْلَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ فِينَا، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُجِيبُوا لَأَحْبَبْنَا! قُلْتُ: وَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ أَنْ يُجِيبُوكُمْ؟! قَالَ: مَا فِي بُطُونِهِمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور به من فرمود: با مردم درباره‌ی ما بگوئو نکنید؛ چرا که مردم اگر می‌توانستند ما را دوست داشته باشند، حتماً دوست می‌داشتند! گفتم: چه چیزی آنان را باز می‌دارد از اینکه شما را دوست داشته باشند؟! فرمود: چیزی که در شکم‌هاشان است!

۹ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: ادْعُوا النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: اعْرِضْهُ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخَاصِمُهُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آیا مردم را به این کار دعوت کنم؟ فرمود: آن را بر آنان عرضه کن، ولی با آنان بگوئو نکن!

۱۰. أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَرْبَعٌ يُمِشُّنَ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ وَ مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى! قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بن عبد السلام ما را خبر داد، گفت: منصور فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار چیز دل را می‌میراند: گناه بر روی گناه و جرّ و بحث بسیار با زنان و جدال کردن با احمق که تو بگویی و او بگوید، در حالی که او هرگز به سوی خیر باز نمی‌گردد و همنشین با مردگان! گفته شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: هر ثروتمند بی‌درد!

۱۱. أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجَنْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ تَرَكَ الْكِذْبَ وَ إِنْ كَانَ مَازِحًا وَ تَرَكَ الْفِصَاصَ وَ إِنْ كَانَ مَنْصُورًا!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: خوشا به حال کسی که جدال را ترک کند اگرچه بر حق باشد و دروغ را ترک کند اگرچه به مزاح باشد و قصاص را ترک کند اگرچه مورد حمایت (قانون) باشد!

۱۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ خَطَأً مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ صَادِقٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبیب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از برخوردارترین مردم کسی است که جدال را وا می‌نهد در حالی که راست می‌گوید!



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت بوسیدن دست کسی جز پدر و مادر و امام مفترض الطاعة و حرمت بوسیدن دست ظالمان

۱. أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّجِسْتَانِيِّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ جَمِيعًا قَالَا: أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَقْبَلَ يَدَ الْمَنْصُورِ فَأَبْعَدَ يَدَهُ وَ قَالَ لَهُ: أ تُرِيدُ أَنْ تُعْرِيَنِي كَمَا تُعْرِئُ هَؤُلَاءِ الدَّجَاجِلَةَ؟! لَا يَقْبَلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ! قَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ إِلَّا لِأَعْلَمَ أَهْوَى مِنَ الدَّجَاجِلَةِ أَمْ لَا، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی و عبد الله بن حبيب طبری هر دو ما را خبر دادند، گفتند: مردی خواست که دست جناب منصور را ببوسد، پس آن جناب دست خود را دور کرد و به او فرمود: آیا می‌خواهی من را فریب دهی همان گونه که این دجالان را فریب می‌دهی؟! کسی دست کسی را نبوسد مگر آنکه امامی مفترض الطاعة باشد! مرد (پس از آن به ما) گفت: به خدا سوگند این کار را نکردم مگر برای اینکه بدانم آیا او هم از دجالان است یا نه، پس دانستم که او از آنان نیست!

شرح گفتار:

مراد این انسان کامل از عبارت «آیا می‌خواهی من را فریب دهی همان گونه که این دجالان را فریب می‌دهی؟!»، آن است که تو با بوسیدن دست این حاکمان، عالمان و مدعیان گمراه، در واقع آنان را می‌فریبی؛ چراکه مانند شیطان، از یک سو آنان را به خودبزرگ‌بینی و استضعاف مردم سوق می‌دهی و از سوی دیگر با این چابلوسی، اعتماد کاذب آنان به خود را جلب می‌کنی تا با اعتماد کاذب به دست‌بوسانی مانند تو، بر مردم ستم روا دارند، در حالی که من از این حاکمان، عالمان و مدعیان گمراه نیستم تا خام تو شوم و از این رو، به تو اجازه نمی‌دهم که با من بازی کنی! این است تفاوت اولیاء خدا و اولیاء شیطان که از آسمان تا زمین است و بر صاحبان بینش‌ها پوشیده نمی‌ماند: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (حشر / ۲): «پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینش‌ها!»

۲ . أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ فَرْهَادٍ الْمَهَابَادِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدًا صَالِحًا يَقُولُ: مَنْ قَبَّلَ يَدَ ظَالِمٍ يُظْهِرُ بِذَلِكَ وَلَايَتَهُ فَكَأَنَّمَا قَبَّلَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى!

ترجمه‌ی گفتار:

موسی بن فرهاد مهابادی ما را خبر داد، گفت: شنیدم بنده‌ای صالح (یعنی جناب منصور) می‌فرماید: هر کس دست ظالمی را بوسه زند تا با آن تولی او را اظهار کند، مانند این است که بر لات و عزی بوسه زده باشد!

شرح گفتار:

«لات» و «عزی» نام دو بت از بت‌های مشرکان در زمان جاهلیت است و بوسه زدن بر آن دو کنایه از پرستش آن دو است که شرک شمرده می‌شود و با این وصف، کسانی که بر دست حاکمان ظالم و عالمان وابسته به آنان بوسه می‌زنند تا تولی آنان را اظهار کنند، مانند بت‌پرستان هستند.

۳ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنِ الرَّجُلِ يَتَمَلُّ يَدَ الْوَالِدِيهِ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾؟!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختالانی ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی مردی پرسیدم که دست پدر و مادرش را می‌بوسد، فرمود: اشکالی ندارد، آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و بال فروتنی را از مهربانی برای آن دو فرود آور» (إسراء / ۲۴)؟!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح دیگری برای این حکمت‌ها، به پرسش و پاسخ ۸۶ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: أَكْثَرُوا زِيَارَةَ الْقُبُورِ فَإِنَّهَا مُفِيدَةٌ لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: قبور را بسیار زیارت کنید؛ چراکه آن برای زندگان و مردگان مفید است!

برای خواندن ادامه‌ی این چهار گفتار، به صفحه ۲۵۶ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی کراهت آب دهان انداختن بر گذرگاه

أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: بَصَقَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ رَجُلٌ فِي الطَّرِيقِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ بَوَّجْهَهُ، فَقُلْتُ: لِمَ أَعْرَضْتَ عَنْهُ؟! قَالَ: مَا أَنَا أَعْرَضْتُ عَنْهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعْرَضَ عَنْهُ! قُلْتُ: رُبَّمَا لَا بُدَّ مِنْهُ! قَالَ: إِنَّهُ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهُ دَفْنُهُ! ثُمَّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا يَضَطَّرُّ إِلَى ذَلِكَ يَأْخُذُ حِرْقَةً فَيَبْصُقُ فِيهَا ثُمَّ يَرُدُّ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَغْسِلُهَا عِنْدَ الْفِرَاعِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: مردی نزد جناب منصور بر راه آب دهان انداخت، پس آن جناب روی خود را از او برگرداند، پس گفتیم: چرا روی خود را از او

برگرداندی؟! فرمود: من روی خود را از او برنگرداندم، بلکه خدا روی خود را از او برگرداند! گفتیم: گاهی چاره‌ای از این کار نیست! فرمود: آن خطایی است و کفاره‌اش دفن آن است! سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه به آن ناگزیر می‌شد پارچه‌ای بر می‌گرفت، پس در آن آب دهان می‌انداخت و سپس آن را به هم می‌آورد و سپس به هنگام فراغت آن را می‌شست!

شرح گفتار:

روی گرفتن خداوند از مردی که بر راه آب دهان انداخت، به معنای کراهت خداوند از الودگی اوست و کراهت خداوند از الودگی او مفهوم سخن خداوند است که فرموده است: **﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾** (بقره/ ۲۲۲): «خداوند توبه کنندگان را دوست می‌دارد و پاکیزگان را دوست می‌دارد».



سه گفتار از آن جناب در نکوهش تکبر و اهل آن

۱ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْحُجْنَدِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ! قَالَ: صَدَقُوا! **﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾**! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ مُؤْمِنًا؟! قَالَ: لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

جیبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند که فرمود: هر کس در دلش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد وارد بهشت نمی‌شود! فرمود: راست می‌گویند! «گفته می‌شود: از دروازه‌های جهنم درآیید تا در آن جاودان بمانید، پس بد جایگاهی برای متکبران است» (زمر/ ۷۲)! گفتیم: سبحان الله! اگرچه مؤمن باشد؟! فرمود: کسی که در دلش به اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، مؤمن نیست!

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه‌ی ۳۶ مراجعه کنید.



سیره‌ی آن جناب در مواجهه با سائلان که بسیار آموزنده است.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا طَرَقَ الْبَابَ سَائِلٌ يَقُولُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ: أَتَاكُمْ الْعَرِيمُ! فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ لَهُ حَقًّا فِي أَمْوَالِكُمْ؟ فَمَا أَتَاكُمْ إِلَّا لِيَأْخُذَ حَقَّهُ وَطَرَقَ بَابَهُ سَائِلٌ طَرَقًا خَفِيفًا فَفَتَحَ لَهُ الْبَابَ وَقَالَ: إِذَا طَرَقْتَ بَابَنَا فَاطْرُقْهُ كَمَا يَطْرُقُ الدَّائِنُ لِأَنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَقًّا مَعْلُومًا! ثُمَّ تَصَدَّقْ عَلَيْهِ وَآتَاهُ يَوْمًا سَائِلٌ فَلَمْ يَجِدْ فِي الْبَيْتِ مَا تَصَدَّقَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُسْتَحْيِيًّا: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾! فَقَالَ السَّائِلُ: إِنَّمَا أَنَا سَائِلٌ! فَقَالَ: لَا تَرَكَ إِلَّا بَعْضَ عَرْمَائِنَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور هرگاه سائلی دروازه‌ی خانه را می‌زد به اهل خانه می‌فرمود: طلبکار به نزدتان آمد! پس در این باره از او سؤال شد، پس فرمود: آیا نمی‌دانید که برای او در اموال شما حقی هست؟! پس به نزدتان نیامده است مگر برای اینکه حقیش را بگیرد! و (روزی) سائلی دروازه‌اش را به آهستگی زد، پس دروازه را برای او گشود و فرمود: هرگاه دروازه‌ی ما را می‌زنی چنان بزن که طلبکار می‌زند؛ چراکه برای تو نزد ما حقی معلوم است! سپس به او صدقه داد و روزی سائلی به نزد او آمد، پس در خانه چیزی پیدا نکرد که به او صدقه دهد، پس با شرمندگی به او فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و اگر (بدهکار) ناتوان بود، او را تا هنگام توانایی فرصت دهید» (بقره/ ۲۸۰)؛ سائل گفت: من تنها سائلی هستم! پس فرمود: ما تو را جز یکی از طلبکاران خود نمی‌بینیم!

شرح گفتار:

این سیرت آن جناب مناعت و کرامت ممتازی برخاسته از سخن خداوند بلندمرتبه در وصف صالحان است که فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ﴿٢٥﴾ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (معارج/ ۲۴ و ۲۵)؛ «و کسانی که در اموالشان حقی معلومی برای سائل و محروم است» و فرموده است: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (ذاریات/ ۱۹)؛ «و در اموالشان حقی برای سائل و محروم است» و نیز سخن دیگرش که فرموده است: ﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (نساء/ ۸)؛ «پس به آنان از آن روزی بدهید و با شایستگی سخن بگویید» و این الگوی نیکویی برای همه‌ی مسلمانان است تا از تکبر و استخفاف در برابر نیازمندان پرهیزند و صدقات خود را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نگردانند، بلکه خود را موظف به دستگیری از آنان بدانند و ببندارند که ممکن است روزی خود به وضع آنان دچار شوند؛

چراکه زندگی همواره در حال تحوّل و تلوّن است و کسی از وضع خود در آینده آگاهی ندارد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (آل عمران / ۱۴۰)؛ «و این روزها را میان مردم می‌گردانیم».

ره نیک‌مردان آزاده گیر
 چو استاده‌ای دست افتاده گیر
 کرامت جوانمردی و نان‌دهی است
 مقالات بیهوده طبل تهی است
 قیامت کسی بینی اندر بهشت
 که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
 به معنی توان کرد دعوی درست
 دم بی قدم تکیه‌گاهی است سست



گفتاری از آن جناب در نهی از دنیاگرایی و امر به کار برای آخرت

شماری از یارانمان ما را خبر دادند، گفتند: روزی با منصور هاشمی خراسانی به کوهستانی سرسبز رفتیم و بر کنار چشمه‌ای زیبا نشستیم. آن گاه قلم و کاغذ درآوردیم تا چیزی که می‌فرماید را بنویسیم. پس ردای خود را بر سر کشید و فرمود:

«ای برادران! از خواب غفلت بیدار شوید و برای زندگی پس از مرگ اندوخته‌ای فراهم سازید، پیش از آنکه فرصت را از دست بدهید و مانند پاره‌سنگی بر زمین سرد و سخت شوید! نمی‌بینید خویشاوندان خود را که یکی پس از دیگری می‌میرند و به سوی گورها برداشته می‌شوند؟! آیا آنان از گوشت بودند و شما از آهنید یا مرگ را با آنان خصومتی بود و با شما رفاقتی است؟! چنین نیست، بلکه شما نیز مانند آنان می‌خورید و مانند آنان می‌خواهید و مانند آنان محکوم به مرگید؛ در ساعتی که نمی‌دانید از شب است یا از روز یا در نزدیک است یا در دور، ولی می‌دانید که فرا می‌رسد؛ پس همه‌ی بافته‌هاتان را پنبه می‌کند و همه‌ی نقشه‌هاتان را نقش بر آب؛ مانند سفالینه‌ای که ناگهان از دست بیفتد یا آینه‌ای که سنگ در آن آید؛ با آرزوهایی که از یاد می‌روند و کارهایی که ناتمام می‌مانند و حسرتی که هجوم می‌آورد و وحشتی که مستولی می‌شود!

پس آیا دنیا مانند حبابی نیست که کودکی بازیگوش در آن دمیده و به پرواز آن خرسند است، در حالی که آن را بقایبی نیست؟! یا دوستی برفین که به چوب و سنگریزه‌اش آراسته، چونانکه گویی دوستی زنده است، در حالی که با آفتاب ذوب خواهد شد؟!

بی‌گمان دل بستن به ناپایدار خصلت کودکان است؛ پس شما که بزرگسالانید چرا دلبسته‌ی دنیایید؟! آیا عیب نیست بر شما که با این قامت‌های دراز در پی چرخ‌گردان دوانید؟! بگذارید این بازی را برای کودکان و برای کسانی که مانند کودکانند؛ چراکه شما بزرگانید؛ چونان رهگذرانی که ساعتی بر کنار بازی‌گاه کودکان فرود آیند، پس به بازی آنان ننگرند که چگونه بر هم می‌جهند و سپس برخیزند و بروند!

به راستی می‌گویم که دنیا برای شما نیست و شما برای آن نیستید. آیا نمی‌بینید که چگونه از شما گریزان است چونانکه گویی جُدامیانید؟! پس بگذارید آن را برای کسانی که در سر سودای آخرت ندارند؛ چراکه آن نصیب آنان از عیش است؛ مانند جرعه‌ای آب شور در مشکی تفتیده که تشنگی را فرو نمی‌نشانند! چه فرقی دارد برای شما که استخوانی افتاده بر راه را سگی بردارد یا گربه‌ای ببرد در حالی که شما را به آن حاجتی نیست؟! خود را از دنیا بی‌غم سازید و به آخرت مشغول دارید؛ چراکه عن قریب دنیا می‌گذرد و آخرت فرا می‌رسد و چون آخرت فرا رسد گویی هرگز دنیایی نبوده است! از دنیا به چیزی اندک که شکم را از درد و تن را از سرد برهاند بسنده کنید و نیروی‌تان را برای آخرت بگذارید! مبدا بینمتان که گرفتار دنیایید و وقتی برای آخرت نمی‌یابید! مبدا بینمتان که بر سر دنیا با اهلش نزاع دارید و استخوان از دهان سگان می‌ربایید! مبدا بینمتان که برای پول حرص می‌زنید و کلاه از سر این و آن بر می‌دارید! چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟! گویی لعنت بر آن نوشته شده یا نحوست در آن مستتر است! چه بسیار خون‌ها که برای آن ریخته شده و چه بسیار اشک‌ها و آبروها! بهشت را با آن سودا کرده‌اند، در حالی که بهای تخم مرغ و روغن نباتی است! آیا کسانی که آن را بر روی آن انباشته‌اند جز در پارچه‌ای پیچانده می‌شوند که شما پیچانده می‌شوید و جز در سوراخی انداخته می‌شوند که شما انداخته می‌شوید؟! پس با آنان رقابت نکنید و نیروی‌تان را ضایع نگردانید، بلکه رقابت کنید با پرهیزکاران برای رسیدن به بهشت‌هایی که گامی در آن‌ها از دنیا و هر چه در آن است بهتر است!

از دنیا به قدر کفاف قانع باشید و چیزی از آن که ضرورت ندارد را ضروری ندانید. چه می‌کنید با این پول اگر نان کافی برای خوردن و لباس کافی برای پوشیدن و جای کافی

برای خوابیدن دارید؟! آیا از یک شکم بیشتر توانید خورد یا از یک بدن بیشتر توانید پوشید یا از یک جا بیشتر توانید خوابید؟! پول بیشتر از نیاز باری بر گردن است، پس آن را ببخشید و خود را آسوده کنید! صخره‌ای در پیراهن سبک‌تر از پولی در آن است که به آن نیازی ندارید، ولی شما وزنش را احساس نمی‌کنید! پس طمع را از دل برانید و حرص را از سر بیندازید! تعلق را فرو کاهید و توقع را پایین آورید! قناعت را جامه‌ی خود گردانید و سادگی را زیور خود قرار دهید! چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید و دره‌ها را با صبر فرو پوشانید!

باری اکنون که از مرگ گزیری نیست، در حالی بمیرید که برای آخرت کوشانید، نه برای دنیا؛ زیرا کوشش برای آخرت با مرگ به ثمر می‌رسد و کوشش برای دنیا با مرگ بر باد می‌رود! هنگامی که ندا شنیده می‌شود کسی از شما که آزاد است بی‌درنگ به سویش می‌شتابد و کسی از شما که گرفتار است می‌گوید: خانه را چه کنم؟ پیشه را چه کنم؟ بدهی را چه کنم؟ آن را چه کنم؟ این را چه کنم؟ پس بدین سان باز می‌ماند، در حالی که از زیان کاران است. این پند من است برای کسانی که هنوز گوشی شنوا دارند، نه آن هیچ کسان که در گوشی کبر کرده‌اند و در گوش دیگر هوای نفس! پس پندم را به دل سپارید و به کار بندید، باشد که از شما صالحانی پدید آیند و به اصلاح زمین -این ویرانه- یاری رسانند. من گنج شما هستم و شما یابندگان منید؛ پس بنگرید که از من چه بهره‌ای می‌برید؛ زیرا علم عالم از الماس ارزشمندتر است و امت‌هایی را از آتش می‌رهاند و نسل‌هایی را به سعادت می‌رساند.

سپس ردا را از سر گرفت و به سوی آفاق نگریست و فرمود:

«خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم، اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند!»

آن گاه از جای خود برخاست و به سوی چشمه رفت و دست و روی خود را در آن شست. سپس به سوی بوته‌ها روان شد و فرمود:

«چرا نشستهای ای برادران؟! با من بیایید تا در میان گیاهان گردش کنیم و نشانه‌های پروردگاران را ببینیم؛ چراکه نشانه‌های پروردگاران در میان آن‌ها دیدنی است.»

پس ما در عقب او روان شدیم، در حالی که نمی‌دانستیم بر زمین گام می‌زنیم یا بر آسمان.

شرح گفتار:

در این گفتار شگرف، لطایف علمی، عجایب تربیتی و بدایع ادبی فراوانی نهفته است که

بر اهل علم و ادب پوشیده نیست و نظیری برای آن جز در گفتار پیامبران و امامان هدایت یافت نمی‌شود و با این وصف، شایسته است که هر جمله و کلمه‌ی آن مورد بازخوانی و بررسی قرار گیرد؛ همچنانکه در آن مایه‌ی آخرت‌گرایی برای قرنی است که دنیاگرایی را به اوج خود رسانده و با چنین مفاهیم والا و اصیلی بیگانه است. این «فریاد کننده‌ی کلمه‌ی خداوند» به درستی تشخیص داده که ریشه‌ی بیشتر معضلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جهان، سیطره‌ی دنیاگرایی و فراموش شدن آخرت است و از این رو، با حکمتی بی‌مانند و فصاحتی خارق‌العاده که مانند چراغی تابان در حال نورافشانی است، به مبارزه با دنیاگرایی و یادآوری آخرت مشغول است. با این وصف، خوشا به حال «کسانی» که قدر این «گنج» معنوی را می‌دانند و گوش شنیدن پندهای او را دارند و بدا به حال «آن هیچ‌کسان» که هنوز اندر خم کوجهای «تکبر» و «هوای نفس» سرگردانند و به جای بهره‌مندی از «علم عالم»، به تقلید از حاکمان ظالم و مدعیان دروغین مشغولند!

اما گفتار آن جناب که فرموده است: «چه می‌کنید با این پول که بر روی آن نقش بتان است و از لمس آن وضو باید گرفت؟!» اشاره به تصاویر طواغیتی است که بر روی پول‌ها چاپ شده است و بر وجوب یا استحباب شستن دست پس از لمس آن‌ها دلالت دارد و این حکمت کراحت آن جناب از لمس آن‌هاست (بنگرید به: گفتار ۴۸). همچنین، مراد آن جناب از «چاله‌ها» در عبارت «چاله‌ها را با صرفه‌جویی پر کنید» کاستی‌های مالی اندک است که با «صرفه‌جویی» جبران می‌شوند و مراد آن جناب از «درّه‌ها» در عبارت «درّه‌ها را با صبر فرو پوشانید» کمبودهای مالی بزرگ است که ناگزیر باید بر آن‌ها «صبر» نمود و نباید به سبب آن‌ها به حرام روی آورد و مراد آن جناب از «ندا» در عبارت «هنگامی که ندا شنیده می‌شود» ندای آسمانی به نام مهدی یا ندای آن جناب برای حرکت به سوی آن حضرت است که گرفتاران به دنیا از اجابتش باز خواهند ماند و مراد آن جناب از «کلمه‌ی خداوند» در عبارت «خداوند را کلمه‌ای است که من فریاد کننده‌ی آن هستم» ملکوت خداوند یا خلیفه‌ی او در زمین است که آن جناب به سویی دعوت می‌کند «اگرچه کران، کران تا کران این بی‌کران را پر کرده باشند»؛ یعنی ناشنویان دعوت آن جناب، شرق تا غرب جهان را پر کرده باشند و این از عجیب‌ترین و بلیغ‌ترین تعبیر است که جز از آن جناب شنیده نشده و ستایش برای خداوند است که سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و کمالات است.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی کسانی که دعایشان مستجاب نمی‌شود.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُ وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِأَنَّهُ مِنَ الْأَصْنَافِ! قُلْتُ: وَ مَا الْأَصْنَافُ؟! قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَصْنَافٌ لَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ: مِنْهُمْ مَنْ أَدَانَ رَجُلًا دِينًا إِلَى أَجَلٍ فَلَمْ يَكْتُبْ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ شُهُودًا وَ رَجُلٌ يَدْعُو عَلَى ذِي رَحِمٍ وَ رَجُلٌ تُؤْذِيهِ أَمْرَأَتُهُ بِكُلِّ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ هُوَ فِي ذَلِكَ يَدْعُو اللَّهَ عَلَيْهَا وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَرْحِنِي مِنْهَا! فَهَذَا يَقُولُ اللَّهُ لَهُ: عَبْدِي! أَوْ مَا قَلَّدْتُكَ أَمْرَهَا؟! فَإِنْ شِئْتَ خَلَيْتَهَا وَ إِنْ شِئْتَ أَمْسَكْتُهَا وَ رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَالًا ثُمَّ أَنْفَقَهُ فِي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، فَلَمْ يَبْقَ لَهُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ هُوَ فِي ذَلِكَ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ، فَهَذَا يَقُولُ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَوْ لَمْ أَرْزُقْكَ وَ أَعْنَيْتِكَ، أَفَلَا اقْتَصَدْتَ وَ لَمْ تُسْرِفْ؟! إِنِّي لَا أَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ وَ رَجُلٌ قَاعِدٌ فِي بَيْتِهِ وَ هُوَ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ، لَا يَخْرُجُ وَ لَا يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، هَذَا يَقُولُ اللَّهُ لَهُ: عَبْدِي! إِنِّي لَمْ أَخْطُرْ عَلَيْكَ الدُّنْيَا وَ لَمْ أَرْمِكَ فِي جَوَارِحِكَ وَ أَرْضِي وَاسِعَةً، فَلَا تَخْرُجْ وَ تَطْلُبْ الرِّزْقَ؟ فَإِنْ حَرَمْتُكَ عَدْرَتِكَ وَ إِنْ رَزَقْتُكَ فَهُوَ الَّذِي تُرِيدُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: گاهی یکی از شما خدا را می‌خواند ولی او را اجابت نمی‌کند و آن نیست مگر برای اینکه او یکی از اصناف است! گفتیم: اصناف کدام است؟! فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چند صنف هستند که دعایشان مستجاب نمی‌شود: یکی از آن‌ها کسی است که به مردی برای مدتی قرض داده ولی نوشته و شاهدانی از او نگرفته است، دیگری کسی است که خویشاوند خود را نفرین می‌کند، دیگری کسی است که زنش او را به هر نحوی که می‌تواند آزار می‌دهد و او در آن حال خدا را می‌خواند و می‌گوید: خدایا! من را از او راحت کن! پس خداوند به او می‌فرماید: بنده‌ی من! آیا کار او را در اختیار تو قرار نداده‌ام؟! پس اگر می‌خواهی رهایش کن و اگر می‌خواهی نگاهش دار! دیگری کسی است که خداوند به او مالی عطا فرموده، پس او آن را در کارهای پسندیده و پرهیزکارانه مصرف کرده و هیچ چیز از آن را باقی نگذاشته است و در این حال خدا را می‌خواند که او را روزی دهد، پس خداوند تبارک و تعالی به او می‌فرماید: آیا تو را روزی ندادم و بی‌نیاز نکردم؟! چرا میانه‌روی نکردی و اسراف کردی؟! من اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارم! دیگری کسی که در خانه‌اش نشسته است و خدا را می‌خواند که به او روزی دهد، در حالی که بیرون نمی‌رود و فضل خدا را طوری که خدا به او امر کرده است جستجو نمی‌کند، پس خداوند به او می‌فرماید: بنده‌ی من! من دنیا را

از تو باز نداشتهم و دست و پایت را نبسته‌ام و زمینم پهناور است، پس آیا بیرون نمی‌روی و روزی را جستجو نمی‌کنی که اگر بعد از آن تو را محروم کردم تو را معذور ساخته باشم و اگر به تو روزی دادم همان باشد که می‌خواهی؟!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۷۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِلشَّيْطَانِ: ﴿وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾. فَقَالَ: إِنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ أَمْوَالًا لِلشَّيْطَانِ وَإِنَّ فِي أَوْلَادِكُمْ أَوْلَادًا لِلشَّيْطَانِ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟! قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُشَارِكُكُمْ فِي كَسْبِكُمْ إِذْ يَأْمُرُكُمْ فَتَكْذِبُونَ وَ تُدَلِّسُونَ وَ تَعْرُونَ وَ تُعْشُونَ وَ تُحْسِرُونَ الْمِيزَانَ وَ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ يُشَارِكُكُمْ فِي أَوْلَادِكُمْ إِذْ تَسْتَحِلُّونَ الْفُرُوجَ بِأَمْوَالِكُمْ فَتَنْكِحُونَ الْحَرَامَ وَ تَنْفِقُونَ الْحَرَامَ وَ تَوْلِدُونَ الْحَرَامَ، فَيُشَارِكُكُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي مَكَاسِبِكُمْ وَ مَنَاجِحِكُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا الشَّيْطَانَ شَرِيكًا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه خطاب به شیطان پرسیدم که فرموده است: «و با آنان در اموال و اولاد شریک شو» (إسراء/ ۶۴)، پس فرمود: هرآینه در اموال شما اموالی برای شیطان است و هرآینه در اولاد شما اولادی برای شیطان است، گفتم: این چطور می‌شود؟! فرمود: هرآینه شیطان با شما در کسب‌تان شریک می‌شود، هنگامی که شما را امر می‌کند، پس دروغ می‌گویید و تدلیس می‌کنید و فریب می‌دهید و غش می‌نمایید و از ترازو می‌کاهید و اموال مردم را به باطل می‌خورید، پس چون این کار را انجام دادید با شما در اولادتان شریک می‌شود؛ چراکه فروج را با اموالتان حلال می‌گردانید، پس با حرام نکاح می‌کنید و با حرام نفقه می‌دهید و با حرام متولد می‌سازید، پس با شما در اموال و اولاد شریک می‌شود، پس از خداوند درباره‌ی درآمدها و ازدواج‌هاتان پروا کنید و شیطان را شریک نگیرید!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه‌ی ۶۲ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه استهزاء کسی به خاطر خلقتش جایز نیست اگرچه کافر باشد.

۱ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: ذَكَرْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ عَدُوًّا لَّهُ جَبَّارًا فَقُلْتُ: ذَاكَ السَّيِّئُ الْكُوسِحُ! فَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ وَقَالَ: أَسْرَفْتُ! أَسْرَفْتُ! لَا تُعَادِيهِ لِخَلْقِهِ وَ لَكِنْ تُعَادِيهِ لِخَلْقِهِ وَ إِنَّمَا خَلَقَهُ مِنَ اللَّهِ وَ خَلَقَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور هاشمی خراسانی از دشمن جبّاری برای او یاد کردم، پس گفتم: آن مرد چاق کوسه! پس رنگ آن جناب دگرگون شد و فرمود: زیاده‌روی کردی! زیاده‌روی کردی! با او به خاطر خلقتش دشمنی نمی‌کنیم، بلکه به خاطر خلقتش دشمنی می‌کنیم؛ چراکه خلقتش از جانب خداوند است و خلقتش از جانب خودش است!

۲ . أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: مَرَّ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ قَوْمٍ فَسَمِعَهُمْ يُنَادُونَ: يَا فَاقدَ الدَّقْنِ! يَا فَاقدَ الدَّقْنِ! فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ ذَا تُنَادُونَ؟! قَالُوا: هَذَا وَ أَشَارُوا إِلَيَّ رَجُلٍ فَوَجَدَهُ فَاقدَ الدَّقْنِ فَغَضِبَ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُغَيِّرُونَهُ وَلَكِنْ تُغَيِّرُونَ الَّذِي خَلَقَهُ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ عَيَّرَ رَجُلًا بِخَلْقِهِ فَقَدْ عَيَّرَ اللَّهَ وَ مَنْ عَيَّرَ اللَّهَ فَقَدْ خَلَعَ رِيقَهُ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: منصور بر گروهی گذشت، پس شنید که ندا می‌دهند: ای بی‌چانه! ای بی‌چانه! پس به آنان فرمود: چه کسی را ندا می‌دهید؟! گفتند: این را و به مردی اشاره کردند، پس او را بی‌چانه یافت، پس به خشم آمد و فرمود: به خدا سوگند به او طعنه نمی‌زنید، بل به کسی طعنه می‌زنید که او را آفریده است! سپس فرمود: هر کس مردی را به خاطر خلقتش سرزنش کند، خداوند را سرزنش کرده و هر کس خداوند را سرزنش کند، طوق اسلام را از گردن خود بیرون آورده است!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از خلقت مردم در این گفتارهای نورانی، حالاتی مانند چاقی و لاغری و کوتاهی و بلندی و سیاهی و سپیدی و زشتی و زیبایی طبیعی آنهاست که خودشان در ایجاد آن نقشی نداشته‌اند و از این رو، سرزنش آنها به خاطر آن، در واقع سرزنش خداوند محسوب می‌شود که جسم آنها را متفاوت آفریده است. برای خواندن شرحی دیگر بر این نکته‌ی مهم اعتقادی و اخلاقی، به پرسش و پاسخ ۱۳۶ مراجعه کنید.

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نگرستن به نامحرم جز برای ازدواج

۱. أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: مَرَّ بِي الْمَنْصُورُ وَ أَنَا أَكَلِمُ امْرَأَةً جَارِي فِي حَاجَةٍ وَ لَا أَعْصُ الْبَصَرَ عَنْ وَجْهِهَا، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْلَأَ عَيْنَيْهِ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهُ! قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّمَا كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهَا! قَالَ: إِنَّ النَّظَرَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَأَقِلُّوا مِنَ النَّظَرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور بر من گذشت، در حالی که با زن همسایه‌ام درباره‌ی حاجتی گفتگو می‌کردم و نگاه از صورتش بر نمی‌داشتم، پس چون بعد از آن به محضر آن جناب رسیدم، بی‌مقدمه فرمود: چه اندازه برای مرد مسلمان زشت است که چشمان خود را از زنی نامحرم پر کند! گفتم: فدایت شوم، من تنها به صورت او نگاه می‌کردم! فرمود: هرآینه نگاه، تیری از تیرهای ابلیس است، به هدف خورد یا خطا رود، پس از نگاه کم کنید!

۲. أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخِثْلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: أُرِيدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً، قَالَ: أَنْظُرْ إِلَيْهَا، قُلْتُ: إِلَىٰ مَاذَا؟ قَالَ: إِلَىٰ وَجْهِهَا وَ كَفِّئِهَا وَ مَا تَصِفُ الثِّيَابُ مِنْ شَكْلِهَا وَ طُولِهَا وَ سَمْنِهَا فَإِنَّ أَعْيُنَكَ فَانظُرْ إِلَىٰ سَرِّهَا وَ حَيَاءِهَا وَ قَلْبِهَا كَلَامِهَا مَعَ الرِّجَالِ، فَإِنْ أَعْجَبْتِكَ فَاسْأَلْ عَنْ بَيْتِهَا وَ أَبَوَيْهَا فَإِنَّ الْإِبْنَةَ تَأْخُذُ مِنْ أَدْبِهِمَا، فَإِنْ أَعْجَبْتِكَ فَكَلِّمُهَا فِي غَيْرِ خُلُوةٍ حَتَّىٰ تَخْتَبِرَ عَقْلَهَا، فَإِنْ وَجَدْتَهَا عَاقِلَةً فَأَعْتَنِمَهَا تَرَبَّتْ يَدَاكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله خثلانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: می‌خواهم با زنی ازدواج کنم، فرمود: به او نگاه کن، گفتم: به چه چیز او؟ فرمود: به صورت او و دو کف دستش و چیزهایی که لباس نشان می‌دهد از ریخت او و بلندی او و فریبه‌ی او، پس اگر خوشش آمد، به حجاب او و حیاء او و کمی گفتارش با مردان نگاه کن، پس اگر خوشش آمد، درباره‌ی خاندان او و پدر و مادرش سؤال کن؛ چراکه دختر از فرهنگ آن دو می‌گیرد، پس اگر خوشش آمد، با او در غیر خلوت (جایی که شخص دیگری باشد) گفتگو کن تا عقل او را بیازمایی، پس اگر عاقلش یافتی، غنیمتت شمار که دستانت خاکی باد (اگر با او ازدواج نکنی)!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۸۱ مراجعه کنید.

نصیحتی از آن جناب برای زنان

روزی گروهی از مردان به محضر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی رسیدند، پس آن‌ها را اندرز داد و از عیب‌هاشان باخبر کرد، تا آن گاه که گریستند و گفتند: «برایمان استغفار کن!» پس برایشان استغفار کرد و سپس از خانه بیرون شد، پس دید که زنانشان بر راه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند، پس بر آنان گذشت و به آنان اعتنایی نکرد، پس آنان رنجیدند و گفتند: «بر ما گذشت و به ما اعتنایی نکرد!» پس آن جناب سخن آنان را شنید و به نزدشان بازگشت و فرمود: «آیا می‌دانید که برای چه بر شما گذشتم و به شما اعتنایی نکردم؟» گفتند: «نه»، فرمود:

«برای یازده خصلت و یک خصلت که شما را از آسمان می‌اندازد، چونانکه خزان برگ را از درخت: کمتر می‌اندیشید و بیشتر سخن می‌گویید و زودتر می‌رنجید و دیرتر می‌بخشایید و سخت‌تر می‌هراسید و آسان‌تر فریب می‌خورید و راز را فاش می‌گردانید و بر همسایه حسد می‌برید و دوست را غیبت می‌کنید و دشمن را بی‌آبرو می‌سازید و بر مصیبت صبر نمی‌دارید و بدتر اینکه پند را نمی‌پذیرید، بلکه از آن آزرده می‌گردید و این از آن رو بدتر شد که راه را بر اصلاحتان فرو بست!»

پس آنان آزرده گردیدند و گفتند: «چنین نیست که تو می‌گویی، بلکه ما را با مردان فرقی نیست!» پس فرمود:

«به خدا سوگند از من تملقی نخواهید شنید و نه سخنی یاوه؛ پس پندم را پذیرا شوید و از آن آزرده نگردید؛ چراکه آن برای شما تزکیه است، هرگاه در پی تزکیه باشید! زنه‌ار فریب کسانی را نخورید که کاستی‌هاتان را فرو می‌پوشانند؛ چراکه آنان خیرخواه شما نیستند و شما را به سوی شر می‌کشانند، تا از چیزی پیروی کنید که به آن دانشی ندارید و بر کاری دست نهید که از عهده‌ی آن بر نمی‌آیید! آنان شما را چون مردان می‌شمارند، در حالی که خود به چیزی که می‌گویند باور ندارند، بل می‌خواهند که با تملق و سخن یاوه، شما را مغرور سازند تا آنان را برای رسیدن به چیزی که می‌جویند یاری رسانید، در حالی که نمی‌جویند چیزی را برای شما، بلکه می‌جویند چیزی را برای خودهاشان و آن همانا سود بیشتر از فروش است؛ چراکه شما بیشتر می‌خرید و ارزان‌تر کار می‌کنید و آسان‌تر سلطه می‌پذیرید و برای آنان صرفه دارید! پس بدین سان

شما را از خانه‌ها تان بیرون می‌کشند و از فرزندانان جدا می‌کنند و از شوهرانتان دور می‌سازند و به میان بازارها می‌آورند، تا برای کسب مال و مقام با مردان رقابت کنید، در حالی که به آنان نخواهید رسید، مگر به ندرت و زحمت؛ چراکه خداوند شما را برای رقابت با آنان نیافریده، بل برای این آفریده است که با آنان شریک شوید تا آنان کارهایی که نمی‌توانید را برایتان انجام دهند و شما کارهایی که نمی‌تواند را برایشان انجام دهید و بدین سان یکدیگر را کامل کنید و در دنیا به خوشبختی رسانید. آیا نشنیده‌اید که گفته‌اند: <هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند؟> پس اینک به خانه‌های خود بازگردید و کارهای خود را انجام دهید و کارهای مردان را به مردان وا گذارید؛ زیرا اگر آنان نیز کارهای خود را انجام دهند، شما به چیزی که می‌خواهید می‌رسید.»

آن گاه از آنان روی گرفت و فرمود:

«خوشا به حال زنان دانا اگر وجود داشته باشند و خوشا به حال زنان پارسا اگر یافت شوند!»



سفارشی از آن جناب برای یارانش هنگامی که چیزی ناخوشایند درباره‌ی‌شان شنید.

شما و هر کس که پشت شماست را به ترس از خداوند سفارش می‌کنم. هنگامی که خود را تنها می‌پندارید با شماست و از چیزی که در سر می‌گردانید آگاه است و کاری که می‌کنید را می‌بیند؛ همچنانکه فرشتگانش پیرامونتان هستند و با چشم‌هایی خیره به شما می‌نگرند که چه می‌کنید و گوش‌های خود را فراز می‌آورند که چه می‌گویید تا همه را بنویسند و چیزی را فرو نگذارند. سپس در روز داوری بر شما شهادت خواهند داد که خود دیدیم چنین کرد و خود شنیدیم چنان گفت، پس شما را رسوا خواهند ساخت، تا از شرمساری سر به زیر اندازید و از پشیمانی لب به دندان گزید و از نگرانی عرق سرد کنید. از اینجا واجب می‌شود بر شما که از خداوند بترسید و زبان خود را نگاه دارید تا ناروا نگویید و چشم خود را نگاه دارید تا ناروا نبیند و گوش خود را نگاه دارید تا ناروا نشنود و دست خود را نگاه دارید تا ناروا نگیرد، مبادا در روز داوری رسوا شوید و به آتش درآیید؛ آتشی که پوست را می‌کند و گوشت را می‌پزد و استخوان را نرم می‌کند.

چنین می‌بینم که هشدارم را جدی نمی‌گیرید و پندم را به کار نمی‌بندید؛ چنانکه گویی برای غیر شما سخن می‌گوییم! آیا می‌پندارید که ایمانتان کافی است و شما را به عمل صالح نیازی نیست؟! یا می‌پندارید که چون حق را شناخته‌اید، از احکام خداوند معاف گشته‌اید و از حساب او رهایی یافته‌اید، پس گناهی به شما زیان نمی‌رساند؟! این پندار را از سر بیرون کنید، پیش از آنکه شما را در طاعت سست کند و بر معصیت جری گرداند، تا آن گاه که ایمانتان را از دست بدهید و پس از شناخت، منکر شوید؛ مانند کسانی که به فتنه افتادند یا روزگار بر آنان درازی یافت، پس شبهه‌ها دامانشان را گرفت و تردیدها بر زمینشان زد.

درباره‌ی شما چیزهایی به من می‌رسد که نمی‌پسندم. زنه‌ار در میان شما اختلاف نباشد؛ چراکه اختلاف در میان شما مانند آتش در میان خرمن است. مبدا دو دسته شوید و هر دسته از دیگری بیزار می‌جوید؛ چراکه هرگاه چنین کنید، یاری خداوند از شما برداشته می‌شود. کینه‌ی یکدیگر را به دل نگیرید و از خطاهای یکدیگر چشم‌پوشید. آیا نمی‌خواهید که خداوند از خطاهای شما چشم‌پوشد؟! از یکدیگر زود نرنجید؛ مانند کودکان که به چیزی گریان می‌شوند و شکوه سر می‌دهند. به یکدیگر بدگمان نباشید، بلکه گمانی نیکو برید؛ چراکه دشمن یکدیگر نیستید. درباره‌ی یکدیگر بدگویی نکنید؛ چراکه این کاری زشت و ناپسند است و گوشت یکدیگر را نخورید! از عیب‌جویی بپرهیزید؛ چراکه خود بدون عیب نیستید و یکدیگر را نصیحت کنید، باشد که اصلاح شوید. دروغ می‌گویند کسی که عیوب برادر یا خواهرش را می‌شمارد و می‌گوید که خیرخواه است! اگر خیرخواه است چرا عیوب خود را نمی‌شمارد؟! با یکدیگر مهربان باشید؛ چراکه مهربانی زیباتر است و از تندی و درشتی بپرهیزید؛ چراکه کمتر سود می‌رساند. وای بر هر پرخاشگر ستیزه‌جوی که همواره معترض و ناخشنود است؛ مانند سگی که اگر به او پردازی بانگ می‌کند و اگر او را واگذاری بانگ می‌کند! آیا در خشم خود نمی‌میرد تا دیگران را آسوده کند؟!

برای شما از دو چیز می‌ترسم: اختلاف در میانتان و نافرمانی از امیرتان؛ چراکه مانند دو تیغه‌ی قیچی، رشته‌ی کار را می‌برند. زنه‌ار در میان شما اختلافی نباشد و هر یک از شما از امیر خود اطاعت کند. از من نیست کسی که در میان شما اختلافی بر می‌انگیزد یا از امیر خود نافرمانی می‌کند؛ مانند کسی که می‌گوید من این امیر را قبول ندارم؛ پس از جماعت جدا می‌شود و به خودسری روی می‌آورد و به کارشکنی می‌پردازد، تا آن گاه که به فتنه می‌افتد؛ مانند گوسفندی که از گله جدا می‌شود و به تنهایی می‌چرد، تا آن گاه که گرگی او را می‌یابد و می‌درد! امیران شما از صالحان شما هستند و با شما مشورت می‌کنند. پس

از آن‌ها اطاعت کنید، تا کارهاتان سامان یابد؛ چراکه این برای شما بهتر است اگر بدانید. از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌طلبم.



فصل چهارم

احکام



طهارات و نجاسات

شش گفتار از آن جناب درباره‌ی نجاسات

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ عَنِ النَّجَاسَاتِ، فَقَالَ: كُلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ أَكْلَهُ أَوْ شَرِبَهُ فَهُوَ نَجَسٌ، قُلْتُ: لِمَ ذَا؟! قَالَ: لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی نجاسات پرسیدم، پس فرمود: هر چیزی که خداوند خوردن یا آشامیدنش را حرام کرده، نجس است، گفتم: به چه دلیل؟! فرمود: به دلیل سخن او که فرموده است: «و چیزهای پاک را برایشان حلال و چیزهای ناپاک را بر آنان حرام می‌کند» (أعراف/ ۱۵۷).

۲ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْخِنْزِيرِ فَمَكَثَ سَاعَةً لَا يُجِيبُنِي ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا الرَّجْسُ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ لَا شَعْرُهُ وَلَا جِلْدُهُ! قُلْتُ: أَلَيْسَ جِلْدُهُ مُلْتَصِقًا بِلَحْمِهِ؟ قَالَ: بَلَىٰ وَ لَكِنَّهُ يُطَهَّرُ بِالذَّبَاغِ، ثُمَّ قَالَ: مَا بَقِيَ مِنَ الْإِسْلَامِ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ بَدَّلُوهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی (نجاست) خوک پرسیدم، پس ساعتی درنگ کرد و پاسخم را نداد، سپس فرمود: تنها گوشت خوک نجس است، نه موی آن و نه پوستش! گفتم: آیا پوستش به گوشتش چسبیده نیست؟ فرمود: چرا، ولی با دباغی پاک می‌شود، سپس فرمود: چیزی از اسلام بر جای نمانده است مگر اینکه تغییرش داده‌اند!

۳ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِذَا وَلَعَ الْكَلْبُ الْمُخَلَّى فِي إِيَّاتِكَ فَأَهْرَفَهُ ثُمَّ اغْسَلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِحْدَاهُنَّ بِالثَّرَابِ وَلَا تَفْعَلْ ذَلِكَ تَقُولُ إِنَّهُ نَجَسٌ وَلَكِنَّهُ مُضِرٌّ مُضِرٌّ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرگاه

سگ ولگرد در کاسهات زبان زد، آن را بریز و سپس هفت بار بشوی که یک بارش با خاک باشد و این کار را نمی‌کنی که بگویی آن نجس است، بلکه آن مضر است مضر!

۴ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: كُلُّ حَيٍّ طَاهِرٌ إِلَّا الْمُشْرِكَ فَإِنَّهُ مَيْتٌ الْأَحْيَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ يَعْنِي مَنْ كَانَ مُشْرِكًا فَهَدَيْنَاهُ وَ الْكَلْبُ أَطْهَرُ مِنَ الْمُشْرِكِ وَ أَكْرَمُ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر زنده‌ای پاک است مگر مشرک؛ چراکه او مرده‌ی زندگان است و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «آیا کسی که مرده بود، پس زنده‌اش کردیم» (أنعام / ۱۲۲)، یعنی مشرک بود پس هدایتش کردیم و سگ پاک‌تر از مشرک و گرامی‌تر است!

۵ . أَخْبَرَنَا وَ لَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ نَجَاسَةِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: هُمْ وَاللَّهِ نَجَسٌ! هُمْ وَاللَّهِ نَجَسٌ! قُلْتُ: أَمَا هَؤُلَاءِ مِنَ الْبَشَرِ؟! قَالَ: بَلَى وَ لَكِنَّهُمْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُتَزَلْ بِهِ سُلْطَانًا فَأَهَانَهُمْ وَ جَعَلَهُمْ شَرَّ الدَّوَابِّ وَ قَالَ: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ وَ قَالَ: ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾! قُلْتُ: فَإِنْ شَرِبَ مِنْ إِنَائِي يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ فَعَلَيَّْ أَنْ أُغْسِلَ الْإِنَاءَ؟ قَالَ: لَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نجاست مشرکان پرسیدم، پس فرمود: آنان به خدا سوگند نجس هستند! آنان به خدا سوگند نجس هستند! گفتم: آیا نه این است که آنان از بشر هستند؟! فرمود: آری، ولی آنان با خداوند چیزی را شریک ساخته‌اند که برای آن حاجتی نازل نکرده است، پس آنان را تحقیر نموده و بدترین جانوران قرار داده و فرموده است: «انسان مانند چهارپایانند، بلکه آنان گمراه‌ترند» (أعراف / ۱۷۹) و فرموده است: «این‌گونه خداوند پلیدی را بر کسانی قرار می‌دهد که ایمان نمی‌آورند» (أنعام / ۱۲۵)! گفتم: پس اگر یک یهودی یا نصرانی از کاسه‌ی من آشامید، بر عهده‌ی من است که کاسه‌ام را بشویم؟ فرمود: نه!

۶ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: مَرَّ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ تَمَثُّلًا لِبَعْضِ أَيْمَةِ الْجَوْرِ قَدْ نُصِبَ فِي شَارِعٍ فَمَسَّهُ بِيَدِهِ لِيَدُلَّنَا عَلَيْهِ وَ قَالَ: مَنْ مَثَلٌ تَمَثُّلًا مِثْلَ هَذَا فَقَدْ أَشْرَكَ، ثُمَّ دَخَلَ مَسْجِدًا لِيُصَلِّيَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فِي الصَّلَاةِ ذَكَرَ شَيْئًا فَأَنْصَرَفَ حَتَّى غَسَلَ يَدَهُ ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ:

إِنِّي ذَكَرْتُ أَنِّي مَسَسْتُ رَجْسًا مِنَ الْأَوْتَانِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْسِلَ يَدِي، ثُمَّ دَخَلْتُ فِي الصَّلَاةِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهَا أَقْبَلَ عَلَيْنَا وَقَالَ: إِنَّ الْمُسْتَوْرِدَ الْعِجْلِيَّ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، فَبِعَثُوا بِهِ إِلَى عَلِيٍّ، فَاسْتَتَابَهُ وَهُوَ يُرِيدُ الصَّلَاةَ فَأَبَى عَلَيْهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنِّي اسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ فَقَالَ الْمُسْتَوْرِدُ: وَ أَنَا اسْتَعِينُ الْمَسِيحَ عَلَيْكَ، فَأَهْوَى عَلِيٌّ بِيَدِهِ إِلَى عُنُقِهِ فَإِذَا هُوَ بِصَلِيبٍ فَقَطَّعَهَا، فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ قَدَّمَ رَجُلًا وَ ذَهَبَ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّاسَ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لِحَدَثِ أَحَدْتَهُ، لَكِنَّهُ مَسَّ هَذِهِ الْأَتَجَاسَ فَأَحَبَّ أَنْ يُحَدِّثَ مِنْهَا وُضُوءًا، قُلْنَا: وَ مَا فَعَلَ بِالْمُسْتَوْرِدِ؟ قَالَ: قَتَلَهُ فَطَلَبَتِ النَّصَارَى جِيفَتَهُ بِثَلَاثِينَ أَلْفًا فَأَبَى عَلِيٌّ وَ أَحْرَقَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور بر مجسمه‌ی یکی از امامان جور که در خیابانی نصب شده بود گذشت، پس آن را با دستش لمس کرد تا به ما نشانش دهد و فرمود: هر کس مجسمه‌ای مانند این بسازد مشرک شده است، سپس به مسجدی درآمد تا نماز گزارد، پس چون خواست وارد نماز شود چیزی را به یاد آورد، پس برگشت تا اینکه دستش را شست، سپس باز آمد پس فرمود: من به یاد آوردم که نجاستی از بت‌ها را لمس کردم، پس خواستم که دستم را بشویم، سپس به نماز وارد شد، پس چون از آن فراغت یافت به ما روی کرد و فرمود: مستورد عجلی پس از اسلامش مسیحی شد، پس او را به نزد علی فرستادند، پس در حالی که راهی نماز بود از او خواست که توبه کند، ولی سر باز زد، پس علی فرمود: من از خداوند بر ضد تو یاری می‌خواهم، پس مستورد گفت: من از مسیح بر ضد تو یاری می‌خواهم، پس علی دستش را به گردن او برد، پس صلیبی را یافت، پس آن را پاره کرد، پس چون به نماز درآمد مردی را پیش کرد و خود رفت، سپس مردم را خبر داد که این کار را به خاطر حدیثی که از او سر زده باشد انجام نداد، بلکه این نجاست‌ها را لمس کرد، پس خواست که وضوی خود را از آن‌ها تازه کند، گفتیم: با مستورد چه کرد؟ فرمود: او را کشت، پس مسیحیان جسد او را به سی هزار (سکه) مطالبه کردند، ولی علی سر باز زد و آن را سوزاند.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح‌هایی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش‌ها و پاسخ‌های ۲۱۱، ۲۷۷ و ۳۱۶ مراجعه کنید.



هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام حیض و استحاضه

۱. أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ أَكْثَرِ الْحَيْضِ، فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ عَشْرَةَ! قَالَ: أَكْثَرُهُ ثَمَانٍ وَ إِنَّمَا تَسْتَطْهَرُ بِيَوْمَيْنِ فَإِنِ انْقَطَعَ عَنْهَا الدَّمُ فَهُوَ مِمَّا بَقِيَ فِي الرَّحِمِ وَإِنْ لَمْ يَنْقَطِعْ فَتَغْتَسِلُ وَ تُصَلِّي وَ تَقْضِي صَلَاةَ الْيَوْمَيْنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی حدّ اکثر حیض پرسیدم، پس فرمود: این‌ها چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند ده روز است! فرمود: حدّ اکثر آن هشت روز است و جز این نیست که دو روز را صبر می‌کند، پس اگر خون از او قطع شد، آن از چیزی بوده که در رحم مانده است و اگر قطع نشد، غسل می‌کند و نماز می‌گزارد و نماز دو روز را قضا می‌کند!

۲. أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفِ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ: أَفْتَى الْمَنْصُورُ فِي الْمُسْتَحَاضَةِ إِذَا كَانَ لَهَا أَيَّامٌ مَعْدُودَاتٌ أَنْ تَدَعِ الصَّلَاةَ فِي أَيَّامِهَا ثُمَّ تَغْتَسِلُ وَ تَتَوَضَّأُ لِكُلِّ صَلَاةٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَيَّامُهَا أَقَلَّ مِنَ الْعَشْرَةِ وَ دَمُهَا حَارًّا بِحَرَانِيًّا فَعَسَى أَنْ تَغْيِرَتْ أَيَّامُهَا فَتَدَعِ الصَّلَاةَ حَتَّى تَرَى دَمًا بَارِدًا أَوْ أَصْفَرَ أَوْ تَبْلُغَ الْعَشْرَةَ ثُمَّ تَغْتَسِلُ وَ تَتَوَضَّأُ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَ إِن سَالَ مِنْهَا كَالْمِيزَابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور درباره‌ی مستحاضه فتوا داد که هرگاه برای او روزهای معینی وجود دارد نماز را در روزهایش وا گذارد و سپس غسل کند و برای هر نماز وضو بگیرد، مگر اینکه روزهایش از ده کمتر و خونس گرم و بحرانی (یعنی تیره و غلیظ) باشد، در این صورت شاید روزهایش تغییر کرده است، پس نماز را او می‌گذارد تا آن گاه که خونی سرد و زردرنگ ببیند یا به ده روز برسد، سپس غسل می‌کند و برای هر نماز وضو می‌گیرد، اگرچه (خون) مانند ناودان از او روان باشد!

۳. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: يَنْبَغِي لِمُسْتَحَاضَةٍ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهَا الدَّمُ أَنْ تَغْتَسِلَ عِنْدَ الصُّبْحِ فَتُصَلِّيَ الْفَجْرَ، ثُمَّ تَغْتَسِلَ بَعْدَ الظُّهْرِ فَتُصَلِّيَ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ، ثُمَّ تَغْتَسِلَ بَعْدَ الْمَغْرَبِ فَتُصَلِّيَ الْمَغْرَبَ وَ الْعِشَاءَ وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهَا إِذَا عَسَلَتْ عَنْهَا الدَّمُ وَ تَوَضَّأَتْ لِكُلِّ صَلَاةٍ أَنْ لَا تَفْعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْأَسْتِحَاضَةَ لَيْسَتْ بِحَيْضَةٍ وَ إِنَّمَا هِيَ عَرَقٌ فَتَقَهُ الشَّيْطَانُ وَ لَوْ فَعَلَتْ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ لِأَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: برای مستحاضه شایسته است که وقتی خون بر او فزونی می‌گیرد، به هنگام صبح غسل کند و نماز صبح را بگذارد، سپس بعد از ظهر غسل کند و نماز ظهر و عصر را بگذارد، سپس بعد از مغرب غسل کند و نماز مغرب و عشا را بگذارد و گناهی بر او نیست که این کار را انجام ندهد هرگاه خون را از خود بشوید و برای هر نماز وضو بگیرید؛ چراکه استحاضه حیض نیست و تنها رگی است که شیطان آن را گشوده است و اگر این کار را انجام دهد نزد من محبوب‌تر است؛ چراکه خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد!

٤ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الشَّكُورِ بْنُ زُلْمِيِّ الْوَرْدَكِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ سَهْلَةَ بِنْتَ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرِو اسْتَحِضَتْ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَتْهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَمَرَهَا بِالْعُسْلِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ، فَلَمَّا جَهَدَهَا ذَلِكَ أَمَرَهَا أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ بِعُسْلِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِعُسْلِ وَتُعْتَسِلَ لِلصُّبْحِ! قُلْتُ: أَكَانَ ذَلِكَ أَمْرًا وَاجِبًا؟ قَالَ: لَوْ كَانَ أَمْرًا وَاجِبًا لَهَلَكَ النَّاسُ وَلَكِنْ كَانَ وَاللَّهِ أَحَبَّ الْأَمْرَيْنِ إِلَيْهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الشکور بن زلمی وردکی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: سهله دختر سهیل بن عمرو مستحاضه شد، پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و درباره‌ی آن پرسید، پس آن حضرت او را به غسل کردن پیش از هر نماز امر فرمود، پس چون برای او دشوار شد او را امر فرمود که میان ظهر و عصر با یک غسل و میان مغرب و عشا با یک غسل جمع کند و برای صبح نیز غسل نماید! گفتم: آیا این امری واجب بود؟ فرمود: اگر امری واجب بود مردم هلاک می‌شدند، ولی به خدا سوگند محبوب‌ترین دو کار نزد آن حضرت بود!

٥ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَتْ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنِّي قَدِ اسْتَحِضْتُ كَذَا وَكَذَا فَسَأَلْتُ النَّاسَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالُوا: كَانَ عَلَيَّ يَقُولُ: تَعْتَسِلُ لِكُلِّ صَلَاةٍ! فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا نَجِدُ لَهَا غَيْرَ مَا قَالَ عَلِيُّ! فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ الْكُوفَةَ أَرْضٌ بَارِدَةٌ! فَقَالَ: تُوَخَّرُ الظُّهْرُ وَتُعْجَلُ الْعَصْرُ وَتُعْتَسِلُ غُسْلًا وَتُوَخَّرُ الْمَغْرِبُ وَتُعْجَلُ الْعِشَاءُ وَتُعْتَسِلُ غُسْلًا وَتُعْتَسِلُ لِلْفَجْرِ غُسْلًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَابْتَلَاهَا بِأَشَدِّ مِنْ ذَلِكَ! ثُمَّ قَالَ الْمَنْصُورُ: رَجِمَ اللَّهُ ابْنَ عَبَّاسٍ! كَانَ يَقُولُ: إِذَا حَدَّثْنَا الثَّقَاتُ عَنْ عَلِيٍّ بِفَتْيَا لَا نَعْدُوهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور فرمود: زنی از اهل کوفه برای ابن عباس نوشت: من سخت دچار استحاضه شده‌ام، پس از مردم درباره‌ی آن سؤال کردم، پس گفتند که علی می‌گفت: برای هر نمازی غسل کند! پس ابن عباس گفت: برای او چیزی جز آنچه علی می‌گفت سراغ نداریم! پس به او گفته شد: کوفه سرزمین سردی است (و غسل کردن برای هر نماز سخت است)! پس گفت: نماز ظهر را عقب و نماز عصر را جلو بیندازد و یک غسل کند و نماز مغرب را عقب و نماز عشا را جلو بیندازد و یک غسل کند و برای نماز صبح هم یک غسل کند و اگر خداوند می‌خواست او را به چیزی سخت‌تر از این مبتلا می‌کرد! سپس جناب منصور فرمود: خداوند ابن عباس را رحمت کند! می‌گفت: هرگاه افراد مورد اعتماد ما را از علی به فتوایی آگاه کنند از آن تخطی نمی‌کنیم!

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنِ الصُّفْرَةِ تَرَاهَا الْمَرْأَةُ، فَقَالَ: إِنَّ رَأَتْهَا فِي أَيَّامِ حَيْضِهَا فَهِيَ مِنَ الْحَيْضِ وَإِنْ رَأَتْهَا فِي غَيْرِ أَيَّامِ حَيْضِهَا فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَرَاهَا فِي يَوْمَيْنِ قَبْلَ الْحَيْضِ أَوْ بَعْدَهُ فَإِنَّهُ رَبَّمَا يَتَّعَجَلُ فِيهِمَا أَوْ يَتَأَخَّرُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی لکه‌ای پرسیدم که زن می‌بیند، پس فرمود: اگر آن را در روزهای حیض خود ببیند آن از حیض است و اگر آن را در غیر روزهای حیض خود ببیند آن چیزی نیست، مگر اینکه آن را در دو روز پیش از حیض یا پس از آن ببیند؛ چراکه گاهی حیض این مقدار پیشی می‌گیرد یا پس می‌ماند!

۷ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجْدِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ: لِمَاذَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْحَائِضِ قِضَاءَ صَوْمِهَا وَ لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْهَا قِضَاءَ صَلَاتِهَا وَ الصَّلَاةُ أَكْبَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ الصَّوْمَ غَيْرُ مَشْرُوطٍ بِالطَّهَارَةِ وَ إِنَّمَا وَضِعَ عَنِ الْحَائِضِ تَخْفِيفًا عَنْهَا فِي حَالِ حَيْضِهَا لِئَلَّا يُصِيبَهَا مَرَضٌ أَوْ ضَعْفٌ لَسَيْلَانِ دِمِهَا وَ هِيَ صَائِمَةٌ فَلِذَلِكَ كُتِبَ عَلَيْهَا الْقِضَاءُ بَعْدَ أَنْ طَهَّرَتْ وَ عَادَتْ قَوَّتُهَا كَمَا كُتِبَ عَلَى الْمَرِيضِ وَ لَكِنَّ الصَّلَاةَ مَشْرُوطَةً بِالطَّهَارَةِ وَ قَدْ سَلَبَهَا اللَّهُ مِنْهَا إِذْ جَعَلَ عَلَيْهَا الرُّجْسَ فَلَمْ تَكُنْ مِنْهَا فِي تِلْكَ الْحَالِ صَلَاةٌ حَتَّى يَكُونَ لَهَا قِضَاءٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: به بنده‌ی صالح (یعنی جناب منصور) گفتیم: برای چه خداوند بر حائض قضاء روزهاش را واجب کرده، ولی قضاء نمازش را واجب نکرده،

در حالی که نماز بزرگ‌تر (از روزه) است؟! فرمود: برای اینکه روزه مشروط به طهارت نیست و تنها به خاطر تخفیفی برای حائض در حال حیضش از او برداشته شده است تا بیماری یا ضعیفی به سبب خون‌ریزی‌اش در حال روزه به او نرسد، پس به این خاطر قضا پس از اینکه پاکیزه شد و نیرویش بازگشت بر او نوشته شده همان طور که بر مریض نوشته شده است، ولی نماز مشروط به طهارت است، در حالی که خداوند آن را از او سلب کرده، هنگامی که (بدون اراده یا اقدامی از جانب او) نجاست را بر او قرار داده، پس نمازی توسط او در آن حال ممکن نبوده است تا برایش قضایی باشد!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۲۱ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام آب

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: الْمَاءُ لَا يَنْجُسُ وَ لَوْ كَانَ يَنْجُسُ لَمَا كَانَ يَطْهَرُ شَيْءٌ أَبَدًا، قُلْتُ: أَلَيْسَ الْمَاءُ الْقَلِيلُ يَنْجُسُ إِذَا لَقِيَ نَجَاسَةً؟ قَالَ: الْمَاءُ لَا يَنْجُسُ وَلَكِنْ إِذَا كَانَ قَلِيلًا وَ وَقَعَتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ تُخَالِطُهُ النَّجَاسَةُ وَ تَلِكَ الَّتِي تُنَجِّسُ النَّاسَ، قُلْتُ: أَفَلَا يَطْهَرُهَا إِذَا تَقَعَّ فِيهِ؟ قَالَ: إِنَّمَا يَطْهَرُهَا إِذَا يَمُرُّ عَلَيْهَا، قُلْتُ: وَ مَا الْكَثِيرُ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ: مَا لَا تُخَالِطُهُ النَّجَاسَةُ إِذَا تَقَعَّ فِيهِ، قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: لَا عَلَيْكَ أَنْ تَتَحَرَّاهُ، قُلْتُ: أَرَشِدُنِي إِلَيْهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ، قَالَ: مَا إِذَا تَحَرَّكَ جُزْئُهُ لَمْ يَتَحَرَّكْ كُلُّهُ، قُلْتُ: وَ مَا مِقْدَارُهُ؟ قَالَ: قُلْتَانِ وَ هُمَا بِرَمِيلَانَ وَ هُمَا كَرٌّ، قُلْتُ: وَ مَا سَعَتُهُ بِأَلْأَشْبَارِ؟ قَالَ: سِتَّةٌ وَ ثَلَاثُونَ شَيْبَرًا، ثُمَّ قَالَ: اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ مَا فَرَضَ كُرًّا وَ لَا أَشْبَارًا وَلَكِنَّ النَّاسَ لَمَّا جَاءُوا خِيَارِي وَ سَأَلُونَا نَظَرْنَا إِلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ فَقَدَرْنَا لَهُمْ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: آب نجس نمی‌شود و اگر نجس می‌شد هیچ‌گاه چیزی پاک نمی‌شد، گفتیم: آیا آب اندک هنگامی که با نجاستی برخورد می‌کند نجس نمی‌شود؟! فرمود: آب نجس نمی‌شود، ولی هنگامی که اندک است و نجاستی در آن می‌افتد، نجاست با آن مخلوط می‌شود و این نجاست است که مردم را نجس می‌کند، گفتیم: آیا آب، نجاست را هنگامی که در آن می‌افتد پاک نمی‌کند؟ فرمود: هنگامی آن را پاک می‌کند که بر آن می‌گذرد، گفتیم: آب کثیر چیست؟ فرمود: چیزی که نجاست

هرگاه در آن می‌افتد با آن مخلوط نمی‌شود، گفتیم: آن چیست؟ فرمود: (باکی) بر تو نیست که (خود) آن را تشخیص دهی، گفتیم: من را به آن ارشاد کن؛ چراکه مردم در آن اختلاف کرده‌اند، فرمود: چیزی که هرگاه جزء آن حرکت می‌کند کل آن به حرکت در نمی‌آید، گفتیم: مقدار آن چیست؟ فرمود: دو قله و آن دو بشکه است و آن کَر است، گفتیم: مساحتش چند وجب است؟ فرمود: سی و شش وجب (مکعب)، سپس فرمود: بدان که خداوند کَری یا وجب‌هایی را فرض نکرد، ولی هنگامی که مردم در حال سرگردانی به نزد ما آمدند و از ما سؤال کردند، به چیزی که بر آن بودند نگریستیم پس برایشان اندازه‌گیری کردیم.

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ النَّاسَ رَوَوْا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قَلْتَيْنِ لَمْ يَحْمِلِ الْخَبَثَ، قَالَ: صَدَقُوا، قُلْتُ: وَ مَا الْقَلْتَانِ؟ قَالَ: بِرَمِيلَانَ وَ هُمَا قَدْرُ كُرٍّ مِنَ الْمَاءِ وَ هُوَ مَاءٌ كَثِيرٌ لَا يَنْتَشِرُ فِيهِ الْخَبَثُ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: مردم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند که فرمود: هرگاه آب به دو قله رسید نجاست را بر نمی‌دارد، فرمود: راست گفته‌اند، گفتیم: دو قله چیست؟ فرمود: دو بشکه و آن به اندازه‌ی یک کَر آب است و آن آب بسیاری است و نجاست در آن منتشر نمی‌شود.

۳ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخُتْلَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ سَطْلِ مِنَ الْمَاءِ يَقَعُ فِيهِ قَطْرَةٌ مِنَ الدَّمِ، فَقَالَ: إِذَا عَلِمْتَ مَوْعِعَهَا فَخُذْ مِنْهُ كَفًّا قَبْلَ أَنْ تَنْتَشِرَ فِيهِ فَإِنْ انْتَشَرَتْ فِيهِ فَلَا تَشْرَبْ مِنْهُ وَ لَا تَتَوَضَّأْ، قُلْتُ: فَإِنْ وَقَعَ فِيهِ نَجَاسَةٌ يَابِسَةٌ مِثْلُ شَيْءٍ مِنَ الْمَيْتَةِ وَ لَمْ تَنْتَشِرْ فِيهِ فَتَرَى الشُّرْبَ وَ التَّوَضُّأَ مِنْهُ جَائِزًا؟ قَالَ: نَعَمْ.

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سطلی از آب پرسیدم که یک قطره خون در آن می‌افتد، پس فرمود: هرگاه جای افتادنش را دانستی پیش از اینکه در آن پخش شود یک کف از آن بگیر، پس اگر در آن پخش شد از آن ننوش و وضو بگیر، گفتیم: پس اگر در آن نجاست خشکیده‌ای مانند چیزی از مردار افتاد و در آن پخش نشد، نوشیدن و وضو گرفتن از آن را جایز می‌دانی؟ فرمود: آری.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۱۵ مراجعه کنید.

وضو، غسل و تیمم

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه غسل از وضو بی‌نیاز می‌کند.

۱ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الْغُسْلُ الْوُضُوءُ الْأَكْبَرُ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَا يُجْزِي عَنِ الْوُضُوءِ إِلَّا الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَيُجْزِي الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَا يُجْزِي الْغُسْلُ مِنَ الْحَدَثِ الْأَصْغَرِ؟! أَفَلَا يَعْقِلُونَ؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: غسل، وضوء بزرگ‌تر است! گفتیم: آن‌ها می‌گویند که از وضو کفایت نمی‌کند مگر غسل از جنابت! فرمود: خداوند منزّه است! آیا غسل از جنابت کفایت می‌کند و غسل از حدث کوچک‌تر کفایت نمی‌کند؟! آیا پس عقل را به کار نمی‌برند؟!!

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدَعْوَةِ الْمُتَكَلِّفِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم می‌فرماید: وضو گرفتن پس از غسل کردن، بدعت متکلفان است!

۳ . أَخْبَرَنَا حَمْزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: كُنْتُ أَتَوَضَّأُ بَعْدَ الْغُسْلِ لِمَا أَجِدُ فِي نَفْسِي فَأَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ فَتَسَبَّيْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي: لَعَلَّكَ تَتَوَضَّأُ بَعْدَ الْغُسْلِ! قُلْتُ: نَعَمْ وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ فَتَسَبَّيْتُ! قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ فَإِنَّ أَيْتَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلَ فَتَوَضَّأُ قَبْلَ الْغُسْلِ لَا بَعْدَهُ فَإِنَّ الْوُضُوءَ بَعْدَ الْغُسْلِ إِسْرَافٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ الْمُسْرِفِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: من به سبب چیزی که در دلم می‌یافتم، پس از غسل کردن وضو می‌گرفتم، پس خواستم که از آن حضرت درباره‌اش بپرسم ولی فراموش کردم، پس چون به محضر ایشان رسیدم به من فرمود: شاید تو پس از غسل کردن وضو می‌گیری!

گفتم: آری و می‌خواستم از شما بپرسم، ولی فراموش کردم! فرمود: (این کار را) نکن، پس اگر نمی‌خواهی جز آنکه (این کار را) بکنی، پس پیش از غسل کردن وضو بگیر و نه پس از آن؛ چراکه وضو گرفتن پس از غسل کردن اسراف است و خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد!

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که غسل کردن از جنابت برای نماز کفایت می‌کند و پس از آن نیازی به وضو گرفتن نیست و این مبتنی بر ظاهر کتاب خداوند است که فرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا** ﴿نساء/ ۴۳﴾؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید تا آن گاه که بدانید چه می‌گویید و نه در حالی که جنب هستید مگر برای گذشتن از راهی تا آن گاه که غسل کنید»، با توجه به اینکه غسل کردن را غایت حرمت نزدیک شدن به نماز در حال جنابت دانسته و مفهوم آن جواز نزدیک شدن به نماز پس از غسل کردن از جنابت است و با این وصف، وضو گرفتن برای نماز پس از غسل کردن از جنابت، واجب نیست، بلکه تحصیل حاصل شمرده می‌شود. بل حق آن است که غسل کردن از غیر جنابت نیز برای نماز کافی است؛ چراکه مسلماً حدث حاصل از جنابت، شدیدتر است و هرگاه غسل از آن برای نماز کافی باشد، غسل از غیر آن به طریق اولی کافی خواهد بود و این قول اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و قول بسیاری از صحابه و تابعان است. با این وصف، وضو گرفتن پس از غسل کردن، کار بیهوده‌ای است، بلکه التزام به آن بدعت و وسواس شمرده می‌شود، هر چند وضو گرفتن پیش از غسل کردن اشکالی ندارد. برای خواندن توضیحات بیشتر در این باره، به **تعلیق پرسش و پاسخ ۱۳۴** مراجعه کنید.



هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام حیض و استحاضه

۱. أَخْبَرَنَا حَمْرَةُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنْ أَكْثَرِ الْحَيْضِ، فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ هُوَ لَاءٌ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ عَشْرَةٌ! قَالَ: أَكْثَرُهُ ثَمَانٌ وَإِنَّمَا تَسْتَظْهَرُ بِيَوْمَيْنِ فَإِنِ انْقَطَعَ عَنْهَا الدَّمُ فَهُوَ مِمَّا بَقِيَ فِي الرَّجْمِ وَإِنْ لَمْ يَنْقَطِعْ فَتَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي وَتَقْضِي صَلَاةَ الْيَوْمَيْنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزة بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی حد اکثر حیض پرسیدم، پس فرمود: این‌ها چه می‌گویند؟ گفتیم: می‌گویند ده روز است! فرمود: حد اکثر آن هشت روز است و جز این نیست که دو روز را صبر می‌کند، پس اگر خون از او قطع شد، آن از چیزی بوده که در رحم مانده است و اگر قطع نشد، غسل می‌کند و نماز می‌گزارد و نماز دو روز را قضا می‌کند!

برای خواندن ادامه‌ی این هفت گفتار، به صفحه ۳۱۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی استعمال آب جدید برای مسح

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الشَّعْرِ وَإِنِّي إِذَا أُغْسِلْتُ وَجْهِي وَيَدَيَّ لَا أُتْبِعِي لِلْمَسْحِ شَيْئاً، فَقَالَ: أَدْخِلْ يَدَكَ فِي الْمَاءِ ثُمَّ امْسَحْ وَلَا تَقُلْ هَكَذَا - وَ قَبِضْ يَدَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: من مردی پرمو هستم و هرگاه روی خود و دست خود را می‌شویم چیزی را برای مسح باقی نمی‌گذارم، پس فرمود: دست خود را در آب داخل کن و سپس مسح کن، ولی این طور نکن - دست خود را مشت کرد.

۲ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: أَمْسَحُ بِنِدَاوَةِ يَدَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي يَدَيَّ نِدَاوَةٌ؟ قَالَ: تَضَعُ يَدَكَ فِي الْمَاءِ ثُمَّ تَمْسَحُ وَلَا تَعْتَرِفُ بِيَدِكَ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ يَأْخُذُ مِنْ لِحْيَتِهِ أَوْ مِنْ حَاجِبِيهِ أَوْ مِنْ أَشْفَارِ عَيْنِيهِ، قَالَ: ذَلِكَ لِمَنْ نَسِيَ الْمَسْحَ حَتَّى دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ.

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: با تری دستم مسح کنم؟ فرمود: آری، گفتیم: پس اگر در دستم تری نباشد؟ فرمود: دستت را در آب می‌گذاری سپس مسح می‌کنی و با دستت (آب را) بر نمی‌داری، گفتیم: آن‌ها می‌گویند که از ریشش یا از ابروهایش یا از مژه‌هایش بر می‌گیرد، فرمود: آن برای کسی است که مسح را فراموش کند تا آن گاه که به نماز وارد شود.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۴۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کسانی که تیمم برایشان جایز است.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ يَتَيَّمُونَ: الْمَرِيضُ الَّذِي يَضُرُّهُ الْمَاءُ وَالْمُسَافِرُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَهُ مَاءٌ وَالْحَاضِرُ الَّذِي يَطْلُبُ الْمَاءَ فَلَا يَجِدُهُ إِذَا خَافَ الْمَوْتَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾، قُلْتُ: أَلَيْسَ عَلَى الْمُسَافِرِ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَهُ مَاءٌ أَنْ يَطْلُبَهُ؟ قَالَ: لَا.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: سه کس هستند که تیمم می‌کنند: بیماری که آب به او ضرر می‌رساند و مسافری که آب نزد او نیست و حاضری که آب را می‌جوید ولی نمی‌یابد هنگامی که از فوت شدن (نماز) بترسد و این سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: «و اگر بیمار بودید یا در سفری بودید یا یکی از شما از قضاء حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کردید، پس آب نیافتید، پس با خاکی پاک تیمم کنید» (نساء/ ۴۳)، گفتم: آیا بر مسافری که آب نزد او نیست واجب نیست که آن را بجوید؟ فرمود: نه.

۲. أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخُجَنْدِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْمُسَافِرِ تَصْيِيهِ الْجَنَابَةِ وَ لَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ أَيَخْرُجُ فِي طَلْبِهِ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْمُسَافِرِ طَلْبُ الْمَاءِ وَلَكِنْ إِذَا كَانَ مَعَهُ مَاءٌ فَلْيَغْتَسِلْ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مَاءٌ فَلْيَتَيَّمْ، قُلْتُ: فَإِنَّهُ يَسْأَلُ عَنْهُ فَيُقَالُ: إِنَّ الْمَاءَ فِي الْقَرْيَةِ وَ هِيَ قَرِيبَةٌ مِنْهُ، أَيَذْهَبُ إِلَيْهَا فَيَغْتَسِلُ؟ قَالَ: إِنْ لَمْ تَكُنْ عَلَى طَرِيقِهِ فَلَا.

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مسافر پرسیدم که دچار جنابت می‌شود، در حالی که به همراه او آب نیست، آیا در جستجوی آن برود؟ فرمود: بر مسافر جستجوی آب نیست، بلکه هرگاه به همراه او آب بود، باید غسل کند و هرگاه به همراه او آب نبود، باید تیمم کند، گفتم: او درباره‌ی آن سؤال می‌کند، پس گفته می‌شود که آب در قریه است و قریه به او نزدیک است، آیا به سوی آن برود و غسل کند؟ فرمود: اگر آن بر سر راه او نیست نه.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی و آشنایی با احکام تیمم در اسلام، به پرسش و پاسخ ۳۴۵ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب در تعیین تکلیف کسی که نمی‌تواند ادرار یا مدفوع یا باد شکم را نگاه دارد.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الرَّجُلِ يَقْطُرُ مِنْهُ الْبَوْلُ وَلَا يَسْتَطِيعُ حَبْسَهُ، فَقَالَ: إِنْ يَجِدُ فِتْرَةً لَا يَقْطُرُ فِيهَا الْبَوْلُ يَتَوَضَّأُ فِيهَا وَ يُصَلِّ وَ إِنْ لَا يَجِدُ يَتَّخِذُ حَيْطًا أَوْ مَطَاطًا فَيَشْدُدُ عَلَى قَضِيْبِهِ لِئَلَّا يَقْطُرَ مِنْهُ الْبَوْلُ حَتَّى يَتَوَضَّأَ وَ يُصَلِّي، قُلْتُ: إِنْ ذَلِكَ يُؤْذِيهِ وَ يَشْقَى عَلَيْهِ، قَالَ: يَجْعَلُ مَنَدِيلًا فَيَشْدُو عَلَيْهِ، قُلْتُ: إِنَّمَا يُؤْذِيهِ حَبْسُ الْبَوْلِ، قَالَ: إِذَا يَكْفِيهِ أَنْ يَجْعَلَ حَفَاطَةً أَوْ فُوْطَةً لِكُلِّ صَلَاةٍ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَى بِالْعُدْرِ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که از ادرار می‌چکد و نمی‌تواند آن را نگاه دارد، پس فرمود: اگر (در وقت نماز) زمانی را می‌یابد که در آن ادرار نمی‌چکد، پس در آن وضو می‌گیرد و نماز می‌گزارد و اگر نمی‌یابد، پس بندی یا کشی را می‌گیرد و بر آلت خود می‌بندد که ادرار از آن نچکد تا وضو بگیرد و نماز گزارد، گفتم: این کار او را می‌آزارد و سخت می‌آید، فرمود: دستمالی (بر روی آلت) قرار می‌دهد، پس (بند یا کش را) بر آن می‌بندد، گفتم: نگاه داشتن ادرار او را می‌آزارد، فرمود: در این صورت او را کافی است که برای هر نماز پوشک یا حوله‌ای (بر روی آلت) قرار دهد؛ چراکه خداوند به (قبول) عذر سزاوارتر است.

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَمَّنْ بِهِ مَرَضٌ لَا يَتَوَقَّفُ بَوْلُهُ أَوْ غَائِطُهُ أَوْ رِيْحُهُ، فَقَالَ: لَا حَدَثَ لِمَنْ لَا طَهَارَةَ لَهُ حَتَّى يَتَعَمَّدَ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی کسی پرسیدم که دچار بیماری است و ادرار یا مدفوع یا باد شکم او متوقف نمی‌شود، پس فرمود: کسی که طهارتی ندارد، حدثی ندارد، تا آن گاه که تعمّد کند.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۷۳ مراجعه کنید.

نظافت و پیراستگی

شش گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت گذاشتن ریش و احکام آن

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّرِيفِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ اللَّحْيَةِ، فَقَالَ: هِيَ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخِيهِ: ﴿يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي﴾؟! فَكَانَ لَهُ لِحْيَةٌ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾ وَقَالَ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾، فَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ لَهُ لِحْيَةٌ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی گذاشتن ریش پرسیدم، پس فرمود: آن از سنت‌های پیامبران است، آیا سخن هارون علیه السلام به برادرش را نشنیده‌ای که فرمود: «ای پسر مادرم! ریش من و سر من را نگیر» (طه/ ۹۴)؟! پس برای او ریشی بود و خداوند فرموده است: «آنان کسانی بودند که خداوند هدایت‌شان کرده بود، پس به هدایت آنان اقتدا کن» (انعام/ ۹۰) و فرموده است: «هرآینه برای شما در آنان الگوی نیکویی برای هر کسی است که به خداوند و روز واپسین امید دارد» (ممتحنه/ ۶)، پس برای مرد مسلمان دوست می‌دارم که ریشی داشته باشد.

۲. أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَّاسَانِيُّ، قَالَ: رَأَى الْمَنْصُورَ رَجُلًا فِي الْمَسْجِدِ قَدْ حَلَقَ لِحْيَتَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَتَرَكَّ مِنْ لِحْيَتِكَ شَيْئًا تَتَرَيَنَّ بِهِ وَتَتَشَبَّهُ بِالصَّالِحِينَ؟ قَالَ الرَّجُلُ وَهُوَ مُغْضَبٌ: لَا أَجِدُ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَأْمُرُ بِذَلِكَ وَلَا أَتَّبِعُ إِلَّا مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: أَنْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قُرْآنِيُّونَ؟ قَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: كَذَبُوا وَكَذَّبْتَ، أَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾؟! إِنَّهُ قَدْ زَيَّنَ الرَّجَالَ بِاللِّحْيِ وَالنِّسَاءَ بِالذَّوَائِبِ، فَلَا يَنْبَغِي لِلرَّجَالِ أَنْ يَحْلِقُوا وُجُوهُهُمْ وَلَا يَنْبَغِي لِلنِّسَاءِ أَنْ يَحْلِقْنَ رُؤُوسَهُنَّ! ثُمَّ قَالَ: كَمْ مِنْ جَاهِلٍ مُتَكَبِّرٍ يَزْعُمُ أَنَّهُ قُرْآنِيٌّ وَهُوَ أَعْدُو النَّاسِ مِنَ الْقُرْآنِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: منصور مردی را در مسجد دید که ریش خود را تراشیده است، پس به او فرمود: چه چیزی تو را بازداشت که چیزی از ریش خود را بر جا گذاری

تا با آن زینت یابی و به صالحان مانند شوی؟ مرد در حالی که به خشم آمده بود گفت: در کتاب خداوند آیه‌ای نمی‌یابم که به این کار امر کرده باشد و من جز از چیزی که در کتاب خداوند به آن امر شده باشد، پیروی نمی‌کنم! پس منصور فرمود: آیا تو از آنانی هستی که می‌پندارند قرآنی هستند؟ مرد گفت: آری، پس منصور فرمود: هم آنان دروغ گفتند و هم تو دروغ گفتی، آیا خداوند نفرموده است: «ای فرزندان آدم! زینت خود را نزد هر مسجدی بگیرید» (اعراف / ۳۱)؟! هرآینه او مردان را با ریش‌ها و زنان را با گیسوها زینت داده است، پس برای مردان شایسته نیست که روی‌های خود را بتراشند و برای زنان شایسته نیست که سرهای خود را بتراشند! سپس فرمود: چه بسیار نادان خودپسندی که می‌پندارد قرآنی است، در حالی که دورترین مردم از قرآن است!

شرح گفتار:

گفتار آن جناب، استفاده‌ای بدیع از سخن خداوند برای ارشاد کسی است که به سنت پیامبر و سیره‌ی صالحان اعتنایی ندارد و -به پندار خود- تنها از سخن خداوند پیروی می‌کند؛ با این تقریر که مهم‌ترین زینت جسمانی برای مردان، ریش آنان و مهم‌ترین زینت جسمانی برای زنان، گیسوی آنان است که خصیصه‌ی طبیعی آنان محسوب می‌شود و از این رو، امر خداوند به داشتن زینت -با اطلاق خود- داشتن ریش و گیسو را در بر می‌گیرد و بر ناشایست بودن تراشیدن آن دو توسط مردان و زنان مسلمان دلالت می‌کند؛ زیرا تراشیدن آن دو توسط آنان، زدودن زینت مردانه و زنانه توسط نمازگزاران است که بر خلاف امر خداوند است.

۳ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: لَا تَكْرَهُوا خَلْقَ اللَّهِ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا أَحْسَنَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَخْلُقُ لِخَيْتِهِ أَهْوَ مِمَّنْ يُعَيِّرُ خَلْقَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا دَاوَمَ عَلَى ذَلِكَ فَلَمْ يَتْرُكْهَا تَبَيُّتُ كَأَنَّهُ امْرَأَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از خلقت خداوند بدتان نیاید و آن را تغییر ندهید؛ زیرا شما چیزی خلق نمی‌کنید که از خلقت خداوند بهتر باشد! گفتم: به نظر‌تان آیا مردی که ریش خود را می‌تراشد، از کسانی است که خلقت خداوند را تغییر می‌دهند؟ فرمود: آری هرگاه بر این کار مداومت داشته باشد، پس آن را نگذارد که بروید، چنانکه گویی زنی است!

۴ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخَجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ خَلْقِ اللَّحْيَةِ أَهْوَ فَسَقَ؟ قَالَ:

لَا وَ لَكِنَّهُ سُنَّةُ الْفَاسِقِينَ، ثُمَّ قَالَ: لَا تَجِدُ حَالِقَ اللَّحْيَةِ إِلَّا كَافِرًا أَوْ فَاسِقًا أَوْ سَفِيهًا زَقِيقَ الدِّينِ أَوْ خَائِفًا عَلَى نَفْسِهِ.

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خُجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی تراشیدن ریش پرسیدم که آیا فسق است؟ فرمود: نه، ولی سنت فاسقان است، سپس فرمود: تراشیده‌ی ریش را نمی‌یابی مگر کافر یا فاسق یا کم‌عقلی نازک دین یا کسی که بر خود بیمناک است.

شرح گفتار:

مراد آن جناب از «کسی که بر خود بیمناک است»، کسی است که به کافران یا فاسقان یا کم‌عقلان نازک دین حاجتی دارد و می‌ترسد که در صورت گذاشتن ریش، به او بدگمان شوند و آسیبی برسانند؛ با توجه به اینکه اکنون گذاشتن ریش توسط یک مسلمان، نشانه‌ای از التزام او به احکام اسلامی انگاشته می‌شود و باعث نگرانی و دوری کردن کسانی می‌گردد که التزام به احکام اسلامی را نمی‌پسندند یا به کسی نیاز دارند که التزام چندانی به احکام اسلامی نداشته باشد. به علاوه، «کسی که بر خود بیمناک است» در گفتار آن جناب می‌تواند مسلمانی باشد که کافر یا فاسق یا کم‌عقلی نازک دین، او را به تراشیدن ریش إکراه می‌کند و این چیزی است که در گفتار دیگری از آن جناب آمده است:

۵ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخِثْلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: فِي بَدَنًا سُلْطَانٌ يَخْلُقُ لِحْيَةَ الرِّجَالِ وَيَكْشِفُ قِنَاعَ النِّسَاءِ، قَالَ: أَقِيلُوهُ؛ قُلْتُ: لَا سَبِيلَ لَنَا إِلَى إِقَالَتِهِ؛ فَقَالَ: تُسَلِّطُونَ جَبَّارًا عَلَيْكُمْ حَتَّى إِذَا طَغَى وَاِسْتَأْسَدَ فَخَلَقَ لِحْيَةَ رِجَالِكُمْ وَ كَشَفَ قِنَاعَ نِسَائِكُمْ تَأْتُونَنِي فَتَقُولُونَ لَا سَبِيلَ لَنَا إِلَى إِقَالَتِهِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَنْبَغِي لِبَدْلِكُمْ أَنْ يُسَكَّنَ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: در سرزمین ما (تاجیکستان) حاکمی است که ریش مردان را می‌تراشد و چادر زنان را بر می‌دارد، فرمود: بر کنارش کنید! گفتم: راهی به بر کنار کردنش نداریم! پس فرمود: جبّاری را بر خود مسلط می‌کنید تا آن گاه که سرکش شد و قلدری کرد، پس ریش مردان را تراشید و چادر زنان را برداشت، آن گاه به نزد من می‌آید و می‌گوید که راهی به بر کنار کردنش نداریم! نه به خدا سوگند، شایسته نیست که در سرزمین شما سکونت شود!

۶ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: رَأَى الْمَنْصُورُ فِي لِحْيَتِي شَعْوَةً فَقَالَ: مِنَ الْمَرْوَةِ

اعْتِدَالُ اللَّخِيَةِ، قُلْتُ: هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ لِحْيَتِهِ؟ قَالَ: لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَخْلُقْ فَيَتَشَبَّهَ بِالْفَاسِقِينَ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا شَيْءٌ وَإِنْ بَلَغَتِ الرُّكْبَةَ! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا قَوْلُ الْكُهَّانِ وَالْجُوكِيَّةِ، بَلْ يَأْخُذُ مِنْهَا وَيَتَجَمَّلُ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: منصور در ریش من ژولیدگی یافت، پس فرمود: از مروّت، اعتدال ریش است، گفتیم: آیا مرد می‌تواند از ریش خود کم کند؟ فرمود: گاهی بر او نیست مادامی که نتراشد پس به فاسقان شبیه شود، گفتیم: آن‌ها می‌گویند که از آن چیزی کم نمی‌کند اگرچه به زانو برسد! فرمود: سبحان الله! این سخن کاهنان و جوکیان است، بلکه از آن کم می‌کند و آراستگی می‌جوید.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۰۹ و تعلیقات آن مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی جواز زدودن موی روی برای زنان

أَخْبَرَنَا جَبْرِ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الْمَرْأَةِ تَرْبِيلِ الشَّعْرِ مِنْ وَجْهِهَا، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، أَتَدْرَهُ حَتَّى تَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ ذَلِكَ تَغْيِيرُ خَلْقِ اللَّهِ! قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَلَا يَتَنَمَّوْنَ هُوَلاءِ إِنْطَهُمْ وَ لَا يَخْلِفُونَ عَانَتَهُمْ؟! إِنَّمَا يُعَيِّرُ خَلْقَ اللَّهِ مَنْ يُفْسِدُهُ! ثُمَّ قَالَ: تَخْلُقُ الشَّعْرَ وَ لَا تَتَنَمَّهُ فَتُوْذِي بِذَلِكَ نَفْسَهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی زنی پرسیدم که موی را از روی خود می‌زداید، پس فرمود: اشکالی ندارد، آیا آن را وا گذارد تا به مردها شباهت یابد؟! گفتیم: این‌ها می‌گویند که آن تغییر آفرینش خداوند است! فرمود: سبحان الله! آیا این‌ها موی بغلشان را نمی‌کنند و موی زهارشان را نمی‌تراشند؟! هرآینه آفرینش خداوند را کسی تغییر می‌دهد که آن را تباه می‌کند! سپس فرمود: (زن) موی را تراشد و آن را نکند که خود را با این کار آزار می‌دهد!

شرح گفتار:

از این گفتار و برخی دیگر از گفتارهای آن جناب دانسته می‌شود که برداشتن موی روی برای زنان؛ هرگاه تغییری دائمی در بدن آنان ایجاد کند، به این نحو که دیگر نروید، جایز نیست؛ چراکه خداوند چنین تغییری را خواسته‌ی شیطان دانسته و از قول او فرموده است: ﴿وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ﴾ (نساء/ ۱۱۹)؛ «و هرآینه آنان را امر می‌کنم، پس آفرینش خداوند را تغییر می‌دهند»، ولی هرگاه تغییری دائمی در بدن آنان ایجاد نکند، مشروط به اینکه آسیبی به آن نرساند و با انگیزه‌های عقلایی و مقاصد مشروع مانند آرایش زوجین برای یکدیگر باشد، اشکالی ندارد.

**دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار**

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ نَسْوَارٍ، فَقَالَ: هَلْ هُوَ إِلَّا بَعْضُ هَذِهِ الْخَبَائِثِ؟! وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تَمْتَمِضُوا بِالْخَمْرِ! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ مَنْ يَمْتَمِضُ بِالْخَمْرِ؟! قَالَ: مَنْ يَجْعَلُ نَسْوَارَ فِي فِيهِ فَكَأَنَّمَا يَمْتَمِضُ بِالْخَمْرِ وَ قَالَ: مَنْ يَمْتَمِضُ نَسْوَارَ فَإِنَّمَا يَمْتَمِضُ جَدْوَةً مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

از جناب منصور درباره‌ی نسوار پرسیدم، پس فرمود: آیا آن چیزی جز برخی از این چیزهای خبیث است؟! و از آن جناب شنیدم که می‌فرماید: خمر را در دهان خود نگردانید! گفتم: سبحان الله! چه کسی خمر را در دهان خود می‌گرداند؟! فرمود: کسی که نسوار را در دهان خود می‌نهد چنان است که گویی خمر را در دهان خود می‌گرداند و فرمود: کسی که نسوار را می‌مکد جز این نیست که اخگری از آتش (جهنم) را می‌مکد!

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ تَقَالٍ قَدَرٍ وَ دَخَلَ بَيْتًا فَأَتَيْتُ بِمَثْقَلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟! قَالُوا: مَثْقَلٌ، قَالَ: إِذْ رُوُوا عَنِّي فَلَسْتُ مِنْ أَقْدَارِكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور فرمود: هرآینه خداوند هیچ بسیارتف‌کننده‌ی آلوده‌ای را دوست نمی‌دارد و به خانه‌ای داخل شد، پس برای او

تفدانی آوردند، پس فرمود: این چیست؟! گفتند: تفدان است، فرمود: از من دور کنید؛ چراکه از آلودگانتان نیستم!

شرح گفتار:

«نسوار» یا «ناس» یک ماده‌ی گیاهی مخدر و اعتیادآور از نوع تنباکو است که با آهک آمیخته و در دهان نهاده می‌شود. مصرف این ماده که در کشورهایمانند افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ایران و هند معمول است، مانند مصرف سایر مواد مخدر و اعتیادآور، حرام است؛ چراکه به بدن ضررهای جدی می‌رساند و نفعی عقلائی نمی‌رساند و با این وصف، مصرف آن ظلم به نفس و ضایع کردن مال شمرده می‌شود که جایز نیست؛ چنانکه خداوند با اطلاق فرموده است: ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ﴾ (غافر / ۳۱)؛ «و خداوند هیچ ظلمی را برای بندگان نمی‌خواهد» و فرموده است: ﴿وَلَا تُنذِرُ تَنْذِيرًا﴾ (اسراء / ۲۶)؛ «(و مال خود را) ضایع نکن» و پیامبر او فرموده است: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»؛ «هیچ ضرر دیدن و ضرر رساندن در اسلام نیست». از این رو، حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی از مصرف این ماده‌ی مضر و بی‌فایده برحذر داشته است. به علاوه، مصرف این ماده‌ی مخدر و اعتیادآور، به افزایش آب دهان می‌انجامد که مقتضی افکندن آن به کرات و در جاهای مختلف است، تا حدی که در کشورهایمانند افغانستان ظروف خاصی به نام «تُفدان» ساخته‌اند تا مصرف کنندگان نسوار آب دهان خود را در آن بیفکنند، در حالی که این با نظافت واجب در اسلام منافات دارد و می‌تواند به شیوع برخی بیماری‌ها بینجامد.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی کراهت آب دهان انداختن بر گذرگاه

أخبرنا ذاکرُ بنُ معروفٍ الخُراسانيُّ، قال: بصَقَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ رَجُلٌ فِي الطَّرِيقِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ بِوَجْهِهِ، فَقُلْتُ: لِمَ أَعْرَضْتَ عَنْهُ؟! قَالَ: مَا أَنَا أَعْرَضْتُ عَنْهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعْرَضَ عَنْهُ! قُلْتُ: رَبِّمَا لَا بُدَّ مِنْهُ! قَالَ: إِنَّهُ خَطِيبَةٌ وَكَفَّارَةٌ دَفْنَةٌ! ثُمَّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا بَطَّطَ إِلَى ذَلِكَ يَأْخُذُ خِرْقَةً فَيَبْصُقُ فِيهَا ثُمَّ يَرُدُّ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَسْأَلُهَا عِنْدَ الْفَرَاغِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: مردی نزد جناب منصور بر راه آب دهان انداخت، پس آن جناب روی خود را از او برگرداند، پس گفتم: چرا روی خود را از او برگرداندی؟!

فرمود: من روی خود را از او برنگرداندم، بلکه خدا روی خود را از او برگرداند! گفتم: گاهی چاره‌ای از این کار نیست! فرمود: آن خطایی است و کفاره‌اش دفن آن است! سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه به آن ناگزیر می‌شد پارچه‌ای بر می‌گرفت، پس در آن آب دهان می‌انداخت و سپس آن را به هم می‌آورد و سپس به هنگام فراغت آن را می‌شست!

شرح گفتار:

روی گرفتن خداوند از مردی که بر راه آب دهان انداخت، به معنای کراهت خداوند از آلودگی اوست و کراهت خداوند از آلودگی او مفهوم سخن خداوند است که فرموده است: **﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾** (بقره / ۲۲۲): «خداوند توبه کنندگان را دوست می‌دارد و پاکیزگان را دوست می‌دارد».



نماز

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اهمیّت نماز گزاردن و نکوهش کسانی که نماز نمی‌گذارند.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی بودیم که یکی از یارانمان وارد شد، در حالی که کاغذی را در دست داشت. پس چون نشست، روی به آن جناب کرد و گفت: «فدایت شوم! این عریضه‌ای است که زنی از دوستداران شما نوشته و با چند واسطه به من رسانده است تا به شما برسانم. پس آیا به شما بدهم تا بخوانید؟». فرمود: «نه، بلکه بلند بخوان تا همگان بشنوند!» پس او آن را بلند خواند و در آن آمده بود: «سلام بر شما بنده‌ی خالص و مخلص خداوند! سوّالی دارم که از گفتنش شرم دارم، ولی دیگر چاره‌ای برایم نمانده است؛ زیرا دیگر تحمل ندارم که در این حال بمانم و روزی به خاطر این مشکل خویش افسوس بخورم. من مدّتی است که نماز نمی‌گذارم، با وجود اینکه همه‌ی دین را قبول دارم و یک زن محجّبه در حدّ پوشیه هستم و اهل موسیقی نیستم. با این حال مدّتی است که نماز نمی‌گذارم و این مشکلم را هیچ کس نمی‌داند جز خداوند؛ چراکه نگذاشته‌ام کسی بفهمد. من از این موضوع بسیار ناراحت هستم، ولی انگار دست خودم نیست! دیگر خسته شده‌ام و از شما کمک می‌خواهم که بگویند چه کنم با این درد که روزی نیست که به آن فکر نکنم. نمی‌خواهم به خاطر بی‌نمازی‌ام آقایم مهدی من را فراموش کند و از صف یاران شما دور بمانم. از جهنّم نمی‌ترسم، ولی اگر آقایم مهدی بگوید نیا برای من جهنّم است! می‌خواهم از شما بپرسم چه کنم و خواهش من این است که برایم دعا کنید که از جا مانده‌ها و از غافلان نباشم. برایم دعا کنید که روزی از خدمت‌گزاران با وفای این راه باشم. امیدوارم که هر چه زودتر به نامه‌ام پاسخ دهید؛ چراکه می‌دانم هر لحظه برای من دیرتر می‌شود. به امید موفقیت‌تان در این راه!» پس همه‌ی یاران از شنیدن این کلمات تعجّب کردند و به هم‌همه و گفت‌وگو با یکدیگر پرداختند که چگونه چنین چیزی ممکن است! پس آن جناب روی به آنان کرد و فرمود:

«آیا از این به شگفت آمده‌اید؟ در حالی که در هر یک از شما چیزهایی هست بسیار شگفت‌تر از این! می‌گویند ما یاران منصور هستیم، در حالی که دنیا را و نمی‌گذارید برای اهلس

و از زن و فرزند و پدر و مادر خود دل نمی‌کنید برای خداوند و گناه می‌کنید در خلوت، چونانکه گویی به خداوند و روز داوری باور ندارید! هرآینه جهل، قلب آدمی را بیمار می‌کند و غفلت، آن را ضعیف می‌سازد و گناه، آن را می‌میراند و گذر زمان، آن را به گند می‌کشد، چونانکه مردار را به گند می‌کشد و سپس هر بیماری و ضعف و مرگ و گندی که در آن است، به سایر اعضای او سرایت می‌یابد و همه را یک سره تباه می‌نماید. پس هر چه زودتر جهل خود را با علم و غفلت خود را با ذکر و گناه خود را با توبه تدارک کنید، پیش از آنکه زمانی بر شما بگذرد و دیگر نتوانید. اکنون این کیست که غبار را از آستین خود می‌دمد تا او را غبارآلوده نسازد، ولی نجاست را از بدن خود نمی‌شوید که تا گردن او را ملوث ساخته است؟! آیا نمی‌داند که میان شما و آسمان هفت دروازه است که هر یک وراء دیگری قرار دارد و هیچ یک از شما به آسمان راه نمی‌یابد مگر اینکه از هر هفت دروازه بگذرد و کلید دروازه‌ی نخست نماز است؟! پس نماز بگزارید و نگویید که نماز نمی‌گزارم؛ زیرا کسی که نماز نمی‌گزارد به آسمان راه نمی‌یابد، اگرچه روزه بگیرد و صدقه بدهد و حج کند و بسیاری کارهای شایسته انجام دهد، بلکه خداوند -پروردگار ما- در روز جزا به او نظری نمی‌کند و با او سخنی نمی‌گوید و برای او عذابی دردناک است. شگفتا از کسی که از عتاب مهدی می‌ترسد، ولیکن پروا ندارد از عذاب جهنم! آیا می‌ترسد از خلیفه‌ی خدا و نمی‌ترسد از خود او؟! بی‌گمان اگر خدا را می‌شناخت هرآینه از او می‌ترسید، بلکه اگر خلیفه‌ی او را می‌شناخت نیز هرآینه می‌ترسید از چیزی که او از آن ترسان است؛ زیرا مهدی خود از عذاب جهنم می‌ترسد و از ترس آن به خود می‌لرزد و به نماز می‌پردازد؛ بل فرشتگانی که در آسمانند و جبرئیل که امین پروردگار ماست، از عذاب جهنم می‌ترسند و از ترس آن به خود می‌لرزند و به نماز می‌پردازند؛ زیرا هیچ شرّ و فتنه و رنج و هلاکتی نیست مگر اینکه در عذاب جهنم هست و هیچ خیر و عافیت و آسایش و رحمتی نیست مگر اینکه در آن یافت نمی‌شود و با این وصف، هر کس از عقل بهره‌مند است هرآینه از آن می‌ترسد و جز کسی که بی‌عقل است از آن بی‌پروا نیست و تنها هموست که به سبب بی‌پروایی خود، نماز نمی‌گزارد. در حالی که اگر می‌پندارد از آن پروایی ندارد، باز هم شایسته است که برای شکر نعمت‌های خداوند و اطاعت از فرمان او نماز بگزارد و به راه دشمن او شیطان نرود که از فرمان او سر پیچید و از سجده کردن سر باز زد و به این سبب بدبخت و ملعون شد. بی‌گمان هر کس به راه شیطان برود و از سجده کردن سر باز زند، به سرنوشت او دچار می‌شود و در جهنم همراه اوست؛ جز اینکه او در آنجا وی را سرزنش خواهد کرد و خواهد گفت: <وای بر تو؛ چرا که من سجده نکردم برای آدم و تو سجده نکردی برای خداوند!>.

به شما راست می‌گویم: بی‌گمان کسی که نماز نمی‌گذارد، از شیطان بدتر است؛ زیرا شیطان مأمور شد که برای او سجده کند، در حالی که او سجده می‌کند برای شیطان! مگر اینکه توبه کند و نماز را بر پا دارد؛ چراکه خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

در این هنگام یکی از یاران به آن جناب گفت: «ای استاد! برای او دعا کنید؛ چراکه از دوستداران شماست!» پس آن جناب دست به دعا برداشت و فرمود:

«ای خدای مهربان که بر جهل بندگانت شکیبایی و در عذاب آنان نمی‌شتابی و به هدایت آنان توانایی! بر این بنده‌ی خویش رحم آور و او را به نماز موفق کن؛ چراکه دوست می‌دارد پاکیزه شود و دوستدار خلیفه‌ی تو مهدی است!»

پس همه‌ی یاران گفتند: «اجابت فرما ای پروردگار جهانیان!»



گفتاری از آن جناب درباره‌ی چگونگی نماز گزاردن در هواپیما

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الطَّيَّارَةِ، فَقَالَ: اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ كَبِّرْ ثُمَّ اسْتَقْبِلْ حَيْثُ تَسْتَقْبِلُ الطَّيَّارَةَ وَ لَا تَصَلِّ فِيهَا مَكْتُوبَةً إِلَّا وَ أَنْتَ خَائِفٌ! قُلْتُ: أَصَلِّي فِيهَا جَالِسًا؟ قَالَ: تَصَلِّي قَائِمًا أَبَدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلِي جُنْبِكَ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَبِالْإِيْمَاءِ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَبِالْيَتِيَةِ وَ هَذَا كَقَوْلِ الْحَدَّادِ لِقَتَاهُ: مَثُ وَ أَنْتَ نَافِخٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی نماز گزاردن در هواپیما پرسیدم، پس فرمود: روی به قبله کن و تکبیر بگویی، سپس روی به هر سوی کن که هواپیما روی می‌کند و در آن نماز فریضه‌ای را نگزار مگر در حالی که بیمناک هستی! گفتم: در آن نشسته نماز می‌گزارم؟ فرمود: همیشه ایستاده نماز می‌گزاری، پس اگر نتوانستی نشسته، پس اگر نتوانستی بر پهلویت، پس اگر نتوانستی با اشاره، پس اگر نتوانستی با نیت و این مانند سخن آهنگر (در مثل مشهور) است که به شاگردش گفت: بمیر و بدم!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که نماز گزاردن در حال حرکت، تنها برای کسی جایز است که از خطری یا ضرری یا از فوت شدن نماز بیمناک است؛ چنانکه خداوند فرموده است: **﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾** (بقره/ ۲۳۹)؛ «پس اگر بیمناک شدید در حالت پیاده یا سواره نماز

بگزارید» و در این صورت، هر مقدار از نماز که می‌تواند را روی به قبله و در حالت عادی می‌گذارد و هر مقدار از آن که نمی‌تواند را به هر روی و حالت که می‌تواند می‌گذارد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره/۲۸۶)؛ «خداوند کسی را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند» و فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج/۷۸)؛ «و بر شما در دین هیچ سختی قرار نداد»؛ جز آنکه در هر صورت واجب است تکبیرة الإحرام را روی به قبله گوید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نهادن دست راست بر دست چپ در نماز

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الْقَبْضِ فِي الصَّلَاةِ، فَكَرِهَهُ وَ قَالَ: أَقُولُ فِيهِ بِقَوْلِ فَقْهَاءِ الْمَدِينَةِ! قُلْتُ: تُرِيدُ مَالِكًا؟ قَالَ: مَالِكًا وَ خَيْرًا مِنْ مَالِكِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی قبض (بیدین) در نماز پرسیدم، پس آن را مکروه شمرد و فرمود: درباره‌ی آن به قول فقهاء مدینه فتوا می‌دهم، گفتم: منظورتان مالک است؟ فرمود: مالک و بهتر از مالک!

شرح گفتار:

مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر أصبجی یمانی (د. ۱۷۹ق) از فقهاء مدینه و امام مالکیان است که نهادن دست راست بر دست چپ در نماز فرض را مکروه می‌شمرد و سنت را ارسال یعنی انداختن دست‌ها در آن می‌دانست و ظاهراً مراد حضرت منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی از «خَيْرًا مِنْ مَالِكٍ»؛ «بهتر از مالک»، امامانی از اهل بیت مانند ابو جعفر باقر (د. ۱۱۴ق) و جعفر بن محمد صادق (د. ۱۴۸ق) است که از فقهاء مدینه محسوب می‌شدند و مانند مالک، قائل به کراهت نهادن دست راست بر دست چپ در نماز بودند.

۲. أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّكْفِيرِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَكْرَهُ أَنْ أَتَشَبَّهُ بِأَلِ فِرْعَوْنَ! أَلَا تَتَنَطَّرُونَ إِلَى تَمَاثِيلِهِمْ كَيْفَ يُكْفَرُونَ؟! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ سُنَّةٌ! قَالَ: سُنَّةٌ لَأَلِ فِرْعَوْنَ! ثُمَّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُرْسِلُ يَدَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَ كَانَ لَا يَتَصَنَّعُ كَمَا تَتَصَنَّعُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی تکفیر (یعنی

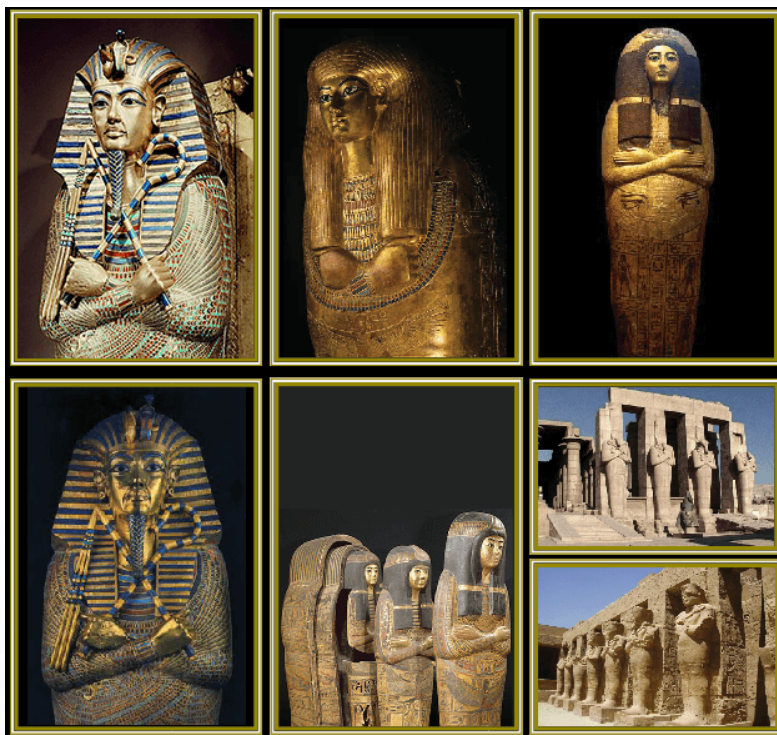
نهادن دست راست بر روی دست چپ) در نماز پرسیدم، پس فرمود: من به خدا سوگند کراهت دارم از اینکه به آل فرعون شبیه شوم! آیا مجسمه‌های آنان را نمی‌بینید که چگونه تکفیر کرده‌اند؟! گفتم: این‌ها می‌گویند که آن سنت است! فرمود: سنتی برای آل فرعون! سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستان خود را در نماز می‌انداخت و تصنع نمی‌کرد بدین سان که شما تصنع می‌کنید!

شرح گفتار:

«تصنع کردن»، به معنای ظاهرسازی و گرفتن حالتی خاص به خود با تکلف و به طور ساختگی است که در عمل تکفیر مصداق می‌یابد و حضرت منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آن را مکروه و از سنت‌های آل فرعون می‌شمارد و شاهد صدق ایشان مجسمه‌هایی است که از مصر باستان بر جای مانده و به عنوان نمونه، در تصاویر زیر قابل مشاهده است:

«قَالَ الْمَنْصُورُ: أَلَا تَنْظُرُونَ إِلَى تَمَاثِلِهِمْ كَيْفَ يُكْفَرُونَ؟!»؛

«منصور فرمود: آیا مجسمه‌های آنان را نمی‌بینید که چگونه تکفیر کرده‌اند؟!»



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی وجوب نماز آیات و کیفیت آن

۱. أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: رَأَى الْمَنْصُورَ صَاعِقَةً عَظِيمَةً فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ فَصَلَّى فَأَطَالَ ثُمَّ قَالَ: مَا يَمْتَنِعُهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ شَيْءٌ مِمَّا عَذَّبَ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أَنْ يَرْكَعُوا؟! أَمَا بَلَّغَهُمْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؟!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور در روزی توفانی صاعقه‌ای عظیم دید، پس نماز گزارد و (آن را) طولانی کرد و سپس فرمود: چه چیزی آنان را باز می‌دارد از اینکه وقتی چیزی از آنچه خداوند با آن بندگان را در زندگی دنیا عذاب کرده است می‌آیدشان، رکوع کنند؟! آیا سخن خداوند به آنان نرسیده است که می‌فرماید: «پس چرا هنگامی که عذاب ما به سویشان آمد تضرع نکردند؟! بلکه دل‌هاشان سخت شد و شیطان کاری که انجام می‌دادند را برایشان آراست» (انعام / ۴۳)؟!

۲. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: لَمَّا جَاءَتْ زَلْزَلَةٌ بَدَخْشَانَ دَخَلَتْ عَلَى الْمَنْصُورِ فَوَجَدْتَهُ يُصَلِّي، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ سَأَلَنِي عَنِ النَّاسِ فَقُلْتُ: عَافَاهُمُ اللَّهُ وَقَدْ فَرَعُوا، فَحَمِدَ اللَّهُ عَلَى عَافِيَتِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: وَ هَلْ وَجَدْتَهُمْ رَاكِعِينَ؟ قُلْتُ: لَا وَلَا يَرَى أَكْثَرَهُمْ فِيهَا صَلَاةً! قَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لِعَافِلُونَ! ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ! ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى صَلَاةً أُخْرَى!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: هنگامی که زلزله‌ی بدخشان آمد، بر جناب منصور داخل شدم، پس او را در حال نماز یافتیم، پس چون از نماز خود فارغ شد از من درباره‌ی مردم پرسش کرد، پس گفتم: خداوند آنان را به سلامت داشت، ولی سخت ترسیده‌اند، پس خداوند را بر سلامت آنان سپاس گفت و سپس فرمود: آیا آنان را در حال رکوع یافتی؟ گفتم: نه و بیشتر آنان در آن نمازی نمی‌بینند! فرمود: آنان همانا غافلانند «و هر آینه آنان را به عذاب دچار کردیم، پس برای پروردگارشان فروتنی نکردند و تضرع نمی‌کنند، تا آن گاه که به روی آنان دری دارای عذابی شدید بگشاییم، پس ناگاه در آن ناامید شوند» (مؤمنون / ۷۶ و ۷۷)!

سپس برخاست و نمازی دیگر گزارد.

۳. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ صَلَاةِ الْكُسُوفِ، فَقَالَ:

السُّنَّةُ فِيهَا عَشْرُ رَكَعَاتٍ وَ لَوْ رَكَعَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ لَمَا كَانَ بِهِ نَاسٌ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی نماز کسوف پرسیدم، پس فرمود: سنت در آن ده رکوع است، ولی اگر کمتر از آن رکوع کند اشکالی ندارد هرگاه رکوع را طولانی کند.

٤ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَلْحَجٍّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: وَقْتُ صَلَاةِ الزَّلْزَلَةِ مَا لَمْ يَذْهَبِ الْخَوْفُ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ فَقَدْ ذَهَبَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَالَ فِيمَنْ فَاتَتْ عَنْهُ صَلَاةُ الْآيَاتِ: إِنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فِي الْوَقْتِ فَقَدْ أَجْرَأْتَهُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ - يَعْنِي فِي الْآيَاتِ كُلِّهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: وقت نماز زلزله تا هنگامی است که ترس از بین نرفته است، پس چون ترس از بین رفت وقت نماز گذشته است و درباره‌ی کسی که نماز آیات از او فوت شده است فرمود: اگر در وقت (نماز آیات)، دو رکعت نماز (با نیت نافله یا هر نیتی) گزارده باشد او را کفایت کرده است و دیگر بر او قضائی نیست - یعنی در همه‌ی آیات.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۳۵ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه قضاء نماز و روزه‌ی پدر و مادر پس از مرگشان مستحب مؤکد است، ولی نایب یا اجیر گرفتن برای آن صحیح نیست.

١ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّمَغَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ أَبِي مَاتَ وَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ كَثِيرَةٌ وَ أَنَا ابْنُهُ الْأَكْبَرُ فَمَاذَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَعْمَلَ؟ قَالَ: إِقْضِ عَنْهُ وَ لَا تَقْضِي عَنْهُ تَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَيْكَ وَ لَكِنْ تَقْضِي عَنْهُ بَرًّا وَ إِحْسَانًا فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! قُلْتُ: كَيْفَ يَنْفَعُهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾؟! قَالَ: وَ هَلْ أَنْتَ إِلَّا مِنْ سَعْيِ أَبِيكَ؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: پدرم از دنیا رفت در حالی که بر او نماز بسیاری بود و من پسر بزرگتر او هستم، پس من را به چه کاری امر می‌کنی

که انجام دهم؟ فرمود: از جانب او قضا کن و قضا نمی‌کنی که بگویی آن بر تو واجب است، بل از جانب او قضا می‌کنی از باب نیکی و احسان؛ چراکه آن به او سود می‌رساند ان شاء الله! گفتم: چگونه به او سود می‌رساند در حالی که خداوند بلندمرتبه فرموده است: «و اینکه برای انسان جز چیزی که سعی کرده است نیست» (نجم / ۳۹)؟! فرمود: و آیا تو جز از سعی پدرت هستی؟!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَالِدَاهُ وَعَالِيَهُمَا صَلَاةٌ أَوْ صَوْمٌ فَلَا يَقْضِي عَنْهُمَا، قَالَ: مَا يَمْنَعُهُ أَنْ يَقْضِي عَنْهُمَا؟ أَلَا يَخَافُ أَنْ يَكُونَ عَاقِبًا؟! قُلْتُ: إِنَّهُ يَحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَنْفَعُهُمَا! قَالَ: لَا يَحْسَبَنَّ يَدَ اللَّهِ مَعْلُومَةً، بَلْ يَنْفَعُهُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمَا فَسَوْفَ يَنْفَعُ نَفْسَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمد صادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی مردی پرسیدم که پدر و مادرش می‌میرند در حالی که بر عهده‌ی آن دو نمازی یا روزه‌ای است، پس از جانب آن دو قضا نمی‌کند، فرمود: چه چیزی او را باز می‌دارد از اینکه از جانب آن دو قضا کند؟! آیا نمی‌ترسد که عاقق (یعنی منفور پدر و مادرش) باشد؟! گفتم: می‌پندارد که این کار به آن دو سود نمی‌رساند! فرمود: زنه‌ار دست خداوند را بسته نیندارد، بلکه اگر خداوند بخواهد به آن دو سود می‌رساند و اگر به آن دو سود نرساند، پس به خود او سود خواهد رساند!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مِنْ سَفَاهَةِ الرَّجُلِ أَنْ يُعْطِيَ مَالَهُ لِيُقْضَىٰ عَنْ وَالِدِهِ صَلَاةٌ أَوْ صَوْمٌ فَيَتَلَفُ الْمَالَ وَ لَا يَجْزِي عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا! قُلْتُ: فَمَاذَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَفْعَلَ؟ قَالَ: يَقْضِي عَنْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ إِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از سفاقت مرد این است که مالش را می‌دهد تا از جانب پدرش نماز یا روزه‌ای به جای آورده شود، پس مالش را تلف می‌کند و چیزی را از جانب پدرش کفایت نمی‌کند! گفتم: پس برای او شایسته است که چه کند؟ فرمود: اگر می‌تواند از جانب او به جای آورد و اگر نمی‌تواند برای او استغفار کند!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِإِمَامِ مَسْجِدٍ: لَا تَأْخُذْ عَلَيَّ عِبَادَةَ رَبِّكَ أَجْرًا فَتُطِيلَ عَمَلَكَ وَ تَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القيوم بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور به امام مسجدی می‌فرماید: در ازای عبادت پروردگارت مزدی نگیر که عملت را باطل می‌کند و از زبان کاران می‌شوی!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای روشنگر، به پرسش و پاسخ ۲۵۴ مراجعه کنید.



شش گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام جهر و اخفات در نماز

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾، قَالَ: لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ كُلَّ الْجَهْرِ فَتَتَوَذَّي بِذَلِكَ قَرِينِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا كُلَّ الْأَخْفَاتِ فَلَا تَسْمَعُ نَفْسُكَ! ثُمَّ قَالَ: إِذَا قَرَأَ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ قِرَاءَةً لَا يَسْمَعُهَا يَقُولُ لَهُ الْمَلِكُ وَهُوَ مُقَرَّبٌ أذُنُهُ: مَا تَقُولُ يَا أَحْمَقُ؟! فَلَا يَكْتَسِبُ لَهُ شَيْئًا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و نمازت را به جهر و به اخفات نخوان و میان‌های آن دو راهی پیدا کن» (إسراء / ۱۱۰)، فرمود: نمازت را بیش از حد با جهر نخوان تا کسی که نزدیک توست را بیازاری و آن را بیش از حد با اخفات نخوان که خودت هم آن را نشنوی! سپس فرمود: هرگاه مرد در نمازش به گونه‌ای قرائت کند که خودش هم آن را نشنود، فرشته (اعمال) در حالی که گوشش را نزدیک می‌آورد، به او می‌گوید: چه می‌گویی ای احمق؟! پس چیزی برای او نمی‌نویسد!

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخَجَنْدِيِّ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾، فَقَالَ: لَمْ يَجْهَرُ بِصَلَاتِهِ مَنْ لَمْ يُوذِّ قَرِينَهُ وَ لَمْ يُخَافِتْ بِهَا مَنْ أَسْمَعَ أذُنَيْهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور سخن خداوند بلندمرتبه یاد شد که می‌فرماید: «و نمازت را به جهر و به اخفات نخوان»، پس فرمود: نمازش را به جهر نخواند کسی که هم‌نشین خود را نیاززده و آن را به اخفات نخواند کسی که به گوش خود رسانده است!

۳ . أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ أَنْتَ مُنْفَرِدٌ فَإِنَّمَا سُنُّ الْجَهْرِ لِلْجَمَاعَةِ وَلِتَكُنْ قِرَائَتُكَ لِنَفْسِكَ وَ لَا تُحَدِّرُ تَحْدِيرًا!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: نماز را در حالی که منفرد هستی به جهر نخوان؛ چراکه جهر برای جماعت سنت شد و باید قرائت برای خودت باشد و (در آن) شتاب بسیار نکن!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَلْخِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّمَا تَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصُّبْحِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ إِذَا كُنْتَ إِمَامًا وَ أَمَا إِذَا كُنْتَ مُنْفَرِدًا فَإِنْ شِئْتَ جَهَرْتَ وَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَجْهَرْ وَ لَوْ جَهَرْتَ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ مَنْ لَا يَسْتَمِعُ لِقِرَائَتِكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: تنها هنگامی که امام هستی در نماز صبح و مغرب و عشاء به جهر قرائت می‌کنی، اما هنگامی که منفرد هستی پس اگر می‌خواهی به جهر قرائت کن و اگر می‌خواهی به جهر قرائت نکن و اگر به جهر قرائت کنی نزد من محبوب‌تر است مگر اینکه نزد کسی باشد که به قرائتت گوش نمی‌سپارد!

۵ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفِ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ: مَرَّ الْمَنْصُورُ عَلَى امْرَأَةٍ وَ هِيَ تَقْرَأُ فِي صَلَاتِهَا بِشَيْءٍ مِنَ الْجَهْرِ فَقَالَ لَهَا وَ هِيَ فِي الصَّلَاةِ: اخْفِضِي مِنْ صَوْتِكَ أَيُّهَا الْمُسْلِمَةُ وَ لَا تَجْهَرِي كَجَهْرِ الرِّجَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَجِدَ فِي صَوْتِ الْمَرْأَةِ خِفْضَةً كَمَا يُحِبُّ أَنْ يَجِدَ فِي صَوْتِ الرَّجُلِ رِفْعَةً!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: منصور بر زنی گذشت که در نمازش تا حدی بلند قرائت می‌کرد، پس به او در حالی که در نماز بود فرمود: صدایت را پایین‌تر بیاور ای زن مسلمان و مانند مردان بلند نخوان؛ زیرا خداوند دوست می‌دارد که در صدای زنان پایین‌بودنی بیابد همان‌طور که دوست می‌دارد در صدای مردان بلند‌بودنی!

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيْبَرَاذِيِّ، قَالَ: صَلَّى خَلْفَ الْمَنْصُورِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ كُلِّهِ وَ الْقِرَاءَةِ وَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ التَّسْلِيمِ الْآخِرِ وَ خَافَتْ بِالْقَوْلِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ التَّشَهُدِ وَ انْصَرَفَ عَنْ يَمِينِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: پشت سر منصور نماز صبح را به جای آوردم، پس همه‌ی تکبیرها و قرائت و سمع الله لمن حمده و سلام آخر را بلند گفت و سخن در رکوع و سجود و تشهد را آهسته گفت و از طرف راستش منصرف شد!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارها، به پرسش و پاسخ ۲۷۲ مراجعه کنید.



شش گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام شک در نماز

۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّمَغَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ فِي الْقِرَاءَةِ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَقَالَ: قَدْ قَرَأَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ فِي الرُّكُوعِ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَقَالَ: قَدْ رَكَعَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ فِي السُّجُودِ فَلَا يَدْرِي هَلْ سَجَدَ وَاحِدَةً أَمْ اثْنَتَيْنِ وَ هُوَ جَالِسٌ، فَقَالَ: يَسْجُدُ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ وَ لَا يَقُومُ شَاكًّا وَ لَا يَنْصَرِفُ.

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی مردی پرسیدم که در قرائت شک می‌کند، در حالی که به رکوع رفته، پس فرمود: قرائت کرده است و از او درباره‌ی مردی پرسیدم که در رکوع شک می‌کند، در حالی که به سجده رفته، پس فرمود: رکوع کرده است و از او درباره‌ی مردی پرسیدم که در سجده شک می‌کند، پس نمی‌داند که آیا یک سجده کرده است یا دو سجده، در حالی که نشسته است، پس فرمود: سجده می‌کند تا یقین کند و با شک بر نمی‌خیزد و سلام نمی‌دهد.

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الرَّجُلِ يَشُكُّ فِي صَلَاتِهِ فَلَا يَدْرِي أَثَلَاثًا صَلَّى أَمْ أَرْبَعًا، فَقَالَ: يَبْنِي عَلَى الْيَقِينِ فَإِنَّ الْمَشْكُوكَ فِيهِ لَيْسَ بِشَيْءٍ، قُلْتُ: وَ مَا تَرِيدُ مِنَ الْيَقِينِ؟ قَالَ: يَبْنِي عَلَى الثَّلَاثِ فَيَرَكِعُ رَكْعَةً أُخْرَى ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ يُسَلِّمَ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ تَامَةً كَانَتِ الرُّكْعَةُ وَ السَّجْدَتَانِ نَافِلَةً وَ إِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ نَاقِصَةً كَانَتِ الرُّكْعَةُ تَامًا صَلَاتِهِ وَ السَّجْدَتَانِ تُرْغِمَانِ الشَّيْطَانَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که

در نماز خود شک می‌کند، پس نمی‌داند که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت، پس فرمود: بنا را بر یقین می‌گذارد؛ چراکه مشکوک چیزی محسوب نمی‌شود، گفتیم: مقصودتان از یقین چیست؟ فرمود: بنا را بر سه رکعت می‌گذارد، پس یک رکعت دیگر می‌خواند و سپس دو سجده بعد از اینکه سلام داد به جای می‌آورد، پس اگر نمازش کامل بوده باشد، یک رکعت و دو سجده نافله‌ای بوده است و اگر نمازش ناقص بوده باشد، یک رکعت مکمل نمازش بوده است و دو سجده شیطان را خوار می‌کند!

۳ . أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ شَكَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَبْنِ عَلَى الْيَقِينِ فَإِنَّ الزَّيَادَةَ خَيْرٌ مِنَ النُّقْصَانِ، قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَقُولُونَ يَبْنِي عَلَى الْأَكْثَرِ، قَالَ: لَا يَبْنِي عَلَى الشَّكِّ وَلَا يَعْتَدُ بِهِ وَلَكِنْ يَبْنِي عَلَى الْيَقِينِ وَبُيِّنَ عَلَيْهِ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَرَوْنَ ذَلِكَ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، قَالَ: نَحْنُ أَعْلَمُ مِنْهُمْ بِأَهْلِ الْبَيْتِ وَلَوْ رَجَعُوا إِلَيْنَا لَعَلَّمْنَاهُمْ.

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس در نماز خود شک کند باید بنا را بر یقین بگذارد؛ چراکه زیادت از نقصان بهتر است، گفتیم: کسانی که نزد ما هستند می‌گویند بنا را بر بیشتر می‌گذارد، فرمود: بنا را بر شک نمی‌گذارد و به آن اعتنایی نمی‌کند، بلکه بنا را بر یقین می‌گذارد و با آن تمام می‌کند، گفتیم: آنان این را از اهل بیت روایت می‌کنند، فرمود: ما از آنان به اهل بیت داناتریم و اگر به ما رجوع کنند به آنان می‌آموزیم.

۴ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَدْرِ أَمْ تَثْنِيْنَ صَلَّى أَمْ ثَلَاثًا فَلْيَجْعَلْهَا تَثْنِيْنَ وَمَنْ لَمْ يَدْرِ أَمْ ثَلَاثًا صَلَّى أَمْ أَرْبَعًا فَلْيَجْعَلْهَا ثَلَاثًا وَمَنْ لَمْ يَدْرِ أَمْ أَرْبَعًا صَلَّى أَمْ خَمْسًا فَلْيَجْعَلْهَا أَرْبَعًا وَلَيْسَ سَجْدَتِي السَّهْوِ، قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَدْرِ أَمْ تَثْنِيْنَ صَلَّى أَمْ ثَلَاثًا أَمْ أَرْبَعًا؟ قَالَ: يُعِيدُ.

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس نداند که آیا دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید آن را دو رکعت قرار دهد و هر کس نداند که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت، باید آن را سه رکعت قرار دهد و هر کس نداند که آیا چهار رکعت خوانده است یا پنج رکعت، باید آن را چهار رکعت قرار دهد و باید دو سجده‌ی سهو به جای آورد، گفتیم: هر کس نداند که آیا دو رکعت خوانده است یا سه رکعت یا چهار رکعت چطور؟ فرمود: اعاده می‌کند.

۵ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخَجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنْ رَجُلٍ يَشْكُ فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى، فَقَالَ: يُعِيدُ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ، قُلْتُ: إِنَّهُ مُبْتَلَى بِذَلِكَ لَا يُصَلِّي صَلَاةً إِلَّا وَ يَشْكُ فِيهَا، قَالَ: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَعْتَدُ بِشَكِّهِ وَلِيَمُضِ فِي صَلَاتِهِ.

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که در نماز خود شک می‌کند، تا جایی که نمی‌داند چند رکعت خوانده است، فرمود: اعاده می‌کند تا یقین پیدا کند، گفتم: او به آن گرفتار است، هیچ نمازی را نمی‌خواند مگر اینکه در آن شک می‌کند، فرمود: این از کار شیطان است، پس به شک خود اعتنا نکند و به نماز خود ادامه دهد.

۶ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْرَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ شَكَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتِمَّهَا إِلَّا أَنْ يَشْكُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ فَإِنَّهُمَا أُمُّ الصَّلَاةِ وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَشْكُ فِيهِمَا وَ يَنْبَغِي لِمَنْ يَشْكُ فِيهِمَا أَنْ يَسْتَأْنِفَ الصَّلَاةَ.

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس در نماز خود شک کند باید آن را کامل کند، مگر اینکه در دو رکعت اول شک کند؛ چراکه آن دو بنیاد نماز هستند و برای کسی شایسته نیست که در آن دو شک کند و برای کسی که در آن دو شک می‌کند شایسته است که نماز را از سر بگیرد.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۲۳ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام نماز مسافر

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ خَرَجَ مِنْ مِصْرِهِ بِيَاضِ يَوْمٍ فَهُوَ مُسَافِرٌ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ رَجَعَ إِلَى مِصْرِهِ قَبْلَ الْغُرُوبِ؟ قَالَ: لَا سَفَرَ أَقَلُّ مِنْ بِيَاضِ يَوْمٍ فَإِنْ خَرَجَ بِقَصْدِ ذَلِكَ فَهُوَ مُسَافِرٌ، قُلْتُ: الرَّجُلُ يَذْهَبُ بِالطَّيَّارَةِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ثُمَّ يَرْجِعُ قَبْلَ الْغُرُوبِ، أَلَيْسَ هُوَ مُسَافِرًا؟ قَالَ: مَنْ خَرَجَ مِنْ مِصْرِهِ مَسِيرَةً يَوْمَ فَهُوَ مُسَافِرٌ، قُلْتُ: وَ مَا مَسِيرَةٌ يَوْمٌ؟ قَالَ: مَا يَسِيرُ فِيهِ أَهْلُ مِصْرِهِ، قُلْتُ: ثَمَانِيَةَ فَرَسِيخٍ؟ قَالَ: مَا يَسِيرُ فِيهِ أَهْلُ مِصْرِهِ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس از شهر خود یک روشنایی روز بیرون رود مسافر است، گفتیم: اگر پیش از غروب به شهرش بازگردد چطور؟ فرمود: سفری کمتر از یک روشنایی روز نیست، پس اگر به قصد آن بیرون رود مسافر است، گفتیم: (امروزه) یک کس با هواپیما از مشرق به مغرب می‌رود، سپس پیش از غروب باز می‌گردد، آیا او مسافر نیست؟ فرمود: هر کس از شهر خود به مقدار یک روز راه بیرون رود مسافر است، گفتیم: یک روز راه چه مقدار است؟ فرمود: مقداری که اهل شهر او در آن سیر می‌کنند، گفتیم: هشت فرسخ؟ فرمود: مقداری که اهل شهر او در آن سیر می‌کنند.

شرح گفتار:

از این گفتار دانسته می‌شود که ملاک تحقق «سفر» در نظر آن جناب، مدت خروج از شهر است، نه مسافت آن، ولی مسافت پیموده شده در خارج شهر هرگاه به اندازه‌ای زیاد باشد که معمولاً در سفر پیموده می‌شود، «سفر» صدق می‌کند و مسافتی که معمولاً در سفر پیموده می‌شود، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت است و با مراجعه به عرف دانسته می‌شود. بنابراین، در زمان و مکانی که بیشتر سفرهای مردم با اسب و شتر انجام می‌شود، مسافتی که معمولاً در یک روز با اسب و شتر پیموده می‌شود ملاک است و آن ۸ فرسنگ معادل ۴۸ کیلومتر است که کاروان‌های قدیم به طور معمول در روشنایی روز (بیاض یوم) طی می‌کردند تا با رسیدن شب در جایی منزل کنند، ولی در زمان و مکانی که بیشتر سفرهای مردم با اتوبوس و قطار انجام می‌شود، مسافتی که معمولاً در یک روز با اتوبوس و قطار پیموده می‌شود ملاک است و آن بسیار بیشتر است و شاید از ۱۰۰ فرسنگ معادل ۶۰۰ کیلومتر با احتساب سرعت متوسط در اتوبوس‌ها و قطارهای بین شهری تجاوز کند؛ هر چند تعیین دقیق این مسافت خالی از عسر و حرج نیست و از این رو، ضرورتی ندارد و تعیین تقریبی آن کافی است؛ چنانکه از گفتار دیگر آن جناب دانسته می‌شود:

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ قَصْرِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: إِذَا كُنْتَ عَلَى سَفَرٍ فَقَصِّرْ، قُلْتُ: عَلَى أَيِّ سَفَرٍ؟ قَالَ: إِذَا سَافَرْتَ بِيَاضِ يَوْمٍ فَقَصِّرْ، قُلْتُ: فِي أَيِّ مَسَافَةٍ؟ قَالَ: إِذَا سَافَرْتَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ فَقَصِّرْ، قُلْتُ: وَ مَا مَسِيرَةُ يَوْمٍ؟ فَغَضِبَ وَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا خُصِّمْتُ إِلَّا كَمَا خَاصَّ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالَ لَهُمْ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی قصر کردن نماز

پرسیدم، پس فرمود: هرگاه در سفری بودی قصر کن، گفتم: در چه سفری؟ فرمود: هرگاه به مدت یک روشنایی روز سفر کردی قصر کن، گفتم: در چه مسافتی؟ فرمود: هرگاه به مسافت یک روز راه سفر کردی قصر کن، گفتم: مسافت یک روز راه چیست؟ پس به خشم آمد و فرمود: به خدا سوگند فرو نرفتید مگر چونان که بنی اسرائیل فرو رفتند هنگامی که موسی به آنان گفت خداوند شما را امر می‌کند که گاوی را ذبح کنید!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾، لِمَاذَا يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشْرًا؟! قَالَ: لِأَنَّ عَشْرَةَ أَيَّامٍ أَكْثَرُ السَّفَرِ يُقَصَّرُ فِيهَا الصَّلَاةُ وَيُفْطَرُ فِيهَا الصَّوْمُ فَمَنْ زَادَ عَلَيْهَا فَهُوَ مُقِيمٌ فَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُسَافِرِينَ فِي الدُّنْيَا غَيْرَ مُقِيمِينَ! قُلْتُ: فَلِمَاذَا ﴿يَقُولُ أُمَّتُهُمْ طَرِيقَهُ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾؟! قَالَ: لِأَنَّهُ أَقَلُّ السَّفَرِ وَلَا يَكُونُ سَفَرٌ أَقَلَّ مِنْ يَوْمٍ! قُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أُوتِيتَ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخَطَابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «گناه‌کاران در روز قیامت) میان یکدیگر نجوا می‌کنند که جز ده روز درنگ نکرديد» (طه/ ۱۰۳)، چرا می‌پندارند که جز ده روز درنگ نکردند؟! فرمود: برای اینکه ده روز حداکثر سفر است، نماز در آن شکسته و روزه در آن افطار می‌شود، پس هر کس بر آن بیفزاید او مقيم است، پس آنان می‌پندارند که در دنیا مسافر بوده‌اند نه مقيم! گفتم: پس چرا «نيكوكارترین آنان می‌گویند که جز یک روز درنگ نکرديد» (طه/ ۱۰۴)؟! فرمود: برای اینکه یک روز حداقل سفر است و هیچ سفری کمتر از یک روز نیست! گفتم: الله اکبر! شهادت می‌دهم که به تو حکمت و گفتار فیصله کننده داده شده است!

۴ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَيْسَ لِلظَّالِمِ قَصْرٌ صَلَاةٍ وَلَا إِفْطَارٌ صَوْمٍ وَلَا اضْطِرَارٌ فِي مَخْمَصَةٍ وَلَا كِذْبٌ فِي مَصْلَحَةٍ وَلَا تَقِيَّةٌ فِي خِيْفَةٍ، قُلْتُ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِأَنَّهَا رَحْمَةٌ وَ لِلظَّالِمِ اللَّعْنَةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: برای ظالم نه شکستن نمازی و نه خوردن روزه‌ای (در سفر) و نه اضطراری در مخمصه و نه دروغی

در مصلحت و نه تقيّه‌ای در بيم است، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای اینکه آن‌ها رحمت‌اند و برای ظالم لعنت است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۰۸ مراجعه کنید.



هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام نماز جمعه و عیدین

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: فَرِيضَةٌ، قُلْتُ: لَا يُقِيمُهَا الْيَوْمَ إِلَّا كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، فَقَالَ: لَا تُصَلِّ مَعَهُمْ فَإِنَّ مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَتَّقِيَ مِنْهُمْ تَقَاةً وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ فَقَالَ الرَّجُلُ: أَمَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا مَعَهُمْ مُنْذُ فَبِضَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟! قَالَ: بَلَى وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ بَعْدَهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ.

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نماز جمعه پرسیدم، پس فرمود: فريضة است، گفتم: امروز آن را جز جبار عنيدي سرکش اقامه نمی‌کند، پس فرمود: با آنان نماز نگزار؛ چراکه هر کس با آنان نماز گزارد او از آنان است، مگر اینکه از آنان تقيّه کند و نزد آن جناب مردی بود، پس مرد گفت: آیا سلف صالح از وقتی که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم درگذشت آن را با آنان نمی‌گزاردند؟! فرمود: آری، ولی آنان پس از آن چهار رکعت (نماز ظهر) می‌گزاردند.

۲ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، فَقَالَ لِي: صَلَّى هَؤُلَاءِ جُمُعَتَهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا صَلُّوا وَلَكِنْ لَعَوْا وَ تَفَرَّوْا، قُلْتُ: إِنَّ فَلَانًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَدْخُلُ فِيهِمْ فَيُصَلِّيهِمْ مَعَهُمْ، قَالَ: وَ يَفْعَلُ؟! قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَلَا يَخَافُ أَنْ يَحْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ وَ هُوَ فِيهِمْ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

وليد بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: در روز جمعه‌ای به محضر منصور رسیدم، پس به من فرمود: آیا اینان جمعه‌ی خود را گزاردند؟ گفتم: آری، پس فرمود: نه به خدا سوگند نگزارند، بلکه صدایی درآوردند و نوکی زدند، گفتم: فلانی از یاران تو به میان آنان می‌رود و

آن را با آنان می‌گزارد، فرمود: آیا این کار را می‌کنند؟! گفتیم: آری، فرمود: آیا نمی‌ترسد که خداوند آنان را در زمین فرو برد یا بر آنان عذابی از آسمان نازل کند، در حالی که او میان آنان است؟! ۳ . أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ، قَالَ: سُئِلَ الْمَنْصُورُ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْقَائِلِينَ بِالْوِلَايَةِ الْمُطْلَقَةِ لِغَيْرِ الْمَهْدِيِّ، فَقَالَ: مَا هُمْ عِنْدِي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْجُدْرِ! ثُمَّ قَالَ: لَوْ زَنَى رَجُلٌ أَوْ سَرَقَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُبَايِعَ رَجُلًا لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِمُبَايَعَتِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نماز گزاردن پشت سر قائلان به ولایت مطلقه برای غیر مهدی پرسیده شد، پس فرمود: آنان نزد من جز به منزله‌ی دیوارها نیستند! سپس فرمود: اگر کسی زنا کند یا مرتکب سرقت شود بهتر از آن است که با کسی بیعت کند که خداوند به بیعت کردن با او امر نکرده است!

۴ . أَخْبَرَنَا حَيْدَرُ بْنُ سَعِيدِ الْمَوْسَوِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ أَقَلِّ عَدَدٍ يَتَعَقَّدُ بِهِمُ الْجُمُعَةُ، فَقَالَ: الْإِمَامُ وَ الْمُنَادِي لِلصَّلَاةِ وَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه‌ی گفتار:

حیدر بن سعید موسوی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی کمترین تعدادی پرسیدم که نماز جمعه با آن‌ها منعقد می‌شود، پس فرمود: امام و ندا دهنده برای نماز و سه نفر از مؤمنان.

۵ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ إِنَّ خُطْبَةَ الْجُمُعَةِ مِنْ قِيَامٍ؟ قَالَ: لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾، قُلْتُ: صَدَقْتَ وَ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ إِنَّهَا قَبْلَ الصَّلَاةِ؟ قَالَ: لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾، قُلْتُ: صَدَقْتَ إِنَّ عِنْدَكَ عِلْمَ الْكِتَابِ، قَالَ: عِنْدِي عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ وَ إِنَّ عِلْمَ الْكِتَابِ عِنْدَ الْمَهْدِيِّ وَلَوْ جِئْتُمُوهُ لَعَلَّمَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا عَلَّمْتُمْ، فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا مَثَلِي فِيكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ وَجَدَ مَعْدِنًا مِنَ الذَّهَبِ فَأَخَذَ مِنْهُ قِطْعَةً كَبِيرَةً فَجَاءَ بِهَا إِلَى التُّجَّارِ فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي وَجَدْتُ مَعْدِنًا مِنَ الذَّهَبِ فَأَبْكُمْ يَعْينُنِي عَلَى اسْتِخْرَاجِهِ لِيَكُونَ لَهُ فِيهِ نَصِيبٌ؟ فَيَقُولُونَ لَهُ: كَيْفَ نَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْ وَجَدْتَهُ؟! فَيُرِيهِمُ الْقِطْعَةَ الْكَبِيرَةَ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَدْ وَجَدَهُ فَيَعْينُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَخْذُلُهُ مَنْ يَشَاءُ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: از کجا فرمودی که خطبه‌ی جمعه در حالت ایستاده است؟ فرمود: برای سخن خداوند که «چون تجارت یا لهوی را بینند به سوی آن پراکنده شوند و تو را در حالت ایستاده وا گذارند» (جمعه / ۱۱)،

گفتم: راست فرمودی و از کجا فرمودی که آن پیش از نماز است؟ فرمود: برای سخن خداوند که «چون نماز گزارده شد در زمین پراکنده شوید» (جمعه/ ۱۰)، گفتم: راست فرمودی، نزد تو علم کتاب است، فرمود: نزد من علمی از کتاب است و علم کتاب نزد مهدی است و اگر به نزد او بیایید به شما بیشتر از چیزی که من تعلیم دادم تعلیم می‌دهد، پس ساعتی سکوت کرد و سپس فرمود: هرآینه مثل من در میان شما مثل مردی است که معدنی از طلا پیدا کرد، پس تکه‌ای بزرگ از آن برگرفت و به نزد تاجران آورد و به آنان گفت: هرآینه من معدنی از طلا پیدا کرده‌ام، پس کدام یک از شما من را بر استخراج آن یاری می‌کند تا برای او در آن سهمی باشد؟ پس به او می‌گویند: از کجا بدانیم که تو آن را پیدا کرده‌ای؟! پس تکه‌ی بزرگ را به آنان نشان می‌دهد، پس می‌دانند که آن را پیدا کرده است، پس هر کس می‌خواهد او را یاری می‌کند و هر کس می‌خواهد او را وا می‌گذارد.

۶ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ صَلَاةِ الْفِطْرِ وَ صَلَاةِ الْأَضْحَى، فَقَالَ: فَرِيضَتَانِ، قُلْتُ: إِنَّهُنَّ يَقُولُونَ لَوْ كَانَتَا فَرِيضَتَيْنِ لَنَزَلَ فِيهِمَا الْقُرْآنُ، قَالَ: وَ هَلْ يَعْلَمُونَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ؟! قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَلَوْ رَجَعُوا إِلَى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ لَعَلَّمُوهُمْ، ثُمَّ سَكَتَ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ هَلْ نَزَلَ فِيهِمَا الْقُرْآنُ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلْتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾ وَ ذَلِكَ صَلَاةُ الْفِطْرِ وَ يَقُولُ: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ﴾ وَ ذَلِكَ صَلَاةُ الْأَضْحَى!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نماز فطر و نماز قربان پرسیدم، پس فرمود: فریضه‌اند، گفتم: آن‌ها می‌گویند که اگر فریضه بودند درباره‌ی شان قرآن نازل می‌شد، فرمود: آیا آن‌ها همه‌ی قرآن را می‌دانند؟ گفتم: نه، فرمود: پس اگر به کسانی رجوع می‌کردند که همه‌ی قرآن را می‌دانند به آنان می‌آموختند، سپس سکوت کرد، پس گفتم: فدایت شوم، آیا درباره‌ی شان قرآن نازل شده است؟ فرمود: آری، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و تا تعداد (روزهای ماه رمضان) را تکمیل کنید و تا خداوند را بر اینکه هدایت‌تان کرد تکبیر گویند» (بقره/ ۱۸۵) و آن نماز فطر است و می‌فرماید: «پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن» (کوثر/ ۲) و آن نماز قربان است!

۷ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: سُئِلَ الْمَنْصُورُ عَنِ صَلَاةِ الْعِيدِ، فَقَالَ: ﴿وَلْتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾ يَعْنِي شَهْرَ رَمَضَانَ ﴿وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾ يَعْنِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً ﴿وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ يَعْنِي الْقُنُوتَ وَ لَيْسَ بِوَاجِبٍ.

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض آبادی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نماز عید پرسیده شد، پس فرمود: «و تا تعداد را کامل کنید» یعنی ماه رمضان «و تا خداوند را بر اینکه هدایت‌تان کرد تکبیر گویند» یعنی دوازده تکبیر «و شاید شکر گزارد» یعنی قنوت و واجب نیست.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۹۹ و تعلیق آن مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت تعجیل و تأخیر اذان از وقت آن

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: صَلَّى الْمَنْصُورُ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ، ثُمَّ سَمِعَ أَذَانَ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟! قُلْنَا: هَذَا أَذَانُ الشَّيْعَةِ! لَا يُؤَدِّنُونَ حَتَّى يَرْتَفِعَ اللَّيْلُ! فَقَالَ: غَلَبَ عَلَيْهِمُ الْخَطَائِبَةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: منصور نماز مغرب را گزارد، سپس اذانی را شنید، پس فرمود: این چیست؟! گفتیم: این اذان شیعه است! اذان نمی‌گویند تا آن گاه که شب بالا بیاید! پس فرمود: خطایبه بر آنان چیره شده‌اند!

شرح گفتار:

خطایبه نام یکی از فرقه‌های غالی شیعه است که نماز مغرب را پیش از بالا آمدن شب روا نمی‌داشتند.

۲. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعَ الْمَنْصُورَ أَذَانَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَقَالَ: إِنَّ مِنَ الْمُؤَدِّنِينَ خَوَانًا! قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْبَهَ النَّاسَ لِلصَّلَاةِ، فَقَالَ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ لِدَلِكْ وَلَكِنْ يُنَادِي الصَّلَاةَ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ يَقُولُهَا مِرَارًا، قُلْتُ: هَلْ لَهُ أَنْ يُؤَخَّرَ الْأَذَانَ عَنِ الْوَقْتِ؟ قَالَ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَعَمَّدَ ذَلِكَ، قُلْتُ: إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُؤَخَّرَهُ إِلَى الصَّلَاةِ، قَالَ: إِذَا كَانَ مُؤَدِّنًا لِنَفْسِهِ فَلَا بَأْسَ وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُؤَدِّنَ لِلنَّاسِ فَلَا يُؤَدِّنُ إِلَّا لِلْوَقْتِ، قُلْتُ: فَمَا بِالِ الشَّيْعَةِ يُؤَخَّرُونَ الْأَذَانَ عَنِ الْمَغْرِبِ؟! قَالَ: إِنَّهُمْ مَا أَمَرُوا بِذَلِكَ وَلَكِنَّهُمْ أَمَرُوا بِتَأْخِيرِ الصَّلَاةِ قَلِيلًا إِنْ شَاءُوا.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: منصور پیش از طلوع فجر اذانی را شنید، پس فرمود: هرآینه از مؤدنان خائنانی هستند! گفتیم: فدایت شوم، او می‌خواهد مردم

را برای نماز بیدار کند، پس فرمود: او را نمی‌رسد که برای این منظور اذان بگوید، ولی ندا می‌دهد: نماز بهتر از خواب است و آن را چند بار تکرار می‌کند، گفتم: آیا او را می‌رسد که اذان را از وقتش به تأخیر بیندازد؟ فرمود: او را نمی‌رسد که عمداً این کار را انجام دهد، گفتم: او می‌خواهد آن را تا نماز به تأخیر بیندازد، فرمود: هرگاه برای خودش اذان می‌گوید اشکالی ندارد، ولی هرگاه می‌خواهد برای مردم اذان بگوید، جز به وقت اذان نمی‌گوید، گفتم: پس شیعیان را چه می‌شود که اذان را از مغرب به تأخیر می‌اندازند؟! فرمود: آنان به این کار امر نشدند، بل امر شدند که نماز را اندکی به تأخیر بیندازند اگر می‌خواهند.

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: رَأَيْتُ الْمَنْصُورَ إِذَا يَسْمَعُ أَذَانَ الْفَجْرِ يَمْكُثُ رُبْعَ سَاعَةٍ ثُمَّ يُصَلِّي وَ إِذَا يَسْمَعُ أَذَانَ الظُّهْرِ يَمْكُثُ نِصْفَ سَاعَةٍ ثُمَّ يُصَلِّي وَ إِذَا يَسْمَعُ أَذَانَ الْمَغْرِبِ يَمْكُثُ عَشْرَ دَقَائِقَ ثُمَّ يُصَلِّي وَ لَا يَغْبَأُ بِأَذَانِ الْعَصْرِ وَ لَا أَذَانَ الْعِشَاءِ -يَعْنِي إِنْ شَاءَ قَدَّمَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ شَاءَ أُخَّرَ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور را دیدم که چون اذان صبح را می‌شنید، ربع ساعت درنگ می‌کرد و سپس نماز می‌گزارد و چون اذان ظهر را می‌شنید، نصف ساعت درنگ می‌کرد و سپس نماز می‌گزارد و چون اذان مغرب را می‌شنید، ده دقیقه درنگ می‌کرد و سپس نماز می‌گزارد و به اذان عصر و اذان عشاء اعتنایی نمی‌کرد -یعنی اگر می‌خواست بر آن دو مقدم می‌داشت و اگر می‌خواست مؤخر.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی و آگاهی از اوقات نمازها، به پرسش و پاسخ ۳۳۴ مراجعه کنید.



پنج گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت نماز نافله و احکام آن

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، فَقُلْتُ: إِنَّهُ كَسَلَانٌ، فَقَالَ: مَا هُوَ بِكَسَلَانَ وَ لَكِنَّ الْكَسَلَانَ مَنْ يَتْرُكُ النَّافِلَةَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: مردی از یارانمان نزد منصور یاد شد، پس گفتم: او تنبل است، پس فرمود: او تنبل نیست، بل تنبل کسی است که نافله را ترک می‌کند!

۲ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْمَنْصُورِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: إِنِّي لَأَحِبُّكَ يَا أَحْمَدُ! قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَّبَنِي إِلَيْهِ وَلَكِنْ لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّكَ تَقْضِي مَا فَاتَكَ مِنَ النَّوَافِلِ وَلَا يَفْضِيهِ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور نشسته بودم، پس به من روی نمود و فرمود: هرآینه من تو را دوست می‌دارم ای احمد! گفتم: ستایش خداوند را که من را نزد ولیش محبوب کرد، ولی برای چه؟! فرمود: برای اینکه تو نوافلی که از تو فوت می‌شود را قضا می‌کنی و آن‌ها را قضا نمی‌کند مگر صاحب بهره‌ای بزرگ!

۳ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ نَوَافِلِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَقَالَ: ثَمَانٌ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَ ثَمَانٌ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ أَرْبَعٌ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ رَكَعَتَانِ بَعْدَ الْعِشَاءِ وَ ثَمَانٌ صَلَاةُ اللَّيْلِ وَ ثَلَاثُ صَلَاةِ الْوُتْرِ وَ رَكَعَتَانِ قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، قُلْتُ: إِنِّي رُبَّمَا أَشْتَعِلُ فَلَا أُطِيقُ ذَلِكَ، فَقَالَ: مَهْمَا تَرَكْتَ مِنْهَا فَلَا تَتْرُكْ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَهُ وَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الْعَصْرِ وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ رَكَعَتَيْ الْفَجْرِ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ جُنَاحٌ أَنْ تُقَدِّمَ بَعْضَ نَوَافِلِ الظُّهْرِ فَتُضَلِّبَهَا قَبْلَ الزَّوَالِ فَإِنِّي رُبَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ، قُلْتُ: كَيْفَ تُقَدِّمُهَا عَلَى الْوَقْتِ؟! قَالَ: لَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا أَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نوافل شب و روز پرسیدم، پس فرمود: هشت رکعت بعد از زوال آفتاب و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشاء و هشت رکعت نماز شب و سه رکعت نماز وتر و دو رکعت قبل از نماز صبح، گفتم: من گاهی مشغول می‌شوم و توان آن را ندارم، پس فرمود: هر چه از آن را ترک کردی، پس چهار رکعت قبل از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت قبل از نماز عصر و دو رکعت بعد از نماز مغرب و نماز شب و دو رکعت (نافله‌ی) صبح را ترک نکن و بر تو گناهی نیست که برخی از نوافل ظهر را پیش بیندازی، پس پیش از زوال به جای آوری؛ چراکه من گاهی این کار را انجام می‌دهم، گفتم: چطور آن را بر وقت پیش می‌اندازی؟! فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم، آیا خداوند نفرموده است: «در خیرات پیشی بگیرید» (بقره/ ۱۴۸)!

۴ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجْنِدِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ السَّنَنِ الرَّوَاتِبِ، فَقَالَ: مَهْمَا

تَرَكْتُ مِنْ شَيْءٍ فَلَا تَتْرُكُ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَهَا وَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ العَصْرِ وَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ المَغْرِبِ وَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ وَ لَا تَتْرُكُ صَلاةَ الوُتْرِ وَ لَيْسَ صَلَّيْتُ بَعْدَ العِشاءِ رَكَعَتَيْنِ لَكَانَ خَيْرًا لَكَ، قُلْتُ: مِنْهُنَّ مَنْ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ ثَمَانِ رَكَعَاتٍ، فَقَالَ: لَا يُصَلِّيْهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرُّوَاتِبِ فِي السَّفَرِ، فَقَالَ: لَا تَتْرُكُ رَايَتَةَ الفَجْرِ وَ المَغْرِبِ وَ لَا تَتْرُكُ صَلاةَ الوُتْرِ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ صَلاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكَعَةً يُوتِرُ مِنْهَا بِوَاحِدَةٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا اضْطَجَعَ عَلَيَّ شِقِّهِ الأَيْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ المَوْذَنُ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، قُلْتُ: فَالاضْطِجَاعُ عَلَيَّ الشَّقِّ الأَيْمَنِ سُنَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ صَلاةِ الصُّحَى، فَقَالَ: مَا صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، قُلْتُ: أَلَمْ يُصَلِّهَا يَوْمَ الفَتْحِ؟! قَالَ: مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهَا كَانَتْ صَلاةَ الشُّكْرِ وَ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ مَتَى شَاءَ إِذَا لَمْ يَتَّخِذْهُ سُنَّةً.

ترجمه‌ی گفتمان:

هاشم بن عبید جندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سنت‌های مقرر پرسیدم، پس فرمود: هر چیزی را ترک کردی، چهار رکعت قبل از (نماز) ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت قبل از (نماز) عصر و دو رکعت بعد از (نماز) مغرب و دو رکعت قبل از نماز صبح را ترک نکن و نماز وتر را ترک نکن و اگر بعد از (نماز) عشاء دو رکعت بگزاری برایت بهتر است، گفتم: از آنان کسی است که قبل از (نماز) ظهر هشت رکعت می‌گذارد، پس فرمود: آن را جز صاحب بهره‌ای سترگ نمی‌گذارد و از او درباره‌ی سنت‌های مقرر در سفر پرسیدم، پس فرمود: سنت مقرر فجر و مغرب را ترک نکن و نماز وتر را ترک نکن و از او درباره‌ی نماز شب پرسیدم، پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شب یازده رکعت می‌گذارد که آن را با یک رکعت وتر (یعنی فرد) می‌نمود، پس چون از آن فراغت می‌یافت بر پهلوی راستش می‌خسبید تا آن گاه که مؤذن به نزدش بیاید، پس آن گاه دو رکعت سبک می‌گذارد، گفتم: پس خسبیدن بر پهلوی راست سنت است؟ فرمود: آری و از او درباره‌ی نماز صبحی (یعنی چاشت و بعد از طلوع آفتاب) پرسیدم، پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نگذارد، گفتم: مگر در روز فتح (مکه) آن را نگذارد؟! فرمود: چه می‌دانی؟ شاید آن نماز شکر بود و اشکالی ندارد که انسان هر وقت می‌خواهد نماز بگذارد هرگاه آن را سنتی نگیرد.

۵ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ القَيْوَمِ البَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ المَنْصُورَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: عَلَيكُمْ بِصَلاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلاةَ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنِّي، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي أَعْرِفُ رَجُلًا مِنْ

أَصْحَابِكَ لَا يُصَلِّيَهَا وَ هُوَ أَشَدُّ شَيْءٍ مَحَبَّةً لَكَ! قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ مَعِيَ صَبْرًا، فَلَمْ يَلْبَثِ الرَّجُلُ إِلَّا قَلِيلًا فَعَرَضَتْ لَهُ شُبُهَةٌ فَذَهَبَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور به یاران خود می‌فرماید: بر شما باد به نماز شب؛ چراکه هر کس نماز شب نمی‌گزارد از من نیست، گفتم: فدایت شوم، من مردی از یاران تو را می‌شناسم که آن را نمی‌گزارد، در حالی که او بیش از هر چیزی تو را دوست می‌دارد! فرمود: نه به خدا سوگند، او نمی‌تواند به همراه من صبر کند، پس مرد جز اندکی درنگ نکرد که شبهه‌ای برایش پیش آمد، پس رفت!

شرح گفتار:

به نماز غیر واجب از آن حیث که افزون بر نماز واجب است، «نافله» گفته می‌شود و آن بر دو گونه است: نماز غیر واجبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مراقبت داشته و از این حیث، «سنت» محسوب می‌شود و نماز غیر واجبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مراقبت نداشته و از این حیث، سنت محسوب نمی‌شود، ولی با توجه به عموماً سخن خداوند درباره‌ی افزودن بر کارهای خیر، «مستحب» محسوب می‌شود، مشروط به اینکه جنبه‌ی تشریح و بدعت پیدا نکند؛ به این معنا که کیفیتی اختراعی نداشته باشد یا به منزله‌ی سنت گرفته نشود.

بی‌گمان بهترین نوافل، نوافلی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن‌ها مراقبت داشته و از این حیث، سنت محسوب می‌شوند؛ زیرا آن حضرت چیزی از خیر را باقی نگذاشته مگر اینکه انجام داده و اسوه‌ی حسنه‌ای برای مسلمانان است. از این رو، سفارش‌های فراوانی از اهل بیت و صحابه درباره‌ی مراقبت بر این نوافل رسیده، بلکه مراقبت بر آن‌ها از دیرباز سیره‌ی صالحان بوده و ترک آن‌ها قبیح و نشانه‌ی سستی در دین شمرده شده است.

اما بی‌گمان مهم‌ترین این نوافل، نافله‌ی شب است که روشنی چشم شب‌زنده‌داران است و خداوند پیامبر خود را به آن امر کرده و درباره‌اش فرموده است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ (اسراء / ۷۹)؛ «و پاسی از شب را به آن بیدار باش نافله‌ای برای تو تا شاید پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند»؛ همچنانکه فرموده است: ﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ (آل عمران / ۱۷)؛ «شکیبایان و راستگویان و فرمان‌برداران و انفاق‌کنندگان و کسانی که در سحرگاهان استغفار

می‌کنند» و فرموده است: «وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» (ذاریات / ۱۸): «و در سحرگاهان آنان استغفار می‌کنند». از این رو، روایات فراوانی از پیامبر، اهل بیت و صحابه رسیده است که به مراقبت بر نماز شب - خصوصاً در سحرگاهان - سفارش می‌کند و از برکات فراوانی برای آن مانند آموزش گناهان و برآمدن حاجات و گشایش روزی خبر می‌دهد و تبعاً در گفتارهای منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی نیز بر آن تأکید فراوانی شده است؛ چنانکه افزون بر گفتارهای فوق، در نامه‌ای از آن جناب آمده است: «نافله‌ی شب را ترک نکن و در سحرگاه به استغفار کوش.» (نامه‌ی ۱۶) و در گفتاری از آن جناب آمده است: «صَلَاةُ اللَّيْلِ حَيَاةٌ لِقُلُوبِكُمْ»؛ «نماز شب حیاتی برای دل‌های شماست» (گفتار ۱۰۱ فقره‌ی ۹) و در نامه‌ای از آن جناب آمده است: «یاران مهدی کسانی نیستند که معصیت خداوند می‌کنند؛ یاران او کسانی هستند که از گناهان کوچک و بزرگ می‌پرهیزند؛ شب‌ها را به نماز بر می‌خیزند و روزها را به تحصیل علم و تعلیم آن به دیگران می‌پردازند.» (نامه‌ی ۲) و در گفتاری از آن جناب آمده است: «نمی‌بینید آنانی را که شب‌ها از بیم مرگ نمی‌خوابند و از واهمه‌ی آتش می‌گیرند؟ باور آنان به آخرت چنان است که گویی آن را می‌بینند. اشتیاق‌شان به بهشت اشتیاق کسانی است که میان دشت‌های سرسبز آن گام می‌نهند و در کنار جویباران زیبای آن می‌نشینند و در سایه‌ی درختان پرمیوه‌اش که همواره برقرار است استراحت می‌کنند، در حالی که می‌دانند پس از مرگ نخستین دیگر نخواهند مرد و در همسایگی خدا جاودان خواهند زیست.» (گفتار ۲۱) و در گفتاری از آن جناب آمده است: «چه شب‌هایی که خواب به چشمشان نمی‌آید و در گوشه‌ای تاریک و خلوت، زانوی تفکر به آغوش می‌گیرند. گاهی به نماز برمی‌خیزند و گاهی به سجده می‌روند. گاهی نیز دیدگان اشک‌بار خویش را به آسمان شب می‌دوزند، چنانکه گویی در میان ستارگان آن به دنبال چیزی می‌گردند. اگر پرده از پیش چشمانت کنار رود خواهی دید که فرشتگان بر آن‌ها فرود آمده‌اند و گرد آن‌ها را فرا گرفته‌اند و درهای آسمان به رویشان گشوده شده و بهشت‌های پر نعمت برایشان مهیا گشته است. آه که چه اندازه مشتاق آن‌هایم!» (گفتار ۱۱) و در نامه‌ای از آن جناب آمده است: «در میان شب‌ها چنان بودند که گویی کندوهای عسل‌اند! در نماز و استغفار و خواندن قرآن صبح می‌کردند و در علم و جهاد و خدمت به مردم شب، نه خسته می‌شدند و نه تردید می‌کردند. خدایشان بیامرزد.» (نامه‌ی ۶)

برای خواندن توضیحات بیشتری در این باره، به پرسش و پاسخ ۳۳۹ و ۳۳۶ مراجعه کنید.

گفتاری از آن جناب درباره‌ی نماز نافله در شب‌های ماه رمضان

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ نَوَافِلِ لَيْلِي شَهْرِ رَمَضَانَ جَمَاعَةً فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: بَدَعَةٌ، قُلْتُ: رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ يُصَلِّيهِمْ فَلَمْ لَا تَنْتَهَاهُ؟! قَالَ: إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ ﴿الَّذِي يَنْهَى ۞ عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾، ثُمَّ قَالَ: قُلْ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَهَا فِي بَيْتِهِ أَوْ يَقْرَأَ خَلْفَ الْإِمَامِ، قُلْتُ: إِنَّهُ يُصَلِّيهَا عِشْرِينَ رُكْعَةً فَهَلَا أَقُولُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَهَا ثَمَانِي رُكْعَاتٍ؟ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَزِيدُ فِي صَلَاتِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَا يَشَاءُ، قُلْتُ: عِشْرِينَ رُكْعَةً؟ قَالَ: عِشْرِينَ رُكْعَةً وَ أَكْثَرَ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نوافل شب‌های ماه رمضان به جماعت در مسجد پرسیدم، پس فرمود: بدعت است، گفتم: من یکی از یاران را دیدم که آن را می‌گزارد، پس چرا او را نهی نمی‌کنی؟! فرمود: من کراهت دارم کسی باشم «که نهی می‌کند بنده‌ای را که نماز می‌گزارد» (علق / ۹ و ۱۰)، سپس فرمود: به او بگو که آن را در خانه‌اش بگزارد یا پشت سر امام قرائت کند، گفتم: او آن را بیست رکعت می‌گزارد، پس آیا به او نگویم که آن را هشت رکعت بگزارد؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز خود در ماه رمضان چندان که می‌خواست می‌افزود، گفتم: بیست رکعت؟ فرمود: بیست رکعت و بیشتر.

شرح گفتار:

ظاهر از گفتار آن جناب که فرمود: «پشت سر امام قرائت کند»، گزاردن نماز با جماعت به نیت فرادا است؛ چراکه گزاردن آن با جماعت به نیت جماعت را بدعت شمرد و قرائت پشت سر امام در نماز جماعت صحیح نیست.

برای آگاهی بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۳۱۹ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی انواع مساجد و حکم نماز و اعتکاف در آن‌ها

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّرِيفِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الْمَسَاجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَسْجِدَانِ: مَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ فَيُقَامُ فِيهِ وَ مَسْجِدٌ ضَرَارٍ فَلَا

يَقَامُ فِيهِ إِلَّا لِلتَّقِيَّةِ أَوْ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ كُلُّ مَسْجِدٍ يُدْعَى فِيهِ لِإِمَامٍ جَائِرٍ فَهُوَ مَسْجِدٌ ضِرَارٍ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبدالله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: مساجد در کتاب خداوند دو مسجد هستند: مسجدی که از روز نخست بر بنیاد تقوا ساخته شده است، پس در آن اقامه می‌شود و مسجد ضرار که در آن اقامه نمی‌شود مگر برای تقیّه یا امر به معروف و نهی از منکر و هر مسجدی که در آن برای امامی جائر دعا می‌شود مسجد ضرار است.

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که نماز و اعتکاف در مساجد منافقان، ظالمان و امامان وابسته به طواغیت که تحت نظارت و مدیریت آنان و با هدف نشر اندیشه‌های انحرافی و خطرناکشان ساخته شده و فعالند، جایز نیست، مگر برای کسی که از آنان تقیّه می‌کند یا در صدد ارشاد و اصلاح آنان است و مراد از «يُدْعَى فِيهِ لِإِمَامٍ جَائِرٍ» دو چیز می‌تواند باشد: یکی اینکه «در آن برای امامی جائر دعا می‌شود» و دیگری اینکه «در آن برای امامی جائر دعوت می‌شود»، هر چند فرق چندانی میان این دو نیست؛ چراکه دعا برای امامی جائر، دعوت برای او محسوب می‌شود.



زکات، خمس، صدقه، هبه، قرض، وقف و عاریه

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم قرض دادن به شرط عقدی مشروع و پس گرفتن آن با نرخ روز

۱. أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: أَقْرِضْنِي، فَيَقُولُ: أَقْرِضُكَ عَلَى أَنْ تَبِيعَنِي دَارَكَ بِتَمَنٍ مِثْلِهَا، أَيُصْلِحُ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ بِتَمَنٍ مِثْلِهَا وَ تَرَاخِيًا فَلَا بَأْسَ وَ إِنَّمَا أَكْرَهُهُ لِنُقْصَانِ الْأَجْرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که به دوست خود می‌گوید: به من قرض بده! پس می‌گوید: به تو قرض می‌دهم در ازای اینکه خانه‌ات را با بهای مثل آن به من بفروشی، آیا این درست است؟ فرمود: هرگاه با بهای مثل آن باشد و هر دو راضی باشند اشکالی ندارد و من تنها به خاطر کم شدن اجرش (در آخرت) از آن کراهت دارم.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار، به پرسش و پاسخ ۱۴۲ مراجعه کنید.

۲. أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَيَّ حَمْسٌ مِائَةَ أَلْفِ تُومَانٍ فَأَرَدْتُ أَنْ أَقْضِيَهُ بَعْدَ سَنَتَيْنِ فَقَالَ لِي: إِقْضِنِي بِسِعْرِ الْيَوْمِ وَ قَدْ عَلَا! قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ شَيْئاً مَعْلُوماً وَ لَمْ يُشْتَرَطْ فَإِنَّمَا يَجِيءُ الرَّبَاءُ مِنْ قَبْلِ الشَّرْطِ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که از من پانصد هزار تومان پول طلب داشت، پس بعد از دو سال خواستم که آن را به او بازگردانم، پس به من گفت: به نرخ روز به من بازگردان و آن بالا رفته است! فرمود: اشکالی ندارد هرگاه چیز معلومی باشد و شرط نشده باشد؛ چراکه ربا از جانب شروط می‌آید.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار، به پرسش و پاسخ ۲۰۳ مراجعه کنید.

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت جستجوی گنج و وجود خمس در آن

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: طَلَبُ الْكَنْزِ سَفَاهَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: جستجوی گنج سفاقت است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الشَّكُورِ بْنُ زُلَمِيِّ الْوَرْدَكِيِّ، قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ أَهْلِ بَامِيَانَ وَكَانَ يَبْحَثُ عَنِ الْكَنْزِ فَدَعَانِي إِلَى ذَلِكَ عَلَى أَنْ يَكُونَ لِي نَصْفُهُ فَقُلْتُ: حَتَّى أَسْأَلَ الْمُنْصُورَ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَطِّهِ: لَا يَبْحَثُ عَنِ الْكَنْزِ إِلَّا سَفِيهٌ وَمَنْ وَجَدَهُ فَلْيُؤَدِّ خُمُسَهُ فَإِنَّهُ مِنَ الْغَنِيمَةِ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الشکور بن زلمی وردکی ما را خبر داد، گفت: دوستی از اهل بامیان داشتم که در پی گنج می‌گشت، پس من را نیز به این کار دعوت کرد در ازای اینکه نصف آن برای من باشد، پس گفتم: باید از جناب منصور بپرسم، پس نامه‌ای برای آن جناب نوشتم و درباره‌ی این کار از او پرسیدم، پس برای من با خط خود نوشت: جز سفیه در پی گنج نمی‌گردد و هر کس که آن را بیابد باید خمس آن را بپردازد؛ چراکه آن از غنیمت است.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۸۳ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خمس

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْمُنْصُورِ أَسْأَلُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ، فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَطِّهِ: إِعْلَمْ يَرَحْمُكَ اللَّهُ أَنْ كُلَّ مَا يُرْزُقُكَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَحْتَسِبُ فِيهِ الْخُمْسُ كَالْغَنِيمَةِ وَ الْكَنْزِ وَ الْمَعْدِنِ وَ الْحَلِيَّةِ الَّتِي تَسْتَخْرِجُهَا مِنَ الْبَحْرِ وَ الْهَبَةِ وَ الْجَائِزَةِ وَ الْفَائِدَةِ الْكَبِيرَةِ الَّتِي تَقْضَلُ عَنْ مَوْتِنِكَ وَ الْمِيرَاثِ الَّتِي لَا تَحْتَسِبُهُ مِنَ الْبَعِيدِ وَ الْمَالِ الَّذِي تَكْبِرُهُ فَلَا تَأْكُلُ مِنْهُ وَ لَا تُنْفِقُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَعَلَيْكَ فِي ذَلِكَ الْخُمْسُ تُخْرِجُهُ إِلَى خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ إِنْ كُنْتَ آمَنْتَ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانَ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: برای منصور نوشتم و از او درباره‌ی چیزی پرسیدم که در آن خمس واجب است، پس با خط خود برایم نوشت: بدان - خداوند تو را رحمت کند- که هر چه خداوند تو را از جایی که نمی‌پنداری روزی می‌دهد، در آن خمس است، مانند غنیمت و گنج و معدن و زیوری که از دریا بیرون می‌آوری و هدیه و جایزه و سود هنگفتی که از مخارجت بیشتر است و میراثی که به آن گمان نداری از (خویشاوندی) دور و مالی که آن را می‌انباری، پس نه از آن می‌خوری و نه در راه خداوند انفاق می‌کنی هرگاه یک سال بر آن بگذرد، پس بر تو در آن خمس واجب است که آن را به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از خاندان هاشم بیرون می‌آوری، اگر به خداوند و چیزی که بر بنده‌اش در روز جدایی - روزی که دو گروه با هم رویارو شدند- ایمان داری و خداوند بر هر چیزی تواناست!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَلْخِيٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَيْسَ فِي الْخَبِيثِ خُمْسٌ وَلَا فِي مَا لَا يُخَمَّسُ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ مَا لَا يُخَمَّسُ غَنِيمَةً يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمُجَاهِدُونَ؟ قَالَ: يَبِيعُهُ الْأِمَامُ فَيُخَمَّسُ قِيمَتَهُ وَ لَيْسَ فِي مَا لَا يُخَمَّسُ مِنْ مَالِ الْمُسْلِمِ خُمْسٌ حَتَّىٰ يَبِيعَهُ عَنْ طَيْبِ نَفْسِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: در خبیث (یعنی چیز حرام و چیز غیر قابل استفاده) خمسی نیست و نه در چیزی که به پنج قسمت (قابل استفاده) تقسیم نمی‌شود! گفتیم: اگر چیزی که به پنج قسمت (قابل استفاده) تقسیم نمی‌شود غنیمتی باشد که مجاهدان در آن شریک هستند چطور؟ فرمود: امام آن را می‌فروشد و قیمتش را به پنج قسمت (قابل استفاده) تقسیم می‌کند و در چیزی از مال مسلمان که به پنج قسمت (قابل استفاده) تقسیم نمی‌شود خمسی نیست تا آن گاه که با رضایت دلش آن را بفروشد!

۳ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ سِرٍّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟! قُلْتُ: بَلَىٰ، قَالَ: اجْعَلْ خُمْسَ مَالِكَ لِلَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مُخْلِصًا لَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: آیا تو را به سِرِّی از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلالت نکنم؟ گفتیم: آری، فرمود: یک پنجم همه‌ی مالت را برای خداوند و خلیفه‌اش در زمین قرار بده؛ زیرا هر کسی که این کار را با

اخلاص انجام دهد، همانا از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۶۴ مراجعه کنید.



سیره‌ی آن جناب در مواجهه با سائلان که بسیار آموزنده است.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا طَرَقَ الْبَابَ سَائِلٌ يَقُولُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ: أَتَاكُمْ الْغَرِيمُ! فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ لَهُ حَقًّا فِي أَمْوَالِكُمْ؟ فَمَا أَتَاكُمْ إِلَّا لِيَأْخُذَ حَقَّهُ وَطَرَقَ بَابَهُ سَائِلٌ طَرَقًا خَفِيفًا فَفَتَّحَ لَهُ الْبَابَ وَقَالَ: إِذَا طَرَقَتْ بَابَنَا فَاطْرُقْهُ كَمَا يَطْرُقُ الدَّائِنُ لِأَنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَقًّا مَعْلُومًا! ثُمَّ تَصَدَّقْ عَلَيْهِ وَ أَتَاهُ يَوْمًا سَائِلٌ فَلَمْ يَجِدْ فِي الْبَيْتِ مَا تَصَدَّقَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُسْتَحْيِيًّا: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَأِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾! فَقَالَ السَّائِلُ: إِنَّمَا أَنَا سَائِلٌ! فَقَالَ: لَا تَرَكَ إِلَّا بَعْضَ عُرْمَاتِنَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور هرگاه سائلی دروازه‌ی خانه را می‌زد به اهل خانه می‌فرمود: طلبکار به نزدتان آمد! پس در این باره از او سؤال شد، پس فرمود: آیا نمی‌دانید که برای او در اموال شما حقی هست؟! پس به نزدتان نیامده است مگر برای اینکه حقی شما را بگیرد! و (روزی) سائلی دروازه‌اش را به آهستگی زد، پس دروازه را برای او گشود و فرمود: هرگاه دروازه‌ی ما را می‌زنی چنان بزن که طلبکار می‌زند؛ چراکه برای تو نزد ما حقی معلوم است! سپس به او صدقه داد و روزی سائلی به نزد او آمد، پس در خانه چیزی پیدا نکرد که به او صدقه دهد، پس با شرمندگی به او فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و اگر (بدهکار) ناتوان بود، او را تا هنگام توانایی فرصت دهید» (بقره/ ۲۸۰)؛ سائل گفت: من تنها سائلی هستم! پس فرمود: ما تو را جز یکی از طلبکاران خود نمی‌بینیم!

شرح گفتار:

این سیرت آن جناب مناعت و کرامت ممتازی برخاسته از سخن خداوند بلندمرتبه در وصف صالحان است که فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ﴿٢٥﴾ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (معارج/ ۲۴ و ۲۵)؛ «و کسانی که در اموالشان حقی معلومی برای سائل و محروم است» و فرموده است: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (ذاریات/ ۱۹)؛ «و در اموالشان حقی برای سائل و محروم است» و نیز سخن دیگرش که فرموده است: ﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا

لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (نساء/ ۸): «پس به آنان از آن روزی بدهید و با شایستگی سخن بگویید» و این الگوی نیکویی برای همه‌ی مسلمانان است تا از تکبر و استخفاف در برابر نیازمندان پرهیزند و صدقات خود را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نگردانند، بلکه خود را موظف به دستگیری از آنان بدانند و ببینند که ممکن است روزی خود به وضع آنان دچار شوند؛ چراکه زندگی همواره در حال تحوّل و تلوّن است و کسی از وضع خود در آینده آگاهی ندارد؛ چنانکه خداوند فرموده است: **﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾** (آل عمران/ ۱۴۰)؛ «و این روزها را میان مردم می‌گردانیم».

ره نیک‌مردان آزاده گیر
چو استاده‌ای دست افتاده گیر
کرامت جوانمردی و نان‌دهی است
مقالات بیهوده طبل تهی است
قیامت کسی بینی اندر بهشت
که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
به معنی توان کرد دعوی درست
دم بی قدم تکیه‌گاهی است سست



سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه در هر مال راکدی زکات است.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ:
فِي كُلِّ مَالٍ رَاكِدٍ زَكَاةٌ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَحَرِّكُوا أَمْوَالَكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: در هر مال راکدی زکات است هرگاه سال بر آن بگذرد، پس اموالتان را به حرکت درآورید.

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجْنِدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحَرِّكُ كُلَّ مَالٍ مَوْضِعَ حَالٍ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ لَمْ يَتَّحَرِّكْ، قُلْتُ: كَيْفَ يُحَرِّكُهُ؟ قَالَ: يُفْرَضُ فِيهِ الزَّكَاةُ، قُلْتُ: وَ إِنْ

لَمْ يَكُنْ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً؟ قَالَ: وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً، قُلْتُ: أَلَمْ يَقُلْ: ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ
الدَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؟! قَالَ: بَلَىٰ وَقَالَ مِثْلَهُ فِي
﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾ ﴿وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه خداوند هر مال کنار گذاشته‌ای که یک سال بر آن بگذرد و به حرکت در نیاید را به حرکت در می‌آورد، گفتیم: چگونه آن را به حرکت در می‌آورد؟ فرمود: زکات را در آن واجب می‌کند، گفتیم: اگرچه طلا یا نقره نباشد؟ فرمود: اگرچه طلا یا نقره نباشد، گفتیم: مگر نفرموده است: «و کسانی که طلا و نقره را می‌انبارند و در راه خداوند انفاق نمی‌کنند، آنان را به عذابی دردناک بشارت بده» (توبه/ ۳۴)؟! فرمود: آری و مانند آن را فرموده است درباره‌ی «کسی که مالی را گرد آورد و شماره کند» (همزه/ ۲) «و گرد آورد و بینارد» (معارج/ ۱۸)!

۳. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْخُلِيِّ أَفِيهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ شَيْئًا مَعْرُوفًا يُسْتَعْمَلُ فِي الْحَلَالِ فَلَا لِأَنَّهُ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ شَيْئًا مَكْتُوزًا أَوْ مُسْتَعْمَلًا فِي الْحَرَامِ فَبِهِ الزَّكَاةُ.

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی زیور پرسیدم که آیا در آن زکات است؟ فرمود: اگر چیزی متعارف باشد که در حلال استفاده می‌شود نه؛ چراکه آن در راه خداوند انفاق می‌شود، ولی اگر چیزی باشد که در گنجینه گذاشته شده یا در حرام از آن استفاده می‌شود، در آن زکات است.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی و آگاهی از احکام زکات، به پرسش و پاسخ ۳۸۳ مراجعه کنید.



روزه و اعتكاف

دو گفتار بسیار مهم و راهگشا از آن جناب درباره‌ی احکام رویت هلال

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَلَالَ فَصُومُوا وَ إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا! قُلْتُ: رُبَّمَا نَرَاهُ بِمِنْظَارٍ! قَالَ: أَلَسْتُمْ تَرَوْنَهُ؟! قُلْتُ: رُبَّمَا يُرَى فِي بَلَدٍ وَ لَا يُرَى فِي بَلَدٍ آخَرَ! قَالَ: إِذَا رَءَاهُ الْمُسْلِمُونَ فِي بَلَدٍ فَقَدْ رَأَيْتُمْ وَ قَالَ: الرُّبُيَّةُ وَاحِدَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: هرگاه هلال را دیدید روزه بگیرید و هرگاه آن را دیدید افطار کنید! گفتم: چه بسا آن را با دوربین می‌بینیم! فرمود: آیا نه این است که آن را می‌بینید؟! گفتم: چه بسا آن در سرزمینی دیده می‌شود و در سرزمینی دیگر دیده نمی‌شود! فرمود: هرگاه مسلمانان آن را در سرزمینی دیدند، پس آن را دیده‌اید و فرمود: رویت یکی است!

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجَنْدِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمُنْصُورِ فِي يَوْمٍ أَطُّهُ يَوْمَ فِطْرِ فَوَجَدْتُهُ صَائِمًا، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا جَاءَكَ الْخَبْرُ مِنَ السُّعُودِيَّةِ؟! قَالَ: بَلَى وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالظَّنِّ وَ إِنَّا قَوْمٌ نَعْمَلُ بِالْيَقِينِ! ثُمَّ قَالَ: الرُّبُيَّةُ مَرَّةً وَاحِدَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: در روزی که گمان می‌کردم روز عید فطر است به محضر جناب منصور رسیدم، پس آن جناب را روزه‌دار یافتم، پس گفتم: فدایت شوم، آیا خبر از سعودیه به شما نرسیده است؟! فرمود: آری، ولی آنان قومی هستند که به ظن عمل می‌کنند و ما قومی هستیم که به یقین عمل می‌کنیم! سپس فرمود: رویت یک بار است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار بسیار مهم و راهگشا، به پرسش و پاسخ ۱۹۸ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه فرو بردن عمدی سر در آب هرگاه سبب رسیدن آب به گلو شود، موجب قضاء روزه است.

أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَتَلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: خَرَجْتُ صَائِمًا وَالْعَطَشُ يُؤْذِينِي فَوَجَدْتُ نَهْرًا فَعَمَسْتُ فِيهِ رَأْسِي حَتَّى أَحْسَسْتُ بَرْدَ الْمَاءِ فِي حَلْقِي، فَظَنَنْتُ أَنَّ السَّمَاءَ سَقَطَتْ! قَالَ: عَلَيْكَ الْقَضَاءُ! قُلْتُ: أَلَيْسَتْ كَفَّارَةً؟ قَالَ: لَا وَ لَوْ قَصَدْتُ شُرْبَ الْمَاءِ لَكَانَ عَلَيْكَ الْكَفَّارَةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: در حال روزه بیرون آمدم و تشنگی آزارم می‌داد، پس نه‌ری را یافتم، پس سر خود را در آن فرو بردم تا اینکه خنکی آب را در گلویم احساس کردم، پس (از ترس) پنداشتم که آسمان افتاد! فرمود: بر عهده‌ی تو قضا است! گفتم: آیا کفاره‌ای نیست؟ فرمود: نه و اگر نوشیدن آب را قصد کرده بودی، بر عهده‌ی تو کفاره بود!

شرح گفتار:

بنا بر نظر آن جناب، سه چیز است که روزه را باطل می‌کند: نزدیکی کردن، خوردن و آشامیدن؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَأَنْتَعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ^۱ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ^۲ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ^۳﴾ (بقره / ۱۸۷)؛ «اکنون با آنان نزدیکی کنید و چیزی که خداوند برایتان مقرر داشته است را بجویید و بخورید و بیاشامید تا آن گاه که خط سپیده‌ی فجر برایتان از خط سیاه متمایز شود، آن گاه روزه را تا شب ادامه دهید». با این وصف، فرو بردن سر در آب در صورتی باطل کننده‌ی روزه است که مصداق آشامیدن آب باشد؛ به این ترتیب که اولاً از روی عمد باشد، پس اگر سهواً در آب بیفتد یا از روی فراموشی سر را در آن فرو ببرد، اشکالی ندارد، ثانیاً به غیر ضرورت باشد؛ پس اگر از روی ضرورت این کار را انجام دهد اشکالی ندارد، ثالثاً سبب رسیدن آب به حلق شود؛ پس اگر سر را در آب فرو ببرد، ولی چیزی از آن به حلق او نرسد، اشکالی ندارد. بنابراین، در صورتی که عمداً و بدون ضرورت سر خود را در آب فرو ببرد و چیزی از آن ناخواسته به حلق او فرو رود، باید قضای روزه را به جا آورد، هر چند کفاره‌ای بر عهده‌ی او نیست.

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه قضاء نماز و روزه‌ی پدر و مادر پس از مرگشان مستحب مؤکد است، ولی نایب یا اجیر گرفتن برای آن صحیح نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ أَبِي مَاتَ وَعَلَيْهِ صَلَاةٌ كَثِيرَةٌ وَ أَنَا ابْنُهُ الْأَكْبَرُ فَمَاذَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَعْمَلَ؟ قَالَ: إِقْضِ عَنْهُ وَ لَا تَقْضِي عَنْهُ تَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَيْكَ وَ لَكِنْ تَقْضِي عَنْهُ بَرًّا وَ إِحْسَانًا فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! قُلْتُ: كَيْفَ يَنْفَعُهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾؟! قَالَ: وَ هَلْ أَنْتَ إِلَّا مِنْ سَعْيِ أَبِيكَ؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: پدرم از دنیا رفت در حالی که بر او نماز بسیاری بود و من پسر بزرگتر او هستم، پس من را به چه کاری امر می‌کنی که انجام دهم؟ فرمود: از جانب او قضا کن و قضا نمی‌کنی که بگویی آن بر تو واجب است، بل از جانب او قضا می‌کنی از باب نیکی و احسان؛ چراکه آن به او سود می‌رساند ان شاء الله! گفتم: چگونه به او سود می‌رساند در حالی که خداوند بلندمرتبه فرموده است: «و اینکه برای انسان جز چیزی که سعی کرده است نیست» (نجم / ۳۹)؟! فرمود: و آیا تو جز از سعی پدرت هستی؟!!

برای خواندن ادامه‌ی این چهار گفتار، به صفحه ۳۳۹ مراجعه کنید.

گفتاری از آن جناب درباره‌ی شب قدر

أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَقَالَ: لَوْ عَيَّنَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَعَيَّنْتُهَا لَكُمْ وَ لَكِنْ التَّمَسُّوْهَا فِي لَيْلَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ وَ لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ لَيْلَةِ ثَلَاثِ وَ عَشْرِينَ، قُلْتُ: أَلَيْسَتْ لَيْلَةُ سَبْعِ وَ عَشْرِينَ؟ قَالَ: نِعْمَتِ اللَّيْلَةُ لَيْلَةُ سَبْعِ وَ عَشْرِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی شب قدر پرسیدم، پس فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را تعیین می‌کرد آن را برایتان تعیین می‌کردم، ولی آن را در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم بجوید، گفتم: آیا شب بیست و هفتم نیست؟ فرمود: شب بیست و هفتم خوب شبی است!

شرح گفتار:

میان مسلمانان اختلافی نیست که یکی از سه شب ماه مبارک رمضان «لیلة القدر» است؛ به این ترتیب که بیشتر آنان یکی از شب‌های بیست و یکم، بیست و سوم و بیست و هفتم و برخی از آنان یکی از شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم را «لیلة القدر» می‌دانند و با این وصف، درباره‌ی دو شب بیست و یکم و بیست و سوم میان آنان اختلافی نیست، ولی درباره‌ی شب نوزدهم یا بیست و هفتم میان آنان اختلاف وجود دارد و شب نوزدهم موافق با نظر اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و نظر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى است.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی نماز نافله در شب‌های ماه رمضان

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ نَوَافِلِ لَيْلِي شَهْرِ رَمَضَانَ جَمَاعَةً فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: بِدَعَةٍ، قُلْتُ: رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ يُصَلِّيهَا فَلِمَ لَا تَنْهَاهُ؟ قَالَ: إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ ﴿الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾، ثُمَّ قَالَ: قُلْ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَهَا فِي بَيْتِهِ أَوْ يَقْرَأَ خَلْفَ الْإِمَامِ، قُلْتُ: إِنَّهُ يُصَلِّيهَا عِشْرِينَ رَكْعَةً فَهَلَا أَقُولُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَهَا ثَمَانِي رَكَعَاتٍ؟ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَزِيدُ فِي صَلَاتِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَا يَشَاءُ، قُلْتُ: عِشْرِينَ رَكْعَةً؟ قَالَ: عِشْرِينَ رَكْعَةً وَ أَكْثَرَ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی نوافل شب‌های ماه رمضان به جماعت در مسجد پرسیدم، پس فرمود: بدعت است، گفتم: من یکی از یاران را دیدم که آن را می‌گزارد، پس چرا او را نهی نمی‌کنی؟! فرمود: من کراهت دارم کسی باشم «که نهی می‌کند بنده‌ای را که نماز می‌گزارد» (علق/ ۹ و ۱۰)، سپس فرمود: به او بگو که آن را در خانه‌اش بگزارد یا پشت سر امام قرائت کند، گفتم: او آن را بیست رکعت می‌گزارد، پس آیا به او نگویم که آن را هشت رکعت بگزارد؟ فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ بر نماز خود در ماه رمضان چندان که می‌خواست می‌افزود، گفتم: بیست رکعت؟ فرمود: بیست رکعت و بیشتر.

شرح گفتار:

ظاهر از گفتار آن جناب که فرمود: «پشت سر امام قرائت کند»، گزاردن نماز با جماعت

به نیت فرادا است؛ چراکه گزاردن آن با جماعت به نیت جماعت را بدعت شمرد و قرائت پشت سر امام در نماز جماعت صحیح نیست.

برای آگاهی بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۳۱۹ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب حاکی از اینکه هر چه از راه هوا به حلق داخل می‌شود، روزه را باطل نمی‌کند.

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الصَّائِمِ يَدْخُلُ فِي حَلْقِهِ بُخَارٌ أَوْ دُخَانٌ أَوْ غُبَارٌ، أَيُفْطِرُ ذَلِكَ صَوْمَهُ؟ قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ بِشَيْءٍ، قُلْتُ: إِنَّهُ يَجِدُ فِي فَمِهِ شَيْئاً، قَالَ: إِذَا وَجَدَ فِي فَمِهِ شَيْئاً فَلَا يِتَّلَعَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی روزه‌دار پرسیدم که به حلقش بخار یا دود یا غباری داخل می‌شود، آیا آن روزه‌اش را باطل می‌کند؟ فرمود: آن چیزی نیست، گفتیم: او در دهانش چیزی را می‌یابد، فرمود: هرگاه در دهانش چیزی را یافت آن را فرو ندهد.

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که فرو بردن چیزهایی که حالت جامد یا مایع ندارند، بلکه حالت گاز دارند و با تنفس وارد حلق می‌شوند مانند بوی عطر، بخار آب، گرد خاک، دود آتش و اسپری آسم، خوردن و آشامیدن محسوب نمی‌شود و تبعاً مبطل روزه نیست؛ مگر اینکه در دهان حالت جامد یا مایع پیدا کنند و سپس از روی عمد فرو برده شوند؛ همچنانکه دانسته می‌شود استنشاق دخانیات و مواد مخدر - هر چند حرام است (بنگرید به: گفتار ۴۵) - اگر در دهان به جامد یا مایع تبدیل نشوند، روزه را باطل نمی‌کند.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی روزه‌ی سکوت

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: أَلَا تَنْهَى رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصُومُ يَوْمًا وَيَجْعَلُ لِلَّهِ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَسْكُتَ فِيهِ؟ قَالَ: يَسْكُتُ إِلَّا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ

وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِفْرَاءِ الضَّيْفِ فَإِنْ تَكَلَّمْتَ فِي غَيْرِ ذَلِكَ صَحَّ صَوْمُهُ وَ عَلَيْهِ كَفَّارَةُ الْعَهْدِ! ثُمَّ قَالَ: صِيَامٌ كَصِيَامِ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: آیا مردی از یاران را نهی نمی‌کنی که روزی را روزه می‌گیرد و برای خداوند بر عهده‌ی خود قرار می‌دهد که در آن سکوت کند؟! فرمود: سکوت می‌کند مگر از ذکر خداوند و بر پا داشتن نماز و امر به معروف و نهی از منکر و پذیرایی از مهمان، پس اگر در غیر این‌ها سخنی بگویند روزه‌ی او صحیح است و بر عهده‌ی او کفاره‌ی عهد است! سپس فرمود: روزه‌ی است مانند روزه‌ی مریم علیها السلام!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که گرفتن روزه‌ی سکوت به معنای قرار دادن کلام به مثابه‌ی یکی از مفطرات روزه جایز نیست؛ چراکه خداوند مفطرات روزه را به خوردن، آشامیدن و آمیزش جنسی محدود کرده و شامل کلام ندانسته است و با این وصف، افزودن کلام بر آن‌ها تشریح محسوب می‌شود که جایز نیست؛ مگر اینکه کسی نذر یا عهد یا عزم کند که در حین روزه با غیر خداوند سخن نگوید بدون اینکه آن را مفطر روزه قرار دهد؛ چراکه سخن گفتن با غیر خداوند در غیر ضرورت واجب نیست و با این وصف، خودداری از آن هرگاه سبب ترک واجب یا ارتکاب حرامی نشود اشکالی ندارد، بلکه غالباً سودمند است؛ چنانکه خداوند به مریم علیها السلام فرمود: ﴿فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ (مریم / ۲۶)؛ «پس هرگاه کسی از بشر را دیدی بگو من برای خداوند روزه‌ی نذر کرده‌ام، پس امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم» و این ظاهر در آن است که سخن نگفتن او با مردم جزء روزه نبوده، بل در حین روزه بوده است که اشکالی ندارد. اما مراد آن جناب از «عَلَيْهِ كَفَّارَةُ الْعَهْدِ»؛ «بر عهده‌ی او کفاره‌ی عهد است»، استحباب مؤکد اطعام ده مسکین یا پوشاندنشان یا آزاد کردن یک برده و در صورت ناتوانی، روزه‌ی سه روز است و مرادش از آن، وجوب این کار نیست؛ چراکه در گفتار ۱۴۹ فرموده است: «مَنْ ابْتَلِيَ مِنْكُمْ بِنَذْرٍ أَوْ عَهْدٍ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يُوفِيَ بِهِ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضْ لَكُمْ تَحِلَّةَ نَذْرِكُمْ وَلَا عَهْدِكُمْ»؛ «هر کس از شما به نذری یا عهده‌ی مبتلا شد، چاره‌ای ندارد جز اینکه به آن وفا کند؛ چراکه خداوند گشودن نذر هاتان و عهده‌اتان را برایتان تشریح نکرده» و فرموده است: «وَ أَحَبُّ أَنْ يُكْفَرَ كَفَّارَةَ الْيَمِينِ»؛ «و دوست می‌دارم که کفاره‌ی سوگند را بپردازد».

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی قضا، روزی ماه رمضان و فدیهِی آن

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلِي فِيكُمْ كَمَثَلِ الشَّمْعِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِ: ﴿أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامَ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ قَالَ: كُتِبَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَصُومُوا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَهِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ أَنْ يَصُومُوا عِدَّةً مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ إِذَا أَرَادُوا أَنْ لَا يَصُومُوا فِدْيَةٌ طَعَامَ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَفْدُوا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: جز این نیست که مثل من در میان شما مثل شمع در میان تاریکی است، هر کس به آنجا درآمده است از آن روشنی می‌یابد، گفتم: فدایت شوم مراد خداوند چیست از اینکه می‌فرماید: «روزهایی معدود، پس هر کس از شما مریض یا در سفری بود، به تعداد از روزهایی دیگر و بر کسانی که توان آن را می‌یابند غذا دادن به یک مسکین فدیهِه است، پس هر کس خیری را اختیار کند آن برای او بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان بهتر است اگر بدانید» (بقره/ ۱۸۴)؛ فرمود: بر شما واجب شد که در روزهایی معدود روزه بگیرید و آن ماه رمضان است، پس هر کس از شما مریض یا در سفری بود، به تعداد از روزهایی دیگر و بر کسانی که توان آن را می‌یابند که از روزهایی دیگر روزه بگیرند هرگاه بخواهند که در آن‌ها روزه نگیرند غذا دادن به یک مسکین فدیهِه است، پس هر کس خیری را اختیار کند آن برای او بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان بهتر است از اینکه فدیهِه بدهید اگر بدانید.

۲ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجَنْدِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمُنْصُورِ: إِنَّ أَبِي شَيْخٌ فَإِنْ لَا يُطِيقُ الصِّيَامَ أَعَلَيْهِ الْفِدْيَةُ؟ قَالَ: إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الْفِدْيَةَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ الصِّيَامَ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا يَصُومُونَ حَتَّى يَبْلُغَهُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ الْآخِرُ وَلَمْ يَفْرَضْ عَلَى الَّذِينَ لَا يُطِيقُونَهُ شَيْئًا.

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: پدر من پیرمردی فرتوت است که توان روزه را ندارد، آیا بر او فدیهِه واجب است؟ فرمود: خداوند فدیهِه را بر کسانی واجب کرده است که بعد از ماه رمضان توان روزه را دارند، ولی روزه نمی‌گیرند تا اینکه ماه رمضان دیگر به آن‌ها می‌رسد و بر کسانی که توان آن را ندارند چیزی را واجب نکرده است.

۳ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ﴾، فَقَالَ: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُطِيقُونَهُ شَيْءٌ، قُلْتُ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِأَنَّ الْفِدْيَةَ إِذَا تَرَكْتَ وَجَبَ الصَّيَامُ وَإِنَّمَا يَجِبُ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «و بر کسانی که توان آن را می‌یابند فدیة است»، پس فرمود: بر کسانی که توان آن را نمی‌یابند چیزی نیست، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای اینکه فدیة هرگاه ترک شود روزه واجب می‌شود و تنها بر کسانی واجب تواند شد که توان آن را می‌یابند.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۸۷ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی انواع مساجد و حکم نماز و اعتکاف در آنها

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الْمَسَاجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَسْجِدَانِ: مَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ فَيَقَامُ فِيهِ وَ مَسْجِدٌ ضَرَارٍ فَلَا يُقَامُ فِيهِ إِلَّا لِلتَّقِيَّةِ أَوْ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ كُلُّ مَسْجِدٍ يُدْعَى فِيهِ لِإِمَامٍ جَائِرٍ فَهُوَ مَسْجِدٌ ضَرَارٍ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: مساجد در کتاب خداوند دو مسجد هستند: مسجدی که از روز نخست بر بنیاد تقوا ساخته شده است، پس در آن اقامه می‌شود و مسجد ضرار که در آن اقامه نمی‌شود مگر برای تقیّه یا امر به معروف و نهی از منکر و هر مسجدی که در آن برای امامی جائز دعای می‌شود مسجد ضرار است.

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که نماز و اعتکاف در مساجد منافقان، ظالمان و امامان وابسته به طواغیت که تحت نظارت و مدیریت آنان و با هدف نشر اندیشه‌های انحرافی و خطرناکشان

ساخته شده و فعالند، جایز نیست، مگر برای کسی که از آنان تقیّه می‌کند یا در صدد ارشاد و اصلاح آنان است و مراد از «بُدْعَى فِيهِ لِإِمَامٍ جَائِرٍ» دو چیز می‌تواند باشد: یکی اینکه «در آن برای امامی جائر دعا می‌شود» و دیگری اینکه «در آن برای امامی جائر دعوت می‌شود»، هر چند فرق چندانی میان این دو نیست؛ چراکه دعا برای امامی جائر، دعوت برای او محسوب می‌شود.



گفتاری از آن جناب در تبیین صاع و مَد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الصَّاعِ فَقَالَ: إِنَّ لَنَا صَاعًا وَ لِبَنِي أُمَيَّةَ صَاعًا فَصَاعُنَا خَمْسَةٌ أُمْدَادٍ وَ صَاعُهُمْ أَرْبَعَةٌ أُمْدَادٍ وَ مَا كَانَ صَاعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ إِلَّا خَمْسَةَ أُمْدَادٍ كُلُّ مُدٍّ مِنْهَا مِائَتَانِ وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ دِرْهَمًا.

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی صاع پرسیدم، پس فرمود: هرآینه برای ما صاعی و برای بنی امیه صاعی است، پس صاع ما پنج مدّ و صاع آنان چهار مدّ است و صاع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز پنج مدّ نبود که هر مدّ آن دویست و سی و چهار درهم بود.

شرح گفتار:

هر درهم معادل شش دانق و هر دانق معادل ۰/۴۹۵۸ گرم است و با این وصف، یک مدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود ۷۰۰ گرم و یک صاع او حدود ۳/۴۸۰ کیلوگرم است. برای خواندن توضیحات بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۲۰۸ مراجعه کنید.



خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه خوردنی‌های حرام محدود به چیزهایی است که در کتاب خداوند حرام شده، ولی خوردن برخی چیزهای دیگر مکروه است.

۱. أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَتُحَرِّمُونَ أَشْيَاءَ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ إِلَّا مَكْرُوهَهُ فَكُلُوا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مَا حَرَّمَ كِتَابُ اللَّهِ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْتَهُ أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَمَّا لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزه بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی آیده الله تعالی می‌فرماید: هر آینه شما چیزهایی را حرام می‌دارید که خداوند آن‌ها را جز مکروه قرار نداده است، پس از هر چیزی بخورید مگر چیزی که کتاب خداوند حرام کرده است! سپس (این آیه را) تلاوت فرمود: «بگو در چیزی که به من وحی شده است چیزی که بر خورنده‌ی آن حرام باشد نمی‌یابم مگر اینکه مرداری یا خونی ریخته شده یا گوشت خوکی باشد که نجس است یا فسقی باشد که نام غیر خداوند بر آن برده شده است» (انعام/ ۱۴۵)!

۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الْأَرْزَبِ وَالسَّنْجَابِ وَالسَّلْحَفَاتِ وَالْحَيَوَانَ الَّذِي لَمْ يُحَرِّمَهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، فَقَالَ: كُلُّ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَاخْتَارُوا الْأَطْيَبَ مِنْهَا فَالْأَطْيَبُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی خرگوش و سنجاب و لاک‌پشت و حیوانات دیگر پرسیدم که خداوند در قرآن حرام نکرده است، پس فرمود: همه‌ی آن‌ها پاکیزه‌اند، پس از میان آن‌ها هر چه پاکیزه‌تر است را اختیار کنید!

۳. أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: دَخَلَ الْمُنْصُورُ سُوقًا وَ أَنَا مَعَهُ فَصَرَ عَلَيَّ دُكَّانٍ فِيهِ الْهَيْتَانُ فَرَأَيْتُ فِيهِ السَّلُورَ وَالْمَارْمَاهِيَّ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ وَقَالَ: أَفَّ! أَفَّ! قُلْتُ: أَمْ حَرَامٌ هَذَا؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا يَعَافُونَ الشَّيْءَ فَتَحَنُّ نَعَافُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور در حالی که من همراهش بودم به بازاری داخل شد، پس بر دکانی گذشت که در آن ماهی‌ها بود، پس در آن گریه‌ماهی و مارماهی دید، پس روی خود را برگرداند و فرمود: اُف! اُف! گفتم: آیا این‌ها حرام است؟ فرمود: نه، حرام چیزی است که خداوند در کتابش حرام کرده است، ولی آن‌ها (یعنی سلف صالح) از چیزی کراهت داشتند، پس ما نیز کراهت داریم!

شرح گفتار:

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی این نکته‌ی مهم، به پرسش و پاسخ ۱۵۸ مراجعه کنید.



صید و ذبایح

گفتاری از آن جناب درباره‌ی عقیقه کردن برای فرزندان

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَرْمَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: عَقُّوا عَنْ أَوْلَادِكُمْ تَدْفَعُوا عَنْهُمْ الْبَلَاءَ! أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَلَاءَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ فَذَبَحَ عَنْهُ كَبِشًا ثُمَّ قَالَ: ﴿وَقَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾؟!

ترجمه‌ی گفتار:

حسین بن یعقوب کرمانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم حضرت منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: فرزندان خود را عقیقه کنید تا بلا را از آن‌ها دور نمایید! آیا نمی‌دانید که خداوند متعال هنگامی که خواست بلا را از اسماعیل دور نماید، به ابراهیم امر فرمود، پس از جانب او گوسفندی را ذبح کرد، سپس فرمود: «و ذبح عظیمی را برای او فدا کردیم» (صافات / ۱۰۷)!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این کلمه‌ی طیبه، به پرسش و پاسخ ۱۴۱ مراجعه کنید.



طب و تداوی

توصیه‌ای از آن جناب درباره‌ی تداوی

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ لَا يَعْتَلَّ فَلَا يَعْتَلَّ وَمَنْ اغْتَلَّ مِنْكُمْ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يَتَدَاوَى فَلَا يَتَدَاوَى وَ مَنْ تَدَاوَى مِنْكُمْ فَلْيُحْتَسِبْ بِمَا خَلَقَ اللَّهُ! قُلْتُ: وَ مَا تُرِيدُ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ؟! قَالَ: الشَّمْسُ وَ الْمَاءُ وَ الرِّيحُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مَا يَرْتَعُ فِيهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ أَنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ دَاءً إِلَّا وَ خَلَقَ لَهُ دَوَاءً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ! قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي أَصَابْتِنِي عِلَّةٌ فَأَكَلْتُ مِنْ نَبَاتِ الْأَرْضِ فَلَمْ يَنْفَعْنِي ثُمَّ أَكَلْتُ مِنْ هَذِهِ الْأَدْوِيَةِ فَتَفَعَّلَنِي! قَالَ: صَدَقْتُ، إِنَّ هَذِهِ الْأَبْدَانُ مُعْتَادَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور آیده الله تعالی به یاران خود می‌فرماید: هر کس از شما که می‌تواند بیمار نشود، پس بیمار نشود (یعنی از بیماری پیشگیری کند) و هر کس از شما که بیمار می‌شود، اگر می‌تواند که دارو مصرف نکند، پس دارو مصرف نکند (تا به صورت طبیعی درمان شود) و هر کس از شما که دارو مصرف می‌کند، باید به چیزی که خداوند آفریده است (یعنی داروهای طبیعی) بسنده کند! گفتم: منظورتان از چیزی که خداوند آفریده است چیست؟ فرمود: آفتاب و آب و باد و زمین و چیزی که از زمین می‌روید و چیزی که در آن می‌چرد؛ چراکه من شنیده‌ام خداوند هیچ دردی را نیافریده مگر اینکه داروی آن را آفریده است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند! گفتم: فدایت شوم، من به یک بیماری دچار شدم، پس از رُستنی‌های زمین (یعنی داروهای گیاهی) خوردم ولی به من سودی نرساند، سپس از این داروها (یعنی داروهای صنعتی) خوردم، پس به من سود رساند! فرمود: راست می‌گویی، هر آینه این بدن‌ها معتادند!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از معتاد بودن این بدن‌ها، عادت داشتن آن‌ها به مواد صنعتی و ترکیبات شیمیایی در اثر کثرت مصرف آن‌ها در زندگی جدید است که موجب افزایش مقاومت بیماری‌ها در برابر داروهای گیاهی و کاهش تأثیرپذیری‌شان از آن‌ها می‌شود. با این حال،

توصیه‌ی آن جناب به یارانش، دوری جستن از داروهای صنعتی و شیمیایی تا حد امکان و استفاده‌ی مناسب از آفتاب، آب، باد، خاک، گیاهان و جانوران است که هر یک خواص دارویی مهمی دارند و می‌توانند با اذن پروردگارشان انسان را از بیماری‌های گوناگون رهایی دهند، بی‌آنکه به بیماری‌های دیگری دچار کنند.

برای خواندن توضیحات بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۲۱۵ مراجعه کنید.



پوشیدنی‌ها و آراستنی‌ها

چهار گفتار از آن جناب در نهی از پوشیدن لباس شهرت و بیان اینکه لباس روحانیت از لباس شهرت است.

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كُنَّا مَعَ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فِي مَسْجِدٍ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَقَالَ: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ الشُّهْرَةِ فَيَأْخُذْكُمْ الْخِيَلَاءُ فَيُحِطُّ أَعْمَالَكُمْ! فَمَا لَيْتَ أَنْ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَيْهِ الْعَادَةُ، فَقَالَ: هَذَا مِنْ لِبَاسِ الشُّهْرَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: به همراه جناب منصور هاشمی خراسانی در مسجدی بودیم، پس روی به ما کرد و فرمود: لباس شهرت نپوشید که شما را خودبزرگ‌بینی می‌گیرد، پس اعمالتان را نابود می‌کند! پس چیزی نگذشت که مردی با لباس روحانیت وارد شد، پس آن جناب فرمود: این از لباس شهرت است!

شرح گفتار:

لباس شهرت لباسی است که سبب تمایز صاحب آن از سایر مسلمانان می‌شود و با این وصف، تردیدی نیست که لباس روحانیت از لباس شهرت است؛ چراکه سبب تمایز روحانیون از سایر مسلمانان می‌شود، در حالی که در اسلام لباس خاصی برای عالمان دین پیشبینی نشده و التزام آنان به آن بدعت است. از این رو، جناب منصور هاشمی خراسانی آن را نمی‌پوشد و از پوشیدن آن نهی می‌فرماید؛ چنانکه در خبر دیگری آمده است:

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيِّ، قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ يَلْبَسُ أَكْثَرَ مَا يَلْبَسُ قَمِيصًا أَيْضًا وَ قَلَنْسُوءَةً سَوْدَاءَ أَوْ بَيْضَاءَ وَ لَا يَلْبَسُ لِبَاسَ الْعَادَةِ فَخَرَجْتُ يَوْمًا مِنْ عِنْدِهِ وَ مَعِيَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، فَوَجَدْتُهُ سَاطِطًا، فَقُلْتُ لَهُ: مَا لَكَ؟! فَقَالَ: هَذَا سَيِّدُ الْعُلَمَاءِ وَ رَئِيسُ الْمُجْتَهِدِينَ وَ لَا يَلْبَسُ لِبَاسَهُمْ!! قُلْتُ: وَ يَحْكُ! لَا يُقَلِّدُهُمْ وَ مِنْ خُشُوعِهِ لَا يَلْبَسُ وَ تَوَاضَعِهِ! قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُحْسِنُ وَ لَا يُجَمِّلُ! قُلْتُ: وَ جِهِي مِنْ وَجْهِكَ حَرَامٌ حَتَّىٰ أَخْبِرَهُ بِمَا قُلْتَ! فَرَجَعْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِهِ، فَقَالَ: أَخْبِرَهُ بِأَنَّهُ فِتْنَةٌ لِلنَّاسِ ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ﴾ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ! ﴿﴾

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور در بیشتر مواقع پیراهنی سپید و عرق چینی سیاه یا سپید می‌پوشید و لباس روحانیت بر تن نمی‌کرد، پس روزی از محضر آن جناب بیرون آمدم در حالی که مردی از یارانمان به همراه من بود، پس او را خشمگین یافتیم، پس به او گفتم: تو را چه می‌شود؟! گفت: این سید عالمان و رئیس مجتهدان است و لباس آنان را بر تن نمی‌کند!! گفتم: وای بر تو! از آنان تقلید نمی‌کند و از خشوع و تواضع اوست که آن را بر تن نمی‌کند! گفت: نه به خدا قسم، کار خوب و زیبایی انجام نمی‌دهد! گفتم: دیدار من و تو با هم حرام است تا آن گاه که سخن تو را به اطلاع او برسانم! پس به نزد آن جناب بازگشتم و سخن او را به اطلاع آن جناب رساندم، پس فرمود: او را خبر بده که آن فتنه‌ای برای مردم است «و لباس تقوا آن بهتر است، آن از آیات خداوند است باشد که آنان متذکر شوند» (أعراف / ۲۶)!

شرح گفتار:

آری، بی‌گمان لباسی که مسلمانان را به دو دسته تقسیم کرده و یکی را بنده‌ی دیگری ساخته و به سوی سرسپردگی و تقلید کورکورانه از او سوق داده، فتنه‌ای برای آنان است. لباسی که به بتی برای مسلمانان تبدیل شده و پوششی برای فریب و ابزاری برای استضعاف آنان است، جز فتنه‌ای برای آنان نیست. اما لباس منصور هاشمی خراسانی، از جنسی دیگر است؛ لباس او، لباس تقواست؛ لباسی که از تار علم و پود عمل بافته شده و از چرک ریا و چروک خودبزرگ‌بینی پاکیزه است و چنین لباسی میراث انبیاء و نماد توده‌های مستضعف و بی‌تکلف است؛ چنانکه در اخبار دیگری آمده است:

۳ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبَادِيُّ جَمِيعًا، قَالَا: قَالَ الْمُنْصُورُ: كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُ لِبَاسَ النَّاسِ وَ كَانَ فِرْعَوْنُ يَلْبَسُ مَا يُعْرِفُ بِهِ وَ كَانَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُ لِبَاسَ النَّاسِ وَ كَانَ قِيافَا يَلْبَسُ مَا يُعْرِفُ بِهِ وَ كَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَلْبَسُ لِبَاسَ النَّاسِ وَ كَانَ أَبُو سُفْيَانَ يَلْبَسُ مَا يُعْرِفُ بِهِ وَ كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُ لِبَاسَ النَّاسِ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ يَلْبَسُ مَا يُعْرِفُ بِهِ وَ هَا أَنَا ذَا أَلْبَسُ لِبَاسَ النَّاسِ وَ هُوَ لَاءِ يَلْبَسُونَ مَا يُعْرِفُونَ بِهِ لِيُقَالَ لَهُمْ الْعُلَمَاءُ! فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الْمُتَهْجَانِ وَ تَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ وَ لَا سِوَاءَ وَ لَا سِوَاءَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی و علی بن داوود فیض‌آبادی هر دو ما را خبر دادند، گفتند: منصور فرمود: موسی علیه السلام لباس مردم را می‌پوشید و فرعون لباسی را می‌پوشید

که با آن شناخته شود و عیسی علیه السلام لباس مردم را می‌پوشید و قیافا (کاهن اعظم یهودیان در زمان او) لباسی را می‌پوشید که با آن شناخته شود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم لباس مردم را می‌پوشید و ابو سفیان (در زمان جاهلیت) لباسی را می‌پوشید که با آن شناخته شود و علی علیه السلام لباس مردم را می‌پوشید و معاویه لباسی را می‌پوشید که با آن شناخته شود و این هم من که لباس مردم را می‌پوشم و این‌ها لباسی را می‌پوشند که با آن شناخته شوند تا به آنان گفته شود: «علما!» اینجاست که دو رویکرد از هم جدا می‌شوند و دو گروه از هم مغایرت می‌یابند و هرگز یکسان نیستند و هرگز یکسان نیستند!

۴ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخِثْلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّكَ تَلْبَسُ لِبَاسًا يُشْبِهُهُ لِبَاسُ النَّاسِ وَأَنْتَ وَلِيُّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ! أَفَلَا أَصْنَعُ لَكَ لِبَاسًا يُشْبِهُهُ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ؟ فَضَحَكَ وَقَالَ: لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ وَ ذَلِكَ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ! ثُمَّ قَالَ: كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ يَقُولُ: خَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنْ الْمَهْدِيَّ إِذَا قَامَ لَبَسَ لِبَاسَ عَلِيٍّ وَ سَارَ بِسِيرَتِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله خثلانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: تو لباسی را می‌پوشی که شبیه به لباس مردم است، در حالی که تو ولی از اولیاء هستی! پس آیا برای تو لباسی را تهیه نکنم که شبیه به لباس انبیاء باشد؟! پس خندید و فرمود: لباس تقوا آن بهتر است و آن لباس انبیاء است! سپس فرمود: جعفر بن محمد صادق می‌فرمود: بهترین لباس هر زمان لباس اهل آن است، جز اینکه مهدی هنگامی که قیام می‌کند لباس علی را می‌پوشد و به سیره‌ی او عمل می‌کند!

شرح گفتار:

برای خواندن توضیح بیشتری در این باره، به پرسش و پاسخ ۱۵۰ مراجعه کنید.



خانه‌ها، حیوانات و گیاهان

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه بریدن گوش حیوانات از کارهای شیطان است.

أَحْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ وَ مُؤْمِنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ جَمِيعاً، قَالَا: أَرَدْنَا أَنْ نَشْتَرِيَ غَنَمًا لِأَهْلِينَا فَسَأَلْنَا الْمَنْصُورَ أَنْ يُرَافِقَنَا فَرَافِقَنَا حَتَّى دَخَلْنَا سُوقَ الْأَنْعَامِ فَقَالَ لِصَاحِبِ الْأَنْعَامِ: إِعْرَضْ عَلَيَّ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ غَنَمًا قَدْ قُطِعَ أُذُنُهُ فَرَدَّهُ وَ قَالَ: هَذَا غَنَمٌ قَدْ قُطِعَ الشَّيْطَانُ أُذُنُهُ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ آخَرَ قَدْ شَقَّ أُذُنُهُ، فَرَدَّهُ وَ قَالَ: هَذَا غَنَمٌ قَدْ شَقَّ الشَّيْطَانُ أُذُنَهُ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ آخَرَ سَالِمًا فَقَالَ: زَنَّهُ، فَوَزَنَهُ فَكَانَ أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثِينَ كَيْلُو غِرَامًا فَقَالَ لَنَا: اشْتَرَاهُ، فَاشْتَرَيْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: ادْبَحَاهُ، فَدَبَحْنَاهُ ثُمَّ سَلَخْنَاهُ وَ عَزَلْنَا جِلْدَهُ وَ رَأْسَهُ وَ سَوْفَهُ وَ كَبِدَهُ وَ مَا فِي بَطْنِهِ لِنَتَسَمَّ لَحْمَهُ خَالِصًا وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ يَكُونَ نَضْفَ وَزْنِ الْغَنَمِ كَمَا هُوَ الْعَادَةُ فَقُلْنَا لِلْمَنْصُورِ: لَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَنَا فِي لَحْمِنَا هَذَا فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي لَحْمِهِمْ هَذَا إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ، فَوَزَنَاهُ مَرَّةً أُخْرَى فَوَجَدْنَاهُ أَكْثَرَ مِنْ خَمْسَةِ وَ ثَلَاثِينَ كَيْلُو غِرَامًا وَ هُوَ لَحْمٌ خَالِصٌ لَا جِلْدَ مَعَهُ وَ لَا رَأْسَ وَ لَا سَوْقَ وَ لَا كَبِدَ وَ لَا مَا فِي الْبَطْنِ! فَقُلْنَا: اللَّهُ أَكْبَرُ! زَادَ وَزْنَ اللَّحْمِ عَلَيَّ وَزْنَ الْغَنَمِ! فَقَالَ: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرُزُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَكُلُوا مِنْهُ وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبري و مؤمن بن محمود سجستانی هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما تصمیم گرفتیم که برای خانواده‌ی مان گوسفندی بخریم، پس از منصور خواستیم که با ما همراهی کند، پس با ما همراهی کرد، تا اینکه به بازار دام وارد شدیم، پس به صاحب گوسفندها فرمود: بر من عرضه کن، پس گوسفندی را بر او عرضه کرد که گوشش بریده شده بود، پس آن را رد کرد و فرمود: این گوسفندی است که شیطان گوشش را بریده است، سپس گوسفند دیگری را بر او عرضه کرد که گوشش شکافته شده بود، پس آن را رد کرد و فرمود: این گوسفندی است که شیطان گوشش را شکافته است، سپس گوسفند دیگری را بر او عرضه کرد که سالم بود، پس فرمود: آن را وزن کن، پس آن را وزن کرد، پس کمتر از سی کیلوگرم بود، پس به ما فرمود: آن را بخرید، پس آن را خریدیم، سپس به ما فرمود: آن را ذبح کنید، پس آن را ذبح کردیم و سپس پوست کنديم و پوست و کله و پاچه‌ها و جگر

و هر چه در شکم آن بود را کنار گذاشتیم تا گوشت خالص آن را تقسیم کنیم و امید داشتیم که وزنش طبق عادت نصف وزن گوسفند باشد، پس به منصور گفتیم: کاش به درگاه خداوند دعا می‌کردی تا برای ما در این گوشتمان برکت دهد، پس دست خود را بر روی آن نهاد و فرمود: خداوند! برای آن‌ها در این گوشتشان برکت بده؛ چراکه تو بسیار بخشاینده هستی، سپس دست خود را برداشت، پس آن را بار دیگر وزن کردیم، پس آن را بیش از سی و پنج کیلوگرم یافتیم، در حالی که گوشت خالص بود و پوست و کله و پاچه‌ها و جگر و چیزی که در شکم است با آن نبود! پس گفتیم: الله اکبر! وزن گوشت از وزن گوسفند بیشتر شد! پس فرمود: آن از نزد خداوند است، هرآینه خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد، پس از آن بخورید و به مستمند نیازمند اطعام کنید!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتار که متضمن کرامتی بزرگ از این عبد صالح خداوند و زمینه‌ساز راستین ظهور مهدی است، به پرسش و پاسخ ۳۵۱ مراجعه کنید.



نذر و یمین و کفاره‌ی آن‌ها

دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه سوگند کفاره دارد، ولی برای نذر و عهد کفاره‌ای نیست، مگر وفای به آن دو.

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبُلْجِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ ابْتَلَى مِنْكُمْ بِيَمِينٍ ثُمَّ كَرِهَهُ فَلَهُ أَنْ يُكْفَرَ عَنْهُ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ لَكُمْ تَحَلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ مِنْ ابْتِلَائِي مِنْكُمْ بِنَذْرٍ أَوْ عَهْدٍ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يُوفِيَ بِهِ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضْ لَكُمْ تَحَلَّةَ نُدُورِكُمْ وَ لَا عُهُودِكُمْ وَ قَالَ: ﴿بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا﴾ وَ قَالَ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس از شما به سوگندی مبتلا شد، سپس از آن کراهت یافت، می‌تواند برای آن کفاره بدهد (و به آن عمل نکند)؛ چراکه خداوند گشودن سوگندهاتان را برایتان تشریح کرده است، ولی هر کس از شما به نذری یا عهدی مبتلا شد، چاره‌ای ندارد جز اینکه به آن وفا کند؛ چراکه خداوند گشودن نذرہاتان و عهدہاتان را برایتان تشریح نکرده و فرموده است: «به عهد خداوند وفا کنید» (انعام/ ۱۵۲) و فرموده است: «به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن فراگیر است می‌ترسند» (انسان/ ۷).

۲. أَخْبَرَنَا قَيْسُ بْنُ يَعْقُوبَ الْوَرَسَجِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: رَجُلٌ عَاهَدَ اللَّهَ أَوْ نَذَرَ لَهُ لَيْنٌ عَافَاهُ مِنْ مَرَضِهِ يُطْعَمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَسْكِينًا حَتَّى يُدْرِكَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا عَافَاهُ اللَّهُ قَامَ بِذَلِكَ سَنَةً ثُمَّ تَرَكَهُ، فَمَاذَا عَلَيْهِ؟ قَالَ: يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ يُطْعِمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَسْكِينًا حَتَّى يُدْرِكَهُ الْمَوْتُ، قُلْتُ: إِنَّهُ عَجَزَ عَنِ ذَلِكَ لِذَهَابِ مَالِهِ وَ كِبَرِ سِنِهِ، قَالَ: إِذَا لَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ أَحَبُّ أَنْ يُكْفَرَ كَفَارَةَ الْيَمِينِ.

ترجمه‌ی گفتار:

قیس بن یعقوب ورسجی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: مردی با خداوند عهد کرد یا برایش نذر نمود که اگر او را از بیماری‌اش عافیت داد، هر روز یک مسکین را طعام دهد تا آن گاه که مرگش فرا رسد، پس چون خداوند او را عافیت داد، یک سال این کار را کرد و سپس آن را ترک نمود، اینک بر عهده‌ی او چیست؟ فرمود: از خداوند طلب آمرزش می‌کند

و هر روز یک مسکین را طعام می‌دهد تا آن گاه که مرگش فرا رسد، گفتم: او به خاطر از دست رفتن مالش و بالا رفتن سنش از این کار ناتوان شده است، فرمود: در این صورت چیزی بر عهده‌ی او نیست و دوست می‌دارم که کفاره‌ی سوگند را بپردازد.

شرح گفتار:

کراهت از سوگند، هنگامی مصداق می‌یابد که سوگند خورنده کاری شایسته‌تر از آنچه برایش سوگند خورده است را می‌شناسد و ترجیح می‌دهد که آن را انجام دهد و کفاره‌ی سوگند، اطعام ده مسکین یا پوشاندنشان یا آزاد کردن یک برده و در صورت ناتوانی، روزه‌ی سه روز است. برای خواندن توضیحات بیشتر درباره‌ی این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۹۳ مراجعه کنید.



حج، عمره و زیارت

چهار گفتار از آن جناب درباره‌ی فضیلت زیارت قبور

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: أَكْثَرُوا زِيَارَةَ الْقُبُورِ فَإِنَّهَا مُفِيدَةٌ لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: قبور را بسیار زیارت کنید؛ چراکه آن برای زندگان و مردگان مفید است!

برای خواندن ادامه‌ی این چهار گفتار، به صفحه ۲۵۶ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت ساختن بنا بر روی قبور و جواز اصلاح آن

۱. أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مَحْمُودِ السَّجِسْتَانِيَّ، قَالَ: نَهَى الْعَالِمُ عَنْ تَرْفِيعِ الْقَبْرِ وَ الْبِنَاءِ عَلَيْهِ وَ قَالَ: هَذَا مَا أَخَذَ النَّاسُ مِنْ مَلُوكِهِمْ وَ إِنَّ مَلُوكَهُمْ كَانُوا مُسْرِفِينَ وَ دَخَلَ مَقَابِرَ قَوْمٍ وَ رَأَى فِيهَا أُبْتِيَّةً، فَقَالَ: هَذِهِ أَهْرَامٌ صَغِيرَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: عالم از بلند ساختن قبرها و بنا نهادن بر روی آن‌ها نهی کرد و فرمود: این چیزی است که مردم از پادشاهان‌شان فرا گرفتند، در حالی که پادشاهان‌شان مسرف بودند و (روزی) به قبرستان قومی داخل شد و در آن بناهایی را دید، پس فرمود: این‌ها اهرام کوچکند!

۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: مَنْ هَدَمَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ دَارَهُ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ فِيهِ خَلَلًا أَوْ نَقْصًا أَلَهُ أَنْ يُصْلِحَهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يُصْلِحَهُ وَ لَيْسَ الْهَدْمُ كَالِإِصْلَاحِ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ عَلَيْهِ بُنْيَانًا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَلَى قَبْرِ أَلَهُ أَنْ يَهْدِمَ الْبُنْيَانَ؟ قَالَ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يَهْدِمَهُ هَدْمًا فَيُهَيِّئَهُ وَ لَكِنْ يَأْخُذُ مِنْهُ عَلَى رِفْعِهِ حَتَّى إِذَا سَوَّاهُ جَعَلَ

حَوْلَهُ مَوَانِعَ لِكَيْلَا يَطَّئُهُ النَّاسُ! قُلْتُ: أَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِهَدْمِ الْقُبُورِ؟! قَالَ: إِنَّمَا أَمَرَهُ بِهَدْمِ قُبُورِ الْمُشْرِكِينَ لِيُذْهَبَ آثَارُ الْجَاهِلِيَّةِ وَانْتِجَاسُهَا وَلَمْ يَأْمُرْهُ بِهَدْمِ قُبُورِ الْمُؤْمِنِينَ! قُلْتُ: فَمَاذَا تَرَى إِنْ كَانَ قَبْرُ نَبِيِّ أَوْ إِمَامٍ مِنْ أَيْمَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: أَرَى أَنْ لَا يَهْدَمَ وَلَا يُؤَخَذَ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا عَلَى وَجْهِ الْإِصْلَاحِ لِكَيْلَا يَكُونَ فِتْنَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا فَيُوقِعَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ وَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَكُونَ الْقَبْرُ فِي بَيْتٍ لَمْ يُبَيِّنْ لَهُ مَا لَمْ يَرْفَعْ فَوْقَ أَرْبَعَةِ أَصَابِعَ وَلَا أَقُولُ كَمَا يَشُولُ هُوَلَاءِ الْأَخْجَارِ - يَعْنِي الْوَهَابِيَّةَ! ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ وَكَانَ يَصْلُحُ لَهُ فَمِصًّا فَقَالَ: يَهْدُمُونَ قُبُورَ الصَّالِحِينَ وَيَعْمُرُونَ قُصُورَ الظَّالِمِينَ! لَا وَاللَّهِ مَا بِذَلِكَ أَمْرًا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: هر کس قبر مؤمنی را ویران کند مثل آن است که خانه‌ی او را ویران کرده باشد! گفتم: نظرتان چیست اگر در آن خللی یا نقصانی بیاید، آیا می‌تواند آن را اصلاح کند؟ فرمود: اشکالی ندارد که آن را اصلاح کند و ویران کردن مانند اصلاح کردن نیست! گفتم: نظرتان چیست اگر بر روی آن بنایی بیاید که جایز نیست بر روی قبری باشد، آیا می‌تواند بنا را ویران کند؟ فرمود: او را نمی‌رسد که آن را به یک باره ویران کند و این گونه به او بی‌احترامی نماید، ولی با نرمی از آن بر می‌دارد تا اینکه آن را هموار می‌سازد و پیرامونش موانعی قرار می‌دهد تا مردم بر روی آن پای نگذارند! گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را به ویران کردن قبرها فرمان نداد؟! فرمود: او را به ویران کردن قبرهای مشرکان فرمان داد تا آثار جاهلیت و آلودگی‌های آن را از بین ببرد و او را به ویران کردن قبرهای مؤمنان فرمان نداد! گفتم: پس نظرتان چیست اگر (بنا بر روی) قبر پیامبری یا امامی از ائمه‌ی مؤمنان باشد؟ فرمود: چنین می‌بینم که ویران نشود و چیزی از آن برداشته نشود مگر از باب اصلاح تا فتنه‌ای برای کسانی که ایمان دارند نباشد پس میانشان دشمنی و کینه بیندازد و اشکالی ندارد که قبر در خانه‌ای باشد که برای آن ساخته نشده است مادامی که بیشتر از چهار انگشت بلند نشود و نمی‌گویم طوری که این سنگ‌ها می‌گویند - یعنی وهابی‌ها! سپس روی خود را به طرف عبد الله بن حبیب گرداند که در حال رفو کردن پیراهنی برای آن جناب بود، پس فرمود: قبرهای صالحان را ویران می‌کنند و قصرهای ظالمان را آباد می‌سازند! نه به خدا سوگند به این کار امر نشده‌اند!

۳ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَّاسَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ السَّلَفِيَّةِ، فَقَالَ: كَانَ فِي قَرْبِيِّ قَبْرُ لِفْلَانِ الصُّوفِيِّ وَكَانَ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهَدَمْتُهُ! قَالَ: وَهَدَمْتُهُ؟! قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ وَنَقَضْتُ يَدَيَّ مِنْ تَرَابِهِ، قَالَ: هَدَمْتَ الْقَبْرَ الْأَصْغَرَ وَابْتَيْتَ الْقَبْرَ

الْأَكْبَرُ! قَالَ: وَ مَا الْقَبْرِ الْأَكْبَرُ؟! قَالَ: قَصْرُ الْحَاكِمِ وَ عِبَادُهُ أَكْثَرُ! فَتَأَمَّلَ الرَّجُلُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ أَطْعَمْنَاكَ لَحَمَلْتَنَا عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ وَلَكِنْ مَا نَصْنَعُ بِالْمَذَاهِبِ؟! تَمَّ قَامَ وَ حَرَجَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: نزد بنده‌ی صالح (جناب منصور) بودم، پس مردی از سلفیه بر او وارد شد و گفت: در قریه‌ی من قبری برای فلان صوفی بود که به جای خداوند پرستش می‌شد، پس آن را ویران کردم! فرمود: آن را ویران کردی؟! گفت: آری و دستم را از خاک آن تکان دادم! فرمود: قبر کوچک‌تر را ویران کردی و قبر بزرگ‌تر را باقی گذاشتی! گفت: قبر بزرگ‌تر کدام است؟! فرمود: قصر حاکم و پرستش کنندگان آن بیشترند! پس مرد ساعتی در اندیشه فرو رفت و سپس گفت: به خدا سوگند اگر از تو اطاعت کنیم ما را به راه روشن رهسپار می‌سازی، ولی چه کنیم با مذاهب؟! سپس برخاست و بیرون رفت.

شرح گفتار:

برای مطالعه‌ی شرحی بر این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۴۵ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی وجوب طواف نساء

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: لَا يَسْبُحُ حَجٌّ أَحَدِهِمْ حَتَّى يَقْضِيَ تَفْتَهُهُ وَ يُوْفِيَ نُدُورَهُ وَ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ طَوَافِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: حج هیچ یک از آنان تمام نمی‌شود تا آن گاه که آلودگی‌هایش را بزدايد و نذرهایش را وفا کند و دو بار خانه‌ی کهن را طواف نماید!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ طَوَافِ النِّسَاءِ فَقَالَ: وَاجِبٌ وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَالِكِيَّةِ فَقَالَ الرَّجُلُ: وَ مَا طَوَافُ النِّسَاءِ؟! فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ: يُرِيدُ طَوَافَ الْوُدَاعِ! قَالَ الرَّجُلُ: أَهْوُ وَاجِبٌ؟! قَالَ: نَعَمْ إِلَّا عَلَى الْحَائِضِ إِذَا خَافَتْ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی طواف نساء پرسیدم، پس فرمود: واجب است، در حالی که مردی از مالکیه نزد او بود، پس مرد گفت: طواف نساء

چیست؟! جناب منصور به او فرمود: منظورش طواف وداع است! مرد گفت: آیا آن واجب است؟! فرمود: آری، مگر بر زن حائض هرگاه (از جا ماندن) بترسد!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ أَهْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ، فَقَالَ: يَهْرَبُ دَمًا وَيَطُوفُ! قُلْتُ: إِنَّهُ قَدْ طَافَ طَوَافَ الْحَجِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ طَوَافَ النِّسَاءِ! قَالَ: أَيْعَلَمُ طَوَافَ الْوِدَاعِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَيَطُوفُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که با همسر خود نزدیکی می‌کند پیش از آنکه طواف نساء را انجام دهد، پس فرمود: خونی می‌ریزد و طواف می‌کند! گفتم: او طواف حج را انجام داده است و از طواف نساء آگاهی ندارد! فرمود: آیا از طواف وداع آگاهی دارد؟ گفتم: بله، فرمود: پس طواف می‌کند و بر او چیزی نیست!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۲۲ مراجعه کنید.



جهاد، دفاع و هجرت

گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه شهیدان زمان جز کشتگان در راه حکومت مهدی نیستند.

أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرَقَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا تَتَعَجَّبُونَ مِنْهُمْ؟! يُسْمَوْنَ قَتِيلَ هَذَا شَهِيداً وَ قَتِيلَ هَذَا شَهِيداً وَ مَا هُمَا إِلَّا جِيفَتَانِ تَهْبُ عَلَيْهِمَا الرِّيحُ! أَلَا وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا أَنَا وَ أَصْحَابِي وَ إِنِّ مِثْنَا عَلَى فُرْشِنَا!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور به یاران خود می‌فرماید: آیا از اینان به شگفت نمی‌آید؟! کشته‌ی این را شهید می‌نامند و کشته‌ی آن را شهید می‌نامند، در حالی که آن دو جز مرداری که باها بر آن می‌وزند نیستند! آگاه باشید که شهیدی جز من و یارانم نیست اگرچه بر بسترهای خود بمیریم.

شرح گفتار:

آری، بی‌گمان کسانی که با مال و جان خود در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان می‌کوشند، شهیدان زنده‌اند و اگر در این راه کشته شوند بهترین شهیدان شمرده می‌شوند، بلکه در عصر کنونی شهیدی جز آنان وجود ندارد؛ چراکه کسی جز آنان در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان نمی‌کوشد، بلکه همگان از هر گروه و مذهبی، دانسته یا نادانسته در راه تحقق حاکمیت دیگران بر جهان می‌کوشند و این در حالی است که شهادت تنها در راه تحقق حاکمیت خداوند بر جهان ممکن است؛ چنانکه فرموده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾ (نساء/ ۷۶)؛ «کسانی که ایمان آوردند در راه خداوند می‌جنگند و کسانی که کافر شدند در راه طاغوت می‌جنگند» و فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشعُرُونَ﴾ (بقره/ ۱۵۴)؛ «و به کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند مردگان نگوئید، بلکه زندگانند ولی شما در نمی‌یابید». با این وصف، کسانی که در راه ایجاد یا حفظ حاکمیت پیشوایانی جز مهدی کشته می‌شوند، مردارند و شهید نامیدن آنان فریبی بیش نیست؛ زیرا شهید در اسلام کسی است که در راه ایجاد و حفظ حاکمیت خلیفه‌ی خدا در زمین کشته می‌شود، نه ایجاد و

حفظ حاکمیت دیگران و چنین کسی در دوران کنونی جز منصور هاشمی خراسانی و یاران مخلص او که در راه ایجاد و حفظ حاکمیت مهدی می‌کوشند، نیست. از خداوند توفیق شهادت حقیقی در راهش و همراه با زمینه‌سازان ظهور خلیفه‌اش را مسئلت داریم.



گفتاری از آن جناب در بیان اینکه عملیات انتحاری از اعمال جاهلیت است.

أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الْبَارِي الْقَنْدَهَارِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ عَنِ الْمُسْلِمِ يَحْمِلُ فِي جَبِيهِ نَاسِقَةً فَبَرَمِي حَتَّى إِذَا تَفَدَّتْ سِهَامُهُ وَ قَرَبَ مِنْهُ الْكَافِرُ فَجَرَّهَا فَفَتَلَهُ وَ قَتَلَ نَفْسَهُ، قَالَ: هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ إِذَا أُحِيطَ بِأَحَدِهِمْ فِي الْحَرْبِ يُنَادِي: اقْتُلُونِي وَ فَلَاناً فَيَقْتُلُهُ وَ يَقْتُلُ نَفْسَهُ! فَمَكَتْ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: مَا أَلَّفَ مِنَ الْكُفَّارِ بَرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا تَفْعَلُوا!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو بکر بن عبد الباری قندهاری ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی مسلمانانی پرسیدم که در گریبان خود بمبی حمل می‌کند، پس تیر می‌اندازد تا آن گاه که تیرهایش به پایان می‌رسد و کافر به او نزدیک می‌شود، پس بمب را منفجر می‌کند و او را می‌کشد و خود را نیز (با او) می‌کشد، فرمود: این از اعمال جاهلیت است، هنگامی که به یکی از آنان در جنگ احاطه می‌شد آواز می‌داد: من را با فلانی بکشید، پس او و خود را با هم می‌کشت! در این هنگام کمی درنگ کرد و سپس فرمود: هزار تن از کافران به یک تن از مسلمانان نمی‌ارزد، پس این کار را نکنید!



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خروج بر حاکم ظالم به سود حاکم ظالم دیگر جایز نیست.

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمْ جَبَّارِينَ يَقْتَتِلَانِ بِرِمْلٍ فَذَرُوهُمَا يَخْتَوُ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرَ حَتَّى يَهْلِكَ الْأَعْوَجُ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا مِنَ الشَّيعَةِ وَ الْآخَرَ مِنَ السُّنَّةِ؟ قَالَ: ذَرُوهُمَا! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا مُسْلِمًا وَ الْآخَرَ يَهُودِيًّا؟ قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَعِينُوا الْمُسْلِمَ لِكَيْلَا يَغْلِبَ عَلَيْكُمُ الْيَهُودِيُّ فَيَسْبَبَ نَبِيَكُمْ وَ يَحْرِقَ كِتَابَكُمْ وَ يَهْدِمَ مَسَاجِدَكُمْ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: هرگاه دو جبار را دیدید که بر روی شن‌ها با هم می‌ستیزند ره‌اشان کنید که یکی بر روی دیگری خاک پاشد تا آن‌گاه که ناتوان‌تر نابود شود! (یعنی دخالت نکنید؛) گفتم: نظرتان چیست اگر یکی از آن دو شیعه و دیگری سنی باشد؟ فرمود: ره‌اشان کنید، گفتم: نظرتان چیست اگر یکی از آن دو مسلمان و دیگری یهودی باشد؟ فرمود: اگر این‌گونه بود مسلمان را یاری کنید تا یهودی بر شما چیره نشود که به پیامبرتان اهانت کند و کتابتان را آتش زند و مساجدتان را ویران نماید!

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که هرگاه ظالمی بر ظالمی دیگر خروج کند تا حکومت او را براندازد و حکومت خود را جایگزین آن سازد، برای مسلمانان جایز نیست که یکی را بر دیگری یاری کنند، مگر آنکه حاکم ظالم، مسلمان و خروج‌کننده‌ی او غیر مسلمان باشد که در این صورت برای آنان جایز است برای جلوگیری از سیطره‌ی کافر بر خود، حاکم مسلمان را بر ضد او یاری کنند.



امر به معروف و نهی از منکر

دوازده گفتار از آن جناب در نهی از جدال و مخاصمه با مردم درباره‌ی آن جناب و دعوت آنان به سوی این کار

۱ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْحُجْنَدِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْمُنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ أَنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمَرُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَأَنْبِدُوهُ إِلَيْهِمْ تَبْدَأُ، فَمَنْ أَقْرَبَهُ فَرِيدُوهُ وَمَنْ أَنْكَرَ فَدَرُوهُ! إِنَّهُ لَا يَدُّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ صَالِحٍ وَ دَاهِيَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشْتَقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا أَنَا وَ أَصْحَابِي، فَتَرْتَجِلُ إِلَى الْمَهْدِيِّ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: بر جناب منصور هاشمی خراسانی وارد شدم، پس شنیدم که به یارانش می‌فرماید: هرآینه به خدا سوگند من می‌دانم که دل‌های مردمان از این گفتار شما تنفر می‌یابد، پس اندکی از آن را به سویشان بیندازید، پس هر کس به آن اقرار نمود برایش بیفزایید و هر کس آن را انکار کرد رهایش کنید! هرآینه ناگزیر فتنه‌ای خواهد بود که هر متبخر و زیرکی در آن فرو می‌ریزد تا جایی که کسی که یک مو را به دو مو تقسیم می‌کند در آن فرو می‌ریزد، تا جایی که جز من و یارانم باقی نمی‌مانیم، پس به سوی مهدی کوچ می‌کنیم!

برای خواندن ادامه‌ی این دوازده گفتار، به صفحه ۲۸۸ مراجعه کنید.



حدود و تعزیرات

دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه اقامه‌ی حدود تنها در حاکمیت خلیفه‌ی خداوند جایز است.

۱ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَتْلَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا لَا يَدْرِكُ كُلُّهُ لَا يَتْرُكُ كُلُّهُ! قَالَ: كَذَبُوا الْجَهْلَالُ الْحَمْفِيُّ كَأَشْبَاهِ الْحُمْرِ! مَا جَعَلَ اللَّهُ دِينًا إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ مَنْ أَدْرَكَ كُلُّهُ! فَإِنْ عَجَزُوا عَنْ إِدْرَاكِ كُلِّهِ فَلْيَذْهَبُوا وَلِيَّاتٍ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا يَغْنِي إِلَّا كُلُّهُ وَ لَا يَزِيدُهُمْ جُزْئُهُ غَيْرَ تَحْسِيرٍ! قُلْتُ: أَلَيْسَ ذَلِكَ تَغْلِيْقَ حُدُودِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا يَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ يَا بُنَيَّ! إِنَّ حُدُودَ اللَّهِ لَا يُجْرِيهَا غَيْرٌ وَلِيَّهِ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُحَكِّمُوهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَا جَعَلَ حَدًّا إِلَّا بِإِغْتِبَارِهِ دَوْلَةَ الْعَدْلِ وَ أَمَّا دَوْلَةُ الْجَوْرِ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تُجْرِيَ حَدًّا بَلْ لِلَّهِ عَلَيْهَا حُدُودٌ سَوْفَ تُجْرَى عَلَيْهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: به حضرت منصور هاشمی خراسانی عرض کردم: آن‌ها می‌گویند چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید همه‌اش واگذاشته نمی‌شود! فرمود: دروغ می‌گویند جاهل‌های احمق که مانند خرهایند! خداوند دینی را قرار نداده مگر اینکه برای آن کسی را قرار داده است که همه‌ی آن را به دست آورد! پس اگر آن‌ها از به دست آوردن همه‌ی آن ناتوانند باید بروند و کسی بیاید که توانایی این کار را دارد؛ چراکه آن جز همه‌اش کفایت نمی‌کند و یک جزئش به تنهایی جز بر زبان آن‌ها نمی‌افزاید! عرض کردم: آیا این حدود خداوند را به تعلیق نمی‌کشاند؟! فرمود: مذهب‌های گوناگون تو را به سوی خود نبرند فرزندم! هرآینه حدود خداوند را جز ولیّ او جاری نمی‌کند، پس چاره‌ای نیست جز آنکه او را حاکم سازند و این از آن جهت است که خداوند حدّی را وضع نکرده است مگر به اعتبار دولت عدل و اما دولت ظلم را نمی‌رسد که حدّی را جاری کند، بل برای خداوند بر آن حدودی است که به زودی بر آن جاری خواهد شد!

شرح گفتار:

منظور از «حدود خداوند» در این گفتار، مجازات‌های خاصّ شرعی مانند قطع کردن دست

در سرقت و زدن هشتاد تازیانه در شراب‌خواری و صد تازیانه در زناى غير محصن و سنگسار کردن در زناى محصن است که در صورت اجتماع همه‌ی شروط لازم، تعیین پیدا می‌کند و بنا بر نظر صائب آن بزرگوار، یکی از این شروط لازم، حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین است. برای آگاهی بیشتر در این باره، به کتاب شریف «بازگشت به اسلام»، «مبحث مشروط بودن اقامه‌ی برخی اجزاء اسلام به اقامه‌ی کل آن» (ص ۱۰۴) مراجعه کنید.

۲ . أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ الْعَنِيِّ الْخَارُوغِيُّ، قَالَ: أَتَيْتُ بَيْتَ الْمُنْصُورِ لِأَسْأَلَهُ عَنِ إِقَامَةِ الْحُدُودِ فِي غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ فِي الْمَرْعَةِ -وَكَانَ لِبَعْضِ جِيرَانِهِ مَرْعَةً يَعْمَلُ فِيهَا- فَأَتَيْتُ الْمَرْعَةَ فَوَجَدْتُهُ يَحْرُثُ الْأَرْضَ وَكَانَتْ الْجِرَائِثُ تُعْجِبُهُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا حَارِثُ! أَيَقِيمُ النَّاسُ الْحُدُودَ فِي غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ؟ فَتَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: إِنَّ أَقَامُوهَا ظَلَمُوا وَإِنْ لَمْ يَقِيمُوهَا ظَلَمُوا فَهُمْ الظَّالِمُونَ فِي كُلِّ حَالٍ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهُمْ أَرْعَمُوهُ عَلَى الْغَيْبَةِ! قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَمَخْمَصَةٌ فَهَلْ لَهُمْ مِنْ مَثَدُوحَةٍ؟! قَالَ: نَعَمْ، يُرْعَمُونَ عَلَى الظُّهُورِ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

حسین بن عبد العنی خاروغی ما را خبر داد، گفت: به در خانه‌ی جناب منصور آمدم تا از او درباره‌ی اقامه‌ی حدود در زمان ظاهر نبودن مهدی بپرسم، پس به من گفته شد که آن جناب در مزرعه است -و برای برخی همسایگان او مزرعه‌ای بود که او در آن کار می‌کرد- پس به مزرعه آمدم و آن جناب را در حالی یافتم که زمین را برای کشت شخم می‌زد و چنین بود که شخم‌زنی را دوست می‌داشت، پس به او عرض کردم: ای شخم‌زننده! آیا مردم حدود را در زمان غیبت مهدی اقامه می‌کنند؟ پس به من نگاهی افکند و فرمود: اگر آن را اقامه کنند ستم کرده‌اند و اگر آن را اقامه نکنند ستم کرده‌اند، پس آنان در هر حالی ستمکارند! گفتم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه آنان او را به غیبت وادار کرده‌اند! گفتم: بی‌گمان این یک مخصمه است، پس آیا برای آنان راه چاره‌ای هست؟! فرمود: آری، او را به ظهور وادار می‌کنند! سپس تلاوت فرمود: «و نیکی آن نیست که به خانه‌ها از پشت‌هاشان درآیید، بل نیکی آن است که پرهیزکار شوید و به خانه‌ها از درهاشان درآیید و از خداوند پروا کنید، باشد که رستگار شوید» (بقره/ ۱۸۹)!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از تلاوت این آیه‌ی شریفه، توجه دادن به این نکته‌ی خطیر بود که حدود خداوند مانند خانه‌ای است که برای آن دری وجود دارد و آن در، خلیفه‌ی خداوند در زمین است و با این وصف، نیکی آن نیست که حدود خداوند از غیر طریق خلیفه‌ی خداوند در زمین

اجرا شود، بل نیکی آن است که حدود خداوند از طریق او اجرا شود؛ زیرا خداوند او را برای این کار صالح دانسته و تعیین کرده، بل حدود خود را با لحاظ اجرای مناسب و عادلانه‌ی او تشریح فرموده است.

همچنین، برای آگاهی بیشتر از «وجوب ظاهر کردن مهدی بر مردم» و «تبعات ظاهر نبودن مهدی برای مردم»، به کتاب بزرگ «بازگشت به اسلام» (ص ۲۳۶ و ۲۴۱) مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه رجم موافق با کتاب خداوند است.

۱ . أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَقُولُ: الْخَبِيثُ الْمُحْصَنُ مُحَارَبٌ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ لَوْ رُفِعَ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ لَأَقَامَ عَلَيْهِ الْحَدَّ ثُمَّ قَتَلَهُ! قُلْتُ: كَيْفَ يَفْعَلُهُ؟ قَالَ: جَرَتْ سُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ بِالرَّجْمِ وَ لَوْ شَاءَ الْإِمَامُ لَضَرَبَ عُنُقَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو زکریا احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: خبیث محصن (یعنی زناکاری که به همسری برای خود دسترسی داشته) محاربی با خداوند و پیامبر اوست و اگر به امامی عادل ارجاع شود حدّ (تازبانه) را بر او جاری می‌کند و سپس او را می‌کشد! گفتیم: چگونه او را می‌کشد؟ فرمود: سنت پیامبران به رجم جاری شده است، ولی اگر امام بخواهد گردن او را می‌زند!

شرح گفتار:

اطلاق «خبیث» بر زناکار در کلام این بزرگوار، مبتنی بر کتاب خداوند است که مردان و زنان زناکار را «خبیثون» و «خبیثات» نامیده و فرموده است: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» (نور/ ۲۶)؛ «زنان خبیث برای مردان خبیث و مردان خبیث برای زنان خبیث هستند» و «محارب» دانستن زناکاری که به همسری برای خود دسترسی داشته است غریب نیست؛ چراکه کتاب خداوند، به عنوان نمونه رباخوار را نیز «محاربی با خداوند و پیامبر او» دانسته و فرموده است: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره/ ۲۷۹)؛ «پس اگر دست بر نمی‌دارید با خداوند و پیامبرش اعلام جنگ کنید» و مراد آن جناب از «سنت پیامبران به رجم جاری شده» این است که مجازات سنگسار در شرایع پیامبران گذشته مانند موسی و عیسی علیهما السلام نیز وجود داشته، هر چند در کتاب خداوند به

صورت جزئی تعیین نشده است و از این رو، اجرای آن برای خلیفه‌ی خداوند در زمین الزامی نیست و او می‌تواند بنا بر صلاح‌دید خود، روش دیگری را برای اعدام مجرم و اجرای حکم کلی کتاب خداوند اختیار کند.

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَيْسَ الرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ! قَالَ: كَذَبُوا! أَمَا يَقْرَأُونَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا﴾؟! قُلْتُ: بلى، قَالَ: إِنَّ رَجْمَهُمْ مِنَ التَّقْيِيلِ وَتَحْرِيقَهُمْ بِالنَّارِ مِنَ التَّقْيِيلِ وَهَدْمَ الْجِدَارِ عَلَيْهِمْ مِنَ التَّقْيِيلِ وَقَذْفَهُمْ مِنَ الْجَبَلِ مِنَ التَّقْيِيلِ وَ قَدْ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي آتَارِهِمْ فَأَخَذَهُمْ وَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ سَمَلَ أَعْيُنَهُمْ ثُمَّ تَرَكَهُمْ فِي الْحَرَّةِ يَقْضِمُونَ الْحَجَرَ حَتَّى يَهْلِكُوا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: آن‌ها می‌گویند که رجم در کتاب خداوند نیست! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نمی‌خوانند که فرموده است: «جزای کسانی که با خداوند و پیامبرش ستیزه می‌جویند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که به سختی کشته شوند» (مائده / ۳۳)؟! گفتم: آری، فرمود: هرآینه رجم کردن آنان، کشتن (آنان) به سختی است و سوزاندن آنان با آتش، کشتن (آنان) به سختی است و ویران کردن دیوار بر روی آنان، کشتن (آنان) به سختی است و پرت کردن آنان از کوه، کشتن (آنان) به سختی است و هرآینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پی آنان فرستاد، پس آنان را گرفت و دست‌ها و پاهاشان را از خلاف یکدیگر برید و چشم‌هاشان را درآورد، سپس آنان را در آفتاب رها کرد که سنگ‌ها را بچوند تا اینکه هلاک شوند!

شرح گفتار:

برای مطالعه‌ی شرحی دیگر بر این دو گفتار شریف، به پرسش و پاسخ ۱۴۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی دیه‌ی جنین و مجازات کسی که عمداً آن را سقط می‌کند.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ دِيَةِ الْجَنِينِ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ نُطْفَةً فَعِشْرُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ عَلَقَةً فَأَرْبَعُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ مُضْغَةً فَسِتُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ عِظَماً

فَتَمَّانُونَ دِينَارًا وَإِنْ كَانَ لَحِمًا فَمَيْتَةً دِينَارٍ حَتَّى يَسْتَهْلَ فَإِذَا اسْتَهْلَ فَالِدَيْتُهُ كَامِلَةٌ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَضَى فِيهِ بَعْرَةً عَبْدًا! قَالَ: إِنَّ عَرَّةَ عَبْدٍ تَكُونُ بَعْشَرِينَ
دِينَارًا وَتَكُونُ بِمِائَةِ دِينَارٍ فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ فَإِنَّمَا آتَيْتَكَ مِنْ عَيْنٍ صَافِيَةٍ لَمْ تُكْذِرْهَا أَيَدِي النَّاسِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمّد بن عبد الرّحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی دیه‌ی جنین پرسیدم، پس فرمود: اگر نطفه باشد بیست دینار و اگر علقه باشد چهل دینار و اگر مضغه باشد شصت دینار و اگر استخوان باشد هشتاد دینار و اگر گوشت (بر روی استخوان) باشد صد دینار است تا آن گاه که بانگ زند (یعنی زنده متولد شود)، پس چون بانگ زد دیه کامل است! گفتیم: آن‌ها می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی آن به یک برده‌ی نوجوان حکم کرده است! فرمود: برده‌ی نوجوان گاهی به بیست دینار است و گاهی به صد دینار، پس چیزی که به تو دادم را اخذ کن؛ زیرا از چشمه‌ای زلال به تو دادم که دستان مردم آن را نیالوده است!

۲. أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ رَجُلٍ صَرَبَ بَطْنَ امْرَأَةٍ حَامِلٍ فَأَسْقَطَتْ، قَالَ: يَغْرِمُ دِيْنَتَهُ وَ يُصْرَبُ صَرَبًا شَدِيدًا! قُلْتُ: أَفَلَا يُقْتَلُ بِهِ إِذَا كَانَ حَيًّا فِي بَطْنِهَا؟! قَالَ: لَا لِأَنَّ لَهُ حَيَاةً غَيْرَ مُسْتَقَلَّةٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی مردی پرسیدم که بر شکم زنی باردار زد پس (جنینش را) سقط کرد، فرمود: دیه‌ی آن را می‌پردازد و به سختی زده می‌شود! گفتیم: آیا در برابر آن کشته نمی‌شود هرگاه (جنین) در شکم زن زنده بوده باشد؟! فرمود: نه؛ زیرا برای آن حیاتی غیر مستقل بوده است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار مهم و روشنگر، به پرسش و پاسخ ۲۲۳ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی غلو و مجازات آن

أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ فَرْهَادٍ الْمَهَابَادِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْعُلُوِّ فِي الدِّينِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَقُولَ فِيهِ فَوْقَ مَا قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ! قُلْتُ: فَالْغَالِي كَافِرٌ؟ قَالَ: إِذَا قَالَ فِي الدِّينِ مَا يُنَاقِضُ

أَصْلُهُ فَهُوَ كَافِرٌ وَ إِلَّا فَضالًا مُّبْتَدِعُ! قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْعَالِي إِذَا كَانَ كَافِرًا؟ قَالَ: حَدُّهُ حَدُّ الْمُرْتَدِّ! أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ عَلِيًّا جِيءَ بِقَوْمٍ يَقُولُونَ بِرُبُوبِيَّتِهِ فَاسْتَبَاهَهُمْ فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَشُوبُوا قَتْلَهُمْ؟ قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَخْرَقَهُمْ بِالنَّارِ وَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ! قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ مَرَّقَهُمْ كُلُّ مَرَّقٍ ثُمَّ أَطْعَمَهُم الْكِلَابَ لَكَانَ يَنْبَغِي لَهُ وَ إِنَّمَا أَخْرَقَهُمْ بِالنَّارِ عَضْبًا لِلَّهِ لِيُحْرِقَ أَصْلَ الْعُلُوِّ فِيهِ وَ كَانَ وَاللَّهِ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ! قُلْتُ: أَلَمْ يَكُنْ ابْنُ عَبَّاسٍ مِمَّنْ يَقُولُ لَا يَنْبَغِي لَهُ؟! قَالَ: عَنَى اللَّهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ! فَقَدْ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَهْدَ إِلَيْهِ فِي أَصْغَرٍ مِنْ ذَلِكَ!

ترجمه‌ی گفتار:

موسی بن فرهاد مهابادی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی غلو در دین پرسیدم که چیست؟ پس فرمود: این است که درباره‌اش فراتر از چیزی که خداوند و پیامبرش گفته‌اند بگوییم! گفتم: پس غلو کننده کافر است؟ فرمود: هرگاه درباره‌ی آن چیزی بگویم که با اصل آن تناقض دارد کافر است وگرنه گمراهی بدعت‌گذار است! گفتم: با این وصف، حدّ غلو کننده هرگاه کافر باشد چیست؟ فرمود: حدّ او حدّ مرتدّ است! آیا نمی‌دانی که به نزد علی گروهی را آوردند که قائل به ربوبیت او بودند، پس از آنان خواست که توبه کنند، پس چون از توبه کردن سر باز زدند آنان را کشت؟ گفتم: اینان می‌گویند که او آنان را با آتش سوزاند، در حالی که (این کار) برای او شایسته نبود! فرمود: به خدا سوگند اگر آنان را تکه تکه می‌کرد و سپس به سگ‌ها می‌خوراند برای او شایسته بود و جز این نیست که آنان را از روی خشمی برای خدا با آتش سوزاند تا ریشه‌ی غلو درباره‌ی خود را بسوزاند و او به خدا سوگند پیشوای پرهیزکاران بود! گفتم: آیا ابن عباس از کسانی نبود که می‌گفتند (این کار) برای او شایسته نبود؟ فرمود: خدا ابن عباس را بیخشايد! هرآینه می‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی چیزی کوچک‌تر از این با او عهد کرده بود!

شرح گفتار:

از این گفتار باکیزه دانسته می‌شود هر اعتقادی فراتر از چیزی که در قرآن و سنت متواتر تبیین شده، «غلو» است؛ با این تفصیل که اگر با اصلی از اصول دین مانند توحید خداوند یا نبوت پیامبرش منافات داشته باشد، «کفر» و مستوجب «حدّ ارتداد» است، مانند اعتقاد به الوهیت یا نبوت علی بن ابی طالب و در غیر این صورت، «ضلال» محسوب می‌شود، مانند اعتقاد به علم غیب او و سایر ائمه‌ی اهل بیت (برای آگاهی بیشتر در این باره، نگاه کنید به: پرسش و پاسخ ۶۶).

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی ارتداد و مجازات آن

۱ . أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الْبَارِيِّ الْقَنْدَهَارِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: مَتَى يَرْتَدُّ الْمُسْلِمُ؟ قَالَ: إِذَا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْكَفْرِ! قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَدْعُو وَلِيًّا أَوْ قَبْرًا أَوْ يَنْذُرُ لِعَبْرِ اللَّهِ وَلَا يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْكَفْرِ؟ قَالَ: لَا يَرْتَدُّ حَتَّى يَشْهَدَ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾! قُلْتُ: فَإِنْ شَهِدَ فَيُقْتَلُ حَتْمًا أَوْ يُسْتَتَابُ؟ قَالَ: ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ قَتَلَهُ وَإِنْ شَاءَ اسْتَتَابَهُ! قُلْتُ: أَوْ خَلَدَهُ فِي السَّجْنِ؟ قَالَ: هَذَا اسْتَتَابَهُ وَ قَتْلًا!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو بکر بن عبد الباری قندهاری ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: مسلمان چه هنگامی مرتد می‌شود؟ فرمود: هنگامی که بر ضد خودش به کفر شهادت دهد! گفتم: نظرتان درباره‌ی کسی که ولیی یا قبری را می‌خواند یا برای غیر خداوند نذر می‌کند و بر ضد خودش به کفر شهادت نمی‌دهد چیست؟ فرمود: مرتد نمی‌شود تا آن گاه که (بر ضد خودش به کفر) شهادت دهد، هرآینه خداوند می‌فرماید: «در حالی که بر ضد خودشان به کفر شهادت می‌دهند» (توبه/ ۱۷)! گفتم: پس اگر بر ضد خودش به کفر شهادت دهد، حتماً کشته می‌شود یا استتابه می‌شود؟ فرمود: آن با امام است، اگر بخواهد او را می‌کشد و اگر بخواهد او را استتابه می‌کند! گفتم: یا او را تا ابد به زندان می‌اندازد؟ فرمود: این (هم) استتابه و قتلی است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: تَوْبَةُ الْمُرْتَدِّ أَنْ يُقْتَلَ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَوْمِهِ: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: توبه‌ی مرتد آن است که کشته شود! آیا سخن موسی علیه السلام با قومش را نشنیده‌ای که (فرمود): «ای قوم من! هرآینه شما با گوساله گرفتن تان به خودتان ستم کردید، پس به سوی آفریدگارتان توبه کنید و خودتان را بکشید! آن نزد آفریدگارتان برایتان بهتر است، پس توبه‌ی تان را پذیرفت؛ چراکه او توبه‌پذیری مهربان است» (بقره/ ۵۴)؟!!

۳ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ فَلَانًا حَدَّثَنِي أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ إِنَّ تَوْبَةَ الْمُرْتَدِّ أَنْ يُقْتَلَ نَفْسَهُ! قَالَ: مَا قُلْتُ لَهُ ذَلِكَ إِنَّمَا قُلْتُ

لَهُ تَوْبَةُ الْمُرْتَدِّ أَنْ يَتَّقَلَ وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُقَدِّمَ نَفْسَهُ لِلْإِمَامِ فَيَقْتُلَهُ! ثُمَّ قَالَ: لِلْإِمَامِ أَنْ يَعْفُو عَنْهُ إِذَا تَابَ وَ اعْتَدَرَ! قَالَ الرَّجُلُ: أَتَيْنَ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟! قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ۚ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾! فَدَهَشَ الرَّجُلُ وَ قَالَ: سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ! مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْكَ بِكِتَابِ اللَّهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور بودم که مردی بر او وارد شد و گفت: فلانی من را حدیث کرد که تو به او گفته‌ای توبه‌ی مرتد آن است که خودش را بکشد! فرمود: من این را به او نگفتم، بل به او گفتم توبه‌ی مرتد آن است که کشته شود و آن جز این نیست که خودش را برای امام پیش آورد پس او را بکشد! سپس فرمود: برای امام است که او را عفو کند هرگاه توبه نماید و عذر آورد! مرد گفت: این در کجای کتاب خداوند است؟! فرمود: آنجا که می‌فرماید: «عذر نیاورید، شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید، اگر برخی از شما را عفو کنیم، برخی دیگر را عذاب می‌کنیم به سبب اینکه آنان مجرم بودند» (توبه/ ۶۶)! پس مرد شگفت‌زده شد و گفت: سلام خداوند بر تو باد! کسی را از تو به کتاب خداوند عالم‌تر ندیده‌ام!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این سه گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۳۰ مراجعه کنید.



قصاص و دیات

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی دیه‌ی جنین و مجازات کسی که عمداً آن را سقط می‌کند.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ دِيَةِ الْجَنِينِ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ نُطْفَةً فَعِشْرُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ عُلْقَةً فَارْبَعُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ مُضْغَةً فَسِتُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ عِظَاماً فَثَمَانُونَ دِينَاراً وَ إِنْ كَانَ لَحْماً فِمِائَةٌ دِينَارٍ حَتَّى يَسْتَهْلَ فَإِذَا اسْتَهْلَ فَالِدِيَّةُ كَامِلَةٌ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَضَى فِيهِ بَعْرَةَ عَبْدٍ! قَالَ: إِنْ غَرَّةَ عَبْدٍ تَكُونُ بِعِشْرِينَ دِينَاراً وَ تَكُونُ بِمِائَةِ دِينَارٍ فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ فَإِنَّمَا آتَيْتُكَ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ لَمْ تُكَذِّرْهَا أَيُّدِي النَّاسِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی دیه‌ی جنین پرسیدم، پس فرمود: اگر نطفه باشد بیست دینار و اگر علقه باشد چهل دینار و اگر مضغه باشد شصت دینار و اگر استخوان باشد هشتاد دینار و اگر گوشت (بر روی استخوان) باشد صد دینار است تا آن گاه که بانگ زند (یعنی زنده متولد شود)، پس چون بانگ زد دیه کامل است! گفتیم: آن‌ها می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی آن به یک برده‌ی نوجوان حکم کرده است! فرمود: برده‌ی نوجوان گاهی به بیست دینار است و گاهی به صد دینار، پس چیزی که به تو دادم را اخذ کن؛ زیرا از چشمه‌ای زلال به تو دادم که دستان مردم آن را نیالوده است!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۳۹۷ مراجعه کنید.



ولایت، قضاوت و شهادت

سه گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ولایت تنها برای خداوند است و نزدیک شدن به آن جز برای کسی که خداوند به او اذن داده است جایز نیست.

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ عَنِ الْوَلَايَةِ فَقَالَ: هِيَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ لَا يَكُونَانِ إِلَّا لِلَّهِ فَمَنْ يَأْمُرُ مِنْ دُونِهِ وَ يَنْهَى فَلَيْسَ لَهُ طَاعَةٌ وَ مَنْ يُطِيعُهُ فَإِنَّمَا عَبْدُ الطَّاغُوتِ أَوْلِيَاكَ هُمْ الْكَافِرُونَ! ثُمَّ قَرَأَ: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾! ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا فَهُوَ كَافِرٌ وَ إِن زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی ولایت پرسیدم، پس فرمود: آن امر و نهی است که جز برای خداوند نیست، پس هر کس جز او که امر و نهی کند برای او اطاعتی نیست و هر کس که او را اطاعت کند هرآینه طاغوت را پرستیده است و آنان همانا کافراند! سپس این آیه را خواند: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به نور بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند اولیایشان طاغوت‌اند، آنان را از نور به تاریکی‌ها بیرون می‌آورند، آنان یاران آتشند و آنان در آن جاودان خواهند بود» (بقره/ ۲۵۷)! سپس فرمود: هر کس جز خداوند ولی بگیرد او کافر است اگرچه خود را مسلمان پندارد!

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه ۱۰۳ مراجعه کنید.



مکاسب و مشاغل حرام

هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال موادّ مخدر و دُخانی و خرید و فروش آن‌ها

۱. أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَقُولُ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَشْرَبُ تَرِيَاكًا أَوْ يَتَعَلَّقُ تَمِيمَةً أَوْ يَقُولُ الشَّعْرَ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو زکریا احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تریاک استعمال نمی‌کرد و نظربند نمی‌بست و از نزد خود شعر نمی‌سرود!

۲. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّرْيَاكِ فَقَالَ: إِنَّهُ كَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ فِيهِمَا إِنَّهُمَا كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَائْتِمَهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا، فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ! قُلْتُ: إِنَّ مِنَ الْفُقَهَاءِ مَنْ يَسْتَعْمِلُهُ! قَالَ: مَاذَا تُرِيدُ مِنَ الْفُقَهَاءِ؟ وَ هَلِ الْفُقَهَاءُ إِلَّا رِجَالٌ مِنَ النَّاسِ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی تریاک پرسیدم، پس فرمود: هرآینه آن مانند خمر و قمار است که در آن دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و گناه آن دو از نفع آن دو بزرگ‌تر است، پس از آن اجتناب کنید، باشد که رستگار شوید! گفتم: از فقها کسانی هستند که آن را استعمال می‌کنند! فرمود: از فقها چه می‌خواهی؟! آیا فقها جز شماری از مردم هستند؟!!

۳. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ الْبَيْعِ فَقَالَ: ذَاكَ مِنْ إِخْوَانِهَا -يَعْنِي الْخَمْرَ! ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَخَذَ سَبِيحًا فَقَدْ أَخَذَ جَمْرَةً مِنَ النَّارِ! قُلْتُ: فَبَيْعُ اللَّهِ إِمَامٍ قَوْمٍ قَدْ فُتِنَ بِالْأَنْبِيَاءِ! فَتَأَمَّلْ قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ: دَعْ عَنْكَ هَذَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی حشیش پرسیدم، پس

فرمود: این از برادران آن - یعنی خمر - است! سپس فرمود: هر کس سیگاری را در دست بگیرد، هر آینه اخگری از آتش (جهنم) را در دست گرفته است! گفتم: خداوند زشت کند امام قومی را که شیفته‌ی پیه‌هاست! آن جناب اندکی تأمل کرد و سپس فرمود: این (موضوع) را وا گذار!

۴ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ خَيْرَ مَنْ رَأَيْتُهُ يَقُولُ: التَّدْخِينُ لَذَّةُ أَصْحَابِ النَّارِ وَ سَمِعْتُهُ يَنْهَى عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ مَنْ يَسْتَعْمِلُ السِّيَجَارَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: از بهترین کسی که دیده‌ام شنیدم که می‌فرماید: دود کردن، لذت اهل دوزخ است و شنیدم که از نماز گزاردن پشت سر کسی که سیگار می‌کشد، نهی می‌فرماید!

۵ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَخْتِيَارٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمُنْصُورِ عَلِيٍّ بَابِ مَسْجِدِ فَرَأَى رَجُلًا يَدَخِّنُ فَقَالَ لَهُ: أَيُعْجِبُكَ الدُّخَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿۱۰۰﴾ يَغْشَى النَّاسَ ۗ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾! فَالْقَى الرَّجُلُ سِيَجَارَهُ لَمَّا سَمِعَ هَذَا وَ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الحمید بن بختیار ما را خبر داد، گفت: به همراه منصور بر دروازه‌ی مسجدی بودم، پس مردی را دید که (سیگاری در دست دارد و) دود می‌کند، پس به او فرمود: آیا دود را خوش می‌داری؟ گفت: بله، فرمود: «پس منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار می‌آورد؛ مردم را فرا می‌گیرد، آن عذابی دردناک است» (دخان/ ۱۰ و ۱۱)! پس مرد چون این سخن را شنید سیگار خود را انداخت و گفت: از خداوند آمرزش می‌طلبم و به سوی او توبه می‌کنم!

۶ . أَخْبَرَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي يُعْبَثُ بِهِ سُحْتٌ وَ ثَمَنُ الدُّخَانِ سُحْتٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: پول سگی که با آن بازی می‌شود حرام است و پول دود حرام است!

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ وَ وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، قَالَا: تَحَاكَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنَّ هَذَا دَفَعَ إِلَيَّ حَشِيشًا فَشَرِبْتُهُ ثُمَّ جَاءَنِي يَطْلُبُ أَجْرَهُ وَ غَالِي! فَقَالَ الْآخَرُ: مَا وَهَبْتُهُ لَهُ وَ إِنَّمَا بَعْتُهُ! فَعَضِبَ وَ قَالَ: إِنَّ أَحَدَكُم لَيْسَ مِنِّي أَخَاهُ سَمَا لِيَقْتُلَهُ ثُمَّ يَأْتِيهِ يَطْلُبُ أَجْرَهُ؟! لَا أَجْرَ لَهُ وَ لَا كَرَامَةَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب و وليد بن محمود هر دو ما را خبر دادند، گفتند: دو مرد در حالی که با یکدیگر نزاع می‌کردند، داورى را به نزد آن جناب آوردند، پس یکی از آن دو گفت: این مرد به من حشيشى داد و من آن را استعمال کردم، سپس به نزد من آمد و بهای آن را از من طلبید و قيمتش را بالا برد! مرد دیگر گفت: آن را به او نبخشیدم، بلکه فروختم! پس آن جناب به خشم آمد و فرمود: هر آینه یکی از شما به برادرش سمی می‌دهد تا او را بکشد و سپس به نزد او می‌آید و بهایش را می‌طلبد؟! بهایی برای او نیست و ارزشی ندارد!

شرح گفتار:

برای آگاهی بیشتر از احکام دخانیات و مواد مخدر، به پرسش و پاسخ ۱۳۳ مراجعه کنید.

**سه گفتار از آن جناب درباره‌ی بانک و معامله با آن در نظام مالی کنونی**

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْمَصْرَفِ يُوَدِّعُهُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ مِائَةَ دِينَارٍ لِيَعْمَلَ بِهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى عَلَى أَنْ يُؤْتِيَهُ عِشْرِينَ دِينَاراً مِنَ الرِّيحِ، قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ رِبَاً فَاجْتَنِبُوهُ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هُوَ إِلَّا مُضَارَبَةٌ! قَالَ: كَذَّبُوا! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ رِيحَ الْمُضَارَبَةِ غَيْرُ مَعْلُومٍ وَلَا مَشْرُوطٍ!؟

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور آیدۀ الله تعالی درباره‌ی بانک پرسیدم که فردی صد دینار از مال خود را به آن می‌سپارد تا در مدتی معین با آن کار کند در ازای اینکه بیست دینار سود به او بپردازد، فرمود: این به خدا سوگند ربا است، پس از آن اجتناب کنید! گفتیم: آن‌ها می‌گویند که این مضاربه است! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا نمی‌دانند که سود مضاربه نه معلوم است و نه مشروط؟!؟

۲ . أَخْبَرَنَا حَيْدَرُ بْنُ سَعِيدٍ الْمَوْسَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْبَنْكِ، فَتَالَ: سَلْ غَيْرِي! سَلْ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءَ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّكَ فِي سَعَةِ مَا لَمْ تَسْأَلْنِي فَإِذَا سَأَلْتَنِي أَخْبَرْتُكَ بِالْحَقِّ فَصَاحَتْ عَلَيْكَ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾؟! قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِالْحَقِّ وَ لَا تَرُدَّنِي إِلَى حُفَّتِهِ مِنَ الْقِرَاصِنَةِ! قَالَ: لَا بَنْكٌ فِي الْإِسْلَامِ إِلَّا مَا هُوَ وَدِيعَةٌ وَ قَرْضٌ وَ مُضَارَبَةٌ وَ مَنْ عَامَلَ الْبَنْكَ لَمْ يَسْلَمْ مِنَ الرَّبَا! قُلْتُ: إِلَّا مَنْ أَكْرَهُهُ

ظالم؟ قَالَ: إِلَّا مَنْ أَكْرَهُهُ ظَالِمٌ! ثُمَّ قَالَ: أَلَيْكَ مَالٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَ أَتَطَبَّبْتُ! قَالَ: لَوْ أَتَيْتَ مَالَكَ فِي الْبَحْرِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَضَعَهُ فِي الْبَنِّكَ، لِأَنَّهُ كَيْسُ الظَّالِمَةِ وَإِنَّ كَيْسَهُمْ كَيْبَتِ الْعَنْكَبُوتِ يَتَّصِلُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ إِلَى الْمَرْكَزِ! قُلْتُ: وَ مَا الْمَرْكَزُ؟! قَالَ: كَيْسُ الْأَعْوَرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حیدر بن سعید موسوی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور آیده الله تعالی درباره‌ی بانک پرسیدم، پس فرمود: از غیر من بپرس! از این فقها بپرس! گفتم: چرا؟! فرمود: برای اینکه تا وقتی از من نپرسیده‌ای در گشایش هستی، پس چون از من پرسیدی تو را از حق آگاه می‌کنم پس بر تو تنگ می‌شود! آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «از چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود بدتان می‌آید» (مائدة/ ۱۰۱)؟! گفتم: من را از حق آگاه کن و به مشتی دزد و راهزن ارجاع نده! فرمود: در اسلام بانک نیست و تنها ودیعه، قرض و مضاربه وجود دارد و هر کس با بانک معامله کند از ربا سالم نمی‌ماند! گفتم: مگر کسی که ظالمی او را (مثلاً برای کارهای ضروری اداری) اکراه کند؟ فرمود: مگر کسی که ظالمی او را اکراه کند! سپس فرمود: آیا برای تو مالی هست؟ گفتم: آری، من طبابت می‌کنم! فرمود: اگر مالت را در دریا بیندازی بهتر از آن است که در بانک بگذاری؛ چراکه آن کیسه‌ی ظالمان است و کیسه‌ی آنان به تار عنکبوت می‌ماند که برخی از آن به برخی دیگر اتصال می‌یابد تا اینکه به مرکز منتهی می‌شود! گفتم: مرکز کدام است؟! فرمود: کیسه‌ی (مرد) یک‌چشم!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كَسَبْتُ مَالًا مِنْ تِجَارَةِ فَأَرَدْتُ أَنْ أُضَعَّهُ فِي بَنِّكَ فَاسْتَشَرْتُ الْمَنْصُورَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: لَوْ أَخْرَفْتَ مَالَكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَضَعَهُ فِي الْبَنِّكَ! قُلْتُ: لِمَذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهُ مِنْ خَزَائِنِ الشَّيْطَانِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: مالی از یک تجارت به دست آوردم و خواستم که آن را در بانکی بگذارم، پس در این باره با جناب منصور مشورت کردم، پس فرمود: اگر مالت را بسوزانی بهتر از آن است که در بانک بگذاری! گفتم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه آن از منابع شیطان است!

شرح گفتار:

برای مطالعه‌ی شرحی بر این گفتارها، به پرسش و پاسخ ۱۲۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حق تکثیر

۱. أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّمَغَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ أَعْضِ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَنَاهُ اللَّهُ عِلْمًا فَأَرَادَ بِهِ مَنَفَعَةَ الدُّنْيَا فَمَنَعَهُ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ عَرَضَهُ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ لِيَشْتَرِيَ بآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا وَ يَصُدَّ عَنْ سَبِيلِهِ! أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم حضرت منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: هرآینه از میغوض‌ترین بندگان خداوند نزد او بنده‌ای است که خداوند به او علمی داده، پس او به وسیله‌ی آن سود دنیا را جُسته، پس آن را از نیازمندان باز داشته و به ثروت‌مندان عرضه داشته است تا آیات خداوند را به بهایی اندک بفروشد و از راه او باز دارد! آنان در شکم‌های خود جز آتش نمی‌خورند و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است!

۲. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عِلْمٌ فَيَكْتُبُ كِتَابًا أَلَّهُ أَنْ يَبِيعَهُ مِنَ النَّاسِ فَيَرِيحَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ: لَا يَنْبَغِي لَهُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ كِتَابًا يَنْفَعُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ! قُلْتُ: أَلَّهُ أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكْتُمُوهُ فَلَا يَبِيعُوهُ وَ لَا يَهَبُوهُ لِيُزَادَ بِذَلِكَ رِيحًا إِنْ كَانَ كِتَابًا يَنْفَعُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ؟ قَالَ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يَشْتَرِطَ مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ! قُلْتُ: فَمَنْ يَرِعَبُ بَعْدَ هَذَا فِي الْكِتَابَةِ؟! قَالَ: إِنَّمَا يَرِعَبُ فِيهَا مَنْ يَبْتَغِي فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ هُوَ أَحَقُّ بِهَا وَ أَهْلُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى! فَمَكَتْ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْفَعِ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ أَوْ يَجْعَلَ لَهُ جَائِزَةً إِنْ كَانَ كِتَابُهُ مِمَّا يَنْفَعُ النَّاسَ إِنْ لَمْ يَنْفَعِ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن محمدصادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: از آن حضرت درباره‌ی مردی پرسیدم که برای او علمی هست، پس کتابی می‌نویسد، آیا برای او جایز است که آن را به مردم بفروشد، پس از آنان سود بگیرد؟ فرمود: این برای او شایسته نیست مگر آنکه کتابی باشد که به آنان در دنیا سود می‌رساند! گفتیم: آیا برای او جایز است که با آنان شرط کند که آن را کتمان کنند، پس نفروشدند و هبه نکنند، تا این گونه بر سود خود بیفزاید، اگر کتابی باشد که به آنان در دنیا سود می‌رساند؟ فرمود: برای او جایز نیست که چیزی را شرط کند که با کتاب خداوند عزوجل مخالفت دارد! گفتیم: پس بعد این چه کسی در نوشتن رغبت می‌کند؟!

فرمود: تنها کسی در آن رغبت می‌کند که فضل و رضوانی از جانب خداوند را می‌جوید و او سزاوارتر به آن است و اهل آن است و چیزی که نزد خداوند است بهتر و ماندگارتر است! آن گاه کمی مکث کرد و سپس فرمود: بر امام است که از بیت المال به او بپردازد یا برای او جایزه‌ای قرار دهد اگر کتاب او از چیزهایی است که به مردم سود می‌رساند؛ چراکه خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار بسیار مهم و آگاهی بیشتر درباره‌ی حق تکثیر، به پرسش و پاسخ ۱۴۴ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم بیمه

۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: إِنَّ لَهُمْ مُعَامَلَةً يُسْمُونَهَا التَّأْمِينَ وَ فِيهَا يَلْتَزِمُ الْمُؤْمِنُ جَبْرَ خَسَارَةٍ مُعَيَّنَةٍ إِذَا حَصَلَتْ لِلْمُسْتَأْمِنِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فِي مُقَابِلِ أَنْ يَدْفَعَ الْمُسْتَأْمِنُ مَالًا مُعَيَّنًا، قَالَ: هِيَ الْمَيْسِرُ بَعِيْنِهِ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهَا مُعَامَلَةٌ عَلَى الصَّدْفَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور هاشمی خراسانی گفتم: برای آنان معامله‌ای است که آن را بیمه می‌نامند و در آن بیمه کننده ملتزم به جبران خسارتی معین در صورت وقوع آن برای بیمه شونده در مدتی معین می‌شود در برابر اینکه بیمه شونده مال معینی را به او بپردازد، فرمود: این عین قمار است! گفتم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه معامله‌ای بر بنیاد اتفاق است!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: إِنَّ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا مَعْرِفَتَكَ وَ الدُّخُولَ عَلَيْكَ لِتُعَلِّمَنَا مَعَالِمَ دِينِنَا وَ تَوْقِفَنَا عَلَى حِلَالِنَا وَ حَرَامِنَا، فَأَخْبَرْنِي عَنِ التَّأْمِينِ، فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ عِنْدَنَا يَسْتَضَوُّونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ مِنَ الْعُقُودِ، قَالَ: كَلَّا، إِنَّهُ مِنَ الْمَيْسِرِ! أَلَا تَرَى أَنَّهُ مُعَاوَضَةٌ عَلَى الْإِحْتِمَالِ؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: یکی از نعمت‌هایی که

خداوند به ما ارزانی داشته، آشنایی با شما و ارتباط با شماست تا معالم دینمان را به ما بیاموزی و ما را از حلال و حراممان آگاه فرمایی، پس ما را از بیمه خبر بده؛ چراکه فقها نزد ما آن را صحیح می‌شمارند و می‌گویند که آن از عقود است، فرمود: چنین نیست، آن از قمار است! آیا نمی‌بینی که آن معاوضه‌ای بر اساس احتمالات است؟!

۳ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّامِينِ، فَقَالَ: مَيْسِرٌ مَجْهُولٌ؛ فَخَرِنَ الرَّجُلُ خُرْنًا شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ: أَلَا لَوْ لَا أَنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزْكِبَكَ لَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور بودم، پس مردی از آن جناب درباره‌ی بیمه پرسید، پس فرمود: قماری ناشناخته است! پس مرد بسیار اندوهگین شد، پس جناب منصور به او فرمود: اگر نه این بود که من می‌خواهم تو را پاکیزه کنم تو را از آن خبر نمی‌دادم!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۲۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم صرافی و خرید و فروش پول

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: نَهَى الْمَنْصُورُ عَنْ بَيْعِ الْأَثْمَانِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ لَا يَزَادُ وَاحِدٌ عَلَى الْآخَرِ وَقَالَ: الصَّيَارِفَةُ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور از خرید و فروش پولها نهی فرمود، مگر مثل در برابر مثل، به صورتی که (ارزش) هیچ یک بیشتر از (ارزش) دیگری نباشد و فرمود: صراف‌ها بر لبه‌ی پرتگاهی از آتشند!

۲ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: سَأَلَهُ صَيْرَفِيُّ عَنِ كَسْبِهِ فَقَالَ: إِنِّي أَسْتَبْدِلُ الْكُدَّارَ بِالْأَفْغَانِيِّ فَأَخَذُ عَلَى ذَلِكَ الْأَجْرَ! قَالَ: أَلَيْسَ النَّاسُ يَأْتُونَكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ لَكَ مَوْتَةٌ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَلَا بَأْسَ بِهِ! ثُمَّ قَالَ: أُنْقَبِلُ مِثِّي إِنْ أُوصِيكَ؟ قَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ إِنْ أُوصِيْتِي بِتَرْكِ مَكْسَبِي لَتَرْكْتُهُ! قَالَ: خُدْ سَوَاءً وَلَا تُشَارِطْ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: مردی صراف از آن جناب درباره‌ی کسب خود پرسید و گفت: من کلدار را به افغانی تبدیل می‌کنم و در ازای این کار اجرت می‌گیرم! فرمود: آیا نه این است که مردم به نزدت می‌آیند؟ گفت: آری، فرمود: آیا نه این است که برای تو هزینه‌ای دارد؟ گفت: آری، فرمود: پس اشکالی ندارد! سپس فرمود: آیا از من می‌پذیری اگر تو را وصیتی کنم؟ مرد گفت: به خدا سوگند اگر من را امر کنی که کسب و کارم را ترک کنم آن را ترک می‌کنم! فرمود: مساوی بگیر و شرط نکن!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این دو گفتار نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۰۴ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت جستجوی گنج و وجود خمس در آن

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: طَلَبَ الْكَنْزِ سَفَاهَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور می‌فرماید: جستجوی گنج سفاقت است!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۳۶۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ نَسْوَارٍ، فَقَالَ: هَلْ هُوَ إِلَّا بَعْضُ هَذِهِ الْعِبَائِثِ؟! وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تُمْضِمُوا بِالْخَمْرِ! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَمَنْ يُمْضِمُ بِالْخَمْرِ؟! قَالَ: مَنْ يَجْعَلُ نَسْوَارَ فِي فِيهِ فَكَأَنَّمَا يُمْضِمُ بِالْخَمْرِ وَ قَالَ: مَنْ يَمْضُ نَسْوَارَ فَإِنَّمَا يَمْضُ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

از جناب منصور درباره‌ی نسوار پرسیدم، پس فرمود: آیا آن چیزی جز برخی از این

چیزهای خبیث است؟! و از آن جناب شنیدم که می‌فرماید: خمر را در دهان خود نگردانید! گفتیم: سبحان الله! چه کسی خمر را در دهان خود می‌گرداند؟! فرمود: کسی که نسوار را در دهان خود می‌نهد چنان است که گویی خمر را در دهان خود می‌گرداند و فرمود: کسی که نسوار را می‌مکد جز این نیست که اخگری از آتش (جهنم) را می‌مکد!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۳۳۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی هیپنوتیزم و احضار ارواح

۱. أُخْبِرْنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: **الْتَنَوِيمُ شُعْبَةٌ مِنَ السُّحْرِ!**

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: خوابگری شعبه‌ای از سحر است!

شرح گفتار:

«هیپنوتیزم» (خوابگری)، ایجاد خلسه از طریق تلقینی غیر عادی به ذهن به نحوی است که چیزی غیر واقعی را واقعی پندارد و به آن واکنش نشان دهد و با این وصف، روشن است که جایی در اسلام ندارد؛ زیرا از یک سو مبتنی بر دروغ، فریب و گاهی تجسس است که در اسلام جایز نیست و از سوی دیگر تمرکز و هوشیاری را از حالت عادی خارج و فعالیت طبیعی ذهن را مختل می‌کند و این اگرچه در کوتاه‌مدت فوایدی داشته باشد، در درازمدت خطرناک و زیانبار است. وانگهی «هیپنوتیزم» در حکمت آن جناب گونه‌ای سحر است؛ چراکه مبتنی بر واقع نمایاندن چیزی غیر واقعی به نحوی است که برخی آثار واقع بر آن مترتب می‌شود و این مبنای سحر است؛ چنانکه خداوند به عنوان نمونه درباره‌ی آن فرموده است: **﴿قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾** فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿طه/ ۶۶ و ۶۷﴾؛ «(موسی به ساحران) گفت: بلکه شما بیندازید! پس ناگاه در اثر سحر آنان برای او این تخیل پیدا شد که ریسمان‌ها و عصاهایشان حرکت می‌کنند! پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد» و این همان تخیل و احساسی است که در «هیپنوتیزم» پیدا می‌شود، تا حدی که بعید نیست ساحران مذکور از «هیپنوتیزم»

استفاده کرده باشند و با این وصف، می‌توان «هیپنوتیزم» را گونه‌ای سحر دانست که فرآیند آن فاش شده و در خدمت مقاصد خوب قرار گرفته است، در حالی که سحر در اسلام مطلقاً جایز نیست، اگرچه برای مقاصد خوب باشد؛ چراکه هدف در اسلام وسیله را توجیه نمی‌کند.

۲ . أَحْبَبْنَا مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيَّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمُنْصُورِ: زَعَمَ فُلَانٌ أَنَّهُ يُحْضِرُ الْأَرْوَاحَ! قَالَ: وَمَا الْأَرْوَاحُ؟ قُلْتُ: أَرْوَاحُ الْمَوْتَى! قَالَ: كَذَّبَ مَا هُمْ إِلَّا رَعَاعُ الشَّيَاطِينِ يَعْشَوْنَ بِهِ وَ يُضِلُّونَهُ ضَلَالًا بَعِيدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: فلانی می‌پندارد که ارواح را احضار می‌کند! فرمود: کدام ارواح؟! گفتم: ارواح مردگان! فرمود: دروغ می‌گوید، آن‌ها جز اوباش شیاطین نیستند که او را به بازی می‌گیرند و به گمراهی دوری دچار می‌کنند!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که احضار ارواح مردگان واقعیّت ندارد و کاری که با این عنوان انجام می‌شود، ارتباط با شیاطین است، نه ارواح مردگان؛ زیرا مسلم است که ارواح مردگان یا در بهشت نزد پروردگارشان روزی می‌خورند و یا در دوزخ گرفتار عقوبت اعمال خویشند و یا در قبرهای خود بازخواست می‌شوند و در هر حال، مشغول‌تر از آن هستند که نزد احضار کننده حاضر شوند. به علاوه، واضح است که آنان نزد احضار کننده حضور ندارند تا صدای او را بشنوند و اگر فرضاً صدای او را در غیاب بشنوند نیز مجبور به اطاعت از او نیستند تا به فرمانش حاضر شوند و به پرسش‌هایش پاسخ دهند و پیرامون آنان در برزخ فرشتگانی هستند که آنان را در جایی که باید باشند نگاه می‌دارند. این در حالی است که شیاطین مانند سگ و گربه در جهان پراکنده‌اند و در هر گوشه‌ای از آن پرسه می‌زنند و از هر فرصتی برای حضور و ارتباط استفاده می‌کنند و از این رو، خداوند در کتاب خود فرموده است: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿۱۰۱﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ (مؤمنون / ۹۷ و ۹۸)؛ «و بگو پروردگارا! از القائات شیاطین به تو پناه می‌آورم و به تو پناه می‌آورم از اینکه نزد من حاضر شوند!» از این رو، بی‌درنگ صدای احضار کننده را می‌شنوند و نزد او حاضر می‌شوند و با معرفی خود به عنوان ارواح مردگان، او را به بازی می‌گیرند و سخنان آراسته را برای فریب به او القا می‌کنند؛ خصوصاً با توجّه به اینکه چیزی از غیب نمی‌دانند و بیشتر چیزهایی که به احضار کننده می‌گویند دروغ و استهزاء است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ

بَعْضِ زُحْرَفِ الْقَوْلِ غُرُورًا^۱ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ^۲ (أنعام / ۱۱۲): «و این گونه برای هر پیامبری شیاطین انسان و جن را دشمن قرار دادیم که برخی سخنان آراسته را برای فریب به برخی دیگر القا می‌کنند و اگر پروردگارت می‌خواست این کار را نمی‌کردند، پس آنان را با چیزی که می‌بافند وا گذار!»



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه کارهای خوب در نوروز اشکالی ندارند، ولی محدود کردنشان به آن شایسته نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: هَلْ بَلَغَكَ فِي النَّيِّرِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا إِلَّا قَوْلَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَيِّرُونَا كُلَّ يَوْمٍ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: به منصور هاشمی خراسانی گفتم: آیا درباره‌ی نوروز چیزی به تو رسیده است؟ فرمود: نه، مگر سخن علی علیه السلام که نوروز ما هر روز است!

۲ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: كُنَّا مَعَ الْمَنْصُورِ فَاسْتَأْذَنَهُ رِجَالٌ مِنَّا لِلخُرُوجِ، فَقَالَ لَهُمْ: أَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؟ فَقَالُوا: هَذَا يَوْمُ النَّيِّرِ فَتُطْعَمُ أَهْلِينَا وَنَصِلُ أَرْحَامَنَا! فَأَذِنَ لَهُمْ، فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ لَهُ: أَأَذِنْتَ لَهُمْ أَنْ يُعْظَمُوا النَّيِّرُ؟ فَقَالَ كَمُغْضَبٍ: مَاذَا تُرِيدُ؟! أَتُرِيدُ أَنْ أَقُولَ لَهُمْ لَا تُطْعَمُوا أَهْلِيكُمْ وَ لَا تَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ؟! لَا وَاللَّهِ لَا أَنَّهُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ! فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَيْهِ بَعْدَ أَيَّامٍ قَالَ لَهُمْ: أَأَطَعْتُمُ أَهْلِيكُمْ وَ وَصَلْتُمُ أَرْحَامَكُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: أَحْسَنْتُمْ! فَافْعَلُوهُمَا فِي كُلِّ شَهْرٍ! فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ لَا نُخَالِفُكَ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَ الْحَقُّ مَعَكَ وَ الْخَطُّ مِنَّا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: به همراه جناب منصور بودیم، پس مردانی از ما از آن جناب برای رفتن اذن خواستند، پس به آنان فرمود: کجا می‌روید اگر خدا بخواهد؟ گفتند: امروز روز نوروز است، پس به خانواده‌ی مان طعام می‌دهیم و به خویشان مان سر می‌زنیم! پس به آنان اذن داد، پس چون بیرون رفتند به آن جناب گفتم: آیا به آنان اذن دادی که نوروز را تجلیل کنند؟! پس در حالی که خشمگین به نظر می‌رسید فرمود: چه می‌خواهی؟! آیا می‌خواهی که به آنان بگویم به خانواده‌ی تان طعام ندهید و به

خویشان تان سرزنس کنید؟! نه به خدا سوگند آنان را از معروف نهی نمی‌کنم! پس چون بعد از چند روز به نزد آن جناب بازگشتند به آنان فرمود: آیا به خانواده‌ی تان طعام دادید و به خویشان تان سرزدید؟ گفتند: آری، فرمود: خوب کردید! پس این دو کار را در هر ماه انجام دهید! پس هنگامی که بیرون رفتند به آن جناب گفتم: به خدا سوگند در هیچ چیزی با تو مخالفت نمی‌کنیم مگر اینکه حق با توست و خطا از ماست!

شرح گفتار:

از این حکمت‌های نورانی دانسته می‌شود که «توروز» در اسلام خصوصیتی ندارد و مخصوص کردن آن به برخی کارهای شایسته جایز نیست، نه به این معنا که انجام آن‌ها در آن حرام است، بل به این معنا که انجام آن‌ها در روزهای دیگر نیز واجب است، مگر توجه بیشتر به طبیعت و یادآوری بیشتر از روز قیامت که مقتضای فرا رسیدن بهار است و تبعاً اشکالی ندارد. برای خواندن توضیحاتی بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۱۷۹ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه خرید تولیدات کافران به جای تولیدات مسلمانان جایز نیست.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كَانَ الْمَنْصُورُ إِذَا نُرِدَ السُّوقَ لِنَشْتَرِي مِنْهُ شَيْئًا يَقُولُ لَنَا: لَا تَشْتَرُوا مِنْ بِلَادِ الْكُفْرِ شَيْئًا فَتُعِينُونَهُمْ عَلَى كُفْرِهِمْ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى بَلَدٍ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ فَاشْتَرُوا مِنْهُ يَبَارِكُ اللَّهُ لَكُمْ فِيهِ وَ يَكْتُبُ لَكُمْ صَدَقَةً! فَقِيلَ لَهُ: أَيُّ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ أَحَبُّ إِلَيْكَ لِنَشْتَرِي مِنْهُ شَيْئًا؟ قَالَ: أَغْنَاهَا مِنْ بِلَادِ الْكَافِرِينَ! قِيلَ: فَإِنْ كَانَ الْأَعْنَى بَلَدَيْنِ؟ قَالَ: فَأَفْقَرُهُمَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: جناب منصور هرگاه می‌خواستیم به بازار برویم تا از آن چیزی بخریم به ما می‌فرمود: از سرزمین‌های کفر چیزی نخرید که آنان را بر کفرشان یاری می‌کنید، ولی به سرزمینی از سرزمین‌های مسلمین بنگرید، پس از آن بخرید که خداوند برایتان در آن برکت می‌دهد و برایتان صدقه‌ای می‌نویسد! پس به او گفته شد: کدام یک از سرزمین‌های مسلمین را دوست‌تر می‌داری که از آن چیزی بخریم؟ فرمود: بی‌نیازترین آن‌ها از سرزمین‌های کافرین! گفته شد: پس اگر بی‌نیازترین (آن‌ها) دو سرزمین باشند؟ فرمود: فقیرترین آن دو!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتار بسیار مهم که نشان دهنده‌ی افق دید و میزان خیرخواهی این عالم مسلمان است و تعلق او به کل جهان اسلام را آشکار می‌کند، به پرسش و پاسخ ۲۶۸ مراجعه کنید.

**دو گفتار از آن جناب درباره‌ی چگونگی مشارکت شیطان در اموال و اولاد مردم**

۱ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِلشَّيْطَانِ: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾. فَقَالَ: إِنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ أَمْوَالًا لِلشَّيْطَانِ وَإِنَّ فِي أَوْلَادِكُمْ أَوْلَادًا لِلشَّيْطَانِ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟! قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُشَارِكُكُمْ فِي كَسْبِكُمْ إِذْ يَأْمُرُكُمْ فَتَكْذِبُونَ وَ تَدْلُسُونَ وَ تَعْرُونَ وَ تَغْشُونَ وَ تُحْسِرُونَ الْمِيزَانَ وَ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ يُشَارِكُكُمْ فِي أَوْلَادِكُمْ إِذْ تَسْتَحِلُّونَ الْفُرُوجَ بِأَمْوَالِكُمْ فَتَنْكِحُونَ الْحَرَامَ وَ تَنْفِقُونَ الْحَرَامَ وَ تَوْلِدُونَ الْحَرَامَ، فَيُشَارِكُكُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي مَكَاسِبِكُمْ وَ مَنَاجِحِكُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا الشَّيْطَانَ شَرِيكًا!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی سخن خداوند بلندمرتبه خطاب به شیطان پرسیدم که فرموده است: «**و با آنان در اموال و اولاد شریک شو**» (إسراء/ ۶۴)، پس فرمود: هرآینه در اموال شما اموالی برای شیطان است و هرآینه در اولاد شما اولادی برای شیطان است، گفتم: این چطور می‌شود؟! فرمود: هرآینه شیطان با شما در کسب‌تان شریک می‌شود، هنگامی که شما را امر می‌کند، پس دروغ می‌گویید و تدلیس می‌کنید و فریب می‌دهید و غش می‌نمایید و از ترازو می‌کاهید و اموال مردم را به باطل می‌خورید، پس چون این کار را انجام دادید با شما در اولادتان شریک می‌شود؛ چراکه فروج را با اموالتان حلال می‌گردانید، پس با حرام نکاح می‌کنید و با حرام نفقه می‌دهید و با حرام متولد می‌سازید، پس با شما در اموال و اولاد شریک می‌شود، پس از خداوند درباره‌ی درآمدها و ازدواج‌ها تان پروا کنید و شیطان را شریک نگیرید!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه‌ی ۶۲ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت خالکوبی

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: نَظَرَ الْمُنْصُورُ إِلَى رَجُلٍ فَرَأَى عَلَى عَضُدِهِ وَشِمَاءً، فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ قَدْ مَسَّهُ الشَّيْطَانُ وَ أَعْطَاهُ عِلَامَةً، فَقِيلَ: أَرَأَيْتَ لَوْ وَشَمَتِ الْمَرْأَةُ تَتَزَيَّنُ بِهِ لِزَوْجِهَا؟ فَقَالَ: لَا يَجِلُّ لَهَا أَنْ تَتَزَيَّنَ لِزَوْجِهَا بِمَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَلَكِنْ تَأْخُذُ مِنْ هَذِهِ الْأَلْوَانِ فَتَصْبِغُ بِهَا جَسَدَهَا ثُمَّ تَغْسِلُهَا.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور به مردی نگریست، پس بر بازوی او خالکوبی دید، پس فرمود: این مردی است که شیطان او را لمس کرده و به او علامتی داده است، پس گفته شد: نظرتان چیست اگر زن خالکوبی کند تا خود را با آن برای شوهرش بیاراید؟ پس فرمود: برای او حلال نیست که خود را برای شوهرش با چیزی بیاراید که خداوند و پیامبرش حرام کرده‌اند، بلکه از این رنگ‌ها بر می‌گیرد و جسدش را با آن‌ها می‌آرید و سپس آن‌ها را می‌شوید.

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: دَخَلَ عَلَى الْمُنْصُورِ رَجُلٌ عَلَى ذِرَاعِهِ وَشَمٌ، فَتَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ كَارِهِ، فَقَالَ: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنِّي فَعَلْتُهُ وَ أَنَا شَابٌّ، فَقَالَ: أَمْحُهُ، فَقَالَ: لَا يَمْحِي، فَقَالَ: اسْتَغْفِرِ اللَّهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَمْحُو مَا لَا يَمْحِي، فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلُ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ فَهَاءَ الشَّيْعَةِ لَا يَقُولُونَ بِهَذَا! فَقَالَ: وَ هَلْ بَقِيَ لِلشَّيْعَةِ فِقِيهٌ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: مردی بر منصور وارد شد که بر ساعدش خالکوبی بود، پس با کراهت به سویش نگریست و فرمود: این از کارهای شیطان است، پس مرد گفت: من هنگامی آن را انجام دادم که جوان بودم، پس فرمود: محوش کن، گفت: محو نمی‌شود، فرمود: از خداوند آمرزش بخواه؛ زیرا آن چیزی را محو می‌کند که محو نمی‌شود، پس چون مرد بیرون رفت، گفتم: فدایت شوم، فقهاء شیعه این را نمی‌گویند! پس فرمود: آیا برای شیعه فقیه‌ی مانده است؟!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۲۸ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه بریدن گوش حیوانات از کارهای شیطان است.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ وَ مُؤْمِنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ جَمِيعًا، قَالَا: أَرَدْنَا أَنْ نَشْتَرِيَ عَنَّمَا لِأَهْلِينَا فَسَأَلْنَا الْمَنْصُورَ أَنْ يَرِافِقَنَا فَرِافِقَنَا حَتَّى دَخَلْنَا سُوقَ الْأَنْعَامِ فَقَالَ لِصَاحِبِ الْأَنْعَامِ: إِعْرِضْ عَلَيَّ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ عَنَّمَا قَدْ قُطِعَ أُذُنُهُ فَرَدَّهُ وَ قَالَ: هَذَا عَنَّمْ قَدْ قَطَعَ الشَّيْطَانُ أُذُنَهُ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ آخَرَ قَدْ شُقَّ أُذُنُهُ، فَرَدَّهُ وَ قَالَ: هَذَا عَنَّمْ قَدْ شَقَّ الشَّيْطَانُ أُذُنَهُ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ آخَرَ سَالِمًا فَقَالَ: زِنَهُ، فَوَزَنَهُ فَكَانَ أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثِينَ كَيْلُو غِرَامًا فَقَالَ لَنَا: اشْتَرَاهُ، فَاشْتَرَيْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: اذْبَحَاهُ، فَذَبَحْنَاهُ ثُمَّ سَلَخْنَاهُ وَ عَزَلْنَا جِلْدَهُ وَ رَأْسَهُ وَ سَوْقَهُ وَ كَبِدَهُ وَ مَا فِي بَطْنِهِ لِنُتَسِّمَ لَحْمَهُ خَالِصًا وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ يَكُونَ نِصْفَ وَزْنِ الْعَنَمِ كَمَا هُوَ الْعَادَةُ فَقُلْنَا لِلْمَنْصُورِ: لَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَنَا فِي لَحْمِنَا هَذَا فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي لَحْمِهِمْ هَذَا إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ، فَوَزَنَاهُ مَرَّةً أُخْرَى فَوَجَدْنَاهُ أَكْثَرَ مِنْ خَمْسَةِ وَ ثَلَاثِينَ كَيْلُو غِرَامًا وَ هُوَ لَحْمٌ خَالِصٌ لَا جِلْدَ مَعَهُ وَ لَا رَأْسَ وَ لَا سَوْقَ وَ لَا كَبِدَ وَ لَا مَا فِي الْبَطْنِ! فَقُلْنَا: اللَّهُ أَكْبَرُ! زَادَ وَزْنَ اللَّحْمِ عَلَيَّ وَزْنَ الْعَنَمِ! فَقَالَ: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَكُلُوا مِنْهُ وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری و مؤمن بن محمود سجستانی هر دو ما را خبر دادند، گفتند: ما تصمیم گرفتیم که برای خانواده‌ی مان گوسفندی بخریم، پس از منصور خواستیم که با ما همراهی کند، پس با ما همراهی کرد، تا اینکه به بازار دام وارد شدیم، پس به صاحب گوسفندها فرمود: بر من عرضه کن، پس گوسفندی را بر او عرضه کرد که گوشش بریده شده بود، پس آن را رد کرد و فرمود: این گوسفندی است که شیطان گوشش را بریده است، سپس گوسفند دیگری را بر او عرضه کرد که گوشش شکافته شده بود، پس آن را رد کرد و فرمود: این گوسفندی است که شیطان گوشش را شکافته است، سپس گوسفند دیگری را بر او عرضه کرد که سالم بود، پس فرمود: آن را وزن کن، پس آن را وزن کرد، پس کمتر از سی کیلوگرم بود، پس به ما فرمود: آن را بخرید، پس آن را خریدیم، سپس به ما فرمود: آن را ذبح کنید، پس آن را ذبح کردیم و سپس پوست کندید و پوست و کله و پاچه‌ها و جگر و هر چه در شکم آن بود را کنار گذاشتیم تا گوشت خالص آن را تقسیم کنیم و امید داشتیم که وزنش طبق عادت نصف وزن گوسفند باشد، پس به منصور گفتیم: کاش به درگاه خداوند دعا می‌کردی تا برای ما در این گوشتمان برکت دهد، پس دست خود را بر روی آن نهاد و فرمود: خداوند! برای آن‌ها در این گوشتشان برکت بده؛ چراکه تو بسیار بخشاینده هستی،

سپس دست خود را برداشت، پس آن را بار دیگر وزن کردیم، پس آن را بیش از سی و پنج کیلوگرم یافتیم، در حالی که گوشت خالص بود و پوست و کله و پاچه‌ها و جگر و چیزی که در شکم است با آن نبود! پس گفتیم: الله اکبر! وزن گوشت از وزن گوسفند بیشتر شد! پس فرمود: آن از نزد خداوند است، هر آینه خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد، پس از آن بخورید و به مستمند نیازمند اطعام کنید!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتار که متضمن کرامتی بزرگ از این عبد صالح خداوند و زمینه‌ساز راستین ظهور مهدی است، به پرسش و پاسخ ۳۵۱ مراجعه کنید.



چهار گفتار از آن جناب در نکوهش رشوه گیرنده و رشوه دهنده و کسی که میان آن دو وساطت می‌کند.

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: الرَّاشِي وَ الْمُرْتَشِي وَ الرَّائِشُ بَيْنَهُمَا مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ! قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَذِهِ دَوْلَةٌ جَوْرٍ وَ إِنَّ الرَّجُلَ مِمَّا لَا يُعْطَى حَقَّهُ حَتَّى يَرشُو، قَالَ: لَوْ لَا أَنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ مَا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الظَّالِمِينَ فَغَيِّرُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ إِذَا أُحْبِطَ بِكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تُغْطُونَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ تَأْخُذُونَ بِهِ الْحَقَّ وَ مِنْ ابْتِغَى وَرَاءَ حَقِّهِ تَمَرَّةً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: رشوه دهنده و رشوه گیرنده و رشوه رساننده میان آن دو لعنت شدگان بر زبان داوود و عیسی بن مریم هستند! گفتیم: فدایت شوم، این حکومت ظلم است و کسی از ما حقیقتش داده نمی‌شود تا آن گاه که رشوه دهد، فرمود: اگر نه این بود که شما ظلم کردید خداوند ظالمان را بر شما مسلط نمی‌کرد، پس تا جایی که می‌توانید (این وضع را) تغییر دهید و هرگاه به شما احاطه شد (یعنی از هر جهت در تنگنا قرار گرفتید و راه گریزی نماند) گاهی بر شما در چیزی از اموالتان که می‌پردازید تا با آن حق (خود) را بگیرید نیست و هر کس فراتر از حق خود دانه‌ی خرمایی بجوید، باید جای خود را در آتش مهیا کند!

۲ . أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّمَا الْإِثْمَاءُ

فِي الْحُكْمِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ لِأَنَّ الْكُفْرَ أَنْ يَحْكُمَ الرَّجُلُ بغيرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَكِنَّهُ إِذَا ارْتَشَى لِذَلِكَ فَقَدْ أَزْدَادَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: رشوه ستاندن در حکم، افزایشی در کفر است؛ زیرا کفر آن است که انسان به غیر چیزی که خداوند نازل کرده است حکم کند، ولی هرگاه برای آن رشوه ستاند، پس بر طغیان و کفر افزوده است!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: أَقُولُ لَكُمْ الْحَقَّ نُوَأْتِي الرَّجُلَ أُمَّهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَرْتَشِيَ فِي الْحُكْمِ وَإِذَا ارْتَشَى الْحَاكِمُ اضْطَرَبَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد السلام بن عبد القیوم بلخی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: به شما حق را می‌گویم: اگر مرد با مادر خویش زنا کند برایش بهتر از آن است که در قضاوت رشوه ستاند و چون قاضی رشوه ستاند، آسمان‌ها و زمین مضطرب می‌گردند!

۴ . أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَندِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ أَكْظَمِ الذُّنُوبِ، فَأَرْتَعَدَتْ مَفَاصِلُهُ ثُمَّ قَالَ: أَكْظَمُ الذُّنُوبِ سَمَانِيَّةُ الشَّرْكِ بِاللَّهِ وَ الْكِبْدُ عَلَيْهِ وَ الرُّشَى فِي الْحُكْمِ وَ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّدًا وَ اللُّوَاطَةَ وَ الرِّنَا بِذَاتِ الْمَحْرَمِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ الرِّبَا بَعْدَ الْمَوْعِظَةِ! قُلْتُ: أَلَيْسَتْ الْبَيْعَةُ مَعَ إِمَامٍ جَائِرٍ طَوْعًا؟ فَإِنِّي سَمِعْتُكَ تَسْتَعْظِمُهَا، قَالَ: وَ هَلْ هِيَ إِلَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی بزرگ‌ترین گناهان پرسیدم، پس لرزه بر اندامش افتاد، سپس فرمود: بزرگ‌ترین گناهان هشت چیزند: شریک گرفتن برای خداوند و دروغ بستن بر او و رشوه ستاندن در قضاوت و کشتن مؤمن از روی عمد و لواط کردن و زنا کردن با محرم و خوردن مال یتیم از روی ستم و ربا بعد از موعظه! گفتم: آیا بیعت کردن به میل خود با امامی جائر (از بزرگ‌ترین گناهان) نیست؟ چون شنیدم که آن را بزرگ می‌شماری، فرمود: آیا آن چیزی جز شریک گرفتن برای خداوند است؟!

شرح گفتار:

گفتار آن جناب که فرمود: «اگر مرد با مادر خویش زنا کند برایش بهتر از آن است که در قضاوت رشوه ستاند»، مبتنی بر این است که رشوه ستاندن در قضاوت «افزایشی در کفر»

است، در حالی که زناى با مادر کفر محسوب نمى‌شود، بلکه فسق محسوب مى‌شود و آن با همه‌ی سترگى‌اش از کفر کوچک‌تر است. وانگه‌ی زنا گناهی فردى است که هرگاه قاضى رشوه گیرنده نباشد، کيفرى درخور داده مى‌شود و در نتیجه، جز به ندرت روى نمى‌دهد، در حالی که هرگاه قاضى رشوه گیرنده باشد، کيفرى درخور داده نمى‌شود و تبعاً در جامعه شیوع مى‌یابد، بل هر ظالمى که مالى دارد، بر ظلم خود دلیر مى‌گردد و از کيفر آن نمى‌هراسد؛ چراکه با مال خود، قاضى را مى‌خرد و در برابر، هر مظلومى که تنگدست است، از گرفتن حقّ خود نومید مى‌گردد؛ زیرا مالى ندارد که به قاضى بپردازد. پس بدین سان، ظلم و فسق در جهان شیوع مى‌یابند و «آسمان‌ها و زمین مضطرب مى‌گردند». از این روست که آن جناب، رشوه ستاندن قاضى را پس از «شرک به خداوند و دروغ بستن بر او» و پیش از «کشتن مؤمن از روى عمد و لواط کردن و زنا کردن با محرم و خوردن مال یتیم از روى ستم و ربا بعد از موعظه» یاد فرموده و مرادش از «ربا بعد از موعظه»، خوردن ربا بعد از علم به حکم آن است؛ با توجه به سخن خداوند که فرموده است: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره / ۲۷۵)؛ «و خداوند فروش را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر کس موعظه‌ای از پروردگارش به او رسید و دست برداشت، چیزی که گذشته برای اوست و کارش با خداوند است و هر کس تکرار کند، آنان اهل آتشند و در آن جاودان خواهند بود».

برای خواندن شرح کامل این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۵۵ مراجعه کنید.



هشت گفتار از آن جناب در نهی از ساختن و نصب کردن نگاره و مجسمه

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: سَنَّهٌ فِي الْبَيْتِ يَجْمَعُنَ الشَّيَاطِينَ كَمَا يَجْمَعُ الرَّجْسُ الدَّبَّانَ: الْخَمْرُ وَ التَّمْثَالُ وَ الصُّورَةُ وَ الْكَلْبُ وَ الشُّطْرُنْجُ وَ آلَةُ الْغِنَاءِ .

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: شش چیز در خانه، شیاطین را جمع می‌کنند همان طور که آلودگی مگس‌ها را جمع می‌کند: شراب، مجسمه، نگاره، سگ، شطرنج و ابزار غناء.

۲. أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: دَخَلَ الْمَنْصُورُ بَيْتًا فَرَأَى فِيهِ تَمَاثِيلَ مَنْصُوبَةً، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟»! قَالُوا: إِنَّمَا نَصَبْنَاهَا لِلزَّيْنَةِ! قَالَ: لَا تَحْلُقُونَهَا إِلَّا كَمَا يَحْلُقُهَا الْمُشْرِكُونَ وَلَا تَتَّصِبُونَهَا إِلَّا كَمَا يَتَّصِبُهَا الْمُشْرِكُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: منصور به خانه‌ای درآمد، پس در آن تمثال‌هایی نصب شده دید، پس رویش دگرگون شد و به اهل خانه فرمود: «چیست این تمثال‌هایی که شما ملازم آن‌ها هستید؟!» (انبیاء / ۵۲)، گفتند: آن‌ها را تنها برای زینت نصب کرده‌ایم! فرمود: آن‌ها را نمی‌سازید مگر چنانکه مشرکان می‌سازند و آن‌ها را نصب نمی‌کنید مگر چنانکه مشرکان نصب می‌کنند!

۳. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: مَرَّ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ تَمَثَّالٍ لِبَعْضِ أُمَّةِ الْجُورِ قَدْ نُصِبَ فِي شَارِعٍ فَمَسَّهُ بِيَدِهِ لِيَدُلَّنَا عَلَيْهِ وَ قَالَ: مَنْ مَثَلٌ تَمَثَّلَ مِثْلَ هَذَا فَقَدْ أَشْرَكَ، ثُمَّ دَخَلَ مَسْجِدًا لِيُصَلِّيَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فِي الصَّلَاةِ ذَكَرَ شَيْعًا فَأَنْصَرَفَ حَتَّى غَسَلَ يَدَهُ ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: إِنِّي ذَكَرْتُ أَنِّي مَسَسْتُ رَجَسًا مِنَ الْأَوْثَانِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْسِلَ يَدِي، ثُمَّ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ، فَلَمَّا فَرَعَهَا مِنْهَا أَقْبَلَ عَلَيْنَا وَقَالَ: إِنَّ الْمُسْتَوْرِدَ الْعَجَلِيَّ تَنْصَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، فَبَعَثُوا بِهِ إِلَيَّ، فَاسْتَبَاهُ وَهُوَ يُرِيدُ الصَّلَاةَ فَأَبَى عَلَيْهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنِّي اسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ فَقَالَ الْمُسْتَوْرِدُ: وَأَنَا اسْتَعِينُ الْمَسِيحَ عَلَيْكَ، فَأَهْوَى عَلَيَّ بِيَدِهِ إِلَى عُنُقِهِ فَإِذَا هُوَ بِصَلِيبٍ فَقَطَعَهَا، فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ قَدَّمَ رَجُلًا وَ دَهَبَ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّاسَ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لِحَدِيثِ أَحَدْتَهُ، لَكِنَّهُ مَسَّ هَذِهِ الْأَنْجَاسَ فَأَحَبَّ أَنْ يُحَدِّثَ مِنْهَا وَضُوءًا، قُلْنَا: وَمَا فَعَلَ بِالْمُسْتَوْرِدِ؟ قَالَ: قَتَلَهُ فَطَلَبَتِ النَّصَارَى جِيْفَتَهُ بِثَلَاثِينَ أَلْفًا فَأَبَى عَلِيٌّ وَأَخْرَقَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: منصور بر مجسمه‌ی یکی از امامان جور که در خیابانی نصب شده بود گذشت، پس آن را با دستش لمس کرد تا به ما نشان دهد و فرمود: هر کس مجسمه‌ای مانند این بسازد مشرک شده است، سپس به مسجدی درآمد تا نماز گزارد، پس چون خواست وارد نماز شود چیزی را به یاد آورد، پس برگشت تا اینکه دستش را شست، سپس باز آمد پس فرمود: من به یاد آوردم که نجاستی از بت‌ها را لمس کردم، پس خواستم که دستم را بشویم، سپس به نماز وارد شد، پس چون از آن فراغت یافت به ما روی کرد و فرمود: مستورد عجلی پس از اسلامش مسیحی شد، پس او را به

نزد علی فرستادند، پس در حالی که راهی نماز بود از او خواست که توبه کند، ولی سر باز زد، پس علی فرمود: من از خداوند بر ضد تو یاری می‌خواهم، پس مستورد گفت: من از مسیح بر ضد تو یاری می‌خواهم، پس علی دستش را به گردن او برد، پس صلیبی را یافت، پس آن را پاره کرد، پس چون به نماز درآمد مردی را پیش کرد و خود رفت، سپس مردم را خبر داد که این کار را به خاطر حدیثی که از او سر زده باشد انجام نداد، بلکه این نجاست‌ها را لمس کرد، پس خواست که وضوی خود را از آن‌ها تازه کند، گفتیم: با مستورد چه کرد؟ فرمود: او را کشت، پس مسیحیان جسد او را به سی هزار (سکه) مطالبه کردند، ولی علی سر باز زد و آن را سوزاند.

۴ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخَجْنِدِيِّ، قَالَ: دَخَلَ الْمَنْصُورُ دُكَّانَ رَجُلٍ فِي السُّوقِ فَرَأَى فِيهِ صُورَةَ قَائِدِهِمْ قَدْ نَصَبَتْ عَلَى جِدَارٍ، فَقَالَ: هَذَا رَجْسٌ هَذَا مِنَ الْأَنْصَابِ! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّا لَا نَعْبُدُهُ وَلَكِنَّا نَطِيعُهُ! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: وَ هَلِ الْعِبَادَةُ إِلَّا الطَّاعَةُ؟! ثُمَّ قَالَ: كُلُّ مَا نَصَبَ مِنْ صُورَةِ إِنْسَانٍ أَوْ تَمَثَالِهِ فَهُوَ مِنَ الْأَنْصَابِ عَيْدٌ أَمْ لَمْ يُعْبَدْ.

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: منصور به دکان مردی در بازار داخل شد، پس در آن تصویر رهبرشان را دید که بر روی دیواری نصب شده است، پس فرمود: این نجس است این از بت‌هاست! مرد گفت: ما او را عبادت نمی‌کنیم، بلکه اطاعت می‌کنیم! پس منصور فرمود: و آیا عبادت جز اطاعت است؟! سپس فرمود: هر چیزی از تصویر انسان یا مجسمه‌ی او که نصب شود، آن از بت‌هاست، عبادت شود یا عبادت نشود.

۵ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْأَنْصَابِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾، فَقَالَ: كُلُّ مَا نَصَبَ لِلنَّاسِ مِنْ صُورَةٍ أَوْ تَمَثَالٍ فَهُوَ مِنَ الْأَنْصَابِ سِوَاءِ عَيْدٍ أَمْ لَمْ يُعْبَدْ، قُلْتُ: وَ مَا نَصْبُهُ؟ قَالَ: وَضَعُهُ عَلَى طَرِيقِ أَوْ بَابٍ أَوْ جِدَارٍ أَوْ جَبَابٍ أَوْ مِنْصَدَةٍ.

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی انصاب در سخن خداوند بلندمرتبه پرسیدم که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید! جز این نیست که شراب و قمار و انصاب و تیرهای بخت‌آزمایی نجاستی از کارهای شیطان هستند، پس از آن‌ها دوری کنید باشد

که رستگار شوید» (مائده / ۹۰)، پس فرمود: هر چیزی از تصویر یا مجسمه که برای مردم نصب شود، آن از انصاب است، خواه پرستش شود و خواه پرستش نشود، گفتم: (مقصود از) نصب آن چیست؟ فرمود: قرار دادن آن بر راه یا در یا دیوار یا پرده یا میزی.

۶ . أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ التَّصْوِيرِ، فَقَالَ: لَا يَعْمَلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ، قُلْتُ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُصَوِّرُ فَكِرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهُوا بِهِ فِي ذَلِكَ لِتَكْبَرِهِ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ! قُلْتُ: أَمَا كَانَ لِسُلَيْمَانَ شَيَاطِينُ يَعْمَلُونَ لَهُ تَمَاثِيلَ؟! قَالَ: إِنَّمَا كَانُوا يَعْمَلُونَهَا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْهَا بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَدْ عَارَضَ اللَّهَ فِي خَلْقِهِ وَ مَنْ عَارَضَ اللَّهَ فِي خَلْقِهِ يِعَارِضُهُ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ فَيَقُولُ لَهُ: أَخِي مَا خَلَقْتَ كَمَا أَحْبَبْتَ مَا خَلَقْتُ! ﴿قُبْهَتِ الْأَذْيِ كَفَرٌ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی صورتگری پرسیدم، پس فرمود: جز خطاکاران آن را انجام نمی‌دهند، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای اینکه خداوند صورتگر است، پس کراهت دارد از اینکه در آن به او تشبیه جویند به خاطر تکبرش، هرآینه او عزتمندی جبار است! گفتم: آیا برای سلیمان شیاطینی نبود که برای او مجسمه‌هایی می‌ساختند؟! فرمود: جز این نیست که با اذن خداوند آن‌ها را می‌ساختند و هر کس با اذن خداوند آن‌ها را نسازد، با خداوند در آفرینشش معارضه کرده است و هر کس با خداوند در آفرینشش معارضه کند، خداوند با او در آفرینشش معارضه می‌کند، پس به او می‌فرماید: چیزی که آفریدی را زنده کن، همان طور که من چیزی که آفریدم را زنده کردم! «پس مبهوت گردد کسی که کافر شد و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند» (بقره / ۲۵۸).

۷ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْمَنْصُورِ، فَقَالَ لِي: إِقْرَأْ، قُلْتُ: وَ مَا أَقْرَأُ؟ قَالَ: إِقْرَأْ مِنْ سُورَةِ الْمَائِدَةِ، فَقَرَأْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ﴾ حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾، فَقَالَ: أَعِدُّ، فَأَعَدْتُ، فَقَالَ: مَا كَانَ لَهُ أَنْ يَخْلُقَ كَهَيْئَةِ الْحَيِّ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ هَلْ يَفْهَمُ مِثْلَ هَذَا إِلَّا أَنْتَ؟! قَالَ: ﴿إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ثُمَّ قَالَ: إِمضْ، فَمَضَيْتُ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور بودم، پس به من فرمود:

قرائت کن، گفتم: چه چیزی قرائت کنم؟ فرمود: از سوره‌ی مائده قرائت کن، پس سخن خداوند بلندمرتبه را قرائت کردم که می‌فرماید: «روزی که خداوند پیامبران را گرد می‌آورد، پس می‌فرماید: چه پاسخ داده شدید؟» (مائده / ۱۰۹)، تا آنکه به سخن خداوند بلندمرتبه خطاب به عیسی علیه السلام رسیدم که می‌فرماید: «و هنگامی که از گل مانند صورت پرنده را می‌ساختی با اذن من» (مائده / ۱۱۰)، پس فرمود: تکرار کن، پس تکرار کردم، پس فرمود: او را نمی‌رسید که مانند صورت جاندار را بسازد مگر با اذن خداوند! گفتم: فدایت شوم، آیا مانند این را کسی جز تو می‌فهمد؟! فرمود: «فضل به دست خداوند است آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خداوند گشاینده‌ای داناست» (آل عمران / ۷۳)، سپس فرمود: ادامه بده، پس ادامه دادم.

۸ . أَخْبَرَنَا حَمَزَةُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَنْهَى عَنِ التَّصْوِيرِ وَ النَّحَاتَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي جَنِّ سُلَيْمَانَ: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَابِبٍ وَ تَمَثِيلًا﴾؟! فَقَالَ: إِقْرَأْ مَا قَالَ قَبْلَ هَذَا! فَقَرَأْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَرِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾، فَقَالَ: مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَهُ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حمزة بن جعفر قمی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور از تصویرگری و مجسمه‌سازی نهی می‌کند، پس به او گفتم: آیا خداوند بلندمرتبه درباره‌ی جنیان سلیمان نفرموده است: «برای او هر چه می‌خواست می‌ساختند از محراب‌ها و تمثال‌ها» (سبأ / ۱۳)؟! پس فرمود: چیزی که قبل از این فرموده است را بخوان، پس سخن او را خواندم که فرموده است: «و از جنیان کسانی بودند که در برابرش با اذن پروردگارش می‌ساختند و هر کس از آنها از امر ما سر می‌پیچید او را از عذاب سوزان می‌چساندیم» (سبأ / ۱۲)، پس فرمود: برای او نمی‌ساختند مگر با اذن پروردگارش!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این حکمت‌های نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۷۱ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی مال پیدا شده

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمُنْصُورَ عَنِ اللَّفْطَةِ، فَقَالَ: هِيَ فِتْنَةٌ

فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَحْسَبْهَا غَنِيمَةً وَ اصْنَعْ بِهَا كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُصْنَعَ بِمَالِكَ إِذَا تَقَفَّدَهُ، قُلْتُ: كَيْفَ اصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: عَرَّفَهَا سَنَةً ثُمَّ تَصَدَّقْ بِهَا فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا فَاعْرِمْهَا لَهُ إِلَّا أَنْ يَرْضِي بِالصَّدَقَةِ وَ لَا أَحِبُّ لَكَ أَنْ تَأْكُلَهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا وَ لَا يَأْخُذُ لِقِطَّةِ الْحَرَمِ إِلَّا مُشِيدٌ أَوْ مُفْسِدٌ.

ترجمه‌ی گفتار:

از منصور درباره‌ی مال پیدا شده پرسیدم، پس فرمود: آن فتنه است، پس از خداوند پروا کن و آن را غنیمت نپندار و با آن کاری انجام بده که دوست می‌داری با مال خودت هرگاه آن را گم می‌کنی انجام شود، گفتیم: با آن چه کار انجام دهیم؟ فرمود: آن را یک سال اعلان کن، سپس صدقه بده، پس اگر صاحبش آمد، تاوانش را به او بپرداز، مگر اینکه به صدقه راضی شود و برای تو نمی‌پسندم که آن را بخوری مگر اینکه به آن نیازمند باشی و گم شده‌ی حرم را بر نمی‌دارد مگر اعلان کننده یا افساد کننده.

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: وَجَدْتُ بِالْمُنْتَزَهِ سَلَّةً مِنَ الْفَاكِهَةِ فَسَأَلْتُ النَّاسَ عَنْ صَاحِبِهَا فَلَمْ يَعْرِفُوهُ فَأَطْعَمْتُهَا أَهْلَ بَيْتِي، قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تُطْعِمَهَا الْمَسَاكِينَ فَيُطْعِمَكَ اللَّهُ بِهَا سَلَّةً مِنَ فَاكِهَةِ الْجَنَّةِ؟!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: در گردشگاه یک سبد میوه پیدا کردم، پس از مردم درباره‌ی صاحبش پرسیدم، ولی او را نشناختند، پس آن را به خانواده‌ام خورادم، فرمود: چه چیزی تو را بازداشت از اینکه آن را به نیازمندان بخورانی تا خداوند در ازایش به تو یک سبد از میوه‌های بهشت بخوراند؟!

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۳۸۰ مراجعه کنید.



هشت گفتار از آن جناب درباره‌ی غنا، موسیقی و رقص

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ عَنِ اسْتِمَاعِ الْغِنَاءِ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ لَا يَسْمَعُونَ لَعْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمْ! قُلْتُ: وَ مَا اللَّعْوُ؟ قَالَ: صَوْتُ الطَّيْسِ، قُلْتُ: وَ مَا التَّأْتِيْمُ؟ قَالَ: قَوْلُ الرُّؤْرِ وَ لَهُوَ الْحَدِيثُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی شنیدن غنا پرسیدم، پس فرمود: اهل بهشت لغو یا تأثیمی نمی‌شنوند! گفتیم: لغو چیست؟ فرمود: صدای سبکسری، گفتیم: تأثیم چیست؟ فرمود: سخن یاوه و گفتار لهو!

شرح گفتار:

گفتار آن جناب که «اهل بهشت لغو یا تأثیمی نمی‌شنوند» اشاره به گفتار خداوند درباره‌ی آنان است که فرموده است: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيَمًا﴾ (واقعه / ۲۵)؛ «در آن لغو یا تأثیمی نمی‌شنوند» و مراد آن جناب از «صَوْتُ الطَّيِّبِ»؛ «صدای سبکسری»، موسیقی برخاسته از سبکسری یا برانگیزاننده به آن است که معمولاً ریتم تندی دارد و شنونده را از حالت وقار و متانت خارج می‌کند و مراد آن جناب از «قَوْلُ الزُّورِ وَ لَهُوَ الْحَدِيثُ»؛ «سخن یاوه و گفتار لهو» کلمات و جملاتی است که مصداق کفر یا کذب یا هجو یا هزل یا فحش یا استهزاء یا غیبت یا تشبیب (توصیف عاشقانه از زن و مرد) محسوب می‌شوند و گوش سپردن به آنها آثار روانی و تربیتی بدی دارد و از این رو، جایز نیست.

۲ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْرَوَارِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ كَلِمَةَ حَيْبَةٍ وَ صَوْتًا مُطْرَبًا فَلَا تَسْمَعُوهُمَا وَ مَنْ يَسْمَعُهُمَا فَإِنَّمَا يُصَبُّ فِي أُذُنِهِ الْحَمِيمِ وَ لَا تَرْقُصُوا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ رَاقِصٌ وَ يُحِبُّ الرَّاqِصِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هرآینه خداوند سخنی آلوده و آوایی طرب‌انگیز را مبغوض می‌دارد، پس به آن دو گوش نسپارید و هر کس به آن دو گوش می‌سپارد جز این نیست که در گوشش آب سوزان ریخته می‌شود و رقص نکنید؛ چراکه شیطان رقص کننده است و رقص کنندگان را دوست می‌دارد!

شرح گفتار:

به نظر می‌رسد مراد آن جناب از «هر کس به آن دو گوش می‌سپارد جز این نیست که در گوشش آب سوزان ریخته می‌شود» این است که «سخنی آلوده و آوایی طرب‌انگیز» به منزله‌ی «آب سوزان» است و با این وصف، شنیدن آن دو به ریختن «آب سوزان» در گوش می‌ماند که به بدن آسیب‌های جدی می‌رساند، نه اینکه هر کس به آن دو گوش می‌سپارد، در گوشش آب سوزان دوزخ ریخته می‌شود، هر چند آن نیز محتمل است و می‌تواند تجسم این عمل ناشایست باشد. همچنین، گفتار آن جناب درباره‌ی رقص، ناظر به

رقص‌های شهوانی است که معمولاً در مجالس گناه انجام می‌شوند و با پیچ و تاب دادن به اعضاء جنسی همراهند، نه برخی رقص‌های عرفانی و محلی که این گونه نیستند؛ چنانکه از فقره‌ی ۸ دانسته می‌شود.

۳ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَا يَحِلُّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَفْرَشَ أَدْنِيَهُ لِلْكَفْرِ وَ لَا لِلْفُسُوقِ وَ لَا لِلصَّوْتِ الَّذِي يَسْتَخْفُهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُوْهِنُ عَقْلَهُ وَ إِذَا وَهِنَ عَقْلُهُ افْتَرَنَ بِهِ الشَّيْطَانُ ﴿وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: برای کسی که به خداوند و روز واپسین ایمان دارد حلال نیست که گوشش را برای کفر یا فسق یا آوایی که او را سبک می‌سازد بگستراند؛ چراکه آن عقل او را سست می‌گرداند و چون عقل او سست گردید، شیطان قرینش می‌شود «و هر کس شیطان قرینش باشد برایش قرین بدی است» (نساء/ ۳۸)!

۴ . أَخْبَرَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كُنْتُ أَصْغِي لِلْغِنَاءِ فَدَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلشَّيْطَانِ: ﴿وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾، أَتَدْرِي مَا صَوْتُهُ؟ قُلْتُ: لَا جَعَلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: ذَلِكَ الْغِنَاءُ يَسْتَفْزِرُ بِهِ مَنْ يُصْغِي لَهُ فَمَنْ أَصْغَى لَهُ فَقَدْ أَصْغَى لَصَوْتِ الشَّيْطَانِ وَ إِنَّ صَوْتَهُ يُمْرِضُ الْقَلْبَ وَ يَنْقُصُ الْإِيمَانَ وَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ، فَإِيَّاكَ أَنْ تُصْغِيَ لِلْغِنَاءِ! ثُمَّ سَكَتَ حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَقُومَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شَرِيكًا وَ وُلْدًا فَانظُرُوا كَيْفَ تَعْمَلُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: من به غنا گوش می‌سپردم، پس به محضر منصور رسیدم، پس به من نگاهی افکند و فرمود: هرآینه خداوند بلندمرتبه به شیطان فرمود: «و هر کس از آنان که می‌توانی را با صدای خود تحریک کن» (اسراء/ ۶۴)، آیا می‌دانی که صدای او چیست؟ گفتم: نه، فدایت شوم، فرمود: آن غنا است، با آن هر کسی که به آن گوش می‌سپارد را تحریک می‌کند، پس هر کس به آن گوش می‌سپارد به صدای شیطان گوش سپرده است و هرآینه صدای او دل را بیمار می‌کند و ایمان را می‌کاهد و نور چهره را می‌زداید، پس بپرهیز از اینکه به غنا گوش بسپاری! سپس سکوت کرد تا اینکه خواستم از نزد او برخیزم، پس فرمود: هرآینه شیطان از شما شریکی و فرزندی می‌گیرد، پس بنگرید که چگونه عمل می‌کنید!

۵ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: نَهَانِي الْمَنْصُورُ عَنِ اسْتِمَاعِ الْغِنَاءِ الْمُحَرَّمِ، فَقُلْتُ: وَ هَلْ أَعْرِفُ الْغِنَاءَ الْمُحَرَّمِ إِلَّا بَعْدَ اسْتِمَاعِهِ؟! فَقَالَ: اسْتَمِعِ الْقَوْلَ فَإِذَا أَحْسَسْتَ مِنْهُ كُفْرًا أَوْ فُسُوقًا فَأَعْرِضْ عَنْهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ﴾ وَ يَقُولُ: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: منصور من را از گوش فرا دادن به غنای حرام نهی فرمود، پس گفتم: آیا غنای حرام را جز بعد از گوش فرا دادن به آن می‌شناسم؟! پس فرمود: به هر سخن گوش فرا بده، پس هرگاه از آن کفری یا فسقی احساس کردی، از آن روی بگیر؛ هرآینه خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «هرگاه شنیدید که به آیات خداوند کفر گفته می‌شود و استهزاء می‌شود با آنان ننشینید» (نساء / ۱۴۰) و می‌فرماید: «و چون لغو را بشنوند از آن روی بگیرند» (قصص / ۵۵).

شرح گفتار:

از این گفتار نورانی دانسته می‌شود که اصل در شنیدن سخنان - هر چند آهنگین باشند - جواز است، تا آن گاه که حرمت آن معلوم شود و با این وصف، انسان می‌تواند به هر آوازی گوش بسپارد، تا آن گاه که در آن کفر یا فسقی احساس کند. آن گاه واجب است که از آن روی بگیرد.

۶ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخُجَنْدِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْمَنْصُورِ فِي قَرْيَةٍ فَجَلَسْنَا تَحْتَ شَجَرَةٍ لِنَسْتَرِيحَ سَاعَةً فَجَاءَ مِنْ بَعْضِ الْبُيُوتِ صَوْتُ مِنَ الْمَوْسِيقَى هَادِيٌّ لَا كَلَامَ مَعَهُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ شِئْتَ لَمَرَرْنَا! قَالَ: لَا حَرَجَ، قُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَذَا، قَالَ: إِنِّي مَا نَهَيْتُ عَنْ هَذَا وَلَكِنِّي نَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ، ثُمَّ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالْمَوْسِيقَى إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهَا كَلَامٌ فَإِنَّمَا هِيَ أَصْوَاتُ كَأَصْوَاتِ الطَّيْرِ وَ لَا بَأْسَ بِهَا إِذَا كَانَ مَعَهَا كَلَامٌ حَقٌّ، فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لَا تُضَيِّقُوا كَمَا ضَيَّقَ الْخَوَارِجُ!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: به همراه منصور در روستایی بودم، پس در زیر درختی نشستیم تا ساعتی استراحت کنیم، پس از برخی خانه‌ها صدای موسیقی ملایمی آمد که کلامی با آن نبود، پس گفتم: فدایت شوم، اگر بخواهی عبور می‌کنیم! فرمود: تنگنایی نیست، گفتم: من شنیدم که تو از این نهی می‌کنی، فرمود: من از این نهی نکردم، بلکه از منکر نهی کردم، سپس فرمود: موسیقی هرگاه به همراهش کلامی نباشد اشکالی

ندارد؛ چراکه آن اصواتی مانند اصوات پرندگان است و هرگاه به همراهش کلام حقی باشد اشکالی ندارد، پس از خداوند تا جایی که می‌توانید پروا کنید و تنگ نگیرید چونانکه خوارج تنگ گرفتند!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب برداشت می‌شود که موسیقی بی کلام مطلقاً اشکالی ندارد، بلکه حکم آن حکم اصوات پرندگان است، همچنانکه برداشت می‌شود موسیقی همراه با کلام حق نیز اشکالی ندارد، ولی با توجه به عبارت «از برخی خانه‌ها صدای موسیقی ملایمی آمد» در صدر این گفتار و با توجه به سایر گفتارها، باید آن را بر موسیقی‌ای حمل کرد که سبکسرانه یعنی موهن و محرک نیست.

۷ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: قَالَ لِي الْمَنْصُورُ: إِنِّي سَمِعْتُ نَعْمَةً حَسَنَةً لَا لَعُوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ فَحَسِبْتُهَا مِنْ نِعَمَاتِ الْجَنَّةِ! قُلْتُ: أَفَيُعْجِبُكَ شَيْءٌ مِنَ النَّعْمَةِ؟! قَالَ: إِنَّهَا إِذَا اعْتَدَلَتْ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا كِذْبٌ وَلَا هَجْوٌ وَلَا فُحْشٌ وَلَا تَشْبِيبٌ فَلَا يَكْرَهُهَا إِلَّا الْحِمَارُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: منصور به من فرمود: من آوازی نیکو شنیدم که نه لغوی در آن بود و نه گناه‌انگیزی، پس پنداشتم که از آوازه‌های بهشت است! گفتم: آیا پس چیزی از آواز تو را خوش می‌آید؟ فرمود: آن هرگاه معتدل باشد و در آن کذبی یا هجوی یا فحشی یا تشبیبی نباشد، از آن بدش نمی‌آید مگر الاغ!

۸ . أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجُوزْجَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ النَّعْمَةِ وَالْمُوسِيقَى فِي ذِكْرِ اللَّهِ وَالتَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهَا، إِنَّ فِي الزُّبُورِ مَكْتُوباً: سَبِّحُوا اللَّهَ فِي قُدْسِهِ، سَبِّحُوهُ حَسَبَ كَثْرَةِ عَظَمَتِهِ، سَبِّحُوهُ بِصَوْتِ الصُّورِ، سَبِّحُوهُ بِرَبَابٍ وَ عُودٍ، سَبِّحُوهُ بِدُفٍّ وَ رَقْصٍ، سَبِّحُوهُ بِأَوْتَارٍ وَ مِزْمَارٍ، سَبِّحُوهُ بِصُنُوجِ التَّصْوِيتِ، سَبِّحُوهُ بِصُنُوجِ الْهَتَافِ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الصُّوفِيَّةَ يَخْلَطُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی آواز خواندن و ساز نواختن در ذکر خداوند و ستایش او پرسیدم، پس فرمود: اشکالی ندارد، هرآینه در زبور مکتوب است: خداوند را در قدسش بستاينيد! او را به فراخور عظمت بسيارش بستاينيد! او را با نوای شپور بستاينيد! او را با چنگ و بربط بستاينيد! او را با دف و رقص بستاينيد! او را با

سازهای زهی و نی بستایید! او را با سنج‌ها بستایید! او را با سنج‌های بلندآوا بستایید! سپس فرمود: هرآینه صوفیان حق را به باطل می‌آمیزند!

شرح گفتار:

هنگامی که آن جناب، آواز خواندن، ساز نواختن و رقص کردن در ذکر خداوند و ستایش او را جایز دانست، به یاد آورد که صوفیان، این کارها را انجام می‌دهند. از این رو، فرمود: «هرآینه صوفیان حق را به باطل می‌آمیزند» تا به این نکته توجه دهد که همه‌ی کارهای آنان باطل نیست، بل آنان کارهای حق را به کارهای باطل می‌آمیزند و مثلاً آواز خواندن، ساز نواختن و رقص کردن در ذکر خداوند و ستایش او که فی حدّ نفسه اشکالی ندارد را با باورهای خرافی، اشعار صوفیانه، اذکار خودساخته و حرکات غیر متعارف همراه می‌کنند که اشکال دارد.

برای خواندن توضیحات بیشتر درباره‌ی احکام غنا و موسیقی، به پرسش و پاسخ ۷۴ و تعلیقات آن مراجعه کنید.



حجاب، نکاح و روابط جنسی

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی مشروعیت متعه و احکام آن

۱. أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ الْحُجَيْدِيٍّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ مُتْعَةِ النَّسَاءِ فَقَالَ: أَقُولُ فِيهَا كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ -يَعْنِي أَنَّهَا حَلَالٌ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا مَنْسُوخَةٌ! قَالَ: إِنَّهَا مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ لَا يُنْسَخُ بِالسُّنَّةِ! أَمَا قَرَأْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾؟! ثُمَّ قَالَ: لَا يَتَزَوَّجُ مُتْعَةً مَنْ لَا يُسْتَمْتَعُ بِهَا لِصِغَرِهَا، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ تَزَوَّجَهَا لِتَحْرِمَهَا عَلَى ابْنِهِ أَوْ أَبِيهِ أَيْحِلُّ لَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا تَحْرِمُهَا حَتَّى يَتَزَوَّجَهَا لِيَسْتَمْتَعَ بِهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی متعه‌ی زنان پرسیدم، پس فرمود: درباره‌ی آن مانند چیزی را می‌گویم که ابن عباس گفت -یعنی حلال است، گفتم: آن‌ها می‌پندارند که آن نسخ شده است! فرمود: آن از قرآن است و قرآن با سنت نسخ نمی‌شود! آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «پس زنانی که متعه می‌کنید، مهرهاشان را به عنوان یک فریضه به آنان بپردازید» (نساء / ۲۴)؟! سپس فرمود: کسی که به خاطر خردسالی‌اش از او تمتع برده نمی‌شود، نکاح متعه نمی‌شود، گفتم: نظرتان چیست اگر او را نکاح کند تا او را به پسر یا پدر خود محرم سازد، آیا این کار برای او حلال است؟ فرمود: او را محرم نمی‌سازد تا آن گاه که با او به قصد تمتع از او نکاح کند.

۲. أَخْبَرَنَا عَبْدُ الشُّكُورِ بْنُ زُلَيْمِ الْوَرْدَكِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ عَمَرَ حَرَّمَ الْمُتْعَةَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهَا حَلَالٌ عِنْدَ اللَّهِ! قَالَ: مَا أَسْوَأَ ظَنَّهُمْ بِرَجُلٍ مِنَ الصَّحَابَةِ! إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ سِيَاسَةٍ لَا نَهْيَ تَشْرِيحٍ! إِنَّهُ لَمَّا بَلَغَهُ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَرَّمَ الْمُتْعَةَ، أَرْسَلَ رَجُلًا وَ قَالَ: أَخْبِرْهُمْ أَنِّي لَمْ أَحْرَمْهَا وَ لَيْسَ لِعَمَرَ أَنْ يُحَرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ لَكِنَّ عَمَرَ قَدْ نَهَى عَنْهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الشکور بن زلمی وردکی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: آنان می‌گویند که عمر متعه را حرام کرد، در حالی که می‌دانست آن نزد خداوند حلال است! فرمود: چه بد گمانی است که به مردی از صحابه می‌برند! هرآینه او از آن نهی سیاست کرد، نه نهی تشریح!

او هنگامی که آگاهی یافت اهل عراق می‌پندارند که او متعه را حرام کرده است مردی را فرستاد و گفت: به آنان بگو که من آن را حرام نکرده‌ام و عمر را نمی‌رسد که حلال خدا را حرام کند، بلکه عمر از آن نهی کرده است!

شرح گفتار:

نکاح به معنای عقدی شرعی است که به موجب آن، مرد مجاز به استمتاع از زن با عوضی معلوم می‌شود و آثار آن تحقق إحصان، ولایت، توارث و انتشار محرمیت است و دوام آن عقلاً یا شرعاً شرط نیست؛ عقلاً به دلیل اینکه اصل عدم اشتراط است و تعیین مدت برای نکاح منافاتی با مقتضای آن ندارد، همچنانکه با قطع به طلاق بلکه قصد آن منعقد می‌شود و هر کاری که برای همیشه جایز است، به طریق اولی برای مدتی محدود جایز خواهد بود و شرعاً به دلیل ظاهر سخن خداوند که فرموده است: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (نساء/ ۲۴)؛ «پس کسانی از زن‌ها که متعه می‌کنید، مزدهاشان را به عنوان یک فریضه به آن‌ها بپردازید»، بنا بر ظهور لفظ «استمتاع» در متعه و بنا بر قرائت ابی بن کعب و عبد الله بن عباس که مشتمل بر «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» و صریح در نکاح موقت است (نگاه کنید به: طبری، جامع البیان، ج ۵، ص ۱۸؛ نحاس، معانی القرآن، ج ۲، ص ۶۱؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰) و این قول اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قول بسیاری از صحابه مانند عبد الله بن عباس (مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۴۹۷؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۵۲ و ۳۳۷؛ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱)، عبد الله بن مسعود (صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۰)، عمران بن حصین (مسند أحمد، ج ۴، ص ۴۲۹؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۵؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۵۳ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸)، جابر بن عبد الله (مسند أحمد، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۰)، ابو سعید خدری (مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۲) و سلمة بن الأكوع (صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۰)، بلکه همه‌ی صحابه‌ی کرام تا پیش از اواخر خلافت عمر بن خطاب است و به بسیاری از بزرگان تابعان مانند طاووس، عطاء، سعید بن جبیر و سایر فقیهان مکّه نسبت داده شده است (نگاه کنید به: ابن حزم، المحلی، ج ۹، ص ۵۲۰). آری، عمر بن خطاب در اواخر خلافت خود از آن نهی کرد، ولی این - بنا بر نظر علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - صرفاً حکمی حکومتی برای جلوگیری از برخی مفاسد ظاهری در زمان او بود و جنبه‌ی تشریحی نداشت، هر چند بیشتر مسلمانان پس از او به سبب تعصب نسبت به

دیدگاه‌هایش با آن مانند حکمی شرعی برخورد کردند و تا امروز به آن ملتزم ماندند.

۳. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْمُتَعَةِ أَهْيَ مِنَ الْأَرْعِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْعِ وَلَا مِنَ السَّعِينِ! قَالَ: مَنْ لَا يُغْنِيهِ الْأَرْعُ فَلَا يُغْنِيهِ السَّبْعُونَ!

ترجمه گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی متعه پرسیدم که آیا از چهار تا است؟ فرمود: آری، گفتیم: این‌ها می‌گویند که از چهار تا نیست، بلکه از هفتاد تا هم! فرمود: کسی که چهار تا او را بی‌نیاز نمی‌کند، هفتاد تا هم او را بی‌نیاز نمی‌کند!

شرح گفتار:

زن عقد شده در ازدواج موقت قطعاً یکی از چهار زوجه محسوب می‌شود؛ چراکه خداوند او را از آنان جدا ندانسته، بلکه با صراحت فرموده است: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْلُوا» (نساء/ ۳)؛ «پس با هر تعداد از زنان که دوست می‌دارید دو و سه و چهار تا ازدواج کنید، پس اگر ترسیدید که عدالت نورزید پس با یکی یا کسی که به کنیزی گرفتید، آن نزدیک‌تر است به اینکه ستم نکنید» و فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (نساء/ ۲۵)؛ «و هر کس از شما که توانایی ازدواج با زنان آزاد مؤمن را ندارد، پس با کسانی از کنیزان مؤمن‌تان که مالکشان هستید (ازدواج کند)» و این صریح در آن است که ازدواج یا با حدّ اکثر چهار زن آزاد مشروع است و یا با کنیزان و حالت سومی مشروعیت ندارد و با این وصف، زن عقد شده در ازدواج موقت یا یکی از چهار زن آزاد محسوب می‌شود و یا یکی از کنیزان، در حالی که یکی از کنیزان محسوب نمی‌شود؛ چراکه زنی آزاد است و با عقد نکاح به زوجیت در آمده است و تبعاً ملحق کردنش به کنیزان ممکن نیست، اگرچه با استناد به روایاتی از اهل بیت که می‌گویند: «هُنَّ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَاءِ» (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۵۱)؛ «آنان به منزله‌ی کنیزانند»؛ چراکه آن‌ها روایاتی واحد و مخالف با اصل و ظاهر، بلکه مخالف با کتاب خداوند هستند و با روایاتی دیگر از اهل بیت تعارض دارند که می‌گویند: «هِيَ مِنَ الْأَرْعِ» (حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۶۶؛ طوسی، الإستبصار، ج ۳، ص ۱۴۷ و ۱۴۸)؛ «او از چهار زن است»!

برای آگاهی بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۱۳۹ و تعلیق آن مراجعه کنید.

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی اینکه عقد نکاح به قصد محرم ساختن زن بر دیگری نافذ نیست.

۱ . أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ عُبَيْدِ الْخُنْدِيِّ، قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ: لَا يَتَزَوَّجُ مُتَعَةً مَنْ لَا يُسْتَمْتَعُ بِهَا لِيَصْغَرِهَا، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ تَزَوَّجَهَا لِتَحْرِمَهَا عَلَى ابْنِهِ أَوْ أَبِيهِ أَيْحِلُّ لَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا تُحْرِمُهَا حَتَّى يَتَزَوَّجَهَا لِيُسْتَمْتَعَ بِهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: جناب منصور فرمود: کسی که به خاطر خردسالی‌اش از او تمتع برده نمی‌شود، نکاح متعه نمی‌شود، گفتیم: نظرتان چیست اگر او را نکاح کند تا او را به پسر یا پدر خود محرم سازد، آیا این کار برای او حلال است؟ فرمود: او را محرم نمی‌سازد تا آن گاه که با او به قصد تمتع از او نکاح کند.

۲ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْقُدُ عَلَى امْرَأَةٍ لِيُحْرِمَهَا عَلَى ابْنِهِ أَوْ أَبِيهِ لَا يُرِيدُ غَيْرَ ذَلِكَ، قَالَ: لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ حَتَّى يَنَالَ مِنْهَا مَا يَحِلُّ لِرِوَجِهَا، قُلْتُ: أَيَكْفِيهِ أَنْ يَغْمِزَ يَدَهَا أَوْ يَنْظُرَ إِلَى شَعْرِهَا وَبَدَنِهَا؟ قَالَ: يَكْفِيهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلائی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی مردی پرسیدم که زنی را عقد می‌کند تا او را بر پسر یا پدر خود محرم سازد و قصدی جز این ندارد، فرمود: این برای او نیست تا آن گاه که از او به چیزی برسد که برای شوهر او حلال است، گفتیم: آیا برای او کافی است که دست او را بفشارد یا به موی و بدن او بنگرد؟ فرمود: برای او کافی است.

شرح گفتار:

به این ترتیب بنا بر نظر این بزرگوار، عقد نکاح تنها هنگامی سبب محرمیت زن به پسر و پدر مرد می‌شود که به نحو متعارف و به منظور تمتع از او اگرچه در حد نظر به او برای لذت باشد، نه به نحو غیر متعارف و صرفاً به منظور محرم شدن پسر و پدر مرد به او؛ چراکه مقصود از عقد نکاح در شرع و عرف، جواز تمتع زوجین از یکدیگر است و حصول محرمیت از آثار آن شمرده می‌شود و با این وصف، عقد نکاحی که قصد تمتع زوجین از یکدیگر با هیچ صورتی در آن وجود ندارد، غیر شرعی و غیر عقلایی است و تبعاً موجب محرمیت نمی‌شود؛ خصوصاً در مواردی مانند خردسال بودن زن که تمتع از او عقلاً یا شرعاً متعذر است و این ظاهر سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا

قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿نساء / ۲۲﴾: «و با کسانی از زنان که پدرانتان نکاح کردند نکاح نکنید مگر چیزی که گذشته؛ چراکه آن کاری زشت و ناپسند و راهی بد است»، با توجه به اینکه متبادر از آن زنانی هستند که به نحو متعارف و برای تمتع به نکاح پدران درآمده‌اند و لفظ «نساء» در عرف و لغت از دخترکان نابالغ انصراف دارد و اصل نیز عدم حصول محرمیت است و عدم محرمیت استصحاب می‌شود و با این وصف، چنین نکاحی در حکم لغو است.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه نکاح باکره بدون اذن ولی او حرام، اما صحیح است و در این صورت، ولی او با شرایطی حق فسخ دارد.

أَخْبَرَنَا حَيْدَرُ بْنُ سَعِيدٍ الْمَوْسَوِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورٍ: هَلْ يَحِلُّ لِلْعَدْرَاءِ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ آبِيهَا؟ قَالَ: لَا وَلَا كَرَامَةٍ، قُلْتُ: وَإِنْ كَانَتْ رَشِيدَةً؟ قَالَ: وَإِنْ كَانَتْ رَشِيدَةً، قُلْتُ: فَإِنْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ آبِيهَا فَتَرَى أَنْ زَوَّجَهَا بَاطِلٌ؟ قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ كُفْمٍ وَجَاءَ أَبُوهَا يُخَاصِمُهَا فَلَهُ أَنْ يَنْقُضَ النِّكَاحَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حیدر بن سعید موسوی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور گفتم: آیا برای باکره حلال است که بدون اذن پدرش ازدواج کند؟ فرمود: نه و ارزشی ندارد، گفتم: اگرچه رشیده باشد؟ فرمود: اگرچه رشیده باشد، گفتم: پس اگر بدون اذن پدرش ازدواج کند، ازدواج او را باطل می‌دانید؟ فرمود: نه، مگر آنکه با غیر کفو ازدواج کند و پدرش بیاید و با او مخاصمه کند، پس (پدرش) می‌تواند نکاح را نقض کند.

شرح گفتار:

برای آگاهی بیشتر در این باره، به تعلیقی بر پرسش و پاسخ ۱۱۴ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی شیر دادنی که سبب محرمیت می‌شود.

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: مَتَى حُرِّمَتْ الْمَرْأَةُ بِالرِّضَاعَةِ؟ قَالَ: إِذَا الرِّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ فَإِذَا جَاعَ الصَّبِيُّ فَشَبِعَ مِنْ لَبَنِهَا فَقَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِذَا أَنْبَتَ اللَّحْمَ وَشَدَّ الْعَظْمَ! قَالَ: إِذَا أَشْبَعَهُ مِنْ جُوعٍ فَقَدْ أَنْبَتَ وَشَدَّ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: به حضرت منصور هاشمی خراسانی گفتیم: چه هنگامی زن با شیر دادن محرم می‌شود؟ فرمود: جز این نیست که شیر دادن از گرسنگی است، پس هنگامی که کودک گرسنه باشد، پس با شیر او سیر شود، به او محرم می‌شود، گفتیم: آن‌ها می‌گویند هنگامی که گوشت برویاند و استخوان محکم کند! فرمود: هنگامی که او را از گرسنگی سیر کند، می‌رویاند و محکم می‌کند!

۲ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ لِامْرَأَةٍ سَأَلَتْهُ عَنِ الرَّضَاعِ: الْمَصَّةُ وَالْمَصَّتَانِ لَيْسَتْ بِرَضَاعٍ وَ لَكِنَّ الرَّضَاعَ أَنْ تُرْضِعِيهِ مِنْ تَدْيِكَ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ وَ هُوَ جَائِعٌ حَتَّى يَتَصَلَّعَ وَ يَشْبَعُ وَ يَنْتَهِي نَفْسُهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم (یعنی جناب منصور) به زنی که از او درباره‌ی شیر دادن پرسید می‌فرماید: یک بار مکیدن و دو بار مکیدن شیر دادن نیست، بل شیر دادن آن است که او را در حالی که گرسنه است از پستان خود که خداوند با آن به تو نعمت بخشیده است شیر دهی تا اینکه پر و سیر شود و خودش بس کند!

۳ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْفَيْضِ أَبِي، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَمْ رَضَعَةً تُحَرِّمُ الْوَالِدَ؟ خَمْسٌ؛ أَوْ عَشْرٌ؛ أَوْ خَمْسُ عَشْرًا؟ قَالَ: دَعَّ عَنكَ هَذَا وَ لَكِنَّ إِذَا كَفْتَهُ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَقَدْ حَرَّمْتَهُ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن داوود فیض‌آبادی ما را خبر داد، گفت: به آن جناب گفتیم: چند بار شیر دادن محرم می‌سازد؟ پنج بار؟ یا ده بار؟ یا پانزده بار؟ فرمود: این‌ها را رها کن، ولی هرگاه یک شبانه‌روز او را (از غذای دیگر و شیر زن دیگر) کفایت کند، او را محرم می‌سازد!

شرح گفتار:

برای مطالعه‌ی شرحی بر این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۷۳ مراجعه فرمایید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خنثی

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْخُنْثَى، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن

يَشَاءُ الذُّكُورَ ۚ أَوْ يُرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا نَاطِقٌ وَبِجَعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ! اترى في هذا خُنثى؟! قُلْتُ: لا! قَالَ: فَذَلِكَ خَلَقَ غَيْرَهُ الشَّيْطَانُ فَالْحَقُّوهُ بِأَخِدِ الْجِنْسَيْنِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ فَسَاهِمُوا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی خنثی پرسیدم، پس فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «حکومت آسمان‌ها و زمین برای خداوند است، هر چه می‌خواهد می‌آفریند، به هر کس می‌خواهد دختر می‌بخشد و به هر کس می‌خواهد پسر می‌بخشد، یا پسر و دختر هر دو را برایشان جمع می‌کند و هر کس را می‌خواهد نازا می‌سازد، هر آینه او دانایی تواناست» (شوری / ۴۹ و ۵۰)! آیا در این (سخن خداوند) خنثی می‌بینی؟ گفتم: نه! فرمود: پس آن خلقتی است که شیطان تغییرش داده است، پس آن را تا جایی که می‌توانید به یکی از دو جنس ملحق کنید، پس اگر بر شما مشکل شد قرعه بیندازید!

۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْخُنْثَى الْمَشْكَلِ أَقْرَعَ لَهُ فَأَلْحَقَ بِالنِّسَاءِ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ فِيهِ فَلَهُ مَا لِهِنَّ وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْهِنَّ! قُلْتُ: كَيْفَ؟! وَ قَدْ يَكُونُ لَهُ قَضِيبٌ مِثْلُ قَضِيبِ الْحِمَارِ! فَصَحِّحْكَ مِنْ قَوْلِي وَ قَالَ: مَا هُوَ إِلَّا بِضْعَةٌ زَائِدَةٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی خنثای مشکل پرسیدم که برای او قرعه انداخته پس به زنان ملحق شده است، فرمود: هر آینه خداوند درباره‌ی او حکم کرده، پس برای او هر چیزی است که برای زنان است و بر عهده‌ی او هر چیزی است که بر عهده‌ی آنان است! گفتم: چگونه؟! در حالی که برای او نرهای مانند نرهای خر است! پس از سخن من خنده‌اش گرفت و فرمود: آن جز پاره گوشتی اضافی نیست!

۳. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ مِيرَاثِ الْخُنْثَى، فَقَالَ: كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُورِثُهُ مِنْ مَوْضِعِ مَبَالِهِ! قُلْتُ: فَإِنْ جَاءَ بَوْلُهُ مِنَ الْمَوْضِعَيْنِ؟ قَالَ: يُورِثُ مِنْ أَيُّهُمَا سَبَقَ! قُلْتُ: وَ إِنْ لَمْ يَسْبِقْ مِنْ أَحَدِهِمَا؟ قَالَ: فَمِنْ أَيُّهُمَا اسْتَدْرَأَ! قُلْتُ: فَإِنْ اسْتَدْرَأَ مِنْهُمَا جَمِيعاً؟ قَالَ: يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَإِنْ حَاضَ فَهِيَ امْرَأَةٌ وَ إِنْ اِخْتَلَمَ فَهِيَ رَجُلٌ! قُلْتُ: إِنَّهُ لَا حَيْضَ لَهُ وَ لَا اِخْتِلَامَ أَوْ يَكُونَانِ لَهُ جَمِيعاً! قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَيُفْرَعُ لَهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَوْ عَبْدٌ صَالِحٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَيَكْتُبُ عَلَى سَهْمِ «عَبْدِ اللَّهِ» وَ عَلَى سَهْمِ «أَمَةِ اللَّهِ» ثُمَّ يَذْكُرُ اللَّهُ كَثِيراً وَ يُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ وَ مَعَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ

تَحَكُّمٌ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، فَبَيَّنَّا لَنَا أَمْرَ مَخْلُوقِكَ هَذَا كَيْفَ يُورَثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ؟»، ثُمَّ يُجِيلُ السَّهَامَ فَيُورِثُهُ عَلَى مَا خَرَجَ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَأَلْتُ الْفُقَهَاءَ عَنْ ذَلِكَ فَخَالَفُوا وَ قَالُوا: لَهُ نِصْفُ مِيرَاثِ الرَّجُلِ وَ نِصْفُ مِيرَاثِ الْمَرْأَةِ! قَالَ: لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ نِصْفُ مِيرَاثِ الرَّجُلِ وَ نِصْفُ مِيرَاثِ الْمَرْأَةِ وَ لَكِنَّ فِيهِ ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ﴾! فَلَوْ أَنَّ هَؤُلَاءِ اتَّبَعُونِي لَحَمَلْتُهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ فِيهِ بَيِّنَاتٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ لَكِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ! ثُمَّ قَالَ: كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی میراث خنثی پرسیدم، پس فرمود: علی علیه السلام او را از جای بولش میراث می‌داد! گفتم: پس اگر بولش از هر دو جا بیاید؟ فرمود: از هر یک از آن دو که پیشی می‌گیرد! گفتم: و اگر از هیچ یک پیشی نگیرد؟ فرمود: از هر یک از آن دو که (با شدت بیشتری) روان می‌شود! گفتم: و اگر از هر دو (با شدت یکسانی) روان شود؟ فرمود: به او نظر می‌شود، پس اگر حائض شد زن است و اگر محتلم شد مرد است! گفتم: او نه حیض دارد و نه احتلام یا هر دو را با هم دارد! فرمود: اگر چنین است پس خلیفه‌ی خداوند در زمین یا بنده‌ی صالحی از یارانش برای او قرعه می‌اندازد، (به این ترتیب که) بر یک گزینه می‌نویسد «بنده‌ی خدا» و بر گزینه‌ی دیگر می‌نویسد: «کنیز خدا»، سپس خدا را بسیار یاد می‌کند و بر پیامبرش درود می‌فرستد، در حالی که شماری از مؤمنان با او هستند، سپس می‌گوید: «خداوند! هیچ خدایی جز تو نیست، تو عالم به پنهان و آشکار هستی! تو میان بندگان درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف می‌کنند حکم می‌فرمایی، پس برای ما کار این آفریده‌ات را روشن کن که چگونه چیزی که در کتابت برای او تعیین کرده‌ای را میراث می‌برد؟» سپس گزینه‌ها را می‌آمیزد، پس او را بنا بر گزینه‌ای که بیرون می‌آید میراث می‌دهد! گفتم: فدایت شوم، من از فقها در این باره سؤال کردم، پس آن‌ها با تو مخالفت کردند و گفتند: برای او نیمی از سهم مرد و نیمی از سهم زن است! فرمود: در کتاب خداوند نیمی از سهم مرد و نیمی از سهم زن وجود ندارد، ولی در آن است: «برای مرد مانند سهم دو زن است» (نساء/ ۱۱)! پس اگر آن‌ها از من پیروی می‌کردند هر آینه آن‌ها را به کتاب خداوند وا می‌داشتم و در آن بیانی برای هر چیزی است، ولی آن‌ها از من روی گرفتند و از امر هر جبار سرکشی پیروی کردند! سپس فرمود: هر حدیثی که با کتاب خداوند سازگاری ندارد باطل است!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این گفتارهای نورانی و راهگشا، به پرسش و پاسخ ۲۲۹ مراجعه کنید.

**دو گفتار از آن جناب درباره‌ی کراهت نگر بستن به نامحرم جز برای ازدواج**

۱. أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزَجَانِيُّ، قَالَ: مَرَّ بِي الْمَنْصُورُ وَ أَنَا أَكَلُّمُ امْرَأَةً جَارِي فِي حَاجَةٍ وَ لَا أَعْصُ الْبَصَرَ عَنْ وَجْهِهَا، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْلَأَ عَيْنَيْهِ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهُ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّمَا كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهَا! قَالَ: إِنَّ النَّظَرَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ أَصَابَ أُمَّ أَخْطَأَ فَأَقْلَبُوا مِنَ النَّظَرِ!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور بر من گذشت، در حالی که به زن همسایه‌ام درباره‌ی حاجتی گفتگو می‌کردم و نگاه از صورتش بر نمی‌داشتم، پس چون بعد از آن به محضر آن جناب رسیدم، بی‌مقدمه فرمود: چه اندازه برای مرد مسلمان زشت است که چشمان خود را از زنی نامحرم پر کند! گفتم: فدایت شوم، من تنها به صورت او نگاه می‌کردم! فرمود: هرآینه نگاه، تیری از تیرهای ابلیس است، به هدف خورد یا خطا رود، پس از نگاه کم کنید!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۳۰۶ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب حاکی از اینکه ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است، ولی کراهت دارد.

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّاتِ وَ النَّصْرَانِيَّاتِ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ كُنَّ مُحْصَنَاتٍ! قُلْتُ: وَ مَا الْمُحْصَنَاتُ؟ قَالَ: غَيْرُ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مَتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمُحْصَنَاتِ الْخَرَائِرُ! قَالَ: ذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَ يُعَالُ لَا تَزْنِي الْخُرَّةُ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّا كُنَّا وَ النَّصْرَانِيَّاتِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُنَّ الْفَوَاجِرُ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی ازدواج با زنان یهودی و مسیحی پرسیدم، پس فرمود: اگر محصنات باشند اشکالی ندارد! گفتیم: محصنات کیانند؟ فرمود: زنانی که زناکار نیستند و دوست (پسر) نمی‌گیرند! گفتیم: اینان می‌گویند که محصنات زنان آزاد هستند! فرمود: این برای آن است که گفته می‌شد زن آزاد زنا نمی‌کند! سپس فرمود: از زنان مسیحی بپرهیزید؛ چراکه بیشترشان فاجرند!

۲ . أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِّلْمَنْصُورِ: إِنِّي أَعِيشُ فِي بَلَدٍ لَا يُوْجَدُ فِيهِ كَثِيرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: لَا تَفْعَلْ وَ إِن كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَعَلَيْكَ بِشَهْوَةِ يَهُودٍ فَإِنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ أَهْلُ الْكِتَابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: مردی به منصور گفت: من در کشوری زندگی می‌کنم که در آن مسلمانان زیادی یافت نمی‌شوند و من می‌خواهم که با زنی از اهل کتاب ازدواج کنم، فرمود: این کار را نکن و اگر ناگزیر این کار را می‌کنی، پس بر تو باد به شاهدان یهود؛ چراکه آنان آنان مؤمنان اهل کتاب هستند.

شرح گفتار:

شاهدان یهود گروهی از اهل کتاب هستند که به عیسی علیه السلام ایمان دارند، ولی الوهیت او را نمی‌پذیرند و تثلیث را رد می‌کنند و صلیب را بت می‌شمارند و از این جهات، به حق نزدیک‌ترند. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی حکم ازدواج با اهل کتاب، به پرسش و پاسخ ۲۶۵ مراجعه کنید.



ولادت، حضانت و تربیت کودکان

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی شیر دادنی که سبب محرمیت می‌شود.

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ: مَتَى حُرِّمَتْ الْمَرْأَةُ بِالرَّضَاعَةِ؟ قَالَ: إِنَّمَا الرِّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ فَإِذَا جَاعَ الصَّبِيُّ فَشَبِعَ مِنْ لَبَنِهَا فَقَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِذَا أَنْبَتَ اللَّحْمَ وَ شَدَّ الْعَظْمَ! قَالَ: إِذَا أَشْبَعَهُ مِنْ جُوعٍ فَقَدْ أَنْبَتَ وَ شَدَّ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: به حضرت منصور هاشمی خراسانی گفتم: چه هنگامی زن با شیر دادن محرم می‌شود؟ فرمود: جز این نیست که شیر دادن از گرسنگی است، پس هنگامی که کودک گرسنه باشد، پس با شیر او سیر شود، به او محرم می‌شود، گفتم: آن‌ها می‌گویند هنگامی که گوشت برویاند و استخوان محکم کند! فرمود: هنگامی که او را از گرسنگی سیر کند، می‌رویاند و محکم می‌کند!

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه ۴۳۶ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی عقیقه کردن برای فرزندان

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكِرْمَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: عَقُّوا عَنْ أَوْلَادِكُمْ تَدْفَعُوا عَنْهُمْ الْبَلَاءَ! أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَلَاءَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ فَذَبَحَ عَنْهُ كَيْشًا ثُمَّ قَالَ: ﴿وَقَدْ يَتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾!؟

ترجمه‌ی گفتار:

حسین بن یعقوب کرمانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم حضرت منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: فرزندان خود را عقیقه کنید تا بلا را از آن‌ها دور نمایید! آیا نمی‌دانید که خداوند متعال هنگامی که خواست بلا را از اسماعیل دور نماید، به ابراهیم امر فرمود، پس از جانب او گوسفندی را ذبح کرد، سپس فرمود: «و ذبح عظیمی را برای او فدا کردیم» (صافات/ ۱۰۷)!

شرح گفتار:

برای خواندن شرحی بر این کلمه‌ی طیبه، به پرسش و پاسخ ۱۴۱ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه گناه فرزند تا پیش از بلوغ بر گردن پدر و مادر است.

أَخْبَرَنَا جُبَيْرُ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَيْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: عَلَى الْوَالِدَيْنِ أَنْ يَأْخُذَا وَلَدَهُمَا إِذَا جُنِبَ أَنْ يَبْلُغَ الْحُلُمَ فَإِنَّ الْوَلَدَ إِذَا جُنِبَ أَوْ أَذْنَبَ قَبْلَ بُلُوغِهِ كَانَ إِثْمُهُ عَلَى الْوَالِدَيْنِ، فَلْيَأْخُذَاهُ إِثْمَهُمَا وَلْيُؤْتِيَاهُ نَبَاتًا حَسَنًا! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَتَزِرُّ وَازِرَةً وَزِرَّ أُخْرَى؟! قَالَ: لَا وَلَكِنَّهُ مِنْ وَزْرِ الْوَالِدَيْنِ إِذْ لَمْ يَقُومَا بِمَا عَلَيْهِمَا!

ترجمه‌ی گفتار:

جُبَيْر بن عطاء خُجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم می‌فرماید: بر پدر و مادر است که فرزندشان را پیش از بلوغ در کنار خود (یعنی تحت نظر) بگیرند؛ چراکه اگر فرزند پیش از بلوغ مرتکب جنایت یا معصیتی شود، گناهش بر گردن پدر و مادر اوست، پس باید او را در کنار خود (یعنی تحت نظر) بگیرند و باید نیکو تربیتش کنند! گفتم: فدایت شوم، آیا کسی گناه دیگری را بر گردن می‌گیرد؟! فرمود: نه، ولی آن از (گناه فرزند نیست، بل از) گناه پدر و مادر است که به وظیفه‌ی خود قیام نکرده‌اند!

شرح گفتار:

از این گفتار بسیار مهم دانسته می‌شود که پدر و مادر مسؤول اعمال فرزند تا پیش از بلوغ او هستند؛ به این معنا که جبران جنایت یا معصیت او در مواردی که نیاز به جبران دارد، بر عهده‌ی آن دو است و این به سبب آن است که او تا پیش از بلوغ جزئی از آن دو محسوب می‌شود و آن دو موظف به تربیت صحیح او و نظارت کامل بر اعمال او هستند. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی مسؤولیت‌ها و وظایف پدر و مادر، به پرسش و پاسخ ۲۱۰ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حق حضانت

۱ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: مَنْ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ؟ فَقَالَ: الْوَالِدَةُ

أَحَقُّ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ الْوَالِدُ، ثُمَّ الْوَارِثُ، أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَذَكِّرُهُمْ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ فَيَقُولُ: ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلَ ذَلِكَ﴾؟

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: چه کسی به فرزند سزاوارتر است؟ پس فرمود: مادر به فرزند سزاوارتر است، سپس پدر، سپس وارث، آیا نمی‌بینی که خداوند آن‌ها را به این ترتیب یاد می‌کند و می‌فرماید: «هیچ مادری نباید به سبب (نگهداری از) فرزند خود زیان ببیند و نه هیچ پدری به سبب (نگهداری از) فرزند خود و بر عهده‌ی وارث مانند آن است» (بقره/ ۲۳۳)؟

۲ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مَحْمُودٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ أَيُّهُمَا أَحَقُّ بِالْوَالِدِ؟ قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِمَا فَلْيُصَلِّحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا، قُلْتُ: إِنَّهُمَا قَدْ عَزَمَا الطَّلَاقَ، قَالَ: إِذَا يَفْسَمَانِ بَيْنَهُمَا بِالْقِسْطِ فَيَكُونُ عِنْدَهَا سَبْعَ سِنِينَ وَعِنْدَهُ سَبْعَ سِنِينَ ثُمَّ هُوَ بِالْخِيَارِ يَسْكُنُ حَيْثُ يَشَاءُ.

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی پدر و مادر پرسیدم که کدام یک از آن دو به فرزند سزاوارتر است؟ فرمود: او به خدا سوگند به هر دوی آن‌ها نیازمند است، پس باید با یکدیگر آشتی کنند، گفتم: آن دو تصمیم به طلاق گرفته‌اند، فرمود: در این صورت، میان یکدیگر به عدالت تقسیم می‌کنند، هفت سال نزد مادر می‌ماند و هفت سال نزد پدر، سپس اختیار خواهد داشت، هر جا که خواهد ساکن خواهد شد.

شرح گفتار:

برای خواندن شرح این گفتارهای نورانی، به پرسش و پاسخ ۴۲۴ مراجعه کنید.



وصیت و ارث

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام خنثی

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْخُنْثَى، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنِئَاتًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاتًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾! أترى في هذا خُنْثَى؟! قُلْتُ: لا! قَالَ: فَذَلِكَ خَلْقُ غَيْرِهِ الشَّيْطَانُ فَالْحِقْوَةُ بِأَحَدِ الْجِنْسَيْنِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ فَسَاهِمُوا!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی خنثی پرسیدم، پس فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «حکومت آسمان‌ها و زمین برای خداوند است، هر چه می‌خواهد می‌آفریند، به هر کس می‌خواهد دختر می‌بخشد و به هر کس می‌خواهد پسر می‌بخشد، یا پسر و دختر هر دو را برایشان جمع می‌کند و هر کس را می‌خواهد نازا می‌سازد، هرآینه او دانایی تواناست» (شوری / ۴۹ و ۵۰)! آیا در این (سخن خداوند) خنثی می‌بینی؟ گفتم: نه! فرمود: پس آن خلقتی است که شیطان تغییرش داده است، پس آن را تا جایی که می‌توانید به یکی از دو جنس ملحق کنید، پس اگر بر شما مشکل شد قرعه بیندازید!

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه‌ی ۴۳۷ مراجعه کنید.



مسائل مستحدثه

هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی احکام مبتلایان به مرگ مغزی و پیوند اعضا، آنان

۱ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلَنِي طَبِيبٌ بِإِيرَانَ أَنْ أَسْأَلَ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ تَوْقُفِ تَشَاطِ الدِّمَاغِ طُرّاً، فَسَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ: سَكَرَةٌ مِنْ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ! قُلْتُ: تُرِيدُ حَيَاةً غَيْرَ مُسْتَقَرَّةٍ؟ قَالَ: هَكَذَا يَقُولُونَ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: پزشکی در ایران از من خواست که از جناب منصور هاشمی خراسانی آیده الله تعالی درباره‌ی توقف همه‌ی فعالیت‌های مغز ببرسم و من پرسیدم، پس فرمود: یک مدهوشی از مدهوشی‌های مرگ است! گفتیم: منظورتان حیات غیر مستقر است؟ فرمود: (فقطا به آن) این گونه می‌گویند!

۲ . أَخْبَرَنَا صَالِحٌ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّبْزَوَارِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الطَّبِيبِ يَدْخُلُ جِهَازاً فِي جَوْفِ مَنْ مَاتَ دِمَاغُهُ فَيَحْرُكُ قَلْبَهُ، قَالَ: ذَلِكَ لِحَمِّ يَعْبَثُ بِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

صالح بن محمد سبزواری ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی پزشکی پرسیدم که دستگاهی را در شکم کسی که دچار مرگ مغزی شده است داخل می‌کند، پس قلبش را به حرکت وا می‌دارد، فرمود: آن گوشتی است که با آن بازی می‌کند!

۳ . أَخْبَرَنَا هَاشِمٌ بْنُ عُبَيْدِ الْخَجَنْدِيِّ، قَالَ: كُنْتُ أَسْأَلُ الْمَنْصُورَ فَأَكْتَتِبُ مَا يُجِيبُنِي فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يَدْرِكُهَا الْمَوْتُ وَفِي بَطْنِهَا وَلَدٌ يَرُكُلُ، قَالَ: يَشْقُ بَطْنُهَا وَ يُخْرِجُ الْوَلَدَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلَيْنِ يَحْرُ السَّقْفَ عَلَيْهِمَا فِي زَلْزَلَةٍ أَوْ طُوفَانٍ أَوْ سَبِيلٍ فَيَهْلِكُ أَحَدُهُمَا وَ يَبْقَى الْآخَرُ أَيَّاماً لَا يَعْتَرُّ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَخَافُ أَنْ يَهْلِكَهُ الْجُوعُ، أَيَأْكُلُ مِنْ أَخِيهِ؟ قَالَ: يَأْكُلُ مِنْهُ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ إِنْ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ ثُمَّ يَتَصَدَّقُ بِدَيْتِهِ مَا أَكَلَ مِنْهُ إِنْ نَجَّاهُ اللَّهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُحِيطُ بِهِ الْمَوْتُ لِمَرَضٍ لَا عِلَاجَ لَهُ أَوْ نَقْصٍ فِي عَضْوِهِ فَلَا يَجِدُ إِلَّا عُضْوً مَبِيتٍ أَبْقَطَهُ وَ يَرْتَعَهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ وَ يُنْفِقُ دَيْتَهُ مَا قَطَعَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ شُكْرًا أَوْ أَرَادَ إِحْسَانًا!

ترجمه‌ی گفتار:

هاشم بن عبید خجندی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور می‌پرسیدم و پاسخی که می‌فرمود را می‌نوشتیم، پس از آن جناب درباره‌ی زنی پرسیدم که مرگ او را فرا می‌گیرد، در حالی که در شکمش فرزندی هست که لگد می‌زند، فرمود: شکمش شکافته می‌شود و فرزند بیرون آورده می‌شود و از آن جناب درباره‌ی دو مرد پرسیدم که سقف در زلزله یا توفان یا سیلی بر سر آن‌ها فرو می‌ریزد، پس یکی از آن دو هلاک می‌شود و دیگری چند روز باقی می‌ماند در حالی که مردم او را نمی‌یابند، پس می‌ترسد که گرسنگی او را هلاک کند، آیا از (جسد) برادرش بخورد؟ فرمود: از آن به مقداری که رمقش را نگاه دارد می‌خورد اگر می‌داند که او هلاک شده است و سپس دیه‌ی چیزی که خورده است را (استحباً) چنانکه در ادامه می‌آید) صدقه می‌دهد اگر خداوند او را نجات داد و از آن جناب درباره‌ی مردی پرسیدم که مرگ به خاطر دردی بی‌درمان یا نقصی در عضو به او احاطه یافته است، پس جز عضو میتی را نمی‌یابد، آیا آن را قطع کند و به خود پیوند بزند؟ فرمود: اشکالی ندارد اگر در این حال است و دیه‌ی چیزی که قطع کرده است را در راه خداوند انفاق می‌کند اگر اراده‌ی سپاس‌گزاری یا اراده‌ی احسانی دارد!

۴ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الرَّجُلِ مَاتَ دِمَاعُهُ وَ قَلْبُهُ نَابِضٌ، أَهْوُ مَيِّتٌ؟ قَالَ: لَوْ كَانَ مَيِّتًا مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ! قُلْتُ: إِنَّهُ لَا شُعُورَ لَهُ وَلَا تَكَلَّمَ وَلَا تَحَرَّكَ وَلَا تَنْفَسُ إِلَّا إِذَا أُجْبِرَ عَلَيْهِ بِجِهَازٍ وَلَا يَرْجِي بِقَائِهِ وَ إِنَّمَا يَنْبِضُ قَلْبُهُ لِمَا يُجْبَرُ عَلَيْهِ مِنَ النَّفْسِ وَ لَوْ لَمْ يُجْبَرْ عَلَيْهِ لَسَكَنَ! قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ أَنْ تُجْبِرَهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ عَبْتًا لَا طَائِلَ تَحْتَهُ! دَعَهُ يَذْهَبُ إِلَى رَبِّهِ إِذَا دَعَا! قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ مَرِيضٌ يَضْطَرُّ إِلَى عَضْوٍ مِنْ أَعْضَائِهِ كَقَلْبٍ أَوْ كَبِدٍ أَيْجُوزُ أَنْ يَأْخُذَ ذَلِكَ الْعَضْوَ فَيُلْصَقَ بِهِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ الْمَرِيضُ مُؤْمِنًا يُحَافُ عَلَيْهِ الْمَوْتُ وَ لَا دِيَّةَ عَلَيْهِ وَ لَا عَلَى الْإِخِيذِ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ عَلَيْهِ دِيَّةُ الْمَيِّتِ تُصْرَفُ عَنْهُ فِي وُجُوهِ الْخَيْرِ! قَالَ: وَ أَيُّ خَيْرٍ أَخَيْرٌ مِنْ إِحْيَاءِ نَفْسٍ مُؤْمِنَةٍ مِنْ أَحْيَائِهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا؟! ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَحْرَجَ قَلْبَ مَيِّتٍ أَوْ كَبِدَهُ ظَلَمًا فَعَلَيْهِ الدِّيَّةُ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور آیده الله تعالی درباره‌ی مردی پرسیدم که مغز او مرده است، در حالی که قلب او می‌تپد، آیا او مرده است؟ فرمود: اگر مرده بود درباره‌اش از من نمی‌پرسیدی! گفتیم: او نه حسّی دارد و نه تکلمی و نه تحرّکی و نه تنفسی مگر هنگامی که با دستگاهی به آن واداشته شود و امیدى به بقای او نمی‌رود و قلب او تنها

به سبب تنفسی می‌تپد که به آن اجبار می‌شود و اگر به آن اجبار نشود باز می‌ایستد! فرمود: بر عهده‌ی تو نیست که او را به آن اجبار کنی هرگاه عبث و بی‌فایده است! رهایش کن تا به سوی پروردگارش برود اگر او را فراخوانده است! گفتم: پس اگر بیماری باشد که به عضوی از اعضای او مانند قلب یا کبد مضطرب است، آیا جایز است که آن عضو گرفته شود و به او پیوند زده شود؟ فرمود: اشکالی ندارد اگر بیمار مؤمن است و بر او بیم مرگ می‌رود و دیه‌ای بر او یا بر کسی که (عضو را) برای او گرفته است نیست! گفتم: آن‌ها می‌گویند که دیه‌ی میت بر عهده‌ی اوست تا از جانب او در کارهای خیر مصرف شود! فرمود: کدام کار خیر خیرتر از احیاء جان مؤمنی است که هر کس آن را احیاء کند گویی جان همی مردم را احیاء کرده است؟! سپس فرمود: هر کس قلب یا کبد میتی را از روی ستم خارج کند، بر عهده‌ی او دیه است!

۵ . أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَنِ الْمَيْتِ يُخْرَجُ قَلْبُهُ لِيُلْحَقَ بِحَيٍّ مُضْطَرِّ إِلَيْهِ، قَالَ: لَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا! ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ! ذَلِكَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾! قُلْتُ: لَا تَرَأَى تَفْتَحُ عَلَيْنَا أَبْوَابًا مِنَ الْعِلْمِ! فَهَلْ لَهُ مِنْ دِيَّةٍ عَلَيَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ؟ قَالَ: إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ قَدْ سَكَتَتْ أَنْفَاسُهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ دِيَّةٌ وَ إِنْ فَعَلَ وَ هُوَ يَتَنَفَّسُ أَرَى أَنْ يَتَّصِدَّقَ عَنْهُ عَشْرَ دِيَّةٍ لئَلَّا يَخْتَلِجَ فِي صَدْرِهِ أَنَّهُ آتَمٌ! فَأَخَذَنِي الْبُكَاءُ، فَقَالَ: وَ مَا يُعْكِبُكَ؟! قُلْتُ: رَأَيْتُ عَظَمَتَكَ فِي عُزْبَتِكَ فَبَكَيْتُ! قَالَ: الْعَظْمَةُ لِلَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ آتَانِي مِنْ عِنْدِهِ رَحْمَةً وَ جَعَلَنِي هَادِيًا مُهْدِيًا!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: از عالم درباره‌ی مرده‌ای پرسیدم که قلب او بیرون آورده می‌شود تا به زنده‌ای که به آن مضطرب است پیوند داده شود، فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم! آن از آیات خداوند است! آن مصداق چیزی است که خداوند بلندمرتبه فرموده است: «زنده را از مرده بیرون می‌آورد» (روم/ ۱۹)! گفتم: همواره ابوابی از علم را به روی ما می‌گشایی! با این وصف، آیا برای او دیه‌ای بر کسی هست که این کار را با او کرده است؟ فرمود: اگر این کار را در حالی با او کرده که نفس‌های او قطع شده است، دیه‌ای بر او نیست و اگر در حالی کرده که او تنفس (مصنوعی) داشته است، (صلاح) می‌بینم که از جانب او یک دهم دیه (معادل ده شتر یا صد دینار) صدقه بدهد تا در دلش نگردد که گناه‌کار است! (ابن محمود می‌گوید): در این هنگام گریه‌ام گرفت! آن جناب فرمود: چه چیز تو را به گریه آورد؟! گفتم: عظمت تو را در غربت دیدم، پس گریه‌ام گرفت! فرمود: عظمت برای خداوند است و من تنها بنده‌ای هستم که به من از نزد خود رحمتی بخشیده و من را راهنمایی رهیافته قرار داده است!

۶ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُصْطَرِّ الَّذِي قَدْ أَحَاطَ بِهِ الْمَوْتُ لِنَقْصٍ فِي عَضْوِهِ أَوْ عَيْبٍ فَلَا يَجِدُ إِلَّا مَيْتًا، أَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَقْطَعَ ذَلِكَ الْعَضْوَ مِنْهُ فَيُلْحِقَهُ بِنَفْسِهِ إِذَا خَافَ أَنْ يُدْرِكَهُ الْمَوْتُ؟ قَالَ: مَاذَا يُرِيدُ؟ أَلِيرِيدُ أَنْ يَبْرَرَ مِنَ الْمَوْتِ؟! **﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَاقُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾**! ثُمَّ سَكَتَ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يُجَوِّزُهُ ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ جُنَاحٌ إِذَا كَانَ بِالْغَا ذَلِكِ الْمَبْلَغِ، قُلْتُ: فَهَلْ عَلَيْهِ أَنْ يَسْتَأْذِنَ لِذَلِكَ أَوْلِيَاءَ الْمَيِّتِ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَسْتَأْذِنَهُمْ إِذَا كَانَ بِالْغَا ذَلِكِ الْمَبْلَغِ وَ إِنْ اسْتَأْذَنَهُمْ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُ إِنْ وَجَدُوهُ مُؤْمِنًا، فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى عَضْوًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ أَعْضَائِهِ، لِأَنَّ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدِّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ الشُّعَاعِ بِالشَّمْسِ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی مضطری پرسیدم که به سبب نقصان یا عیبی در عضو شمرگ او را احاطه کرده است، پس جز به میته دسترسی ندارد، آیا می‌تواند آن عضو را از آن میته قطع کند و به خود پیوند بزند هرگاه بترسد که مرگ به او دست یابد؟ فرمود: چه می‌خواهد؟! آیا می‌خواهد که از مرگ بگریزد؟! «بگو هرگز گریختن به شما سود نمی‌رساند اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزد و آن گاه جز اندکی بهره‌مند نمی‌شوید» (أحزاب / ۱۶)! سپس آن جناب سکوت کرد تا اینکه پنداشتم آن را جایز نمی‌داند، سپس فرمود: بر او گناهی نیست اگر به این اندازه (از اضطرار) رسیده باشد، گفتم: در این صورت آیا بر او واجب است که از اولیاء میته برای آن اذن بگیرد؟ فرمود: بر او واجب نیست که از آنان اذن بگیرد هرگاه به این اندازه (از اضطرار) رسیده باشد و اگر از آنان اذن بخواهد آنان را نمی‌رسد که مانع او شوند اگر او را مؤمن می‌یابند؛ زیرا مؤمنان به منزله‌ی یک بدن هستند که هرگاه عضوی از آن دردمند می‌شود درد آن را در سایر اعضاء خود نیز احساس می‌کند، برای اینکه ارواح‌شان از یک روح است و روح مؤمن به روح خداوند از پرتو آفتاب به آفتاب اتصال بیشتری دارد!

۷ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الشَّيْرَازِيُّ، قَالَ: اسْتَشَارَهُ رَجُلٌ فِي تَرْقِيعِ قَلْبِ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ مَاتَ دِمَاعُهُ وَقَالَ: يَأْتِينِي رَجُلٌ مَرِيضٌ يُخَافُ عَلَيْهِ الْمَوْتُ فَيَسْأَلُنِي أَنْ آذَنَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَلَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَهُ، قَالَ: انظُرْ فَإِنَّ كَانَ مُسْلِمًا يُوَالِي آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ يُوَالِيَنِي فَأَذِنُ لَهُ فَإِنَّكَ لَوْ دَفَنْتَ قَلْبَ أَبِيكَ فِي صَدْرِ مُؤْمِنٍ يَذْكُرُ اللَّهَ وَ يَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدْفِنَهُ فِي

الرُّبَابِ يَأْكُلُهُ الدُّوْدُ! ثُمَّ قَالَ: إِذْنَنْ لَهُ يُحْيِي اللَّهَ بِهِ جُزْءَ أَبِيكَ يَغْبُدُهُ وَ يَكُونُ لَهُ ثَوَابُ عِبَادَتِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: مردی با آن جناب درباره‌ی پیوند قلب پدر خود پس از مرگ مغزی او مشورت کرد و گفت: مردی بیمار که بر او بیم مرگ می‌رود به نزد من می‌آید و از من می‌خواهد که به او برای آن اذن دهم و من نمی‌دانم که به او چه بگویم، فرمود: نگاه کن، پس اگر مسلمانی است که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می‌دارد و من را دوست می‌دارد، به او اذن بده؛ زیرا اگر قلب پدرت را در سینه‌ی مؤمنی که خدا را یاد می‌کند و کارهای شایسته انجام می‌دهد دفن کنی بهتر از این است که آن را در خاک دفن کنی تا کرم‌ها آن را بخورند! سپس فرمود: به او اذن بده تا خداوند با او جزئی از پدرت را زنده کند که خداوند را بپرستد و ثواب عبادتش برای او باشد!

شرح گفتار:

برای آگاهی بیشتر از دقایق و نکات موجود در این گفتارهای نورانی که گشاینده‌ی گره‌های فقهی در حوزه‌ی پیوند اعضاء مبتلایان به مرگ مغزی است، به پرسش و پاسخ ۱۲۷ مراجعه کنید.



هفت گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال موادّ مخدّر و دُخانی و خرید و فروش آن‌ها

۱ . أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلَقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يَشْرَبُ تَرِيَاكًا أَوْ يَتَعَلَّقُ تَمِيمَةً أَوْ يَقُولُ الشَّعْرَ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ!

ترجمه‌ی گفتار:

ابو زکریّا احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تریاک استعمال نمی‌کرد و نظربند نمی‌بست و از نزد خود شعر نمی‌سرود!

برای خواندن ادامه‌ی این هفت گفتار، به صفحه ۴۰۴ مراجعه کنید.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی اینکه از استعمال برخی ابزارهای جدید جز در موارد ضرورت کراهت دارد.

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْقَيْوَمِ جَمِيعًا قَالَا: كَانَ الْمُنْصُورُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْسَ نَقْدًا بِيَدِهِ كَأَنَّمَا يَسْتَقْدِرُهُ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: خُدُوهُ وَ كَانَ لَا يَنْظُرُ إِلَى التَّلْفَازِ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ وَ كَانَ لَا يَحْمِلُ مَعَهُ جَوَالًا وَ كَانَ أَشَدَّ شَيْءٍ كَرَاهَةً عِنْدَهُ الْإِنْتَرْنَتُ، فَقُلْنَا لَهُ: أ حَرَامٌ هِيَ؟! قَالَ: لَا وَ لَكِنِّي أَجِدُ مِنْهَا قَسَاوَةً فَأَعَاظُهَا!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبيب و عبد السلام بن عبد القیوم هر دو ما را خبر دادند، گفتند: جناب منصور از اینکه پولی را با دست خود لمس کند کراهت داشت چنانکه گویی آن را ناپاک می‌دانست، پس به همراهان خود می‌فرمود: بگیریدش و جز برای ضرورتی به تلویزیون نمی‌نگریست و هرگز با خود تلفن همراه حمل نمی‌کرد و مکروه‌ترین چیز در نزدش اینترنت بود، پس به آن جناب گفتیم: آیا این‌ها حرام است؟! فرمود: نه، ولی من از این‌ها قساوتی احساس می‌کنم، پس دوری می‌جویم!

شرح گفتار:

از اینجا دانسته می‌شود که استعمال ابزارهای ارتباطی جدید مانند اینترنت، ماهواره، تلویزیون، رادیو و موبایل، به ذات خود حکمی ندارد و حکم آن تابع حکم چیزی است که از طریق آن‌ها دیده و شنیده می‌شود. با این حال، بهتر است که استعمال این قبیل ابزارهای جدید غربی، محدود به حد ضرورت باشد؛ چراکه امروزه تولید و اشاعه‌ی آن‌ها غالباً در چهارچوب نظام سرمایه‌داری و با اهداف استعماری انجام می‌شود و یکی از مهم‌ترین منابع درآمد و راه‌های انتقال فرهنگ و لقاء سیاست‌های صاحبان قدرت و سرمایه در جهان است و تجربه نشان داده است که رواج آن‌ها در میان مسلمانان پی‌آمدهای فرهنگی خوبی ندارد. از این رو، جناب علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، کاربرد این قبیل ابزارها را برای کسانی که به آن‌ها نیاز مبرمی ندارند، توصیه نمی‌کند و خود تا حد ممکن از آن‌ها می‌پرهیزد، بی‌آنکه کاربردشان را به صورت مطلق حرام بداند.



گفتاری از آن جناب درباره‌ی چگونگی نماز گزاردن در هواپیما

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الطَّيَّارَةِ، فَقَالَ: اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ كَبِّرْ ثُمَّ اسْتَقْبِلْ حَيْثُ تَسْتَقْبِلُ الطَّيَّارَةَ وَ لَا تُصَلِّ فِيهَا مَكْتُوبَةً إِلَّا وَ أَنْتَ خَائِفٌ! قُلْتُ: أَصَلِّي فِيهَا جَالِسًا؟ قَالَ: تُصَلِّي قَائِمًا أَبَدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فِقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلِي جَنْبِكَ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَبِالْإِيْمَاءِ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَبِالْيَتِيَةِ وَ هَذَا كَقَوْلِ الْحَدَادِ لِفَتَاةٍ: مِثٌّ وَ أَنْتَ نَافِخٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور درباره‌ی نماز گزاردن در هواپیما پرسیدم، پس فرمود: روی به قبله کن و تکبیر بگویی، سپس روی به هر سوی کن که هواپیما روی می‌کند و در آن نماز فریضه‌ای را نگرار مگر در حالی که بیمناک هستی! گفتم: در آن نشسته نماز می‌گزارم؟ فرمود: همیشه ایستاده نماز می‌گزاری، پس اگر نتوانستی نشسته، پس اگر نتوانستی بر پهلویت، پس اگر نتوانستی با اشاره، پس اگر نتوانستی با نیت و این مانند سخن آهنگر (در مثل مشهور) است که به شاگردش گفت: بمیر و بدم!

شرح گفتار:

از این گفتار آن جناب دانسته می‌شود که نماز گزاردن در حال حرکت، تنها برای کسی جایز است که از خطری یا ضرری یا از فوت شدن نماز بیمناک است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ (بقره/ ۲۳۹)؛ «پس اگر بیمناک شدید در حالت پیاده یا سواره نماز بگزارید» و در این صورت، هر مقدار از نماز که می‌تواند را روی به قبله و در حالت عادی می‌گزارد و هر مقدار از آن که نمی‌تواند را به هر روی و حالت که می‌تواند می‌گزارد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره/ ۲۸۶)؛ «خداوند کسی را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند» و فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج/ ۷۸)؛ «و بر شما در دین هیچ سختی قرار نداد»؛ جز آنکه در هر صورت واجب است تکبیرة الإحرام را روی به قبله گوید.

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی بانک و معامله با آن در نظام مالی کنونی

۱. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ أَيْدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْمَصْرَفِ يُودِعُهُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ مِائَةَ دِينَارٍ لِيَعْمَلَ بِهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى عَلَيَّ أَنْ يُؤْتِيَهُ عِشْرِينَ دِينَارًا مِنْ

الرِّيحَ، قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ رِيًّا فَاجْتَنِبُوهُ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هُوَ إِلَّا مُضَارَبَةٌ! قَالَ: كَذَبُوا! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ رِيحَ الْمُضَارَبَةِ غَيْرُ مَعْلُومٍ وَلَا مَشْرُوطٍ!؟

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور آیده الله تعالی درباره‌ی بانک پرسیدم که فردی صد دینار از مال خود را به آن می‌سپارد تا در مدتی معین با آن کار کند در ازای اینکه بیست دینار سود به او بپردازد، فرمود: این به خدا سوگند ربا است، پس از آن اجتناب کنید! گفتم: آن‌ها می‌گویند که این مضاربه است! فرمود: دروغ می‌گویند! آیا نمی‌دانند که سود مضاربه نه معلوم است و نه مشروط؟!؟

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه ۴۰۶ مراجعه کنید.



سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت اجاره دادن و اجاره گرفتن رحم

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْمَرْأَةِ تُؤَجِّرُ رَحْمَهَا مِنْ زَوْجَيْنِ لَا يُولَدُ لَهَا فُتْنَتٌ مَاءَها أَوْ جَيْنَتُها، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُشَارِكُ فِي أَوْلَادِ النَّاسِ إِلَّا شَيْطَانٌ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾!؟

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: از جناب منصور هاشمی خراسانی آیده الله تعالی درباره‌ی زنی پرسیدم که رحم خود را به زن و شوهری اجاره می‌دهد که صاحب فرزند نمی‌شوند، پس آب آن دو یا جنین آن دو را (در رحم خود) پرورش می‌دهد، فرمود: نه به خدا سوگند، در اولاد مردم مشارکت نمی‌کند مگر شیطان! آیا سخن خداوند بلندمرتبه را نشنیده‌ای که (به او) می‌فرماید: «با آنان در اموال و اولاد مشارکت کن» (اسراء/ ۶۴)؟!؟

۲ . أَخْبَرَنَا جَبْرِ بْنُ عَطَاءٍ الْخُجَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَالِمَ يَقُولُ: مَنْ اسْتَأْجَرَ امْرَأَةً لِرَحْمِها فَإِنَّمَا اسْتَأْجَرَ شَيْطَانَهُ وَلَا يُولَدُ مِنَ الشَّيْطَانَةِ إِلَّا شَيْطَانٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

جبیر بن عطاء خجندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم عالم می‌فرماید: هر کس زنی را برای رحمش اجاره کند، جز این نیست که شیطان مؤثی را اجاره کرده است و از شیطان مؤثی جز شیطان متولد نمی‌شود!

۳. أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ: لَعَنَ اللَّهُ مُؤَجَّرَ الْأَرْحَامِ وَ مُسْتَأْجِرَهَا! أَلَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي أَمْرٌ لَجَلَدْتُهِمَا أَوْ عَذَّبْتُهِمَا عَذَابًا شَدِيدًا! فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لِعَيْسَى: مَا أَرَادَ مِنَ الْعَذَابِ الشَّدِيدِ؟ قَالَ: أَرَادَ حَدَّ الْمُحَارَبَةِ لِأَنَّهَا أَفْسَدَا فِي الْأَرْضِ!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم جناب منصور در حالی که عیسی بن عبد الحمید نزد او بود می‌فرماید: خداوند اجاره دهنده‌ی رحم‌ها و اجاره گیرنده‌ی آن‌ها را لعنت کند! آگاه باشید که به خدا سوگند اگر برای من سلطه‌ای بود هرآینه آن دو را تازیانه می‌زدم یا عذابی سخت می‌رساندم! پس چون آن جناب بیرون رفت به عیسی گفتم: مراد آن جناب از عذاب سخت چه بود؟ گفت: مرادش حدّ محاربه بود؛ چراکه آن دو در زمین افساد کرده‌اند!

شرح گفتار:

هر چند عالمان مسلمان درباره‌ی جواز یا عدم جواز اجاره‌ی رحم، تنها به اصل اولی و شماری از عموماً و اطلاعات شرعی در باب نکاح و زنا نگریسته‌اند و به نگاهی بسیار سطحی و سهل‌اندیشانه درباره‌ی آن بسنده کرده‌اند، اما نگرش علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به آن نگرش خاص و عمیقی است که از آشنایی فوق‌العاده‌ی آن جناب با روح اسلام و مقاصد شریعت و مصالح عالیله‌ی احکام و قرار داشتن ایشان در یک افق علمی و معرفتی برتر برخاسته است. از نظر این عالم راستین، فرایند طبیعی تناسل و تولد، آفرینش خداوند حکیم و سنتی از سنت‌های اوست که بر بنیاد حکمت و رحمت او استوار شده و تأمین‌کننده‌ی مصلحت حقیقی انسان و جهان است؛ چنانکه فرموده است: ﴿فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره/ ۲۲۲)؛ «پس بر آن زنان درآیید به آن صورت که خداوند شما را امر کرده است» و فرموده است: ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ۖ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِئَاءً ۖ وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ (شوری/ ۴۹ و ۵۰)؛ «هر چیزی که می‌خواهد می‌آفریند، هر کس را می‌خواهد دختر می‌بخشد و هر کس را می‌خواهد پسر می‌بخشد یا پسر و دختر را برایشان جفت می‌کند و هر کس را می‌خواهد نازا می‌سازد، هرآینه او دانایی قدرتمند است»، اگرچه گاهی این فرایند طبیعی، از نگاه قاصر و مقصّر برخی بندگان کوتاه‌بین، تأمین‌کننده‌ی مصلحت و موافق با اهواءشان نباشد؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا

وَهُوَ شَرُّ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۲۱۶): «و چه بسا چیزی را کراهت دارید در حالی که آن خیری برای شماست و چه بسا چیزی را دوست دارید در حالی که آن شری برای شماست و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید». با این وصف، بر بندگان خداوند واجب است که تسلیم سنت‌های او و راضی به قضای او باشند و از معارضه با او در تدبیرش و اخلال در نظم طبیعت و دخالت در فرایند طبیعی تناسل و تولد بپرهیزند؛ چراکه هر گونه دخالت سودجویانه و زیاده‌خواهانه در فرایند طبیعی تناسل و تولد، تغییر دهنده‌ی آفرینش خداوند و بر هم زنده‌ی نظم و توازن طبیعت است و در عین حال، باب مفاسد عظیمی را به روی آیندگان می‌گشاید و در درازمدت تبعات خطرناک و زیان‌باری برای فرد و جامعه خواهد داشت. از این رو، شیطان واداشتن انسان‌ها به چنین کاری را یکی از اهداف خود ذکر کرده و گفته است: ﴿وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ﴾ (نساء/ ۱۱۹): «و هرآینه آنان را امر می‌کنم، پس آفرینش خداوند را تغییر می‌دهند»؛ به این معنا که اشکال فطری و طبیعی خلقت خداوند که بر بنیاد حکمتی بسیار عمیق و متناسب با همه‌ی ابعاد و جوانب هستی است را به طمع منافع شخصی کوتاه‌مدت و با سوء استفاده از دانش و ابزارهایی که خداوند به آنان بخشیده است، دگرگون می‌سازند.

بر این اساس، اخلال در نظام فطری تناسل و تولد و تغییر فرایند طبیعی آن با اقداماتی مانند اجاره‌ی رحم زنان، شبیه‌سازی انسان، خرید و فروش اسپرم مردان و لقاح مصنوعی، تحقق وعده‌ی ﴿فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ﴾ و مصداق بارز ﴿مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ است که توسط ﴿عَدُوِّ مُبِينٍ﴾ زینت داده شده و توسط فرزندان در غرب برای نابودی نسل انسان‌ها و مشارکت در اولاد آنان در حال ترویج و جهانی‌سازی است. از این رو، حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی ضمن افشای ماهیت خبیث و اهداف ضدّ خدایی این کارهای شیطانی، آن‌ها را حرام می‌شمارد و به سختی از آن‌ها برحذر می‌دارد.

برای آگاهی بیشتر در این باره، به تعلیقی بر پرسش و پاسخ ۱۷۴ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم فرزند حاصل از رحم اجاره‌ای

۱ . أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثَلَانِيُّ، قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَ الْمَنْصُورِ إِجَارَةَ الْأَرْحَامِ فَقَالَ: لَا تَحْمِلُ الْمَرْأَةُ فِي بَطْنِهَا إِلَّا وَلَدَهَا وَلَا تَضَعُ إِلَّا وَلَدَهَا! قُلْتُ: فَمَا لِصَاحِبَةِ الْمَاءِ؟! فَأَخَذَ بِيَدِهِ

كَفًا مِنَ التُّرَابِ وَ قَالَ: هَذَا؛ قُلْتُ: فَهَلْ لَهَا أَنْ تَتَكَبَّحَ ذَلِكَ الْوَلَدُ؟ قَالَ: لَيْسَ لَهَا إِلَّا هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى التُّرَابِ!

ترجمه‌ی گفتار:

یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: نزد جناب منصور از اجاره‌ی رحم‌ها یاد شد، پس فرمود: زن جز فرزندش را در شکم خود حمل نمی‌کند و جز فرزندش را نمی‌زاید! گفتیم: در این صورت برای زن صاحب آب چیست؟! پس با دست خود مشتی خاک را برگرفت و فرمود: این! گفتیم: با این وصف، آیا برای او این امکان هست که (در آینده) با آن فرزند نکاح کند؟ فرمود: برای او جز این نیست - و به خاک اشاره فرمود!

۲ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَأْجِرُ رَجْمًا لَا يَجِلُّ لَهُ فَيُفْرَغُ فِيهِ مَاءٌ وَ مَاءُ امْرَأَتِهِ فَيَحْرُجُ وَ لَدَّ، لِمَنْ يَكُونُ الْوَلَدُ؟ قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِأَنَّ الْوَلَدَ لِلْفَرَّاشِ! قُلْتُ: كَيْفَ وَ يَكُونُ الْمَاءُ لِلْمُسْتَأْجِرِ؟! قَالَ: هَكَذَا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلرَّجْمِ فَرَّاشٌ فَلِمَنْ يَكُونُ الْوَلَدُ؟ قَالَ: لِلشَّيْطَانِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: از آن جناب درباره‌ی مردی پرسیدم که رحم (زنی) جز همسرش که برای او حلال نیست را اجاره می‌کند، پس آب خود و آب همسرش را در آن می‌ریزد، پس فرزندی بیرون می‌آید، فرزند برای کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیصله کرد که فرزند برای فراش (یعنی شوهر زن اجاره دهنده) است! گفتیم: چگونه؟ در حالی که آب برای اجاره کننده است! فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه فیصله کرد! گفتیم: پس اگر برای رحم فراشی (یعنی شوهری) نباشد، فرزند برای کیست؟ فرمود: برای شیطان!

شرح گفتار:

از این دو گفتار نورانی دانسته می‌شود که مادر انسان کسی است که او را در رحم خود پروراند و به دنیا آورده است؛ چنانکه خداوند در کتاب خود به روشنی فرموده است: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾ (زمر/ ۶)؛ «شما را در شکم‌های مادرانتان می‌آفریند پس از آفرینشی دیگر در تاریکی‌هایی سه‌لایه» و فرموده است: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ (نجم/ ۳۲)؛ «او به شما داناتر است هنگامی که شما را از زمین پدید آورد و هنگامی که جنین‌هایی

در شکم‌های مادرانتان بودید» و فرموده است: **«وَاللَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»** (نحل/ ۷۸)؛ «و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد» و فرموده است: **«إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ»** (مجادله/ ۲)؛ «مادران آنان جز کسانی که آنان را زاییده‌اند نیستند» و با این وصف، زنی که تخمک او در رحم زن دیگر قرار داده شده است، شرعاً مادر نمی‌شود، هر چند امکان نکاح با پسر زن دیگر که از تخمک او پدید آمده است را نیز ندارد. همچنین، مردی که نطفه‌ی او در رحم زنی جز همسرش قرار گرفته است، شرعاً پدر نمی‌شود، هر چند امکان نکاح با دختر زن دیگر که از نطفه‌ی او پدید آمده است را نیز ندارد.

برای آگاهی بیشتر در این باره، به پرسش و پاسخ ۱۷۴ و تعلیق آن مراجعه کنید.

دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حق تکثیر

۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ أُنْغَضِ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَنَا اللَّهُ عِلْمًا فَأَرَادَ بِهِ مَنَفَعَةَ الدُّنْيَا فَمَتَعَهُ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ عَرَضَهُ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ لِيَشْتَرِيَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا وَ يَصُدَّ عَنْ سَبِيلِهِ! أَوْلَيْتُكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم حضرت منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: هرآینه از مبغوض‌ترین بندگان خداوند نزد او بنده‌ای است که خداوند به او علمی داده، پس او به وسیله‌ی آن سود دنیا را جُسته، پس آن را از نیازمندان باز داشته و به ثروت‌مندان عرضه داشته است تا آیات خداوند را به بهایی اندک بفروشد و از راه او باز دارد! آنان در شکم‌های خود جز آتش نمی‌خورند و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۴۰۸ مراجعه کنید.

سه گفتار از آن جناب درباره‌ی حکم بیمه

۱ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَّاسَانِيَّ: إِنَّ لَّهُمْ

مُعَامَلَةٌ يُسْمُونَهَا التَّامِينَ وَ فِيهَا يَلْتَرِزُ الْمُؤْمِنُ جَبْرَ خَسَارَةٍ مُعَيَّنَةٍ إِذَا حَصَلَتْ لِلْمُسْتَأْمِنِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فِي مُقَابِلِ أَنْ يَدْفَعَ الْمُسْتَأْمِنُ مَالاً مُعَيَّنًا، قَالَ: هِيَ الْمَيْسِرُ بِعَيْنِهِ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهَا مُعَامَلَةٌ عَلَى الصَّدْفَةِ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: به جناب منصور هاشمی خراسانی گفتیم: برای آنان معامله‌ای است که آن را بیمه می‌نامند و در آن بیمه کننده ملتزم به جبران خسارتی معین در صورت وقوع آن برای بیمه شونده در مدتی معین می‌شود در برابر اینکه بیمه شونده مال معینی را به او بپردازد، فرمود: این عین قمار است! گفتیم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه معامله‌ای بر بنیاد اتفاق است!

برای خواندن ادامه‌ی این سه گفتار، به صفحه ۴۰۹ مراجعه کنید.



دو گفتار از آن جناب درباره‌ی حرمت استعمال نِسوار و کراهت آب دهان انداختن بسیار

۱. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ نَسْوَارٍ، فَقَالَ: هَلْ هُوَ إِلَّا بَعْضُ هَذِهِ الْخَبَائِثِ؟! وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تُمَضِّمُوا بِالْخَمْرِ! قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ مَنْ يُمَضِّمُ بِالْخَمْرِ؟! قَالَ: مَنْ يَجْعَلُ نَسْوَارَ فِي فِيهِ فَكَأَنَّمَا يُمَضِّمُ بِالْخَمْرِ وَ قَالَ: مَنْ يُمَضُّ نَسْوَارَ فَإِنَّمَا يُمَضُّ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ!

ترجمه‌ی گفتار:

از جناب منصور درباره‌ی نِسوار پرسیدم، پس فرمود: آیا آن چیزی جز برخی از این چیزهای خبیث است؟! و از آن جناب شنیدم که می‌فرماید: خمر را در دهان خود نگردانید! گفتیم: سبحان الله! چه کسی خمر را در دهان خود می‌گرداند؟! فرمود: کسی که نِسوار را در دهان خود می‌نهد چنان است که گویی خمر را در دهان خود می‌گرداند و فرمود: کسی که نِسوار را می‌مکد جز این نیست که اخگری از آتش (جهنم) را می‌مکد!

برای خواندن ادامه‌ی این دو گفتار، به صفحه ۳۳۰ مراجعه کنید.



نه گفتار از آن جناب درباره‌ی خطرات و مضرات تلویزیون و اینترنت

۱ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: اتَّقُوا الْإِنْتِرْنِتَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ كُونُوا مِنَ التَّلَافِزِ عَلَى حَذَرٍ فَإِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارٍ مَا فِيهِمَا الْكِذْبُ وَ رُبَّمَا تَصَدَّقُونَ مِنْهُ كِذْبًا وَاحِدًا فَيَدْخُلُكُمْ اللَّهُ بِذَلِكَ النَّارَ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن عبد الرحمن هروی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: از اینترنت تا جایی که می‌توانید بپرهیزید و از تلویزیون بر حذر باشید؛ زیرا نه دهم چیزی که در آن دو است دروغ است و چه بسا یک دروغ از آن را تصدیق می‌کنید، پس خداوند شما را با آن به آتش داخل می‌کند!

۲ . أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ الطُّهْرَانِيُّ، قَالَ: سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ التَّلَافِزِ وَ الْإِنْتِرْنِتِ، فَقَالَ: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا! قُلْتُ: مَا سَمِعْتُ مِنْكَ قَوْلًا أَشَقَّ عَلَيَّ مِنْ هَذَا! قَالَ: مَا ذَا تُنْكِرُ مِنْهُ؟! وَ هَلْ أَفْسَدَ النَّاسَ إِلَّا التَّلَافِزُ وَ الْإِنْتِرْنِتُ؟!!

ترجمه‌ی گفتار:

حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: از منصور درباره‌ی تلویزیون و اینترنت پرسیدم، پس فرمود: در آن دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و گناه آن دو از منافعشان بزرگ‌تر است! گفتم: از تو سخنی دشوارتر از این بر خودم نشنیده‌ام! فرمود: چه چیزی از آن را انکار می‌کنی؟! آیا مردم را جز تلویزیون و اینترنت فاسد کرده است؟!!

۳ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ بَخْتِيَارِ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْمِرْنَةِ تُمِثُّ الْقَلْبَ وَ كَثْرَةُ اسْتِعْمَالِ الْإِنْتِرْنِتِ تَمِثُّ الدِّينَ كَمَا يَمِثُّ الْمَاءُ السَّكْرَ!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الحمید بن بختیار سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: بسیار نظر کردن به تلویزیون دل را می‌میراند و بسیار استفاده کردن از اینترنت دین را ذوب می‌کند همان طور که آب شکر را ذوب می‌کند!

۴ . أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الدَّامِغَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ لَا يَكُونَ فِي بَيْتِهِ تَلَفَازٌ وَ لَا إِنْتِرْنِتٌ! قُلْتُ: لِمَاذَا؟! قَالَ: لِأَنَّهُمَا يَمِينُ الشَّيْطَانِ وَ شِمَالُهُ يَحْتَضِنُ بِهِمَا النَّاسَ!

ترجمه‌ی گفتار:

علی بن اسماعیل دامغانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از خوشبختی مرد این است که در خانه‌اش تلویزیون و اینترنتی نباشد! گفتیم: برای چه؟! فرمود: برای اینکه آن دو دست راست و دست چپ شیطان هستند که با آن دو مردم را پرورش می‌دهد (یا در آغوش می‌گیرد)!

۵ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الشَّيرَازِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: كَانَتْ جَدَّتِي لَا تَعْلَمُ مَا التَّلْفَازُ فَتَقُولُ لَهُ صُنْدُوقِ الشَّيْطَانِ! قَالَ: كَانَتْ جَدَّتُكَ أَعْلَمَ مِنْكَ بِالتَّلْفَازِ!

ترجمه‌ی گفتار:

محمد بن ابراهیم شیرازی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتیم: مادر بزرگ من نمی‌دانست که تلویزیون چیست، پس به آن می‌گفت صندوقچه‌ی شیطان! فرمود: مادر بزرگ تو بهتر از تو می‌دانست که تلویزیون چیست!

۶ . أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْإِنْتَرْنِتَ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ نَقَبٌ فِي بُيُوتِكُمْ وَ إِيَّكُمْ يَرْضَى أَنْ يَكُونَ فِي بَيْتِهِ نَقَبٌ! وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا حَائِطَ لِبَيْتٍ فِيهِ الْإِنْتَرْنِتُ!

ترجمه‌ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: از اینترنت دوری جوید مگر برای کاری که به آن ناگزیر می‌شوید؛ چراکه آن نقبی در خانه‌های شماست و کدام یک از شما می‌پسندد که در خانه‌اش نقبی باشد؟! و شنیدم می‌فرماید: دیوار ندارد خانه‌ای که در آن اینترنت است!

شرح گفتار:

«نقبی در خانه‌ها»، سوراخی بزرگ و تونلی زیرزمینی است که برای درآمدن به خانه‌ها از بیرون حفر شده و اینترنت را به آن تشبیه فرموده از این جهت که راهی برای انتقال دیدگاه‌ها، پندارها و روش‌های غالباً نادرست به خانواده‌ها با حالتی پوشیده و نامحسوس است.

۷ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَنِي أَنَّكَ نَهَيْتَهُ عَنِ الْإِنْتَرْنِتِ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ! قَالَ: لَا عَلَيَّ إِنْ هَلَكَ بَعْدَ أَنْ أَنْذَرْتَهُ! إِنَّ الْإِنْتَرْنِتَ

بألوعه في بئوتكم يجري فيها أوساخ الناس و مياهمم إلا أن أوساخهم أكثر من مياهمم! فمن شاء فليأخذ و من شاء فليترك!

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن محمد بلخی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: حسن بن قاسم من را خبر داد که تو او را از اینترنت بازداشتی، پس آن بر او دشوار آمد! فرمود: (باکی) بر من نیست اگر هلاک شود پس از اینکه او را بیم دادم! هرآینه اینترنت جوی فاضلابی در خانه‌های شماست که چرک‌های مردم و آب‌هاشان در آن جریان دارد، جز اینکه چرک‌های آنان از آب‌هاشان بیشتر است! پس هر کس خواهد (آن را) نگاه دارد و هر کس خواهد (آن را) واگذارد!

۸ . أَخْبَرَنَا ذَاكِرُ بْنُ مَعْرُوفٍ الْخُرَاسَانِيُّ، قَالَ: لَمَّا أَدِنَ الْمَنْصُورُ فِي نَشْرِ دُرُوسِهِ اسْتَأْذَنَتْهُ فِي نَشْرِ مَوْعٍ لَهُ عَلَى الْإِنْتَرِنْتِ، فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَكْرَهُ أَنْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ فَإِنَّ الْإِنْتَرِنْتِ مَشْوُومٌ لَا يُذَكَّرُ فِيهِ رَجُلٌ إِلَّا وَبَسْبِغُهُ الْهَجُومُ وَالشَّئْمُ وَالْفُرْيَةُ! قُلْتُ: إِنَّهُمْ سَيَذْكُرُونَكَ فِيهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ مَوْعٌ وَ الْمَوْعُ يَنْفَعُ النَّاسَ وَيُرِيْلُ عَنْهُمْ الشُّبْهَةَ! قَالَ: إِنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّهُ صَنِيعُ الشَّيْطَانِ لَا يَنْفَعُ غَيْرَ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا وَ يَضُرُّ بِهِمْ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفَعُهُمْ! قُلْتُ: وَ هَلْ يُعَارِضُ الشَّيْطَانَ إِلَّا بِصَنِيعِهِ؟! إِنَّمَا نَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾! قَالَ: إِنِّي لَكَارُهُ! فَأَبَى أَنْ يَأْذَنَ لِي فَلَمْ أَزَلْ أَرَا جَعُهُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ حَتَّى أَذِنَ لِي وَ هُوَ كَارُهُ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَكْرَهُ أَنْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ فَإِنَّ أَبْيْتَهُمْ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ الْكُذْبِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ لَا تُخَاصِمُوا وَ لَا تَغَاضِبُوا وَ لَا تَسَابُوا وَ لَا تَنَابَرُوا وَ لَا تَغْتَابُوا وَ لَا تَظْلِمُوا أَحَدًا وَ لَا تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَا تَخُوضُوا مَعَ الْخَائِضِينَ وَ لَا تَلْهُوا عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الزَّمَا الْعِلْمِ وَ الْجِلْمِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَ إِنْ سَبَّوْنِي وَ رَمَوْنِي بِالْعِظَامِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ حُدْنَاءُ الْأَسْنَانِ سَفْهَاءُ الْأَحْلَامِ لَا يَدْرُونَ أَيًّا مِنْ أَيِّ وَ اذْعُوا إِلَى سَبِيلِ رَبِّكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلُوهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ!

ترجمه‌ی گفتار:

ذاکر بن معروف خراسانی ما را خبر داد، گفت: پس از آنکه منصور به نشر درس‌های خود (در قالب کتاب «بازگشت به اسلام») اذن فرمود، من از او برای نشر پایگاهی برای او بر روی اینترنت اذن خواستم، پس فرمود: من به خدا سوگند کراهت دارم از آنکه این کار را انجام دهید؛ چراکه اینترنت شوم است، هیچ کس در آن یاد نمی‌شود مگر اینکه بدگویی و ناسزا و تهمت بر او پیشی می‌گیرد! گفتم: آنان تو را در آن یاد خواهند کرد اگرچه برای تو

پایگاهی نباشد، در حالی که پایگاه به مردم سود می‌رساند و شبهه را از آنان می‌زداید! فرمود: تو آن را نمی‌شناسی، آن ساخته‌ی شیطان است، به غیر دوستان او سودی نمی‌رساند مگر اینکه به آنان بیشتر از سودی که می‌رساند زیان می‌رساند! گفتم: آیا با شیطان جز به وسیله‌ی ساخته‌ی خودش معارضه می‌شود؟! جز این نیست که ما او را با شمشیر خودش می‌زنیم و خداوند فرموده است: «سزای بدی بدی مانند آن است» (شوری / ۴۰)! فرمود: من کراهت دارم! پس از دادن اذن به من خودداری کرد، پس همواره در روزهایی پیاپی به نزد او باز گشتم تا آنکه به من اذن داد در حالی که کراهت داشت، پس فرمود: من به خدا سوگند کراهت دارم از آنکه این کار را انجام دهید، ولی اگر ابا دارید جز از اینکه انجام دهید پس زبان‌های خود را از دروغ باز دارید و با مردم به نیکی سخن بگویید و بگومگو نکنید و به خشم نیاورید و دشنام ندهید و با لقب‌های زشت نخوانید و غیبت نکنید و به هیچ کس ستم روا ندارید و چیزی که نمی‌دانید را نگویید و با فرو روندگان (در بحث‌های بی‌حاصل) فرو نروید و از یاد خداوند و از نماز غافل نشوید و به علم و بردباری و فرو بردن خشم و عفو کردن مردم ملتزم باشید اگرچه من را دشنام گویند و نسبت‌های عظیم دهند؛ چراکه بیشتر آنان نو دندان و سبک سرند و نمی‌دانند کدام از کدام است و با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارتان دعوت کنید و با آنان به نحوی که آن بهتر است مجادله نمایید، هرآینه پروردگارتان به کسی که از راه او گمراه شده داناتر است و او به هدایت یافتگان داناتر است!

۹ . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ الْمَنْصُورَ رَجُلٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ حَتَّى رَأَيْتُهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: صَلَاةُ اللَّيْلِ حَيَاةٌ لِقُلُوبِكُمْ وَ صِيَامٌ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ صِيَامَةٌ لِأَنْفُسِكُمْ وَ صَدَقَةٌ السَّرِّ كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِكُمْ وَ لَا يَسْلَمُ دِينٌ أَحَدِكُمْ حَتَّى يَجْتَنِبَ الْإِنْتِرَاتَ وَ لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَسْتَوْلِيَ عَلَيَّ أَعْدَاءُ اللَّهِ فَيُضِلُّوا النَّاسَ بِغَيْرِ مُمَانَعَةٍ لَمَا أَذِنْتُ لَكُمْ أَنْ تَقْرُبُوهُ فَإِنَّهُ ثَلَاثُ الشَّرِّ وَ لَيْسَ مِنِّي مَنْ يَسْتَعْمِلُ السَّيْجَارَ وَ لَا مَنْ يُصْغِي إِلَى الْغِنَاءِ وَ لَا مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِكُمْ بَطَانَةً وَ إِنَّكُمْ حِزْبُ اللَّهِ وَ أَنْصَارُهُ وَ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ اخْتَرْتُمْ مِنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ اخْتَارُوا مِنْ اخْتَارَهُ السُّفَهَاءُ الْمَفْتُونُونَ فَاتَّبِعُوا عَلَيَّ قَصْدِكُمْ حَتَّى تَرُدُّوا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ!

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: گمان می‌کردم که منصور مردی از مردمان نخستین است تا آن گاه که او را دیدم و از او شنیدم که به یاران خود می‌فرماید: نماز شب حیاتی برای دل‌های شماس‌ت و روزه‌ی سه روز از ماه صیانتی برای نفس‌های شماس‌ت

و صدقه‌ی پنهانی کفاره‌ای برای گناهان شماسست و دین کسی از شما سالم نمی‌ماند تا آن گاه که از اینترنت اجتناب کند و اگر نه این بود که من می‌ترسم دشمنان خداوند بر آن استیلاء یابند، پس مردم را بدون هیچ ممانعتی گمراه کنند، هرگز به شما اذن نمی‌دادم که به آن نزدیک شوید؛ چراکه آن یک سوم شر است و از من نیست کسی که سیگار می‌کشد و کسی که به غنا گوش می‌سپارد و کسی که از غیر شما دوستی صمیمی می‌گیرد و هرآینه شما حزب خداوند و یاران او و گواهان بر مردم هستید، کسی را برگزیدید که خداوند او را برگزید (یعنی مهدی) و کسی را برگزیدند که بی‌خردان فریب‌خورده او را برگزیدند (یعنی حاکمان گوناگون)، پس بر راه خود ثابت قدم بمانید تا آن گاه که بر حوض پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوید!

شرح گفتار:

بی‌گمان این گفتارهای آن جناب حق است؛ زیرا در حال حاضر، اکثریت غالب محتوای «اینترنت» و «تلویزیون» -خواه از طریق آنتن‌های عادی دریافت شود و خواه از طریق ماهواره- توسط کسانی تولید می‌شود که به خداوند یا پیامبر او باور ندارند و تنها در پی کسب منافع مادی خود با تهییج اهواء نفسانی و دنیاگرایی و تخریب فرهنگ‌های دینی و آموزه‌های اسلامی و تضعیف نهاد خانواده و بنیاد اخلاق و به طور کلی از بین بردن هر چیزی هستند که به نحوی منافع مادی آنان را محدود می‌کند؛ همچنانکه بخش قابل توجهی از این محتوا توسط کسانی تولید می‌شود که به خلیفه‌ی خداوند در زمین یا ضرورت حاکمیت او باور ندارند و دین را وسیله‌ی کسب منافع مادی خود ساخته‌اند و از «اینترنت» و «تلویزیون» برای تقویت حاکمیت طاغوت و جلوگیری از حاکمیت خداوند یا ترویج عقاید انحرافی و دیدگاه‌های نادرست و اشاعه‌ی هر چه بیشتر جهل، تقلید، تعصب، تکبر و خرافه‌گرایی استفاده می‌کنند و با این شیوه، افکار مسموم و مهلک خود را در میان مسلمانان جهان اشاعه می‌دهند، در حالی که مقدار بسیار ناچیزی از این محتوا توسط اهل ایمان و تقوا تولید می‌شود و این مقدار در مقابل بمباران اینترنتی و هجمه‌ی تلویزیونی حامیان کفر، نفاق، ظلم و فسق در جهان، تأثیر محسوسی ندارد و مانند آن است که بخواهی با یک آفتابه آب، آتش‌سوزی گسترده‌ای در جنگل پهناوری را خاموش کنی! عجیب نیست که نتیجه‌ی این جنگ نابرابر آن شده که تنها در دو دهه‌ی اخیر -همزمان با رشد بی‌رویه‌ی ارتباطات و تبلیغات جهانی- بیش از هر برهه‌ی دیگری در تاریخ، ارزش‌های انسانی سقوط کرده و امنیت روانی کاهش یافته و بیماری‌های روحی شایع شده و نحله‌های فکری پدید آمده است!

این در حالی است که بخش عمده‌ای از این تأثیرپذیری فرسایشی، به صورت ناخودآگاه و به سبب واقع شدن در مسیر امواج القنات اعتقادی و تزیینات عملی در دریای تاریک و توفانی «اینترنت» و «تلویزیون» رخ داده است. از این رو، علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - این عالم بصیر و خیرخواه-، با درک عمیق شرایط جاری و عنایت به واقعیت‌ها و محدودیت‌های موجود، استفاده از «اینترنت» و «تلویزیون» را کاری پرخطر و کم‌فایده می‌داند و از یاران خود و سایر مسلمانان جهان می‌خواهد که خود را از بند آن دو آزاد کنند و استفاده از آن دو را محدود به حدّ ضرورت سازند، تا کمتر در معرض آسیب‌های خودآگاه و ناخودآگاه آن دو قرار گیرند. بی‌گمان مسلمانان آگاه و تیزبین، عمق این تذکر و هشدار مهم را درک می‌کنند و به اصلاح سبک زندگی خود در پیوند با «اینترنت» و «تلویزیون» می‌پردازند و به جای تلف کردن وقت خود با آن دو و تحمّل ضربات فکری و لطمات اخلاقی پنهان و آشکار، به گزینه‌های جایگزین مانند مطالعه‌ی کتاب و استفاده از نرم‌افزارهای کامپیوتری آفلاین با محتوای علمی و اسلامی روی می‌آورند و می‌کوشند جز در موارد ضروری و به صورت محدود و هدفمند، از این دو دست شیطان یاری نگیرند.

در همین راستا و به منظور کاهش نیاز این برادران و خواهران به «اینترنت» و نیز تأمین نظر علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در گفتارهای فوق، ما نیز می‌کوشیم که نسخه‌ی نرم‌افزاری و آفلاین این پایگاه علمی و اسلامی را تهیه و منتشر کنیم، تا اهل ایمان و تقوا بتوانند با کمترین نیاز به «اینترنت»، از معارف ناب اسلام و چند و چون زمینه‌سازی برای حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین آگاهی یابند؛ خصوصاً با توجه به آنکه این پایگاه علمی و اسلامی در برخی کشورهای منطقه فیلتر است و دسترسی به آن برای بسیاری از آنان آسان نیست. هر چند حضور برخی از آنان در فضای مجازی برای عمل به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و مقابله با تبلیغات سوء دشمنان اسلام، «واجب کفایی» است؛ به این معنا که هرگاه شماری کافی از آنان با اذن یا اجازه‌ی این دفتر به انجام آن قیام کردند، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود و برای دیگران بهتر است که به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و مقابله با تبلیغات سوء دشمنان اسلام، در فضای واقعی روی آورند؛ همچنانکه برای عاملان به این فریضه در فضای مجازی شایسته است که حتی الامکان فعالیت خود در آن را به این عمل ضروری و واجب محدود سازند و اجازه ندهند که باتلاق «اینترنت» آنان را به درون خود فرو کشد و وقت و نیرویشان را مانند وقت و نیروی جاهلان تلف کند.

بی‌گمان توصیه‌های حکیمانه و خیرخواهانه‌ی علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی که از سرچشمه‌ی کتاب خداوند و سنت پیامبرش نشأت گرفته، چراغ راه مؤمنان در این دنیای تاریک و پرفتنه است و نسلی خودساخته و مهذب از آنان را برای یاری خلیفه‌ی خداوند در زمین تربیت می‌کند ان شاء الله.



بخشی از گفتار حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی درباره‌ی اینکه معیار شناخت، عقل است و کتاب و سنت با آن شناخته می‌شوند.

... عقل ریشه‌ی معرفت و کتاب و سنت ساقه‌ی آن و خلفاء در زمین شاخه‌های آن هستند؛ پس هر کس عقل را وانهد، ریشه‌ی معرفت را بریده و هر کس کتاب و سنت را وانهد، ساقه‌ی آن را بریده و هر کس خلفاء در زمین را وانهد، شاخه‌های آن را بریده است و همگی از حاصل و میوه‌ی آن محروم هستند!

دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی
www.alkhorasani.com

